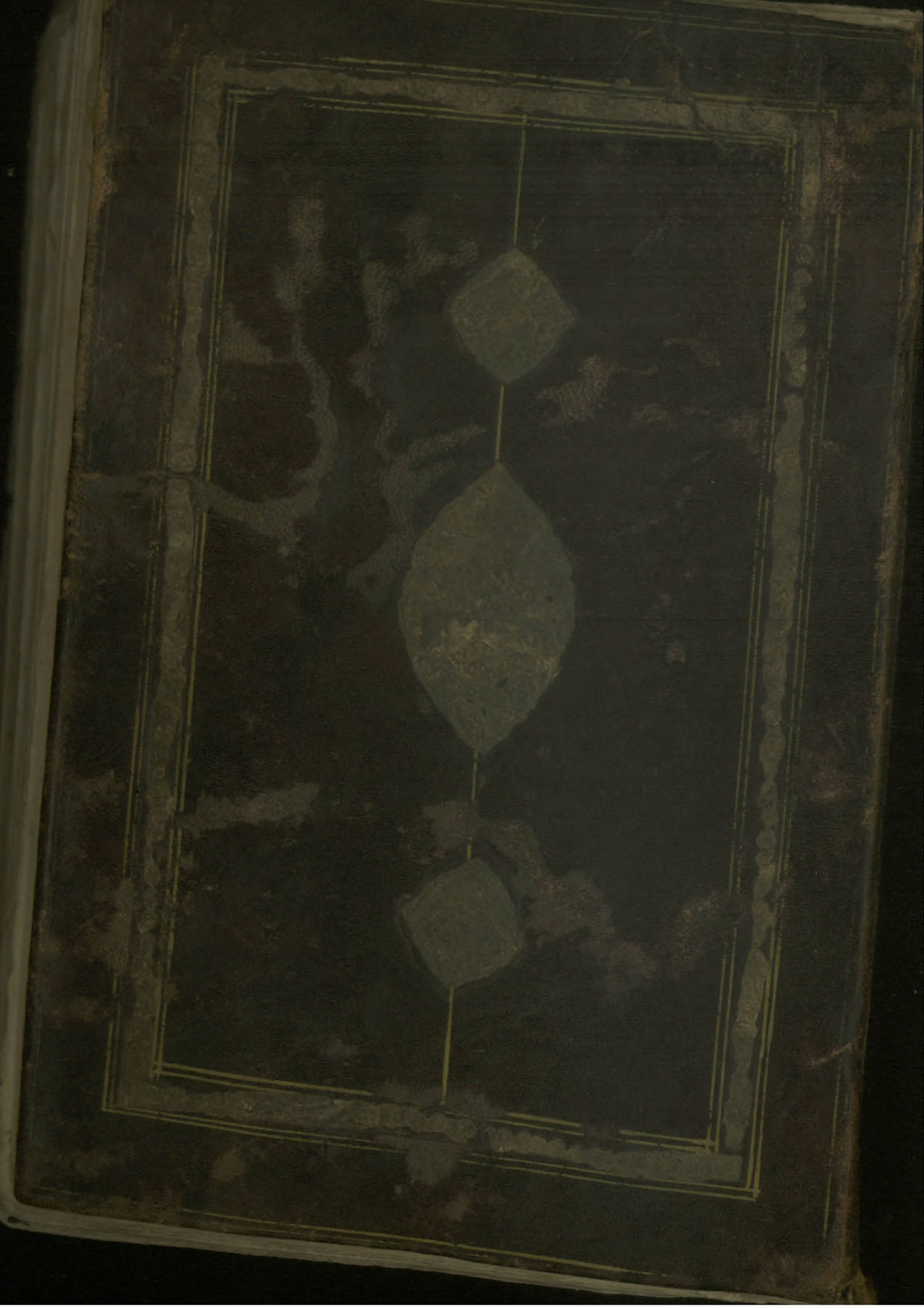

کتابخانه مجلس شورای ملی
(گزارش)
۵۵۵۱

بازدید شد
۳۷ - ۳۹

بازدید شد
۱۳۸۲

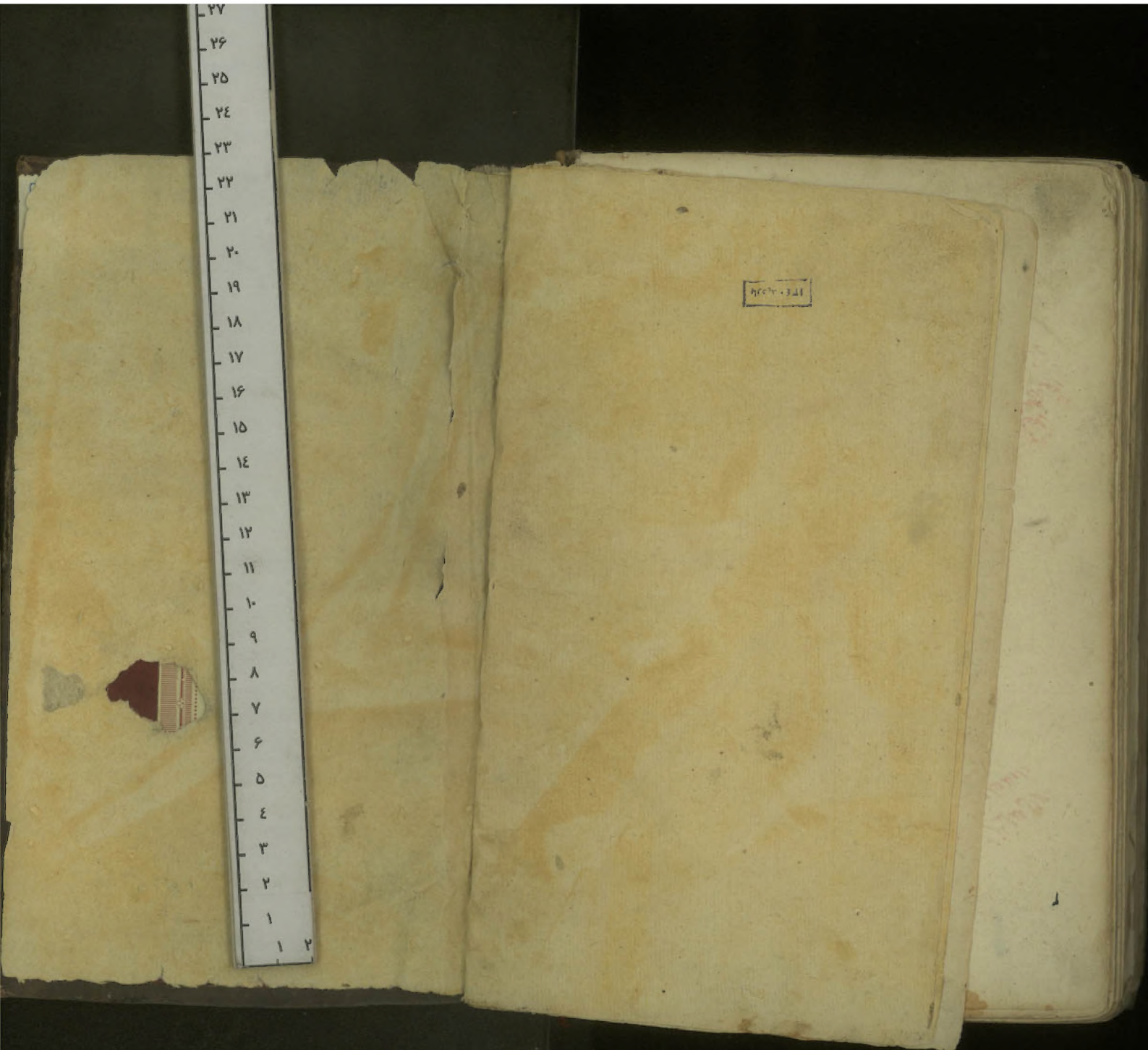

کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة علی رسوله وآله فبعد چون مجلد اول کتاب مرآت الاحوال جهان نما از قلم دقایع رقم نگارین بنده دل افگار بصفحه ظهور رسید و دران بنوعیکه عادت مولفین است در ابتدای هر فصلی عنوانی ننوشته بلکه ذخیره کلام بلاغیکد یگر متصل کرده در هر موضع که مطلب تازه بیان نموده لفظ فصل نوشته لهذا این چند کلمه بعنوان فهرست بجهت سهولت اطلاع بر مطالب مندرجه دران نگارش مینماید و من الله التوفیق بدانکه این مجلد مشتمل است بر پنج مطلب و خاتمه مطلب اول در ذکر بعضی از احوال و عدد اولاد و احفاد امجاد عالم فاضل مقدس مغفور مرحوم مولانا محمد تقی مجلسی علیه الرحمه است و دران پنج فصل است

احوال و عدد اولاد و احفاد

فصل



فصل اول ذکر احوال و تصانیف و عدد اولاد و تاریخ وفات و مدفن المرحوم است فصل دوم در ذکر فاضل مقدس عالم ملا عزیز الله فرزند اکبر المرحوم و عدد اولاد و احفاد اوست مثل میرزا کاظم و میرزا محمد تقی الماسی و میرزا حبیب رعیا و غیرهم و اولاد ایشان و ذکر الماسی است که در موضع دوانکشت حضرت امیر المومنین علیه السلام در نجف اشرف منصوب است فصل سیم ذکر زبدة المحققین مولانا عبد الله فرزند اوسط المرحوم و عدد اولاد احفاد اوست مثل ملا محمد نصیر و ملا زین العابدین و ملا محمد تقی و اولاد ایشان فصل چهارم ذکر اولاد احفاد علامه وحید ملا محمد رعیا استرابادی از بطن صبیه مرضیه اخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه است مثل ملا محمد شفیع و ملا کمال الدین حسین و اولاد ایشان فصل پنجم ذکر فاضل رباینده ملا میرزای شیرازی و اولاد و احفاد اوست مثل ملا حبیب رعیا مخفی و غیره و احوال حاجی ابو القاسم حلوادار والده حاجی جعفر علوی میرزا غلام حسین خان و روجه آقا میرزای کفن نویس و میرزا صالح ساکن مندرموکا در بنگاله

و اشتمال انها و نسبت و در نسخ شیخ محمد یحیا حرفی بسلسله اخوند مرحوم

مطلب چهارم در ذکر احوال و اولاد و احفاد و احجاد و غوامض بحار الانوار اخوند ملا محمد باقر مجلسی فرزند کوچک مرحوم ملا محمد تقی سابق الذکر است و دران چهار فصل است فصل اول مجمل از احوال الخناب و عدد تصانیف و مقدار ابیات انها و عدد اولاد احفاد احجاد او است بر سبیل اجمال و اشاره بگذشتن معصوم بیگ شاه سر حلقه اهل ضلال صوفیه در عصر پادشاه جمجاه فتح علیشاه فاجار نصر الله الملک المختار بکم و الد ماجد این فقیر

فصل دوم عدد اولاد امجد او است از بطن همشیره فاضل سید مقدس میرزا علاء الدین محمد کلستانه شارح نهج البلاغه و بیان احوال فاضل یگانه جناب میر محمد حسین امام جمعه اصفهان دام فضله و والد غفران مآب آن جناب و مبانی این سلسله علیه

فصل سوم ذکر اولاد امجاد مرحوم از بطن همشیره الوتر آب خان نهاوندی است

فصل چهارم ذکر اولاد امجاد مرحوم از بطن جاریه است

مطلب سوم بیان مجمل از احوال فاضل کامل و عالم

عامل



عامل مولانا محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی و ذکر اولاد و احفاد و احجاد او است از بطن صبیه مرضیه مرحوم ملا محمد تقی مجلسی سابق الذکر و دران چهار فصل است

فصل اول ذکر احوال آن جناب و کیفیت مواصلت فیمابین او و اخوند مرحوم و اشاره باحوال متقدسه فاضله امنه بیگم و عدد اولاد امجاد شان

فصل دوم ذکر فاضل متبحر آقا هادی مترجم فرمان شریف خلف آن مرحوم و اولاد او

فصل سوم ذکر فاضل کامل آقا نور الدین محمد خلف دیگر آن مرحوم و بیان نسبت جد امجد فقیر عمدة المجتهدین آقا محمد باقر اصفهانی المشهور بینهما قدس سره و فاضل عامل میرزا عبد الرزاق فانی نثر عبات نجف آباد اصفهان

آن مرحوم آقا نور الدین محمد مذکور علیه الرحمه و ذکر اولاد فاضل کامل اخوند ملا اکمل علیه الرحمه است بر سبیل اجمال

فصل چهارم ذکر عالم ادیب ملا محمد سعید متخلص بانزوی خلف دیگر آن مرحوم و لدان او بهند و سنان و تعلیم و آدان زینب النساء بیگم صبیه عالم کبیر او اولاد او

فصل پنجم ذکر فاضل مقدس آقا حسین

خلف دیگر انمرحوم و اولاد او **فصل ششم** ذکر آقا عبد الباقی
خلف دیگر انمرحوم و اولاد و ذکر احوال مرحومان حاجی محمد علی و حاجی
اسماعیل و دو صلب ایشان با طایفه مهابت خیک صومه دار
نبکاله و اولاد انها و اشاره باولاد نواب مظفر خیک و بلاد
خیک و ذکر حاجی محمد جعفر و احوال میرزا غلام حسین خان و برادر
و همشیره ها و دیگر اولاد ایشان است **فصل هفتم** ذکر اولاد سید
فاضل کامل میر ابو المعالی از بطن دویمه مرحوم و احوال اولاد
کاذرون و بیانی نسبت عمدة المجتهدین میرسید علی طباطبا رام
فله و سید عبد الله کازرونیها جوندین مرحومین **فصل هشتم**
ذکر فاضلین کاملین اخوند ملا محمد رفیع جیلدنیا و برادرش ملا احمد
شفیع و خلف ان طاهر مرحوم از بطن دویمه مرحوم میر ابو المعالی
بزرگ اعنی مرحوم مغفور نواب میرزا محمد علی خلیله جلیله
اولاد و احفاد ایشان چون جناب مستطاب
نواب میرزا محمد جعفر پسر ذکور میرزا محمد داود شیخ الاسلام
ان بلده و سلسله ایشان است **مطلب چهارم** ذکر مجمل از احوال

میان نسب عمدة المجتهدین میرسید علی طباطبا و ام فله آقا باقر خان

احوال و اولاد و احفاد امجاد و جد امجد و والد ماجد این فقیر آقا محمد باقر اصفهانی

اولاد



اولاد اسناد المتاخرین جد امجد این فقیر آقا محمد باقر اصفهانی
مشهور بهبهانی سابق الذکر قدس سره و اولاد آقا محمد علی و آقا
محمد حسین و آقا حسن رضا اخوه انجناب و اخیرین مکرمین ایشان
و در آن چهار ده فصل است **فصل اول** ذکر مجمل از احوال و بیان
تصانیف و عدد اولاد و تاریخ فوت جناب آقا محمد باقر منعم الیه
است **فصل دوم** ذکر احوال قدوة المجتهدین مرحوم آقا محمد علی
فرزند ارشد اکبر انجناب و الد این فقیر و تشریف بردن
ایشان بایران و احوال مرحوم حاجی محمد رحیم بیک و اولاد او و
ذکر بعضی از وقایع دار المرز رشت و دار المومنین قم و سبب
ملاقات انجناب با علیا مراد خان زند و وقایع مجمل جزئیه دیگر
که تا اواخر عهد وی اتفاق شد و ذکر گشته شدن عالیجاه الله قلیخان
زنگنه و ایام حکومت مرحوم عالیجاه حاجی علیخان زنگنه و فوت
او و عزل شدن عالیجاه مصطفی قلیخان از حکومت و الدن
حکام قاجاریه بکرمان بنامان و تاریخ وفات انمرحوم و عدد
اولاد و ذکر بعضی از تصانیف انجناب و شرح و صیت کردن

برایقاریز ثلث منافع عام واقع در اراضی ملکیه کرمان شاهان
درسانیدن ان بفقیر ای سادات وعوام **فصل سیم** ذکر احوال
نقاوه المجتهدین اقا محمد جعفر فرزند اکبر ارشد مرحوم واولاد
وتصانیف او **فصل چهارم** ذکر عالیجناب نورچشم اقا محمد
اسماعیل فرزند دیگر انمرحوم واولاد او وذکر اخوند ملا شرف
کرمانشاهانی واحوال نورچشم اقا محمد دیگر فرزند دیگر انمرحوم
وعدد اولاد این فقیر تا اوان تالیف این رساله **فصل پنجم**
احوال همشیره کبری واولاد وذکر همشیره صغری وفوت نورچشم
محمد واحوال دو همشیره او **فصل ششم** احوال عالیجناب مجتهد
الزمانی اقا عبد الحسین عم نامدار والاتبار این فقیر واولاد
وتصانیف او واشاره بکیفیه اقامت جاعت در ملک هند
**فصل هفتم** ذکر احوال عالیجناب مجتهد الزمانی جناب میرسید
علی طباطبای برادر اولاد او از بطن عم این فقیر ودیگر ان تصانیف
او وشرح احوال بانعامات وخوانه هائی که از جناب حق او نصیب
بعضی از اهالی هند در غیبت فرزنده وقف عموزاده **فصل ششم**

ذکر



ذکر سلاله المجتهدین اقا سید محمد بن اقا سید علی سابق الذکر
واولاد او وتصانیف او **فصل نهم** ذکر عالیجناب اقا سید
مهدی خلف کوچک جناب سید سابق الذکر واحوال جمیله انجناب
که از بطن عم مکرمه است **فصل دهم** ذکر اولاد همشیره معظمه سید سابق
الالقاب سلاله نسل مرحوم اقا سید عبد الله عطار **فصل**
**یازدهم** ذکر اولاد مرحوم اقا محمد عیسی عم والد این فقیر است
مثل حاجی رضا کفن نویس وغیره وذکر اخوند ملا محمد که درین
اوقات در بمبهان است **فصل دوازدهم** ذکر احوال
عالیجناب عمده المحققین حاجی محمد حسین کازرونی عم دیگر
والد این فقیر واولاد او اعنی عالیجناب میرزا هادی
وهمشیره های او **فصل سیزدهم** احوال مرحوم اقا حسن رضا
عم دیگر والد این فقیر وذکر مرحوم اقا محمد ابراهیم وملا محمد
که در بمبهان است واشاره باولاد بعضی دیگر از برادران
جد امجد این فقیر است مثل حاجی شفیع ضرابی واقا حسن
صراف وغیرهما **فصل چهاردهم** ذکر دو همشیره معظمتین جد

مرحوم اعنی والده جناب میرسید عباسانی الالقاب و مرحوم
میرسید علی مشهور بزرگ داولاد او مطلب پنجم ذکر احوال
سرابا اختلال مسود این اوراق داما د ممالک هندوستان
وشرح احوال ممالک فرنگستان دوران سه مقصد است مقصد
اول ذکر شرذمه از احوال فیفراز بدو والدت تا ورود بحریره
تمیرس از جزایر هند و توقف مستقل + بر نوزده فصل است فصل اول
ذکر مجملی از احوال از بدو والدت تا سنه یکهزار و دو صد و ده هجری
واحوال بلده و کربان شاهان فصل دوم ذکر بعضی از علماء امراء و اعیان
بلده فصل سیم ذکر مهاجرت از آن بلده بسمت عتبات عالیات
باتفاق بندگان اخوی والا تبار با جمعی از اخیار و ذکر چشمه آب
کرم و شهر ذهاب فصل چهارم ذکر شهر بغداد و قبر قبر غلام
حضرت امیر ۳۲ و شیخ کلینی و شیخ عبدالقادر و ابو حنیفه و معروف
کرخی و جنید بغدادی و امثال آنها و مسجد براثا فصل پنجم
ذکر بلده طیبه کاظمین و ذکر مجتهد العصر جناب سید محسن بغدادی
و سید عبدالله بن شبر و قبر شیخ مفید و ابن قولویه و امام

زاده

مقصد اول از احوال فیفراز بدو ولادت تا ورود بحریره تمیرس

کاظمین

زاده و ابا یوسف شاکر و ابو حنیفه و محال قبر سید مرتضی و سید
رضی و تشریف قبه مبارکه امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلام
و تعمیر صحن مقدس آن دو بزرگوار فصل ششم ذکر قصبه حله
و قبر محقق صاحب شرایع و جمعی دیگر از علماء و مدفن علامه و ملا
احمد اردبیلی و فخر المحققین و مسجد شمس و احوال قبر ذوالکفل
که میان نجف اشرف و حله است فصل هفتم ورود نجف
اشرف و تاریخ تشریف قبه مبارکه و ساخته شدن ضریح
نقره و تاریخ نکاح جمیله خاله محترمه و رفتن بندگان اخوی
بمکه معظمه با میرزا احمد شیخ الاسلام و جمعی دیگر از اعلام و ذکر
تحصیل علوم در خدمت جناب ملا اسماعیل یزدی و جناب
سید المجتهدین جناب سید محمد مهدی طباطبائی و ذکر مجالس
که در کوفه است و قبر یونس و هود و صالح علیهم السلام و تاریخ
وفات جناب سید سابانی الالقاب و انتقال نعش او و اولاد او
و محل دفن بادشاه غفران پناه آقا محمد خان قاچار و تاریخ
کشته شدن او و معاودت نفیر کربان شاهان و مراجعت

قصبه حله

نجف اشرف

ازان و نخصیل افادات جناب شیخ المجتهدین شیخ محمد جعفر
نجفی و ذکر اسامی بعضی از همسبقان و ذکر بعضی از فضلاء ازان
بلده طیبه و ملاقی محمود کلید دار و مشرف شدن اخوی دالاعتبار
با عیال بعتبات و فوت جلیله جلیله انیس والده نورچشمی اقا
محمد صادق و فوت مرحوم مغفور فاضل ربانیا میرزا مهدی
شهرستانیا و معاودت فقیر بکرمان شاهان و فوت ثانیه و فوت
مرحوم والد ماجد و ذکر فتنه و غاریتا که در کرمان سیما از ستم
طایفه وهابی شد و شرح مذهب ایشان و نقل رساله که در رد کفر
اهل اسلام نوشته اند بعضها و جواب ایشان بر وجه اجمال و حرکت
دادن عیال از نجف بسمت کرمان شاهان و اجازه دادن
جناب شیخ و جمعی دیگر از مجتهدین باین فقیر و بعضی از احوال
وقایع جزویه که در ضمن وقوع این وقایع بوقوع رسیده تا
ایام مسافرت بسمت دارالمومنین قم **فصل ششم** ذکر دارالمومنین
قم مدفن معصومه خواهر حضرت امام رضا و میلاد بن جعفر در سیدان
بخدمت عالم ربانیا جناب میرزا ابوالقاسم جابلقی و دران

بلده

دارالمومنین قم

بلده واجازه دادن آنجناب باین فقیر و وقایع جزویه
دیگر **فصل هفتم** ذکر ورود بهمرود و سایر احوال دران بلده
**فصل هشتم** ذکر ورود نهاوند و معاودت از سفر قم بلده
کرمان شاهان و رفتن بعتبات عالیات با تفاق نورچشمی
اقا محمود و جمعی از دوستان و ابتدای عزیمت سفر هندوستان
و واقع شدن بعضی از اعیان کرمان شاهان در بلده لیکه کاظمین
و رفتن بکرمان شاهان و تاریخ مهاجرت از ان بقصد
زیارت مشهد مقدس رضوی **فصل نهم** ذکر ورود
بلده همدان و ملاقات با شاهزاده والاتبار دران و باز ذکر
کوشمالی یعقوب پاشا حاکم بغداد و ذکر عالیجاه خان جان خان
مکری و ذکر عالیجناب میرزا ابوطالب قاضی و جمعی دیگر از
علماء ان بلده و عالیجاه محمد حسین خان قراگزلو **فصل دهم**
ذکر ورود کاشان **فصل یازدهم** ذکر ورود قصبه نائین **فصل**
**چهاردهم** ذکر ورود دارالعباد یزد و احوال اولاد عالیجاه
محمد تقی خان حاکم انجا و جمعی دیگر از اعیان و علمای عالیشان

بلده همدان

بلده کاشان و نائین

دارالعباد یزد

قصبه و جزو نهاوند

بلده و مسافرت بسمت مشهد مقدس باتفاق خایجاه حاجی
محمد هادی خان خلف خان معظم الله و اوصاف او فصل
پانزدهم ذکر ورود قصبه طبس و ذکر میرحسن خان حاکم ایجاد قصبه طبس و نون و ترشت
اخوند ملا حمزه فصل شانزدهم ذکر ورود قصبه نون و ترشت
حیدریه فصل هفدهم ذکر ورود مشهد مقدس و احوال مشهد مقدس
آن بلده طیبه و قلوه آن و احوال حرم محترم و قبه مبارکه و ضریح
مقدس و خیانت ایلدرشاه رخ میرزا مهدیان سرکار فیض آثار و
محل قبر مرحوم میرزا مهدی شهید که بسبب آن ملاعین شهید شد
و اولاد آن مرحوم و ذکر جمعی از علماء نامدار و شاهزاده محمد ولیخان قاجار و قبر شیخ بهایی و ربیع بن خثیم و معاودت از آن
بلده طیبه و ملاقات با جناب میر محمد حسین امام جمعه اصفهان
در طبس و عزیمت سفر هندوستان و ریزه و سایر احوال مرقومه که
در آن اثنا رو دید لهذا شتابان آن رود و بندر عباس فصل بندر عباس
هجدهم ذکر ورود بندر عباس و ابتلاء بریاست سید رضا بندر
و احوال از جزیره قشم تا بام در رود بندر مسکت که بمسقط مشهور

نقل



فصل نوزدهم احوال مسقط و سوار شدن بر جهاز بعزم جزیره مقطع
جزیره مهر تا آوان و ورود بآن جزیره و رویت هلال محرم الحرام
سنه ۱۲۴۰ هزار و دویست و چهل و ورود بندر و عالم و ازدحام شیعیان
در آنجا و ابتدا بریاست آقا محمد حسن فراسیاد و تعلق یافتن
امور نظارت من باو و بعضی از سوانح خوبه که در دربار وی
واو و بعضی از عجایبات که در آن دیدم مقصد هام و ذکر احوال
از بدو ورود بجزیره مرقومه تا زمان تالیف این رساله است
ذکر احوال و عادات و رسوم کشور هند و ذکر بلاد و عالم آن
که در آن ملک دیده ام و آن مشتمل بر بیست و شش فصل است
فصل اول بیان صوبه جات هند و دکن و بنگاله فصل دوم
ذکر اعیاد و اعیادات اغلب اهالی هند مثل رقص برهمن
بچگان و عیدات جاتره و دیوالیا در دسهره و نسبت مهوا عیدی
کریشنج بهای در کشکول بهندیان نسبت داده اند و جوخ پوجه
و معمار کدام دراوند که در صوبه اودیه بمنود و دوستی
شدن و دو خوش زنان هنود با شوهران و احوال هنود در وقت

جزیره مسقط
فصبه طبس و نون و ترشت
مشهد مقدس
بندر عباس

اختصار در کنار رود کنکر و احوال مرده کام و روزه مشکل
کشا و نذر راست جکه بجهت سلامتی خدا و دعا حضرت فاطمه
و دعا حضرت عباس علیهم السلام فصل سیم در ذکر اعیاد از
رسوم و عادات ممالک هندوستان مثل هندو و دیوالی و
کردن نذر از جهت ملک و برکه و کهریال و بجهت تشخص سلامت
پیل و نهار مقرر کرده اند و نذر داول کوجکان معزز کان
از قسم دسهره و اکشرنج و علشه و سیدلان و طریقه سلام کردن
کوجکان بمزرگان و دراک کردن بجهت فرستادن مکتوب
با کمتر بعید مقرر کرده اند و کیفیت رفتن با کمتر بعیده در
مسافت قلیله و وضع نعش خانه و هرکاره و کیفیت اطلاع
بر احوال مردم معین کرده اند و اقسام سوار و کیفیت جلوس
بعام و خطاب کوجکان بمزرگان و احوال شب هلال
ماه و رسوم و عادات ایشان در هنگام عروسی و احوال
زمان بعد از فوت شوهران و خطاب زنان سلاطین
با مردان و حکام و کیفیت حکم دادن سلاطین





رفتن بحضور حکام و آداب ان و کاذران که بهندی دهرنا
گویند و کنایان که بهندی جلال خور گویند و کثرت زنا در
لواط و شرب خمر در این ملک خصوص در مرشد آباد و خصوص
در اعاظم امیرزادگان آن بلده و مدح نواب سعادت علیخان
بهادر و جماعه از امیرزادگان دراین باب و ذکر سخن ناظم آن بلده که
از طرف خود در عذر ترک عبادات و ارتکاب معاصی
بضعیف عقلان میگوید در جواب ایشان بدو وجه و شیوع کثرت
پیشی در تمام این ملک و بیرون رفتن دادن اولاد و دیگران و
بفرزندی داشتن ایشان و ذکر نوروز جشن بهار و میزده حفظ الله
تعالی فصل چهارم در ذکر احوال بنگلور زیبا باد هندوستان
انجا و بعضی از رسومات ان ملک مثل طریقه اعزاز سلاطین
و طریقه منازعه و مناکحه و طریقه نوشتن مکاتبات و غیرها
فصل پنجم در بیان تاریخ و رود این فقیر در جزیره و میسور و ذکر
سید تقی ناظر اصفهانی و احوال آن جزیره و کثرت مار
در انجا و ذکر منارها ان و کیفیت جزر و مد دریا و علت ان

وعلاقه شدت مدد در مملکه در ایام و اوقات مقصوده و ذکر کوچ و نکبن
حاکم آن جزیره و احوال مهدیعلیخان غازیپوری فراسنیا الاصل والولاد
او و خوب شدن ایشه در آن جزیره و رفتن بدیو یا بعزم حیدرآباد
و ذکر قصبه بونه و میرنظام علی اکبر دبت خانه و ذکر نیلپور و ذکر آن
آباد معدن فولاد فصل پنجم ذکر دروه بلده حیدرآباد و کهن
و کیفیت ملاقات با خفران پناه میر عالم بهادر و دخار قلعه مبارکه
گولکنده و تعمیر قلعه شریفه نجف اشرف از عین همت آن عالیجاه
جاه و تنوسط این فقیر و تاریخ فوت میر عالم مذکور و ذکر نبذه اجمالی
از احوال آن بلده و احوال نواب نظام علیخان بهادر و تاریخ
فوت او و کیفیت بیعت یافتن انگریزان در آن ملک و ذکر سیر
ارسطو جاه و کشته شدن ٹیپو سلطان و ذکر وجوم میر عبداللطیف
خان خوشنویس در تاریخ فوت او و ذکر وزیر دبیر میرزا محمد علیخان
خوشنویس و بیمار امین و وصیت کردن میر موصوف و اشاره
بمیر محمد علیخان خوشنویس و ذکر شهریار الدوله و میر اسلام و انتظام یار
جنگ و معین المهام و بیابیک خان گرمانی و اختصام الدوله و خدا

بیک



بیک تبریزی و ذکر حسن خوانساری و اشاره باحوال جمیع او حکم
تاریخ و بسنده هر کدام از دو حسن خواه و تاریخ حاصل میشود و احوال
محمد علیخان و عبداللهخان پسران علیمراد خان زند و فوت
برادر ملا میرزای اسدآبادی در حیدرآباد و ذکر اولاد سید
احمد علیخان مازندرانی و فیاض علیخان و ذکر نعل پاره که در حیدرآباد
است و ذکر آثار مبارکه قدم شریف و ساختن شبیه ضریح مقدس
و دفن آنها و کیفیت تعزیه داری در محل مذکور و کوه و مسجد
جامع آنشهر که بحکم مسجد مشهور است و مساجد اغلب اماکن هندوستان
کلیه وقف ایشان در جزئیات فصل ششم تاریخ در حد
سفیر روشن ضمیر عالیجاه محمد نبی خان بجزیره دیو و اتفاق جناب
میر تقی محمد حسین شهرستانی و دانی سید حسن عطار و علشه راه و
رسم سفارت میان انگریزان و بادشاه جمجاه عالم پناه
فتح علیشاه قاچار نصر الله الملک المختار و رفتن مهدیعلیخان
خوانساری سابق الذکر بسفارت از جانب انگریزان قبل از
مسترنالکم و رفقای او و کیفیت صحبت حضرت ظل الله با

مستر ماکم و ملاقات مستر ماکم در کرمان شاهان بارحمت و غفران
پناه و الد ماجد این فقیر و تالیف فرمودن آنجناب رساله تبویه
راجب الخواتمش او و تاریخ ورود مرحوم حاجی خلیل خان بحرینی
و سبب بعضوی سفارت از جانب پادشاه گیتی پناه و کشته شدن
او و رفتن مستر شیل بدربار عظمت مدار و تعیین اعتماد الدوله
شدن جانجاه محمد نبی خان بحرینی سفارت و ملاقات ما
با او در ایران و ورود او بجزیره مذکوره با اتفاق رفقای سابق الذکر
و ورود رفقای ایشان بجدراباد و رفتن ایشان باصفهان
بجهت بندر با حاجی محمد جعفر تاجر و تاریخ فوت الله اسماعیل رئیس
بجهت از احوال او **فصل ششم** ذکر خروج فقیر از جدراباد
بجهت بندر و ورود بندر و احوال اجزه ابی مثل آقا محمد جعفر
خلف حاجی اسد الله اصفهانی و ذکر فلوه ابی و ذکر
رویت هلال ماه محرم الحرام ۱۲۳۲ بکنار دو خلیج و سبب
دران بندر **فصل هفتم** تاریخ خروج از بجهت بندر بعزم بکلکته
و ذکر بعضی از سوانحات عرض راه و احوال بکلکته **فصل هشتم**

تاریخ



تاریخ ورود بکلکته و ذکر جهاز تجاران ان بندر و کیفیت شهر
و فلوه ابی **فصل یازدهم** تاریخ خروج از کلکته بسمت مرشد آباد
و ذکر قصبه شیورام پور که بیشتر ازم پور مشهور است و ذکر جمره و بعد از
**فصل دوازدهم** تاریخ ورود مرشد آباد و ملاقات با نجیب
بیگم صاحبه و کیفیت رفتن و زیارات بجهت او از میرزا اسماعیل
بکهنوی و اراده توقف چند ماه جانب الخواتمش بیگم موصوفه
و تاریخ نکاح والده نورچشمان محمد و عیاد و فطوه که کنیز ساقی الذکر
دران باب فرموده و ذکر انقلاب احوال ان بلده و جهان اطوار
اغلب اینها ان و احوال بیوبیگم و منی بیگم و ملاقات با دلیر جنگ
سپه بناظم و تاریخ شروع در تالیف رساله قوت لایموت
و ذکر نواب سید منگا و میرزا ابو الحسن خان داؤد و مانغ و میرزا
احمد دار و فطه حسینیه ان بلده و اشاره بعضی از اجمال که در اساس
علما رفته اند درین کشور و سبب عداوت ایشان با من
و احوال جاعتی که فقیر بایشان نفرین کرده است و ذکر دیدار فرو
بیان مذهب خفتانیه که در اواخر عهد عالمگیر پادشاه حادث شده

سب و انقراض ان بروجه تقصیل و احوال مهتاب رای حکمت نشه
و ذکر بها جنان و چند کرن ایشان احوال انتی ره نجار ره و ذکر
در وقه جناب میرزا محمد حسین شهرستانه و دران بلده و سکان
بشدن عبد الله از قوم فارسیه انش برست نزدمن فصل
سیزدهم ذکر خروج از ونشد ابا بسمت عظم آباد و ذکر بعضی
از قرای واقعه در انثار راه مثل قصبه راج محل و قصبه
بهاگلپور و قصبه منگیر و ذکر جشمه اب گرم کریسنا کند مشهور
سب فصل چهاردهم ذکر ورود عظیم اباد و وجه تسمیه ان و

[redacted]

باقوایع و ملفوظات مرقومات ان بستم بعضی از مکرمان
و ذکر نواب عباس قلیخان بهادر و سید کاظم علیخان بهادر
و میر محمد مومن بهمهانباد و خروج ازان و وزیر گرد و منزل اذکا
بورشد و معاودت بانشهر فصل پانزدهم خروج از عظم اباد
و فوتانیه برفاقت منشی عزیز الله و ذکر قصبه شهسرای که بسهسرام
مشهور است و مقبره شیر شاه و خروج از در وضع سراو هیاره و

رفتن

رفتن همایون شاه بایران پیش شاه طهماسب بن شاه اسماعیل
ابو البقا بشهداله و اعلا شانه و بوی فصل شانزدهم
ذکر ورود بنارس و احوال ان بلده و ذکر احوال شیخ محمد عارف
و فراو و جواز علماء معاصرین و اسناد ان وی و در سخن بعضی
از اهل گور رشان وی گفته اند و ذکر مسجد ان بلده و خط بوشین
و بلده ماجده مکرمه اصف الدوله اصفیه بیت علیا اصغر بیگم اسناد
فصل هفدهم خروج از بنارس بعظم فیض اباد و ذکر قصبه
جونپور و فاضل جونپوری و مسجد ان و رفتن از انجا بمرادآباد و
وزنان بر سر میاند و ذکر کل کپوره و ذکر پل ابی و باقلان و سید
امجد علیخان و ذکر درخت بر و رسیدن هرکاره با مراسله
نواب ناظم محمد دارا بعلیخان از فیض آباد بسلطان پور
و ذکر بیدر سه و میر سجاد نعیم شیخ ان قریه فصل هجدهم ذکر
ورود فیض اباد و استقبال اهل بزرگان و اعیان
و ملاقات با جناب عالیجناب ذکر و رویت هلال محرم
الحرام سنه ۱۲۱۲ هجری و قصد زیارت شهر و ذکر احوال

ان بلده از بدو ابادی تا دوران فرمانروایی ذکر نواب برای ممالک
وصفدر جنگ تاریخ وفات ایشان و وجه تسمیه ان بلده بفیض اباد
ونبذی از احوال نواب شجاع الدوله با جماعه امکنه که بدست او فتح
یا ختن ان قوم در ملک هندی واعانت کردن جنابعالیه نواب
وتیز در ادای مال المصالحه دولت نواب شجاع الدوله و اشتغال
ریاست بنواب اصف الدوله و سکونت او در بلده لکهنو مشهور است
مختار الدوله و ذکر حسب و نسب او و اضافت جنابعالیه بسالقه ذکر
وذکر نواب ناظر محمد دارا بخان مستمدانی سرکار میرزا حسنعلی
مستاجر راسته جایس و ذکر جمعی از افراد و مزرکزادگان ان بلده
چون نواب میرزا عنایت الدین محمد خان بهادر و میرزا محمد تقی
خان بهادر و خلف ارجمند میرزا حمید صاحب و تاریخ
عروسی دیروه منیره مکرمه انس و غناء و وزیدن ایام جمعه ان بلده
بایام و ذکر میرزا جوهر صاحب و میرزا سید و صاحب یاران و اتحاد
ایشان و ذکر میرزا محمد علیخان و میرزا نصیر خان و نواب سفیر الدوله
دارا بخان علیخان و ذکر اخوند ملا جواد کشمیری و میر کلو فاضل و میر

فاضل



فاضل و احوال میر عبد الباقی امام جمعه و ذکر بعضی از طلبه علوم
که نزد من بتحصیل مشغول بودند و رخصت یافتن جناب میرزا
محمد حسین بسمت عتبات عالیات و خروج من از ان بلده بعزم
لکهنو و ذکر رزی که بر بازدید مسافر میرسند بقدر امام ضامن
علیه السلام فصل نوزدهم ورود لکهنو و ذکر میرزا ابو الحسن خان
بهادر و امام و نواب وزیر الممالک سعادت علیخان و علقه ارادت
معین کردن نواب مرا در حوالی قصبه و کیفیت سلوک خان
سبز حسن عطار در ان بلده و ذکر نواب قاسم علیخان خلف
نواب سالار جنگ و جواب و سوال که فیما بین من و نواب
واقع شد و علت عدم موافقت میان من و ایشان و اتمام
رسیدن خمسه اول قرن الیوت در ان بلده و مقدمه نماز
عید رمضان المبارک و علت تصنیف کردن من رساله شبه
خانقاه فیض اباد و طلبیدن جنابعالیه مرا فیض اباد و بیان عدم
حضور سید موصی الیه در اتمام شرایط وصیت نامه و ذکر بعضی از
اجزه بلده لکهنو چون اخوند ملا مقیم کشمیری و حکیم ظفر علیخان و میرزا

علی شریف و اخبار خلف میرزا خان و میرزا صفی فرخلف او
و میر جعفر شوشتری و میرزا مهدی شوشتری مخلص
بخطا و ذکر احوال شهر لکهنو و حسن خانه و وضع شهر و بیان آصفیه
و احوال نواب اصف الدوله مرحوم و معاملهٔ کردن او با اهل شهر آصفیه و در
بخف اشرف و تعزیه خواندن آصفیه در لکهنو و ذکر ممالک نیچ کردن نواب
کنج در اکبر آباد مشهور است و ذکر احسان اصف الدوله در ایام
قحط و غلاء و قسمیه احوال آن خاقان ماب و تسخیر مهر کلان آن و ذکر
مجملی از وقایع ایام حکومت آن مرحوم و انتقال بنارس یافتن و زیر مشور
مختار الدوله و کشته شدن او و ذکر حسن رضا خان و نیابت
او و حیدر بیگ خان و ذکر کور نر شیطنت و رابه جب سنگه
و احوال مملکت بعد از هند و سبب عزل حسن رضا خان و انتقال
نیابت تفضل حسین خان کشمیری و احوال رابه جهاو لعل و اخراج
شدن مستر چیرز از لکهنو و الدن کور نر بنارس و از ملکته بلکهنو
باعانت حسن رضا خان و بردن کور نر رابه جهاو لعل را همراه
خود از لکهنو بسکونت او در عظم آباد و تاریخ فوت نواب وزیر

معظم الدوله



معظم الدوله و ذکر احوال نواب وزیر علیخان و جلوس او بعد از
اصف الدوله در لکهنو و برسند وزارت و الدن کور نر بنارس
بهادر مذکور بر ذمهٔ او از ملکته جهة امور در لکهنو و ذکر وقایع
بعد از پور و قید شدن وزیر علیخان و مکالمهٔ او با کور نر و انتقال
مسند نواب سعادت علیخان بهادر و بیان مراتب اخلاص
کور نر و احسان او بوزیر علیخان و حسن تدبیر است او در مقید
ساختن وزیر مذکور و بیان سوء تدبیر ارکان دولت آصفیه
در قید و عزل او و احوال وزیر مذکور در بنارس و احوال
ملا محمد خلف ملا امام فیاد و کشته شدن این هر دو در زندان وزیر علیخان
حسن رابه جمعی نمکور کفاری او و مقید ساختن او در ملکته
و قرار نمودن ملا علی بهبهانی از قلوه ملکته و کیفیه سلوک انگریزان
با وزیر علیخان در مجالس ملکته و تاریخ جلوس نواب سعادت علیخان
و مجملی از وقایع ایام وزارت او مثل اخراج شدن
تفضل حسین خان کشمیری و تقسیم شدن ملک شجاع الدوله
بمرفت کور نر الدوله و انتقال اصف الدوله از مجامعت

مادر تکلفی و الزلی

ذکر میرزا دبیان صفات حسنه مرحوم حسن رضا خان و مبدا
نامجوئه در لکهنو و احوال محمد رضا خان خلف او و میرزا جعفر
خویش او فصل بیستم علقه راه یافتن جماعت انگریز بر ملک
جهان آباد و حدود دهلی و دمار غرایب آن بلاد و دولت آن سینه ها
و جنوبت شب ملک و چاط و ذکر منازعه [illegible] ملک و سیندیا
و بیان احوال جماعت سکه و مبدا دولت و [illegible] آن
فصل بیست و یکم ذکر ورود بلده فیض آباد و فتحه ثانیه و فوت
هلال ماه محرم الحرام [illegible] و حدوث [illegible] در آن بلده و مقدم
میرزا و اصغر علیخان و تالیف شرح فوت لایموت در اتمام مجلد
اول آن تاریخ و الدوست نور چشمان میرزا محمد حسن خلف نجیب
میرزا و حضرت بیگم جمیله میرزا حیدر صاحب و بیان مقدم
سم زادن مفدین و محفوظ ماندن من با عانت رب العالمین
و مقدمه مفدین قریبا شیه و فقید شدن ایشان و تاریخ
ولادت فرزند دیگر نور چشم آقا محمد در مرشد آباد و صورت
عنایت نامه کرباسیان که لکهنو در تلک [illegible] آقا سید حسن عطار توشته

شد

ذکر میرزا دبیان صفات حسنه مرحوم حسن رضا خان و مبدا

ذکر ورود بلده فیض آباد و فتحه ثانیه و فوت

شد و تاریخ خروج از فیض آباد بعزم اعظم آباد و مقدمه نهضت
بعیظ مرشد جماعت بنود فصل بیست و دوم ورود اعظم آباد بعید
و احوال عالی جناب آقا سید حسن [illegible] شانیا
در رسیدن در اسلم بنو بیگم صاحبه از مرشد آباد و اشاره بمتغیر
شدن احوال و اطوار اصحاب خیران بلده و ذکر مستر و کلس
صاحب و مستر اکنس صاحب و ذکر کریم قلیخان و خلف او و محمد
صادق خان و میر یوسف علیخان و میرزا رستم بیگ و کلب علیخان
مخاطب بکریم دل و میر غلام حسین خان و ذکر فاضل القضات
صدر کلکته اعنی محمد یحیم الدین علیخان و تاریخ خروج از آن بلده
بعزم مرشد آباد فصل بیست و سوم ورود مرشد آباد دفعه ثانیه
و ذکر احوال آن بلده و اشاره باحوال ضعیفه میشوره کرد آنجا
مرشد آباد و رسیدن دستک [illegible] لدر و منوبهادر
و روانه شدن آقا محمد حسن ناظر من با تفاقی و اسهد الله
بر وجودی لکلکته بعزم ولایت بجهت تمشیت دادن امورات
آنجا فصل بیست و چهارم تاریخ روانه شدن من بسمت جاگیر نگر

ذکر ورود بلده فیض آباد و فتحه ثانیه

ذکر ورود اعظم آباد

ذکر ورود مرشد آباد دفعه ثانیه

ذکر ورود جاگیر نگر

و ذکر احوال نواب نصرت جنگ و نواب بخشی الملک و اشاره
باحوال ناظم و رشدآباد و دریت هلال ماه محرم الحرام سنه
یکهزار و صد و بست و چهار و در ان بلده و کیفیت عزاداری بزرگان
انجا و بلده و رشدآباد و تاریخ نایکه سوار شدن نواب نصرت
جنگ و میان آب و جب نوابان موی ایهما برده تفصیل و ذکر
وضع و کیفیت واقعه مخصوصه آن بلده و ذکر میر اشرف علیخان
و میر محمد علیخان فاضل و کفرت رعد و صاعقه در ان لیلی **فصل**
**سیم** خروج از جهانگیر نگر و ذکر شاه مبتلا حسین و رشدت
طوفان در دریا **فصل سیم** و ورود عظیم آباد و بعد از
عود از رشدآباد و دعا کردن و ذکر میر جعفر شاه و علامه فیضجوان
نواب عباس قلیخان بهادر و حسن قلیخان بهادر و میرزا
رستم علی و میر اشرف حسین و مولوی ابوالقاسم و نواب
جان و ذکر میرزا مهدی و اسدالله خان و تاریخ اجتماع نماز
جمعه در عظیم آباد و حدوث بنکاره و تواریخ فطونیکه در ان با
گفتند و ذکر کیفیت عزاداری بعضی از جهال و مفسده دهل

نواختن در خوانچها و لمات وقت سینه زدن و منع این
فقیر و ذکر بعضی از فقرا و علماء آن حدود و تاریخ تولد نورچشم
ان علیا در ان بلده **خاتمه** این مقصد در ذکر عدد تصانیف
این فقیر و صورت اجازات علماء و اخبار بانی زده بمقدار
**مقصد سیم** در احوال ممالک انگریز و عادات و صناعات
آن قوم است و در ان مقدمه و سه مقام است و خاتمه **مقدمه**
در تقسیم عالم و احوال کواکب و احوال چین و مشاق سلاطین
فرنگ باهم و ذکر الجمله از رسوم ایشان و در ان دو فصل است
**فصل اول** ذکر اول حکیمیکه باحوال کواکب مطلع شده است
و احوال کواکب بر مذهب حکیم کوپرنیکوس و تحقیق کوپرنس
هندیه و تقسیم کره ارض و اقالیم بر مذهب حکیم مذکور و تقسیم
جزایر و جلت و جود مولید ثلاثه و مجملا از احوال چین **فصل**
**دوم** ذکر اوضاع و عهود سلاطین فرنگ و بعضی از احوال
و اطوار ایشان **مقام اول** ذکر ممالک سلاطین فرنگ و سپاه
آنها و در ان دوازده فصل است **فصل اول** ذکر پادشاه

ایمان و دستگاه او فصل دوم ذکر پادشاه اسپین و پرتغال
که مخصوص ایشان است فصل سیم ذکر پادشاه فرانکیس و
احوال آن و منازعه ایشان با انگلیزان بر مصر و رفتن سفراء
ایشان با ایران و طریقه معاهده که دو شخص با هم فصل چهارم
ذکر پادشاه پرتکال فصل پنجم ذکر پادشاه هولاند فصل
ششم ذکر پادشاه دنمرک فصل هفتم ذکر پادشاه اسوید
فصل هشتم ذکر پادشاه روسس و احوال ایشان و منازعه
ایشان با روم و مجادله ایشان با ایران و منهزم شدن ایشان
از عزم سردار ایرانی محمد صادق خان شقاقی و منازعه
ایشان با غزه با امر سلطنت عباس میرزا نائب السلطنه
المختار و منهزم شدن ایشان و احوال منازعه آنها با سردار
عظیم الوقار محمد حسین خان قجر قزوینی و هویدا شدن از عدم
ثبات سلطنت ایران فصل ششم ذکر پادشاه ولندیز
و ذکر مسیر کردن در ملک ایشان است فصل هفتم ذکر پادشاه
سویسرلاند و مقدمه ویلم تل فصل یازدهم ذکر پاپ و طریقه بابا

او و منازعه



او و منازعه با پادشاه انگلیز باوی و ذکر دوازده کلاه
بر سبیل اجمال و ذکر باقی سلاطین طایفه نصاری و جزایری
که در تصرف ایشان است فصل دوازدهم ذکر طایفه
کوشش سیم است و بلاد و جزایر ایران چون زنگبار و حبشه
و غیرانها مقام چهارم ذکر ممالک امریقه که بارض جدید مشهور
است و کیفیت پیدا کردن ایشان و ذکر حکیم کلمنس و مستخرج
قطب نما و فوت حکیم مذکور در حبس و ذکر شهر ملکو
و کیفیه تسخیر ایشان و ذکر بلاد و امریقه جنوبی و ذکر جزایر ملک
ملکو و ذکر ممالک سایر فرنگان در امریقه جنوبی و ذکر امریقه
شمالی و بلاد و جزایر ایران که در تصرف انگریزان است
و حد و امریقه بر وجه اجمال و حالات قدیمه اهالی امریقه
و مومیائی آدم و احوال عمارت هرمان که در نواحی مصر
است و مبدا اتلانتک فرنگ و ابله مقام سیم ذکر احوال
جماعت انگلیز و ذکر احوال کنیس و عادات و رسوم ایشان
و در آن ده فصل است فصل اول مبدا سلطنت انگلیز

۱

و ذکر اسامی سلاطین ایشان و مدت سلطنت و سوانح مجملهٔ ایام
هر یک ایی یومناهذا و بادشاهی نمودن و نمرک در رانتظام
و حکومت انگریز بر مقام ملک فرانکیس و سرنازی ایشان
از سلطنت با باد استدعا نمودن جاسس بادشاه انگریز مضایی
بجهت تجارت انگریزان در بندر سورت از بهما نگر بادشاه
و مبدا استقرار ان قوم در حدود هندوستان فصل دوم
بیان احوال مملکت جاعت انگریز و ذکر انکلند و ایرلند
و تدبیر حکما در مبدا کردن هیوه کرسیری در سرد سیر است
و ذکر امتیه فرنگ و احوال دار الخلافه ان قوم یعنی شهر
لندن فصل سیم قوانین سلطنت انگریزان مثل تشخص
بادشاه و امورات متعلقه بان و منازعه تخصی با بادشاه
و کشته شدن بادشاه و ذکر ولیعهد بادشاه و احوال شاهزادگان
و ذکر وزرا و بروج تقسیمات و پیرانست یعنی محل شور و مشورت
و اصحاب حل و عقد و انهار اعدة الربا کو غیره و طریقه اخذ
خراج از مملکت از عکام رعایت و خوف و کیان بودن

اعالم



اعاظم و ارازل در نظر اصحاب عدالت و امثال ان از
قواعد و ضوابط جزئیه و شدت اتفاق سرداران این قوم
بایم در امور مملکت در حفظ آبروی یکدیگر و عقیده فرقه انگریز
در امورات دینیه فصل چهارم ذکر احوال کمپنی انگریز و معنی
کمپنی و تجارت کردن ایشان در حدود ایران و هند و قرار
دادی که با بادشاه خود کرده اند و کیفیت رفتار شیرازیان
ایران با ایشان و اخراج نمودن شان از بندر عباسی و
آمدن انگریز به بنگاله و ایشان باوردم ان ملک و
عدم تجاوز از طریقه تجارتی تا زمان فوت نواب غفران مآب
مهابت جنگ صوبه دار بنگاله تاریخ فوت نواب مرحوم و مبدا
طغیان آن قوم و منازعه نواب سراج الدوله با ایشان
و غارت شدن کلکته و فرار نمودن مستر دریک و معاودت
ان و اعتذار از نواب مذکور و اتفاق سرداران عسکر و
بزرگان شهر با نواب و آمدن کرنیل کلف با مستر دریک
بنگاله و محاربه با نواب و انجام کار بمصالحه بسبب نفاق جمیع

و الفت

از نمک حرامان و مجدد انزاع واقع شدن میان نواب و قوم
انگریز و شکست خوردن نواب بسبب نمک حرامی میر محمد جعفر
خان مذکور و سازش او با قوم انگریز و فرار کردن نواب و آمدن
او بمرشد آباد و رفتن بسمت عظیم آباد و ملوث شدن سند
نظامت مرشد آباد بوجود میر جلال زاده مزبور و اشاره مجمله
باحوال سلسله او و اسیر شدن سراج الدوله بدست او و دیگر
نوکرون خود و رقیب سراج محل و شهامت او و میر اوذن
و مادر و خاله او بحکم میرن پسر بزرگ میر مذکور و هلاک شدن
میرن به برق غضب الهی و احوال حسین قلیخان مختار امور
نواب و سهامت جنگ و سانحه عجیبه که در این بین واقع شد
و گرفتاری میر مذکور بقید انگریز و نظامت میر محمد کاظم خان
و منازعه او با انگریز و فرار کردن او بقصد توسل بنواب
شجاع الدوله و فوت میر مذکور در مرض جذام و احوال مظفر
جنگ و قید شدن جهان شاه در الله آباد فصل پنجم کیفیت
حکومت کمپنی در ملک هند و عدد و کارداران ایشان فصل ششم

کیفیت



کیفیت عدالت در اداء خواهی ایشان و در باب دیوانی یعنی
مطالبات دیوانی و کیفیت عدالت ایشان در باب
فوجداری یعنی جنایات و امثالها و ذکر قید خواندن و کیفیت
قید کردن و ذکر عقوبات در باب دزدی و قتل و نحوه
و ذکر عدالت دایر و سایر و طریقه رفتار اصحاب عدالت
با مردم و ذکر بعضی دیگر از مراتب متعلقه بابن مراحل و دوام
ایراد عظیم بر طریقه عدالت فوجداری فصل هفتم طریقه
سپاه داری و عدم اهتمام امور بموجب سرداران و سایر
مراتب لشکریان و طریقه توپ اندازی و طریقه توپ سازی
تربیت دادن سپاهیان و مواجب ایشان و طریقه ایشان
در لشکر کشی بعنوان تفصیل و رفتار ایشان با خصم بعد از
غالب شدن بر او فصل هشتم مجمل از رسومات دیگر این قوم
در کیفیت حکومت و سلوک با رعیت فصل نهم طریقه معیشت
و صحبت و آمد و رفت نمودن با یکدیگر و طریقه کنخدای و دیگر
بکارست زنان و تسلط زنان بر فرودن و بیاپرو دیگر ایشان

وخاک سفیدی که بر موی باشند و احوال اطبا و فایده شدن
ایشان در هنگام وضع حمل فصل دوم در صنایع و افکار زنهار
این قوم جون الا تشخیص مقدار حرارت و برودت و وضع با
وسود و کاغذ لوت و کاغذ تنکال گوشت و بیمه مال التجارت
و وضع قمار بازی و کیفیت فروختن اموال کران بها و مال کساد شده
و طریقه اخذ محصول و کرک و نوشتن کتب بقالب و کاغذ و اقسام جنس
و دم سر کار کنیه و طریقه ایشان در نسخ مجاهات و اخبار
هر ملک و مدرسه کلکته و کیفیت تعلیم خانه کتاب علم الصناع
و دران دو فصل است و قبل از شروع در مقصد جان بشنود و حین
علم الکتاب و فایده دان از روی روایت و اخبار و طریقه عقل
و عادت فصل اول در بیان انچه بر سلاطین جم نکین عزان
ان لازم است و آن دو دارد ده جزء است و ذکر نوسل و در شش
بندیان من قدیم العصر سلاطین ایرانی زمین و حقوق صفویه
بر بابر به و آمدن سفیران شاه طهماسب نادر شاه نزد محمد
شاه بابری بر فعات و توجه نادر شاه بسمت قندهار و

نسخه



تسخیر ان و فتح کابل و لاهور و آمدن او بسمت هندوستان
و شکست خوردن محمد شاه و مسخر شدن دهلی و سبب قتل
عام شاه جهان آباد و تاج بخشیدن نادر شاه محمد شاه و عود او
بر ایران و کشته شدن شاه طهماسب صفوی و اولاد او و در
ایران مقارن تاج بخشی غودن نادر شاه و در هند و انقراض
نسل پسری صفویه و مدت سلطنت صفویه و جلوس نادر شاه
بر سریر سلطنت و تغیر قبه امام ثامن علیه السلام و ذکر بقعه
نادر شاه و خراب شدن او و مقدمه آمدن افغان بایران
و شهادت سلطان حسین صفوی و ذکر علما و بزرگانی که در
هنگام محاصره اصفهان و قدری قبل ازان بجوار رحمت ایزدی
رفته اند و آمدن روم بایران بعنوان اجمال فصل دوم
در نصایح متعلقه بارکان دولت از رعایا و در زراد و حکام
بلاد و قضات موعظه بلیغه و در حسن سلوک با فقرا و انعام
و احسان با ایشان و بیسه در خیرات جاریه و قصیده در مدح
حضرت شاه زاده بلند اراده ادام الله اجلاله مشتمل

برتاریخ اختتام مجلد اول این نسخه مبینه و اسال الله تعالی احسن
الخاتمه و الحمد لله فی الدنیا و الاخرة ۵ ۵ ۵

بتاریخ بیست و هفتم صفر سنه ۱۳۲۶ هجری روز شنبه

وقت ظهر بانجام رسید

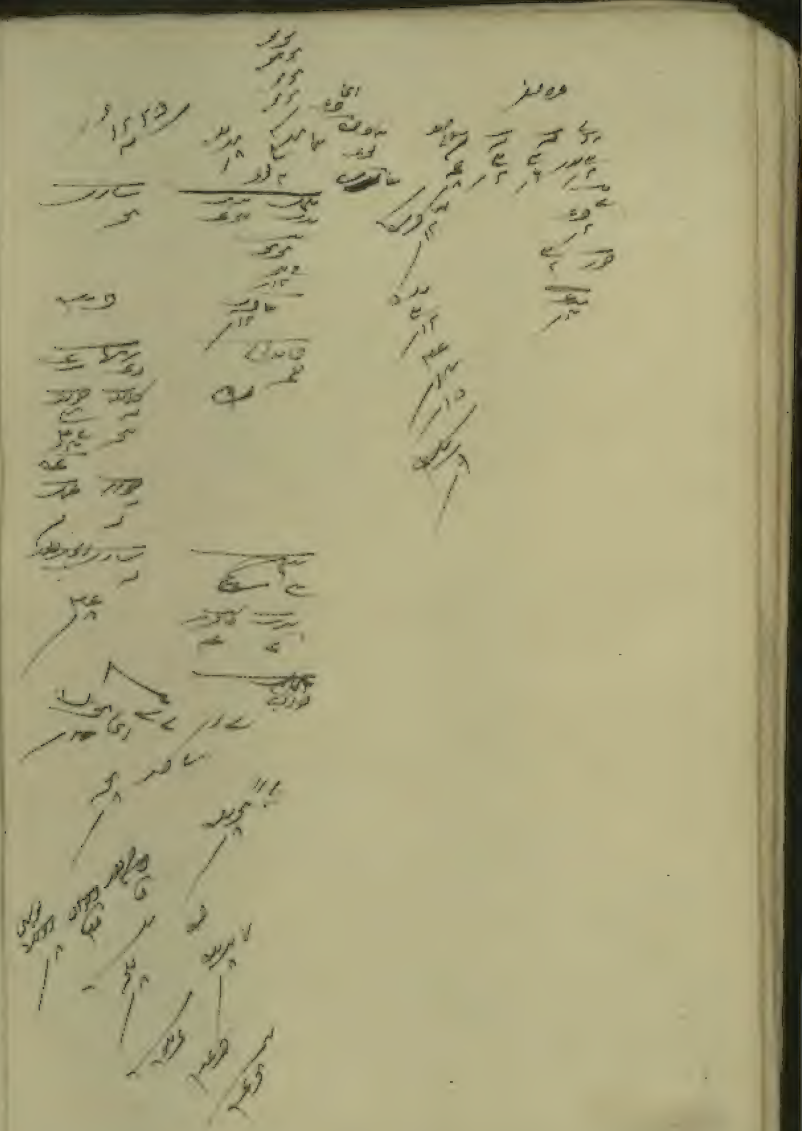

هو العبد

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي جعل العلماء ورثة الانبياء وفضل مداد هم على دماء الشهداء
والصلوة على سيد المرسلين محمد واله سادات الاولياء وبعد فيقول
علما والتحقي بالصالحين والاقرب فقير آلوائي حسين الواعظ الخاتمي
بنده حقاني احمد بن محمد علي بن محمد باقر الاصفهاني المشتهر بالسيهباني عفر
ذنوبهم مجمد وعلي كه بر خاطر خورشيد مظاهر اصحاب عقل وبينش وارباب
معرفت ودانش پوشيده ومحتجب نخواهد بود كه مبني نوع انسان را ازين
ثمره وكزين سرمايه دركارخانه آفرينش تحصيل عزت وسعادت وازين
است كه كروهي از دانشمندان وطايفه از خردمندان وجمعي از فقروفنت
شناسان بتدوين كتب تواريخ وسير وتحرير احوال ابطال وكشور برداخته





برخي از روزكار را در آن باب بيايان رسانيده اند لهذا اين سركشته
فتحص وشيدائي بانواع غموم وهموم چون از حوادث روزكار وكج نهادي
فلك كجمدار از اوطان وخدمت اخوان وخلان دور افتاده ودر فيض
زيارات عتبات عاليات عرش درجات محروم مانده وبساوت
ايران چون كشور هندوستان وكنت وسياحت آن سامان وبحران
مبتلا كرديده ودست ديده بحر انوردي ركاكنده بكاظمين رسيده كه در عين اكباز
واختصار معرفي از آراستن عبارات وتزيين مقالات مجملي از مفصل و
مختصري از مطول احوال آن ثلاثه اعالي آنرا بنكارد كه بجهت دوستان
تحفه واز براي متعطشان موعظه باشد ودر اوان شروع چنين خيال نمود
كه قبل از بيان مقصود چند دوري راهنمون نمايد در سلسله علماء عاملين
عاملين كاملين فاضلين تقيين نقيين صالحين زاهدين ورعين المجتهدين على الاطلاق
والمشهورين في جميع الآفاق الذين لم ينكر فضلهم عالم ولا جاهل ولم يعض
عنهم بل ولا فاضل واوعى كلا الله شأنهم الاواخره الاوايل اعني ظل الله
الجلي الملا محمد نبي المحلاتي الملا محمد صالح المازندراني جشر
هم الله مع السادات الاطهار بمحمد واله الابرار عليهم صلوات الملك

وذهب المقام البهي

الملک الجبار و دین نایب اگرچه جناب فاضل متدرس کامل میرزا احمد ع
بن الفاضل العلام میرزا عزیز الله اصفهانی قدس سره نگارش و معنی
احوال این فقیر الله کوشیده بود و لکن چون در نهایت اجمال و خالی از بیان
احوال بود و علاوه بر آن اسامی شریفه جمعی که لعد از تالیف آن رساله
بوجود آمده بودند و جمعی که بسبب بعد مسافت بر احوال ایشان مفصل
مطلع نبوده در آن رساله مندرج نبود لهذا این احقر العباد متصدی
فی البلوار احوال اعلی را اسامی شریفه امامی که در آن رساله نبود و در
این فقیر احوال ایشان معلوم بود در این رساله اضافه کردم و عنوان الاحوال
جهان نامه سمی نمودم و چون در عنوان این سفر مبنیه انزور وارد الاعیان
ایران در بلده عبدان در اشرف ساعات و ازمان نشر و اشراق
کثیر البرکات سراسر سعادات غره ماه مبارک فرخنده فال همایون و اشرف خواتیم
دوران چشم و چراغ شبستانی یسر و بالغ حضرت ظل الهی جامی جهان
مربی حالمان شرع مبین نازنده احفاد پادشاهان جم مکین نور حدیقه عدل
و احسان نور حدیقه عینی نوع انسان که بازمندان شجاعت و جهانبانی
اعلی سوار و ادی کشور ستانی معدن لطف و احسان جلال سجانی





فرمان فرمای بی نظیر جهبر عادل روشن ضمیر اکه رای زرین خردمندان را
شناسائیش معیار و دست فکرتش را ترنج خورشید فلک علای
دست افشا و صدای کوس دولتش بار تفاع صیت مسکین
نوازی بلند آوازه و در اجابت چنان شوکتش خشم دعاکوی خجره
و زبردستان مازه مجموعه مکارم شیم او لو السیف و القلم مولد عطف
الصدق پادشاه جهان افتخار تبابع لبار بجناب شاه کشور و السن
بنسب شاه زاده اعلا پرتو دودمان فاجاری مسمع حشمت و محیط
سخا اعنی نجل السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابا المظفر
المؤید بتوفیقات اللطیف القهار شاه زاده بلندار اده عظیم الوقار
محمد علی میرزا دامت شوکته ایده الله الملک الجبار و اعاده من کید الاشرار مشرف
گردید و آن مغفور نامه را طالب سیر کتب سیر و راغب در یافت احوال اقالیم
و کشور و دوران اوراق را که حضور پر نور معدلت دستور آن زنده افاق
گردانیده که مقبول طبع اشرف گردد و آن حاوی بر چند مجلدات و
مجلد اول آن مشتمل بر پنج مطلب و خاتمه است مطلب اول در بیان
احوال جناب مستغنی الالقاب قدوة المجتهدین و زبدة المحققین افراد

الورع العابد الوفی الجد الامجد المولی محمد تقی المجلسی قدس سره
الشریف وعدد اولاد و احفاد امجاد انجناب است مطلب دوم
در بیان احوال حال مفضل خواص بحار الانوار ناشر احکام الائمة الابرار
الذی بلغ فی الاشتهار استهار الشمس فی رابعة النهار ملا محمد تقی
مجلسی علیه الرحمة واولاد امجاد ایشان است مطلب سیوم در بیان
احوال زبدة العارفین ونخبة المجتهدین التقی النقی الجد الامجد مولانا محمد صالح
مازندرانی شارح اصول کافی وزبدة الاصول شیخ بهائی وغیرآن از
کتب در سایل واولاد امجاد ایشان است مطلب چهارم در بیان احوال
افاضل تحریر ومجتهد بی بدیل ونظیر استاد الساترین ذی الفخر الظاهر والعلم
الباهر الآقا محمد باقر الاصفهانی المشهور بالبهبهانی علیه الرحمة ست که جد
اعلاوا سط این تقریر ست ودر بیان عدد واولاد آن مبرور کوارد واولاد
اخوه مکرمین واخیه معظمین ایشان است مطلب پنجم در بیان
احوال این احقر العباد ست ودر آن شش مقصد ست مقصد اول
ذکر [illegible] از احوال ست از مولد و والدست تا ورود بحیدرآباد دکن
مقصد دوم ذکر شرذمه از احوال ست از ورود بحیدرآباد دکن تا اوان



ختم این رساله ودران ضمن بیان میشود آنچه مقصود ست از شرح احوال
مولد وسنه آن واطوار مردمان آنجا ورود وسامان ودر خاتمه آن انشاء
میشود لبعد تصانیفی که از قلم این فقیر تا اوان ختم این رساله بدرجه ظهور
رسیده اند وصورت اجازاتی که علمای اعلام این فقیر را بنهایت فرموده اند مقصد ششم در بیان احوال سلاطین وفرمانروایان ممالک آن
واحوال بادشاه اکبر و فرمانروای او واحوال کمپنی یعنی جمعی از تجاران قوم که
ممالک وسیع البنیان هندوستان را مسخر نموده اند وشرح
کیفیت حکومت وریاست وعادات وطباعات انسان آن
خاتمه کتاب در نصایح متعلقه بسلطنت ست مطلب اول در ذکر احوال
سرایه دودمان جلالت نشان عالی مکان فاضل کامل متقی مرحوم مغفور ملا محمد تقی
ست فضل مآبی که آخوند مرحوم الباقی جد مروج دین ومسند نشر لعلوم
المرسلین نموده اند والی الان بمجد الملة الملک المنان این نعمت
عظمی در این خاندان باقی ست ودر اطراف وأکناف بلاد از
اولاد واحفاد امرحوم مروجین شریعت ومویدین طریقت و[illegible] ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اللهم اجعل عاقبة

ابو محمد فهم الی یوم القیام محمد و آله علیهم السلام و اما اجازات
شریفه آن مرحوم معلوم میشود که جد اعلی آن خاندان جناب آقا رکنا زاهد رضا
ملا درویش محمد اصفهانی فاضل عالم و مقدس کامل و از تلامذه افضل
المتاخرین و مرجان المتقدمین عالم صمدانی مرحوم شیخ زین الدین عاملی
معاصر شهید ثانی بوده است و والد ماجد جد اوست محمد کامل او جد
شیخ حسن عالم فاضل و عارف و مروج مذهب اثنا عشریه بوده و
والد مرحوم آخوند مرحوم ملا مقصود علی عارف صاحب کمال و مقدس بکمو
متعال است و اشعار بسیار رنگین از کلک مشکین او بیادگار مانده
و در علم مجلس آرای ثانی خود نداشته و مکلس مجالسی منعقد نموده است
و امداد این سلسله مجلسی مشهور شده اند و خال آن مرحوم ملا محمد قاسم
از جمله افاضل و عرفا است بلکه والده آن جناب نیز مقدسه عارفه صالحه
بوده و میرزا حیدر علی مرحوم سابق الذکر از جانب آن جناب معلی القاب
امیر عبد الباقی رحمة الله علیه امام جمعه اصفهان نقل فرموده آنکه والد آخوند
مرحوم در وقتی از اوقات عازم سفری بسند و دو فرزند ارجمند خود آخوند
ملا محمد تقی و ملا محمد صادق را در خدمت علامه مقدس آخوند ملا عبد الله



شوشتری بجهت تحصیل علوم دینیه گذارده سفارش آن جوانان باخود کرم
کرده بسفر رفتند و دران اوان موسم عیدی رسید آخوند ملا عبد الله مسلم
شده آن لعل تابان را بآخوند ملا محمد تقی داده فرمودند که بمصارف ضروریات خود
برسانند آخوند گرفته عرض کرد بدون اذن و اجازت والده نمی توانم گرفت
چون از خدمت والده استجازه نمود فرمودند که والد شما دکانی دارد
که کرایه او چهارده عباری میشود و این را برای اجناب خود تقسیم کرده
ایم و نیت که ما بین عاید شده است و حال که این وجه را بکرم توسعه
بهم خواهد رسید و لغو نیست که تمام خواهد شد و عاید اولی فراموش
خواهد کرد پس لابد و غالب اوقات اظهار احوال خود بخدمت آخوند
یا دیگری نمایم و این صلاح ما نیست چون این معنی بسمع آخوند رسید
ایشان را حاضر نمود مجملاً آخوند مرحوم بتحصیل علوم و بخدمت افضل المحققین
و المتاخرین شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین محمد عاملی قدس
سره و بخدمت علامه زاهد مقدس ورع آخوند ملا عبد الله شوشتری
دعرضها فرموده است و سکونت آن مرحوم در دار السلطنت اصفهان
بوده است و پایه فضل و مرتبه کمال آن مرد کوار از آن برتر است که بیان

کمیل علم از علوان حکایت تواند نمود فاعتبروا یا اولی الابصار اذ ان
واماند نرسیت که دران وادی مرحله تواند نمود و برحمه در فضایل ان
علامه دوران مبالغه رود کافه نماید بعد از اوان تحصیل مدتی در نجف
اشرف در مقام مهدی ۴ بریاضت مشغول شد و در رکاب اجلال
و تهذیب باطن بحدی کوشید که متصوف متهم گردید اعالی مشایخین
و ذلک علو الکیس او این فساد و اغلب بلاد هند و ستان خاصه بلده
لکهنو بسیار شایع است بحدی که اگر کسی اندکی در تهذیب اخلاق
کوشید و از محرمات شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یعنی
از بین کرکانی که در لباس مشایخ دولت کرد او را متهم بتصوف کنند
در نظر عوام کالانعام مطعون و بدنام میشود سبحان الله کار با الشان
و نام باد بکران است اللهم عجل و ایاهم بمحمد و آله و از شرح حاصله
کبیره آن بزرگوار مستفاد میشود که سعادت ملازمت صاحب
حضرت الامر بحیث آن مرجع انام در لغطه و منام حاصل شده
است و مصنفات بسیار از او در صفحه روزگار یادگار است
و الی الان تالیفات شریفه اش مقبول علمای عرب و عجم از





هر دیار و فادی او معمول لفضلای فضایل شعار است و غایت احتیاط
را در باب مرجی ز موده است و الحق کلام وحی نظامش در اعلی
درجه متانت است و از ماثر اقلام شریفه اوست کتاب تحقیق
المتقین و کتاب لوامع و رساله مناسک حج و رساله اربعین
حدیث و غیرها از کتب و رسایل و حواشی و احصایی انها غایت
اطناب است و در دار السلطنت اصفهان از بین سرای
عارت بر پاش جنت شاقت و بعضی از زاد او در تاریخ وفاتش
گفته قدس الله روحه شریف و اخیارا ان بلده بارگاه عالی بر رفرف
مقدس او ساخته اند و الی الان مطاف امالی و اعالی اشخاص
است و از ان مرحوم ۳۰ پسر بسر حد کمال رسیدند اکبر ایشان
اخونه الاعز الاقدم اوسط ملا عبد الله و اصغر اخونه ملا محمد باقر مصنف
کتاب بحار الانوار و غیره است و حمار و حتر کی فاضل مدرسه صالحیه
ابنه بکم روحه علامه فهامه محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی است
دوم زوجه فاضل علامه محمد علی استرابادی است ششم روحه علامه
وحید میرزا محمد بن الحسن الشیروانی مشهور علامه میرزاست که تالیفاش

و از انجمله است حاشیه بر عالم الاصول محاکمات افهام علمای کرام است
چهارم رونده فاضل متبحر میرزا کمال الدین محمد قمی شارح شرایع است
فضل فاضل بیت و عارف ادیب جامع الفضایل مولانا میرزا
فرزند اکبر اخوند علیها الرحمة حاوی کمالات بسیار و در تهذیب اخلاق
بگانه روزگار است و در خدمت والد علامه خود و دیگری عظام استفاده
علوم دینیه نموده است و حواشی چند بر عدالدک و شذب و ازند
و در آنها قلیل النظیر بوده است و وقایع روم آن مزرگوار مشهور
است قلم را طاقت بیان حسن خلق و تقدس و زهد و صلاح و اعمال
ایشان نیست و مع ذلک مستجاب الدعوات بوده است رزقنا الله فی الدنیا
حسنة و فی الآخرة حسنة بوده اند و در تحول دنیوی نانی میرزا
محمد تقی تاجر عباس ابادی مشهور بوده است و زمان وفات
ایشان در نظر فقیر نیست و از ایشان یک پسر و دو دختر مخلف
بود و دختران بلاولد از دنیا رحلت نمودند و پسر عالیجناب مقدس
القاب فاضل نحریر میرزا ابوالقاسم علیه الرحمة است که در جمیع حالات
تالی والد خود بوده و از ان مرحوم در سنه رحلت پسری باقی ماند و





دو پسر و دو دختر بود از پسران یکی عالی حضرت فردوس منزلت
علامه زمانه میرزا ابوالقاسم است و المرحوم بتعریب الاسی که والد ایشان
در ضریح مقدس حضرت امیر المومنین ع در جای دوات کنت مبارک نصب
نموده و هفت هزار تومان در آن زمان ارزش داشت و حال هزار تومان
مکان شریف موجود است مشهور بالاسی شده است و در حالات
علامی و علی سر آمد اکثر اهل زمان خود بوده است و در اواخر سلطنت پادشاه
مغفول بمراجعه و جماعت در اصفهان بوده اند و رسایل چند از ایشان
و لکن بعلت کتابت بحروف نرسیده است و در ماه شعبان سنه ۱۲۵۹ از دار
بیک و پنجاه و نه از دار فانی بسرای باقی رحلت فرموده و از ان مرحوم
پسر باقی نماند ذکر ان جناب عنوان باب میرزا عزیز الله ولد میرزا
حیدر علی سابق الذکر است و احوال حسنه ایشان زیاده از ان است که
تحریر توان نمود و از او رساله در اصول دین باقی است و اسلاف او در کمال
تاریخ پسر جد کمال بوده است در سنه ۱۲۵۹ یکهزار و دویست و پنجاه و سه
رحلت ابدی پیوستند و او سط ایشان جناب میرزا ابوالقاسم
اصغر میرزا ابوطالب است و پسر دوم میرزا محمد حسین الاغر میرزا احمد شیخ

واولاد فضایل مصری و معنوی مرحوم فردوس آشیانی معروف است
از اولاد پسری دو دختری بود اما پسر جناب میرزا محمد رضا مشهور بآقا محمد است
و اولاد پسری چهده و دختر دارد و یکی از دختران جلیله جای حضرت میرزا محمد باقر
خلف ارجمند مرحوم میر محمد صالح مشهور بآقا کمره دوزبراورزاده مرحوم
مرحمت حسین بن العلامه میر محمد صالح خاتون آبادی است که ان شاء الله تعالی
ذکر ایشان خواهد آمد و از دختران مرحوم فردوس آشیانی مخلف نشده است

اولاد

صبیه مرحوم میرزا محمد کاظم بن العلامه میرزا محمد رضی آقا محمد رضی دو پسر و دو دختر است
پسر بزرگ میرزا محمد شفیع بود و او دختر فاضل معدس ملا محمد قاسم بزاز
جریبی را تزویج نموده از او ملا محمد نصیر مشهور بآقا میرزا مانده و در میرزا تقی
می بود و اولاد چند در انجا دارد و پسر کوچک میرزا کچی است و فرزند او
منحصر در میرزا محمد صالح مشهور بمیرزا کوچک است و مشیره کوچک میرزا
حیدر علی در حباله او بود و اولاد چند دارد که ذکر میشود آتا و دختر اخر آقا رضی
یکی حلیله مرحوم فاضل معدس آقا محمد مهدی منجم باشی که در بلده بجان
می بود و اولادی از او نماند و دختر دیگر زوجه مرحوم میرزا محمد مهدی
تاجر عباس ابادی بوده در اوّل امر و از او آقا کوچک میباشد



صبیه متولد و از آقا کوچک میرزا محمد باقر متولد شد و بعد از میرزا احمد
زوجه سید فاضل مرحوم میر حسب احمد آبادی شد و از او دو صبیه متولد
شد یکی والده میرزا احمد علی تاجر خلف مرحوم میرزا فتح الله بود و دیگری
زوجه جناب میرزا ابو طالب بن میرزا محمد تقی الحاسبی بود و از او
پسری متولد شد و او میرزا احسن علی مشهور بآقا میرزا است و
یک صبیه که در حباله مرحوم میرزا حیدر علی بوده است

اولاد مرحوم میرزا

حیدر الله بن میرزا محمد تقی یک پسر است و دو دختر علی جناب فضایل
آب علامه عصر میرزا احمد علی سابق الذکر است که قلم از وصف کمالش
بعجز و انکسار معترف است حاوی انواع فضایل و فقاده انتباه کامل
است در علوم عقلی و نقلی امام همام و از افاضل علمای اعلام بوده است
و در دار السلطنه اصفهان مرجع خاص و عام و ملجا رکافه انام
بود و در حفظ انساب این سلسله علیه مهارت تامه داشته و در
این احوال اعتماد این فقیر بر قول ایشان است و در این اوقات بسرای جاودانی
ارتحال فرموده پنج پسر و دو دختر از ایشان مخلف شده است و اما پسر
یکی عالی جناب میرزا محمد علی که از صبیه جناب میرزا ابو طالب علیهم الرحمه است

دیگر میرزا محمد کاظم و میرزا محمد نقی و میرزا اخوند الله و میرزا احمد صالح تلف یافتند
بزرگ است و دو بیه از جلیله دیگر که دختر جناب شعران مآب آقا محمد
هادی بن آقا محمد شاکر بن آقا محمد هادی بن الفاضل العلامه المولی محمد صالح مازندرانی
متولد شده اند و دو همشیره جناب میرزا احمد و جناب مرحوم مبرور میرزا محمد علی
هنگام بود و از آن قبیله بود که زوجه میرزا بابای هم زاده آقا محمد تقی مرحوم
بود که در قضیه قشیه مسبوق از ایشان یک دختر است که زوجه فرمان مآبی است
و دو پسر که مجموعه در طهران می بودند و همشیره دیگر ایشان زوجه میرزا لطف الله
بن میرزا یحیی سابق الذکر بوده است و از او چهار پسر لسبایع رسیده است میرزا
یحیی مشهور بمیرزا بابا و میرزا کاظم مشهور بمیرزا بزرگ و میرزا محمد تقی مشهور
بآقاجان و امیرزا محمد رحیم مشهور بآقا و از او دو فرزند اوّل الیتیان جناب اولاد
مسموع شده و نام ایشان در نظر نیست و اولاد عالی جناب ابوالقاسم

بن میرزا محمد تقی آقا است پسر و یک بیه مسموع شده است پسران میرزا
احمد و میرزا محمد محسن و میرزا محمد نقی و بیه زوجه ابن عم خود میرزا محمد حسین خلف
میرزا ابوطالب است و از میرزا احمد همشیره انس اولاد مجید مرسوده
است و دو یتامی الیتیان در نظر نیست و اولاد عالی جناب ابوالقاسم

میرزا محمد نقی مذکور دو پسر و دو بیه است از پسران یکی جناب حضرت
نبکو خصلت میرزا احمد حسن جناب مشهور بآقا میرزا است که بحمد الله چند اولاد
دارد و او همشیره بزرگش که والده میرزا محمد علی بن میرزا احمد علی است
از بیه مرحوم مبرور است که سابق مذکور شد و یکی میرزا محمد حسین
است و او همشیره کوچک که بریک لله الحمد اولاد مجید دارند از
نواده دختری مرحوم میرزا محمد جعفر خلف خواص بحار الانوار ملا محمد باقر
مجلسی متولد شده اند حفظهم الله عن الآفات و ورد قصد اصحاب
السعادات فصل ۳۲ فاضل مقدس صالح جناب فضایل مآب نقاده
الفضلاء المجتهدین مولانا احمد ادام الله تعالی ظله الوارف که فرزند او سط اخوند ملا محمد تقی
مرحوم است شمه از فضایل و مناقب آن دریای بیکران فضیلت
را در این مختصرات محصور داشتن از مقوله آب بحر در کوزه گنجاندن
است در تقدس ذات یگانه افاقی بوده است از ایشان تعلیقات
شریفه بر کتاب حدیقه المتقین والد مرحوم انجناب بنظر رسیده است
که از آن سیر ذمه از مراتب فضل و تبحر او معلوم میشود و بکمام وفات
السرور معلوم این فقیر نیست اولاد امجاد شش پسر بوده اند

یکی فاضل علامه ملا محمد نصیر دوم مقدس عالم صالح ملا زین العابدین سلیم عالم
زاهد متقی ملا محمد تقی و ملا محمد نصیر فاضل قلیل النظیر بوده و مجلدی نفیس کتاب را
ترجمه فرموده و حواشی چند بر شرح لمعه دارد لکن منظر فقیر نرسیده است
و پسران مرحوم آقا رضی مرحوم است که عمه میرزا محمد کاظم بن ملا عزیز الله
در حباله او بوده و اولادش تماماً سابقاً مذکور شدند و همشیره با
عمه ملا محمد نصیر زوجه مرحوم میرزا ابو طالب خلف سید فاضل امیر الوصای
علیا علای بوده است و اخوند ملا رضی مرحوم مقدس زاهد
و فی الجمله در مرحله علوم ریاضت کشیده است و اولاد او یکی مرحوم ملا
محمد مومن بوده است و خلف او مرحوم آقا حسن مشهور تجلی است
که مجاور نجف اشرف بوده است و دو دختر که یکی زوجه آقا زین
العابدین کش است و از و میرزا جعفر کاذر و اولاد چند بوجود آورده است که
در اصفهان می باشند و خلف دیگر زین العابدین آقا عبد الله است
و او در البرز بود آقا محسن نام که با والد خود در راه مشهد مقدس
رضوی وفات یافت و از آقا محسن دو دختر بود و پسری مرحوم
حاجی محمد علی که در کربلا معلی مشغول بصحابی بود و الحال حیات و ممات



او بر فقیر معلوم نیست و از او خبر او لاد نیست و از دختران یکی زوجه
آقا حسین جنی سابق الذکر بود و دیگری حالش معلوم نیست و همشیره
آقا عبد الله مرحوم زوجه سید حسن نامی بود در اصفهان و از او پسری
نیست و اولاد ملا محمد تقی بن ملا عبد الله مذکور یک پسر است میرزا محمد علی جانی
علای جناب مرحوم میرزا احمد علی و از او یک عمه است زوجه آقا
هادی مجاغ در اصفهان و سه دختر است یکی والده مرحوم میرزا عزیز الله
والد میرزا حیدر علی و یکی زوجه آقا عبد الله محاسبی مذکور و دیگری زوجه
فاضل علامه ملا محمد طاهر در نوشهر و در آنی و اولاد ایشان معلوم فقیر
نیست و احوال مرحوم مغفور آخوند ملا محمد باقر محاسبی و اولاد ایشان
در مطلب دوم خواهد آمد و الحال شروع میشود بذکر اولاد دختران
مرحوم جنت مکان آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمة بغیر از منه بیگم زوجه مرحوم
مغفور آخوند ملا محمد صالح مازندرانی علیه الرحمة و ذکر آنها در مطلب
سیوم خواهد آمد فضل اولاد علامه میرزا احمد علی ابن ملا محمد تقی ابن میرزا عزیز الله ابن ملا رضی آخوند
محاسبی مرحوم دو پسر بود یکی فاضل مقدس علامه ملا محمد شفیع
و دیگری مقدس ملا کمال الدین حسین مرحوم ملا محمد شفیع دو پسر

بود یکی ملا محمد قاسم و یکی ملا محمد طاهر و دختری که جده مرحوم آقا هادی
بن آقا محمد علی بن آقا هادی مشهور است و اولاد ملا محمد قاسم یکی
مرحوم آقا محمد تقی بود و دیگری آقا عبد الله که سالها در نجف اشرف
مجنون بود و دیگری والد مرحوم حاجی محمد عطار که در اولاد میرزا ابو المعالی
مذکور خواهد شد و آقا محمد تقی مرحوم را از زوجه مرحوم آقا محمد مهدی بن آقا
هادی بن ملا محمد صالح دو پسر بود یکی حاجی مهدی کفش فروش و دیگری
حاجی محمد علی هر دو در اولاد مباشرت دارند و نواده ملا میرزای شیروانی
پسری داشت آقا ابو الحسن که اولاد بطاهون علی شدند و آقا
محمد تقی را دختری است در نجف اشرف و از آقا عبد الله مجنون
دو دختر بود یکی زوجه حاجی مهدی کفش فروش و دیگری احوال انس معلوم
نیست و از حاجی محمد عطار مذکور حاجی میرزا محمد بشرویه و در مشهد
کاظمین بود و از ملا محمد طاهر بن ملا محمد شفیع پسری مخلف ساکن ملایر
باقی و او را پسری بود ملا حسین ملقب بمیرزا کوچک اصم و
از میرزا کوچک دختری بود و در یزد بوده است و اولاد مرحوم ملا
کمال الدین حسین آقا محمد باقر است که در عتبات می بود و میرزا محمد

ذکور

که در اصفهان وفات یافت و والد میرزا کمال الدین حسین ثانی که
او نیز در عتبات وفات یافت و بمبه نیز دانست که دختر و اکبر
بود تا بهر شد فضل یکی دیگر از دختران اخوند مرحوم در حباله جناب
مستطاب عمدة المدققین و زبدة المحققین مرحوم مغفور اخوند ملا میرزا
محمد بن الحسن الشیروانی مشهور بملا میرزا علیه الرحمة است و آن عالم نجا
از افاضل روزگار و از علمای عالی مقدار است حواشی مختصره
الاصول و معالم الاصول و غیر آنها از رسائل و تعلیقات بر کتاب
مکاسب افهام اعلام است و اولاد امجاد آن مرحوم از جمله مرحوم اخوند
یکی فاضل مقدس و عالم متنسک ملا حیدر علی مجاور نجف اشرف است
و الصابش در مذهب حق بدرجه کمال بود در مسایل اصولیه طریقه
سید مرتضی علیه الرحمة را داشت و دیگری بمبه بود و اولاد ملا
حیدر علی مرحوم سه پسر بودند آقا علی بزرگ و آقا علی ثانی و آقا
علی ثالث و دختری که از بمبه اخوند ملا محمد باقر علیه الرحمة متولد
شده بود و او زوجه فاضل مقدس آقا میرزا البسر ملا محمد تقی
کیلانی بود و از او دو دختر بمبه سپرده یکی زوجه آقا محمد تقی والد ملا محمد

قاسم بن ملا محمد شفیع استرابادی سابق الذکر بود و از زوجه دختری
در نجف اشرف بود که مذکور شد و دیگری زوجه حاجی مرتضی
قلی ملاده دو زوج از ایشان پسری موسوم با فا محمد و دختری که زوجه
حاجی زین العابدین قشاد بود بهم رسید و هر دو فوت شدند و اولاد
ایشان در اصفهان موجودند و صبیه مرحوم ملا میرزا شیروانی
زوجه فاضل متقدس ملا محمد تقی کبلائی بود و از ایشان اولاد بسیار
بهم رسیده است اوّل آقا میرزا مذکور دوم آقا علی سیم آقا محمد کاظم
چهارم آقا محمد صادق و دو صبیه اولاد آقا میرزا مذکور شدند و اولاد آقا
علی نحصر در صبیه بود که زوجه حاجی رجب علی ریخته گر بود و از او دو
دختر مخلف شد یکی زوجه مرحوم حاجی رمضان علی ریخته گر بود که
در حیات بود و اولاد آقا علی و آقا عبد الرازق است و دیگری
زوجه مرحوم مغفور آقا محمد رضا مشهور با فا میرزا کفن پوش مخلف مرحوم
آقا محمد صادق مذکور است که والد مرحوم آقا محمد کاظم و آقا حسین از
و آقا میرزا و آقا محمد کاظم در کربلا معلی بسلم سپاه سعادت دستگاه
و بابی باجمع کثیری از مجاورین در دوازدهم محرم سنه ۱۲۳۳ شهید شدند در روز





عید غدیر سنه ۱۲۱۲ بکهزار و دو صد و شانزده و تفصیل انمقدمه در مطلب
پنجم مذکور خواهد شد و آقا حسین در مرشد آباد بنگاله در شهر
رمضان المبارک سنه ۱۲۳۳ بکهزار و دو صد بست و سه هجرت
ایزدی پیوست و در آن بلده مدفون شده و اولاد مرحوم آقا محمد کاظم
بن ملا محمد تقی دو پسر بود که ملا عقب رحمت ایزدی پیوست سنه
دختر یکی جلیله مرحوم ملا عبد الله حوانساری بود و از او مرحوم حاجی آقا
مشهور بجلیه و آخر و حاجی محمد جان و یک صبیه متولد شدند حاجی آقا
در کربلا معلی در آن اوقات برحمت ایزدی پیوست و از او
دو پسر مخلف شد یکی آقا حسینی که اکبر اولاد اوست و یکی دیگر و
دختری و پسری از او در مقدمه وبابی شهید شدند و اولاد
حاجی محمد جان ذوالنوفت معلوم نفیر نیست و از صبیه ملا عبد الله یک
صبیه با فیست و دو دختر دیگر آقا کاظم زوجه مرحوم حاجی ابو الحسن بن
آقا علی نقی همشیره زاده آقا بزرگ مرحوم است و فرزند او آقا
عبد الحسین کفن پوش است که حال در کربلا معلی می باشد و عدد
اولاد او معلوم نفیر نیست و از صبیه ثانیه صبیه بود و حال معلوم نیست

که در کجی است و او مرحوم آقا محمد صادق بن ملا محمد تقی آقا میرزا کلی نوری
ساکن اللهگرد است و دو همشیره مرحوم ملا محمد تقی یکی زوجه مرحوم میرزا محمد جعفر خلف
علامه مغفور میرزا مهدی تبریزی بوده است و از و صبیه او متوفیه شده و
دختری از و هست که زوجه میرزا ابوطالب عموی مرحوم میرزا حیدر علی
بوده است و از و میرزا حسین و زوجه میرزا احمد بن میرزا ابوالقاسم شیخ
دیگر میرزا حیدر علی مخلف شده است و دیگری زوجه مرحوم آقا جلال الدین
محمد و والده مرحوم حاجی محمد جعفر است و من بعد در اولاد آخوند ملا محمد صالح
احوال حاجی محمد جعفر بیان خواهد شد و اولاد مرحوم مغفور علامه نحریر میرزا کمال الدین
محمد ثنائی در بین اوقات معلوم میشوند و همچنین دیگر انتشاب سلسله
علیه آخوند مجلسی علیه الرحمه دارند و لکن طرق نسب آنها معلوم نیست
یکی میرزا صالح ساکن بندر هرموز قریب لنگه است و حاجی جناب میرزا
حیدر علی قدس سره در رساله نسب نامه که تالیف فرموده است
جناب عنوان مآب جامع المعقول و المنقول شیخ محمد علی متخلص بحزین را
که از سوء رفتار پادشاه قهار نادرشاه افشار بسمت هندوستان
رفته در بارس [illegible] و در انجا برحمت ایزدی پیوسته از ایشان





باین سلسله نوشته اند و در اینجا نسب او را بیان کرده اند و احوال ایشان و
شیخ مرحوم در مطلب پنجم خواهد آمد و دیگر آقا آقای است که در نجف اشرف
بوده است و از این قبیل بسیار ند چون مفصل معلوم نبود کنار گذاشته شد
حشرهم الله مع الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

مطلب سوم در ذکر بعضی از احوال و اخلاق جناب عالی جناب مقدس القاب
افضل المتقدمین و المتاخرین ناشر احکام سید المرسلین آخوند ملا محمد باقر
مجلسی علیه الرحمه است که فرزند کوچک آخوند مرحوم است فضائل آن عالم
که ذره از آفتاب کرامت و فضیلت و جامعیت و کمالات و کرامات
و مجاهدات و ضبط اوقات و طور معاشش و مکارم اخلاق آن رئیس
آفاق را شرح دهم کتابی شود نهایت مبسوط لیکن از مطولات باید کرد
بر مقصری از احوالش اشاره رود افاضل و مستفیدان از ذکر مجامد
اوصاف او معترف بقصور و در رسیدن باولین پایه از مدارج معارج
مناقبش از سنا زاد و باغ مخمور لمع کبار اللآلوار و مؤید نبا مدات
کردگار و از نوادر روزگار بود سیما عالم فضلیتش را اصحاب معرفت ظاهر
و بریک مضمونش جلالة القرون ارباب بصائر [illegible]

افاداتِ آن بزرگوار حیات بخش قلوب مومنان و مهبّ نسمات و نفحات
تقبّلهما الله ولادت باسعادتش در دار السلطنه اصفهان در
سنه ۱۲۳۸ اتفاق افتاد و در آن بلده از اوان
طفلی بسرای جاودانی ارتحال فرموده در بارگاه والد ماجد خود مدفون است و
تاریخ وفاتش مدرّس الله روحهم الشریف بیت مرائب علوم را در
خدمت والد ماجد خود استفاده نموده و در اندک زمانی جامع علوم دینیه
و معارف یقینیه و حاوی کمالات صوریه و معنویه گردید و بمثابت فضائلش
با وجود صغر سن آن بزرگوار باطراف و اکناف عالم و بامجالی و ادانی هر دیار رسید
و بعضی اتفاقات شنیده ام که از مرحوم اخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه نقل کرده
است که در سنین از شباب بعد از نماز تهجد و گریه و زاری بدرگاه خداوند
خود را کالطیر میدیدم که بر هوا از درگاه احدیت مسئلتم کم الله باجابت مقرون
شده بغایت خوشحال شده و در دل خود متفکر بودم که کدام چیز از امور آخرت
یاد نموده بخواهم ناگاه از درگاه محمد یا فرزاکه در کهواره بود شنیدم بلا تامل عرض
کردم که خداوندا الهی محمد و آل محمد این طفل را مروج دین و ناشر احکام سید المرسلین
گردان و او را موفق بتوفیقات بی پایان خود بدار و لیس غاصل آنست



که این خوارق عادات که از آن بزرگوار نظهور رسیده هست نیست
مگر از دعای چنین بزرگواری و بر اگر آن مرحوم از جانب سیدالمرسلین صلوات
رضوان الله علیهم منصب جلیل شیخ الاسلامی مثل اصفهانی منصوب بود و به
وجیع مرافعات و طی دعاوی مسلمین را بموضع سنایه متوجه میشد
و در عقود و نکاحات و تجارات و صلوات و ضیافات و جماعات و اعیاد
مومنین تشریف فرما میشدند بلکه کثرت ضیافات بحدی بوده هست که
شیخ متوجه بود و اسامی اشخاصی را که وعده ضیافت از آنجا میکرده اند
در طوماری مینوشت و چون مرحوم اخوند از نماز مغرب و عشا فارغ میشدند
عرض میرسانیدند که امشب در خانه فلان شخص موعودی باشند و آنجا
تشریف می بردند و در تدریس نهایت شوق را داشته اند و شاگردان
و تلامذه نامدار از او در صفحه روزگار یادگار میباشند از آنجمله فاضل
معدّس ربانی سید نعمت الله جزایری و فاضل نحریر ملا ابو المحسن بنجی
عالی و فاضل جلیل النظیر میرزا علاء الدین محمد کلستانه شارح نهج البلاغه و
غیر ایشان از افاضل بسیار که اگر بذکر اسامی شریفه بپردازد هر آینه محتاج
بتدوین رساله علیحده خواهد شد و شرافت طوائف عرض شیرازی را

دریافته و بزیارت ائمه عراق علیهم السلام مکرر مشرف شده از امور
معاش و حوایج دنیویه خود را بخوبی و انضباط تمام متوجه بوده از دو فن
کمالات اکثر تالیف و تصنیف از ایشان بدرجه ظهور رسیده است که از
حوصله تحریر و تقریر افزون است چنانکه معلوم خواهد شد و ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و مع ذلک در فصاحت تقریر
شیرینی گفتار بمرتبه علماء درجه قصوی رسیده است و در ترجمه
کلام عربی در جمله فضلاء و علماء کسی ثانی آن بزرگوار نشنیده است لکنت
و دقائق لفظیه را که در الفاظ عربیه بوده است جمله را در ترجمه آن الفاظ
ملاحظه فرموده است و در ترویج دین الله کوشیده است که جمله امور
دنیوی که از علمای معاصرین و از اسبق شنیده و جماعت است در تحفه
اثنا عشریه که در بین اوفات در ابطال مذهب شیعه و احقاق مذهب
خود تالیف کرده است نوشته است که اگر دین شیعه را دین احق
باقر مجلسی بگوید روا است بر اکابر این مذهب راد و رد نیز داده است
و سایر براین الله عفی عنه راست است و حق است که ترویج دین متین
در ان جز و زمان بقوت علم انجناب و زور شمشیر پادشاهان صفویه

فارسی



قدس الله ارواحهم بوده است و در جمیع ازمنه و اوقات علماء دین همین طریقه
سلاطین عظام واجب الاحترام تائید شریعت و توضیح طریقت و ملت فرموده اند
و احقاق حق بعد از افضال حضرت باری جلشانه بدون همت ایشان صورت نگرفته
است چنانکه دین اسلام مذهب باطل صوفیه ضلالت شعار در دار الایمان ایران
بتبعیت ایشان رسیده بود جناب مستطاب شعوانی مآب زبدة المجتهدین والد
ماجد فقیر قدس سره الشریف باعانت و تائید پادشاه جمجاه سلیمان جاه جنت
مؤید رضوان جایگاه خلد الله ملکه از بیم مسلوب الشش خورد سن سلاطین
اسلام و کفر بر نشان مزار از دل خرد و دماغ نخوت نشان بر کنده تر از
کلمه های رستمانی است و مرغ خون اشام از زهر تیغش در زیر بال نسر طایر
بهال کرده و شیر بر ان از دهشتش مشکم بر خود لرزان در دوده غیضه گاه
فلک نزدیک و دور دارنگ نوازشش و الطافش شعاره گردن خود است
اعنی السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابو النصر ابو المظفر السلطان الله الملک
القهار السلطان فتح علی شاه قاجار خلد الله ازدیاد اعداء الدین و انشد
شریعته سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین قلع و قمع شده و در اطراف
و اکناف آن مملکت و شخصی را که اختیار این مذهب کرده بود زنده نگذاشته

داخل زمره مسلمین گردند و این آتش فتنه را خاموش نمودند و باعث حکایت
چندین هزار کس از مسلمین شدند و در بطلان آتش مذهب کتابی بنام نامی وی
کرامی آن پادشاه عالم پناه موسوم بکشف الحق از قلم معجز شیم آن بزرگوار بدرجه
رسیده و آن قریب هفده هزار و سیصد بیت است و چون سایر مولفاتش در صفحه
روزگار یادگار است مجملا احوال مرحوم در خدمت سلاطین صفویه عزت تمام
داشت و اغلب اوقات خود را بتصنیف و تالیف امام نامی انسان مرتبی فرموده است و
بعضی از تالیفات علمای اعلام از جمله مرحوم اسامی و عدد تصانیف
الکاتب ضبط کرده است و چون در آن مواد بسیار بود در این اوراق کل
نمود بدانکه تصانیف آن مرحوم قدس الله روحه بر دو نوع است
اول در بیان مالفات عربی و آنها ده عدد است اول کتاب الاثنا عشریه
است و سبب تالیف این کتاب آنست که بعد از واقعه کربلای معلی
خلفای بنی امیه علیهم اللعنه بسیار قوی بودند و فقیه بسیار شدید بودند و اکثر
شیعیان بایشان جهت تقرب بخدمت ائمه میرسیدند و احادیث در امکه مذمت
مادران حضرت امام محمد باقر و امام جعفر علیهما السلام که ملاعین جهت ائمه معصومین
نموده و مخصوص خلفای بنی عباس استقلال تمام بهمرسانیده بودند لهذا



بسیار کم بودند شیعیان و موالیان بسیار بخدمت آن بزرگوار میرسیدند و
احادیث قرا میکردند و چهارصد کتاب حدیث نوشته شد که مشهور
بچهارصد اصل است و در اعصار بعد بسبب عدم اعتبار مردم لفظ احادیث
و رغبت ایشان بعلوم حکمی و اقوال فلاسفه بسیاری از چهارصد اصل
تلف شده بود لهذا اخوند مرحوم قدس الله روحه سعی بلیغ در ضبط و
جمع ساندن چهارصد اصل نمود تا آنکه دولت و کثرتی از آنها بهمرسانید
و از راه اینکه مبادا از بطون بسیاری تلف شود مجموع را در این کتاب جمع
نمود و مسلمات احادیث را بنحوی بیان و توضیح فرمود و این کتاب
مشتمل است بر لست و پنج مجلد و از آنجمله شانزده مجلد آن کتاب باتمام رسیده
است اول جلد عقل و علم و آن دوازده هزار بیت است دوم جلد توحید
و آن شانزده هزار بیت است سوم جلد عدل و معاد و آن سیزده هزار
بیت است چهارم جلد احتجاجات و آن شانزده هزار بیت است پنجم
احوال پیغمبران از آدم تا خاتم المرسلین و آن چهل هزار بیت است ششم
تاریخ احوال پیغمبر تا وان شصت و نهصد بیت است هفتم جلد امامت و
آن شصت و یک هزار بیت است هشتم جلد فتن و محن بعضی فضیحتها که

بعد از رحلت رسول صلعم بر حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین و شیعان
ایشان واقع شد و آن شصت و یکهزار بیت است و ششم احوال
حضرت فاطمه و حسنین و آن بیست هزار بیت است و پنجم
احوال حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم صلوات الله علیهم و آن بیست هزار بیت است و چهارم
احوال حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری
علیهم السلام و آن دوازده هزار بیت است و سیزدهم احوال حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه و آن بست و یکهزار بیت است و چهاردهم
جلد سماوات و عالم و آن هشتاد هزار بیت است و پانزدهم جلد عبادت و صلوات
و این موافق ترتیب کتاب جلد پنجم است و دو جلد در میان نوشته
است و آن بصد و یکهزار و دویست بیت است و شانزدهم جلد زیارات ائمه
علیهم السلام و آن جلد بست و دویم کتاب است و چند جلد در میان نوشته
شده و آن سی هزار بیت است و یک جلد میزانامه است که آن جلد
کفر و ایمان است و آن ده هزار بیت است و دوم کتاب مراة العقول
فی شرح اخبار آل الرسول و آن کتاب شرح کافی است و قدری از آن را



تمام است زیرا که از اصول نصف کتاب و تمام کتاب عشره مانده
است و از فروع نصف کتاب صلوات و تمام کتاب زکوات و خمس مانده
است و این کتاب تخمیناً سی هزار بیت است و ششم کتاب جلاء الاذهان و جلاء الاحزان
و آن نیز ناتمام است زیرا که کتاب صوم نوشته شده است و آن تخمیناً پنج
هزار بیت است و چهارم کتاب شرح اربعین است و آن شرح چهل حدیث منتخب است
و دوازده هزار و پانصد بیت است و پنجم و لیة الطریقة فی شرح الصحیفة السجادیة
است و آن نیز ناتمام است زیرا که تا دعای چهارم نوشته شده است و
این مقدار هفت هزار و صد بیت است و ششم شروح و در اتمام آن نموده ام و بحمد الله تعالی
الحال شرح کل دعا نوشته شده است امید چنان است که مزید توفیق حق تعالی
موفق اتمام دو و آن پنجهزار بیت است و هفتم رساله رجال است و آن
هزار بیت است و نهم رساله اعتقادات است و آن را در یک شب تالیف
نموده است و آن نصف صد بیت است و دهم رساله اربعین است و
آن اول کتابیست که تالیف نموده ام و دو بیت است و یازدهم رساله
تم جواب مسائل متفرقه که بمن میرسد مسائل چند است و آن مسئله چند است که مرحوم معزی

عبدالله برادر او از هند فرستاده و از او سوال نموده است و آن کلمه د
بجاویت است و حواشی متفرقه بر چهار کتاب حدیث و غیر آنها که از
کتب حدیث و کتب فقه نوشته است آنها نخستا قصد برادیت میشود
سیوم در بیان کتابهای فارسی و آن چهل و نه عدد است اول عین
الحیوة که مشتمل است بر مواعظ و قصص و آنچه از رسولخدا صلی الله علیه
و آله وسلم یا بی ذر رضی الله عنه فرموده و اگر مراد مواعظ و قصص مشتمل بر
ترک دنیا مثل قصه طوبی و یوسف و غیر آن در این کتاب مذکور شده
است و آن بست و یکم برادیت است دوم مکاشفه الانوار و این مختصر است
از کتاب عین الحیوة و سه برادیت است سیوم حلیة المتقین و آن
مشتمل است بر اعمال و افعال چند که اکثر اوقات ضرور میشود مثل ماحی کردن
و شارب کردن و حمام رفتن و سفر زیارتها و سفر حج و آداب هر یک
و زکاف و حقیقه و غیر آن و آن دوازده برادیت است چهارم حیات
القلوب و آنچه نوشته شده است شش مجلد است اول تاریخ احوال
حضرت آدم تا حضرت رسول و احوال بعضی از اولاد و نسل او سلف که معاصر
انبیاء سلف علیهم السلام بوده اند و آن بست و شش برادیت است



دوم احوال پیغمبر ما و آن سی و شش برادیت است سیوم جلاء العیون و آن
که مشتمل بر ادله عقلیه در اثبات نبوت و امامت و فواید فرستادن پیغمبر و
امام و این جلد تمام است و قدری کمتر از آن نوشته شده است و آن سه برادیت
است چهارم تحفة الزائر و آن مشتمل است بر زیارت آنچه علیهم السلام
دفن شده اند و آن سیزده برادیت است پنجم جلاء العیون و آن مشتمل است بر
تاریخ ولادت و کیفیت شهادت رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین و معجزات ایشان و قدری احوال ایشان و آن بست و دو
برادیت است ششم مفاتیح المصابیح و آن مشتمل است بر بعضی از زیارتهای
شبانه روزی و آن پنجاه برادیت است هفتم ربیع الاسابیع که مشتمل است
بر اعمال هفته و آن شصت برادیت است هشتم زاد المعاد و آن مشتمل است
بر اعمال دوازده ماه و سال و آن پانزده برادیت است نهم رساله دعا
و آن مشتمل است بر آنکه هر زنی که کسی بر یکی زند باید در اقل زمانه چند مرتبه
بخواند و آن شصت برادیت است یازدهم رساله شکایات نماز و آن کیفیت
نماز جماعت است دوازدهم رساله اوقات و افعال شبانه روزی و آن صد و چهار
بست است سیزدهم رساله حجت و آن مشتمل است بر ذکر کیفیت برگزیدن

ایه علیه السلام و شیعیان ایشان در آخر الزمان و آن دو بزار بیت است
چهارم ترجمه رساله مالک اشتر که مشتمل است بر ذکر نامه حضرت امیر المومنین
علیه السلام بمالک اشتر نوشته بود در ایجاد کورست که حاکم چگونه باید
سلوک کند و آن هزار بیت است پانزدهم رساله اخبارات و آن مشتمل است
بر آنکه هر کاری را آدمی در چه روز از روز ها و ماه اختیار کند نوشته و آن پانصد
بیت است شانزدهم رساله بشت و در دوغ و آن متضمن بیست و پنج
رساله نماز که مشتمل است بر تکلیف امور است و کیفیت نماز و دفن اینان و آن
نهصد بیت است هجدهم رساله کبیره اعمال حج و عمره و آن هزار بیت است نوزدهم
رساله صغیره حج است و آن مختصر است از رساله سابق و نهصد بیت است
بستم رساله مفاتیح الغیب مشتمل است بر ذکر اقسام استخاره و آن هزار و
بیت است بست و یکم رساله مال الجعاله که چه نحو باید نمود و آن پنجاه بیت است
رساله زکوة که از چه چیز زکوة واجب است و در چه چیز نیست و آن پنجاه بیت است
بست و سیم رساله کفارات که در کجا کفاره باید داد و آن یکصد بیت است
رساله آداب میرابی و آن پنجاه بیت است بست و پنجم رساله نذر
رساله نماز است و آن پنجاه بیت است بست و ششم رساله آداب نماز و آن هزار



بیت است بست و هفتم رساله مختص از کرده السابقون السابقون اولئک
المقربون فی جنات النعیم بست و هشتم رساله فرق میان صفات ذاتی و
صفات فعلی حق سبحانه و تعالی و آن دویست بیت است سی ام رساله نقب
مخفه نمازهای شبانه روز و آن صد بیت است سی و یکم رساله مختص بداد و آن نیز
صد بیت است سی و دوم رساله جوز و الوبض که مشتمل است بر امکه خلق بصور در
افعال نیکان و خلق بیت بانه و آن نیز صد بیت است سی و سیوم ترجمه رساله در حقه
اغری که مشتمل است بر مغفرات و امور جمه که در وقوع مطهر حضرت امیر المومنین علیه
بظهور رسیده و آن چهار صد بیت است سی و چهارم ترجمه توحید مفضل که مشتمل است
بر صد بیت طولانی که مفضل از حضرت جعفر علیه السلام در باب یکتائی حق تعالی و حکمت و
او روایت کرده است و آن دو هزار و هشتصد بیت است سی و پنجم ترجمه توحید
حضرت امام رضا و آن ماند توحید مفضل و چهل صد بیت است سی و ششم ترجمه زیارت
جامعه و آن دویست بیت است سی و هفتم ترجمه دعا کمیل و آن نیز دویست
بیت است سی و هشتم ترجمه دعای صباح و آن یکصد و پنجاه بیت است سی و نهم
ترجمه دعای سمات و آن دویست بیت است چهلم ترجمه جوشن صغیر و آن
یکصد بیت است چهل و یکم ترجمه حدیث عبد الله بن عجلان و آن دویست بیت است

اوصاف و تولد فضائلی که حضرت کریم و مات نامرحوم لطف و مرحمت فرموده
است میرداریم برایه لطول نخواهد انجامید و سلاسل دعا لازم گشته نخواهد شد
و اولاد انوجوم که بر رتبه کمال رسیده اند جهاز کور و نیج اناث است که از بطن دو
جلیله و یک ام ولد بوجود آمده اند از جمله نامی همشیره فاضل عالیشان و عالم نامدار
نشان سید رفیع مکان میرزا علاء الدین محمد کلستانه شارح کتاب نهج البلاغه
است و دیگری همشیره جمال جلیل النشان ابوطالب خان نهاوندی است
فصل از همشیره سید جلیل النشان یک پسر و دو دختر بوده است پسر مزبور
فاضل مقدس مغفور میرزا محمد صادق که در حیات آخوند و فات یافته است و اولاد
مرحوم شرح کافی و تهذیب و احیاء الخ انیس الطالب فرموده است و از دو دختر او
محمد صادق مذکور از سادات آن دستان بوده از او یک پسر میرزا احمد نام و
شش همشیره میرسیده پس از انحلاف از نحال نمود و از نبیا نامی جلیله عالیجناب
سلاله الاطیاب فاضل مقدس نحریر مرحوم میرزا محمد حسین بوده که والده عالی
جنابان مرحمت و غفران مآبان حسب و صفوان ارکان میرزا محمد مهدی و میر
عبد الباقی و همشیره النشان باشند دوم انجناب در حیاله مرحوم مغفور آقا محمد باقر
العلامه آقا محمد هادی مازندرانی است که والده مرحوم آقا هادی ثانی باشند و

سیوم



وسیوم زوجه مرحوم میرزا محمد تقی والد مرحوم میرزا حیدر علی سابق الذکر بوده که
والده آقا محمد بوده است دوم همشیره مذکوره یکی در حیاله سید علام
فهام امیر محمد صالح خاتون آبادی بوده و دیگری حلیله مرحوم میرزا محمد کاظم بن المولی حیدر
بوده و اولاد مرحوم میرزا کاظم متفصل ذکر شده و اولاد آقا محمد باقر اولاد و اولاد
محمد صالح مازندرانی ذکر خواهد شد و اولاد مرحوم میر محمد صالح مرقوم از حلیله مذکوره یکی
فاضل علامه و حید مرحوم میرزا محمد حسین سابق الذکر طاب ثراه است و آن عالیجناب
در علوم معقول و منقول فضایل مآب و در اکثر فنون علمیه خامه در رقمه و حدیث مرجع
الوالی الباب بود و در خوشخوانی عباد و انجام مطالب کافه موانس و مرجع فاضل
غفیر مرود و در دار السلطنه اصفهان برحمت ایزدی پیوست و دیگری
همشیره مکرمه انجناب است دوم مرحوم میرزا محمد حسین و دو دختر و دو پسر مخلف شد
یکی سید فاضل مقدس صالح مرحوم میر محمد مهدی و دیگری سید جلیل القدر
عظیم الشان میر عبد الباقی حلیما الرحیم است و آن عالیجناب از اعاظم فضلای این
خاندان و در نقوی و ورع از اولیای زمان متخلق باخلاق حمیده مصطفوی و
مناقب تالیه مرتضوی بوده در دار السلطنه اصفهان بدرس
علوم معقول و منقول و نماز جمعه و جماعت مشغول انجناب بعالی فطرت و صافی طویت

و شجعت اخلاق بود و دختران از مرحوم یکی جلیله سید فاضل میرابوطالب است که در
مرحد الواسع و دیگر همشیره است که یکی جلیله مرحوم میرمحمد صالح مشهور باقای مکرد
است و اولاد متعدد دارد و همه یکان و اصحاب کمال و دیگری زوجه میرمحمد حسین
بن میرعلی نقی برادر میرابوطالب مرحوم است و دیگر از مرحوم زوجه میرعلی نقی ابن
میرابوطالب مزبور بود و از مرحوم مغفور میرمحمد سعید و دو پسر مخلف بسنده است
یکی عالی جناب مقدس القاب میرمحمد باقر و دیگری عالیجناب سلالة الاطیاب
میرسید مرتضی و دو دختر یکی زوجه مرحوم میرعبدالواسع بن مرحوم میرابوطالب و از
عالیجنابت میرمحمد رضا مشهور باقاسی و دیگری زوجه عالیجنابت میرمحمد صالح
مشهور باقای ابن میرزین العابدین بن میرمحمد صالح مسافی الالقاب و از همه
انها الغر عالی جناب میرمحمد باقر اولاد مخلف متعدد است و لکن لبعد مسافت
بر اسامی ایشان مطلع نیستم و اولاد مرحوم میرعبدالله جناب زاده یکی عالی
جناب مقدس القاب فضایل مآب سلالة الاطیاب عمدة المحققین وزبدة
المدققین محمد الزمان وفقه الله و دو فرزند عالی جناب میرمحمد حسین و ام کلثوم
العالیات آل عالی جناب کرامی اخر درج مسرت و فضیلت و یکانگی
درج سروری و کرامت و مصطفیه آرای بزم افادت و منعلا افروز انجمن افاضت



است و بحکم وراثت و قابلیت مرجع خاص و عام بجاه و اولاد فضلای کرام و در دار
السلطنت اصفهان متدریس و ترویج دین و انجاح مطالب مسلمین و تارة تصدی
جماعت متعول و تصنیفات و تالیفات بسیار از ایشان بیادگار مانده الیوم انکه در صفحه
بیاد گار است در سنه ششصد و شصت و شش هجری در بلده طیبه اصفهان فیض یاب
فیض ابد برشحه از رشحات علومش کامیاب گردیدم و اولاد امجاد و احفاد
و بعضی از ایشان بزرگوار سفر ملاقات ملاقی افتاد و بحمد الله متعال جانبین
مراتب فضیلت و کمال نهایت مقدس و مراحل جلال و یکو احوال می باشند
در این وقت اسامی کرام ایشان در صفحه حاضر مرقوم خاطر میشود و دیگر از اولاد امجاد
عبد الاتقی مرحوم عالی جنابان فضایل مآبان علامی اقا سید محمد و می مرحوم علی نقی
و این دو برادر بزرگوار میر محمد علی تقوی و صلاح و مرتبی سرشت فضل و علم و کمال می باشند
و اخوات و محدرات میرداماد زوجه الامیر اصحاب اولاد امجاد خانواده دانش
مرحوم میرمحمد حسین بن میرمحمد صالح مسافی الالقاب که جلیله مرحوم مغفور جنت
آرامگاه میرعبدالکریم بود میرابوطالب و میرزا محمد جانی مشهور بکتاب قرشی
و میرزا احمد بوده از میرزا محمد این اولاد است انشاء الله عدد اولاد امجاد
مجلسی جلیله الرحمه که از همشیره مرحوم میرعلاء الدین محمد باسناد بوده انشاء الله فصل

و خلف اخوند مرحوم از منشیره الوطالب جناب نهاوندی مرحوم معروف آقا میرزا
محمدرضا مشهور بافاسی و یک منشیره است از میرزا محمدرضا اولادی معلوم نشد
و منشیره مذکوره حبیله فاضل علامه الامیر حیدر شاه بن الفاضل الامیر اسپرواني مشهور بوده
است و از اوده دختری و استه که زوجه فاضل سید حسن آقا میرزای خلف الاکبر مرحوم
است که در اولاد امیرزا مفصل مذکور شد فصل و اخوند مرحوم را از ام اولاد
پسر و دو دختر بهم رسید پسر یکی جناب میرزا محمد حضرت و از اوده نوادی است که
در جوار جناب میرزا الوطالب عمری مرحوم جناب میرزا حیدر میباشد و که
والده جناب میرزا محمد حسن است و دیگری میرزا عبدالله و از منشیره بود دو دختر
مرحوم میرمحمدهادی بن میرزین العابدین بن میرمحمدصالح خاتون آبادی مذکورست و
از آنان نسبی هست که اما جناب مستطاب میرمحمد حسین بن میرمحمد
طاب ثراه است و از یکی منشیره مذکور بن میرسید رضا و میرمحمد محسن و میرمحمد
مشهور بافاي و میرمحمدهادي بن میرزین العابدین نمود سوله سنده اند و از
مجموع اولاد و سعدوم ست و از دیگری نبات بعد بود و در جوار جناب
معلی القاب میرمحمد مهدی و میرعبدالباقی مشارالیهما و الدین اولاد الشان و
دختران دیگر میزی بود ذکر بدیگران عروجه سنده اند و اولاد الشان بحمدالله

بقا

جمعی در اصفهان موجود اند و اسامی کرام الشان در نظر فاتر حاضر نیست

**مطلب سیم** در ذکر شرذمه از احوال سرکار جناب جلالتمآب معلی القاب فضایل
مآب اسوه المحققین و قدوه المدققین و عمده المتجهدین جامع فضایل صوری و
معنوی آخوند ملا محمد جانی ازندرانی طاب ثراه و اولاد الشان است **فصل** جناب
جناب عالیشان کامکاری فلک مرتبه جهانداری ملجا و حامیان مسلم دینیار از توصیف و
بیان آن قاصر علم و فضل آراسته و کعبه زهد و تقوی پیراسته و در مرحله احتیاط بکمال
کوشیده بود که با ان اطلاع و استعدادی که حضرت وی را بود باو غات
کرده بود کمال قوی نماد و از سن کودکی آن سرکوه اطراف مضیان عالیشان بوده
و در بیت البوجع خارف و نیوه همت را مصروف مداشت العزت
و کوشش کری خو کرده بود و لذ معاشرت اهل دول بسیار اجتناب مینمود
و از جمعی ارتعاب شنیده ام که مرحوم آخوند در یکان از سنجاب و خوانت
بهمه از درگاه قاضی الحاجات فقر و عزت اولاد و سلسله خود را مسئلت
مینموده است بحیث اگر شخصی از متمولین در آن زمان فوت شده بود
مر اولاد او در بخام مشاعره بر تقسیم ترکه آمیش اورا نواع سخنهای نالایق
یاد میکردند و منظور از دل آخوند کران آمده بود و ظاهر احوال آنست که عیار

آخوند ملا عبد الله اجابت رسیده است که بجهة اولاد دلش باغزت و شان مذکور
از اصفهان آمده است بجائی که قابل مزاج باشند و اصل آن برزگوار از مازندران
و اسم والد شش ملا احمد است و فقر و پریشانی احوال او بدرجه کمال رسیده بعد
و لهذا از نهایت اضطرار روزی با خود مرحوم فرموده که بجهة تحصیل معاش مضمون
آن ارض المقدسه باید لامحاله شد و از ضمن تحمل اخراجات ضمنا بسیار
از جانب من معذور میدارد بروجه که خواهید تصرف امور خود نمائید آخوند مرحوم از دور
دار السلطنت اصفهان تشریف آورده در آن اوان کجا بود الان از جانب
سلاطین و اعیان بجهت طلاب علوم دینیه مدارس و وظایف معین بعد
و لقدر رتبه هر کس میزی مهیا و مهذا آخوند چون اول تحصیلش بوده در مدرسه مکان
گرفت که روزی دو خارکی که دو فلوس میداد تهیه میکرد و شخص مسافر
و آن کفاف اکل را بخوبی نمیکرد تا بدکر میرود یا چه رسد و نامدنی میسر
نبود دش که روشنی بجهت خود مهیا کند بنام مطالعه در پای روشنیهای
که بجهت مردمین بر دریت الخلا میکذاشتند استفاده تا صبح مطالعه میکرد تا
آنکه افاضل عادر متعال بانکشت زبانی قابلیه مجلس شریف آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه
را بهره رسانیده در مجلس آن برزگوار با علمای نامدار مسبق شده و در آخر





زبانی بر اغلب آنها غالب کردید و آخوند را مشفقی تمام بانسبه بآن عالم جام
بهم رسیده و بر رجوع و تردد بیش در مسایل اعتماد بسزا مبذول میداشت و در این اثنا الفاقا سیلی
جمیع نساء حاصل شد آخوند مرحوم از وجنات احوال دریافت نمودند روزی
بعد از فراغ از تدریس بایشان فرمودند که اگر اجابت دهی زنی را بجهت تو
نکاح کنم و در حباله تو در آورم ایشان بعد از تعاطا و تامل بسیار اجابت داده
آخوند مرحوم رفته امنه فاضله مقدسه مجتهده را که در تمام علوم بسر حد کمال بود طلبیده
و فرمودند که بجهت تو شوهری معین کرده ام که در نهایت فقر و منتهای فضل
و صلاح و کمال است و این امر موقوف بر رضا و اجابت تو است آن معظمه
صالحه فرمودند که فقر عیب مردان نیست پس آخوند مرحوم مجلسی که از تنگ
دستی برین بود آراسته و در ساعت سعد نکاح را جاری فرمودند و در
همکامه که مشتری با برده دست و بغل بود قران بین السعدین اتفاق افتاد
در انشب آخوند داماد مسعود بجهه عروس را کشوده بعد از اخطه جمال و محمد
فاذر متعال بکوشه رفته بمطالعه مشغول شدند از اتفاقات مسئله بسیار مشکله
پیش آمده بود که منحل نمیکردند امنه فاضله بهزبری که بود بران مقام اگاهی
یافته و چون آخوند مرحوم بخانه نمیروند پس طلاب از خانه بیرون آمده آن

مرحوم آن مسئله را بشرح و بسط تمام نوشته و دران مقام گزارده و چون آخذ
مرحوم در هنگام شب بوقت مطالعه نبوشته اند مرحوم بر خورد و دید که العقده
لم تحل بسبه انگشت فکر افاضل مشکل کرده چند روز کاغذ بی بیار بوده سجده شکر
بجا آورد و تا بیح مشغول عبادت و ذوالجلال شد و مقدمه رفاف تاسه روز
بطول انجامید آخوند مرحوم چون مطلع شد فرمودند که اگر این زوجه مرحوم
طلاق نمیست دیگری را بنکاح نو در آورد و عرض کردند که این مقدمه بسبب
علت است بلکه ادای شکر جناب باری تعالی منظور است بر قدر که در جناب
میکرم شما ادای شکر ذره از عنایات و مرحمت او متصور آخوند مرحوم
فرمودند که اقرار بر عدم قدرت بر ادای شکر عنایت شکر گذاری است و از
جمیع القاب شنیده ام که آخوند ملا محمد صالح مرحوم مغفور بوده اند که من از جناب
جناب اقدس الهی حجم جلالت علم و دینه میرا که در قرار من افتری بود
که بدین بحر اعنای بیت الخلا در هنگام مطالعه گذرانیدم و در خدم حافظه و دین
از من بعید نمی نیست که خانه خود را کم میکنم و اسبابی او دو خود در اطراف مجلس
و با این مراحل سی سال از عمر من گذشته بود که ابتدا مدرس شدم و از الف
و با شروع کردم و مع ذلک نهایت جهد و جد خود را مصروف داشتم و



در سیدم بانچه از دریای رحمت بی پایان او بیت معلوم من بود لیس الانسان
الا سعی و تالیفات بسیار ازان عالی جناب در منصه روزگار یادگار است
و از انجمله شرح اصول کافی در چند مجلد و حاشیه معالم الاصول و شرح زبدة الاصول
و غیر آنها از کتب و رسایل و در دار السلطنت اصفهان مرحمت ایزدی بود
و در جوار آخوند ان مجلسیان مدفون گردیده و تاریخ وفاتش در نظر فاصر نیست
فصل اول در سبب مرحومه آخوند علیهم الرحمه ارجمند و کوره و اناث باقی است اما
ذکور اول فاضل مقدس علامه آقا محمد هادی مترجم قرآن مجید و شارح کافی صدر
و کافیه نحو و غیرانها از کتب و رسایل دوم جناب فاضل مقدس بحر العلوم آقا
محمد است سیم عارف کامل شاعر ادیب آقا محمد سعید مخلص بانشرف است
چهارم فاضل عارف آقا حسن علیه است پنجم فاضل مقدس صالح آقا عبد الصالح
است ششم عالم مقدس آقا محمد حسین است رحمة الله علیهم اجمعین احوال اول و اخیر
آقا محمد حسین معلوم است و احوال دیگران کفارش میشود فصل فاضل محرر مقدس
تبدیل و نظر جناب مستطاب مستغنی الالقاب فقیه الزمان آقا محمد هادی جنابا
را تصانیف بسیار و فضایل بیشمار است علاوه بسیار خوش مزاج و لطیفه
گو و ظریف بوده اند و چهار پسر داشته اند یکی آقا محمد علی دوم آقا محمد مهدی

سیم آقا علی اصغر حمام آقا محمد تقی و از محمد علی یک پسر دیگر و دختر باقی بعد
پسر مذکور جناب نغران مآب آقا محمد هادی جناب ثراه بود و حال دختر
معلوم نیست و از آقا محمد هادی مرحوم دو پسر و چند دختر مخلف پسر باقی جناب
میرزا محمد جناب مشهور بآقا میرزا و دیگری میرزا حسن علی و از هر یک محمد الله
اولاد و چندی باشند و از صبیا یکی جلیله جلیل جناب نغران مآب میرزا
حیدر جناب طاب ثراه و اولاد و الیشان عزیز آقا محمد جناب که اولاد ذکورش تمام
الیشان است و سایر الیشان زوجات سادات زواره و از دختران
دختر سادات میباشند و همه اولاد و احفاد آقا هادی در اردستان
و همه در اصفهان اند و از آقا محمد مهدی و آقا محمد تقی مذکورین خلف باقی
نمانده و از آقا علی اصغر دو نواده هست در اصفهان یکی زوجه آقا حسین
نساج و دیگری زوجه آقا محمد تقی باقی است و از مرحوم آقا محمد هادی سابق الذکر
دو صبیه بعد یکی جلیله فاضل علامه آقا محمد تقی بن الملا محمد قاسم نواده مرحوم فاضل
نحریر الملا محمد جناب استرآبادی بود که والده حاجی مهدی مکفی و نویسنده حاجی
محمد جناب باشند و دیگری زوجه حاجی محمد برادرزاده آقا محمد تقی مزبور بود که
والده حاجی میرزا او همشیره او هست و ذکر الیشان در اولاد الملا محمد جناب مرحوم

ذکر



گذشت **فصل** جناب فضایل مآب زبدة الاطیاب عالم ربانی و فاضل صمدانی
فقیه بیعدیل و نظیر آقا انور الدین محمد طاب ثراه را یک پسر و دو دختر بود پسر
آقا رحیم و از او صبیه بهم رسید که زوجه مرحوم آقا مهدی بن آقا محمد هادی سابق
الذکر بود و حال انثری از اولاد آقا رحیم و آقا مهدی نیست و از صبیا
یکی جلیله جلیل عالیجناب مقدس القاب جامع الفضایل و حاوی الفواضل
الفاضل الاجل آقا محمد اکمل دستش سبزه بود که والده ماجده مرحوم آقا محمد جناب
و جد امجد این فقیر بندگان عالیجناب علامی فهامی مجتهد العصر و الزمان المرحوم
الملذین فی راس المائة الثانیة عشر استاد الفاخرین آقا محمد باقر اصفهانی
مشهور بمجلسی دستش سبز و الیشان مرحومان مغفوران آقا حسن رضا
و آقا محمد حسین دو و همشیره الیشان است و احوال و عدد اولاد هر یک
از الیشان در مطلب چهارم خواهد آمد و آقا محمد اکمل را اولاد دیگر از بطن
زوجات دیگر نیست و اولاد انها در اصفهان و طهران اغلب الیشان
لشغل مرآتی و بعضی در شیراز بشغل صرافی مشغولند در اواخر مطلب باحوال الیشان
اشاره خواهد شد و صبیه دیگر جناب آقا انور الدین محمد مرحوم مغفور میرزا محمد تقی
نجف آبادی بود و از مرحوم مغفور آقا علی نقی مخلف شد و الده جناب فضایل

مرحوم

ماب مستغنی الالقاب میرزا عبد الرزاق که شرح حیات نجف آباد اصفهان
را متوجه بود و دو جمعه یکی از انها و صلت با سلسله جلیله میرزای جوانتر
نموده و اولاد بسیار از میرزای معظم الیه و همشیره ایشان هست و حال
همشیره دیگر معلوم نیست **فصل** عالم ادیب فاضل لبیب مرحوم **آقا سعید**
متخلص باشرف اشعار عربیه آن فصیح بلیغ بلکه سنجیده و سواد
مداد فارسیه اش نیل الفعال بر چهره بلغای عجم کشیده ریحانی خطش
دست خوشنویسان عالم را بخنده لبسته و رعنائی شکسته اش صفحات
بقعه بناکوشش و ویران را در بزم شکسته حلو فطرات و سعادت را از
اجداد کرام میراث داشت و در عهد او رنگ ریب عالم کرین بهمان اداد
بنده تشریف برده بود آن بادشاه انجم سپاه مقدمش را السعادت خود
دانست و در نوازشش و احترامش کوشید ریب النسا بیگم همشیره مکرمه
منظور آن بادشاه درخواست نمود که در روزی یکدو ساعت بدولتخانه او شود آمرحوم قبول فرمود و آن مکرمه تحصیل کمالات شعریه و غیره او
پس پرده حجاب زنان حاضر می فرمود و از ادراک زنانی از رکت
انفاس شریفه او حظ بسزا حاصل بلکه اغلب مردان از ان بی‌بهره



و اشعار رنگین ازان مخدره بیادگار است و زمان و مکان وفات انجناب عالی
شان معلوم نگردید و از اولاد وی یکی فاضل علامه ملا محمد امین بود که
شرح مبسوطی بر قسم کلام تهذیب ملا سعد الدین نوشته است و اولاد او
در زمان سلطنت ابراهیم شاه بر او زبادشاه منقرض شدند و دیگری میرزا
محمد علی متخلص برابانست که در هند آمده بود و وفاتی را در مرشد آباد دکهن
گذرانید و اولاد او در آن بلده می باشند و بعضی از ایشان فاضل شده
از وضع این سلسله بیرون رفته اند اسامی ایشان فاضل نوشتن در
سلک این مبرکوران نخواهد گنجید دیگر بیگم زوجه مرحوم ملا محمد نقی خلف ملا عبد الله
بن ملا محمد تقی مجلسی علیهم الرحمه بود و همشیره او مریم بیگم جلیله میرزا محمد تقی الماسی
و والده والد مرحوم میرزا حیدر علی المشار الیها بوده است **فصل** مرحوم
وعنوان مآب آقا حسن علی فاضل لبیب و عالم ادیب بوده است و در
عنفوان شباب بهندوستان تشریف برده امرا و حکام در نوازش
او از همدیگر سبقت می نمودند و در آن ملک مشهور بحسن علی
خان شد و اولاد او یکی میرزا علی اشرف بود و از اولاد او جمعی در خانه
ها اجداد خود در اصفهان می باشند و دختری از آنها در حباله عقد

آقا حسن علی بن آقا محمد نامی باقی است و سایر اولاد آنمرحوم در بند میباشند
و این جامعی را با ایشان علاقات تمام سمت میشد که از ایشان یکی را تمام برا
ابوالبقا بوده و او صاحب فضلیت و کمالات مشهد بوده است فضل مرحوم
مبرور جنت آرامگاه آقا عبدالباقی جامع فضائل و معاوی فواضل و علام عالم و
فقیه کامل بوده است از ایشان یکپسر و چند دختر مخلف شدند پسر مزبور
فاضل عالم کامل مرجع اکابر و افاضل ملا محمد صالح مشهور بآقا بزرگ بوده است
و در اوایل شباب تبدل شریف برده بجوار اکابر و اعیان مقدم سر آمد
رادشیمت و انسته در خدمت گذاری و احترام مهابت علاف جود را
مرهون داشتند و ایشان را خلقی بود صاحب کمالات مرضیه پرور
زید و تقوی و فضلیت آراسته مرحوم آقا علاء الدین محمد قدس سره بود
بسه که یکی زوجه میرزا امین نامی بوده دسته دختر از او مخلف شدند آقای
و آقا علی نقی عبدالکریم و آقا عبدالکریم را اولاد نبود و اولاد آقای نقی
شدند و از آقا علی نقی دو پسر بود یکی حاجی عبدالباقی مرحوم و حاجی ابوالحسن
و از حاجی ابوالحسن ولدی هست موسوم بآقا عبدالحسین و او را چند
اولاد هست و دیگری زوجه حاجی محسن نامی بود از اهل مارچی که از قرای

مارچی

مارچی اصفهان است و اولاد ایشان بواسطه و بواسطه دانست و مجموع
ثلاثه شدند و از ایشان محمد علی نامی باقیست که در جرم فارس میباشند
و آقا علاء الدین محمد مغفور راست پسر بود حاجی باقر خیر الحاج و المعمرین
مرحوم حاجی محمد حسن و حاجی محمد اسماعیل و حاجی محمد جعفر جناب حاجی محمد حسن و حاجی
محمد اسماعیل در خانه مرحوم مغفور مهابت جنگ صوبه دار بنگاله کتخدایی کرده بودند
جنان آن برسبیل اجمال آنست که الله وردیخان مخاطب بمهابت جنگ و برادر
بزرگ او حاجی احمد ساکن شاهجهان آباد بودند و حاجی احمد موصوف بحج
بیت الله الحرام و زیارت آئمه انام علیهم السلام رفته در اثنای سیاحت
در دار السلطنت اصفهان و کربلای معلی با مرحوم مغفور فاضل نحریر آقا محمد صالح
مشهور بآقا بزرگ نور نهایت اخلاص و دوستی حاصل کرد بعد از چند مدت
خبر باو رسید که الله وردیخان حاکم راج محل و بخطاب مهابت جنگ سرفراز
شده حاجی احمد نزد برادر رفته آمد و خطوط و عرائض بخدمت آقا صالح مرحوم
و ستاده درخواست نمود که متعلقان او را باشخص امینی روانه هند گردانند آقا صالح
مرحوم ایشان را بسید صولت نمود میرابو طالب طالقانی و جلیبی فرستاده و
سفارش نامه نوشت که ایشان را با امینی روانه بنگاله نمایند از اتفاقات

دران اوقات شخصی عزیزی از بزرگان بجهت امور دنیویه خود بر سند آباد میرفت
چون نهایت مقدس و دیندار و صاحب غیرت و محب علمای کرام بود
سفارش ایشان را بالشخص نمود که در عرض راه منوط احوال ایشان باشند
چون بر سند آباد رسیدند نواب نهایت جک الشخص را نهایت اعزاز و احترام
نموده و بانواع نوازشات سرفراز نمود و حاجی احمد مرحوم در مقابل این احسان
تحف و تکلیف لایق بجهت اصلاح مغفور فرستاد و بعد از چند وقت ان
علاء الدین محمد مرحوم با فرزند او سماعیل و حاجی محمد اسماعیل مغفور بر سند آباد
تشریف آوردند نواب نهایت جک نهایت اعزاز و احترام ایشان را فرود
و بمیه مرحوم نواب عطاء الله خان ثابت جک حق ایشان قریب نواب سرفراز خان
حاکم قدیم تحقیق را که از بطن محدره مکرمه رابعه بیگم صبیه حاجی احمد مرحوم بود با حاجی
اسماعیل نکاح کرده و در نهایت خوبی امور او را سرانجام نموده و صبیه دیگر
رابعه بیگم در حباله نواب مغفور جک بود که والده نواب بهرام جک و نواب
دلاور جک و همشیره ایشان و والده سید هاشم علی خان است مجملا بعد
از چند وقت اخا علاء الدین مرحوم بعتبات رفتند و در کربلا فوت شدند و در مقام
شاه رفون کردند و حاجی محمد اسماعیل در سند آباد توقف نمود بعد از چند مدت

نون


ف اگر انمرحوم عالیجناب حاجی محمد شاه وارد حیدر آباد دکن شدند چون
خبر بر سند آباد رسید خطوط فرستاد ایشان را طلبیدند چون بر سند آباد
رسیدند نواب صبیه بهرا کاظم خان اکرام الدوله را در سرانجام الدوله سند بدر اما حاجی
محمد شاه مرحوم لنکاح نمود نهایت عزت و احترام ان دو برزگوار در دولت ان
سرداران نامدار الانبار منکدر ایند حاجی محمد شاه مرحوم در سند آباد در
محله جعفر اکنج سکونت داشت و در انجا بر حمت ایزدی پیوست و حاجی محمد
اسماعیل مرحوم بعنایات عالیات معاودت نمود و در انجا شادی و نکاح
دیگر کرده و از رستم سیاه نامه سیاه و بابی باجند برادر کس صلحا و متقدسین روزگار
سند بدنیا آمده و مرحوم مغفور حاجی جعفر که از بطن صبیه ملا محمد تقی کیلانی داماد مرحوم
لا میرزای شیرازی سابق الذکر بود و صبیه مرحوم و غفران پناه اقا محمد حسن قم
والد این فقیر را لنکاح کرده بود و زوجه دیگر نیز داشت و از ان مرحوم صبیه نا
که حلیله جناب مستغنی الالقاب فقیه الزمان و مجتهد الدوران اقا محمد حسن
دام ظله العالی فقیر و والده اولاد ایشان است و ذکر ایشان در مطلب خواهد
خواهد آمد و مرحوم مغفور حاجی محمد اسماعیل از بطن صبیه ارشد لطن مخالف با قیه کی زوجه
عالیشان معلی مکان اقا غلام علی نیز وفی است و از او یک پسر و یکدختر موجود

شریف عالیجناب مستغنی الالقاب سعید الزمان مرحوم مغفور
آرامگاه میرزا محمد حیدری شهرستانی قدس سره وجناب مجتهد العصر والزمان
میرسید علی طباطبایی دام ظله العالی باستفاده علوم شرعیه مشغول بود و بعضی
زیارات عتبات عالیه امام انام علیه السلام نیز رسیده در قصبه دهاکه
مدرسان بمضمون اللهم ممالا یطاق من نستن المرسلین باطراف عالم وارد شده
بسمت ایران رفتند ازان حدود بسمت هندوستان تشریف بردند و در
این اوقات در مرشد آباد بنگاله میباشند و با ایشان در ان بلده
علقات اتفاق و نهایت مهابی و الفت و وداد و طریقه دوستی و اتحاد
را با این فقیر مرعی و موجود و از ایشان چهار کس موجود ازانجمله جناب رفیع
مرتبت میرزا محمد که جوانیست ارجمند و محلی بکمالات و حالات پسندیده
و میرزا علی و میرزا اسمعیل و میرزا حسن و دو صبیه و عالیشان علاوه عیال
میرزا محمد تقی خان بهادر از اقوال خبر با کمال در بلاد هندوستان میباشند و ان
فقیر را ایشان در تعظیم و اعاد و التفات شیوه دیرینه و طریقه
حلیم با فهم تصور را جون بر او در والا کهر خود نهایت خوب میکند و در شبیه
کتبی را نشتهار نام دارند و علاوه مسموع شد که خط نسخ خوب می نویسند



بیت و دیگر زوجه حاجی مراد الدوله زاده نواب اکرام الله و اسایش الله که در بلده
موجود است و یک بضعه صغیره الاناث در غایت و ناکسی کاح نشده است
و حضرت سید جلیل میر الحاج حاجی محمد اسماعیل دامت عمره از قصبه رابعه
بحکم دولسر و حیاده خود مخلف شده اند از بسر یکی عالیجناب معلی القاب فضایل
مآب خیر الحاج محمد دوی میرزا غلام حسین خان بهادر نایب بخشی دام عمره
و یکی عالیشان معلی مکان میرزا محمد تقی خان بهادر نوکر حکمت است جناب
میرزا غلام حسین خان دام عمره مدتی در حدود هندوستان بخدمت دکام رایتی
گذرانیده از بادشاه وقت مخاطب بخطاب نایب بخشگی شده فضایل
آن جامع الفواضل مشهور بکمالات صوریه و معنویه و خصایل ستوده مرضیه
است کوشش زیاده بر یک دو دوست در عنفوان شباب با آن جمع
که حضرت وهاب با و عنایت کرده بود دست از همه برداشت و با
همشیره کبری و همشیره دیگر که زوجه عبد الدین علیخان بود و بعضی از اولاد انها
بعتبات عالیات عرش درجات مشرف شده و از انجا سعادت زیارت
بیت الله الحرام و حرم حضرت رسول آله الصلوة علیهم السلام را دریافته همشیره خان
خان نکوان مع اولاد بمرشد آباد مراجعت نمود و در ایشان مجاورت بعتبه
خامس آل عبا را اختیار کرده و مدتی از طبلان خوشحال خان انجمن بود و در

کتابخانه مجلس شورای ملی

در علم طب سررشته کامل دارد و در این اوقات سرود و دختر دارند

دوم میرزا حسن آقا حاجی محمد اسماعیل زاده مرحوم میرزا محمد حسن خان رضوی ساکن سرخس از حدود شاهجهان آباد معروف به میرزا حسن خلف مرحوم میرزا عبدالله بن میرسید احمد بود و از وی پسر دیگر دیگر نیست و دختر دیگر هم دارد

سیم حاجی میرزا نورالدین سلمه الله تعالی

شان سعادت نشان مقدس روش ضمیر و صالح بی نظیر میرزا علی اکبر معروف به میرنواب است لیاقت ارمیده و در روش مسلک و معتقدات نحویه مربوط و قوری از متون فقه مثل شرایع و تحریر اویده و خط نسخ را نهایت خوش مینویسد و سعادت حج بیت الله و زیارت قبور سرور انبیا و سادات ائمه را مابرا در کوچک از خود میرزین العابدین دریافته است و در این اوقات خلف او منحصر در یک پسر است سید محمد که از بطن منوره است چهارم حاجی شان کرامی خصلت میرزین العابدین است و او نهایت خجسته اطوار و نیکوکردار است و در معامله و صحبت با امرا سلیقه تامه دارد و خط نسخ خوب می نویسد صبیه حالیشان میرکمال الدین حسین خان که از شوهران سید المجتهدین استادی سید محمد مهدی طباطبای قزوینی است با او منصوب است و یک پسر دارد میرجعفر که از بطن منوره است پنجم حاجی

شان



شان معلی مکان میرناصر الدین حیدر معروف به میرسید و است بسیار عالی همت و نیکوخصلت است و یکقبض اشعار هندیه و فهمیدن اشعار فارسیه خوب میداند و صبیه خالهٔ او در نکاح اوست و از او اولاد ندارد و از زنان دیگر میرا و دختری و پسری است مختلف البطن پسر سید مهدیست و دختر جمالی فیروز است و نور چشمان محمد حسن از بطن او پنجم چهارم سعادت نشان زبده الانساب امیر جلیلخان است وی نهایت مقدس و صالح با وقار است و بکشیدن قلیان رغبت دارد و صبیه دولت و اقبال همراه مهابت پناه مهابت کل کارآزموده و غلام بخش خدمت خاص نواب اصف الدوله بهادر طاب ثراه بود و در نکاح اوست با ایشان در عظیم آباد می باشد و از بطن او و در این اوقات اولادی نیست و از بطن متعه ست اولاد اناث دارد ششم حاجی الفقیر رفیع مقدار بیکو اطوار خجسته کردار مقدس صالح سید حیدر خان است اگرچه در سن از همه اصغر است ولکن در انضباط امور و تنبیه از همه اکبر است و در تنفیح امور و کیفیه معاش و سلوک با دوست و دشمن نهایت سلیقه دارد و دختر غلام حیدر مرحوم از بطن دختر کمال الدین حسین خان سابق الذکر در نکاح اوست و از او یک پسر دارد سید محمد حسین همه را با این فقیر دوستی

لبسیار است واغلب اوقات در همین من میشوند رزقهم الله سعادت الدارین
محمد و آله وصیه میرزا محمد حسین خان مذکور زوجه عالیشان رتبه الاعیان میرزا علی رضا
خان بود و آن عالیشان خلف مرحمت و غفران پناه نواب میرزین العابدین تحال
است ارابط وصیه نواب قاسم علیخان که حاکم رنکپور از طرف بنگاله بود لبسیار
متدین صالح و در حسن اخلاق و آداب قلیل النظیر است اولاد ذکور از بطن
آن مرحومه است میرزا حسن رضا و میرزا محمد رضا و میرزا احمد رضا وصیه دیگر مرحمت پناه
حاجی محمد اسماعیل زوجه مکرمه نواب دلاور جنگ خلف نواب مغفور جنگ
سابق الذکر است که چند وقتی نایب صوبه بنگاله بود صیارک الدوله از بطن
امرحومه دو پسر مخلف است یکی نواب سوات جنگ و یکی میر جنگ
پردور اولاد ذکور است وصیه دیگر بی زوجه عین الدین علیخان بوده است از
او چند دختر مخلف شده یکی در حباله میر سید سابق الذکر است وصیه دیگر بی
زوجه نواب بهرام جنگ خلف دیگر نواب مغفور جنگ سابق الذکر بوده
است واز این وصیه اولادی نشده است و در امور است دنیویه نهایت
برفاهیت و در عرشد آباد باغیچه کبری در حیات است و دو از انها بهرجت
ایزدی واصل است و حاجی محمد اسماعیل مرحوم را از بطن زوجه که در کربلا

نکاح کرده بود دو پسر است میرزا زین العابدین و میرزا محمد صادق بعد از متدمه
وبای بسمت بندوستان رفتند و در بلده فیض آباد با الیشان ملاقات
شد و درین اوقات احوال الیشان معلوم نیست فصل دیگ وصیه
مرحومه بندگان ثریا مکان فاضل سعید اخوند ملا محمد صالح مازندرانی شارح اصول
کافی المنار الی بعض الفقاره و احوالی صدر المطلب قدس سره جلیله
جلیله سید بزرگوار فاضل عالی مقدار علامه نحریر مرحوم میر ابو المعالی بزرگ
قدس سره بوده است و از انجناب چهار پسر و دو دختر مخلف شده اول
ذکور یکی فاضل متقدس علامه میر ابو طالب است و دیگری متقدس صالح
میر سید جعفر است و سیم میر سید محمد و چهارم عنوان مآب امیر ابو المعالی
کوچک است فرزند ارجمند میر ابو طالب مرحوم سید علامه امجد میر سید حسن بود و
خلف آن مرحوم جناب فضایل مآب فقیه الزمان جناب سید محمد است
و میر سید جعفر که بلا خلف فوت شده و اولاد مرحوم حاجی سید محمد که بعد از
آن مرحوم باقی ماندند عالی جناب معلی القاب فضایل مآب آقا سید عبد الله
و عالی حضرت رفیع منزلت آقا سید تقی و سامی مرتبت آقا سید
و سلاله السادات آقا سید حسین را خواهد الیشان شد و در این اوقات

در بلده کاذرون مشیر ازمیباشند وحکام واعراء اعزاز واحترام این سرا
بغایت منظور میدارند واموراتشرعیه ان بلده در عهد جنابی
فضایل مآب علامی آقا سید عبدالله دام عزه است واولاد امجاد شش جناب
حضرات سید مهدی وسید حسن وسید محمود ویک شیشه وخلف آقا
سید تقی سید ابوطالب بود وازانهاست که از انهایکی در حباله سید مهدی
سابق الذکر است وشیشه مرحوم میرسید جعفر بزرگ در حباله جناب
آقا سید حسن بود واولاد امجاد ش از بطن آن مرحومه سید حسن و سید
محمد جعفر ملقب میرزا کوچک است واز بطن جاریه یک شیشه است وخلف آقا
سید جعفر واقا سید هادی ویک شیشه است ومیرابوطالب مرحوم راوصلی نامزد
مرحوم غفران پناه میرزا عبدالله بن ملا محمد تقی مجلسی بوده است وکیفیت آن
مفصلا معلوم نیست وفات مرحوم حاجی سید محمد جعفر یکی ازانهاد در حباله مرحوم
مغفور میرزا سید محمد خلف میرزا سید رضی شیخ الاسلام کاذرون بوده واز آن
دو پسر خلف شد یکی جناب حضرت سلاله السادات آقا سید حسن که در
مرشد آباد ماوا و اقامت شد و آقا سید یحیی و یکدختر که در حباله پسر عم میرزا
اسماعیل مشهور میرزا بابا خلف میرزا زکی خلف سید رضی مذکور است و





دیگر حاجی سید محمد در حباله عالیجناب معلی القاب جامع الفضایل میرزا محمود
پسر عم واداین فقیر است واز دیگری است میرزا محمد رضا و دیگری در حباله
عالیجناب میرزا محسن خلف مرحوم مغفور میرزا سید جعفر قاضی کاذرونست
واولاد او سید جعفر و سید معصوم و سید عبدالرسول و سید غلام علی بود
سه صغیره اند و دیگری در حباله عالی جناب میرزا ابوالحسن خلف دیگر میرزا
سید جعفر قاضی مذکور است واز او دو پسر مخلف است میرزا غلام حسین
و میرزا ابوالقاسم و میرسید علی بن میرابوالمعالی را سیه بود داده مرحوم
حاجی محمد جعفر تواده مرحوم الامحمد علی استرآبادی و والد حاجی میرزا است که
در کاظمین بود در ذکر ایشان گذشت و میرسید محمد بن میرابوالمعالی را یک پسر بود
مرحوم میرسید احمد واز او مخلف شد سید عبدالحسین واز وی مخلف شد
سید باقر و دو دختر که بلا خلف در طاعون در کربلا فوت شده اند واز سید
باقر مخلف شد سید حسن و سید احمد مشهور میرزا بابا و سید حسین و سید
علی و دو صبیه که یکی از آنها در حباله عالیجناب آقا سید علی بن حاجی سید
مذکور است و دیگری در حباله عالیشان میرزا ابراهیم طبیب خلف مرحوم
میرزا اسماعیل طبیب اصفهانی است واز دیگری مخلف است مشهور میرزا

حاجی میرزا محمد علی

صبیح و مرحمت غفران مآب میرابوالمعالی کورکانی قدس سره والد مرحمت
و غفران پناه آقا سید محمد علی مشهور بآقا سید است و آقا سید مرحوم والد
ماجد مدظله جلیل الشان رفیع مکان علامی فهامی رتبة المجتهدین امیر سید علی
طباطبای دام ظله العالی و همشیره کرمه الشان است و حلیله جلیله آقا سید
حمد مهندسه مکرمه والده ماجده این فقیر است لهذا اولاد ذیشان در مقطع چهارم
مذکور خواهند شد **فصل** در جمله مرحوم میرابوالمعالی بزرگ قدس سره از
همه مرحوم آخوند یکی جلیله آقا فاضل عظیم المنزلت وحید العصر فرید الدهر قدوة
المحققین حجت الاسلام مجتهد و مفتی میرزا محمد رفیع جیلانی محاور بمسجد
مقدس رضوی بوده دیگری در حباله عالیجاه غفران پناه ملا محمد شفیع
برادر آنمرحوم بوده است عالم ربانی فاضل صمدانی آخوند ملا محمد رفیع جیلانی قدس
سره را دو همشیره یکی جلیله نواب مستطاب معلی القاب غفران مآب
فاضل نحریر میرزا احمد صدر جلیل القدر والد ماجد نواب مرحمت مآب عالم
فاضل اوحد میرزا احمد و نواب کامیاب جلیل الشان میرزا محمد رضا غفرلهم
الله جمیعا و حشرهم مع الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین فضایل و
کمالات آئین مرکوزان زیاده ازان است که در امثال این مختصر ایشان

و اما

توان کرد سلاطین زمان و حکام عظیم الشان در تعظیم و توقیر ایشان حد الغایه در
میکوشیده از مرجع علماء و ملاذ فضلاء و کهف فقراء و ضعفا بوده اند و از غلبه
اوقات را در دار العباده یزد میگذرانیده اند و اولاد و احفاد امجاد
ایشان در آن بلده میباشند و همیشه دیگر در حباله عالیجاب مقدس القاب
غفران مآب میرزا احمد اللطیف بوده که والده ماجده عالیجاب معلی القاب حجت
مآب میرزا احمد محسن و مرحوم میرزا محمد تقی که بلا خلف فوت شده و علیا حضرت محمد
احوال آن است و خلف فاضل مقدس ربانی ملا محمد رفیع جیلانی مغفور که
نواب معلی القاب میرزا احمد صدر المشار الیه بعض القابه بود و خلف ارشد
فاضل اوحد میرزا احمد المشار الیه فی الصدر یکی بعد کان جلیل مکان میرزا ابوالحسن
قدس سره بوده و دیگری عالیجاه معلی جایگاه اجلال دستگاه وحید الدهر فرید
العصر نواب مستطاب مقدس القاب میرزا موید و فاضل مغفور انار الله
مرقده جعفر دام ظله العالی است این فقیر را در دار العباده یزد با ایشان
ملاقات روی داد و مدت توقف در آن بلده را در دو نوبت خانه ایشان
بودم غایت مهربانی و محبت و داد و غایت الفت و وداد را معمول
فرمود در مراتب آداب و جامعیت بیدیل و در فضل و کمال وجود وحید

بی نظیر است مرجع فقرا و ضعفا و مربی علما و فضلا و منبع جود و معدن کرم
است مکارم را خدمتش نهایت اختلاص است ادام الله ظله و احسن الله ایامه
احوالات والیان را جمعا اولاد ازکور و اناث میباشند از جمله پرمیه
مرحمت مآب نواب میرزا محمد رفیع انجناب عالی جناب فضایل
مآب میرزا محمد و میرزا حسین و یکی دیگر است و دو پسر و از بطن جاریه یک
پسر است عالیشان میرزا علی اکبر و همچنین عم مرحوم آنجناب را سوای
آن پسر اولاد دیگر نیست از ذکور و اناث یکی از ایشان عالیجاه میرزا
محمد حسن است که حال بقندار است یزد منصوب است دو پسر و یک دختر
پسرها دو اسم آنها در خاطر حاضر نیست و دران اوان فیمابین آنمرحوم
و عالیجاه منوکت و دستگاه مرحمت پناه حاجی علی نقی خان خلف
مدکان خلد آشیان محمد تقی خان حاکم یزد نفاق خاطری اتفاق افتاده بود و
بال تقرب بدارالسلطنت طهران تشریف برده بود و در همان
سفر رحمت ایزدی پیوستند و بالیشان مکالمات اتفاق نشد و
صبایایی مرحوم میرزا احمد صدر سجندیی زوجه مرحوم میرزا علی نقی بود
و دیگری در حباله مرحوم میرزا داؤد شیخ الاسلام یزد بود و از و مخلف



شد ست پسر میرزا محمد و میرزا ابراهیم و میرزا محمد حسن و دختری در حباله
مرحوم محمد صادق خان خلف مرحوم محمد تقی خان یزدی بود و دیگری در حباله
عالیجاه میرزا محمد حسن خلف مرحوم نواب میرزا رضای سابق الذکر است
و دیگری الی الان غیر مزوجه است و سه دیگر میرزا احمد در حباله عالیجاه
عسکر خان خلف مرحوم محمد تقی خان مذکور بود و از او سه پسر مخلف است
سه دیگر در حباله میرزا محمد حسن شیخ الاسلام بالفعال یزد و است و سه
دیگر همشیره زوجه آقا محمد تقی نفتی بود در حالیجناب متعلی القاب علامه فهامه مقدس
میرزا محمد داؤد شیخ الاسلام مذکور و برادران عالیشان ایشان عالم
زاهد میرزا محمد حسین و مرحمت مآب جنت مکان میرزا الفعال را با نواب
غفران مآب بر یک رشته و نسبت قریبه هست و لکن مفصل بخاطر نفر
نیست و میرزا محمد حسین را اولادی نیست و دیگران بحمد الله صاحب اولاد
و باعزت و احترامند و از مرحوم میرزا محسن بن میرعبد اللطیف دو پسر
مخلف است از بطن دختر مرحوم میرزا محمد حسین صدر مذکور عالیجاه میرزا عبد الوهاب
که بمنصب نوالی رکاب سلطانی منصوب است و دیگری عالیجاه میرزا احمد
شیخ الاسلام بالفعال یزد و دو پسر یکی در حباله عالیجناب متعلی القاب میرزا

محمد جعفر رضوی است و دیگر در خانه جانیجناب میرزا محمد حسین سابق الذکر
است و احوال دختران دیگر مرحوم مغفور فاضل علامه ملا محمد صالح درسی
معلوم نیست معلوم شد ام در ذکر مجملی از احوال و عدد اولاد امجاد ایشان
رفیع مکان جلیل الشان جانیجناب مقدس و معلی القاب فضایل
و کمالات اکتساب علامه زمان و فقیه دوران استاد المتاخرین و علاء
المجتهدین سی روح الدین فی راس المائة الثانیة عشر ولد بکر فضلا احمد حسن از
انصار جده زاده واجب الفضایل و مفاخر افاخم محمد باقر اصفهانی مشتهر بسیحانی
مدرس الله روحه الشریف مجاور جایر حضرت سید الشهداء و اخوه
جانیجناب فاضلین معدسین نکرین انجناب اعنی مرحوم آقا محمد شاه و آقا حسن رضا
و آقا محمد حسین و اخیرین معظمتین آن بزرگوار است فضل صفات حمیده
آشکارتر از آنست که برخاص و عام کالنور علی الاعلام واضح و بی نیاز از بیان است و
فضایلش کالشمس فی رابعة النهار مستغنی از اظهار است
فضیلتش در همه افاق ملک گیتی و مساحت غبرای زمین بگرفته طریقه اصولیین
از آن جانیجناب در مائه ثانیه عشر بعد از ضعفا آن تمام نهایت رونق و رواج
تمام یافته است جمیع کبری از کمل جهان همی افادتش بدرجه اجتهاد رسیده





فانی بزرگ علما ساطع بقیض شده اند از انجمله والدین نحریر فرزند ارشد ارجمند ان
بزرگوار و عم نامدار و دو سید عالی تبار سید محمد مهدی طباطبائی و میر سید علی
طباطبائی که تشریف بردن والد ماجد جناب در خدمت انجناب باستفاده
مشغول شده و دیگر جناب میرزا محمد مهدی شهرستانی و میرزا مهدی
مشهدی و میرزا ابو القاسم فی و ملا مهدی نراقی و غیرانان از افاضل
بسیار که قلم از شرح فضایل و تجرر یک از ایشان عاجز و شکسته زبان
است مجملا برکه درین ازمنه و اوقات کوس فضیلت و علم را میکوبد و در
جهان نفیر تبحر میدمد بواسطه یا بواسطه جرعه نوش جام افادت آن بزرگوار شده
دوران ریزه خوار خوان احسان افاضت و بر ورش یافته نعمت علم
بی پایان آن منبع العلوم است در مدت العمر مجمع [illegible] و منبع که از او
تلمیذش را بادنی التفاتی میسر شده است همت را مصروف تحریر
بکرا صلا بکه ای مختلفه در آیم و دامن در تفاوت انواع آنها مطلع شود و خز
از دل دول بر مزاج آن بزرگوار نهایت استیلا داشت از معاشرت اجنبا
دامن کشیده مصاحبت با قرار اخویش میدانست و نهایت خوش صحبت
و کشاده رو و لطیفه گو بود و اغلب لطایفش بر زبانها مشهور است تولد

مشرف‌نفس در دار السلطنه اصفهان اتفاق افتاد و مسموع شنده که او در
عنفوان شباب و اوان اکتساب با برادر مجلسی را در یافته اند و بعد از فوت مرحوم والد
بزرگوار انس و اتفاق داشت آن مملکت جلای وطن فرمودند و علوم عشره را از
خدمت سیدکان خلد آشیان عالم ربانی و فاضل صمدانی جامع العلوم و الدین
و از خدمت عالیجناب فضایل مآب مستغنی الالقاب وحید الزمان آقا سید محمد
طباطبائی بروجردی تحصیل کرده و علوم نقلیه را از خدمت جناب مستطاب سلالة
الاطیاب فرید الدوران سید صدر الدین محمد قمی مشهور بهدایی مشارع و افیه
الاصول استفاده نمودند چون آن سید عالیمقدار رحل اقامت از اصفهان بدار
در اوائل مرحله آنجناب را میل بانظار عزلت حاصل شد و بعد از آن بکهف جلوه
فطرت و استقامت سلیقه طریقه اجتهاد را پسندیده و در ترویج آن مجاهدت
کوشیده و از برکت انفاس شریفه ایشان در این جزو زمان نهایت اشتهار
بهم رسانیده است و در منقولات ید طولائی داشت و لکن بسبب عدم
فایده کثیره در اواخر عمر مدار تدریس انها اشتغال نمینمود و در علم رجال بحری متبحر
بود و بر اساس رواة جهان اطلاع داشت که شخصی بر مستقلات و
اولاد خود مطلع بود و در وجیزه مرحوم عمدة الفضلاء آقا سید محمد مجاهد

آوی

جزو شصت و نهم از نقش الفاظ را که عمده مکرمه سید امجد زین جناب استادی محمد مهدی
طباطبائی بنکابنی قدس سره و از لطف همه مرحوم میرزا ابو طالب ابن میرزا ابو المعالی
مسافتی الذکر بود در حیاله خود در آورده بودند و والد ماجد ایشان فقیر قدوة المجتهدین
آقا محمد علی طاب ثراه از آن مرحومه مخلف شدند و آن مرحومه در کربلا معلی رحمت
ایزدی پیوست و بعد از آن مدت مدیده که تقریبا زیاده از سی سال باشد
در بلده سپاهان فارس سکونت را اختیار فرمود لهذا سپهبانی اشتهار
یافتند و در انجا همه جا ایشان معلی مکان کهف الحاج شرفا تاجر سپهبانی را در
حیاله خود آورد و از او جناب مستطاب مستغنی الالقاب آقا عبد الحسین
دام ظله و همشیره مکرمه ایشان که حبیله جناب مستغنی الالقاب آقا میرسید علی
طباطبائی سبائی الالقاب هست متخلف شدند از انجا بارض اقدس کربلا
معلی مشرف شدند و مدت العمر را در آن بلده شریفه گذرانیدند و بعضی
زوجات نیز دارند و متعه در حیاله خود در آورده و از نطفه هر یک خلقی
از اینان نگذاشتند چون عمر شریف ایشان بهفتاد سال تقریبا رسید در
اواخر شهر ربیع الاول سنه ۱۲۱۲ هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست و در
بابی شیخ ابو الحسن اسعد ارمنوی مدفون گردید الله اعلم بحشره و اینا معه و والد

بزرگوار خود تحصیل نموده است در فضایل آنجناب همین بس است که در عصر والد
غفران مآب خود مشهور آفاق گردید و صیت فضایلش در اعالم بعید و میت
انتشار یافت و در مدح ایشان میفرمود که محمد جعفر شیخ بهاء الدین این عصر است و
این فقیر مکرر از آنجناب شنیده ام که میفرمودند که من تقلید کسی را نکرده
ام و در اوّل تکلیف خود مجتهد بودم و احکام ضروریه را اجتهاد کرده بودم
و در قوت حافظه و مباحثه محسود علمای بود در معاصرین کم مثل بود که با او
در نظر شریفش حاضر باشد در صفای تحریر کمال و اکمل کمالات علمای ماضی
و استقبال و در حسن بلاغت و نکوئی تقریر رونق شکن بازار بلغای
شیرین مقال بود کسی از معاصرین مثل را بادی دعوی همسری نبود
و در هنگام موعظه اگرچه بطول می انجامید کلمات سررشته کلام را من البدایه
الی النهایه از دست نمیداد و مطالب از هم گسسته نمیشد جمع فرمود بود
میان دو وصف متضاد حسن سجیت و لباقت و رعونت و حماقت
در عباد سه مجدی بود که با طفلی بمکالمه میشد و در رعیت چنان بود که حکام
سنگ دل همیشه از آنان خوف و بیم در دل داشتند و باین سبب در
عهد شش رعایا و زیردستان از ظلم و ستم حکام و ظلام در عهد امن و امان



والحال بجهت تعمیراتی که در روضه مبارکه اتفاق افتاده است قبر ایشان داخل
حرم محترم سید الشهداء علیه السلام شده است و در سمت خارج بر دو اواره
رواق شریف سنگی که علامت مرور شریف اوست منصوب است و
والد ماجد طاب ثراه در تاریخ وفات آن بزرگوار فرمود مصرع بگو فقی ز
دنیا با نور علم و شرح عبادات مفاتیح و حاشیه بر شرح ملا احمد اردبیلی بر
قواعد و فوائد حق و جدید و حاشیه رجال کبیر میرزا محمد که والد آن یراجع فرموده
معمول نموده اند و رساله اجتهاد و اخبار و رساله اجماع و رساله استصحاب
حج و تحفه الحسینیه و غیر آنها از رسایل و حواشی بسیار از کلمات ابائ اطهار
در صفحه روزگار یادگار و مرجع علمای کبار است فضل خلف از سند
آن بزرگوار جناب مستطاب نقاوة الاطیاب عمدة المحققین و زبدة
المدققین و نخبة المجتهدین استاد الافاضل و منبع الفضائل جامع المعقول
والمنقول و حاوی الفروع و الاصول ذی النجار الجلی [illegible]
والد این فقیر ولادت باسعادتش در ارض اقدس کربلای معلی در روز
جمعه بیست و ششم ماه ذی الحجه الحرام سنه [illegible] هزار و دویست و چهار از هجرت نبویه
صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاده است و علوم شرعیه را در خدمت والد

بود و کیفیت صحبت و معاشرت در رفتار و مقالات انجناب با پادشاه کیتی پناه
اغا محمد خان قاجار در ایامیکه جناب الواعظ اویدار السلطنه طهران تشریف
برده بود مراسله و افواه مشهور است خوانین عظام الکلام آنجناب شده و هر یک از
و عقاید مختلفه اهل اسلام ذکر مطلع بود و اگر بذکر فضایل و خصال جمیله آنجناب میداد
رشته کلام گسسته میشود مقتضای خصوص کتاب مقامع الفضل مضمون بود از
کتابا نمطلق علیکم بفضل برحمانیتش که رحمانیت باطن مجلدا و الله ما جده مدنی در سبحان
تشریف بردند از بعضیات عالیات مراجعت فرمود و اوّل تعلیقش رساله قطع
القال و القیل فی الفعال الرذیل است که در اوایل عمر تالیف فرموده و فاضل
معتبر نحریر شیخ یوسف البحرانی صاحب کتاب حدایق مؤلف خود آن رساله را بسیار
فضلش مطلع شده اجازه مبسوط نوشته بلجاجت البنان فرستاد و خود نیز بعد
که چندی در مجالس درس شیخ معظم الله تشریف برده باشند که طرفین را
فایده حاصل شود قبول کرد و بعد از چند روز موقوف فرمود بجهت اکه میل شیخ
بطریقه اخباریین بود و در مباحثه خوف رنجیدنش بود و بجهت الله الحرام
مشرف شده دو سال توقف نمودند و در آن مدت بجهت تفسیر درس
مذاهب اربعه اهل سنت و جماعت مشغول شدند و علمای چهار مذهب استفاده

تعلیق

تعلیقش

فضل



تحصیل علوم نقلیه و عقلیه در خدمتش میکرده و در آن مدت دو رساله در احوال
مکه معظمه و مدینه منوره نوشتند و بنوعی مقامات و مواضع را معین فرمود که
اگر اساس آن دولت شریفه نعوذ بالله منهدم شود از روی آن دو رساله
برمقامی را دوم بحالش معین میتوان نمود بعد از دو سال معاودت بعتبات
عالیات نمود و فوجه دیگر بزیارت حج بیت الله الحرام و بعد از
معاودت با فاضل و علمای بسیار در خدمتش باستفاده علوم مشغول بودند از آنجمله
از اعالی جنابان معلی القابان سید العلماء العاملین سید محمد مهدی طباطبائی
قدس سره و میرسید علی طباطبائی المتخلص بالهمام بقاء و غفران کرد الله
یکی صاحب نامور فرزندان ارجمند علمای عالیقدر بودند تا آنکه طاعون عظیم در
کربلای معلی و نجف اشرف و آن حدود در پیدا و بمشهد کاظمین مشرف شد
و در آنجا حب الحکم و الدا مدارس بسمت استقامت فرمود و چون اشداد بهمرسانید
و بعداد میرسید و شدید شد بجد یکه بعضی در تاریخش الطاعون عظیم گفتند
والد ماجدش حکم رفتن بسمت ایران فرمود آن بزرگوار را دل برداشتن
از فیض زیارات عتبات مشکل بود و درخواست رخصت بر توقف
منمود و اخر الامر با خطی نوشتند و در یک سطر آن نوشته بود که برو و در

پسر دیگر اکبر بیگ حاجی بیگ جون جهنی شد لابد بسمت ایران تشریف برد
و در خدمتش بود عالیجناب مرحمت مآب آقا محمد ابراهیم دوزند اکبر آقا محمد
ارجمندش برادر نامدار عالی تبار جون بلده کرمان شتافتند که اول حمله بران
و آنرا مفتوح و علی شکست رسیدند اما بی والعاظم و بحکام آن دیار محمد حسین
خیمت شمرده با جزام و احترام دیرا استقبال نمودند و دران اوان
حاکم آن دیار بود عالیجاه شوکت دستگاه مرحمت و غفران پناه جنت
آرامگاه الله قلیخان زنگنه احوال این سلسله و علو این خاندان را
سیر و ابصار پوشیده نیست از اعاظم و اکابر امراء ایران و از سلسله صحیح
علیخان مشهوراند وی فرمان فرمای با اقتدار و در ربط و نسق ممالک یگانه
روزگار و در عدالت و شجاعت و سخا مظهر لطف و قهاریگی و مورد
تمایندات قادر کردگار بود خان عظیم الشان در تعظیم و توقیر آنجناب
بالقصر الغایت کوشید و سنرا نیافت و خدمتگاری را تعهد بایسته
و باقامت دران بلده تکلیف نمود قبول فرمودند و مردم بلده و ملوک اطاعتش
اطاعتش را بر دوش و حلقه ارادتش را بر گوش کشیده انجناب
مشغول تدریس و ترویج دین مبین شدند بعد از چند وقت جناب

خان



خان معظم الیه بمبیه مرحمت و غفران مآب رضوان آرامگاه الله
و بیردی بیک خلف عالیجاه معلی جایگاه و خان عظیم الشان مرحوم مهدیقلیخان
بیک ولی راد حواله خود در آوردند خان معظم الیه از امرای عظیم الشان
و خانمدان کلان است و سلسله علیه اش نهایت مشهور است و از جانب
پادشاه قهار نادر شاه افشار در اواخر کار بسرکاری تغیر قندهار فیه
شرایفه و ایوان مبارک حضرت اعلی الله الغالب علیه مشغول شدند آن
حضرت را بارادت و اعتقاد تمام بانجرام رسانیدند و حکام روم و سرحدات
آن مرز بوم از شجاعت و رشد او خایف بودند و بخوبی احراز و احترازش
را منظور میداشتند و صبیه دیگر مرحوم الله ویردی بیک در حباله جناب
معلی مکان جنت آشیان کهف الحاج مرحوم حاجی محمد رحیم بیک بود که
از بزرگان اوایل جلیل استجلوات و در ۱۲۱۳ یکهزار و دویست و سیزده هجری
در نجف اشرف برحمت ایزدی پیوست و دو پسر و دو دختر از و مخلف شدند
پسر بابکی عالیجناب فضایل مآب عالم محقق و فاضل مدقق جامع فضایل امور
و معنوی اخوی مغفوری آقا محمد تقی است و دیگری عالیحضرت فضیلت مآب
آقا محمد حسین و صبیه کبری در حباله همسری با پسر عم خود مغفور

تا دیران بودم مواصلت نشده بود و خاطر جاده تا بحال در حیرت و در
اشتراف مجاورت القصه بعد از چند روز تبی مرض طاعون با نجا رو داد و بمرگ رسیده
سندت کرد انجناب بسمت سعد اباد و سفر کرد از ملوک بعد ان بسفر اشرف
برگشته و چون خفیف شد معاودت فرموده و بعد از ان خود بتنهایی روانه
دار المرز رشت شدند و دران اوان حکومت انجا و تعلق بجناب معلی
جایگاه خوانین پناه رفاقت آقا خان کیلانی داشت وی مقدم شریفش را
باحترام و اعزاز تمام تلقی نمود حسب الخواهش اکابر و اعیان و خان عظیم الشان
بمثابه مرجعیه یکی از اکابر و اعیان آن بلده را که نام ماهیس دارد توقف در خاطر
عاطر نبود و گویا چنانکه در خاطر جاجی مرحوم بود در حیاله خود
آورد که والده نور چشم گرامی جانجناب فضایل باب اقا محمد اسماعیل
منیره مکرمه اشرف دران بلده علماء و فضلاء از اطراف و اکناف
مسایل مشکله مختلفه بخدمتش مینوشتند و در غایت استقامت اوقات
جواب مینوشت و در اغلب اظهار اجمع و مدون نموده بجامع الفضل مرقوم
فرمود و از انجا عیال را برداشته بدار الموحنین قم مشرف شدند و خان
جایگاه خوانین پناه محمد علیخان حاکم آن بلده نهایت مراسم اکرامیه و لوازم مهمانداری
را معمول داشت و التماس توقف و سکونت دران بلده را از حد مشروح مرقوم





حضرت فاطمه معصومه بشهر مقدسه حضرت امام رضا علیه السلام مراجعت فرمود و در خدمت امام زاده جلیل جناب موسی
و شب هفتی با مامن مشرف و عنایات عالیات درحق او مبذول داشت و
قبول فرمود و والده این فقیر که صبیه مرحوم الله ویردی بیک شاملو باشد با سایر
متعلقان از کرمان شتابان طلبید تا دران اوان حکومت مملکت ایران
متعلق بکارگزاری عظمت مدار علی مراد خان زند بود وی مراحمش از الطاف علیحضرت
معظم الله شرف شامل گشته قافله قبل از حرکت فرمود و استعانه بجناب ایشان کرده
و عرایض نوشتند چون فیمابین سلسله دوستی منبسط و علاوه بجانب نفیس
محترم میبود دران بودند جانب علیقلی مراد خان تشریف برده و موجب
بطلان علقات شدید الوجوه الجناب مخدوم ابراهیم و قصور خان معظم الله
فرمود الحق اگرچه حکام زمانه معرفت و ادراک حضانی که باید داشتند و لکن از
جانب حضرت مالک المرقات محبت و اخلاص بعلماء و سادات و دول
انسان لسیار بود و از خود در خدمت ایشان اصلا تقصیر را جایز نمیدانست
سالها قریبا آنجناب در دار المومنین توقف فرمود و رسل و رسایل انجناب خان
معظم الله از کرمان شتابان مشتمل بر درخواست معاودت بان بلده میرسید اخیر
الامر استدعای ایشان بدرجه اجابت رسید و بان بلده تشریف برده و
عیال و متعلقان را بالتمام طلبیده در انجا توقف فرمود دران اوان معاصرین او

مزارع و باغات و مملوکات خود میکرد اینده در پیشگاه کسی را بسبب جرم و خیانت
تادیب میکرد از او بقیه جریمه جریمه میگرفت بعد از ینش ماه او را در حلوت
جلیسه با انواع معذرت راضی میکرد و میگفت که اگر سیاست خلق و در شهر
بکم امور ولایت و رعیت در هم نمیشود و اگر از حکومت کناره کنم دیگری خواهد
و با انواع ظلم و ستم مبتلا خواهند شد پس اینچنین کرده بلکه مع شیئی زاید با مشورت
میکرد و بعد از اقتدار ایمان معظم بر خفای این امر حضرتش میداد و میگفت تا مرحوم
مرحوم مبرشی است بجهت علمای عظام تا بعوام چه رسد از بین همت اعالی
و برکت انفاس شریف ایشان آن دیار آباد و محمود و کل بلاد شده از اطراف
و اکناف عالم مردم در انجا جمع میشدند و اول قریه بود بسیار خراب و ویران
اوان از برکات حظم ایشان محسوب است تمام اهالیش عارف بکریات مسایل
فروعیه شده از حتی اگر او کدام از حد او واقف نبود نه نماز گذارد و از جمله انصاف
جمعی را بجهت تعلیم احکام بر داشت معین نمود که با نواع وعد و وعید ایشان را ترغیب
بعبادات میکرده و در عقب شان بجهت اکه مورد عنایات و الطاف شود از قلب
باس بارگاه شیئی بجهت بیت الله و زیارات عتبات عالیات میرفتند و زکوة را بر
علامه اند بخلاف اوقات دیگر که از خوف اکه حکام و کلخدایان ایشان را

داخل اصحاب دواب امنده و در بخانه کرده مال خراج سلطانی با ایشان ظلم و
ستم بیشتر کنند برگزار نمیشد که داخل فقراء کرد ایشان محسوب شود اگرچه بکرات
و امارات بر استحقاق بمراز دست ایشان ظاهر نگاشته ندارند و اگر کسی را بجرم
جریمه کرفتار میکرد و آن شخص فرار و بلجه انجناب پناه میگرفت دیگری را بجای او
دم زدن نبود و البته عفو جرایش معهود چنانکه این مشهور مرحمه را نام حکام ذوی
بلاد ایشان ایران بالتمام مرجع میدانند که غیبه علماء را نباید معتبرین میدانند و
حرمت استانه ایشان را نگاه میدارند سیما علمایی که از این خاندان و فاضلی را که
از این دودمان باشند مخلاً خان معظم الله مستجاب الدعوات برضا الله تعالی
حسنه دنیا و فی الاخرة حسنة و حجت خدا بود بر خلقی که میگویند که جمع میان
حکومت و دوستی امور آخرت بسیر نیست و در رشته تکرار و دو قدم بجری
آن بلده رجعت ابدی پیوسته و هزار نعم قدس الله روحه بر بالین و بر تربت او
اللهم احشرهم مع الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین آن جناب را جمیع
برخاره اش نماز کرده و حسب الوصیه ذوی الحقوق را از او راضی نمودند
و نعشش را بنجف اشرف فرستاده در مکانی که مرحوم الله قلیخان طاب ثراه
مدفون بود دفن کردند و جانشین سید المجتهدین مرحوم سید محمد مهدی طباطبائی

قدس سره با انکه سلاطین عظام اعتنا منمودند استقبال جناره اش نموده
و تشییع حاضر شده و میفرمود که حاجی علیخان داخل علماست و از زمره حکام
نیست و ازان مرحوم اولاد دختر و دو پسر و یک نواده بیادگار ماند پسر بالای خان
جاه معلی جایگاه محمد خان که همه مراحل امارت در جبهه اش ظاهر است و دیگری خان
جاه امام قلی بیک نواده عالیجاه معلی جایگاه عبدالباقی خان مسمی بهاشم خان
که در جوانی از شجاعت و مردانگی در سیمایش هویداست و عیبات محمد آت
میرزای مرحوم مخلفند و از خیرات جاریه آن مرحوم یکی پل خانقین عرف عجم
که نهایت مضبوط و مستحکم بنا کرده است و دیگر حرم کاظمین مع دکاکین و سرایی
بسیار و مسجد جمعه و مدرسه عالیه که در کرمان نشانهاش است بادگاریست
که وقف انها کرده است مجملا بعد از فوت آن مرحوم جایگاه سوگت و مسکنه
عفت و حشمت پناه مصطفی قلیخان خلف اکبر ارشد جنت آرامگاه
علی قلیخان و داماد خاتم مرحوم معظم الیه مرسند حکومت و فرمان فرمائی گشت
چون برخلاف عم و والد خود چنانکه بایست موافق صلاح دید دولت نبود بجناب
جلال نمیکرد در اندک زمانی که بمحل اعتماد و شمار نبود از ظلم و ستم
او بدربار عظمت مدار سلطان سلاطین جهان مظفر و مرحمت حضرت سبحان

موید بلطف پروردگار فتح پناه فاجار نصره الله الملک المختار داخل
شده معزولش کردند بگریبان تعرض نشده اکثر اربقتلش راضی نشدند ان
جناب بدربار کیهی مدار تشریف برده درخواست عفو و گذشت از قبل
نمودند حضرت ظل الله نظر بحسن ارادت و عقیدت عفو فرموده و در ان
اوقات با اهل و عیال و پایه پسر بسلطنت در دارالسلطنه طهران و اصل اعزاز
عظیم الشان و مقرب حضور سلطان میباشد و اخوان کرامش عالیجاه
رضا قلی بیک و عالیجاه اجلال دستگاه مرتضی قلیخان با همشیره مانی معظم
شان در کرمان سنان می باشند و حکومت آنجا و دو بالکه فرنجا بود
که نعلی باین دودمان داشت از سوء تدبیر امیر و دشمن خبیر از بن خاندان
رفت و محمد علیخان شام پناقی فاجار بحکومت منصوب شد و بعد از چند
روز نظر بسوی رفتار ناهنجارش بالنسبه بحکام ذوی الاحترام آنجا و تمرد
از حکم آمر و راز دربار عظمت مدار فرمان عزلش رسید و عالیجاه فتح علی خان
فاجار خلف بدگان میرزا محمد خان سیکابکی دارالسلطنه حاکم گردید و وی
نهایت خوبی و حسن ارادت تا بحال بفتار میکرد و در اواخر عمر دیده بر
عباس خان نزدرا که از بنی اعمام علی مراد خان زند است در خانه خود در

و در ایام حکومت فتح علیخان صاحبی الالقاب در مزاج شریفش مرض
دسپال عارض شد و در یوم جمعه دهم سنه ۱۲۵۰ ارتحال کرد و در محله
شازده در حین زوال در اتمامی بمارستان برحمت ایزدی پیوست نور الله
بمقبره و اسکنه فی بحبوحة جنانه روز عزای اتسرور او تاد در آن بلده بحشر
روی داد احدی نبود که جزع و فزع نکند و فریاد و اویلاه و وا اسفا بلند نگردد
سیلاب اشک از چشم هر دو جوان جاری گردد و کوچک در افغان
و بیقراری بود دلبس جنازه شریفش را با دستگاه و تمام داده بردند سنه
حسب الوصیه انجناب در جنب مزبی محراب جده کاه جده اعلای
مرحمت و غفران پناه حاجی علیخان مرحوم دفن نموده بران قبه و بارگاهی
ساختند و الحال مطاف زائرین و اماکن آن دیار است و بعد از طی رسوم تعزیه
داری جمیع خلیخان با اعاظم و ارکان و اعیانی آن سامان در روز جمعه
بخدمت جمیع خلیخان صاحبی الالقاب فضایل مآب مجتهد الزمان و نقیه
الدوران مراد میرزا مدار الالتجار افا محمد جعفر دام ظله العالی که در باب
وارث مراتب عالیه انجناب بود آمده استه عای ادای مراسم جمعه و
جماعت نمودند بعد از ابرام و الحاح بسیار قبول فرمود و از همانجا بادشاه





جمجاه عالم پناه ظل الله امر اسلاه مشتمل بر مراسم تعزیه داری نیز رسیده و
امورات متفوضه آن مرحوم از قبیل متوجه شدن موقوفات سرکار فیض
آثار حضرت امیر المومنین علیه السلام در آن بلده میباشد و اجرا و امرونواهی بلاد و
تفویض الهی از جناب بادشاه دین پناه بایشان مفوض شد و تا این تاریخ
بعد یکسال و سه ماه اقتدی عدی فی الکرم و من یشابهه فما ظلم کتاب مقامع
الفضل و کتاب امامه و کتاب نوید و شرح دیباچه مفاتیح که دوازده هزار
بیت است تقریبا و شرح میراث و مطاعم آن کتاب رخوان الاخوان جهار
مجلد که بطور کشکول شیخ بهائی تالیف شده است و کتاب جرائیه در نزل الضال
صوفیه و قطع المقال و القیل فی الفصول الفضیل و هیچ رساله مبسوط و مختصره در
مناسک حج و دو رساله در تاریخ الحرمین الشریفین و رساله سهو الاقلام و
رساله فضلیه که در اوان تشریف داشتن در دار السلطنه طهران حسب الفرمایش
بادشاه جمجاه افا محمد خان فاجار در اثبات افضلیت حسنین از حضرت فاطمه
علیهم السلام تالیف فرموده اند و رساله تجدد الاعصار بعد البشار و غیرها
از رسایل بسیار از کلک بدایع افکارش در صفحه روزگار بیادگار و مصحف علیه
علمای کبار است و اولاد امجادش یکی جناب مستطاب سابق الالقاب

آقا محمد جعفر دام ظله است که از بطن جلیله ایست که در کاظمین قبل از رفتن تا ایران
داشتند و دیگر این فقیر و نور چشم گرامی عالم فاضل متقدس صالح آقا محمود
یک همشیره که جلیله خانم جناب آقا عبد العلی عموزاده است که از بطن همشیره
مرحوم مغفور الله ویردی بیک مکلی سابق الذکر و دیگر جناب فضایل مآب
علامه فهامه فاضل جلیل نور چشمی آقا محمد اسماعیل و همشیره متفقه دیگر که جلیله
جلیله خانم جناب معلی القاب فضایل مآب عمدة الانجاب محمد ولی میرزا
احمد حسین خلف مرحوم جلیل النشان ثریا مکان میرزا محمد مهدی موسوی
قدس سره است که از بطن جلیله جلیله رشته اند و دیگر نور چشمی محمد و دو همشیره
اوست که از بطن نور چشم زنده اند و محمد بعد از آن مرحوم در منصور خوابیده اند
باقی لفضل الله سبحانه همه موجود از آن جناب در هنگام رحلت ایشان معظم
که ثلث منافع حمام اصدانی البنان را که در اراضی ملکیه ان بلده واقع است
بفقرای سادات و عوام مرسله بر ساند و ابد الدهر این امر خیر جاری باشد
چنانکه بحمد الله تعالی الان جاری است بجهت اطلاع احفاد کاظمین در این اوراق
ثبت شد **فصل** حالنجناب مقدس القاب زبدة الاطیاب و نقاوة الا
ان جناب فاضل ربانی و عالم صمدانی مقدس نبی لطیف زاد روشن خیر عمدة المحققین



فرزند المجتهدین العالم الفاضل آقا محمد جعفر دام ظله العالی فرزند ارشد
والد بزرگوار بجدت فهم و استقامت سلیقه و جامعیت فنون علمیه خصوص
اصول و فقه موصوف و بزهد و تقوی بین الاعلام و الافاضل معروف و طبع
شریفش لقاد ایجاد و کاسد و محک ناقص و کامل و دست در بانوان یک
ابر بهار و بحال این فقیر و دیگر برادران نهایت رؤف و بیکو کار و
در تواضع و فروتنی یگانه روزگار و پیوسته بالجاف فقرا و ضعفا است و الدات
با سعادتش در بلده جلیه کاظمین اقامت دارند و با والد مرحوم بابران رفته
مدتی در دار المؤمنین قم در خدمت مدرسان فاضل کامل عامل مرجع اکابر و
مجتهد الزمان مطاع جناب میرزا ابو القاسم جابلاقی مدظله العالی مشغف
کتاب قوانین الاصول و ختام الایام و مرشد العوام و غیرها تلمذ نموده از
برکت تربیت والد ماجد در این اوان از فضلاء عالیشان شده و بعد از
ان چندی را در خدمت والد بزرگوار باستفاده مشغول گردید و بر حسب از
ایام را در مجلس شریف مدرسان مستغنی الالقاب فرید الدهر و وحید العصر
جناب میرسید علی طباطبای مدظله از مستفیدان افادات شریفه میبود از
افضال جناب باری و امداد انفاس شریفه آبا و اجداد و علماء اوتاد بدر

کمال رسید و صبیه مرضیه عالیشان معلی مکان میرزا احمد نافر حاجی علیجان
مرحوم را در نکاح خود در آورد و بطوافت حرمین شریفین و عتبات
عالیات مشرف شد و در ارض اقدس کربلای معلی زوجه مزبوره بجوار
ایزدی پیوست پس همشیره مکرمه معظم عالیجناب معلی القاب عالم فاضل
خیر الحاج آخوند ملا محمد صالح مازندرانی نایب الصدر بلده کرمان شاهان را نکاح خود
و در این اوقات دران بلده توقف دارند و حکام و ولی الاحترام دولت علیه
و اعیان و رعایا و برابا رسته لطافتش بر کردن و حلقه ارادتش را در
گوش دارند و حضرت ظل الله پادشاه جمجاه را بادی رسم مراسلات و
نهایت الطاف و مهربانی و اشتیاق بهت امامت جمعه و جماعت و اجرای
حدود و امورات شرعیه نجد منش مرجوع و بانی مناسبه مانام برسانند
و بسیار کوشه کرد عزلت طلبند و در مجالس ما مجد ضرورت نرسد لب سخن
نمی گشاید ادبی ملایمش اگر با او دعوی همسری بلکه برتری کنند اصلا غول
رنجور نمیشود و بسیار بهت که در اثنای مجلس شاگردان لب بافاده کشوده اند
آن مرد کوار از جمله مستثنیان بهت عضب اکابی در مزاجش راهی بهت بر کی
با او بدی کند بر احسان جبری نمی باید بعد از والده بزرگوار در که او تک سواد بخت



دانست علم علم را بر افراخت و کوس لمن الملک را نواخت بحران لکهنه افاق
مجتهد علی الاطلاق بود با احدی بطور یکه شیوه علمای دنیا دار بهت سلوک ننمود
بلکه سیدیدم که در دل بسیار جوشش بود از این حرکات معین و کوشه گیری
او شنود الی الله اکان یتصر نومه و اگر بشرح این نوع احوال بپردازم
بطول انجامد و سر رشته سخن از دست بر رود بهت کر نویسم شرح
غم مجد شود: مثنوی بهتر آدمی کاغذ شود شرح مختصر نافع نانام و شرح صحیح
نانام و حاشیه عبد الدین بر تهذیب الاصول علامه و حاشیه معالم الاصول
متون و رسایل بسیار و رقعه و اصول و جواب مسائل مشکله از کلک بالغ
افکارش در صفحه روزگار یادگار بهت و اولاد امجاد شش نور چشمی آقا
محمد صادق و محمد کاظم و یک صبیه بهت از بطن زوجه اولی و از بطن زوجه
ثانیه در این اوقات رسیده ام پسری بهت عبد الله نام و یک صبیه
نور چشمی آقا محمد صادق صبیه مرضیه عالیجناب آخوند ملا محمد صالح سابق الاذکر
را بنکاح گرفته و دختری از آن مولود شده بهت فضل عالم فاضل کامل متبحر
مقدس زاهد صالح جلیل بعد از ایام حیات اطال الله بقاه پس از تفرغ
کوچک بهت اگر خوف سنان لسان نکنم کران تمام شود و بر انبه

قلم را در میدان محامد جمیله ان نور چشم گرامی او کی جلوه گر نمود و ولادت با سعادتش
در دار المؤمنین از بطن جلیله رسنیه مذکوره اتفاق افتاده و تحصیل مراتب
علمیه را جدی در خدمت والد بزرگوار و جدی در خدمت برادر نامدار و جدی در
خدمت مرحومان میرسید علی سابق الالقاب کرده بسیار تکه دان و دقیقه یاب خوش
تقریر و نیکو تحریر و در علوم خامسه و اصول و فقه نهایت روسش خیر و صارع
عالیه و جامع فضایل و محامد جمیله است و در اوایل عریضه جناب سید معظم الله را
که عمده زاده بهت لفاح نمود و از او چند اولاد سند و فوت شدند و بعد از چند
مدت بجهت سوء مزاجی که فیما بین البنان سند اتفاق افتاد و الحال صبیه جناب
عالیجناب میرزا زین العابدین طبیب اصفهانی در لفاح زوجیت و از طالع کلیم
نیز لفاحی کرده بهت و شنیده ام که در این اوقات دختر عالیجناب معلی القاب
اخوند ملا شریف خلف حاجی میرزا حبیب الله که از بدو سن و طفولیت الی الان از
رفقای با برادران بهت و با بارها موافق و رفیق جانی و نهایت نیکو اخلاق و حسنه
اطوار و مقدس و صالح و صاحب فضیلت بهت در لفاح خود در آورده بهت
و در این اوقات بالفاق جناب الحاج حاجی شهباز خان کلهر زیارت که مشرف
شده و در ایامی که در ایران بودم یک رساله در فقه نوکی در اصول مبسوط

معلوم



معلوم نشد که بدرجه اتمام رسیده از یانه و اولاد امجاد سش نور چشمان ارجمند
محمد مهدی و محمد صالح و محمد مهدی اند و محمد مهدی از بطن دوم کلهریه بهت و احوال
باقی در این وقت معلوم نیفتاد و عالم فاضل و متقی کامل مذهب اخلاق بسنده

نور چشم گرامی آقا محمد و محمد الله تعالی ذکره و نور چشمی آقا محمد اسمعیل اصفهانی

تحریر در بطن محمدیت فاطمیت عالیشان و عالیت بانام و نشان بفضایل و
محامد صوری و معنوی موصوف و بعلم و صلاح و تقوی معروف و لادتش در بلده کرمان
شاهان اتفاق افتاد مراتب شریفه را در بدو امر در خدمت والد بزرگوار تحصیل نمود
و بعد از او شخصی تام و رافعی تمام بود و بر وی در خدمت برادر نامدار این فقیر
باستفاده مشغول شد و چند در از مستفیضان افادات جناب افاضت اکتسابی
شابی الالقاب دام ظله و مدتی را از کل جنبان حدائق افادات فاضل مخبر
و عالم بی نظیر عمده المجتهدین و عمده المحققین استادی جناب شیخ محمد جعفر شیخ دام
ظله العالی بود و بحمد الله سبحانه معارج معاریج علیا و جامع مراتب فضل و زیده
قوی بهت و در این اوقات بسماع رسید که بجهت تحصیل مراتب فضیلت
دار السلطنت اصفهان رفته بهت صبیه مرحومه عالیجاه شاه ولی بیک که بی را
که تقریبی نامش سابق گذشت در لفاح خود در آورده بهت و مسموع شد که از او

فرزندی شده، هست محمد کاظم نام و این فقیر را مادر این تحریر این رساله جناب
باری تعالی منبع فرزندی عنایت فرموده هست دو و چهار از بطن حبیه خانم و نور چشمی
محمد ابراهیم از بطن دختر حاجی رحمت الله کرمان ستانی و نور چشمی محمد و علی از بطن
حبیه سعید امیر الدین حیدر که کوشش در اولاد مرحوم حاجی اسمعیل بن آقا علاء الدین
محمد گذشته و باقی احوال این فقیر در مطلب ششم خواهد آمد نفقی چشمی منظور

کبری که در بطن بانو چشمی آقا محمد اسماعیل متحد هست و الادت با سعادت شش حدود
دار المرز رشت اتفاق افتاد و در جلد عالیجناب مقدس فضایل مآب سلالة
الاطیاب و نقاوة الانجاب علامی جناب میرزا محمد حسین سلاله الرفیعه
خلف اکبر سند دودمان جنت اشیان فاضل ربانی میرزا محمد حیدری موسوی
شهر ستانی و در این اوقات مجاور رضوان ملایک پاسبان جاشش
آل عباست و المنقل امجاد شش نور چشم برخوردار میرزا محمد حسین و منشی
هست رزقهم الله سعادة الدارین و منشی زاده سعی که در بطن بانی فقیر نور چشمی
آقا محمود متحد هست در بلده کرمان ستان متولد و منور شده بود که والده برحمت
ایزدی پیوست بروی دان نور چشمی علاوه بر الم مفارقت لب شیرش و قفی
من تقلبات عالیات و مجاورت آن صدود بعد از آن مرحومه جنابت که در



بحد اقتدار بکاشش بخرد و چون لبش شیر نمیرسید از سعید والد مرحوم او را بالمالی
جناب فضایل مآب سلالة الاطیاب نور چشمی آقا سید العلی شهر ستانی
تفویض کرده و از این واقعه چندی گذشت که والد بخوار رحمت الهی رفت و قضیه
ایلده دنیای و قتل و غارت کربلای معلی روی داد و هم نور کوار بلده کرمان ستان
تشریف برده و دران ایام مواصلت بینهما اتفاق افتاد و تا من دران حدود بودم
اولادی از و نشنده بود و دران اوقات مسموع شده که مبیه موجوده شده
هست و دو پسر، صغیره که یا محمد محسن الملقب زینه از ذاتی الان صغیره و در خانه
انده بکمال برادرانه مادر حسب الوصیت والد متوجه ایشان بسیاشنده
محمد بعد ازان مرحوم برحمت ایزدی پیوست و در حیدر اباد خبر فوتش بمن
رسید بسیار خاطر حزین و تکمین کرده نفضل عالیجناب مقدس و معلی القاب
فضایل و کمالات اکتساب علامة الزمان و وحید الدوران مجتهدی بطر
وقیه روشن ضمیر جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول المبرا من
کل سفیه ذوی الفضایل و المفاخر آقا سید حسین بن ان محمد باقر دام ظله العالی
هم بزرگوار فقیر فاضل هست بخرد و عالی هست بی نظیر و سرآمد ابرسیان و حیار
و سرخیل اصحاب گرمست و سد الحق و در یکزی از علوم خاصه فقه و اصول

امام همام در مجاهدات و ریاضات و قوه عبادت او گرای او لیاقت
مقام و لیاقت کریم النفس و دارسته و بسی نافع و بی ساخته است
شرح کیفیت سلوک و ریاضت ان مجاهد را مقامی عظیم باید و تفصیل آن در
حوصله تحریری نیاید اگر سخنه لطف علمای دیندار رفتار با اعاظم مرور نماید
مراسلات و مکاتبات را برقرار مجدانست و متوجه امور نفوذ و حرارت
و میرات میشد ظاهر است که نام آن عالی مقام و استشهاد عالی را اگر علما
اعلام میشد و لکن بجهت انزوا و گوشه گیری و کریختن از معاصرت حجت
ائمت جمعه و جماعت بجای رسیده است که اغلب قاسی نام زبده ائمه
مطلع میشد تا بعد از فضیلت چه رسد و ولادت با سعادتش ظاهر و مولده
بیان للناس افاده و در خدمت جد بزرگوار علوم شرعیه را استفاده نمود
و در عصر مرحوم مرجع امام در افاده فتاوی و احکام شد و اجازه مبسوطه ان
داد و مردم را برجوع و استفتا از خود منشی حکم فرمود و بعد از او کما حقه الدش
برحمت ایزدی پیوست هنگام وحید الزمان میرزا محمد مهدی شهید سعادت و
جناب مستطاب الالقاب اظهر سید علی طباطبای با سایر علمای و معتمدین از
خدمت خواهش نمودند که در مقام ان جنت مکان بجماعت مشغول شود





بعد از الحاح بسیار چند روزی مشغول شد و خلق بر متابعت تمام هجوم نمودند
چون مدت دو ماه تقریباً گذشت موقوف نمود و فرمود که امامت عظیم و
تحمل آن بر من مشکل است الله اکبر چه قدر تفاوت است بین امامین اخلاق و
اطباع ما آن زبده و ورع و تقوی از آن کنار و گرفت و جمعی دادر محال هندوستان
دیده ام که در تمام ایام از درگاه ملک علام مسئلت میکنند که بجهت رئیس
در معاش دار و حکمی عدالت اکثر بر سر شان شود و یا آنکه امامت جمعه
جماعت بدست شان آید پس اگر سوء کردار امامی آید یا یکی از ایشان عزیمه
بلده یا بشهادتی رسید مژده بگیرش و رود داد و دولت بخویشان و فرزندان
میدهد و میگوید که دولت بنداد ایان و حکومت و سلطنت کیانیان روی بما
آورده است و حتی امضاء در استرضای برین میکوشند و انچه از مال
فقراء سادات بدستش آید بخانیان میخورد از دو کم کم بکای میرساند که
درگاه کسی نیست بعد مسافت یا عدم اطلاع بر عدالت خاموش میشوند بر
میگردد که علمای را باید داخل ملعونین کرد و نخیال من چنین میرسد که او صوفیه
یا آنکه میل باو خبار به دارد و فی ساخته و اعده نموده چون ملک لقاء این
کلام جنت را بمواطن جنینه میرساند در مرتبه اعراض کرد کوشش مخصوص و جشم و

چوشش مدارند آن مرد مومن مقدس را بدنام میکنند و اگر از روی خوف و
قصه بخدمت او رجوع کرد و داخل صف جماعت شد امام جمعه در مجلس عام
میگوید که آنچه از باره فلانی گفته بودند ظاهر آنست که خلاف واقع است و
او را شریک در مال نفرا میکند و در حلقه مریدین داخل مینماید و اگر اعتنا نکنی
بخواند که خود امام باشد پس اگر از خدمتش استنکاف کرد و رخصت حاصل
نمود و همینه در مجالسش و محافل اظهار ارادت کرد و سر سر شد و قبول
کجه باو خطاب نمود البته اجازه اش میدهد اگرچه نا قابل محض باشد و
میگویند که الحال از جمله عدول مومنین شده است و ما با و اعتماد داریم و بر کلام او
فکر نمیکند اگرچه از راه تامل در عدالت باشد ملعونست و اگر اجازه از این مجتهد
حاصل شد و یک جوشش بزند و ما فلذ ران همت باو مکلف پس الزم
در تقدیسش بلا احمد اردبیلی باشند و بمردن خود راضی میشوند و همه جماعت
کردن او راضی میشوند و حتی المقدور سعی میکنند تا در نظر عوام کالانعام او را
ذلیل و بدنام میسازند و کاهی بتصوف و کاهی بچیز دیگر او را احزاب و مجالسش را
متفرق میکنند القصه امامت جماعت در این حدود و یکی از حرف و صنایع
صعبت و علت اجاره و اجلال و جمع نمودن مال و منال شده است و تعجب نکنی





حکام از مداخل آن مخائل شده اند و او را اجازه نداده اند مرفق الله و
یا مهدی سبیل الرشاد و محمد و آله الامجاد مجلا آن عالی جناب در قصبه
و نائی چون سایر مقدسین از راه احتراز بسمت ایران فرار نمود و مدت
مدید در کرمان شاهان توقف فرمود حکام و اعیان نهایت ارادت
و اخلاص بجدش داشتند لهذا بکمال درجه یافت فیض صحبت
امام رضا علیه السلام از آن بلده بسمت بجدان تشریف برد علمای و اعیان
اتفاق مقدس را ضبط شمرده، التماسش نمودند قبول فرمود و عیال را از آن
بلده طیبه جدی توقف نمود و بعد از جدی آقا سید العلی مولد آنش را تاهم
عیال باز آن بلده فرستاد و خود با تفاق زوجه متوجه بسمت اصفهان شد تا شرف
برد حکام و علمای ذوی الاحترام استقبال نمودند و نهایت اعزاز و احترام
صباح داری را معمول داشتند جدی توقف فرمود و بسمت مشهد مقدس
روانه شد و بمشهد مقدس مشرف شده مراجعت فرمود و مسموع
میشود که در این اوقات در یزد تشریف دارند حاشیه معالم الاصول
و غیر آن از رسایل از ملک بدایع الفاضل یادگار است و اولاد امجاد
یکی جانب مقدس القاب آقا سید العلی سابق الذکر و دو بنت که از

بطن هفتم مرحوم کهف الحاج محمدی مرحوم حاجی محمد جعفر بن آقا علاء الدین محمد
سابق الاکرام ذوالفقار بطن دوم متوطنه اولی اولاد نیست و دیگر محمد باقر ذوالفقار
بطن منقرضه نیست **فصل** محمد دوم مغفرت مرحوم محمد حاجی حاجی
متقدس القاب فضایل مآب سلاله الالقاب علامه فهامه عمدة المجتهدین
زبدة المجتهدین مطاع جناب آقا میرسید علی جناب طباطبایی دام ظله العالی است
و والد ایشان جناب مرحوم و غفران پناه آقا سید محمد علی مشهور باقا سید
خلف جناب مستطاب میرابوالمعالی که جناب است که در زمان او
اولاد دختری مرحوم فاضل کامل حاجی امجد اخوند ملا محمد صالح مازندرانی گردیده
و والده ایشان بمشیره مکرمه معظمه حاجی امجد غفرانپناه المتقدس استاد اساتین
مرحوم آقا محمد باقر قدس سره است وی عالمیست جلیل القدر و فاضل
مجادلش عالم کبیر از اعاظم فضلای دوران و عمده علمای این خاندان و
متخلق باخلاق حمیده مصطفوی و متادب بادب مرتضوی است
مشهور و احترام بسیار باید تا مثل او عالمی بوجود آید بجلالت و فضیلت و جلال
مقام آن زبده انام از ان برتر است که عنقای سبک سیر خیال بال در بکاو
تواند رسید استفاده علوم شرعیه را در خدمت والد و جد این فقیر نموده و در





آن دو بزرگوار کوس فضیلت را نواخت و علم علم را برافراخت و نام
نامیش خافقین را گرفت و کفی بذلک فخرا و در راه علم تصدیع و محنت
بسیار کشید بحدی که مرارتش واضح و مشهور است که از انجناب علم را اکبدی
داری و مناجات درگاه حضرت باری تحصیل نموده است بمرتبه که بظاهر
دست تحصیلش آنقدر نبود که توان باین مرتبه عالیه رسید و علاوه در کیفیت
آن میزیست نفس معاش اغلب قصور نموده است بلی کذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء بعد از حصول ادکی از مراتب مقدمات نحویه و صرفیه و حسب الحکم
والده ماجده بخواندن کتاب مدارک الاحکام بر وجه استدلال بنظر اکابر علماء
عظام شروع کرده و دران باب تعب و محنت بسیار کشیده بحدی رسیده که سبب
عدم طاقت و تحمل گریبان گرفته تحصیل را موقوف نموده و باز بلاحظه احوال
بکمان و خویشان نموده بفترت آورده گفت نکم حانث حیث کنتم
پس در خدمت مرحوم باستفاده علوم مشغول شده و رسید با کثر ابواب
احادیث فقهیه بوده مرجع علماء عظیم الشان و فضلای نامدار زمان
شرح کبیر و صغیر ش بر مختصر نافع و رسایل بسیار بر مراتب تسلطش در فقه
اصول گواه اند از اطراف و اکناف بلاد هند و سندان امورات خیرات

مختصه بعتبات مجده‌اش مرجوع است و از انجمله است آنکه حسب الوصیت
عنوان بناه تفضل حسین خان کشیری اسناد و اوراق مشتمله بالک
رقاب وزیر الممالک مرحوم سنان نواب سعادت علیخان بهادر در لسانی
در لکهنو مجده‌اش فرستاده که خانه و باغات خریده کرده بر فقرا و مقدسین
مجاورین ارض اقدس کربلای معلی وقف نماید و مجد الله العلیات الوقف
انجناب در این باب نهایت وقت نموده باغات و خانه خریده
وقف فرموده چون از عالیجناب سلاله الاطیاب سید مجد اللطیف
نوشتری مرحوم که واسطه تبلیغ آن مبلغ بود و از جمیع دیگر ارتفاعات
مقدسین ساکنین بلده لکهنو بعنوان توانا این مقدمه را شنیده بود بحیث
مذکره آیندگان در این دفتر نگارش نمود و الحمد لله و المنه در این ارض اقدس
مجاور و زوار بلدان خوشنود الحمد این چند جمله روزی این دفتر در مجلس
شریفش از مستمعان بودم اولاد امجادش از نبل بعده کرمه یکی از جناب
مستغنی الالقاب وحید الزمان آقا سید محمد است و دیگری نورچشمی عالیجناب
سید مهدی است و چه‌که ذروه نورچشمی آقا محمد اسماعیل بود و از بطن
جاریه یکدختر است و از بطن دختر سید علی اصفهانی سید ابو المعالی و یکدختر



است فصل عالی جناب فضایل مآب فقاوه الاطیاب عمدة الالتجاب فاضل
بارع و عالم صدائی زبدة المحققین مجتهد الزمان اخوی مقامی جناب آقا سید محمد
مدظله العالی فرزند ارجمند جناب سید سابق الالقاب از فضلای یادگار و نشانی
و علمای عالیشان و سرخیل کرده زاد و صدر نشین مجلس عباد اوتاد و در علم
فقه و اصول فحل الفحول و در علم و آداب و سلوک نبی زاده یحیی
کمالات و فضایل برازنده تست تا بش نهایت محبت و داد است
روزگاری باید که سنمه از محامد او حواشش را تحریر نماید علم و زبان از تقریرات
عاجز و قلم قاصر معترف است ولادت باسعادتش در کربلای معلی الفاق
افتاده عمده علوم را از خدمت والد ماجدش تحصیل کرده نهایت نیکو تحریر و
خوشنویس تقریر است و به مرتبه عالی جناب مقدس القاب سید المجدین
و قدوة المحققین مرحوم مغفور جنت آرامگاه استادی سید محمد مهدی
طباطبائی قدس سره العلی را لقاح کرده است و از اوست به سید حسن
و سید حسین و سید جعفر و دیگر در این اوقات موجود اند و در قضیه
والی مثل سایر مومنین لبیت ایران فرار نموده جوان وارد بلد کرمان شده
شنیدگان اخوی و سایر اعیان و بزرگان نهایت اعزاز و احترامش را

منظور داشتند وخجالت جهان نوازی را بحل آورد در چند روزی توقف فرموده
بلبت یزد وجرد که محل سکنی وبود باش برادران وسوالی جناب معظم الیه
طلب نزاهت تشریف برد وچند روز در انجا توقف نمود وچنان
مسموع شد که بعضی از علماء راز نبود باش انجناب خوش نیامده اکراز زیاده
شایسته مقام باب نبود لهذا خود تنهائی بسمت اصفهان تشریف برده و
بعد از مدت قلیلی جلیله جلیله اش مع متعلقان بالتفاق عموی خود ان نان
ملحق شده واز انجا بالتزام مستبد متعدسش بدار العباده یزد تشریف برده الی
وحکام بلده مشار الیه وسنتهای احترام واحتشام را بالنسبه باو ملحوظ کرده بعد
از چندی مع عیال بمستبد متعدس بفسوی مشرف شده در آن بلده جناب
مستغنی الالقاب وحید الزمان جامع المعقول والمنقول سید نالت بن
رابع مرحوم میرزا محمد مهدی الموسوی طاب ثراه کسب تمام نشاش و کافر
خدا نشاش نادر میرزا عبده الله والعدالت خارج شقاوت سناه رفیع میرزا
بن رضا قلی میرزا بن بادشاه قهار نادر شاه افشار مدرجه سعادت سید
باسایر انعام واحسان مهربانی واحترام بان فاضل عالیشان نموده نوازش معهوده
بدار العباده نموده روانه دار السلطنه اصفهان شده وحال در آن بلده رجیع

مرجع خاص وعام وملاذ علمای کرام است وجمعی از طلاب نجده منش باستفاده
علم فقه واصول مشغول اند وبخوبی وغریب تمام میکذرانند [illegible]
العود الی ملک الاعمال [illegible] محل [illegible]
کتاب جامع وشرح مفاتیح ناتمام وجزانها از رسایل از ملک بدایع الکفایش
الی الان بظهور رسیده در صفحه روزگار بیادگار است فصل عالیجناب فضایل
مآب علام فاضل ومدرس کامل نورچشم کرامی اقا سید عبدی اطال الله بقاه
خلف دیگر جناب سید سابق الالقاب جامع فضایل وحاوی فواضل وزهاد
عزیزش دین دیگر سلیقه است ولادتش در ارض اقدس کربلای معلی الفاق
افتاده وجده علوم را در خدمت برادر نامدار وو الاعالیمقدار خود تحصیل نموده
است ومجبه عالیشان میرزا محمد تقی که از مشاهیر میرزا بیع وزیر علیرا دخان
زند است والحال در مسافرخانه کلکته میباشند در جمله خود در آورده است و
مسموع شد که دختری وپسری دارد بالتفاق برادر خود نا صفهان رفته
باز انجا بیزد مراجعت نموده لیعد از چندی معاودت بفسوی خواهد نمود
عالمود والحال در ان بلده طیبه در خدمت والده ماجده خود باستفاده
مشغول است خاطر باریک طبع رسایی دارد وبجد وجهد تمام تحصیل میکند

عالیه اگر زنده است انشاء الله تعالی خواهد رسید جمیع وجه التعالیجات که از
بطن همه مکرمه است و اولادش در کربلا می معلی اتفاق افتاده و در اندک تعالی
جناب نورچشمی آقا محمد اسماعیل شوهر نمود از او چند اولاد متولد
شدند و بعد از چندی بجهت عدم سلوک و موافقت طبع طرفین فیمابین
ایشان تفریق روی داد و تا حال صاحب و سه ماه تقریباً تعالیجات سادات
مرات سید حسن نجم خلف مرحوم سید یوسف برکاتی از بطن دوم خود
از اهل کلوئی که از قرای کوهستان کادزون فارس است شوهر کرد و الحال
در جمالره اوست و مسموع میشود که از او چند اولاد دارد و جمیعه که از بطن جاریه
جنسیه است مشهور در خانه [illegible] و شوهر کرده [illegible] منیره مکرمه و مغفوره محمد
العصر و الزمان جناب سید سابق الالقاب در جمالره عالی جناب سلاله الاطیاب
مرحمت و غفران مآب آقا سید عبد الله مکاسنایی او که در قصبه دالکی در
شبادت رشید و اولاد ایشان یکی عالیجناب تعالیجات الاعقاب آقا سید
حسین عطارست که دو پسر و دو دختر دارند و دیگری عالیجناب سلاله
الاطیاب آقا سید حسن عطارست و الباقی غیر مجد الله سبحانه اولاد
ذکور و اناث دارند و مسموع شد که فرزند اکبر عالیجناب آقا سید حسین





آقا سید محمد در این اوقات در بصره برحمت ایزدی پیوست خاطر مرتش از استماع
این خبر وحشت اثر بسیار ملول و محزون شد خدا بوالد ماجدش و سایر دوستان
صبری کرامت کند و خلف دیگرش نورچشمی سید جعفر است و یک همشیره در جمالره
حاجی رضا کفش نویس است و دیگری غیر متزوجه است و بران دو برزگوار در قصبه دالکی
سایه عفیفه گذشته و تمام اموال و اسباب ایشان بعبارت رفت و
عالیجناب آقا سید حسن در این روزها بمحدود و بندر و سنان رفته تا فوات
مجد الله با ضعاف مضاعف بحبت او شد و لکن آقا سید حسن دست بدامن
توکل زده از عتاب عالیات بیرون نشسته امید که ملک و نائب توسعه در امور
او و سایر مومنین کرامت کند مجد الله و همشیره آقا سید عبد الله مرحوم در جمالره عالی
جناب آقا سید عابد خلف آقا سید احمد است که در سن خواهد آمد و صاحب
اولاد دختر [illegible] مرحمت و غفران پناه رضوان آرامگاه آقا محمد علی برادر کهتر
والاگهر چهار نفر اولاد ذکور یکی خلف سند آقا محسن و از دوی دو پسر خلف
سند یکی مرحوم آقا محمد علی دیگی عالی حضرت حاجی محمد رضا کفش نویس از
مرحوم آقا محمد علی از بطن همشیره حاجی بابا بن آقا حسن رضا که ذکرش خواهد آمد
دو پسر خلف شد و یک دختر بلا خلف فوت شدند و فرزند اکبر عالی حاجی

جناب فضایل مآب ملا محمد است که الحال در سبزوار است و صاحب اولاد
و از عالیحضرت جامع محمد رضا اولاد چند بوجود آمده از بعضی از نطفه دختر آقا سید حسین
معاصر سابق الذکر و بعضی از زوجه دیگر و در این اوقات خود با متعلقان از کربلای
معلی میباشند فصل ۱۱ عالیجناب معلی القاب فضایل مآب افاده الاطیاب
آقا محمد حسین بن فاضل نحریر آقا محمد اکمل مدرس سبزه برادر والاگهر جناب مغفرت مآب
فاضلی بود نحریر و مقدس روشن ضمیر و در علوم خاصه فقه و احکام امام همام
در معقولات مرجع علمای کرام بود و بجهت امور معاشی فی الجمله تجارتی
میکردند و در بلده کاظمین بتدریج دین و تدریس احکام سید المرسلین
مشغول بود و بسعادت زیارت بیت الله الحرام و سادات الفیح و سایر
ائمه انام را دریافت و در آن بلده برحمت ایزدی پیوست تغمده الله بغفرانه
اولاد امجاد دلشاد عالیجناب معلی القاب علامی جناب میرزا محمد هادی دام
فضله و نیح جناب ایشان فاضل نحریر اقا [illegible]
منقی متقی میرزا احمد هادی معظم الدام فضله حاوی محاسن اخلاق و دوحه کمالی ذات
و نجابتی صفات و علو فطرت و استقامت سلیقه و جودت قریحه
آقای ثبت و دلالت با سعادتش در بلده کاظمین اتفاق افتاد و بعد از چند





نجومت علم نزد کوار خود در کربلای معلی شناخت و از حضار مجلس درس فیض بود
بجهت ضبط در امور معاشی در عصر تواب مستطاب مالک قاطبه امثال
مآب جنت انتساب آصف الدوله بن سنجاح الدوله بن صفدر جنگ غفرانمآب
و تولیم شهید و ستان تشریف برد و تواب معظم معدد معاشی را غنیمت شمرده بخاطب
اعزاره احترام را مرعی داشت و در هنگام رخصت قریب فلک روبه از تقدیم
و جنس بجهت معاشی متواضع شد بخوبی و خوشی مراجعت نموده در بلده کاظمین
استقامت فرمود و بعد عالیشان معلی مکان جامع شفیع جرایی را که از
اعظام بیت و بانی خاندان قرابت قریبه دارد و همیشه عالیجناب فضایل
مآب سلاله الاطیاب علامی فهامی جناب آقا سید عبد الله کاظمینی
که ذکر ایشان در اولاد دختر اخوند ملا محمد صالح مازندرانی قدس سره گذشت
در حبال خود در آورده و از آنها اولاد ذکور و اناث مخلف شده و در
اوقاتی که این فقیر در ارض اقدس نجف اشرف مجاور بود با عیال و
متعلقان از راه دریا بصره و از آنجا نجف اشرف مشرف شدند و
این فقیر را با یشان بلده بجهت بعضی از مواضع ملاقات شد و از آنجا بعضی
بوسی معاشی آل عبا مشرف شدند و بجهت تحصیل مراتب علمیه چند سنوات توقف

کردند و مجلس عالیجناب آقا سید محمد زاده سابق الالقاب از مستفیدان
بود فیمابین فیضوالیان در آن بلده خلدتشان نهایت خلقت میسر گردید و الفت
و محبت و وداد و اتحاد شان بامن و جناب سید سابق الذکر نهایت سیدو
فوقات که بزیارت مشرف میشدم و در دو فرسخی اهشتن میشد مقام منتهای
سرباني را معمول میفرمودند پس از آنجا معاودت بسمت کادزون فرمودند
این آمد و رفت بسبب بعضی از حوادث سانحه مابین ایشان نسبت بسید بیگ
بصورت روداد اول سند در بلده جیابکر کردم که خبر رسید که آقا سید حساب در ماه
صفر سنه ۱۲۸۱ بکربلا رحلت نموده است و جیابچی بحری بقرم لکنبو و لیس آباد و اردو معلی
شدند امید که ملاقات میسر شود و مراجعت بخوبی اتفاق افتاد و الحمد لله
از نظر عالیجناب آقا سید عبد الله و نور چشمی میرزا محمد رضا بهادر و از
نظر بهیه جانب سنجیع خوانی نور چشمان میرزا محمد حسین و میرزا محمد باقر و از منتظر
اصفهانه میرزا محمد علی بهادر و [illegible] آن عالی جناب یکی در جواب عالیجناب
سلاله الاطیاب مرحمت و غفران مآب میرسید علی مبرور که ذکر
او خواهد آمد و دیگری در جواب عالیجناب مستطاب الالقاب آقا سید عبد الله
کادزونی سابق الذکر است و بحمد الله مرقوم او افتاد و دیگری در جواب مرحوم

حاجی محمد حسن بن آقا علاء الدین محمد سابق الذکر بود و الحال در جواب آقا سید محمد خلف مرحوم
سید علی بزرگ است و اولاد ذکور ندارد و دیگری در جواب مرحوم شاه میرزا خلف
میرزا اسد یار مسیح الاسلام کادزونی بوده است و از او مخلف است میرزا اسماعیل
و یک بنیه در جواب حاجی رضا کلن بوشهری سابق الذکر بود و فوت شده و از او
خلفی نیست فصل عالیجناب مقدس القاب غفران مآب مرحوم آقا
حسن رضا برادر دیگر جد امجد طلاب زاد امجاده نهایت نیکو خصال و جامع کمالات
بسیره و افعال بوده است زیاده از این احوالش معلوم نشد فقط
یکی مرحمت و غفران پناه آقا محمد ابراهیم بود که با والد ماجد فقید نسبت ایشان رفت
و در خدمتش می بود تا اکثر در بلده کریان شان بلاعقب رحلت کرد و نعش او
بکربلای معلی نقل کردند دیگری مرحوم و مغفور حاجی باباست که در آن بلده
علیه مجاور بود تا اکثر رحمت ایزدی پیوست و نواده دختری از او موجود است
و الفعالیجناب مقدس القاب فاضل علامه اخوند ملا محمد سابق الذکر است که
در خدمت جناب آقا سید علی دام ظله العالی تحصیل علوم شرعیه کرده است و
نهایت نیکو سلیقه و مستقیم الطبع است و در این اوقات در بلده بهبهان تدریس
و نماز جماعت مشغول و برادر کوچک او همشیره انس هردو بلاعقب فوت شده اند

احتمال نمود این اوراق و بیان شمّه از احوال ممالک هندوستان و شمّه
احوال ممالک فرنگ است و تنقیح مرام در این مقام موقوف بتحریر سه مقصد
است مقصد اول در بیان مجملی از احوال است از ایام ولادت تا ورود
یعنی از جزایر هند مقصد دوم در بیان شمّه از احوال است از بدو ورود
تا اوان اتمام این رساله و در این مقصد قبل از شروع در مقصد شمّه از احوال
وحادثات در رسوم کشور هند بقدری که شنیده و دیده است ذکر میشود و بعد از آن
متوجه بیان احوال خود و احوال بلاد اهالی این کشور یعنی که مظفر رسیده میگردد
مقصد سیم در بیان مجملی از احوال سلاطین فرنگ و ممالک انبانات خاصه
بادشاه انگلیز و شرح احوال کمپنی یعنی جمعی از تجار قوم انگریز که مالک کشور هندوستان
مقصد اول در شمّه از احوال تا ورود بجزیره یعنی است فصل اول در ولادت این فقیر
در سنه یکهزار و یکصد و دو و یک از هجرت مقدسه در بلده
کرمان شایان از بلاد عظام روحی سکنه هند و ایران از ابطال طلیعه مرتبه مرحمت
عنوان پناه جنت آرامگاه الله ویردی بیک بن مهدی قلیخان سکزی که
ذکر ایشان در ضمن شرح احوال والد ماجد طاب ثراه در مطلب چهارم گذشت
اتفاق افتاده است و در ایام رضاع حب الطلب و الدنیا اتفاق والده مستعفاف

والدة المومنين



مدار المومنین قم رفت چون تقریباً سه سال گذشت معاودت نمود و در سن
شش سالگی شروع بدرس کردم و قرآن شریف و کتب فارسیه را در
سال تقریباً خوانده تحصیل نحو و صرف و منطق و معانی و کلام و ریاضی و کواکب را
متداول بود و اتم و جامع عباسی و الفیه شیخ شهید و مختصر نافع و شرایع
مفاتیح و خلاصه الحساب را بدست آورده نزد آخوند ملا محمد اسمعیل و جمعی دیگر
طلاب درس خواند و الد ماجد استفاده نمودم و بسیاری از شروح جدیده
تهذیب علامه را در خدمت آن برادر کوار و برادر دیگر و الد ماجد خواندم و تقریباً
یازده سال بگذرانیدم در سنه نود و یک شروع بتالیف نمودم و حاشیه بر
صمدیه شیخ بهائی و دیوان ابن رسائل را نوشتم چون بهفده سالگی رسیدم والد
ماجده برحمت ایزدی پیوست بعض اوراد واجب الوصیه والد ماجد تحف
اشرف فرستاده در ایوان طلاء دفن کردند تغمدهما الله بغفرانه و اسکنهما
مرحومه جنات و کرشمه و اکرمه و الطافه و خاطر جمعی برادر و مادر
شمائل احوال این ذرّه بیمقدار ظاهر آنست که از غم و الم سرای فانی را
وداع نمودم هر حال تا سنه یکهزار و دوازده هجری در خدمت والد
بسر برده باستفاده علوم مشغول بودم [illegible] بلده کرمان شایان [illegible]

بهجت فزوم انجناب وحسن سلوک در جنت برودی حکام زنگنه نشیدی
شده بغایت معمور و انواع ضروریات دران منزل و موفور و تصفا و نزه
و ملک بی محدود اکثر بلاد و مشهور افاق گردیده و سابق بران اذانی آن اکثری
فردیاه و از خود بیگانه بوده اند از دنی و دانی دران نام و نشان نمود و شهرت خیر
و انواع فسق و فجور علانیه در بر بلا بود و در و بتان و ظلمه ان قلمرو دران
مجتمع و ارباب عزفاء طلبه علوم و اصحاب معرفت و کمال خالی و بعدی از آنها
بود که جبار عصر نوان مالیات تقریبا آنجا بسر کار سلاطین ازان جانب میرسید و بحمد الله
سبحانه الحال از بلاد عظیمه و مجمع اصحاب معرفت و سلیقه و طلاب علوم
است و بعدی معمور شده است که لب بکی مکان قلعه را چند دفعه بزرگ کرده
و در خارج شهر ابادی ست مقابل شهر بلکه زیاده است و شانزده حمام و
کاروان سرا و مساجد و مدارس دران بنیان شده است و قریب شانصد
تومان مالیات بجزء صادرات بسرکار و سعت مدار بادشاه میرساند
و اکراد و توابع کمتر دارد خوب غیرتاً حتد اغلب عارف بجرمات مسایل
فروعیه خود شده و دران از تصوف نامی و از ملذری نشانی باقی نمانده
از خوف آن جناب مواعظ و حکام دین پناه در هنگام عروسی از دف و دهل

آوازی بلند نمیشود و خبری و بگر معاصی بهم نرسد و در و بتان از یک فرسخی
کلاه جیغه و چیزی بسر نمیگذارند و بسیار شنیده شد احیانا رعایا میکردند و حکام و امرا دکان
را بجز تحصیل معرفت و اخذ مسایل شغلی و شوقی بهم نمیرسانند فصل بذکر بعضی از اعلام
و افاضل و برخی از بزرگان کامل ساکنین آن دیار از بومی و بیرونی که مصاحبت
معاشرت با ایشان روی داده بیت ابن صحیفه را مزین می نماید و در بین بلکه
وقت با از جمله طبیب مجالی تفصیل دادن نیست از جمله علمای آن شهر بود
عالیجناب معلی القاب فضایل مآب عالم فاضل کامل اخوند ملا عبد الله
گرازی که از جانب سلاطین عظام بمنصب جلیل شیخ الاسلامی دران بلده قیام
داشت فاضلی بود جلیل القدر و عالمی منشرح الصدر و نهایت نشان و حرارت
سلیقه تامه در علم با امراء و بزرگان داشت چند سال قبل ازین برحمت ایزدی
پیوست و خلف ارشد از چند پسر عالیجناب معلی القاب سلالة
الانجناب علامی میرزا عبد الحکیم و راثت و فرمان بادشاه عالم پناه بران مقام
ذوی الاحترام نشست و نهایت احتیاط را در اجرای احکام مرعی میدارد
و اغلب اوقات امور مرافعات را بمصالحه میگذراند و چندی از مستفیدان
مجلس شریف مرحوم والد ماجد جناب ثراه بود و بعد وسطی مرحوم مغفور شاه

فاضل کامل مرحوم والده این فقیر در عبادت است و از زهد و اتقا و ورع دارد یکی عالیجنابت رفیع
مرتبت میرزا ابوالحسن است و باقی اند و عالی جناب آقا محمد برادر زاده
میرزای معظم الله جوانی است باهمت و بکوشش و در تحصیل علوم مشغول بود و دیگر
عالی جناب مستغنی الالقاب فاضل کامل نبیل النبیل [illegible] است
اصل وی از طالقان است کرکوتی است فاضلی است تحریر و عالمی است روشن ضمیر و
در اکثر علوم افادت پناه و صاحب دستگاه است و از جمله اولاد مرحوم حجة
الحجج بود و در حیدر آباد دکن مسموع شد که برحمت ایزدی پیوست از این خبر جانگداز
غم و الم بر دل حزین ما نشست از جمله اولاد امجاد ایشان عالی جنابان معلی القابان
اخوند ملا عبد الله و ملا عبد الصمد جناب مستقیم الطبع و ذکی الذهن و بعلوم مرغوبه
و دیگر عالی جناب فضایل مآب متقدس صالح زاهد نبیل النظیر [illegible]
خلف مرحوم کربلایی قربان علی است که زیور علم و فضیلت آراسته و بحلی
تقوی پیراسته و بسی فروتن و بمباحثه است و در مرحله احتیاط در امثال
خطوات نماز و با مامت جماعت در مسجد مرحوم حاجی علیجان مشغول است
و از غایت دین داری همه متملق و متورع است و دیگر عالی جناب
فواضل اکتساب عالم فاضل [illegible] خلف مرحوم ملا محمد علی نامدار عالی جناب

[illegible]

[illegible] الصمد است وی در فضیلت راجب دستگاه و در شیرین زبانی در مجلس
مجالس و محافل بی همتاست و برادر کرامی ایشان اخوند ملا محمد از فضلای کمیاب
علمای فضیلت شعار و بسی متقدس و صالح است و دیگر عالیجناب معلی
القاب فاضل کامل متقدس عامل [illegible] است وی از اهل کرات است
وجدی در خدمت عالیجناب ملا عبد الاحد سابق الذکر بتحصیل مشغول و مدتی
از کمال جنان صدایق افادات و الدماجد بود و از تفضل انفاس متبرکه ایشان
بدارج علیا رسیده است لیکن بسیقم الطبع و در اکثر علوم افادت
پناه است و دیگر عالیجناب فضایل مآب خیر الحاج حاجی [illegible] خلف مرحوم
مغفور حاجی محمد زکی فایض است که از جناب بادشاه دین پناه بمنصب قضاوت
شهر قسیام دارد حمیده خصال و نیکو افعال است و دیگر عالیجناب عمدة الاماجد
شیخ محمد ابراهیم خلف مرحوم حاجی عابد برادر مرحوم و عنوان پناه شیخ عبد النبی
شیرازی است وی صاحب اخلاق حسنه و در محبت دلبند و در
استقامت دوستی قلیل النظیر است اگرچه از علوم بهره اندوخته لیکن [illegible]
دین و مطالعه قرآن از جناب حضرت سبحان القدیر بان عنایت شده
است که از امرش بر اکثر علوم صاحب هوش مخیر است بموسسه افاضل تمکین

مجلس را خوشنود و بصحبت مشغول میدارد و دیگر عالی جناب معلی القاب
فضایل مآب حسام فاضل کامل افخر و اکمل خلف مرحوم ملا سمیع ملکشاه زمان است وی
علوم شرعیه را از خدمت والد ماجد فقراء مرحوم مغفور مقدس بعدل قضیه اکرد ران
افاضل سید حسین قزوینی و جناب مستغنی الالقاب مجتهد الزمان آقا سید علی
طباطبائی استفاده کرده است و نهایت مستقیم الطبع و صاحب سلیقه و
تقدسش فزاید است و برادر دلش عالیجناب فواضل اکتساب افخر الادباء
حسن شاعری است لبیک گفتار و در شیرین صحبتی فرید اعصار است و بسهولی
تخلص میکند و دیگر عالیجناب مقدس القاب سلاله الاصحاب جانبوس
فرمانی حاجی محمد طیب اصفهانی است که از اولاد برتری از اکرمان طبای بلند مرتبه
بر افراشته است و وجیه مرضیه الشان در جاده نورچشمی آقا محمد اسماعیل
امراء اعیان بعد از حکام عظیم الشان که ذکر ایشان در قبل جهان احوال مرحوم
والد گذشت یکی عالیجاه اجلال و دستگاه آقا علی بیک خلف مرحوم و غفران
پناه حیدر قلی خان زنگنه است وی از مستعدان و اصحاب موقت و دران
و نهایت فروتنی و متواضع است حضور صحبتها علماء کرام و کاهی باستعمال
مسکرات مشغول نشده طبع عالی دارد و با همه همتش بلند است از نجیبی و



پیش داشته باشد مضایقه نمیکند و برادر دلش عالیشان عمدة الاعیان آقا حیدر
قلی بیک از نوادران مادر دستجاعان روزگار است و دیگر عالیجاه نوکت و
اجلال و دستگاه مراقی علی آقا خلف مرحوم الله قلی خان زنگنه است وی در علو
خاندان مشهور دوران و نهایت باوقار و ادوام سلیقه و عالی فطرت نیکو
رفتار است و در بلندی همت لگانه روزگار است و برادر دلش عالیجاه رفیع جاه
بیک اگرچه در سن اکبر است ولکن در مراحل اوصاف اصغر است و دیگر عالی
جاه عظمت و اجلال و دستگاه محمد خان بن حاجی علی خان است وی نهایت
دکی الطبع و باوقار و عالی همت و والا تبار است و در این اوقات منظور الطاف
منصور سلطانی است و در دار السلطنه طهران در خدمت امیرزاده اعظم
غره ناصیه دولت و سلطنت جهان بانی عباس میرزا قاجار دام اقباله
بشوکه حاضر دار غلامان خاص فدویان با اخلاص است و برادر دلش عالیشان
زبده الاقران امام قلی بیک و برادر زاده دلش عالیجاه عبد الباقی خان در بلدن
کرمان شانان بعزت و احترام میگذرانند و دیگر عالیجاه معلی عالقاه خیر الحاج
حاجی علی رضا خان همشیره زاده مرحوم حاجیه علی خان وی نهایت نهایت مقدس
صالح و مرید اصحاب علم و معرفت است مسموع شد که در این اوقات در

نامه دار و از بی فضیل برگشتن و ران و بار ب... اده که محال دکر آسایی تمامی ایشان
نیست بکی را با این همه نهایت دوستی و وداد است فصل چون مدت بست
سال تقریبا با این صاحبان عالیشان در بغده کران شادان بسر بردم خوش بایشان
جنابت عالیات عرش در جابت و در رافت نیض بخت علمای آن حدود کرین
کرفتار شدند از خدمت والد بزرکوار طلب رخصت نمودم تغلیب بنا بها جران
توده فرمود چون جهت ارسکونت در ان جهنه رخصت دانست و دازه فصول
کردم و با نواع معاذیر درخواست خود این مطلب نمودم بوس الحاح و اصرار
بدرجه کمال دید سفر شتابت و سکونت در ان حدود را اجازه فرمود و در باب
بانجان نشانه بکزارد و مدد وه از هجرت مقدسه در خدمت بود و بنکلان
برادر کهتر و الاکهر و مرحوم اخوند ملا عبد الاحد و جانجناب میرزا احمد و اخوند ملا صالح
و میرزا زین العابدین غریب کذاشتن کذشت با جمیع دیکر از علما و اعیان
ران بلده هجرت نمودیم و کردیم زدیده پای سوی مشهد حسین و در انبار راه
سبب مرض جرب نهایت دکرفت بلغه از دستان بجهت رفع ان
تاب کرمی که از بدن میجوشد و بوی کریت دارد و تکرکرد و جنجه ان فتحان
دو باب توقف نمودیم و در شیخ خانج از هوا و در وادی خطاک واقع شده

لغه

حاشیه

لغه اصطلاح شده باتفاق عالیشان حضرت حاکم یک که از جمله مقدسین کران
کران شادان است و در ان سفر از جمله رفقای بود اجمعی دیکر با نجا رفته فصل نهم
دفعه کلیه ناهیم و در این سفر اتفاق بعضی بشهر فواب که اول حدود روم است و
در خلیج راه واقع است رفتم و ثار قلعه حیدق او را که مرحوم الله قلیخان ترکمنه
خراب کرده بود بنظر عبرت دیدم شهر قیست آباد و اهالی ان اغلب از اهل
سنت و جماعتند و حسن صوری در ان بسیار است فصل طی منازل و قطع
مراحل نهضت بعد از ده روز وارد دار السلام بغداد شدیم و ان از بلاد منصوره
است و در اول داخل حدود ایران بوده است و حسب الصلح سلاطین صفویه
متعلق بکام روم شد بهوای با عتدال و لطافت قرار کاست دارد و سط و جاکه
بخوشی کواری و خوبی معروف است در وسط شهر واقع است و بر
در طرف ان عمارت دایره عالیه بنا کرده از قطعه کلیسیت ایران واقع است
بغداد نو و انکه با نطراف شهرست بغداد کفته میکویند و حاکم ان حدود قبل
سلیمان پاشا نام کرد بارجا و مردم دین نهایت خوش سلوک و نیکو رفتار بود
و در داخل بغداد نو مرقد منور غلام حضرت امیر علیه السلام که در جنب مسجدی
از مساجد عالیه واقع است زیارت کردم و بزیارت قرشیخ محمد بن یعقوب کلیبی

جامع کاظمی است که در بازار قیصریه فروشان قریب بمسجد سهله مشرف شدیم
و مقبره شیخ عبد القادر جیلانی نیز در آن قطع است و در خارج آن بمسافت یک
فرسخ تقریباً قبر ابو حنیفه امام اعظم اهل سنت و جماعت افتاده است و در خارج
بغداد بکنار متصل منبر قبر معروف کرخی و سپس بغداد و جسر و دیگر از شیخ
است و بمسافت یکفرسخ تقریباً مقابر قریش است که لب در فون شدگان امامین
جانبین حضرت موسی الکاظم و حضرت امام محمد تقی الجواد علیهما السلام در آن
ارض شریف بقعه کاظمین مشهور شده است و در آنجا راه بغداد و آن قلعه
طبه بر دست چپ مسجد براست که حضرت امر جلیه السلام بعد از معاودت
از جنگ نهروان در آنجا بمدیر اسب تشریف آورده بمحراب عبد خارجی فرود
و احوال آن مشهور است فصل از بقعه بغداد عبور کرده در بلده طیبه کاظمین فرار
کردیم و بلقبه بوسی آن دو امام مشرف شدیم و در آنجا بخدمت جناب
مقدس القاب سلاله الاطیاب عمدة المحققین و زبدة المجتهدین جناب سید مهدی
بغداد وی رسیدیم وی جالیست بمزید فاضلیت و مقدس نجیب و در کرسی تجدد
جناب سید المجتهدین سید محمد مهدی طباطبائی باستفاده مشغول شده بمدارج
عالیه رسیده است بنهایت مقدس و صالح و زاهد و متقی است در مقدس شیعه



کرده ام و کمی از [redacted] اجازه من است چنانکه در خاتمه ذکر خواهد شد شرح
مبسوط بر وافیه الاصول جناب سید الله تونی و کتب و رسایل دیگر در فقه و اصول
از او بیادگار است و جناب مقدس القاب حاتم فاضل سید عبد الله
بن سید سنبر کنجی ملقب بالفاظ افادوی از فضلای نامدار و نبیرزادگان
جناب سید دلاتبار قدس سره است و مرقد محمد بن محمد بن النعمان ملقب بالشیخ
مفید قدس سره متصل بدر حرم مطهر بر دست راست واقع است و در جنب او
او قبر دیگر است و چنین بخاطر است که قبر این قولویه است و در صحن مقدس مرقد
و دو قبر از اولاد امام موسی است زیارت کردیم و بلبت مشرق آن
قبر ابو یوسف شاگرد ابو حنیفه افتاده است و دو قبه و بارگاه در آن شهر
است و بر السن و افواه مشهور است که مقبره سید مرتضی و سید رضی
علیهما الرحمه است و لکن بی اصل است زیرا که دو سید بزرگوار در جایر سید
الشهداء مدفون اند و گویا که قبل از نقل ابدان در آن مکان مدفون شده
بعد از نقل بجهت جهل مسافت بازار زاده بقیه آثار قبور در آنجا میر قرار داشته
اند و در قبه شریفه کاظمین زاد و شاه جمجاه جنت آرامگاه آقا محمد خان قاجار
مذهب کرده است و حرم و ایوان و صحن مقدس را مرحوم مغفور

حاجی علی جان نرکمه سابقی الالقاب تعمیر نموده بگذشت مقدس را در سنه
احداث کرده است و سابقی لبسار کوچک و بد وضع بوده و اجتماع کثیر عظیم
انسان از اتابی ایران و غیران در آن بقعه است که اگر همه حق الله را ادا کنند طاهر
آنست که نفوذ در صدد عتبات نمی کنند نمی ماند روزها در بغداد و اعصر تجارت
مشغول و حاصل آورده و در آن بلده طیبه میمانند چند روزی در آن بلده طیبه بودیم و
از کاروانسرا بنجف اشرف آمده حل سندیم بعد از سه روز وارد حله
سدیم و آن قصبه ایست بحومه سی و دو فرسخی بغداد و خلایق مشهور
و شط فرات بمیانه نهری از وسط شهر جاری است و پرده و طرف آن مملو
بغداد عمارات و ابنیه عالیه ساخته است باغات و اماکن با روح و دارد سابقی
بر این قریب بعد مجتهد و فاضل از تشیع در آن بوده اند منها شیخ ابوالقاسم محقق
صاحب شرایع و علامه و فخر المحققین ولد این ادریس و ابوالفضایل ابن طاوس
و نجیب الدین و یحیی بن سعید و نسیب و رام و غیرهم اعلام و مراقد ایشان
در آن بلده مشهور غیر از علامه که در نجف اشرف در کنار خانه دست
راست مدفون است و علامه اردبیلی مرحوم نیز در آنجاست و فخر المحققین
حدود دارند در آن است بزیارت قبور اکتفی مشرف شدیم و در خارج شهر

مجره



مسجدی است که بعد از سقاوه ست از جمله نهروان و در آن موضع روشنبای
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شده است و در آن منازه بود که بکار حرکت
میداده اند حیلی حرکت میکرده که اشرار را کان افتاده نفس میشده و در این اوقات
خراب شده است یکروز در حله توقف کرده روانه نجف اشرف شدیم در
اثنای راه در سه فرسخی نجف اشرف مرقد ذی الکفل نبی را زیارت کردیم
و اسنادی سید المجتبی بن طباطبای یحیی موجود که قبر هود و ابن یعقوب هم در
است **فصل** بعد از دو روز در راه مبارک رمضان منطبق عدد حمل لفظ
غربی وارد آن بلده طیبه شده در خانه عالیشان معلی مکان حاج الحاج مرحوم
حاجی محمد رحیم یک سابقی الذکر شوهر خاله ماجده منزل کردیم و بزیارت حضرت عالیه
که نهایت امام بود رسیدیم عجب اساس و دستگاهی دیدم که حسب حکم
نادر شاه افشار مرحوم مهدی قلی خان بکدیی جدامی این قبر بنا کرده است و
آن سنگ و مرغولی سابر و ضمانت شریفه ساخته شده از حضی مشهد
مقدس رضوی ع اگرچه آن نیز دستگاه لبسار دارد و لکن اغلب محو شده
اتفاقی افتاده است اصل صحن و حرم حضرت امیر ع را شاه سلیمان صفویه ساخته
اندو نادر شاه قبه سقف و ایوان کلدسته را اطلاق نموده و در سنه ۱۱۵۶ تکمیل کرده

مرقد ذی الکفل

مرقد هود و صالح

وچهار وهفت هجری بانام رسیده و تابحال مثل روز اول باشکوه و رونق تمام است
وبادشاه عمران پناه آقا محمد خان قاجار ضریح مبارک را از نقره درنشانه کرده و
دو صد و شش هجری بنا فرموده است ولکن فارکنان خیانت کرده اند که آقا جرات
دران نزدیکی ظاهر شد القصه دران بلده طیبه در دوم جمادی الثانیه در شب عید نوروز
سنه مرقومه خانه محقره را قلع نمودم و جانب مستقبل الوقاب برادر ارجمندم
فضائلمآبی آقای جانب میرزا احمد داخله الاصابع و حاجیه محمد جعفر و جمیع دیگر
دوستان بجهت روانه شدن بسمت کربلای معلی رفتند که از آنجا
ببغداد رفته ازراه شام رفته باستانبول دمی دران بلده توقف کردم از اتفاقات
رفتن براه شام میسر نشد معاودت بجهت اشرف کرده در دهم شهر
ذیقعده الحرام ازراه جبل روانه شدند و در بیستم راه صفر معاودت کردند
بحلاوت برکت آن اماکن مقدسه دل مژده یکی گرداشتم و مجدداً شوق مزبور
بیاضه و مطالعه بهمرسید کتاب معالم الاصول را بنهایت استدلال در
خانه جناب مقدس القاب فاضل مقدس بعد از چند جلد و زاید جلیل احمد
محمد اسمعیل یزدی که از جمله اساتذه فلاحه سید امجد بن اسنادی مرحوم سید
محمد مهدی طباطبائی بحق بود شروع کردم درهمان مقام را دو خدمت فاضل عالم

کامل شیخ مهدی مشهور بکاتب میدیدم و افادات ایشان را با کمال دقت
برسید جوع حاشیه بران کتاب می نوشتم نزدیک شش ماه تا بحث اوامر
و نواهی خواندم و بعد ازان کتاب وافیه فاضل مقدس ملا عبدالله تونی
را در خدمت افاضل بتعدیل سابق الذکر خواندم و دران وقت شروع
کردم بنوشتن کتاب درر الفوائد و چهار مجلد او قریب بچهل و نجزاست
نوشته شد ولکن الی الآن از سواد بیاض نیامده است امید که جناب باری
توفیق تفتیح و اتمام آن کرامت فرماید و دراین اثنا بخدمت جناب سید
سابق الالقاب هر حاضر میشدم و لبرکات علمیه از جنابشان جناب افا
سید محمد رضا و جمعی دیگر از طلاب زبدة الاصول شیخ بهائی و منظومه الجناب
را که در فقه تالیف میفرمود استفاده میکردم و آنجناب را باین فقیر
شفقت پدرانه بود بحدی که قلم از اظهار آن بعجز معترف است و در ایام
زیارت مخصوصه کربلای معلی بالتقای خودی برد مجلداً دران اوان دل
را بجذب رقتی و سینه را بجذب انشراحی بود بغلب اوقات بالصبح
مطالعه و نوشتن بودم و اصلا ازان متغیر نمیشدم و اکثر لیالی جمعه را بالتقای
طلاب در مسجد کوفه بعبادت مشغول بودم و بمسجد سهله و مقصد فرد مسجد

خانه و زیارت و بر تجلیل این زیاد که میان مسجد خانه و خندق کوفه بروست
راست واقع است و قبر مسلم تا که قبایان خندق و مسجد کوفه زحمت است
ست و قبر مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه که متصل بدیوار شرقی مسجد کوفه
ست میرفتم و بر گاه دل را افسرده کی حاصل میشد بزیارت اهل قبور و
مقام حضرت صاحب و قبر هود و صالح که در وادی السلام در خارج قلعه
مبارکه واقعند مشرف میشدم فی الجمله تلی و اتباعی حاصل میشد که
قلم و زبان از بیان آن عاجز است و در کوفه قبر لیست که بغیر یونس
نبی مشهور است و لکن در حقیقت آن تامل است و در جنب این مسجد
شهر یقی است و نام آن بحاریت مجلا در آن بلده شهر بغه سر کرم تحصیل
کسب سعادت بودم در آن اوان جناب آقا سید محمد رضا نجفی
کرمانشی که زوجه حالیجناب مقدس القاب آقا سید محمد علی
زاده سابق الذکر است بکلی سفره رفتند و بنور معاودت کرده بودند
که در سنه ۱۲۱۶ بکهزار و دویست و دوازده هجری سید مرحوم بجوار رحمت ایزدی
پیوست و علیای جناب محمد نبی خان که از جانب بادشاه جمجاه عالم پناه نصبت
فلکه آمده بود و تاریخ فوت آن مرحوم کلف [illegible] از جناب مهدی آل محمد

[illegible]

[illegible] و در تحریر آن بلده طیبه آثار
مخیر بود اشد سیلاب اینک از دیده پیر و جوان جاری و اطبای وارد
در لکهنو بقراری بود و جنازه آن دین پناه را بانا له و آه برداشتند و در صحن
مقدس مرحمت و غفران پناه علامه زمان میرزا محمد مهدی شهرستانی
طاب ثراه باجماعه موتمنین بر او نماز کردند و در مسجد طوسی در حجره که بحجت
مدفن خود مشخص فرموده بود دفن نمودند نور الله بقعته و تمام او آباد
نامش برائی هوا کنند و البته صد مرتبه شده باشد و حق است که بکاهیت
و تشخص و رعب آن بزرگوار دیده و در بین ملک کم دیده است و قرنها
بسیار باید که چون نور صد وجود آید از آن مرحوم کتاب مدونی باقی بود الا
قدری از طهارت و صلوة منظومه و قریب لنبش بزرابیت مشروح
و افیه الاصول و رساله حج که در ایام حیاتش مدون شده بود و لکن
مسایل بسیار متفرقه از کلک مدایع افکارش ظاهر شده و بعد از وفات
آنجناب بعضی از تلامذه اشتی مسایل فقیهیه را جمع و مرتب نموده بکتاب
مصابیح موسوم کردند و مسایل اصولیه را نیز مدون کردند و مسایل متفرقه را در جزوی
و غیره را مجموعه ساختند و اولاد و اتباعش منحصر در جناب فضایل مآب

مراجعت نمودم و در خدمت جناب مستطاب معلی القاب شیخ محمد بن
وزیده الدر نفیس و عقده المخلصین اساتذی جناب شیخ محمد حسن کنی استفاده
کتاب استبصار و شرح قواعد علامه که خود تالیف منیف موده مشغول
شدم و از حضار آن مجلس شریف بود عالیجناب آقا سید رضا سالف
الذکر و آقا محمد تقی خاله زاده من و برادر دیم خلف میرزا تقی قاضی میرزده
الواقف سهم موقوف لسید میرزا خلف آقا سید حسین نهاوندی و شیخ
موسی خلف جناب شیخ و شیخ محمد علی اعلم و شیخ محمد بن شیخ صادق و آقا
محمد بشاطا خلف مرحوم مغفور آقا بابا بن میرزا حبیب و آقا محمد بن آقا کمال و جز ایشان
که هریک از فضلای آن دیار و علمای نحلیت شعار بوده و در این آثار آوازه آن
سیاه ضلالت و ستمکاره جماعت و بابی عجیب شور و فتوری در دلهای
مجاورین انداخته مدت چهار ماه را در سنبهای اطعمه مبارکه هر قدم قدما
مع بلنگیک و حفاظت مشغول بودیم جناب استادی جناب شیخ حاجی
[illegible] مرتب درس خودی بود و من با جماعت طلبه عجم در مقام
تبیین تعابیر که در صفحه صفحه صفاهت و جون خوف شدید بود و آن
رطاقت تحمل آن نبود و بعد خاله و والدین و اخوین خود کربلای معلی رفتند و من



نقاوه الاحباب آقا سید رضا و جمعی دیگر از اهل مکه معظمه که با تفاق عالیجناب
مجتهدین جناب میرزا ابو القاسم جلالی و سایر حجاج از کوه معاودت کرده
مجددا در آن بلده طیبه بودم که خبر رسید پادشاه جمجاه جنت آرامگاه آقا محمد خان
قاجار را که در قلعه شیشه بعد از تسخیر آن بلده چند فرزند ناکام بگذاشت و
صف نعش حضرت و دیعت سپرد و در راه دیگر آنچه اکرام از دست گذارده و
بعد از یازده هجری کشته شده بود حسب الحکم پادشاه جمجاه کیتی پناه حضرت
ظل الله که برادر زاده و وارث تخت و کلاه او بود بعد از فوت سیده
جهان قلیلی بان بلده شریفه نقل کرده و در رواق بهشت سرحرم معطر و مجوز
که متصل بباب الرحمه است دفن کرده و یک قطعه سنگ مرمر مصفای
نعش را و نصب کرده و مجددا سر کرم درس و بحث و تالیف بودم که از حضور
والد ماجد خبر رسید متمثل بر طلب من استخاره بکلام الله کردم این آیه سر
برآمد و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما
آن را بکنیه والد نوشتم و معذرت خواستم قبول فرموده اجازت توقف
داد و چون مدت شش سال تقریبا ایام مفارقت بطول کشید بجهت دریافت
نعش حضرت بکربلای شتابان معاودت کردم مدت یک ماه توقف کرده

در کیف اشرف مادم و بعد از رفع خوف معاودت کردند و فرزندی که در
دران سفر در کربلا فوت شد و از جمله علماء اعلام و مجاورین آن ارض اقدس
بود و عالیجناب مقدس القاب [illegible] مرحوم شیخ محمد بن شیخ یوسف
و عالیجناب افضایل مآب مرحوم شیخ علی قرابی و عالی مناقب عالم مقدس
عمدة المحققین اخوند الاسید الحسیب مرحوم حاج اسماعیل در قریه دلاوند
جناب شیخ جندی در خدمتش باستفاده مشغول بودم و دیگر جناب جلالة
الالقاب سید جواد علی و عالی جناب فضایل مآب شیخ هاشم بن شیخ
و عالی جناب مقدس القاب زاهد فاضل عالم عابد صالح متقی شیخ حسین نجف
علی تبریزی و خوانسان از عظماء زمان و افضلای فضایل شعار که هر یک از کثرت
فضل و کمال و محامد اوصاف و جلال هریک بحیز معرفت بیرون است بعد از این فقیر
نهایت محبت و وداد و غایت دوستی و اتحاد بود و دائم آن قریه بود و عالی
سنان معلی مکان لا محمود خلف مرحوم لا محمد صالح که از اجل جد و نجیب عصر خود
آستانه مبارکه غیر منصوب بوده اند و با منشی نهایت دوستی و انسی بود در
اثنای مجاورت آن ارض اقدس گرد قبه او مسجدی عالی منشرت شده
و نهایت عکیرین و مسرمن رائی مرقوم و در [illegible] بکرار و دو مدار ده بر آورد

والا بتار مع عیال و متعلقان بعتبات عالیات مشرف شدند و چند ماه در کربلا
معلی توقف کردند دران اوان عالیجناب مقدس القاب فضایل مآب
سلالة الاطیاب عمدة المحققین زبدة المدققین ملاذ فقرا و ملجاء ضعفا مرحوم مغفور
میرزا محمد مهدی شهرستانی موسوی طاب ثراه دران ارض اقدس رحلت
ابدی نمود و عیال مشارالیها عالیان نشست جنازه او را بازاره آورده
در ایوان همشیره روی سنبه اسعداء در رواق شریف مدفون گردند تغمده
الله بغفرانه و جمیله جلیل آن برادر ماجده والا بتبار والده نور چشمی آقا محمد صادق
غیر رحلت ابدی نمود و اصل شد و خود هنر بخود و جلیل شد و علاج عزیمت
معاودت بکرمان شان فرمود و این فقیر را غیر شوق دریافت فیض حضور
والد ماجد کریما نگذاشتند در عمده کاظمین بایشان ملحق شده باتفاق روانه سمت مقصود
شدیم و بعد از شب دو ماه از خدمتش استیذان معاودت نمودم فرمودند
که تا ماه رجب توقف باید کرد و مکرر میفرمود که در ماه رجب ساحت عنصریه
بانی شهر روی داد خواهد شد و در اوایل ان ماه مرض زکام عارضش
ذات اقدسش شد و بالاخره مرض اسهال عارض گردید برادر ماجدم
تمیار را وصی برامورات خود و صغار فرمود و در وقت زوال در یوم

جمعه که بایست مطابق نبود احوال آن جناب زیاده منقلب شد و دران حال
مشغول باوراد فاخره نشدند و در اواخر نماز بر حمت ایزدی پیوست و
خاک مقدسش بر دل عالمیان نشست و چنانکه سبق ذکر یافت در ان بلده مدفون
شدند طالب الله براه و حصل الجنة مأواه بعد از صدور این سانحه عظیمه
اراده معاودت بخطه اشرف کردم برادر نامدار منع فرمود و جناب الاقا
توقف کردم و بمطالعه و مباحثه بسیی مشغول شدم و اصلا خاطر مایل
بتوقف و سکونت دران بلده نمیشد و بجهت تنسیب امورات دختر
خیر الحاج حاجی رحمة الله ساکن آن شهر که والده نور چشمی محمد ابراهیم است
تفاخر کردم درین اوان خبر استیلای جماعت وهابی کبر الله مجلی و قتل و
غارت آن بلده بلیه رسید و مجملا این احوال آنست که مدد سین و
دایی آن بلده بسنه یکهزار و دو صد و شانزده بجهت زیارت عید غدیر
بوسی حضرت امیر المومنین علیه السلام بخطه اشرف رفتند و دران ایام
اقدری از مردم بمجتمع نمودند سعود ما سعود چون بر اجتماع مطلع شدند ایشان
بلده طیبه شتافتند آورده در ماه ذی الحجه الحرام در یوم عید غدیر کرد مردم بقصد
زیارت و عید مشغول بودند قلعه را محاصره کرد بجهت قلت مردم و کمی

سامان

سامان و مسابقه غیر از قتای ناصبی حاکم انجا مقاومت نتوانستند نمود و منهزم
شدند پس سپاه ضلالت و عدوان دروازه حصار را شکسته و از اطراف
دیگر نیز داخل شده شروع بقتل و نهب کردند چنانکه تقریبات بر اکثر
از مقدسین و مجاورین و زوار بدرجه شهادت رسیده و خرابی بسیار
بقعه مبارکه و حرم محترم خاص آل عبا و سرور مظلومان و خانه های مجاوران
رسانیدند و در وقت زوال بدون باعث و سبب ظاهری از شهر بیرون
موطن خود که در حقیقت رفتند و مومنین بکم الفرار مما لا یطاق من تحمل الاعادی
باطراف فرار نمودند چون سخن بانجا رسید مناسب آنست که فی الجمله مذهب
این جماعت خاله الله رئیس نماید و الواهابیه نامی که در امثال و اقران
خود بذکاوت معروف بود علم فقه اهل سنت و جماعت را تحصیل کرده
مراتب عقلیه را نیز در اصفهان از علمای نامدار استفاده نموده بود و از انجا
بدرعیه و نواحی آن مجالات بخدمت ملا علی این ملت و مذهب سند و در
فقه و احکام طریقه حنبلی و در اصول بسیاری از عقاید را برای خود انتخاب
منحصر آنکه کفتی و مردم را بان دعوت کردی از انجمله آنست که جمیع
فرق اسلام را جون یهود و نصاری و سایر اصناف کفار مشرک و کافر

در زمره عبده اصنام محسوب داشتی و میگفتی که مسلمانان تعظیم و توقیر
کبار مطهر سید رسل و قبور پر انوار اطهار علیه السلام و اتباع او لیاء و
عرسهای چون ابو حنیفه و شیخ عبد القادر و امثال این ان کنند و در نحام
سجع با نها توسل جویند و انجاح مطالب دنیوی و اخروی را از انها
مسئلت نمایند و در مقابل قبور سجده کنند و جبهه بیارگاه الله در حضیف
بت پرستی است زیرا که عبده اصنام نیز آنها را خدا نمیگویند بلکه شفعاء و وسائط
دانند و بوسیله آنها مسئلت حاجات خود از درگاه باری مسئلت کنند و حقیقتا
هست حال یهود و نصاری که قصاد و عبادت و سجده کنند پس همه این
فرق در حقیقت واحد اند و لهذا حکم بقتل و نهب جمیع آنها کرده همه را در حکم
القتل و مشترک میدانند و گویند که رسل و انبیاء و همچنین خلفاء و علماء و اکابر
بوده در قبول کردن احکام مطاع بوده تبلیغ احکام را کرده و رفته و حال احکام
در میان ماست باید با نها عمل کنم و از کسی بدون اذن خدای شفاعت
بسر نبرد پس باید التماس کرد که خدا محمد یا دیگری را شفیع ما نکند و در
خطابات کسی را بنام چیزی نگویند و سید انا و شیخ نگویند و لبیک
نگویند و تعظیم در مجالس حتی برای تدریس خود نکنند و بذوات باری

کبری را



کسی را واجب التعظیم نداند پس چیزی از قبیل حرام مخالفت او کرده و در حدیث
بخدا صاحب آوازه شد و عبد العزیز نامی از بزرگان عرب سر در اطاعت
او در آورده مروج مذهب او گردید و در رواج داون این مذهب کوشیده
و تمام حدود نجد و لحسا و قطیف و عمان تا قرب بحدود حجاز
یمن و شام و تا سرحد و نسیج نجف اشرف و خرجه جزا و قهرا و خوفا و
طمعا تمدین دین او شدند و مکرر غلبه او بعرض سلطان روم و پادشاه
عجم رسید کسی متوجه دفع او نشد تا اگر در این اوقات نهایت قوت بهم
رسانیده زیاده از دو لک سپاه بر او جمع شده است و مطلقا بسپاهان
مواجب نمیدهد بلکه بروقت که عزیمت شبیخون کند فرمان بطوایف اعراب
نویسد و هر فرد سپاه خواهد طلبید زاد و راحله از خود برداشته بحد معین حاضر
میشوند اگر دفع کردند از غنایم حصه می یابند و اگر کشته شدند معتقدند که بکمر داخل
بهشت خواهند شد و تعداد قوت او متکفل احوال اهل و عیال او میشود و از
زکوة بجهت آنها حصه قرار میدهد و از اطراف مردم زکوة اموال خود را حمل
کرده بمقر ریاستش که در مدینه است میرسانند و از غنایم خمس بجهت خود میبرد
و باقی را فیمابین عسکر تقسیم میکند و در مخالفت شریعت خود نهایت مستحکم

شبیخون

است حتی اگر فقیری خواهد وی را بحبت مرافعه بنجد حاکم شرع برود و مطلق استماع نکند و حاکم نیز میان او و آن فقیر علی السویه احکام جاری نماید و زندی و اوباش و حشو و دشمن معدوم است بهمگی بانگ موذن بلند شد تمام مردم در مساجد برایند و مشغول نماز جماعت شوند و اگر احیاناً کسی بلا عذر حاضر نشود و الغیر کند عبد الوهاب بعد از سماع که در بلاد کنه سنده و سعود البه او نیز مسموع شد که در ان اوقات مدرک اسفل رفت و عبد الله البه او صاحب سنده سنده ست یعنی از رسائل عبد الوهاب که در خفاء نوشته بود بخبث خبث بنود که معلوم کنند که ان برطلان آن مطلع نشوند اعلم رحمکم الله ان التوحید ملة ابراهیم ان تعبد الله مخلصاً له الدین و بذلک امر الله جمیع الناس وخلقهم له کما قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون فاذا عرفت ان الله خلق العباد للعبادة فاعلم ان العبادة لا تسمی عبادة الا مع التوحید کما ان الصلوة لا تسمی صلوة الا مع الطهارة فاذا دخل الشرک فی العبادة فسدت کما ان الحدث اذا دخل فی الطهارة کما قال الله تعالی فی التوبة ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئک حبطت





اعمالهم و فی النار هم خالدون فمن دعی غیر الله طالباً منه ما لا یقدر علیه الا الله من جلب خیر او دفع ضر فقد اشرک فی العبادة کما قال الله تعالی فی الاحقاف و من اضل ممن یدعو من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیامة و هم عن دعائهم غافلون و اذا حشر الناس کانوا لهم اعداء و کانوا بعبادتهم کافرین و قال الله تعالی فی الملائکة و الذین تدعون من دونه ما یملکون من قطمیر ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم و یوم القیامة یکفرون بشرککم و لا ینبئک مثل خبیر ناخبیر تبارک الله تعالی ان دعا غیر الله شرک فمن قال یا رسول الله او یا ابن عباس او یا عبد القادر ظنا انه یاتی حاجة الی الله و هو شفیع عنده و وسیلته الیه فهو المشرک الذی یهدر دمه و ماله الا ان یتوب من ذلک الذین یخافون غیر الله او توکل علی غیر الله او رجا غیر الله او خاف خوف السر من غیر الله او التجا الی غیر الله او استعان بغیر الله فیما لا یقدر علیه الا الله فهو ایضا مشرک و ما ذکرنا من انواع فهو

الشرك هو الذي قال الله تعالى فيه في المائدة ان الله لا يغفر ان
يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء وهو الذي قاتل
رسول الله صلى الله عليه وسلم العرب لما وقعهم باخلاص العبادة
كما الله تعالى فيه في المائدة ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر
ما دون ذلك لمن يشاء وهو الذي ما توضح ذلك بمعرفة اربعة
قواعد ذكرها الله تعالى في كتابه اولها ان تعلم ان الكفار الذين
قاتلهم رسول الله يقرون ان الله هو الخالق الرزاق المحيي المميت
المدبر لجميع الامور والدليل على ذلك قوله تعالى في سورة
يونس وغيرها قل من يرزقكم من السماء والارض امن
يملك السمع والابصار ومن يخرج الحي من الميت ويخرج
الميت من الحي ومن يدبر الامر سيقولون الله قل افلا
تتقون فقل من رب السموات السبع ورب العرش العظيم
سيقولون لله قل افلا تتقون قل من بيده ملكوت كل شيء وهو
يجير ولا يجار عليه ان كنتم تعلمون سيقولون لله قل فاني تسحرون
اذا عرفت هذه القاعدة واشكل عليك فاعلم انهم بعد اقرارهم

توجهوا



توجهوا الى غير الله يدعون من دون الله اذا عرفت هذه
فاعرف القاعدة الثانية وهي انهم يقولون ما نعبدهم
الا لتطلب الشفاعة عند الله نريد من الله لا منهم ولكن
بشفاعتهم والدليل على ذلك قوله تعالى في سورة
يونس وغيرها ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم
ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل
اتنبئون الله بما لا يعلم في السموات ولا في الارض
سبحانه وتعالى عما يشركون وقال الله تعالى والذين اتخذوا
من دونه اولياء ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى
ان الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون ان الله لا يهدي
من هو كاذب كفار فاذا عرفت هذه فاعرف القاعدة
الثالثة وهي ان منهم من طلب الشفاعة من الاصنام
ومنهم من تبرأ من الاصنام وتعلق على الصالحين مثل
عيسى وامه والملائكة والدليل على ذلك قوله تعالى في سورة
اسرائيل اولئك الذين يدعون يبتغون الى ربهم الوسيلة

ايتهم اقرب يبتغون رحمة ويخافون عذابه ان
عذاب ربك كان محذورا ورسول الله لم يفرق بين
من عبد الاصنام وبين من عبد الصالحين بل كفر
الكل وقاتلهم حتى جعل الدين كله لله فاذا عرفت
هذه فاعرف القاعدة الرابعة وهي انهم يخلصون
الله في الشدايد ويشركون ما يشركون والدليل عليه
قوله تعالى في العنكبوت فاذا ركبوا في الفلك دعوا الله
مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم يشركون
واهل زماننا يخلصون الدعا في الشدايد لغير الله
فاذا عرفت هذه فاعرف القاعدة الخامسة وهي
ان المشركين في زمان النبي اخف شركا من
عقلاء مشركين زماننا لان اولئك
يخلصون الله في الشدايد وهؤلاء يدعون
سنا يخلصهم في الشدايد والرخاء والله اعلم
بالصواب تمام شد الاربعين



رسالہ شنیہ وعدہ مطلب اول انست کہ تعظیم قبہ و قبور معظمہ بریک از ایمہ
معصومین ع و استمداد جای شفاعت از ایشان چنانکہ عادت شیعیان ست
واز مثل شیخ عبد القادر و امام اعظم و نحو ہما چنانکہ رسم سنیانست کفر و شرک
ست مثل انکہ کفار قریش استشفاع از اصنام میکردند وجواب باری تعالی
این سبب تکفیر ایشان فرموده ست واین کلام مردود ست بچند وجہ کہ این
رسالہ محل ذکر انہا نیست و بعنوان اجمال بر سبیل الزام میگویم کہ ازین قرار سجدہ
ملائکہ آدم و سجدہ یعقوب واولاد او یوسف بلکہ طواف کعبہ معظمہ و سجدہ
بعث او ہبل کفر خواہد بود و الا گوییم کہ اینجا حسب حکم الہی بوده ست و لہذا
گوییم ما نیز گوییم کہ تعظیم قبہ و قبور معظمات سادات انام نیز حسب حکم
ست چنانکہ در اخبار صحیحہ از ائمہ اطہار ع رسیده ست پس باید سخن در حجیت
کلام ایشان کرد و این مرحلہ ایست علحدہ کہ در کتب اصولیہ اثبات شده است
و میگوییم کہ مجمل استشفاع و استمداد ارواح معظمات در اخبار وارد متواتر
ست وجواب باری تعالی ایشان را دادن داده ست کہ ہر کرا خواہند شفاعت کنند
پس مجملا باید در حجیت قول حضرات ائمہ معصومین ع سعی کنند و بر فرض ثبوت ان
چنانکہ مفیده ما ست ہیچ یک از مراحل مذکوره بر ما لازم نیاید اصل مدعا کہ ذکر آنشان

در فرع سخن کردن باطل و عبثی است و در باره اهتمام حکم از جانب حضرت سبحان صادر بوده لکن از آن صنع کرده بود و موجب ذلک ایشان را متنبه و متوجه میکرد بنده لهذا از آن را نگفتیم و نمودیم و مادامیکه توقیر و تعظیم سادات امام اطاعت خدا را منظور داریم همانگونه که ذکر شد رسیده و عابد و سجده بلکه منظور داریم نه آنکه عبادت انها منظور داریم همانگونه که کفار در عبادت اصنام داشته اند و این کلامی بجهت بعضی اشخاص است که تمام اوقات خود را مصروف بر تعزیت و قبب منظره میدارند همانگونه که در این اوقات تجدید بعضی امور را امر خراب کرده اند و قبه حضرت رسول و امیر و غیره را از بالای آن خراب نموده اند در کل معظم و موجب مسرت و جری از قبیل راجح گردانیده از مجالده و کردان شاهان غیرتسلط این ایشان بر جرم خامس آن عباد عشر اول شهر محرم الحرام سنه ثمانین مائتین و الف هجری حاصل شد و در پانزدهم آن ماه بجهت حرکت و اوتان جبال از شهر اسفرت روانه عتبات شدم و در بنگام معاودت در کاروان سرای کرکوک نزول کرده و کخدا و دستادی جناب سید المحدثین باقر نبای اوسنده الله و ایاهم آن جناب مشهور بسید رفتار چون از قضای کردگاری معلی خوف بود اراده کردند که بلوره فته از آنجا بخواند و بروند و این بفقیر را نوق فقیه یوسی آن سید در امام زاده ارخد بود لهذا بنا بر استخاره نهادیم این آیه شریفه [illegible]

رب انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم
ناجعل افئدة من الناس تهوی الیه



[illegible] روانه آن بلده شریفه شدیم زیارت کرده الفاظین و رفتیم و بحال
راه آنجا کوتاه بجهت دریافت فیض زیارت اربعین اتفاق حالیجانب افاضل
آب جناب میرزا محمد حسین جناب ارشد عمران آب جناب میرزا محمد مهدی
شهرستانی و حجی دیگر بار عازم آن بلده شدیم شنبه و در آنجا بخدمت استادی
جناب شیخ جعفر سابق الالقاب که بسمت همگی که متوجاعت خزاعل است قرار
کرده بود رفته و بجهت زیارت بان بلده مشرف شده بود رسیدیم در هنگام
بسیار گرمسیر و بر آن اجتماع طلاب و اصحاب فضیلت و کمال که در مجلس بنفس
میرسنده بود و لب این سایله بتعرق آلوده و بر آنکه کی احوال موسیقی نامناسب
بسیار خورده و اجازه نوشته بایشان فقیر عنایت کرده و جناب مستغنی الالقاب
میرسید علی سابق الالقاب بمیرزا بایشان سعادت مشرف نموده و چون بعلاوه
کاظمین رسیدیم جناب فضیلت آب سلالة الاطیاب سید محسن سابق الاحوال
در آن اوراق اجازه نوشته مرحمت فرموده همیشه مکرمه در کاظمین توقف فرمود
و من با عیال بر فاقت آخونه ملا شریف که نامش سابق بر این ذکر شده بلده کاظمین
شادان رفتیم و چند روزی را در آن بلده توقف نمودیم چون همیشه اوقات خاطر با

سکونت دران بلده بنود و ذیت عیال را گذاشته خود روانه دار الفوض
قم شدم **فصل** وارد همو بن شهریست از بلاد عدیده و دران رواج مخصوص
و مقدسیان و اولاد ائمه طاهرین بسیار مجتمع بوده قاریه و قبور اغلب آنجا در
است و قبل ازین نهایت معمور بوده است و حال بتقریب انکه ازین آب
جوشیده بوده است اغلب عمارات آن خراب شده است و زیاده
از دو هزار خانه دران متطرق آید حضرت فاطمه معصومه خواهر حضرت امام رضا
و علی بن جعفر و قریب به نجاه امام زاده و قریب بیا نزده نفر از رواة و
محدثین جوان دگر یافتم و علی بن بابویه و امثالهما را در آنجا زیارت کردم
و در خارج آن شهر بای جاریست شور زره و لکن چون چند روز توقف شود شیرین
آن معلوم نمیشود خربوزه و انار و انجیر دران نهایت لطافت میشود و اغلب
آن شهر بفجاءت سنگ دل و تپی دست اند و دران اوان از جانب بلاد
حاکم بلاد قمه مبارکه حضرت فاطمه معصومه را تخریب میکردند و عمارت خانه
در جنب صحن مقدس میساختند و قریب باتمام بود در حالیکه ما ورد در خانه
عالی جناب مقدس القاب فضایل مآب علامی فهامی زبدة المحققین و
عمدة المجتهدین جناب میرزا ابوالقاسم چاپلاقی دام فضله منزل کردم و لعده





شبه روز در خانه عزیزی از مقدسین که نامش بخاطر نیست و عالی جناب آقا سید
رضا سابق الالقاب خلف سید المجتهدین و عالی جناب آقا محمد تقی خاله
زاده و آقا محمد بن آقا کمال که نامش سبق ذکر شد یکدیگر در ایمی منزل داشتند منزل
کردم و بعیاضه و تالیف مشغول شدم جمیع از طلاب شرح لمعه و رائیه الحوال
میخواندند و بر تحفه نافع سنری مینوشتم و بعضی شرایف آن عالیجناب بر سیاه
و درست شش ماه دران شهر توقف داشتم و بعد از آن با التقای حضرات سابق
الذکر بسمت بروجرد معاودت کردم در اوان وداع جناب میرزا ادام الله
العالی اجازه نوشته عنایت فرمودند پس بعد از چند روز وارد بروجرد شدم
**فصل** و آن شهریست از شهر قلمرو علی سنگ میان او و بلده کرمان شش فرسخ
مسافت بخور راه است بخوشی آب و هوای و لطافت مشهور است و
باغات و عمارات باشکوه دران بسیار است و عالیجناب فضایل مآب آقا
سید جواد برادر سید المجتهدین و سایر برادران و اقوام ایشان دران
بلده مسکنی دارند و اعزه و اعیان نهایت عزت و احترام ایشان را منظور
میدارند در خانه عالی جناب آقا سید صادق بن سید علی عم زاده جناب
سید مرحوم منزل کردم خویشان و دوستان و مومنین و بزرگان بملاقات

ی آمده و تلفیف توقف میکردند بجهت بعضی از موانع قبول نکردم آقا
رضا و سایر رفقا در انجا توقف کردند و من بعد از شانزده روز تقریبا روانه
بهاونسندم فصل و آن نیز از توابع فلمرو علی شکر است و در راس کوه
واقع است و نهایت خوشی آب و هوا است جناب معلی القاب
فضایل مآب آقا سید حسین که از جمله شاگردان مرحوم والد و جناب سید
المجتهدین است و بغایت مقدس و صاحب فضل و تقوا است با جمعی از اهالی
کردند در خانه ایشان منزل کردم و بعد از نه روز روانه بلده کرمان شاهان شدم
جناب استادی شیخ المجتهدین با برادر سه ایران بآن بلده تشریف دارند
بخدمتش رسیدم و بعد از چند ماه باتفاق نور چشمی آقا محمود عالیمقام فضایل
مآب آخوند ملا عباس علی و شیخ ابراهیم ﷺ شریف و آقا عبد العلی مجتهد
زاده و جمعی از طلاب بعتبات عالیات عرش درجات رفتم و چندی
در نجف اشرف توقف کردم و بسبب زیادتی دیون و هر لیاقتی اهمال
عزیمت سوی هندوستان نمودم و باتفاق آخوند ملا شریف سبزواری رفتم از اتفاقات
حسنه جناب سید علی خان کلهر که نامش سابق ذکر شد و جمعی دیگر از اعزه
کرمان شاهان در خدمت علی جاه معلی جایگاه میرزا موسی منجم باشی



که بهمت نقل بعتبش علیا جاه والا جایگاه مقدسه مکرمه سید علیا والده ماجده
بادشاه جمجاه ازد السلطنه طهران تشریف برده بعد از معاودت
کرده بودند در بلده کاظمین نامبن ملاقات کردند چون از قصد من اطلاع
یافتند تمام مانع شدند قبول کردم و باتفاق ایشان بکرمان شاهان معاودت
کردم و بعد از چند ماه در یوم پنجشنبه پنجم شهر ربیع الثانی از سنه ۱۲۶۹ بکرر و فرمود
نوروز هجری بقوم زیارت مرقد مطهر حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا
علیه السلام از آن بلده مهاجرت کردم و بعد از پنجروز وارد بلده همدان
شدم فصل و آن شهریست از توابع فلمرو علی شکر قریب بکوه الوند
که بخوبی آب و هوا و کثرت انواع گلها و ریاحین مشهور است و واقع است
وکم خانه ایست که چشمه آب خوشگوار در آن جاری نباشد جناب
جناب مستطاب الالقاب عم و الانبار آقا عبد الحسین دام ظله با جمال
در آن بلده تشریف داشتند در دو فرسخی ایشان منزل کردم علماء اعزه
و معتمدین بملاقات آمده و بعد از چند روز بندگان والا سلطان شهریاران
عزه ناصره دولت و سلطنت شناخته بلده را واجب التعظیم دام
اجلاله العالی که علت غایبه تالیف این اوراق بحکم جهان مطاع عالم مطیع

سلطانی بجهت تنسیق امور گرستان رونق افزای آن بلده سند
جمیع ام تجدد همش رقم نهایت اعتبار و احترام را منظور نموده و الحق نقاب
ذی هوش و جید الذهن و دستی و شجاع و دلاور یافتش تمام اوقات را
مصروف سیر کتب و تواریخ میدانست و در رعیت پروری و دقیقه
فرو نمیگذاشت و تمام رجایا از سنگه قزوین که متوطن آن والا جاه
است و غیر انها یکی دعاگو و دولتخواه او نبود مصنوع سنده که درین سنوات
حسب الحکم سلطانی علی پاشا والی بغداد خاکم را کوسمالی داده عبد الرحمن
باستناد ایالت و حکومت قراجولان منصوب فرموده است و حکومت تمام
قلمرو علی شکر و خورستان و ارستان و سنه و اردلان بجناب نقابت
است و احکام در اطراف تعین فرموده و خود بدولت بلده کرمان
متمان را متوطن و استقرار فرموده برعیت پروری مشغولند
نصره الله تعالی و ایده فی الدارین و از متوطنان و امرا رعایا نسان
آن سرکار بود دعای جاه و شوکت دستگاه محب خاندان رسالت و غلام
با اخلاص شاه ولایت جناب خان خانی که یمن انفاس قدسیه علما کبار سما
والا جاه این بر خلاف که مشکلات خود از طریقه اهل تسنن دست بردار
مذهب حق اثنا عشریه را اختیار نموده وی را نهایت مقدس و دین دار و محب
علما، تقدس شعار نیز دستان روف و مهربان دیدم با نفس در یک
طلعت دوستی تمام حاصل شد و از خلای اعلام آن شهر بود عالیجاه
معلی القاب فضایل مآب سلاله الاطیاب مرزا ابو طالب فاضل بسر
وعالم دین پرست بسی وارسته و لبیب پیاضه و کوچک دل نیک
فضا منصوب بود شنیدم که مرحمت ابزدی پرست تغمده الله بغفرانه
و دیگر عالیجاه معلی القاب آقا عبد الرشید نهایت متواضع و خجسته
اخلاق است و دیگر عالی جناب تقدس القاب فاضل حامل آقا محسن
خلف ارجمند فاضل مقدس صالح مرحوم و غفران پناه آقا حسن طاب ثراه
صاحب فهم سلیم و طبع مستقیم است همه را با من مودت و الفت تام
و بعضی دیگر از علما بود ند که بجهت اتهام بشوخ با انسان انسی حاصل
نشد و حاکم آن بلده بود عالی جاه معلی جایگاه شوکت و اجلال دستگاه
امیر الامراء العظام محمد حسین خان مکرر تو که نهایت دین دار و رعیت پرور
و مخلص علمای معتمد و برخلاف دیگر غلب بزرگان طایفه خود منکر جماعت
صوفیه ضاله مضله و طاعن عقاید خبیثه ایشان است پس از اینجا وارد

قم در قریه سه روز توقف کرده روانه کاشان شدم **فصل** اغوه و علمای آن بلده استقبال نموده و احترام کرده و آن شهریست که حسن و صفا سمایی خود بلاد مشهور است و خربوزه در اینجا خوبی و وفور است و انواع لباس ابریشمی متبذل است و علمای بسیار در آن مجتمعند و از آن جمله است علی جناب فضایل مآب زبدة المحققین اخوند ملا احمد خلف مجتهد فاضل کامل مرحوم آقا مهدی نراقی و در آن اوان آن شریف نداشتند و با دیگران ملاقات شد و بعد از سه روز روانه نائین شدم **فصل** و نائین آن قصبه را زاده افضال دگر و نیدار و طالب کفش مسایل شرعیه دیدم بحدی که مجال خواب و آرام از گزشت سائلین نداشتم چند روزی که توقف شد روز و شب را بفضول و علمی مرافعات مشغول بودم و از آنجا بدار العباده یزد رفتم **فصل** علمای استقبال نمودند و در دو فرسخگی خانه علی جاه معلی جایگاه فاضل کامل عالم اکمل میرزا محمد جعفر دام فضله و اجلاله که از خویشان و منسوبانند و ذکر ایشان در ذکر سلسله جنت آرامگاه مرحوم اخوند ملا محمد صالح مازندرانی گذشت مرا گرامی کردند و آن شهریست نهایت معمور و اهالی آن نهایت متقدس و صالح و غریب دوست و مخلص علماء و سادات و ارفع نیست که حکومت آن





متعلق بعالیجاه عرفان پناه محمد تقی خان بوده است و بعد از وفات ایشان با اولاد امجاد شش تعلق دارد و حق آنست که در علایه خصام و امرار زادگان بزرگوار و صلاح و تقوی این خاندان دیده دوربین فلک کم دیده است صوامع شیده ام که بهجت نماز تهجد در این خانه درشت بنیای نایشت جای نماز گسترده سنود همه اصحاب کمال و صاحبان جود و سخا و وقار و جلالند نار خلب ایشان علقات الفاق اناد نهایت آداب و احترام را مرعی میفرمودند در آن شهر هوا بسیار خشک است و مدار باغات و مزارع و خانه بقنوات میگذرد و انواع خربوزه در آن نهایت نظافت و خوبی و وفور است و حاکم آن بلده بود عالی جاه معلی جایگاه مرحمت و عرفان پناه حاجی علی تقی خان خلف مرحوم محمد تقی خان سابق اللقاب و در دار السلطنت طهران رفته بود و نایب او بود عالی جاه معظم الیه مرزا زین العابدین خان کرلقب نامدار و بخلقات شریف آورده اعزاز بسیار فرمود از اعیان آن بلده بود عالی جاه سوکت دستگاه کهف الحاج و المعتمر حاجی محمد جعفر خان عموزاده خانمعظم الیه که نهایت مقدس و صالح و خوش کفتار و نیکوکردار است و با من النسبی تمام داشت و عالی جناب مقدس القاب استادی

اخوند ملا اسمعیل نوه سابق الالقاب و عالی جناب سلاله الالقاب فضایل نصاب
و نظام حالی اقا سید مجید شاکر و رشید جناب دستاوی سید المجتهدین جناب
و عالی جناب فضایل مآب مقدس الالقاب سلاله الالقاب علامی میرزا
محمد داود که منصب شیخ الاسلامی ارجناب خدا و پادشاه مجاه منصوب بود
بکی را اهل مودت و اخلص تمام بود و دران قدره اعالیجناب فضایل مآب
مبدی کرمان شانی ملاقات نشد او را مقدس و صالح دیدم و در سخنان که
با دانست مبداء و مبری یافتم اغلب ملاقات می افتاد پس بعد از مدت شانزده
روز که در انجا توقف داشتم با اتفاق عالی جاه معلی جالیگاه سکوت در احوال
دستگاه خیر الحاج و المعتمرین حاجی محمد هادی خان خلف مرحوم غفران پناه
محمد نبی خان سابق الالقاب و عالیشان معلی مکان مبرا محمد داود مراد در ان
انعالیجاه و سفوه همشیزاد و مرحوم علا اسمعیل رشتی و سید مرضی گزارد لاله براه
ان اتوه بود و خدروانه مشهد مقدس شدیم و نام راه را در محبت مرسوب ان
عالی جاه بهتاب خوشی و خوبی گذرانیدیم و حق انست که در حسن اخلاق
و آداب ان گجانه اقاقی کم دیده ام سیج وجه در دلجوی و مهربانی کس از
خود لقصور راضی نمیشد بحدی که بسبب ایس آداب و حفظ مراتب احقر







دران مدت مدیده که همراه بودیم با ملازمان و متعلقان خود بخشونت و درشتی
سخن نمی گفت و در باب رضای مزاج خود بمخدوم مجید اشتی و
بحال فغان رفیق شفیق او میبی از برای من کم مسر سنده اللهم ارزقنی ملاقاتها
فیحمل والده مولس بعد از چند روز وارد و چهارده مجلس شدیم در انا منزل کردیم
فصل بوان عالی جاه معلی جالیگاه میرحسن خان مطلع شد از اغاز خود
چند کس فرستاده استدعا کرد که بلطبس که متوطن اوست رتبه باشیم
چون لقاء بود و زیستی شهر رسیدیم خود با فوزند ارشد شش عالیشان معلی
مکان علی رضا خان و عالیشان سعادت نشان علی مراد خان خلف
از چند مرحت و غفران پناه میرمحمد خان برادر شش با اتفاق عالی جناب فضایل
آب فاضل عالم اخوند ملا اغزه قاضی که از تلامذه عالیجناب قدوة المجتهدین
شیخ زاد رحوم میرزا مهدی مشهدی بود با جمعی از بزرگان استقبال
کرده خاطر معظم الله خواهش کرد که در دولخانه انس نزل کنم قبول نکردم در خانه
فاضل موی مقام کردم اغلب ملاقات نشریف می اوردند دران بلده
بلاد کرم سیر ست و خرما و مسابر نواکرم سیر ست دران دیار بسیار ست و
فراوان و بهدوانه و انگور دران خوب میشود و قلعه و خندق بسیار عالی دارد

اما بی آن نهایت مقدس و دین دار بود و خاطر عظم الله را با علما و فضلا خاصی بسیار بود و خود نیز در بعضی از مراتب تحصیل کرده بود با علما نهایت رأفت و نیکو کار بود است و از فاضل موی الیه بحیث اتصال سند روایت بعضی مرحوم مغفرانی معظم الیه تبرکا اجازه گرفتم و اما خاطر عظم الله هشت روز توقف کردیم همان دار همراه گرفته و از آنجا روانه قصبه نوش شدیم

فصل و آن شهریست از بلاد قدیمه و قبل از این نهایت معمور بوده است سانحه تسلط جماعت افغان بر ایران و استقرار حکام در طبس خرابی تمام بآن راه یافته است و آثار عمارات خرابه گواه آن بسیار است و انواع نوادر در آن بوفور است اما بی آن را نهایت مقدس دیدم در خانه خزیری که از جانب خاطر عظم الله در آنجا منصوب بود منزل کردیم علما و مقدسین بملاقات آمدند و حسب المرسوم این فقیر نماز ظهرین و عشائین را در مسجد جمعه که فاضل مقدس مرحوم ملا گرگین کردان جد مرحوم است تعمیر کرده بود بجماعت کردم و آن مرحوم در آن اوقات وفات کرده بود با او ملاقات نشد و در قریب آن مسجد مدرسه بود در آنجا نسخ مرغوبی بخط نیکو مشاهده شد و طی مراتب حاضر میشدند و بعضی از علمای آن بلده را ملاقات کرد که با او اجازه طی مراتب بدهم چون قابل قبول



نکردم و بعد از دو روز روانه قصبه ترشیز شدیم و به شدیم مهماندار خان معظم الله تا هفت منزل که متعلق بآن سرکار بود همراهی کرد و از آنجا رخصت شد و در نوح طبس دهات و قصبات معموره بسیار است که در آنجا منزل کردیم مثل شهرویه و غیره و نام آنجا مفصل بخاطر نیست بعد از هشت روز تقریبا ساعت از نیمه گذشته وارد خارج قصبه ترشیز شدیم اغوه و اعیان آن شهر باستقبال آمده بعد از حصول مایحتاج از ورود و سبب گذشتن و قت مخالفت کرده بودند و بعد از ورود خلعت او سط علی جاه محمد اسحق خان کرمانی حاکم آن قصبه با جمیع آمده التماس کرد که در شهر رفته باشیم رفتم و فرود آمدیم مردم و ناخان موی الیه ملاقات نکردم و در بقعه که در خارج شهر است شاهان صفویه او را بنا کرده اند و گویا که مدفن یکی از بزرگان صفویه است منزل کردم روز دوم علی جاه سعلی جایگاه حاجی محمد داود خان سابق الذکر بشرف ملاقات آورده باتفاق روانه شدیم مقدس شدیم و دران شهر سیب و هلو و انگور بسیار خوب میشود

فصل روز دوشنبه بست و ششم شهر جمادی الثانی از سنه مذکوره بقصبه بوسی سرور انام حضرت امام ثامن علیه السلام مشرف شدیم و نام آن بلده طیبه سنابا بوده است و در چهار فرسخی شهر طوس واقع

بهت و بجهت مرقون سند لذا آن سرور نهایت آباد شده بهت والحال
شهر طوس خراب بهت و قلعه بسیار عالی دارد و مشهور بهت که هرود
بروج آن معانی هفت و سهور مراست و عالی جناب افضل المتقدمین والمتأخرین
شیخ بهاء الدین عاملی قدس سره طرحش را انداخته بهت و سلاطین صفویه
بانی او بنده و بوضعی عقربی ساخته اند که از بهت بیرون نمیتوانند کرد و
نهایت خوشی آب و هوا بهت و انگور جلیلی دارد و انواع میوه جات دارد
در آن بسیار خوب بعمل میاورند و قبه بسیار کبار آثار قدیمه قبل از شیخ بهت آن
سرور بهت و بقعه هارونی مشهور بوده بهت بسبب مرقون مدفن هارون الرشید
عباسی در آن ظاهر آنست که یکی از سلاطین سلجوقیه بجهت سیرگاه خود اختیار
کرده بوده بهت و نهایت مغتنم بهت و دیوارهای آن از گل بوضع مجسمه ساخته شده بهت
و با این طول مدت اکثر در آن سنگی و خرابی هم نرسیده بهت و سایر آثار
از قبیل صحن مقدس و مسجد عالی و گنبد مرمری بهروی خان و غیره بعد از آن ساخته
شده بهت و حرم محترم هم ساعت بساعت قبل از غروب تاریک میشود
بسبب کثرت عمارات در اطراف آن و بهت ضریح بر مقبره بهت یکی از جواهر
شمار و یکی مطلا و دیگری از فولاد مرصع بهت عدا نهایی یا قوت و غیره و قبل





از این گنبد تمام از طلا بوده بهت سنقی ملعون بیدین نصر الله میرزا اخلاف شاه
رخ میرزا سابق الذکر بسبب خباثت ذات او را برداشت و عالیجناب غفران
مآب شهید نائب میرزا محمد مهدی سابق الذکر با جمعی از مومنین از او مسترد
نمودند و لکن بسیاری از آن مفقود شده بود لهذا مطلع کرده اند و از این قوم
شقی جنایتهای بسیار بآن سرکار رسیده بحمد الله الملک المنان منقرض شدند و الحمد لله
مقدس از پیش رو از طرف پایین بابهت و مرحوم مغفور فاضل سابق الذکر
در مسجد پشت سر که حال داخل حرم شده بهت در حجره مغربی مدفون بهت و
اساس و دستگاه آن بارگاه عرش اشتباه از سایر اوضاعات مقدسه بهتر
بهت و در وقت شام اول اغاره آن سرکار فواخته میشود و بعد اغاره سلطانی
را مینوازند و لکن وضع و طور حرم و بارگاه عرش اشتباه حضرت امیر المومنین
از آبی و سایر روضات بهتر و پرشکوه تر بهت روز دویم از فوروه خانه عالی
جناب سابق الذکر رفتم و با عالی جنابان معلی القابان سلاله الاطائب علائی
میرزا دیعت الله و میرزا عبد الجواد و میرزا داود و اولاد امجاد آن عالی جناب
ملاقات کردم در رسم تعزیت و فاتحه خوانی را بعمل آوردیم و بهمراهی جناب
افضل و کمال و تقدس و وصال با دیگر سایر علاقه جون جنابان معلی القابان

اخوند ملا حسن بیشتاز و عالیجناب فاضل کامل اخوند ملا رضا مشهور بملا باشی
استرابادی و حاجی محمد حسن بیشتاز مشهور بانجاری و جمعی از طلاب چون
ملا شمس و غیره ملاقات شد و حاکم آن بلده طیبه بود و غره ماه مزبوره دولت ملازمت
جهانگیان مزا مکان شاهزاده بلند اقبال محمد ولی خان قاجار ادام الله اقباله
بهمیات چند صلاح در ملاقات آن عالی جاه دیده ملاقات مکرم و در
خدمتش عالیشان معلی مکان احمد بیک بن جناب علی خان زنگنه کرمان
شاهی سابق الذکر منصب ایشک آقاسی باشی منصوب بودند عالیشان
آن عالی مکان در رفقای سابق الذکر زیارت فرخواجه ربیع بن خثیم رفتیم
او از زهاد تابعین و از اصحاب راز حضرت امیر المومنین علیه السلام است و حضرت
امام رضا علیه السلام مبفرماید که من نیامدم لطوس مگر زیارت قبر ربیع بن
خثیم و در قبرستان مشهد اقبر بها و الدین عالی را زیارت کردم مجلا عالیشان
میرزا محمد باقر سابق الذکر بسبب عروض مرض توقف کرده زمن با سایر رفقا یوم
دیم ماه رجب المرجب از خدمت آن سرور رخصت شدیم و بعد از دو
ساعت بغروب مانده وارد مرتب حیدریه شدیم و شب دوم
در خانه عالی جاه اسحاق خان کوچی منزل کردیم و از انجا بقصبه جلس رفتیم و در خانه

عالی جناب اخوند ملا حمزه مسابق الذکر مقام کرده یم عالی جاه معلی جایگاه میرزا حسن خان
و سایر اخوه ملاقات بی آمدند و در ان اوقات عالی جناب فضایل مآب
سلاله الاطیاب مخدومی میر محمد حسین بن میر عبد الباقی که در سلسله مرحوم
اخوند ملا محمد از مجالسی ذکر ایشان گذشت بعزم مشهد مقدس وارد جماره
شدند خامنظم الله انشقاقیان کرده ایشان بطلبس آورده و در ان بلده عالیشان
و بعضی از اولاد امجاد ایشان و عالی جناب میرزا مرتضی شیخ الاسلام اصفهان
که بالتماس آن جناب بود ملاقات شد بعد از دو روز ایشان روانه مشهد
مقدس شدند و من بالتماس ملا اسمعیل رشتی و سید مرتضی و جمعی از زوار
کاشانی و غیره روانه یزد شدم و عالی جاه حاجی محمد هادی خان در اینجا توقف
فرمودند پس بعد از چند روز وارد یزد شده در خانه عالی جاه نواب سابق الذکر
منزل کردم و بعد از چند روز سید مرتضی را با غلام علی رخصت دادم و خود با
ملا اسمعیل در بازدهم شهر شعبان المعظم سفر اندوستان روانه سمت جلال آباد
شدیم و در عرض راه نهایت مدارا بسبب بی ملازمی و خدم موافقت
رفقا و در اواخر شعبان وارد قریه و شتاب از محال کرمان شدیم و در همین
اوائل رمضان از انجا بسمت احمدی فارس رفتیم بعد از چند روز وارد آن قریه

شدیم حاکم انجا میرزا عبد الله نامی بود نهایت خدمت گزاری را بجا آورد الحق
بسبیل که از انواع مناسبت رحیم اعالی آن دیار بود و هرآنکه هوای دیگری داشت
طالب می دیدم و از انجا بعد از دو روز وارد قریه میوه گردید و شیخ علی
بیت شدیم در آن اوان بجهت کشته شدن سید سلطان امام مسقط
طایفه جوامسی علی حسن که یکی از اقارب او بود بجهم شیخ عبد عباسی آمده
بود و لهذا اعزاز و نوازش آن نهایت اشتهار داشت و لهذا
در انجا چند روز توقف کردیم و در بست و پنجم ماه رمضان المبارک از
مذکوره وارد بندر عباسی شدیم منزل در آن از بنادر مشهوره بست و از غلبه
اهالی آن از قبایل تشیع اند و در آن اوان جمعی از تجار و حجاج عجم در انجا بودند
پس در داخل قلعه مکان گرفتم گوشه و بیرونی و اندرونی داشت نهایت گران بود
گوشه و بیرونی را در عرض انجا که یکی از ربع من تبریزی بست یک قران و نیم بود
راس چهار قروش داشت را گرفته چهار خادمکی میخریدم و در انجا بود سیده
سندی که سابق در بغداد آمده بود و بقاپس اجمل مرا شناخته بود و بسیار رغبت
میکرد حمایت ذات آن ملعون کافر بی دین را بعینه مثل سندی بن شاهک
قاتل حضرت امام علیه السلام بجوشی دیدم در غایت بی دینی و ذاری و قلت

و از نوادر وقایع آنکه از وجوه حرام اصلا اجتناب داشت و من بخلاف او مبتلا شده
بودم و در روزی دو قروش زیاده و کم خرج میکردم و آن ملعون همیشه بر من منت
میگفت که من بتحمل اخراجات تو بی باشم و من بجهت حفظ آبروی خود
و صلاح سخن نمیتوانستم گفت بالجمله از آن ملعون گشتیم علام الغیوب و الناظر
پس چون کرونیسم شرح مجمل شود مضمونی معتقد من کاغذ شود و علاوه بر آن
لا اسمعیل که از بده امر شاکر من بود و از بلده کرمان سنا بان تابه مذکور
تحمل جزوی و کلی اخراجات او بودم با خوای آن ملعون از من جدا شدند و
اگه منتقل بمکان من مکانی دست بدست دوماه سلام من نمیکرد و حال آن
باین قبیح شدم عازم معاودت و رفتن بلده کرمان شدم استخاره بد آمد و
آمد و رفت جهاز منقطع نمیشد و دسته بود پس تا عشر اخر شهر ذی القعده
الحرام در انجا بعذاب الیم مبتلا بودم درین اوان فیمابین ملا حسن و حاکم بندر
که شیخ محمد بن جابر بود مصالحه شد و لذکی احوال بردم بهتر گردید استخاره کردم
که بجزیره قشم که محل سکنای ملا حسن مذکور بود بروم این آیه شریفه برآمد ادخلوا
مصر ان شاء الله علی اسمائکم آمنین خود تنهایی رفتم و در انجا خانه
کرفتم و در روزها قدری تخم کرفته در دیگ کلی کرده آتش نیز او میکردم

از خانه بیرون میرفتم و در هنگام معاودت قدری نان از بازار خریده همراه آن
میخوردم و مدت هشت روز را در انجا باین نوع گذرانیدم در این اوان
آقا علی نام کهاشته شاه خلیل الله که یکی از طایفه اسماعیلیه او را امام میدانند
عبدالله از بندر لنگه آمد و بقصد آنکه توجهی از کشتی هند از طایفه مس اجاره کرده و
بجهت بعضی از خویشان که منظور نظر خود کرده بوده درخواست کرد که با ایشان
رفاقت کنم قبول کردم و بجهت اتمام شرایط رفاقت سید علوی را با طایفه
اسمعیل مطلع کردم ایشان قرار داده با تفاق روانه صحار که از بنادر عمان است
شدیم و در عرض راه از طوفان دریا از رفاقت آن ملعون بغایت بتنگ آمدیم
بعد از چند روز وارد صحار شدیم و آن شهریست بسیار خوش آب و هوا
نیکو و در آن خوب و بوفور است در انجا من کشتی علحده کرفتم و با تفاق آن ملعون
و اولاد اسمعیل روانه مسقط شدیم و در عرض راه در میان جزیره کوچکی بود در آن
بادام شبیه قیر در انجا بوفور یافت میشد و هر غریبی خود را اصحاب الجاد
ایلادی این نوع مخبا که کاهی بدنه بود کریه بسیار کردم فصل در ذکر اول
ذی الحجه الحرام وارد مسقط که بمسقط مشهورست شدم و آن شهریست بر
ساحل دریا و مقر ایست خوارج است و نهایت بد وضع و کثیف و بد آب



و هواست و اغلب اهل عمان آن از طایفه هنود نه و حکام آنجا اگرچه بد نباشند
ولکن هیچ در دیوانش مسلک و عدل و داد موصوف نه و بدین سبب مملکت ایشان
با آن بد آب و هوایی همیشه آباد و معمورست و بسیاری از مردمان بلاد نفیسه را
که دانسته در انجا سکونت کرده اند حالیان معلی یکان حاجی عبدالله بن امیر
احمد بندری مرا بسم ضیافت و مهربانی را بتقدیم رسانیده چهل و نجد در آن
شهر کثیف توقف کردم پس سید علوی روانه شده و بحمد الله
از آن عذاب نجات یافتم و اولاد اسمعیل از افعال خود نادم شده اظهار
معذرت و توبه نمود قبول کردم و ماه محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و یک را
در آن بلده بفراداری مشغول شدیم و با آنکه ملکوست آن متعلق بخوارج است
از برکت سید الشهداء شیعیان را هیچ از خود داری نیست و بر بلاد و عباد
با تم داری میکنند و در آن ماه عالی حضرت سایبی رتبت آقا محمد حسین خلف
عرب محمد مشهدی را ناظر امور خود کردم و بمصداق آیه شریفه ان مع العسر
از اول رفاقت آن ناجنس بی حمیت در خوشی و سرور بودم ندانستم که بهایت
کار آن مهربان بود و کاهی از اول امر تا آخر در خدمت و خیر خواهی از خود
قصور را فی نیست و حق آنست که اکراه همراه من در این سفر نهایت بد نکرده

کاه از نظرم سپید برامد: بوسیده شد از بلندی موج: مجملاً چون چنین حالتی
دست داد و چاره بخلاص منظور بود خاطر بدون تسلی دادم و خوابیدم
قریب سه ساعت از شب گذشته بود بیدار شدم دیدم که لنگر انداخته
طوفان و تلاطم موقوف شده و کشتی در نهایت آرام براه میرود شکر
خالق یکتای تعالی را کردم و بار اطمینان دل خوابیدم فردا در این عالم هر که
هست خدا نام: گرد دریا دموجش کبود آرام: دارد غرایب دریای مکر
را دیدم که قریب لعبد درج بر هوا پرواز میکند و از عجایب آنست
که مرغ سپیدی و مای سبز رنگی که آن را آمنوفس میگویند این پرنده طالب
تواند برگاه آن مای لعبد کردن او می آید پرواز میکند چون بالای آن
آن مرغ بر او حمله در میشود و دو بیوقوف عجب جانی بر آن حیوان روی
داده میشود و پس اگر حیاتش باقی هست فرار میکند و الا بیکی از آن دو دشمن
هیشه میشود و دیگر از غرایب مرغ ماهیست که چون مرغابی و نقطه مفارقه دارد
و دیگر ماهیست مثلث که دمش باریک درازی دارد بر او خاری هست که
با آن دفع دشمن از خود مینماید و زخم آن دیر مندمل میشود و زهره او قاتل است
مرکب دارد و آن را بوقت کوچیدن چون دل را از سکونت کشتی تمام آسا

حاصل گردید ناخدا گفت که بروقت ما بنظر آید علامت نزدیکی ساحل است
لهذا در غلبه برکنار کشتی نشسته منتظر دیدن او بودیم سه روز قبل از ورود بمحل
بار لبسیاری بنظر آمده دل را مسرور و بلاهایی حاصل شد القصه مدت چهده روز
در دریا بودیم و در ماه صفر المظفر از سنه مذکوره مطابق عدد جمل مذکور وارد بندر
ممبئی شدیم محمد دهم در بیان احوالست در بر و بحر و جزیره ممبئی تا اوان اتمام
این رساله و در این مقصد قبل از شروع در مقصود و صورت حالات و شرح ذکر
احوال و عادات و رسوم کنونیهٔ بندر ممبئی که دیده و شنیده است بیان میشود
و بعد از آن شروع میشود در ذکر احوال بلاد اما یی این کشور مبنی بنظر رسیده است
فصل بیازدهم در بعضی از کتب و تواریخ بنظر رسیده است که جمعی از مورخین کشور هند
را بسند بن حام بن نوح نسبت دهند گویند که حام این مملکت را بسند که اکبر
اولاد ش بود بخشید و بندر استه پسر بود بهمت گرفت او و دو آن مملکت را
بچهار قسمت تقسیم کرد یکی را بجهت خود منظور کرد و سه دیگر را به فرزندان خود
که از است اول سند دوم دکن سوم بنگ و برنگ از این صرور بنام مملکت
خود مشهور شده هر یک از این چهار را بچند قسمت مختلف تقسیم کرده اند و گرد
را صوبه می نامند چنانچه شنیده شده است لکن بیش نمیدانم که چند است





صوبه منقسم است اول دهلی و از بلاد معتبره واقعه در آن بلده شاه جهان آباد
است که در مثل اصفهان بندش میگویند شاه جهان اول که کلی از سلاطین بابریه
آن را آباد کرده است و نام او مشهور است و مجازاً آن شهر را دهلی هم میگویند
دوم اگره بالف ممدوده و سکون کاف فارسی و فتح راء و سکون الف و زاء بلده عظیمه
اوست اگر آباد که اکبر شاه بن همایون شاه بابری او را آباد کرده است سوم اجمیر بفتح
الف و سکون جیم و کسر میم و سکون یاء و راء از بلاد معموره مشهوره اوست
جی نگر که مقر ریاست رایان راجپوتیه است و آن شهریست بغایت معمور و آراسته
و در نهایت شکوه چهارم بارده بمیم ممدوده و سکون لام و فتح راء و دو سکون باء و دال
مهمله است اله آباد شهر ایست بضم الف و فتح جیم مشدده و سکون راء و نون پنجم
جانه لیسر بنجاء ممدوده و سکون نون و کسر دال و راء مثنیه و سکون سین و ذال معجمه
مشهوره اوست برهان پور ششم اوده بفتح اول و سکون ثانی و ثالث و ها
و در آن نوشته نمیشود لیکن خوانده نمیشود مثل لفظ کبن و لکنهو و امثالها و در این
آن شهر خراب شده است و در یک فرسخی آن شهر فیض آباد است که نواب غفران
مآب سعادت جنان برهان الملک حیدر علی نواب شجاع الدوله و الد نواب غفران
مآب حاتم ثانی اصف الدوله بهادر مقبره آن را بنا کرده است و در سابق بغایت

معمور بوده است وچون اعلیحضرت مرحوم شهریار گیتی را که در نسبت و سنجی او واقع است مقرر بایست خود کرده بود آن شهر را آباد نموده و فیض آباد خراب کرده است
در این اوقات بعد از فوت نواب اعلیحضرت شهریار مغفور نواب مستطاب وزیر الممالک سعادت علی خان
دولتی آن مقتفی لسرکار و صحبت مرزا مقدس عالیه مختار و الده اجده او است
در شهر گیتی و اتباع آن نواب مستطاب وزیر الممالک سعادت علی خان
بهادر صفدر جنگ خلف نواب شجیع الدوله بهادر حاکم است ششم بلوک
فتح آبی موجده و سکون یاء و شینه تحتانیه و الف ممدوده و کاف فارسی یکی از
بلاد مشهوره اوست بلده الله اباد و بنارس یکی از عبادت گاه های معبود
است و شیخ محمد علی حزین در آنجا ساکن بود تا آنکه مراجعت ایزدی پیوست و قبرش
در آن بلده مشهور است ششم پنجاب و آن مشهور است از بلاد عظیمه او
شهر لاهور و بعضی از مورخین هند کابل و کشمیر را از متعلقات این مملکت دانند
و در عداد آن نمود جات شمارند و الله اعلم و اما هم ششم پس صوبه جات مشهوره
آن شش است اول تته بدو نا و شانیه فوقانیه مفتوحه مشدده دوم ملتان بضم میم
و سکون لام و تا و شینه فوقانیه محدوده و نون ساکنه ششم گجرات و آن
مشهور است و اما هم ششم پس صوبه جات مشهور آن شش است اول احمد



که شهر بندر در آن است و انواع قماشها و ظروف مقرر در آن بخوبی ساخته
میشود دوم برار بر وزن سوار ششم بیجاپور بیار موحده تحتیه قبل الیاء المثناة التحتیه
و جیم فارسی مفتوحه و یاء فارسی مضمومه و واو و راء ساکنین و از بلاد مشهوره
او است اورنگ آباد جیم بدو نوکره و آن معروف است و از بلاد عظیمه
او است دولت آباد دو لام و تا بدو یاء فارسی مضمومه و سکون واو و فتح نون
و سکون الف و راء و آن مقرر یاست جماعت مرهته است و در آن بتخانه عظیمی
است و هنوز آن بت را نهایت عزت و احترام میکنند و زیاده بر کرورها
در آنجا از قسم جواهر و طلا و نقره بعنوان نذر گذرانیده اند ششم قلعه کلیه
یاء مثناة فوقانیه و کسر لام و سکون نون و کاف و از بلاد عظیمه او است شهر
حیدر آباد که سلاطین قطبیه آن را بنا کرده اند و مقرر یاست ایشان بوده
است و اصف جاه نظام الملک که از امرای محمد شاهی است و اسم او در
تاریخ نادری مسطور است در عهد آن بادشاه آن شهر را مقر حکومت خود
کرده بود و در این اوقات سکندر جاه نواده جنگ که از احفاد او لاد او
حاکم آن بلده است و از اهل سنت و جماعت است و بتخانه او بود و مرحت
و غفران مآب سید ابو القاسم خان مخاطب بمیر عالم از احفاد فاضل مشهور

سید نعمة الله جزایری در تاریخ خود بیان احوال او خواهد آمد ششم احمد نگر
آن مشهور است و مجملی چند در وصفی بن وارکات و سرانجام و استقبال و انجام
دستگاه و نواحی آنها تمام متعلق بجدود دکهن است اما اقلیم یک و آن بهتر
صوبه است اول جمالیر و دران است ملکه که مقر ریاست جماعت الکلیه است
و مرشد آباد که محل سکونت ناظم بوده است دوم اریسه بضم الف و سکون
را و یا و سکون سین مفتوحه و ها و سکون را و سین مشهوره او است یک
سلیم بهار و دران بلده که بعظیم آباد مشهور است و مسموع میشود که سابق این
داخل صوبه بنگ بوده است و در ایام حکومت محمد عظیم خان حاکم قدیم بنگاله که
سابق بر مهابت جنگ بوده است حسب الاقتضای اوراخ حضرت سلاطین داخل
بنگ گردیده است پنجم اکنور بند مملکت وسیع و عریضه ایست پر
فراخ و با وجود وسعت و فسحت همه جا آباد و در هر جانب امصار و بلاد و
قصبات و قریات و رباطات و قلاع مشتمل بر مساجد و خوانق و صوامع
و دیگر عمارات و کشت و رباطات فرح افزا و اشجار و گلشن و زراعات سبز
چوتش و جویهای روان که در ممالک دیگر این نوع آبادی و معموری کمتر
میدهد بسیار است در مسالک و شوارع متعدد و هر روی آکثر شهر در اجاد قصاد

الموز



دستوار و بر دریاهای ذخار کشتیها طیار همان سر انگاه نزول مسافر و آرام مترد
در اکثر شوارع و در هر جا افادیه و اشربه مطلوبه مهیا و موجود و مهیا اکثر راه
آراسته و در بعض جاده خان سایه گستر میوه دار و سبزه و جاها و نالاها
بلاب از آب خوشگوار و این مملکت از جانب مشرق و جنوب و طرف
شمال و بر دریای نور اتصال دارد و بطرف شمال کوهی کلان که ابتدا و انتهای
آن پیدا نیست سته فصل دارد در مستان و تابستان و برشکال برسان کم
و زیاد شش از انجام جوزا و انتهایش از ابتدای میزان میشود سر آمد فصول
این ولایت است و کثرت بارش موجب پیدایی زراعت و افزایش
حاصلات و ارزانی غلات است اگرچه در بعضی از اقطار زراعات بر جاها
هم میشود و در برجی از اطراف بسیله بهم میرسد اما اکثر از آبی محتاج بارش
آسمان است و از نخچه هوا اکثر زراعت بر باران است و پیشترین زمین
صالح که در سالی دو مرتبه مزروع میشود اگرچه کمان الماس و طلا در آنجا
مس و سرب و آهن و نمک و غیره درین کشور هست که حاصل آن بضبط
سلطانی در میاید لکن بیشتر هوا حاصلات بزراعات است اقسام غله
که شمار آن تحاشی از طولی میت پیدا میکرد و غلات غربی این ملک

دشتی یعنی نیکاره و اریسه لنده و خوشش علوم است برنج سکه داسس سرانجمع
ایضاً سس و مرغوب و الفه بادشاه و سایر انواس است دیگر دانگر میوه محصوص
هندوستان بلکه نیکاره کیل و انانالس و کیله یعنی موز و شریفه و کنوله است و کنوله
نوعی از نارنج است و در داس کوهستان شمالی نیکاره خودرو و محصور در کمال
لذت و حلاوت و بعضی چاشنی دارد در نهایت خوشش طعمی پیدا میشود و موز
یعنی کیله اگرچه در ولایت دیگر هم است اما بخوبی طعم و لطافت و نزاکت در
دیو نوعیکه در جاها دیگر دیده ایم نرسد در جای دیگر دیده و شنیده نشده و
انانالس هم طعمی مخصوص دارد که در هیچ جا نیست و خوشش طعم نوعیکه در سایر جاها
دیده ایم نرسد شاید در هیچ ولایتی بآن خوبی نباشد و البته سرآمد میوه های
این ولایت است در دکنی و نیکاره تا صوبه عظیم آباد نهایت تخم و در انواع
سایر جهان آباد مخصوص قصبه کیرانه و حیدرآباد است تخم انار دکنی آورده اند
در کمال خوبی و خوشش مرکبی بهترین میوه های هندوستان است در دون و در اکثر انواع
و اقسام بسیار دارد که شمردن آن از مقتضیات است و ادراک خوبی
و لذتش منحصر بر خوردن است امرخسرو دهلوی در وصش می سراید ابیات
نمرک خوشش نمرکن بوستان ۵ نمرترین نعمت هندوستان ۵ انار و موسم خوبش



بدو نعمتی از مقام بالا رسیده ۵ پیر و جوان برد و خرد او ۵ طفل بجان عاشق
دیدار او ۵ میوه بباغ آرزو یکی ده بود ۵ بخته شود خورد نشش نکو بود ۵ میوه نمرک
بعد زآغاز پرد تا صد انجام سزاوار خورد ۵ هر شجر او ۵ نمک پرورده ۵ کنند
شده باغ وی آرام گه دوستان ۵ زیب ده کشور هندوستان و دیگر میوه ایست
سرخ شبیه قند و نبات شیره آن دم مسادات با بجایت میزند و شیرینش
به ولایت دوریست به از مغانی بی بزودیت از مزه کرده اند و در وی نباشت
خام صفرنخته چو انجیات و دیگر انار اگرچه نباتات و سبزه ها که بزبان هندوستانی کوهند
و در این ولایت انبار با مصالح در روض نخته مان خوبش سازند و خالی از کتیف
نیست بسیار و بیرون از شمار نه و از همه بهتر و بی نظیر نمک بهترین انواعی
هندوستان چنبه و چلته و مولسری و نارسنگ و جوی و انناس و کنوله
و کیوره و کیتکی خانکه از یک کل تمام مجلس نکهت بزرد و مشام مجلسیان معطر
و اطرافیان نابد بلکه تمام خانه و حوالی آن معطر شود و بوی آنها برزودی زایل نمیگردد
چه عجب که این کلها در ولایت دیگر وجود ندارند بلکه در اطراف
این ملک فیل از عجایب مصنوعات است در صورت و بعضی از اجزاء
دکانی جثه بعد تبدیل و تعدیل التشکیل بعد سنی سال جوان و ماده انسان گردد

بست سال عرطبی دارد داده او را پس از چیده ماده وضع حمل شود و مقارنت
با ماده در صحرا کند در مدینه اصلا نکند مگر بندرت و آن را متوحش شمرند اگر اده
او البته از صحرا آید بچه‌ی زاید و شیر گوش جانوری است قوی هیکل بمیل شکل
دم و سر چهار پا و تنه عقب او بشکل فیل و کردنش اندک کردن شتر و جسم و
گوش و دهان لب کاو و تنهی نقش طرازی قدرت که چنین صورتی در یک
پیکر جلوه گر ساخته جسد او سخت تر از اجساد دیگر جانوران است که شیر و
ببر و نهنگ و شتر مرغ بر او کار کرده و یک سناخ در وسط پیشانی
یعنی دارد که سلاح او همانست نهایت عداوت با فیل دارد و در غلبه او قوت
بر و غالب بر همان سناخ شکم فیل دریده او را میکشد و به قوت و توانائی
بر دیگر جانوران صحرائی نیز غالبست تولد و تناسل او نیز در صحرا میشود گرفتار کردنش
خالی از اشکال نیست در سرکار سلاطین و امرا بندرت پی آرند دیگر کاو
میش صحرائی که نهایت جرات دارد و لکن شیر را میکند خصوص بر گاه
که چندی با هم مجتمع باشند و گاهی امرا و سلاطین هم تماشای اینهای را میدهند
با هم دیگر محکم جنگند با شیر یکه او را در دامی بزرگ محکم که با صطلاح هندوستانی
میکونه گویند راه برادرش مسدود کرده باشند جنگ تن بتن نماید و آخر



و موجب حیرت نظارگیان میشود و این شکار خاصه هندوستان است بمعنی
گاو کوهی نهایت جلد و نیز رفتار است میکوبند در ولایت گجرات احمد آباد بمضع
چهار چند برخوارا آنجا سوار شده راه میزنند و مال مردم بغارت می برند
و چند شوارا ن تا آنجا میتوانند رسید و خرابه که آن را اهل در تنه گویند سوار
آن خاصه در هندوستان بسیار سایه دارد و اگر زین راه هموار باشد حالی
از آرامی نیست دوش بس با هم توانند نشست و مصاحبت چند یکراه توانند
پیموده و خرابه چهار پایه یعنی تنه که با نواع آرایشکی میسازند قابل سواری ملوک
و امرا ایشانست امیر خسرو در مدح آن گفته ابیات ساخته از حکایات
خانه گردنده بگرد جهان ۲ مادره حکم خدائی حکیم ۲ خانه روان خاکنشانش بتهم
و دیگر انواع طیور رنگارنگ مثل طوطی و مینا و میز هاست که تعلیم شده
مانند انسان سخنی میگویند و احوال آنها مشهورست فصل در آئین ممالک و اعیاد
و عادات بسیارست که در سایر ممالک نیست از انجمله آنست که روز
معین هست که برا هیم اطفال ساده رو را رخصت فاخره زنانه پوشانند
و بر قص و بازی وا دارند جمعی عاشق شوند و برخی معشوق و قصه عاشقی و انتها
عاشقانه تهیه و آنگاه سرایند و حرکات عاشقانه و معشوقانه کنند مردان

برایشان جمع شوند برکس که والا و شیدا و کسی شده است پیش او رفته
و سر بالین نهد و چیزی باو دهد و او از نفیض از هنود شنیده ام که در خزانه
که معاصر حضرت ابراهیم خلیل بوده است در وقتی که آن حضرت را در آتش
می انداختند از حاشی آن حضرت شده با ایمان آورده بوده است یکی از
او بسبب این عمل او را تقویح و سرزنش میکرده اند و این حرکات برهمن
بگمان حکایت آن قصه است این عبد را در مسقط هنود بسیار خوب میکنند
و این عبد را عبدرت جاتره است که در آخر موسم باران میشود رت چرخی که
بر آن چار بایه نصب کنند و کاو و آن را در امیکنند و جاتره یعنی گردش
است و این عبد را در بوته بهتر از جاهای دیگر میشود از اقصی البلاد تا بحضور
طرفه از دحامی شود بقدر چهار پنج لک آدم جمع میشوند بیشتر است غایت کب
که لشکل عجیب و طور غریب او را ساخته اند بجهت او تخمیناً و تقریباً
که طول و عرض آن قریب بمهل گز است و طبقه دسته طبقه بسیار مرتفع ساخته
او و در زیر آن بالقدر چراغ ها نصب کرده اند و بر او را بلیسان های قوی بجهت
کشیدن بندند و آن بت را بانواع رنگ و روغن آراستن کنند و در حوت
فاخره و اسباب فریبنده از طلا و نقره و جواهر براه نصب کنند و او را بر آن طبقه





او می نشانند و براهمه و علما بجهت باز دن و کرد او چرخ بت باک کردن مجرات
آن تخت جا بجا سوار میشود و قریب شهر آدم ریسمان بار بود بستن کرفاود
میکشند و از قضا این آن است که بدین خانه خود میرود و ناخدایان و سازندگان
بیشمار روی او میروند و از آن بت خانه تا جایگه میرود قریب یک میل راه است
در اثنای ترانه خوانی مردم را موعظه و نصیحت کنند و جمیع خود را انگیزند و مثل آن
کنند و جمیع خود را در زیر پای تخت اندازند که بر روی آنها گذرد و استخوانهای
این نان خورده و مضمحل شود براهمه اجساد خورده شده آنها را برداشته
زنند و خاکستر آنها بر باد دهند و این دیوانی است که در آخر مستان شود
گویند که در اینوقت بعضی گریکی را او تاریت تنقیح می آید و نجاتها میکرد و
میوه میخورد و در هر خانه که باکیزه تر و دوشیزه او بیشتر است و سازنده و
رقاص آن بتهر است در انجای ماند و از آنان او دولت عظیم حاصل شود
لهذا در آن موسم خانه ها را از داخل و خارج سفید کنند و بانواع عطریات
مربع و شیشه آلات از قبیل چهل چراغ و فانوس بیحد تکلف زینت
کنند و بر پشت بامها چراغ ها روشن کنند و در تمام شب بجمیع اماکن خانه
بخانه و بهر بخور کنند و سازنده و رقاص بر قرار که میشود برقص و نواز داری

ومیوه بسیار و اطعمهٔ گوارنده مردم بیکدیگر فرستاده و شب بیکدیگر میروند و در آن شب باهم قمار بازند و شبیه است که در روز انقطاع باران سرداران و بزرگان مجمع آرایند و مسئولان کشند و سپاهیان تجهیز اسباب حرب و زینهٔ و ایراق و درستی اسباب سفر پردازند و مهمات مرتبهٔ لازم میدانند که در این روز از قزاقی دشمن بهزی را غارت کنند و اگر بدشمن دست رسی نباشد رعایای خود را غارت میکنند و نان بقال آید کار خود را نمایند و در آن روز رؤسا و حکام بلشکریان صله و انعام و خلعت و اسب بخشیده همه را نوازش کنند و این عید در میان اهل اسلام میزان یک روایی دارد و در انجا نسبت است که قبل از نوروز سلطانی یک ماه میخوند بزرگان مجالس خود را بر تک زر دارایند و عامهٔ خلایق تمام رخت خود را زر کنند و بیکدیگر تهنیت و مبارک باد گویند این میزان مسلمان اندک روایی دارد و در انجا بهوی است که سلطانی هست با نوروز سلطانی و آنگاه پادشاه اسلام زکوة گرفته است و در انجا بهوی است که سلطانی هست با نوروز سلطانی و آنگاه پادشاه اسلام زکوة گرفته است و در ریخت کنند و رخت فاخره پوشند و در باغات و خانه‌های بیکدیگر زنان و مردان جمع شوند و شراب خورند و بیک دیگر رنگ سرخ عبیر آمیز و ذخیره باشند بحدی که سرور و بی ایشان اغلب بحدی تمام میشود و در آن



ایام حکم مرتفع است و فیضی فیضیع بمردم رسد و میخورد پس بعد از تمام شدن مدت یک ماه مزبور در شب اخر آن در هر کوچه و محله آتشهای عظیم افروزند و آنها را طواف و پرستش کنند و چون صبح شود روپای خود را بکل و خاک بیالایند و انواع رخوت فضیحه قبیحه بپوشند و انواع فحش‌های خلاط شده و بیکدیگر میدهند اعالی با ادانی و ادانی با اعالی و تحمل این امور بی را موجب اجر عظیم میدانند و در دین نیز بعضی از مسلمان شریک این اعمال قبیحه شده اند و در روز آن و در سرکار اصف الدوله در دین روزها زر بسیاری خرج میشده است و از انجمله است انکه از شیخ بهاء الدین عاملی در کشکول نقل کرده اند که در هندوستان عیدی معمول است که بعد از انقضای یکصد سال مردم از شهر و جوان از شهر بیرون روند و در صحرای وسیعی مجتمع شوند و در انجا چوبی بغایت مرتفع نصب کنند و باطراف او مجتمع گردند و ملازمان پادشاه ندانند که این چوب را برای چه نصب کرده اند و بعضی گویند که در عید گذشته بود است بالاستون رود و خود را بیاویزد یا عجوزه برآید و بآواز بلند گوید که سن من در آن عید اینقدر بود و پادشاه فلان و فاعل فلان و حادثه عظیم در آن واقع شده و در آن عید همه را انفس مرگ بوده است و زمین فرو برده بدیده عبرت نگریده و باین دو روزه عمر زندگی و

نشوید و مردم را از این قبیل موعظه کند و بگوید خدایش بتوبه و انابت کوشند
و بعبادت رجوع کنند و این غیر از این عید در این صورتی که دیده اسبی در بیابی
نشسته است یلی در بگاله رصد و آن عیدی است که آن را رجوع پوپه گویند
یعنی پرسیدن رجوع و آن چنان است که در آخر رمضان در کنار دریا میدانها
چوبی قوی و بلند بقدر بست و دو ذرع یا بیشتر زمین محکم استوار کنند که حرف
شکستن و افتادن آن نباشد و نخست مدوری وسط آن را سوراخ کرده بر
سر آن نصب کنند و بران چوبی دیگر بلند بقدر چهار ذرع نهند و این چوب
از وسط سوراخ است و بران چوب بزرگ عرضا نصب شده است دو
طرف چوب کوچک را بریسمانها بندند که تا زمین رسند و بر یک طرف
آن ریسمانها چند غلاب بزرگ ماهی گیری بندند و طرف دیگر خالی است
پس مرتاضی بقصد ثواب چند روز امساک کند و در روز میعاد خود
را آرایش کند و جیب و دامان خود را از میوه و بیان و غیره پر کند و از قبیل
کبوتر و نخود آن از حیوانات پرنده چند عدد همراه گیرد و بپای آن چوب بندد پس
بر سر آن غلاب بهادر بر بالای بزرگ و پی در دست و گوشت فرو برند و بالا کشند
بحدی که محاذی سر چوب رسد و معلق آویخته از پس در زیر آید



و او خواهد کی کند و آنچه با خود آورد بر مردم نثار کند و کلوی آن حیوانات را بدندان
زخم کند و خون آنها خورد و بسیار و نیم بسمل شده بدوستان خود دهد و هر قسم
از خوراکی که میرسد بتبرک میدانند و گاه باشد که رگ و پی آن پاره شود و
بزمین افتد و هلاک گردد و او را داخل شهید میدانند و از اینجا هلاک شدند
او را نیز او گوید و دیگری بالا رود و در صوبه اوده روزیست که در خارج شهر
اوده بر کنار دریای گنگا کرده دران روز جماعت بنود و قریب بانگ آدم مجتمع
شوند و صورت عجیبی از کاغذ میسازند و او را اودنه می نامند و بر جنبی را بر تخت
مرتفعی سوار کرده او را بسوی رام می نامند و دو عکس از طرفین آراسته
سازند و معارکه را بظهور می آورند تا آنکه راونه را مقهور ساخته جسد او را
میسوزانند و میگویند که راونه سیتا را که زن رام بوده بود بزوری ربوده
تصرف خود آورده بود رام بعد از آگاهی بران عسکر بجنگ رانده برد
او را بقتل رسانیده سیتا را بخانه خود برده است و فوج برد و طرف خود را
بصورت میمون میسازند و میمون را میپرستش میکنند و او را هنومان میگویند
و دران صورت بسیار است [illegible] زنان هنود و آن چنین است که چون مرد پیر و عجوزه او را بخارج شهر بجایگاه

بجهت سوزانیدن او معین کرده آنقدر میبرند وجوب ضمان وغیره در انجا جاری میکنند
وآن میت را بر روی آن چوبها که آرند وزن او باین نیت که بار با خود
جدا را بان ندهانند غسل کند ودر حضرت فاخره بوشد وارایش نماید بموجبکه
در زفاف معمول است علماء ورا بر او را موعظه کنند واین عمل منع کنند
وبجد که میسر شد او را پند ونصیحت دهند اگر قبول کرد او انجا نرند ودر برود
او نروند واگر قبول نکرد اورا بسوزند وبر اسر کار کیرد وانگاه بران چوبها مینشیند وآن
زن رو بفن زیرند وآتش زنند آن زن بان میخورد ومردمان را که کمال او کنند میکنند
تبع میدهند وبمقدوری دنیا را بمان میکنند واز میوه وغره که با خود دارد آنجا انداز
مردمان قدری تبرک میدارند واز او طلب دعا وقضای حوایج کنند وبا خود
سخنان رازو نیاز کویند تا انکه بسوزد واگر خوف فرار باشد خود را با خود محکم
وناور است که فرار کند او را بخانه راه ندهند ودر سلک کفاران داخل کنند اگر
از اشراف قوم باشد چون زن هندو کسی در حاشیه مردانه نمیشیند
باشیع مردن کار هر مردانه نیست واز انجا است که هنود در حال احتضار بکاه رود
خانه کلکا باوزه یک است واین خط مفیدی است که منبع آن از جبال کابل وقندهار
است در نهایت شیرینی ولطافت است واعتقاد ایشان درباره او بسیار





چون اهل اسلام درباره آب فرات وجاه زمزم واز ان آب بتبرک
باطراف می برند وبا دو در امراض استشفا میجویند واورا عبادت وبرستش
میکنند بهر حال مختصر را در کناره آن برند وآب بحلق او ریزند تا هلاک شود واکر
اجل او در رسیده هست وفرار کرد وعزم دیکر او را داخل زنده خود نمیکنند
میکویند که کنکا یعنی آن رود خانه که بجای معبود او هست او را قبول نکرده
واو از بد کاران هست ودر میان جمله مرسند آباد محلی هست که آن را بوده
کام می نامند که از تره کان قرار کرده اباد شده هست ایشان را داخل
اموات میدانند وعجب انست که خود نیز چنین معنی را معتقد اند واز انجا است
که از هیچ ساعت نیک تر بجا روزه میکویند بجهت فضار حوایج واین را روزه
مکل کن یعنی حضرت امیر علیه السلام می نامند واز انجا است که
بهوا پرست وکیفیت آن اینست که اورا با شیرینی چیز کرده کوسفند ماشه
تابع بسیج کردن وبجائی آن مشغول میشوند ودر هنکام صبح کاذب سبوی را
صندل سفید اندوده بران نقش میکنند نوشیکه علامت کدورت و
لکه نشان بران منقش شود وبالای آن کوزه کوچک دیکری میکذارند ودر
بردور از کل سبزه می بندند نوشیکه درین ملک بداده وحروس می نمایند وآن

دو کوزه را جدا الله میان می نامند پس ازان کوزه های پخته که آن را کاکله می نامند با چند کوزه دیگر که از ترپخ و سنگ و سفیر خام ساخته اند و پخته نشده است و آن را رحم الله میان می نامند بر ابر آن دو کوزه میکذارند بعد ازان بعضی از کم شعوران را مثل سقایان و حلوایی یکمشت دانه جلبیده مقابل آن ایشان بجهت سلامتی الله میان یعنی جناب اقدس الهی و آسمان و زمین دوا یکه و انبیا و دیگر هم فاتحه میخوانند بعد ازان آن را تقسیم میکنند و ازانجا نیاز حضرت فاطمه علیها السلام آن طعام را بمردان و زنان خانه و کنیکه حضور نباشند نمیدهند یعنی اگر ازین تنور دوم نوعی شیرینی کرده باشند یا سمید پخته ازانجمله نیاز حضرت عباس است قدری نان و پیاز و کباب و ترب و امثال آنهاست که هر کس حصه میگذارند و ازین قبیل نذورات و نیازات در کنور بسیار است که اغلب آنها مضحک و محل تعجب است فضل و ازجمله نذوبات هندویست که در صوبه سکه علیحده است که در صوبه دیگر رایج نیست چنانکه در بیرنه خرما فاش میکنند باین سبب نبای حواله در ات که زده اند آن را نذوی گویند و طریقه آن آنست که در هر جا هر قدر که زر باشند بدهقانان میدهند و در هر جا که میخواهند حواله میکنند و در ازای آن مبلغ بدهقانان تعلق





آن بلده میدهند و آن مبلغ را بهدیاونی می نامند نوروز اجلدو ضبط ایران آنست که بجهت تشخیص ساعات روز و شب معین کرده اند و آن باین نهج است که شب و روز را بهشت قسم متقسم ساخته اند و هر حصه را بهر پای فارسی بروزن شهر میماند و باز روز و شب را حصه کنند و هر حصه را گهری گویند لفظ فارسی بروزن پری و با در لفظ ساقط است و پر تا در تلفظ هشت و بر گهری بست و چهار دقیقه است دو گهری و سیم یک ساعت نجومی است و باختلاف فصول چهری و اپر و زیاده شد گهری که دران فصل مقرر است حساب کنند و براین علی هذا القیاس را مقرر نمایند و در مکان مرتفع صفحه از سنگ و مدور از برنج برلیمان آونجند و چکیبی از چوب دارند و طشتی هر از آب کنند و دران پیاله از برنج که در کعب آن سوراخ کوچکی است بنوعیکه هر گاه آب دران پیاله پر شود یک گهری بگذرد و یا آنکه پیاله را از ریگ ریزه پر کنند بنوعیکه هر گاه تمام آن خالی شود و از سوراخ کعب آن بیرون آید یک گهری گذشته باشد پس چون یک گهری گذشت چکش چوبی را بر صفحه زنند آوازان تا بهمه ارکان و اطراف امکان نامسافت بعیده رود و همچنین از صبح شروع کنند و در گهری دوم دو زنند

در سیم سه تا اگه یک پر تمام شود پس همان عدد را که از صبح گذشته است
مکرر کند و اینقدر زود تر نوازد و اندکی تامل کند و بعد از آن یکی بقوة
تمام میزند و این علامتست که نشان یک پر است و در پر دوم عدد دیگری از
گذشته او را میزند و بعد از تاملی یکی بقوة میزند و این علامت آنست که
از یک پر فلان عدد دیگری گذشته است و همچنین تا دو پر شود پس بسوی
سائل عدد تمام آن را مکرر کرده بعد از تاملی دو دفعه میزند و در سه پر
سه میزند تا اگه روز تمام شود الگاه عدد دیگری از روز را تمام اعاده کند
و بعد از تاملی چهار دفعه بقوت نوازد و این دلالت میکند بر اگه روز تمام
شد و این را گویند بروز و شب همچنین دستور مکرر کند
و حق آنست که این عمل نهایت خوب است زیرا که در محله یا کاروانسرا یک نفر
ارزوسا باشد اهل آن محله تمام در معرفت ساعات و اوقات نهایت
درا مقتدا گردد در حدود ایران دعجایات و عالیات نیز رسم میشود خصوص
در مساجد و اماکن متبرکه بجهت مومنین و مقدسین کم لطافت نهایت
ارام در تنقیح امور در لیالی و ایام حاصل میشود و از اخبار مستفاد میشود
کوچکان بزرگان در اعیاد و ایام متبرکه و اوقات خوشی مثل اگر بزرگ



از بیماری شفا یابد و یا اگه دشمن او مقهور شود و یا اگه در خانه او آید و یا
اگه او را بکاری منصوب کند و یا اگه او را بخلعت خاصه نماید که در این
اوقات آن شخص کوچک زر نقدی مثل روپیه و اشرفی بقدر قابلیت
خود الگار بروی پارچه سفیدی گذارده بدست راست در برابر
آن بزرگ میگیرد و آن بزرگ یا بر میدارد و یا اگه دست بران گذارد
معاف میکند و در این امر بسیار وقت میکند و این از علامات واضحه
کوچکی و بزرگی میدانند و علة بعد از این بوده است که بر کاه یکی زر
سعد همین ملکی را مسخر خود میکرد و در مصاحب املاک زر بسیاری را در پیش
کرده پیش روی ایشان می آورد و این دلیل بر اطاعت و فرمان
برداری او بوده است و حال عام شده است و اختصاصی بر ساعد
حکام ندارد بلکه بر کوچکی بزرگ خود این رفتار را در اوقاتیکه ذکر شد
معمول میدارد و دیگر از علامات بزرگی آنست که کوچک در وقت وداع
دست بر سر می نهد و خم میشود و دیگر چنین بزبان نمیگوید و بالنسبة بکلام
و اعلام زیاده خم میشود بحدی که کوچک و زیاده از آن مثل کورنش کردن
اهل ایران و آن بزرگ نیز دست بر سر میگذارد و بر کاه بزرگ بکوچک

جزیی داد خواه از قسم باکولات و خواه مثل قلیان و غیران و یا اگر او
تعریف کرد که خوب نوشتی یا خوب شنیدی یا خوب زدی شلاهان وقت کوچک
برخاسته بین صبح سلام میکند و می نشیند و میگوید ترا این هنر سلام باز کان
از مخترعات حکیم است و از سلاطین مقبول در این ملک شایع شده است
و بجایی رواج کرده است که اگر کوچک بزرگ خود سلام حکیم بگوید او را
تادیب میکند و نهایت از دو کمتر نمیشود و اذا بلغ وضع واک است
در سال خطوط باطراف عالم هر جا که دسته تبس ایشان باشد خواه
دیگری بشرط اگر رئیس آنجا مانع نشود معین کرده و سابق بر این هزار دینار
بوده است و لکن مخصوص بوده است بسر کار سلاطین از برای رسانیدن اخبار
از نواحی ممالک و در هر یکی اخبار نویسان بوده اند که در خفیه و آشکارا اخبار
بحضور پادشاه مینوشته اند لهذا احکام ظلم و تعدی بر رعایا کمتر میتوانسته کرد
و بر جزوی و کلی اخبار ملک مطلع بوده اند و الحال جماعت انگلیسیه ان را
عام کرده اند که هر کس خط بر جا که خواهد بفرستد و طریقه آن چنین است که
بفاصله دو کروه که تقریبا یکفرسخ است در تمامی آن راه که آدم رفت خطوط
آنجا منظور دارند خانه ها ساخته اند و چند کس را با یک نویسنده در آنجا



مقبول

وضع واک

مکاتبه خطوط

سکونت داده اند و خطوط را در کیسه از چرم پر کنند و مردمانی که در
مرحله اول نشسته اند یک نفر اورا دیده دستش گیرد و یک نفس میدود
و طبل کوچکی در پیش کمر خود بسته است و ورای نواخته که سماع رسد
کنند و مردمان مرحله دوم مطلع شوند و بجود شنیدن او آماده شوند
چون رسید او گوید و دن توقف شخص دیگر کرفته روانه میشود و همچنین تا تمام
راه را طی کنند و در شب یک نفر مشعل دار همراه او میرود و در شب
و روز صهیل شتاه و نیخ را طی میکنند و اصیاقا و وکس همراه میشوند که
کر در راه یکی را عوض عارض شود دیگری کیسه را برداشته بعقبه
برساند و چون بمنزل مقصود رسید کیسه را کشوده عملجات معین اند که
خطوط را باصحاب آنها میرساند و بجواب قرب و بعد بران اجرتی
قرار داده اند که کاغذ را وزن میکنند و دو مثقال و نیم تقریبا معیار قرار
داده اند و در وزنی بیک آنه که تقریبا یک شاهی است اجرت خیلی
او بت میکنند و اگر یک قیراط از ان زیاد شد اجرت را مضاعف میکنند
تا سیخ مثقال شود و اگر از ان کذشت باز اجرت دو مثقال و نیم را بران
مضاعف کنند و همچنین تا انکه صد و اردوه وزن برسد و بعد از ان او

قیمت علحده و طور حمل و نقل آن طور دیگر است و از بنکار سابق مقدار
روپیه و بیشتر بعد از وضع اخراجات عاید سرکار انگریزی میشود
اندازه حسن تدبیر این را باید دید که خطوط سرکار کمی یا زیادت
رفت و آمد میکند و از احوال هر ملک مطلع میشوند و کار را خلاصی
کرده اند و در سیاق مطلع کلی لیکن این قدر میرسد اجمالا که حضرت باعانهٔ
توفیق تتبع روزی میکند و هرگاه خواهند که بتعجیل جایی روند بر محفه سوار
شده چهار کس ان را بردارند و دو کس اذوقه و رخوت او را بردارند
با یک مشعل دار شتاب و عجلی تمام روانه شوند تا دو فرسخ و در انجا
اینقدر ادم معین کرده اند که از راه محفه را بردوش انجا گذاشته و ایشان
او را برداشته بمنزل دیگر روند و همچنین تا مقصد گرداند میروند و مسافت
بعیده را در اندک مدت بآرام تمام طی میکند و در روزی یکصد روپیه خرچ
میشود و همه این کار همینه معین نیستند بلکه هر کس در هر وقت که خواهد
زر داده بجهت او معین میکنند و در این کار نیز فواید کلیه هست
وضع لغت خانه این نوع که هر کس در خانه خود از برای مجالست و محبت
مکانی را معین کند و ان را بقدر یکه در قوهٔ او هست با انواع چراغهای



وغیره آراسته نماید و در جنب او مکان دیگر معین کند که اطعمه را در
هنگام خلوت مردمان او بوضعی که خاطر خواه اوست در انجا تورهٔ
بخیند و از برای هر شخصی یک توره از هر قسم طعام میگذارند و چون
بعد و مهمان توره های او چیده شد مردمان آمده اطلاع میدهند صاحبخانه
مهمان را بر فرش با مکان تکلیف میکند اگر دارد و سر راه
ایستاده دست هر یک را میگیرد و صاحب خانه هر مهمانی را در موضعی
که لایق اوست مینشاند چون هر کس که از طعام خوردن فارغ شود بر خواسته
مردمان دست او را میگیرند و در محالس اول که محل صحبت است فارغ
مینشیند و انتظار دیگری را میکشد و چون تمام مهمان از خوردن طعام فارغ
شدند ملازمان انجا در ان مکان رفته مشغول باکل میشوند و چون همه فارغ
شدند مردمان صاحب خانه بجا جمع و اطمینان ظروف خود را جمع
میکنند و این عمل بجهت سنگینه نشدن و کم نشدن ظروف و در صورت
قلت ملازمان و کمی سامان بسیار خوب است و اگر در انکه دیگر میسر
شود مرغوب خواهد بود و بعد از ان مهمان بار از خصت کنند پس
صاحب خانه ظرفی را که در ان پان است و ان بر کی است سنبله یک

تاریخ و نهایت خوش طعم است و اهالی این کشور آن را بسیار مانوس
مخلفه میخورند باشنیده عطر نیست روی جهان که دارد تا او خود بردارد و اگر
ایقدر عرضه ندارد که از دست خود او ببرد و بسیاست که حکم عرضه است
باد عطر نمیدهد مجلا در این مرحله نیز رعایت چند قرار داده اند که دال بر
مراتب احترام و اعزاز است و هنگام رخصت ستدن چون هنگام وصول
است در آداب و تسلیمات بسیاست که سلام میکنند خاکوم در بعضی
از اخبار شرایعه نیز وارد شده است و علما را در وجوب رد و
جواب آن سخن تواند رب و خوب است و اما مجلد شخصی که بسیاست
باین نوع که مردم بسیاری در کوچه و محلات یکی در خانه های روسا
که هر کس وارد شود و هر امری که در شهر صادر شود آنا فانا بجا
خبر میرساند و با اگر چیزی رسیدی که بر ایشان معین است رفته احوال را
میگوید او در طوماری نوشته در وقت شب بنظر صاحب کار میرساند
و اگر حاضر نیست در شهر و مکان دیگر است از برای او میفرستد
فایده این عمل آنست که رئیس از جزوی و کلی احوال شهر در جا
مطلع میباشد و این هر کاره ها لب است که طایفه کناسان هر گه در



خانها راه دارند و با چه در داخلی و خارجی هر کس راه و رسم دارند و احوال مخفیه
داخل خانه او را ایشان دریافت کرده بحضور صاحب کار میرسانند و بسیار
است که تبدیل لباس کرده در خانه امرا و بزرگان میروند و بر مکالمات و افکار
هر کس مطلع میشوند و حق آنست که اگر چه در این باب بر مردم تنگ میشود و لکن بحکمت
پادشاه دین جهان حکم فرموده کلیه دارد و بسیاست که بسبب آن از مهالک
عظیمه بحکمت یافته اند و مردم خیالات فاسده کمتر میشود و از انجام وضع سواری بهمان
مختلفه است از قبیل محفه و هر یک را طور و اسم علحده است چون تخت روان
مالکی هون و پالکی چای فارسی و سکه پال و کجاوه و تخت و تام جام و توجه و میانه
و جهیلم و دولی که هر انها سوار میشوند و مردمان اور ابر دوش میرسانند و این
میان انها بیرونیکه خواجه بارام تمام مینشیند و در سفر و حضر جا که خواجه میرود و از
گرما و سرما محفوظ است و این نوع سواری بحکمت مستوی ماندن زمان و حمل
نقل مرضا و اطفال نهایت خوب است و انواع دیگر است که انها را بگاو
و اسپ می بندند و با بها مثل جاده دارند و با انواع لفیه و با تکلف ساخته
مینمودند کاری و رت و گرسهل و بیل و غیره می ماند و این نوع سواری اگر
بحکمت محفوظ بودن خوب است و لکن در راه رفتن لگدان بسیار دارد و قلیل

را میزنا انواع مختلفه مثل عاری و موفه و غیران آراسته سوار میشوند و اقارب
که در تبلیغ پیغام مراتب مختلفه قرار داده اند بهمکنان و همسران سلام و اگر
قدری بالاتر نسبت سلام و نیاز و اگر برتر کرنش بندگی و اگر از قبیل حکام
آداب و تسلیمات و کورنشات میکوبند و اگر پست تر نسبت دعا میکنند
و بعد ازان مطلب را پیغام میدهند پس آن شخص واسطه آمده میگوید که فلان
شخص سلام گفت و یا گفت سلام و نیاز و یا گفت بندگی و یا گفت آداب و تسلیمات
و کورنشات عرض کرد و یا گفت دعا فرموده چنین و چنان گفته است او نیز
مراتب آن جواب میکوید و دیگر اگر هنگام نام بردن دیگری لفظ صاحب را
اسم بالقب او اضافه میکنند لفظیا و میگویند فلان صاحب و یا ازان صاحب
یا میرزا صاحب یا میر صاحب یا خانصاحب یا نواب صاحب و اگر زیاده تعظیم
منظور است لفظ قبله را میزان اضافه کنند و اگر ازین نیز زیاده منظور است لفظ
کعبه را میزیاده کنند و به بزرگان خود چون پدر و عمو و نیکوانیان و حکام و امثال
آنها خطاب کنند و هر مرشد و قبله گاه خطاب کنند و حق دینیت که ازین
مراحل نیز نگذشته حضرت مراتب پدیت و اگر از همه گذشته که در سلک روبت علی الاطلاق
مراتب بلاد زمان زیاده نگاه نمیدارند بلکه بالعکس و همسر بهمسر و برابر نگاه

میدهند و میگویند که ماه نو بر شما مبارک باد و الا محرم و اگر صفر و اگر ربیع الاول که دارم
عروسی چند روز از اول شب خانه ان بر بدن داماد و عروس زرچوبه با
زعفران میمالند و لباس زرد میپوشانند و در مکان خلوت مینشانند و در
این اوقات کمتر از ان مکان بیرون می آیند و این ایام را ماجون می نامند
بعد از تمام شدن ختنه روز ان را غسل میدهند و لباس فاخر میپوشانند
و بعد ازان روزی را معین کرده اسبابی که بجهت عروس در خانه داماد
مهیا شده است با انواع شیرینیها و نقلات بسیار بقدر یکصد و دویست
بر سر مردمان میکذارند و داماد را بر اسپ سوار کرده با جمعیتی که دارند با
رفاحان و ساربانان بخانه عروس میفرستند و در انجا مردمان عروس
ایشان را شربت میدهند پس هر کس بقدر یکصد و دویست روپیه
روپیه و اشرفی در کاسه شربت چیزی می اندازند القاء پدر عروس و
اگر ندارد کسیکه متکفل امر اوست بقدر صد و دویست روپیه داماد خلعت و زیور میدهد
و داماد بزرگان خود و بزرگان طرف عروس از قسم روپیه و اشرفی نثار میکند
سبق و گرسنه نذر میدهد و مراجعت میکنند و این روز را ساچق میگویند
و در حدود بنگاله این روز را بر احوال سابقه مقدم میدانند و در شب دیگر

از خانهٔ عروس صدا و خوشی بجهت داماد می‌آورند و در سبب دیگر آن
زفاف تقریب داماد را در استه میکند و بیرون می‌آورند قبل و بعد از
رشته‌های مروارید هر کس بقدر مقدور در خور جری ماند پیشکش چند
آن را سهره می‌نامند و بدون این عروسی ممکن نیست و اگر سندان آن
را بیکم می‌نامند و در نظر چه پیدا شد پس همین وضع داماد را در سر سوار
میکنند و با جمعیت دوستان و رفقایان دف و دهل و روشنی بسیار
باغهای کل از کاغذ با انواع مختلفه بقدر مقدور در مسافهٔ نصف شب گذشته
یا بیشتر باین جهت بخانهٔ عروس میروند و داماد را در میان وضع بر مسند در صدر
مجلس مینشانند و رفقایان بر قص مشغول میشوند و بعد از آن تفاریح علما
حاضر شده بعد از حصول اذن از عروس در مجلس آمده بهلوی داماد نشسته
خطبه و صیغهٔ نکاح را جاری میسازند و مهر زیاده از فزر حواله میکنند صحیح کم
تا دویست تومان و بیشتر نیست چهل هزار و پنجاه هزار و لک بلکه بیست لک و بیشتر
رد و بدل مهر را قبول میکنند و از این جهت است که زنان در این ملک بر مردان مسلط شده
مگر قلیل از خوبی ذات خود اطاعت شوهر و رضاجوی او میکنند و مردان زد
با زنان چندان الفتی نیست زیرا که هیچ کس با طلبکار خود الفت نمیکند و همیشه



فصل آمدن داماد بمیان عروسی و دیگر آنچه میکنند و دیگر آنچه میکنند



در تأثر و نفرت دارد مگر نادر و شاذ و اگر شوهر فوت کرد خانه بزرگ
او بآن منتقل میشود و اولاد او خصوص آنکه از بطن غیر آن زن باشند تمام فقیر و بیخانمان
فوت لایموت میشوند مجملاً چون نکاح جاری شد مردمان که همراه داماد آمده اند طبقاتی
و شربت روان و عطر میدهند و قبل از آن جری چیق آب نمیدهند و مردمان دیگر سربت
میخورند و بقدر مقدور مردمان داماد جری در کمال سرعت میکنند از نو بقاچ بقدر مقدور جلیقت
و انعام داده میشود و بعد از آن داماد را به تنهائی در محل عروس میفرستند و در دور از نظر
مینشانند و در صدد و بکار رسم است که در وقت داخل شدن داماد
کسان عروس او را با سیم یکی از حیوانات میخواهند و شال بار شده کل بر گردن او
انداخته میکشند و داماد با مثل آن حیوان آواز کند لالا اگر نماید در عروس و کسان
او معاف کنند و چون نشستند بر مواضع سبعه که در سجده بر زمین میرسد که عبارت
از پیشانی و دو زانو و کف و دو دست و روی و پاهای عروس باشد جهت
ثبات میکنند و داماد را تکلیف میکنند که بر بدن خود آن جهار را بردارد و منظور
ایشان آنست که داماد پاهای عروس را بوسیده باشد و بعضی از مردمان
که اندک غیرتی دارند بار را قبول نمیکنند و بعد از اصرار تمام معاف میشوند و بعد
از آن مقنعه از شال و غیره بر سر عروس اندازند و آینه در مصحف سوره توحید را

کنوده پس روی این زن نیکذارند و سبره داماد و عروس را برمیدارند که صورت
بگذرد و آیینه نیندازد و در اثنوت سوره توحید را تلاوت میکنند و در وقتی معمول
که بعد از ان داماد و عروس قدری نان بخورند و قدری از ان بخورند مجلا بعد از ان
قریب بصبح ماشطه عروس را مرخص میکند و داماد عروس را در بغل برداشته
می آورد و در سواری او مثل میانه دیزه که سبق ذکر شد و مشهور است سوار میکند
و اگر عروس جسم و مسافت بسیار باشد عجب بیرنج و مصیبت و محنتی از کشیدن
او میکنند و در دل میکوید مرتبه بیرنج و راحت و ان چه شد مطلب بزرگ پس
مردمان عروس چیزی که برایش از خانه پدر موروثی است با پلنگ خرانه و سایر
اسباب او بر سر کرفته و اگر بسیار است بر شتر و یخوان حمل کرده داماد را پنهان
کرده بود بر اسب سوار میکند سواری او پیش میرود و سواری عروس پس
او و مردمان همراهی از عقب رود قالان و رقاصان در پیش بارام تمام متوجه
وسته ساعت کم و زیاد از روز رفته بخانه داماد میرسند زنان عروس را پیاده میکنند
بر سر راه او کوسفندی یا کاوی ذبح میکنند چون عروس داخل شد و بر مسند نشست
داماد آمده بر پهلوی او مینشیند و اگر قدری متشرع است امورات شرعیه را
نیز معمول میدارد و بعد از ان اگر مرد است زفاف میکند والا آه حسرت بسینه

مالکی


مماس میکذارند و مورد توبیخات طرفین میشود و مشهور است که اغلب این احوال مخصوص
طایفه ییود بوده چون اگر شاه بابری از راه برنزک میشود خواهش مواصلت دارد
میسازند که این مراسم موقوف بر انست که بادشاه رسوم مارالعجل آورند اگر شاه
قبول کرد و از ان روز در اسلام نیز شایع شد خانکه بخواهد این رسم جشید ماه شاه
بادشاه زادکان را نیز موقوف داشت و بعد از شاه جهان این رسم الی الان
مستمر است و کبی از اولاد دابریشم نمیتوند مجلا بعد از شب زفاف تا چهار روز طعام از
خانه عروس بهت مصرف ایشان بلکه زیاده تر خانه داماد می آید و این را بهور بفتح
با موحده و ضم ها و سکون واو و فتح راو ها ساکن میتامند در روز چهارم داماد
عروس را برداشته بخانه میبرد و در اینجا اجتماع زنان از طرفین میشود و میکذارند
که در ان موسم هست میرقصند اگر داماد کم حیا باشد در ان روز خورد و لذتها برمیدارد
والا کنک مفتی میخورد و این روز را چونی میتامند و بر لغا خلعت میدهند و بعد از
انقضای این روز در وقت عصر داماد با عروس بخانه خود برمیکردند و بعد از ان چهار جمعه را
عروس در خانه پدر میرود و در روز نصف روز در ایی میماند و باز میکردد و نصف روز در خانه
خود میماند و باز در جمعه دوم میرود و همچنین تا چهار جمعه تمام شود و در بعضی از مواضع همین
در بنکاله در روز جمعه اول وقت عصر معاودت میکنند تا چهار جمعه تمام شود و در ایی ایام که در خانه

بدرست اهل آنست که شوهر در شب عروسی او بماند ولکن در روز دیگر بیرون رود و بعد از آن
بیماند در خانه خود بماند و در ایام حمل شوهر روم عادت چنین است که داماد با چند نفر از اعیان دولت
بدان خانه میروند و چون بنشستند داماد از خانه خود بیرون آید و حرکت میکند و بر اسب سوار شده
وضع حمل اگر پسر است بر در خانه او تیر و کمان آویزند و اگر دختر است دوک و دوکی
دلالها در اطراف بسیار باشند و من در بعضی از آن شهرها که در آن از دواج میکنند و در هر
او بیشتر و در عروسی که پسر است بسیار از دوستان و آشنایان او حاضر میشوند و هر کسانی که
بسیار منشرح باشند و من در بعضی از آن شهرها که در آن از دواج کردم بغیر از دوست
کلام الله و آنچه هیچ یک از سوءات را بعمل نیاورد و صیغه نکاح صحیح
خود جاری کردم و اما بعد از آنکه زن بعد فوت شوهر عده در
و در خانه معطل و حیران می ماند و دیگر شوهری کند اگرچه در همین شب باشد
و هرچه که مواصلت نشده باشد بلکه مجرد نام زوجیت از کتاب ایشان
از محصنات است و اگر کسی احیاناً خلاف قاعده عرف و موافق شریعت
متقدس که دو شوهر نمود تمام اقوام و عشایر و اشنایان بلکه همسایگان هر
او را ملامت میکنند و در خانه او آمد و رفت نمیکنند و از جمله در آزل محسوب
میشود الفقدری که این مرحله در میان زنان این ملک شیع است چنین که صحیح



حتی انکه در اوقات کتاب زنا در خفیه و انکار الفقدر تو هیچ نیست
که در این باب و این قول اعتماد نمود که در میان اهل اسلام
نیز رواج کلی یافته است داماد بخلوت که با دشاه بجگام و امرا
و اعزه و خطبا نابت میدهد بدرون سه درجه دارد دوله و ملکی و
خانی و خنکی مثل اسد الدوله رستم اصلاک خان خان بهادر شیر
جنگ و مجتهدین برای متوالی تجسسات نمایند و هر کس سلام
بخطابی خوشش می کنند پس هر گاه خطاب غلبه یافته
در دربار عام با دشاه میفرماید که چه میدانم این و بیاد الدین
اشخص را با داب کاه که در پائین حصار در مقابل سلطان
مقرر است می برند و میگویند که فلان اشخص بفلان خطاب
سرفراز شده و با انکه با واز بلند میگویند که اسد الدوله فلان
اصلاک فلان خان بهادر فلان خنکی جهان پناه و مسلمان
پس اشخص تسلیمات بجای آورد یعنی سه دفعه دست
بزمین میرسانند و می بوسند و بعد از زمان اندک خلعت میدهند و باز
با محل رفته همان نحو او لذ میشود و از تسلیمات میکنند بعد

ازان سوانی مرتبه ادنی فطرهٔ خلعت عنایت میشود و دو شاله
در دمالی و جقه و سرپیچ و یا سیف فطره یا اضافه مادر دارند بحسب
کردن و دستار و کمانست که تکمیر و سپر و خنجر نیز انعام میشود و ازین
نهایت مرتبه شش و کمانست که دو شاله یعنی دو شال زر بابادیر
هم در خدمت بدارش او میبندند و کلاه است که دو مال ازان اضافه
میشود و هر حال در ازین مرحله بسیار تفاوتهاست که ذکر کرده
اند ما با تحمل رفته تشبیهات میکنند و نمیدانم بهت سر از اندیر
خلعت بر میکنند یا نه و باز رفته تشبیهات میکنند بعد ازان
همان خطابات از سرکار بادشاهی بر صفحه نقره یا زر مرقوم و بخوان
کنده شده بان عنایت میشود من بعد بادشاه و امرای
او را خطاب بخوانند و در مراسلات و مکاتبات
می نویسند و بسیار است که اسم صاحب او موقوف میشود و از
خطابات مرقوم او را می نامند و ازین خطابات باید
نیز سیصد چهل قریب خان و خانخانان و یار وفادار و
جاه و سکندر جاه و فریدون جاه و سلیمان حشمت و دارا شکوه و

اشتال



اشتال اینها و این خطابات مخصوص مردمان بسیار مقرب بادشاه
زاده گان است و بمقابل علماء شریف نباید و شیخ الاسلام خان و
صدارت خان و امثال ازان خطابات سید هند و باطبا معالج
خان و شفای خان و حکمت خان و علی خان و صدر قلی خان
و نحوان خطاب سید هند و بسیار است که بادشاه نوزده را احکام
صوبجات که بسیار مشخص باشند اجازه میدهد که بهر دو خطاب
هم خود را بخوانند خطاب ایشان نیز معتبر خواهد بود و در ازین
اوقات خطابات باقی است و لوازم انها در میان است
و اگر شخص بسیار مقرب بادشاه باشد بادشاه او را منظور دارند که او در
دولتخانه جغه نوبت و نقاره بنوازد در بار عام حاضر میشود
نقاره کوچکی از نقره ساخته اند بر شتر او می بندند و در اوقات
که بر ده جوید ازان و بسیار است که اسم صاحب او موقوف میشود و از
خطابات مرقوم او را می نامند و ازین خطابات باید
نیز سیصد چهل قریب خان و خانخانان و یار وفادار و
جاه و سکندر جاه و فریدون جاه و سلیمان حشمت و دارا شکوه و

(ذکر نقاره و بعضی از احکام)

اشتال

وقبل ازین که سلطنت سلاطین نفوذ بود هر کسی را بر قتل کردن
سوار شدن و هر جا به را پوشیدن و هر رفتاری را کردن تمیز
نبود و موقوف باذن نبود و در ایام انگریزیه که دولت بست
تمام شده است و منظور ایشان ضعیف شدن اعاظم و قبایل
شدن بزرگان و امیرزادگان است این امورات تمام
مرتفع است هر کس هر جه میخواهد میکند و قبایل از رسوم و قیامه
است و ایشان را اختیار ایشان است [illegible] که در
کیفیت رفتن بحضور حکام تفاوت نمیباشد است اعم از مثل علماء
و سادات مدرسین که داخل ملازمان نباشند از در داخل
مجلس شده بانچه که سبق ذکر شد سلام میکنند و بعضی که بسیار
عمده هستند سلام علیکم میگویند و جواب میشنوند و بهمان نهج
نوازش میشوند بقدر رتبه میروند و بر مسند خود می نشینند
که خود خارج مسند می نشینند و با انکه بحضرت اعلی هستند فرش
میکنند و حق است که علماء و سادات را نوازش و میفرمایند این
ملک نهایت احترام میکنند و بعضی چون داخل مجلس شدند چون بسیار





یعنی بسیار قریب میکنند و میگویند بفلانجا بروید و نوازش
پس از شخص تسلیمات بجا آورده حاکم نیز دست بر سر میگذارد
که بحضرت او صبح شده است رفته باز سلام میکنند و می نشینند
در تور حصار در آداب گاه بهمین موجب دیدار می نشیند چون دیدار بهمان
نهج او از میدهد حاکم منصرف شده دست بر سر میکند پس داخل مجلس
شده باز او آداب میکنند و بهمان خود رفته آداب کرده می نشیند
و بعضی سلام جدیدی نمیکنند و میگویند فلان خان نوازش بیدار
نشده است و بعد ازان بهمان نهج رفته بهمان خود قرار میگیرند
و ازین قبیل هم بسیار است و هر کاه بجائی که باید برسد تکلف میکنند
کفش خود را بدست خود برداشته و پوشیده و بلند میشوند و ازین
نهایت ادب است و هر کاه حاکم از اقدام ساکت شد و یا انکه
عرض خود را تمام کرد تسلیمات بجا آورده و اگر قلیان از برای
او آورند اگر چه از خود او نشخص باشد اول بر خواسته تسلیمات
میکنند و بعد ازان می نشینند و بعضی بسیار در قهوه و امثال ان
و از قبیل [illegible] است انکه کاغذ ران و اخبار نویسان و هر یک از ایشان بیدار

در شهر و قریه بسیارند که رخوت اجلاف و اوباش را برده و در نهایت خوبی
میشوند بحدیکه از روز نوبی بهتر و بعقد میشود و بران اجرت قلیلا
میکنند و شستن جوارب و شلوار رخوت را معمول نیست و اگر کسی کند
نهایت اسراف تصور میکنند بلکه اغلب زنان خانه از طایفه برزگران
رخوت خود و شوهر و اولاد را در رودخانه میشویند بلکه اگر باده خود و صله
میکنند و نهایت عیب میدانند و در ایام کار زنان دیگر را اجیر
میکنند و ایشان را مطلقا نمیدانند از بعد است که در خانه اند
مکان خلوتی اجانها میگذارند بجهت قضای حاجت کردن مسافرانند
و پیش روی اینها چوب کوچک و حد متهای ایران کوه و کوچکی بسته
فاصله ایجاد کنند و جاهای مقرر اند اجرت گرفته در روز یکدفعه
یا دو دفعه حصار را جاروب میکنند و بجاهای مذکور برده شسته میبرند
میروند و باین سبب در بیت الخلای عفونت کم است و مثل ایران
و عتبات عالیات نیست که جاها عفونت کنند و باشند و بعد از انقضای
مدتی اجزا خاک شده و اینجاست را خلاف ضرر میدانند و حق نیست
که این اسم باسمی است و فقط در جزئیات دارد از خلاف است که زنان

فاحشه



فاحشه و بزبان هندی انها را کنچنی میگویند و انواع عسکرات در
بلاد و قریه ها در این ملک از حد افزون است علانیه بر مناظر و اقعا
و بالاخانه ها و کوچه ها و در حین حرکت و در بیازار و در اینکه نشسته اند
و در کوچه ها و بازارها ایستاده اند و نشسته میشوند هر کس در شهر و قریه
که خواهد بمباغ قلیان و زن بسیار حسینه جمیله با طبله و مجلس شراب
آراسته و هر قدر که خواهد بعیش و عشرت مشغول میشود و هر زاده
از ربوی و نه از جهال هیچ عیبی و خجلتی نیست و قبح زنا از انظار
مردم مرتفع قلیلا نفع شده بلکه مشغول کردن بزوجات از ان
اقبح است بلکه بانی فخر و مباهات میکنند حضور حق و رسول
خلق بنماید که همه اغلب امیرزادگان و امثال ایشان و بسیاری
از اواسط و اراذل ناس قبحا لهم یکسره اغلب ساعات لیل و
نهار در عیش و عشرت میگذرانند و دست فاحشه را بیگانه
و بیشه تراشی را بدست دیگر گرفته مست و لایعقل در خود ورع
و تقوی عام خلق را افتاده اند
شرب است و سخن بیگانه و نا
شناس چنانچه بعرف خود در تمام هندوستان معارف بیرسانند

و با انکه هر یکی را در ما یملک خطیری بداخل از تفصیل نیست مکارم کثیره صادر
مفورست بیشه مفروض و در امور اکثر بوحاشی از اقتراح احتراس مکنند
و اکر موقع یا موقف سابقه نباشد کسی نخواهد دانست که ایشان از
قسم ترکمان و امیرزادکان اند زیرا که اینجا را چشیده کسی نوشته
اند بلکه دلیل ان ترک سیمای ایشان است و ان بحد الله مفقود است و اکر یکی
از ایشان نی فاخته سیاه موخته کندیده را مسخر کرده و بقهر و غلبه بر ان
مسلط شده و بر فرض محال هزار یکی فی ملیون نباید و جای تعجب است که اهل ایران
کرد در نظر همتشان چنان مینماید که ملک سلیمان را مالک و متصرف شده
ست و با متعاهان خود با نواع مختلفه از در فروشی و صباغات ایشان را
بازیان میکنند و ایشان را دست بزرکرده عرض میکنند کرداده بزر
فرستاده اند را بمقدمه که از حدود و قندهار رسیده اند در وقت
قدر سنبل نیست و یقین که از نایبداد اقتباس شریفه ان مرحوم
در دور طاع نامتناهی مشهور ست که ان چنان امر خطیر اهل ایرانی
بوقوع انجامد بلی عایشان میرسد مکان عدة الاعیان و قوارالزمان
نواب میرابوالقاسم بهادر مشهور بخواب بینکا و چند کس دیکر که



داده ایشان لکاح شده ست و ایشان را اصل از اجنبی جنس خود شمارند
و اکر شوهر امور قبیحه پیشه ندیانی را ایشان را انتفاع نیست و مادره
عیادا ست و طمانی امور قوف نکرده اند خلط و اعمال صالحه
و اخر شیا و در امور معاش و کذران و معاشرت با خلق نیز سلیقه
دارند مجملا اکر کسی از ایشان طایفه زنان توصیفات خانی بسیان از
امور ات فاخته توبه کند همکاران در کذشته لاذان این فرقه
مانع میشوند و حکام اسلام نیز در هر جا که مستقلند مانع ان اعانت میکنند
و در هند و در بر جا یه انکلیسه مستقلند چنین نیست بلکه هر کس را اختیار
مختار ست و علاوه بر ایشان زنان جامع از مردان نیز در بین ملک کشند
کرچون زنان خود بعد بیعت و اکر پیش میکنند و انچه موهوم را انچه مرئی عقیده
بر ملاهر کرخواهد انها را طلبیده با ایشان خلوت میکند و در رسانیدن مبالغ
کیا از حقیقت فروخ و قطعات عدد و نرخ و اجرت و قاعدان در بار حکام اسلام
عاید میشود و جانب انکلیسه بلا اکراه فرا خور و نسب و روزکار و بی تکلیف
این امر خلاف نرخود عار دانسته اند و ازین امر منتفع میشوند و اکثر
خانه ها را باجاره داده اند از مداخل ان هزینه میکنند و نواب میرابوالقاسم

سعادتعلیخان بهادر تبریزی با قلعه مدایع که دارد و ابواب انتظام از این امور را
موقوف کردن نیست بلکه علاوه بر این قدغن بلیغ کرده است که در بلوک
که مقرر حکومت او هست و در تمام قلمرو او شراب به علانیه فروخته و خمار
بازنند و خنیه را در کوچه و بازار نگذارند و مداخل این امور را در ملک
او زیاده از آنکه بوده دارند این چنین پرورشیست اگرچه نواب معظم الیه
با این قصور نشانی که در لکهنو بودم طریقه دوستی و وداد و همان نوازش
را داشت بعضی از مواضع که من بعد در مجلس فکر میشود تحمل انکار نیست لکن
انصاف دین است که اگر امساک در سر زنج نیز بخشش غالب شود در زمره
درزاد و حکام به اتباع نوع عفو در نهم قرار داد و ادراک در ایجاد و
قلیل امتیاز نیوفتد مجملا در اجتماعی که برخلاف رای ملک دیگر از بدو ورود
تولیت نی در همگنان و در ادوار عفو و اغماض و حکام شرع در وقوف بر اوقاف
این امور مخالفت و فضولی نیست و از کسی کاری کسی عنان عزیمت و دست
او در دن زمان نمود دارد نی خوشبوست در نهاد اسباب او سوخت بیرام
نجس موجود و مبرست اگر کسی عفو ندارد نگذارد فیکی ذات و ناخوش
خوی و مخلب حضرت رب العزت خواهد بود عصمنی الله وایاکم من





من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له
بعد حمد و صلوة در ذکر وقایع فتاح است که بعضی از آنها بر عطاف دار السلطنه
و بعضی در ذکر بعضی از اوقات که در سفر و حضر بوده است و در تمام قلمرو او شراب به علانیه فروخته و خمار
بازنند و خنیه را در کوچه و بازار نگذارند و مداخل این امور را در ملک
او زیاده از آنکه بوده دارند این چنین پرورشیست اگرچه نواب معظم الیه
با این قصور نشانی که در لکهنو بودم طریقه دوستی و وداد و همان نوازش
را داشت بعضی از مواضع که من بعد در مجلس فکر میشود تحمل انکار نیست لکن
انصاف دین است که اگر امساک در سر زنج نیز بخشش غالب شود در زمره
درزاد و حکام به اتباع نوع عفو در نهم قرار داد و ادراک در ایجاد و
قلیل امتیاز نیوفتد مجملا در اجتماعی که برخلاف رای ملک دیگر از بدو ورود
تولیت نی در همگنان و در ادوار عفو و اغماض و حکام شرع در وقوف بر اوقاف
این امور مخالفت و فضولی نیست و از کسی کاری کسی عنان عزیمت و دست
او در دن زمان نمود دارد نی خوشبوست در نهاد اسباب او سوخت بیرام
نجس موجود و مبرست اگر کسی عفو ندارد نگذارد فیکی ذات و ناخوش
خوی و مخلب حضرت رب العزت خواهد بود عصمنی الله وایاکم من

لازم شهید شدن امروز شده باشد که خواهد بخواند یا باید و اصلین بعد از این
قضیه او زیده نگوید خون شفاعت کند خواهد نکند پس بنابراین
میگوئیم که ضایع نمیشود آنقدر دو ترکیب معانی خود کاری که در ترکیب بسایط
و شفعای در بارگاه حضرت کارساز بر ایشان مسلم و آشکار شده و ایشان هم
نیز راه شفاعت بخش در پیش داشته کار بود و با الاقل بسبب جمع آمدن
در گرد شدن تماشا بر اجابت این بنده عاصی حضرت سرور شهدا که کار
بر تبه او بیشتر است چگونه شفاعت خواهد کرد بلکه خود خداوند عالمیان مقدر
حکم خواهد فرمود که این مغلوب باغیان بچون خود چنین رفتار کرده است
و از شکر نعمت یزدان یا بان او در آنکه مولای او فی الجمله سخنی را گفته شنیده است
سخت غافل نشده است و خالفت و از زیر بار تکالیف این را بهانه عمل در نیامده است
جمیع بر سان و با نواع عقوبت معذب بوده زیرا که هر قدر که معرفت بذات
و صفات حضرت یزدان بیشتر باشد طور و قبح عمل قبیح در نظر بیشتر جلوه خواهد
عوام الناس مطلب را از تمثیل بهتر در یافت میکنند بجهت فهمیدن
و تقریب کردن مطلب بذهن و فهم ایشان گفته میشود که چنانکه در دربار
سلاطین و بادشاهان که منوط بسلطنت و ظل آثار الوهیت شخصی از اشخاص





و زراء و غیرهم شفاعت و التماس را بانداز میکنند و کسیرا که همیشه
کوشش اتفاق و مخالفت را کرده و بعدم اطاعت و عدالت امر منظور
داشته نسبت و از اتفاقات بقصد کشتن بادشاه مبتلا شده باشد
اصلا و قطعی شفاعتش نمیکنند و خود نیز از عدد و ان او و نمی افتخار
بود و بر ایشان در ترک شفاعت توبیخ و عتاب نخواهد بود همچنین در
دربار بادشاه بادشاهان نیز چنین است و در این درجه فاجعه بلیه را
ملاحظه مینماید مجال قابلیت و فیضان فیض شرط است و السلام
و خیبه ترکس و زیان کردد وجه دویم آنست که میگوئیم که موافق
عقیده فاسد این شخص کثیر الفواحش بعد از شهادت آخرود لازم
آید که تکالیف شرعیه از شیعیان مرفوع شده باشد و یا اگر باقی باشد
و لکن از ارتکاب انها ترتب عقاب و مخالفت زایل شده باشد
قول اول بر حسب کفر است زیرا که خلاف ضرورت دین و موجب
تخریب شریعت سید المرسلین و تکذیب خداوند رسول و ایمه طاهرین
است که فرموده اند که این دین و شرع بعقوبت این ناپاکزاد قیامت
باقیست و همچنین است قول ثانی زیرا که ساقط شدن تکالیف بعد از شهادت

آن برگزیده ملک العلام خلایق فاذ شیعا نزاد در مقام موعظه و نصیحت از
عقاب و عذاب نیز نرسانیده اند و با وجود بیان فضایل کریمه این عبادت
انسب و اولی تحریص بطاعت و عبادت و زجر از مخالفت و عصیان نیز
فرموده اند پس مرد عاقل فرد مسند دیندار باید میان کمالات بکوشد
کبار جمع نماید و در جمیع جهاتی که بکار طرفا طهر برسد دین است که جامع
جمیع الاطلاق یعنی شارع مقدس در ضمن این کلمات شتی امر معاش
و معاد هر یک از اداء در سر عبادات و معاملات را بنحوی که باید از کمال
عباد بیان میفرماید چنانکه اطباء در کتب و دفاتر خود بیان نموده که ترنجبین
مسهل کننده است و خوردن نیز مثلا بجهت دفع سم ان نافع است
و همین منوال در عامل اداء بعضی از فقه و قضاء و اخر صفات الا آن
انهاست بیان میکند پس شخص مشرف در بدن ابدان و انسان باید
توافق و تعاقب بین در وقت استعمال ان اداء در نظر نماید در مقام
معالجه قوه ضعیف مریض را نیز ملاحظه کند انکه عباداتی که اطاقت
را بالمره ترک کنند بر سبیل انتهاء ایکه بدان طلب ان نکنند و
انکه کمتر تریاق چکیده بجوزد و جوزن نیز معالجه نماید پس عبادتها

ذلک



ذلک میکویم که ظاهر است که غرض ایزد اظهار و ساداتی ابراد و بیان
این نوع کلمات این بوده است که اطباء الله در میان خوف و رجا باشند
و از شدت پس و یاکمال امید داری ترک اطاعت نکنند و در این باب
بین افتضاء حکمت بامر فرموده اند و در این مقام و جوابات بسیار
است و ذکر انها مناسب وضع این رساله نیست اکر در فارسی
یکوئی پس است و الله العالم و از جمله است که اغلب اعلیا و ادانیا
و حکام و امراء بلکه اغلب طلاب علوم و غیرانیش بد و بر تر انشند و اکثر خلق
انیک مقدس نباشند مرتبه پی میکنند و اکر از ان نیز زیاده مقدس باشند
فی الجمله خواهد کرد نیست مجاذ و در زمره شیعان حقیقی در عداد ایشان کامل
نیز بین نوع فاذ است و از بعضی از متصفان شنیده ام که منظور از غلب
مردم در اواخر ثقاب این عصر فضاند زنان است و در روم نیز این
عدم غریب است الا انکه در انجا مخصوص بغیر حکام و اعیان است و در این
ملک عام است بلکه در اوایل عشر سیزدهم عجب انست که در این
کشور بسیار از اصحاب فهم بلکه علماء دیدم که بر حرمت این عمل مطلع
نبودند بلکه امرار بر اعانت ان دانستند و میکفتند که اکر این حرام

و این فقیر چون چنین دیدم در جواب سایل فیض آباد این مقام را بر دیده نهم
بیان کردم و بحمد الله چون از موجبات اطاعت گردیده است از لیس خود بر
داشتند امید که حضرت باری دیگر از تیر توفیق خود را کامت کند و ادا
نصب کرد اولاد و دیگران را بر کرسی مسکنت و فقر زندگی خود را بیند و
مثل فرزند حقیقی خود بیند و خصوص کسانیکه اولاد ندارند
از دین بسکنند و بوی میراث بیند بلکه در نظر اکثر عوام الناس چون
فرزند بر سایر اقارب مقدم بیند و بیشتر دینداری یا اولاد عوام میشود
دارد که در بدو فقر رسیده فرزند خود کرده و بعد از اولاد نمود و بعد قوی
میکنند حق آنست که این دین کشور اثر تامی دارد و دیگر
اب و هوای اوست چنانکه من تیرد و بلده فیض آباد و نواحی
که هر مقدار دوالاشجار بیرزد الحسن مشهور بهادر نیرزد حفظ الصحاب
را کلف حالیا ده دولت سنگاه را در حدیث عظیم المناقب منفق السیار
بهادر میرزا علیخان بهادر مشهور بمیرزا سنگه و حسام
ست از ابطن عشیره مغلیه بندگان عالیجاه اسد الله و رستم جلالت میرزا
محمد تقی خان بهادر در قیات نسب مدام اقبالهما بفرزندی گرفته بودند و اخیرا

اولاد حقیقی



اولاد حقیقی بسلاز خود بین شاهده پیر خود م و در این وقت سن ان نور چشمی
بنفت سال محمد حفظ الله تعالی و ابقاه شغل الرشید و اخره فی الدارین محمد و اله
دارین فضیله و ارث نیز مشهور بوده است چنانکه از مقدمه زبدة بن حارثه
معلوم میشود و شاید تا حال نیز باقی مانده و در ایران مشهور نیست فضل
دیسکو بنیای فارسی بر زبان بهلوی از زیر بادات زند است از یکدیگر
محدود جهانگیر نگر من اعمال بنگاله از طرف دیگر بادامی چین متصل
و از ابتدای ملک سرور فائده احمدی در بنادر و دست و خود ملاک روی
زمین دانند و سند و راه از هر طرف وسعت ملک است هر گاه از حدود دیگر
حفظ و از حکام بلکه از سلاطین نیز دعای شاه انجا میرود و زیر عرض میکنند
که فلان غلام بالله باد پیر فلان ممالک باد عمرت نشست عزیز سال
دیگر است و جواب چنین نویسد که از بادشاه چگونه جواب قبیل نشنید و
معدل باد نوشت و الا کس و طلاد نقره بغلان غلام بالله باد بعد از ان
مطلب انجا رود و قبیل نشنید بخر سکار او در چار یکر نیست و اما یلان در سنت
بردیم چین و ختا رکوچک جنس نشنیده اند غلب بسنده زنند و معاون سیار
و ران است مثل یاتوت الماس و طلاد نقره و سرب قطع چنانکه نام از

خوب است نوابی بخانه وخانه بادشاه که از سنگ مکلس است و باین
سبب آتش در شب در انجا وجود ندارد عمله حکام در کوچه و بازار را
میکردند اگر در خانه کسی آتشی یا چراغی یافتند انخانه را غارت
میکنند و این را رایج المعامله ایشان بارهای نفرت منقوش است عبارتی
رسمی ندارد بجای از رسومات و اشیاء خاصه ایشان نگارش میشود
و اما اخلاق ایشان که هرگاه بادشاه در کوچه و بازار تشریف آورد مردم همه روی
در زمین نهاده او بگذرد و کسی بر در نگاه نکند و همگی میکنند در دیوان عام
و در مجلس بار مردم بر دو نوع ایستند دسته دست راست و دسته دست چپ
و نظام و حکمش بدین است که اگر در انحال هر سه نفر پسر یک پدر حاضر
دارد تا کشته نشود و هرگاه با یکی جنگ دست دهد جمیع مردم او را
صغیر و کبیر مجتمع شوند و اینها افواج او بسیار نشنیدم که جانب انگلیس
مکر خواستند که در ان ملک مکانی بدست آرند و در خفا اندیشه نکنند
و هر بار بسیار فرستادند که فند و در عوض قدر یکی که چوبی داد
و قبول نکردند که از سرکار ایشان وکیلی در انجا باشد و اما اخلاق
که اگر یک بدیگری در انجا حکام نزاع بسیلی یا مشتی یا چوبی زد و بنزد حکام شکایت

ست



ست از ضارب چیزی گرفته بمضروب میدهند و اگر دست یا اندام مقصد
زدن و زخم دادن را قتل میکنند و میگویند که شاید در وقت چنین
لعلی بجای میخورد که باعث قتل میشد پس الدعا دارج هر که دست یا اندام
کرد باید فروداد و در دادگشته میشود و اما اخلاق که نسبت
موقوف بمضار طرفین و قدر یکدیگر است اگر چه زن شوهر دار نشسته
باشد و شاهد وقت که زن نخواهد بماند عریانا که در انشهر دار و میشود و مردان
و خزانی و زنان خود را باسم خدمتکاری بفروش و ایشان اجبر میکنند و اگر
بادو فعلیا نیز شد انقدر مضایقه نیست و اگر یک بازنا در خفیه نشینی
کرد و دو در انخانه خود بر دو شوهر با بدلا و اگر بحکام شکوه کنند زن مرد
بیگانه را میطلبند و خود رو بهر از ان جریمه گیرد و زنی را با یکنفر
سیار دو اگر ان زن بار دوم بخانه او رفت و شکایت شد نصف
رو بدو میگیرد و در بار سیم سی رو بدو و بار چهارم جزیره نکو بدو هم مرد
گذارد و اما دزدی و دکانجات اغلب ایشان هر بزرگ در دهان سنگ
ست که مانند نخود چوب بسیار باز یاست از قلم این بر ان نگارد
کنند و دفاتر و کتب ایشان نیز از همان سنگ است و هر یک از شهرها و

محلات ممالک هند را خصوصیات چند است که در ضمن احوال آنها
گذارش خواهد شد و در اینوقت بذکر احوال از بندر و رود و جزیره
می‌پردازد فصل یوم چهارشنبه غره ماه صفر شکسته گذشت
و اخواصد بست بجوین قریب بظهر وارد شد و عالیجناب سلالة
الاطیاب آقا سید تقی اصفهانی با گروه از عمده بخارا قریب شش ساعت
استقبال کرده بمنزل خود برد و در شرایط اتحاد و یگانگی و طریقه
وداد و مردانگی دقیقه فرو گذاشت نکرد جداکی بفتح میم اول
و سکون ثانیا و فتح ثالثا موحده و سکون یا و شین نقطه دار جزیره از
جزایر مشهور دکهن است و هنار از اعلام مشهوریست و جزیره
مغلوم از زمین را گویند که اطراف از آب فرو گرفته باشد و
بدون کشتی بدان نتوان رسید و آن جزیره از دست بریده است
و در دست جاف انگریز است و بغایت معمور و آباد است
جهازات از چین و اطراف با نجا بسیار میرایند و در قلعه
دو هندق بسیار عیار دارد و در اطراف قلعه انواع توپها گذارده اند
و تسخیر آن بزور ممکن نیست و روز پنجشنبه هژدهم ربیع

حاصل



حاصل آنکه آب و هوای بندر بمبئی بسیار خوب و طول او
چنانکه مسموع شنیده و در تقویم نجم فرنگ مسطور است دوازده
بیست و نیم ساعت است و در نهایت اعتدال است و فصول آن در ایام
چون اعتاب بلاد دیگر نیست بسیار و در خیال و در بهار مرتفع و نعنی
در خزان چون تابستان و سایر مرکبات در همه وقت الا بدست قلیلا
دارد خود و اب خوردن آن مختصر است بچاه و مستران شور مزه است
و در بعضی از کوهها با نیز اب باران جمع شود و بنا چار از آن نیز میخورند
و در بعضی از شبها که مرض مشهور است و در آنها نیز اب بسیار شور مبتلا
بیشوند و از خود بعضی در بیابان بخانه است که مارهای سیمین دندان بسیار آن
و اهل آنجا در در بیابان گاه و بیگاه میروند میباشد که گزیده شوند و
شنیده ام که بوشه خاصه در ایام باران از دهها بجزیره میایند و از
از جمله بسیار مانده اند و در رفع آنها تدبیر کرده اند
که اصل فسرا کوبیده در خانه او با فها در راه ها و دهنها با نها فرو کشند
کنند چون با نجا رسد همه فها بگسسته بدن او را مجروح سازند و از
زهر با نها باقی نماند پس مردمان از اطراف کشند و از او ضایع گردند

که جاهت اکثر بنه در انجا بنا نهاده اند مشابهت که بر اینها باشد
اند و در شب بالای این جزایر بار کشتی کنند ناخدایان هر دو با
چون این را دانستند دانستند که جزیره نزدیک است پس از مکان خود در
شب حرکت نکنند چون در اطراف این کوهستان بسیار از زیر آب
است و بغایت خطرناک است و اما بلدان اغلب جماعت اسلامی
که بفارسی مشهور اند و گویند که در ایام خلافت عمر از ایران [دهان] جزیره
قرار کرده اند تمام چون آنجا یان سفید پوست و خوبصورت و خوش
باورند و بگمان و حیلت نمیکنند نه و هر چه میدهند و نه میگیرند و بهمدیگر
دختران خود را میدهند و با یکدیگر نهایت اتفاق دارند و اغلب
امور ایشان در میان انگریزی تجار معروف است اینان از جزیره نباشت
انجی و فرنگی خوشند و با قرنباشیه نهایت الفت دارند و از اولاد
یکدیگر را دانند و گاهی گاهی دارند و نیاوند و بستاند و نشوند
حکیم را جغیر دانند و بخواندن شناسایی بسیار تفوق دارند و در میان
مایخلیر چون یکدیگر کرده رو بهم دارند بسیار تند و زود بارا
در این جزیره و سایر جزایر تمدن جزیرت که در زیر دعوا بت میکنند





بلند نود و دا دعوا کم نشود و جزایر نشود چون بهره دیزان و در علمه این
حکما را مایل است بچیزی از بونانیان و غیرهم علا الاتفاق است که در
قعر دریا سنگ بسیار است و چون قریب بخارات ضعر بگر رسد و از او
در انجا افتد و شعاع آن بدان سنگها رسد و از انجا شعر راجع
منعکس گردد آب را تسخین کند و چون گرم و لطیف گردد متحلل شود
پس بمکانی زیادتر از اول خواهد و لهذا آمده خود و آب را بمحل خود
باطراف باز برود و در آن وقت آب بر دهانها بگرداب
در یا میریزند مزاحم نشوند چنانکه در بصره و کلکته و امثال آنها است
و چون قمر غروب کند غلیان آن ساکن نشود و بحالت اول بر گردد
در رود و خانه ها باز جاری نشوند و لهذا بغیر نشود و جماعت انگلیس و غیرهم
را دار آنست که هر گاه که از گرده دیگر اعظم بگذشتند چون بحاذات
هر گز یکدیگر رسند گرده اعظم اصغر را طلاق خود گذشتند و گاه قمر اعظم
از گرده آب است پس هر گاه قمر بحاذات گرده آب رسد از بحر دور شد
و آب بلند قبه بلند نشود و از اطراف آن زمین خالی بماند و این آب
غالب جزایر و چون از بحار دیگر گذشت قبه آن فرو نیز و دهانها مفتوح

کردند و این است حالت مدامی میکویم کرا در یونانیان و فصل ا
بحصول غلیان در جزایب قمر خلاف کوسن است زیرا که در
نور قمر مروی است چنانکه از نشستن در ماهتاب در فصل تابستان
معلوم میشود و علاوه بر این میکویم که با بیدمشک حرارت آفتاب
زیاده از آن است پس چرا در عین شدت کرما میشود پس قول
نمایا اقرب است اگر ثابت شود که ماه از آب بزرکتر است
واصحاب بر یاضی سلاوزان خلاف است والعلم عند الله در دور
کلکته در اوایل دولو سط و اواخر ماه مدت شده بود بحدی که شنیده ام
که اکثر جهازات اغلط نموده اند و در فصل زمستان بالنسبه
بایام بارانی و تابستان کمتر است و کویا علت آن است که چون ابرها
در سمت جنوب کلکته واقع شده اند و در این اوقات میوزد
جنوبی زیاده از هوا و قات دیکر در این بندر است پس
مدرا اعانت نماید و لهذا آب بلند است و الله اعلم و زمان
فرمان این جزیره بود کور نر دکین بهادر شنیده ام که نیکو اخلاق و
حکیم مقرب است و اما این جزیره از اوتهایت رضامندی ندارند

ماهتاب

بیست و نهم ذی قعده

جون

چون چندی در بود که وارد شده بودم از احوال من مطلع شد
بواسطه عالیجناب آقا سید نصیح سابق الذکر خواهش کرد که ترا بحضور
صدر علیخان خبر رسانم که چندی وقت حاکم غازیپور از حدود بنارس
بود و از جانب او بکریزیه بعنوان سفارت بدربار کیتی مدار بادشاه
جهان پناه ظل الله رفته بود فیمابین در زنه او که دختر بیکا محمد
حسین خان و دیکری میرزا محمد خان و داماد محمد حسین خان باشد
تقسیم کنم از آنجا که شنیدم در حضور بیش بردند برای عمل کردن علاوه آن
این بود که چهل لعلیخان در زمان حکام زمان میرزا محمد خان سلمه
فرزند کوچک او بود و لیاقت چیزی از بطن منعمه بود بکور نر مذکور
سپرده بود و چون در این حدود احکام تمام بر مذهب ابو حنیفه
جاری میشود و موافق ضابطه اهل سنت باولاد منعمه میراث
نمیرسد و فقط از متعلقان بان طفل بود و میخواست که از میراث
پدر بهره و رشد باشد کفت که ایشان نشنوانند و باید بطور شیعه
تقسیم میراث فیمابین ایشان نمود و کسی از علمای شیعه در این حدود
چون مطلع بر احوال من شد و در این باب از من استفسار نمود

در حکم من مملک کرد و نقش بهمدیر علیخان مرحوم شد چون خدمت بسیار
بسرکار کرده بود و اینجا خدمت رسالقا عده نیست کرعایت
خدمت رسالبسیار منظور دارند در جهاز ایران سرکار خود حل کرد بغیب
فرستادند و اختیار راه جماعت نکبسی از جهاز را اجاره بردند چون جهاز
در دریا افتاد و اولیاء حکمی بهار مواجب او رساکه در هر ماه پانصد
روپیه بود و الی الان نان مدد فرزندان او میدهند و اینکه گاز ذکر کردیم
هندست و در سقوط و نشیمان و بنادر ایران بهتر
بهم میرسد و دران جزیره در نهایت امتیاز میشود و هندوانه آنجا نیز از
اکثر ممالک هند بقدر بزرگ میدهد بهترست مجملا سه شنبه چهل و پنجم ذوالحجه
جزیره لوم و روز چهارشنبه بازدهم شهر ربیع الاول بعزم جدید وارد
برکشتی سوار شدم و به پتوی کرد وارد شد کوسی ای جزیره بست رفتم
چند روز دیگ بست و درست امور رفع توقف کرده روانه شدم و بود
انجا بسیار بدان و صعوبت طریق بحرکه گفت بجز از چند روز
دارد بونه کوچک شهر و بسیار مقرر بانست جماعت مرهته بست شدم و دران شهر
سابق برین بسیار آباد بوده بست و بسبب شورش و قحط و غلا کم آباد

بسیار



بسیار فروش شده بست و مذکور میشود که سابق برین در زمان دولت
روپیه چهل بیستی دران بصرف می رسیده بست و فرمان فرمایان ایران بنود
که بندر جمیع شود و الا بزرگ بندر و دران تجانه ایست که زیاده
از کرور روپیه جواهر دارد و بسیار محترم بست و چند
سال بست که جماعت انگریز دران شهر خبر و خانه کرده اند و اسم
ذکر ایشان را تبرکا حفظ خود دارد و ده اند و دران شهر اولاد عالیشان
میر مکان میر را بیا اکبر آباد رحمت و غفران پناه جهانبانی محمد شاه
بشرف بار یافتن کوشیده بودند اکثر تردد کرده اند جهکان از ایشان بود
قیام داشت بلدات بست و ضیافت و رسوم آدمیت بالصول
داشت جوانیست بنکو کردار خوش اخلاق و ظریف و بعد از رفتن
روانه شدن مقصود شدم و دران اثنا رساله بلده و اقرار حصول بسیار دوم
دار الجلد بود نجی بود کردران بست خانه خطیر ست که انگلها روبه فرو دران
شده بست و از اطراف عالم بهود و نصارا ست آنی ایشد جمانشانی
ان رقم در عمارت بسیار عالی بسنگ را بصورت انسان ساخته زینت
کرده اولاد بر ستش میکنند و از انجا بود و بقصبه امین آباد که قریب بحیدر آباد

کوتاه دیل کاه را بر اسبابی که در سرکار حضرت پادشاه فرستاده بودند
انها را عذر خواهد کردم در جواز توقیف سخن کرده باید فرمود بحکم کلام الله
و مجتهد طایفه المجتهدین کسی رسیده هرگاه نسبت کردم و بایه بلند اجتهاد
را بر ملا اعلا رسانیدم چنانکه در جواب مسایل دکهنی مذکور است نهایت
خوشنود شده قبول کرده و دعاه نموده بحمد الله و فاضل و
اعظم فرموده این نظر بود که چنین امر عظیم که باعث اطمینان چندین هزار
کس از مومنین و معتقدین و مجاورین بود بواسطه این فقیر بعمل
آمده و حق این نعمت عظیم است که عمده علیه غایه حرکت کردن من از عتبات
عالیات نبود بحمد الله و المنه که حضرت ستاد مشکل فقیر را
با یوسف نفرمود بلکه علاوه بر ان فرمود که کف اشرف تغیر
انرجوم جنت ارامکاه تغیر شد پس بوزارت مرحمت فرموده و فیلسان مرحمت
شده منزل خود رفتم و دانی بجهت نهایت اعزاز و اهتمام بایه مقرر شود
دین وجب فضل و کمال و عظمت و جلال بود و از اتصال حضرت
ملک متعال در اواخر عمر کوی برد و یکتایی امثال همگنان محقق بود
و بسبب حسن خدمات و توارث سلوک با مترددین دنیا این فیلسوف

مبارکه



مبارکه مشهور افاق گردید در عرصه اباد خبر رسید که در شب بیست ماه
سوال امکرم تاکید بکمرد و ۵ حصه دخت و پسر از بین دار فانی برحلت نموده
ارتحال نمود دل فرین و خاطر جمیع مومنین از استماع این خبر وحشت اثر بسیار
افسرده شد تغمده الله بغفرانه چون مدتی در انشهر توقف شد بسیاری
از احوال انجا و اطوار اهالی ان نگارش میشود بواسطه حیدر اباد و کشر
بلاد دکهن نظر بقرب انها بخط استوا هوا را باعتدال دارند طول ایام
دلیالی در حدود نوزده ساعت میرسد و در ایام زمستان
باتش و رخوت پنبه دار و پشمینه و در تابستان بسر دابه و خوه بر
احتیاج میشود و قریب باتست که هیچ فصل در ان بخصوصه اگر چه تغیر
فصل و تغیر موسم در تمام این کشور دنوازست بسبب اختلاف
هوا دکهن در دکهن تمیز بین الفصلین از امکن دیگر واضح تر است
و در انجا بلکه در تمام هند وقتی را ندیدم که زمین در ختان سبز نباشد
خصوص نارنج و انواع مرکبات که در درخت انها همیشه میوه رسیده
و نیم رسیده و شکوفه موجود است و در دکهن آبهای جاری شیرین بسیار است
و بعضی از سلاطین قبلیه در ایان در کوهها بسته آب انجا را بای

عظیم ساخته اند و از هر یک در تمام سال آب روان جاری است
و در تابستان آنقدر اعانت بر و از آب باران و در موسم دیگر از همان
آب انبار ها بعمل آمده طول شهر جدید را باد نیم فرسخ و نیم فرسخ
تمام معمور و آباد و بازار ها کوچه ها همگی بارو دارد و خارج
شهر زیاده از داخل آبادی است و خلاصه در روش و اسلوب فرمانروایی
نظر بگذشت حرم در نهایت گرانی است و لیکن حسن عمارت و
وزان و فور نام دارد و در بلاد دیگر آن و فور بنظر نرسیده است و
برین وقت فرمان فرمایی آنحدود بود نواب نظام علیخان بهادر و
اصف جاه و زبیر محمد شاه بابر پرور ایام میگیر یاد شاه قهار
بهندوستان بود بالنسبه با و نظر لطف و مرحمت مبذول داشته بسیار از
احفاد و خویشان عبد الله احرار و در ملوفاندان از عنایت شاهانه
از اظهار است و در بدو امر رئیسی بود با عدل و داد و فرمان فرمایی
بود مجسته نهاد چون مرض قاتع العلاده بکرسی ابرو فراخش عارض
شد از نظم ریاست عاجز گردید امر سلطنت کار کنان خود گذاشت
و چنانکه سبق ذکر یافت انقلاب امراء و اختلاف ایشان در بی
شد نظام علیخان فقیر را که خایف از جور سپهر دون و ادراک نشده بود

ننگ کار دیگر است حیف بزرگ در نمیتوانند برادر خود را در آسایش و
راحت ببینند و حیف نظر بجنس خود ای که دارند یکدیگر خایفند بهمدا
میر املاک که مختار امور سرکار او بود چنین بخاطر خود راه نداده که با
معنی از خارج بهمت خود داشته باشم که در وقت کار بکار آید از آنجا
الیاس پوته و حیدر نایک که حاکم سنگ بیچی بود رابطه سلطان کرا از نوکران
و چاکران آن سرکار بود بندسر اطاعت بمیر املاک کمر فرود و در اوردند
و او را چنانکه بایست بخیال خود میزاورد و بند خوف و اندیشه از آنسان
باعث آن شد که میان نظام علیخان و آن نوکران سر بر هم زدند و یکدیگر
مخالفت و نفاق را کوبیدند و سر نزاع و جدال پیش کردند و چندین دفعه
منازعه اتفاق افتاد ظفر غالب مخالف گردید و جماعت قرار پیش
کردن سرکار ملازم بودند نظر بقدامت با همه امرا و ذخیره و دولتی که
داشتند و از همه پیشتر خاطر کار فرما کران بود بالاخره بمشوره بعضی از خود
دولت خواه چنین صلاح دانست که استمداد از جماعت انگریز بنمایند
و ایشان را بجدد را بالطلبیده مصحب و یاور خود کردند چون برای عزم مصمم
شد نظام علیخان فقیر را که خایف از جور سپهر دون و ادراک نشده بود برای

داد اشت که خطوط بصاحب کمال مملکته برشته ازاین ان طلب سعادت
کند قبول کرد انگریزان که جوئی سایر سخنران ممالک سینه طالب دجیا ایرانی
سیفند که کیه ایشان را ملک خود راه دهد تا بطلبند ان چه رسد جون ازین
خبر یان ان رسید یعنی راقال تسخیر دکهن در نهاد قدم ساخته بجد ایباد افتند
در سلک طالبان انحصار کار شدند و جاعت عرب سبل قریم کردند چنانکه
عادت ایشان است سکانه در جار بخصر قریب بقلعه کرفته سکان باشند
برای خود ساختند و در این اوقات جدید فوت شد و حق با خلف
و جانشین او بشو سلطان قرار کرفت لهذا او و فوجیات او رفتند و در این
نا دفعه بجهت تعیین از مصالح صلح کردند و در ان سرکار بدلقام کلیه بکمر بندند
تا انکه در عرض مدت سه سال ملک بسیار بتصرف سرکار کرفت جون
قوت و شوکت ایشان زیاد شد و منع ایشان در حد دکهن محکم کردید
باز عزم بر کار به بشو سلطان نمودند پس باتفاق عسکر نظام علیخان بسر ایلدت
میرعالم سباق الذکر بسر او رفتند و در این دفعه حق بسیار بر از انکریز و عسکر او
کشته شدند و زیاده از چهل توپ میدان جنگ را سته شد و در هر فوج طرز
ان مخالف بود تا انکه بخیل از بزرکان قرابتیه که حاجب کار و مختار خانه

بشو لبو



بشو لبو نمک بحرام کرده فلور ایت دار عسکر انکریز و نظام علیخان را داخل
قلعه شده بشو کشته شد و اولاد و عیال او اسیر شدند و اشخاص نمک
بحرام نیز محمد ادیه کشته شدند و بمراد دل خود نرسید جماعت انکریز نیز بنا کاه
عادت و رسم ایشان که بعد دشمن در عین غلبه رحم و مروت میکنند
شیر یه باحترام تمام دفن نمودند و عیال و اولاد او را بعزت و حرمت نکاه
داشتند و در زمان مدافعات با سپراد بارنکه محنت بسیار در حرب با ایشان
رسیده بود مشهار تو قیر و تعظیم بسیار منظور کردند بجهت انها بقدر کفاف
اخراجات ایشان را زیر مقرر نمودند و انچه مال و اسباب ایشان قلعه بدست
او زیاده تصرف نشدند و بسیار را از مملکت او و نیز خود مالک شدند
و بجید ابلاد را جمع کردند جون چنین شد اهل دکهن نیز املاک بایشان زیاده
از حد شد و استقلال ایشان نیز بر درجه کمال رسید و حاکم محمد عبد الحسینعلیخان
کر اصل و ایاد او از اهل مازندران بود جنی دید که در افر کار تمام ملک
عاید سرکار کنیه بهادر خواهد شد تمام ملک خود را بایشان داد و در عوض
ان مبلغ سه کرور مقرر نمود که هر سال باو و باولاد او لاعقب نسلا بعد نسل بدهند و همیشه
احترام او و اولاد او منظور داشته باشند و این عهد نامه

صفحه بس نوشته از ایشان کرامت و صفحه ملک خود را بایشان داد و بنا بر
این جا نظر بعهد بر کرده اند با اولاد داد و کرد و بتوقت رسیدن بزرگ
انها نواب مبارک الله و اخطاب بدار خوانش میدیکر کنند چون اطراف
نواجی چهید را باد در تحت تصرف ایشان در آمد و خوب مستقل شدند
نظام علیخان در ۱۲۱۹ اتفاقا سنه اکهرا و دو صد و نجده هجری فوت شد
منیر الملک فرزند اکبر او نواب سکندر جاه فرزند دیگر سابق الذکر را کرد اباد
اولا در بر سند نشانیدند و منیر الملک در حیات بود باز بی بجلد ایشان حکومت
در انجا بود اگر چه بر علاز نواب معظم الیه تر میدند و اند و نیز از انکه در حیات
میدند و خود در کهرا بود بعد از یک سال او نیز فوت شد و حسب الحکم
جماعت اگر چه میر عالم بهادر سابق الذکر که بایشان نهایت نزدیکی و دانی
داشت حسب الحکم مختار خانه فرزند جنگ کردید و باین سبب نیز فوت
ایشان مضاعف شد باهر کس که حکم سرشته بر میدارد و ایشان را حمایت
او میکنند و مانع میشوند و اگر ایشان از کسی خوف نکنند و قوت تر کیتی
در ان مشاهده کنند در آن و بعد بنیاد او و نه فراب میمانند و حاکم نیز
با ایشان موافقت میکنند و مخالفت نمیتوانند کرد و از بن جهت است که تمام

بزرگان



بزرگان و سرداران ایشان را بالفعل حاکم خود دانسته اند و حاکم ایشان را
چون چوب نیست دری میدانند و اکثر بی بجلد او را اطاعت میکنند و نیز
از خوف اینکه مبادا بسبب مجلد بان سهولت سرداری ملک و کهن را در
اندک مدت بتصرف خود در آورد و در صدد بلطائف حال بر کیب چیز کرده اند
ملک کسیرا نزدیک خود نگذاشته اند و نزدیک باشد که حکومت دکهن نیز
مثل نظام نگذارد خود چیزی که باقیست اینست که بعد ایشان در جهید را باد
جاری نشده است و مال خراج ملک فرزند جنگ میگیرد کاشتکاران او تحصیل می
کنند و باوجود این بسلطه که از بیخ ثبت راحاصل شده است با حاکم نهایت
کوشا و فروتنی دلتنگی میکند و سر بشت رفتار بر داشته اند و اگر
احیانا اندک کجی بخشانه بکوش او میرسد که نواب نظام علیخان مرحوم
بلاد او لاد بسیار است و منحصر در جناب عالی نیست از بین سخن غایت
احوال آن دریافته کرده ارام میگیرد و ایشان با امر خود مشغول میشوند و بنظر
فحص نمانده کرشمه کوائف و وقایع احوال بعنوان تفصیل از حوصله تحریر تفوق
و انچه بقلم و قایع نگار توانند آورد از ان مسامحه نشود و در قرطاس بیان مشحون
کردد و چیزی از ان فروغ حاصل نیاید و در بن یکدره فرصت مجال ان

کو بس تجربه اند بسا از بسیاری از امراض بحث مذکور و غیبت الوالد اطباء دانش
دفع اقتضا نمایند و طالعو کنندگان نکته گیرند و اجزاء ادویه قوی الاثر
دران بلده بسیار اند مذکور های شریفه موقف زینت بخش ایران اوراق میگردد
از اجلا بود حسب در رضوان ارامگاه مرحوم مغفران پناه مرحوم مبرور العطف
حال خوشتر بسیاری اندگر و بسر اباس نهایت درجه داشتی داشت اغلب اوقات
ایام را بصحبت و مجالست بادو میگذرانیدم جناب مخبر گفتار و نیکو
اطوار و دارای سیده و بزرگ منش و مسبار دارای ادب بود کاهی نشست گاه در خانه
خود یا در خانه من باهم برسند مقابل نشسته و بیاد کرد تمام اوقات و بزرگان
احترام و اعزاز او ملحوظ گاشتند و فوائد خاک و غیره بسیار بر ده کمال
یاد و لطف و مهربانی بود فرد تنیه و کوچک پی را از دست نداده بود در
تحریر و تقریر نیز سلیقه تمام داشت و در بیدو امر فی الجمله از ادب علیه
نیز تحصیل کرده بود در روز یکشنبه پنجم ماه ذیقعده از مسکله کهنه
دست از جهان فرو بست و در ان بلده بر حمت ایزدی پیوست و
خاکسار نعش بر دوش دوستان نعش را بخانه و اعیان بر جنازه اش حاضر
شده و بدار مستکاه تمام تشییع کرده در دایره میر مدفون کردند تخمیناً بعد

بقیه از



بقیه از ده و در تمام حدیقه هندوستان چون دایره میر قبرستان است
چنانکه شنیده ام سید بزرگ جلیل الشان مقتدر پیر در سنوات سابقه
خاک پاک بسیار از کربلای معلی بر جهاز است حمل کرده بلکه در اطراف
و نفوذ رضیه مطهره بقدر دو فرسخ قدم در قدم تقریباً خریده صحن
بالا را از ابر داشته از ان خاکها مفروش کرده و حیاط را
از سنگ محکم ساخته و غسال خانه مفتی نیز بر ان بنا کرده است
کنز ان و علمان بسیار خریده احکام اموات و بیان ان تعلیم کرده بحب
متوجه شدن اموات مومنین وقف کرده و از بر ای اعانت ان
املاک بسیار نیز معین بوده است و لکن حال ظالم املاک را غصب کرده
اند و باقیه بر احوال خود باقیند و بجز شیعه اثنا عشریه دران از طوائف
دیگر دفن نمیشود و بر حسب مرحوم مغفور حاجی علیخان میر حاج عالیشان میر حاج
خان حسب الانتساب محمد علیخان رحمه الله که با او و با برادر او دوازده قرن
یام نسب میرسد و نیز بسیار کریم النفس و محبت الطوار
و متواضع است در انجا بیکدیگر دران بلده بودیم پرسشها انیس دوستان من بود
در دو قرن من قبیله از خود و بقصور رافضی نیستند و از اتفاقات دران

بلده مرض وصبی برمزاج من عارض شد بحدیکه امید زیست نبود غلبه
اطبای شهر از اهل تسنن بودند جواب رجوع بایشان نکردم و بالکلی ازان
رجوع کردم مشرف بایشان نامی از قوم انکریز بود و بمعالجه مشغول شد بعد از اجل کاذب
تقریباً جواب بسبب تخفیف عطا فرمود از غرایب امور اینکه مرحوم
میرزا حبیب بسیار اوقات در عیادت من آمده بود و در اثنای گفتگو ذکر صبا
خود باو کردم که هر گاه من فوت شوم جنازه را بمشهد مقدس برداز مرحوم بنا
تشییع کنند از مرحوم در مقام دلجوئی من فرمود که من خود هم مرد و شما نخواهید بود
و در خاطر شریف جمع دارند بس بعد از چند روز من شفا یافتم و دکان
مرتبض شد و مرحوم ابزدی بحث در نزد من بامور راجع بتهیه اسفار و غیره
مشغول گردیم و با انکه در اکثر از امور فرق میکردیم لکن از یکدیگر
متوجه امر ارشاد و افاده نمودیم خود چشم و من بادیه
بسیم و جنازه مادر را از داخل خانه بیرون حمل کردیم در اثنای راه فتنه
برپا شد و تیر چون مسافت بسیار بود امر اعیان اطلاع کردند که
بجهت دریا دچار راه رفتن کوارد نرفته باشم چون قریب بساعتی
رفتم و یعنی که من یاد کرده بودم که هر جنازه من بیاده خواهند رفت بخاطر من

آمد



امد عبرت کردم و همراه او بیاده رفتم و تا دران شهر بودم هر شب جمعه
بر قبر او میرفتم و فاتحه میخواندم و بالکلی منقطع بودم از مصنف
بودن و در اثنوقت اعمار او نهایت تقرب داشتند طریقه دوستی را
از دست ندادم و چون صفت خوب مرغوب هر دیار و شهر است همین
مرحوم باعث از دیاد محبت انها شد و چنین یکباره از ایشان منقطع شدم
و با وجود این بالکلی مخالفت نکردم و حفظ الغیب این مرحوم را کما ینبغی
تا زیست حق یار و وفادار بود و مراعات نمودم و حق است که از مرحوم
نقاده بود و دران دو زبده و منتخب خاندان و سلسله خود با افتخار ایشان بود
و علاوه بر این چیز یکه در انظام و نشر موجب حیرت و عبرت من شد
این بود که از مفارقت این مرحوم دوست و دشمن و خویش و بیگانه یکسان
و کریان بودند سوای یک شخص که او بالاطلاق مرحوم عزت الله بعد از آنکه آوازه
الطاف و کرامات و مروت بی حساب او مخالف و مبتذل گردید که مسافت کرمان در دو روز
مرحوم و غفران پناه ان جعفر خان و عیال امراد خان و صادق خان و ناصر
بجاه افا محمد خان قاجار که از حکام مقتدر الاقتدار و سلاطین نامدار بودند
بگانه و ممتاز بودند و در زمان اضطرار امراء و کبار من انجی و بیاده میرفتند

مقام شورش انجمن بسکنم تخلف ازان نمیکردند و جا جیرام وزیر اعظم بادشاه
در مقابل من خود را یکی از نزدیکی چاکران میدانست و چراغ علیخان حاکم شیراز
برضابطه کیزان من بیاده یا حاضر میشد و سلیمان باشا حاکم بغداد چون او
من از قدیم صادق خان نجات داده بودم از مخلصین و دعاگران من بود
و همچنین از رئیس قبیل بلند پروازیها میکرد و چیزی قرار نمیگرفت که مطلع بر حقیقت
احوال نمیشد نظر بهاس خاطر المرحوم تصدیقش میکردند و مراتب در رفع کاری
ادعا ظاهر میفرمودند و باین مراحل بعد از ارتحال او اصلا حقوق او را
بخاطر نمیاوردند و قوز بالا قوز که بامورات معاودت نیز بسیار کم اعتقاد
بود و در باب شیخ محمود و غلامان و جمعی بخشان چند بر سبیل استهزا تکلیف
کردن اهل جهان مینمود و باین سبب مضحکه عام و خواص گردیده بود و مجلد در
ملاهات و ملازم سفاهات کاملش و بدم اغلب باین فقیر ملائی میکرد
و طبیعت بغایت تمام میداشت دارد غلام بود جا بجاه نوکت دستگاه
نواب سیف طالب شهامت الدوله دلاور جنگ نبیره نواب خیر اندیش ملک ارسطو
جاه سابق الذکر در نهایت زاهد و متقدس و بلند همت و نیکو خصال و قلیل
الامثال و شهره دوران و یگانه زمان و بسی دارستگی که جا بجا است با همه





جاه خطر ذکر حضرت باری یاد عنایت کرده است با اعلیا و ادانی
و زیردستان بفروتنی و کمال ادب رفتار مینمود و مابین مودت
و محبت بکمال درشتی و بهجت بعضی از موانع زیاده از یک و نیم بار ملاقات
نشد اما در تحقیق مسایل و احادیث متکلم بسیار شایق و دیدم
برادر عالیمقدار و الاتبار رحیمه کرد از نیز دارد که هر یک دیگر را
چیده بدرجه کامله دارد غلام بود دعا بجاه عظمت و شوکت و دستگاه
نواب کامیاب مقدس القاب میر ابو طالب بهادر داماد فرخنده نهاد
مرحوم میر عالم بهادر مابین ذکر در نهایت ادب و محبت فعال
و منظر الطاف قادر متعال نهایت تدبر و دین همکنش و عالیه
فطرت و نیکو همت است بهجت بعضی از موانع زیاده از یک و نیم
بار ملاقات میشد در حضور
میر عالم بهادر بود و با همکنش محبت تمام بعد دارد غلام بود حسام الدوله
نواب عباسقلیخان بهادر نظام یار جنگ سابق الذکر خاز زاده
میر عالم و برجوانیت جبلت اخلاق و خوشخویی شرب و ظرافت و نیکو طبع
با همکنش نهایت انس و مداد و ادی و ملاقات بسیار بود ذکرش

در از و دوشش کوتاه است دارای جلد بود عالیجناب حضرت سیادت
والا منزلت مجسته خصلت نواب میرزا القاب معین الممالک بهادر
دریادل و دلاور امجادش هم نهایت مقدس و صالح و پاک نژاد و دیندار
و ستوده اطوار است با شش دوستی تمام بعد از رفتن حکام خروج از عهد آباد
حسب الاستدعای او بجاوات سرکارش نقل مکان کردم بسیار خوش وقت
شدم مراتب مهمانداریها و جمل او در دو خبر ابط دراز و مفصل فرد گذاشت
نکردم دارای جلد بود عنایت نشان میرزا مکان عمدة الاعیان و نقاوة الملوک و
فخر الاقران میرزا بابک خان صاحب والا مناقب دریادل اعاظم کرمان است
در ایام نواب ایالت مآب حاجی الیه کرد در سلک مقربان بزم حضور منسلک گردید
و در وقت حکومت بر عالم بهادر بنظر تکمیر ذاتی و کفایت و فطانت
و زیرکی و دهیائیت و باکیاست و در سلک مقربان بزم حضور منسلک
گجور نواب سپهر جناب مالک رقاب سکندر جاه فلک سای قاآن الملک شد
و این اوقات مشیر خاص بر عالم بهادر گردیده جمیع کثیر از فرقه کرمان
سرکار نوکر او قدیمه در علاقه او شده و حق است که با میرزا دوست و یکدله
اشتهار یافته قدرشناس و توانا گردیده نهایت خوشش سلوک شیوه فیما



و فردوس و متواضع مجسته کردار بوده و بکفش تقرب فارسی تکلم دارد
و نیکو میکوید با شش از بدو ورود تا اوان خروج در حضور دیوانیان
نهایت دوستی و یکدلی و وفا و بعد و در هر دو کرمان با و میکفتم و در انجا ان
از خود بقصور و مدهنی نبشد و دست در سیاه و بیاض او منزل ندارم
دارای جلد بود نواب مقدس القاب اعظم الدوله بهادر دریادل
امجادش نهایت مقدس و صالح و عابد و زاهد و بنده خدا با من محبت
بحد کمال بود و بحد است انشاء در سرکار عالیجناب قیام دارد دارای جلد
بود عنایت نشان میرزا مکان خدا بخش یک خلف حاجی قربان شیرازی
کردران بلده بتجارت مشغول و نواب سرمایه چیلر و بنده همت در امور
خود نهایت مضبوط و بعد و در طریقه جوانمردی یکتا و در دوستی و اتحاد
نهایت درجه بی مثالست با شش مودت و اخلاص بسیار است و در جمیع
و حضور در ایام خدمات من از خود بقصور راضی نشد دارای جلد
بود و فاقاسم فراهیلی کراوی نیز تجارت مشغول و نهایت مقدس
و صالح و راضی است و در نظر دولت و دشمن اعتبار یکسان دارد و منشیه آقا صفر
نهاوندی از ان بلده در رفقت بوده است و دین او دیانت

نشینند که از آن شهر فرشته‌خو بهتر نیست. اخلاص بود در این فصل
مقدسین در آن شهر بسیار بودند. هر اوقاتی برخاستند از بدو شباهر
بر حرفه خود. خلق و خوش رفتار حکام است که در آن بلد شیفته است
از طایفه قوچ‌خو چند ایام شیر املاک تفویض او و امور عفت محمد
کرده قریب باشد که در مدت از نقد و جواهر و اجناس از آن دکان
و نیز جز الا نماس بیش تمام ملا با آن مسترد و موفق بود. پیغمبر فضل
بر در خانه او بسته بود و قریب به انقضاء ملازمان و جاکران و از آن
هزار روپیه برات نقض میکرد و اراده کرد که ملازمت من باید قبول
نکرد. من از این جهت بسیار متعجب شدم زیرا که همه او را مقدم او و از ممتازات
میدانستند و نزد حاکم کسی بدان منظر نبود و در مجالس میرعالم او را کسب
از امرا علیان برگشته و نهایت محترم بود و از عباد است. هر یکی فقیه
است اخلاص بخدمتگار بر است. بس وفی است که در این امور الخلوص
ملازمان زیاده از حد تعدد بکری غیرت دیدم. سال سبق در ایامی از زمستان که
داخل دوران و شراب جاید برکار میشود در آب در حوض فرهاد در حوض نارنجستان
از موارض دیگر میرفت. میرسید مبلغ یکلاه داخل آب است. در این اثنا

ان است



ان است که گرد حوض فرهاد نارنجستان را از هم میکنند در آن موضع گوزه
میزنند تا جمیع قدری آب از آن جوشیده داخل گوزه میشود. چون آفتاب
آفتاب بالا برسید و جوشش خورد بیشتر شراب بلکه هیچ از آن میشود. در آن
هیچ نشنیده ام که در اول صبح پیش از آنکه حرارت آفتاب بالا برسد
چون اب از کوزه بیرون میکنند هیچ میشود که مسکر است و اکثر آن را
وقت مسکر او کمتر است و در این امکنه هر کس از این فقیر از حکم آن استفسار
کرده است نظر باعتقاد فاسد مردم در جان کیفیت آن بیشتر دیده جواب
داده ام و حاصل آن است که در مدت آن دایر مدار صفت مسکر است
هر وقت که متصف باین وصف نشود حرام است و حلال است
در آن شهر بود محمد علیخان خلف عالیجاه مرحوم آقا محمد علیخان که مشیر املاک خاکپای
سبق ذکر یافت. نظر به دوراندیشی و کثرت خوبی که از بزرگان داشت
هیبت و این فکر بود که احوال و اقتضا بسیار از جهت جلوه عزت نماید
چون محمد علیخان در ایام صفت الدوله مرحوم که فیضش هر خرمنی فخاریه
پرسید بحال پناه از دست یکمنوه و نگاه و مراجعت کرد. در میرزا
کاظم نایب از اهل اصفهان که اسباب راحت هوشش در بر نیفتاد

کردن کار از برای او سامان و گستاخی چیزی نیافت و آهسته شد
چون قریب بمنزل ملک رسید بیشتر رفته از رنگها و حیله‌ای اهل اصفهان
اندیشه را ملک کشش بود از آنجائی که مردم همه تمام عزیز دارند خاصه آنکه
کسی بوضع از مراتب و در مقام راحت خواهد باشد و خواه ازدواج برخود
پسندد و علاوه آنکه منیر ملک تصور کرد که این اندیشه خواهد کرد و جماعت
قریب شبیه را بدو داده جمع خواهم نمود و در این توقف اگر نام و ننگی بر او
و شمن نمود معارضه با من نتواند کرد پس با این علل و اسباب در
نهایت اعزاز و احترام او را طلبیده با نواب مستطاب عفران مآب
نظام علیخان ملقب شد از چون مخبر کل امور لعبه جنبه نواب
معظم الیه را که با نواب فیروزجنگ جاه در باطن میخواست با او منصوب
کرده و ای طاهر او را بهمراهی گفت [illegible] و او را بهمراهی
مشوسلدن او مامور برادران و غیرهم مقرر نمود و تا حوالی کان در ترقی
راه دن و با دیع و سایر فیروزجنگ او کوتاهی نکرد و جماعت قریب را با او
او حکم نمود چون لاعلاج بودند چیزی بر دوش مجمع شدند و لکن چون
ان مجاری حالات را حکم دیده لعبه و ظرفیه نبوده در بدو ورود



خوانسار خود رود که بایشان نام و ننگ و بسیار بشجاع و دلاور بود از خوف
انکه بسیار از ترقی کند و با او مقابله نماید بخاطر خود قریب گشت اعضی بر
مزاج منیر ملک بسیار گران آید و دانست که اسباب ان مطلب سازگار
در نظر او نیست ندارد و مقدمه اجتماع قریب شبیه را موقوف کرد و چون
خود بیندیشی کرده بود اندکی خوش را خاموش و تا چار در صدد اوسط
نگاهش داشت بعد از چند مدت میرزا کاظم را که باعث و بانی امور
بود و بقطع زبان امراء و سلطان بر مردم شبیه ساخته بود از پیش خود افراج
نموده و شروع بمهربانی و باجاعت قریب شبیه کرد چون میره نمود
مردم سلطان و زمانه و صدای ان کند گشتن نیاید بکار بود در این توقف در انتظار
خلایق نهایت پیش شد و لیکن چاکس عزت و هیبت نواب معظم الیه انچنان
بجبت و مقرر شده بود باد بر سایندو در ایام سپهر خام بهادر سپهر
که در خصوص احمد مقرر بر خلاف از کاکان سرکار دانا نمود خلق بسیار
باد بر سپهر چیزی از باد دار بر زبان کاظم مذکور بخاطر خویش نمانده است
ذکر گفت تسخیر ملک ایران و خذلان قهرمان بر سبیل اجمال
و تفصیل بر زبان و سپهر نشسته و در خاطر بلکه احوالش مطلع شده و در این

• در پس آینه طاق صفتش داشته انجمن استاده از کف یکدیگر بسته
انداز رفت و لبد بخانه اش را موقوف کردند بحدیکه از مردمان فرومایه
نیز کسی بملاقاتش نمیرفت و زبان حال میگفتند • کبرم کرمانجو کند
تن بشکل مار • گر زهر بهمدشمن دگر شربت بهر دوست • چون از این فقیر
دارد شد اغلب اوقات بضیافت میفرستاد و احوال او را مکرر می
شنیدم و او را فرکار چون کار من سیاحت و دریافت احوال هر ملک
و دیدن عجایبات است یک شب بمنزلش رفتم مرا مشغول بیان قصور
کرده بحث ایران و کیفیت تنبکو از میان او رده و هم بر احوالش آگاه
اندک نصیحتی کردم و گفتم • چاپکی عقاب بر فرو بردن از پی صید
کوشش عاقبتی دارد که جناب باز جنابی است منشا کردار ثبات نمیشاید
و بعبارت و طاعت مشغول باشید و ایام سابقه را شرمنده گردید بجد ات شکر
بآبی رسانجا اورید و بدو سی بعد از تحقیق اکمالات و حضور و اتصال بر حضرت
کارپرداز زبان اجاز بقرائت و تیمن و تبرک گشود و عبدالرحمان برادر کوچک او
که بانوزده دفتر نواب معظم الیه منسوب شده بود و در ربا بر بقصد در بر آمد
باد بر سید اگر چه او نیز جوانست که بجز بهادگی احوال سابقه خود نه در پیش

نگرده



نگرده و فقیر الفقرا ساده و قریب و سبک روح و واقع شده بود و اغلب اوقات با
ایشان مسافرت بود و در رفاقت ایشان برادر کوچک بلاد بزرگ را سیر آباد
کنانش در بیوت بخانه ایشان ملازم بود و در حضرت ایشان
بلاد بیگانه و اخیار و بزرگان ایران و آن دیار بود و اولاد و احفاد ایشان
و فقرا ان جناب سعادت علیخان ناظر خانه که روزگار بر او تغیرات میکند را
در سلک غربا ان و کاردانان سرکار جنابی یاد کنند حسب الحق ایشان
سه چهار ماه در خانه انجناب مقام داشتم در شیراز بخدمت میرزا یدالله پس از خود
بقصور رایغ نشدند و اغلب اوقات بمجلس ایشان میرفتند
مختصر نافع و الفیه ابن مالک و مقدار من یحضره الفقیه و قوانین استقبال دارند
و در اوقات عالیجناب فضیلت مآب مفسر کامل و علامه جامع
بیمثال و کم مثال میرزا ابوالحسن در اغلب اوقات بخدمت ایشان میرفتند
نزد من آورده و بعضی فواید و غرایب از طرایف و لطایف کلمات ایشان
خوشش میآمد و بر اغلب مجلس طبع علیا و فکر مستقیم و طالب ساده نجات و سالک
مسلک احتیاط و دیانت که چاپک و اخی و متواضع و زاهد و متقی و ورع و دارای
شهر فضل بارها بحث کرده و بنظم اما یالیاتی فعل و ذوالجناح ثابت از برگشته نصب کرده

اند و فعل حاکمش کویند در شب تا سوعا تجلی تمام و خطی با لکلام از بروز
او در مقدم بر دکش قصور نرسته بخانه خاکرش بر زند و بقدر سه چهار لگد لازم
ز اعلیا و ادانی با تحمل بسیار بمراد او بخانه رود و از او در گذرد و
تا قدیم بالنبش کند و مردم بر اطراف محل مشغل نشیند و از خوف بسیار
نشیند و کویند که هر کس نشنود از بزرگان است و مردم مرخص نمیشوند و هر کس
بوضوح بیان کند یکی کوید مثل خود بیدل خبر ندارد و دیگری مثل
خواب قبل کوید و دیگر مثل خواب دیدم کوید و بعد از لحظه کوید از خواب
بیدار شده بمکان کرار در بستر خود ماند که عجب تر است که از بیدار بگذرد
فعل بزرکی بروز مردم بعلت تمام اهل فضال او را باطراف فرستند و از
کیفیت او در این امور از این مردم از حسن اعتقاد ایشان بحضرت ایشان
ست چنانکه در صدد دفع هندوستان در بلاد و قریه ها بوده از این مردم
مردان دیده ام زیاده از حد وصف بنظر آمده است که قبضه و بدکاهی ساخته
اند و در رانجا صندوقی کذاشته اند و بیکدیکر کویند که از حوالی بیشه مبارک
حضرت رسول او چیزی بدست آورده و او را باطراف فرستاده و از
بعضی از او چیزی بیان کرده اند که از کجا آب یا چیز دیکر بدست آورده

حرکات غریبه کنند و دیگر ابام جمعه اگر اهالی خطیری یا ایلی در بلده تهران
اطفال از ایشان صادر نخواهد شد و در روز عاشورا کودکان را در بیابان و در
خانه نمایند و از آن بپرهیزند و آنچه میگویند با خلق خدا و دیگر دیدند
خود بر سر خود میزنند و بعد از آن کودکان را از خاک برکنند و این عادت
تا زمان ابام جمعه شب دیگر گویند که این شب خندقی است که در
جنگ کاوه در عاشورا در کربلا میان حسین با لشکر یزید حفر کنده بودند
قریب صد سال است که اهالی بهار میان میگویند و میدانند که
حضرت امیر علیه السلام در این شریف آباد در این شهر قدم نهاده است
که در اینجا اجتماع صغیر و کبیر میشود و در آن بر قص و انواع طرب مشغول میشوند
و عظیم اعتقاد باو دارند و در داخل این شهر مسجدیست که بطور و بلکه معظم
یکی از مساجد بلاد نظیر شاید بهمان کرده باشد و یکی مسجد جمعه است و در آن
افواه مشهور است که در اول بنیاد او پادشاه که ظاهرا سلطان عبد الله بن
حکم کرده بود است که کسی که از اول تکلیف تا بحال نماز جمعه از او فوت
نشده باشد اول سنگ بنای مسجد نهد و یکی از علماء و فضلاء و اهل تقوی
دین خاتون و سید بنیاد خان بجای او در میان بسیاری از اطراف

در این شهر مجتمع بودند و یکی متصف بایمان وصف مجود و سبقت بر کار نیکان
سنگ نکرد پس پادشاه خود بنیکی برداشته گفت اگر او و امثال او سبقت
کرد از اول امر بنا بحال نماز جمعه از من فوت نشده است و سنگ اول را بزمین
بنا نمود و بعد از آن بنایان شروع در بنا کردند و حق آنست که بنای خوبی
و بنیاد نیکوی مسجد دیده ام و در بنای اوقات و احوال او آنست که
بر دور او که آنچه مسجد را احترام مساحته اند سردابی قائم شده و گرد سقف
در اینجا تزیع میکنند و فضلات بسیار بر دور و اطراف او دست و نظام
غیلی آن و والده او در ایام بالا بنا کرده اند و مسجد بزرگ تمام و درست
بسیار از سنگ مرمر فرش نموده اند [illegible]
در امور آنست که اصل انقدر وقف دارند و در جزو که شهر ما محترم است
انقدر صدا میکنند و در این ایام بسیار است اغلب آنها از این ملک
جنبش دیده ام گویند در جزو بیات اصل آنها که در دیوار عاشور او خلوت میشد
و شبیه فریاد مقدس و از زیارت کردن در باغش داخل در جزو خانه
و بنشین بسیار در جزو خرقش و قبل آن در مسجد و در جزو خانه نکنند آن خاک
پاک است و در جنب و بغل کردن نشین و سیع و سیاه دارند در آن نشین

ورود ملاقات نشسته از خانه بیرون میاورند و استعمال اینها بسیار موقوف و محبس
تفحص میکنند و بهمین اکتفا میکنند که نماز میکنند و روزه میگیرند
و مطلقا از فروع احکام خبر ندارند و از کتب و از امورات مذکوره
مسامحه کنند او ملاقاتی و بعد بین میدانند و اما عمده در اصل کار و جو
بفرع کم معتقد فساد بسیار شرع است در ایران بلده بوده که عالمی
مسلم جایگاه موثق الدوله مغرب الخاقان محمد رفیع خان
دام عزه بعنوان سفارت از حضور پر نور خلد نور زمان مادر شاه
مجاز و حکام پناه با تفاق جناب مستطاب اقا سید الاطباء میرزا
محمد حسین خلف مرحوم و غفران پناه میرزا مهدی شهرستانی و جناب حضرت
اقا سید حسن خلف مرحوم سید عبد الله طهرانی در ماه رجب المرجب سنه
بکهزار و دو صد و بیست هجری وارد مجرد بقرشند نزدیک از علمه بخارا و آمد
سفارت میان انکه بزبان و حضرت ظل الله چنانکه از مهدی بشنیدم
این بود که بحاضرت انگلیس که بال اندیش و زبهوشی و افاقت
بیندیشند و علاج واقعه پیش از وقوع کنند تفکر نمود و دانست که چاره نوع خود
که حکام افاغنه کابل و قندهار نسبت بممالک هند و ستان و مخصوص پنجاب





الخدمه سفارت در هراموش خاطر خود نهاده و هفده جهازی برای بسیار بر سر
این ممالک میرانند و خرابی بانی کشور از انان نیز رسیده است پس
کورنر دکلین حاکم جزیره بمبئی و راجل امیر ملا محمد یعقوبخان فرستاده که
بزیارت و عهد و پیمان حاکم خارجبور بوده باو و تهنیت نوروز و
مبارکباد تفاقات سازد فقالیس چنین و فرنگ و هندوستان بنا بر سیاست
دربار السلطنت لندن فرستاده که اطوار و احوال ایشان و دربار
مدار دریافت کرده و اولیای سرکار کمپنی سفارتی اطلاع و اگاهی بهمرسانند
کرده و در اجمت نموده چون قرار اجازه بر احوال ایشان مطلع شده مدتی خاص
با دشاه انگلستان کورنر جنرل اردو و نیروی بحار و گذرنامه فرمان نگاشته نام
کشور هند بوده و در ممالکه که مقر بارشان است قرار داشت و مسکن
بهار در ولایت سمر لهستر بقی و چند کس دیگر از اعزه و اعیان ایشان بدستگاه
نظام دولته حضور معدلت گستر فلک اثر کرده و سفارت خود از کار فرمایان
آنجا دولت جلیله اسپند عاد و رخواست نموده و از انجمله دو کتابت نوشته
زمان شاه بدایه بانی یکی همکاری او در غیبت صدر مقدس که یکی از ملازمان
حکام خود را با لشکر ظفر اثر بسرحد دولت کابل متوجه نمود که در بین طرف

منتقل شده اند و کسان را بخیال خود نیاورده و بس بقیران با نوشان
داده و چند روز از حضور لشکر داران فارس و ضابطان
تواریخ و طرق حکم جهان مطاع رسید که ایشان را باعزت و حرمت بدارالسلطنه
رسانند چون برسیدند بعد از چند روز سرفراز سعادت
ملازمت پادشاه گشته بدرگاه رفتند و در بار عام چون
کاهر چنین عظمت و دستگاهی ندیده بودند از غلبه هیبت بر دل
ایشان مستولی شد و چنانکه بایست جواب سوالی نتوانستند بگویند و
حضرت ظل الله بر احوال ایشان ترحم کرده ایشان را مرخص فرمود و
از جمله از شغلها پرسیدند که بسیکنت از شتر مال کم پرسیدم که در بار سلطانی
را در ایران چطور دیدی شاهد گردیدی گفت در بار سلطنت نمونه بهشت برین
الا بیش نیست و حق آنست که در بین مراحم خسروانه با ایشان است و مورد
ملامت نگشته و کنیزی و دستاری از بخشایش پادشاه دریافتند و
ملامت بکی از ایشان را بعد از چند روز در خلوت التماس نمود طلبیده
رعیت را دانکه بدون حکم اصحاب عدالت جایی دست و غیرت و عرض
رسانند تنبیه فرمود که اتهم بسلطنت نسبت

بس



پس از دو سه روز بطایفه بیکسنف رخصت فرمود آنچه مناسب مقام بود عرض
رسانیدند و سلام بر سنت عباسیان خود بجا آورده و از عتبه مسجد آسمان سای
گردید بعد از زمان ۵ بعد از ان قادر بر عرض باین حدود شده و در ایام
رخصت بسیند عاکر شدند که ایشان را بجهت سرفرازی بدار السلطنه
تبریز حضور سلطانی برسانند و ایشان لابد بایستی بدار السلطنه
چون لابد در رفت سفر اوزبک بر کار سلاطین جم تمکین از عقب او بدار
دیر رسید باجابت مقرون گردید و عالیجاه حاجی خلیل خان را که از
سلک تجار و ذوی الاقتدار بود بجهت ملاحظه مشار الیهم و مناسبت
ان با ایشان مامور گردانیدند و بعد از چند روز سرافراز مرخص و بسفیران دیگر ملحق
شده و چون بیست فرسخی این حدود رسیدند خبر وفات شاه جنت مکان
بایشان رسانیدند و ایشان را بعد از ادای مراسم تعزیت و گذاردن نماز
که بسیند عاکر شدند که ایشان را بدار السلطنه قزوین بیاورند و
ایشان را بعد از ادای مراسم تعزیت و گذاردن نماز

و بکار نشنید که تعلیم ایشان و نور قبر السلام مرحمت نفرمایند چون نشستند سخن از
ارجاع و بیان آمد تا آنکه جذب رسید ایشان عرض کردند که ما را از دین
و آئین آنقدر اطلاعی نیست جناب سایر ایشان مرحمت فرمایند که سایر علمه و نشنه
عنایت فرمایند که جواب ایشان را بدهیم آن جناب فرمودند که ما
در دست نداریم رساله تبویه رساله در اثبات نبوت خاتم الانبیاء بفضل
و بسط تمام نوشته و ایشان را تقریباً بهمراه داشتیم و بایشان دادند و
بحال جواب ایشان رسیدیم و پس از ایشان بلده رودانه تعلیم نمودند و در
آنجا حسب الحکم سلطانیا ایشان را احترام و احترام نمودند تا آنکه از
راه بصره بمقر ریاست خود رسیدند پس از آن شاه جمجاه جام جاه خاقان
حاجی خلیل خان را بدستگاه تمام حسب الامر سلطانی فرستادند در
روز بیست و ششم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۱۶ بقزوین وارد شدند
کورتر و اعاظم و ارکان دولت و اعیان مملکت و سادات و شیوخ تا جائی
او را بعزت و احترام تمام استقبال کردند و در مقام لایق مکان و
منزل دادند در روز سیم از ورود بزیارت احترامات او معین کردند
و از جانب خود جمعی از سپاهیان را بجهت احترام و حراست و حفاظت

اعزاز



اعزاز و احترام بر در خانه او مقرر کردند از اتفاقات غریبه در
روز میان ایشان و جماعت متعینه از جانب انگریز مباحثه قرار یافته که از
ایرانی همراه او باشد و او چند مناقشه اتفاق افتاد و در آنوقت حاجی
خلیل خان از حالت غفلت بر در دست داده بود چون او را از آن
خبر دادند بشتاب از خانه بیرون آمد مقارن آمدنش کوپی تفنگ که
فیما بین خشتین رود و بدل میشد بار رسید و بی التفات او را بر زمین
انداخت از وقوع چنین بلیه عظیمی غایت مضطرب شده که ما بتوقف
عرض و اتفاق آن گروه حضور سلطانیا آن قضیه بگوش خود عرض نمود پس
مجلده در ششهاد و بیم اعزه و اعیان تجار قرار یافته و غیر هم متعلقه
احوال درست کردند و نعش حاجی خلیل خان را بدستگاه تمام تشریف
اشرف روانه کردند و در آن ارض اقدس در روضه مقدسه که
سید ابو الحسن خان کبیک مرشد طایفه اسماعیلیه مدفون است در
دروازه که بمسجد شیخ طوسی میروند مدفون شدند و از کار کنان جمعی از
قراء قبر او بهمه نیابت کلام الله مقرر شدند و آنچه از متاع حاجی
و اشخاص که همراه آورده بودند بقدر قابلیت معین فرمودند و از برای

اعزاز

از بنادر مسافر خطیر فرستادند از آنجا که مشهور و معلوم است مسیو مسترسیتن با انبوه
بصره کرده از آنجا متوجه خدمات سرکار کیمیا مدار شده با کمال خوشحالی و کمال بسیار
از عهده منهای برآمده و از آنکار بسیار مسرور شده از آنجا مراجعت کرده و در آنجا رسیده
و بعد از قضیه واقعه ناگوار حضرت اعلیحضرت ارفع اعلی فرستادند در آنجا که مسیو
سفیر دیگر بود در آنجا مشهور و معلوم و خبر از بنادر و سایر اطراف رفت
و جنگش بسیار کرده و در آنجا که حضور پرنور حضرت اعلیحضرت ارفع اعلی
پرسید حضرت فلک اعتماد از احوال او تفحص نموده حکم شد بیل نباشی
فرمود و عالیجاه جمیع جاه الکاه محمد تقی خان بیانی بلاذکر سفارت و عهده نجار
دوالاقتدار قرار گرفته بصره بود و با جانب خلیفه خان مرحوم نسبت
خویشی داشت و بجانب صاحب تمکین رو فادار و مدیر و خوش و عالیجاه
مقام محترم کلام و بلند همت و صاحب فطنت بوده از انواع مسکرات
بود طلبیده مورد الطاف و عنایات پادشاهانه فرمود و بخدمت سفارت
سرفراز کرده روانه و در آنوقت تخلص آقای جاه جانب اعلیحضرت پادشاه
مغفور شده بیانی بران قطره بعد از مسترسیتن از دست ایران
روانه بغداد شده و در دارالمومنین قم در قضیه هندیان این فقیر





بازن عالیجاه ملاقات اتفاق افتاد و بیانی بران جندان
آشنایی نداشت بنود و خیانت خلیق و ادیب و متواضع و کوچک
دل است و با آنکه از بدو ورود تا آنوقت بتجارت مشغول بود و بجناب
عالیجاه سرکار و صاحب مودت و یکجهتی و یکدلی و دوستی و دوراندیشی
فیمابین بهمان و در ملاقات نهایت محکم و مضبوط گردید که با بسیار
بسیار و فرنها بین شمار انیس و جلیس یکدیگر بوده ایم مجملا مسترسیتن
روانه بصره شده و آن عالیجاه بعد از قبض عشیه بوسیله حضرات ایمه
اطهار روانه ابوشهر و از آنجا بدستگاه تمام و طمطراق مالا کلام و
خدم و حشم بسیار و کوکبه و کرنا و طلا و سنقر عازم مملکت شدند در آن
اوقات عالیجناب مقدس القاب میرزا محمد حسین بیانی الملقب
رافا سید حسن عطار نیز عازم هندوستان بودند بر فاقت ایشان
بر جهاز دیگر سوار شده روانه گردیدند قریب بدریای سیلان طوفان
شدید عارض اتفاق افتاد و نا یکهفته طول کشید و اکثر جهازات
رسید چون فی الجمله آرام شد روانه گردیدند و در بنادر
مذکور وارد آن جزیره گردیدند اعیان و بزرگان و سردار آن عالیجاه

جاده استقبال کرده و در مکانیکه لایق شان او بوده در خارج قلعه نزل
دادند و در مراسم مهمان نوازی دقیقه فروگذاشت نکردند آن جناب
جاده بسبب عدم موسم کمکته دران جزیره توقف فرمودند علیجناب
میرزا لطیف ابن اقا سید حسن روانه حیدرآباد شدند و در ساعت
رمضان از سنه مذکوره وارد کوه بندر شدند استقبال شایان رفتند و در آن
اوقات فراج میر عبد اللطیف خانم حوم صاحبی الدجوال جلیل بود
نهدا انچه لایق شان ایشان از احترام و احترام بود بعمل اورد میرزا موصوف
با علیجناب میرزا نهایت دوستی و اتحاد من بنده معمول داشتند و با اقا
سید حسن چنانکه دل او بجوید است رفتار نکرد و مکلف فرق نگذاشتن
میان خلف جناب میرزا محمد حسین شهرستانی و خلف سید عبد العلم عطار
از بعض حرکات بی تمیزی میرزا اقا سید حسن گران آمد با آنکه تا
غربت سفر مجال چندر عوذ من بانع شدم نا آنکه با پنجه مقدر او بود
رسید و در ماه ذیقعده الحرام با اتفاق حاجی محمد علیا زنانیه اصفهانی از بمبای
کربلای معلی روانه بندر شدند و جناب میرزا لطیف نیز با اتفاق فرزند او
در اثنای ادراک اقا سید حسن نجف کردم که فوت میر عبد اللطیف خان شد

ا قبل از



کر قبل از ورود ایشان مریض بود و با نیب از بور رفتار باد و سیدات
و دران اوقات مرحمت و غفران پناه ملا اسماعیل رشتی که همراه من از
کرمان شاهان امده بود در شب جمعه بست و چهارم ماه مذکور قضا را رسیده
برحمت ایزدی پیوست و در اندک مدتی شدت التهاس نمود که من دیگر
او شده و پنجم شوال بکردم پس برادر کهتر دالا تبار عالیجاه مقدار اوصیای خود نمود
شرد کار او را تجهیز نموده مزد کا او را داده نموده فرزندم و زراد علاوه شرف
عالیشان اقا محمد جعفر خلف مرحوم حاجی سید اسد الله اصفهانیا بجوار رحمت
ایزدی پیوست و در سیدان میرزا خلیفه شهر نشین در بلده فخر اباد مدفون گردید
فصل بوم شنبه غره شهر ذی الحجه الحرام من از حیدرآباد بخارج قلعه
در خانه نواب سعید الملک سابق الذکر نقل مکان کردم و دیوم پنجشنبه چهارم
جناب میرزا محمد حسین تشریف اورده من با اتفاق ایشان و سایر از اعزه
روانه بمبای بندر شدیم بعد از انقضای بیست و سه روز دیوم چهارشنبه
بست و هفتم شهر مذکور وارد بندر شدیم حضرات نجار فرزندان
جون علیا جناب میرزا حسین الدین و عالیشان رفیع المکان اقا محمد جعفر خلف
حاجی سید اسد الله اصفهانیا سابق الذکر و اقا اسمعیل خلف حاجی عباد و حاجی

کرد بیم محمد یاربک در سیناکوی توقف کرد و بعد از سیر یوم وارد کشک
گردیدم و در آنجا مقام جایز بود که بموضع قدوم رکاب مشهور بود و در آن منزل
کردم چند جوان بارکشی بقدر احتیاج در آنجا فرمودیم و بعد از نه روز بدست
ملکانه رو داد شدیم چون موسم بارکش بود بسبب کثرت آب در خوارج دارالف
قدرت بیرون کردن نداشت و لکن از فضل الهی در ملکانه بکاروان سرای رو بدیم بار خود را بنیاد
شد و چون منزل بسکار بهم بارکشی نمیشد کاروان رو در خارج عظیم جاری بود در
اشتار براه قریه قصبات عظیم رو بدیم چون سیناکوی بنام ماست مردمان
در خواندن او اقدام نمودند قصبه ایست بزرگ بسیار بکاست کاروان
بسیار در آنجا منزل میکنند و از دکاکین آن ماست بسیار خوب میخرند
دارالاولاد عالم بقدر کفایت دارد و در ایام تابستان بسیار از تجار دیگر مستقر
خدا او را خالی گردانیده است و در بیست و نهم ماه گذشته است خدا کند
سیناکوی شبیه بدهات چهار دانگ است و در متوسط الطبقه از بزرگان عمارات عالیه
ساخته اند گرمابه بزرگی دارد که در فرح افزا شده است و در بیرون گلهای رنگارنگ میروید
بعضو نزدیکی میرویند و در این اوقات از فرط حرارت هوا کمتر بیرون
و ایشان نیز در ایام بسیار گرما در آبهای مشروع میخوابند شبیه الگدران

نهر



شهر طوایف مختلفه از بلد بکرد از مسلمانان اعم از سنی و شیعه چون بدین بلد
رسیدیم سیصد و شش کهار باسه سواری جنبکان محمد حسین خان ایلچی سابق
الاوقات بکشن راه ما فرستاده بودند چون همراه او شدیم با نهایت
نشد و کاروانسرای قوم خالیست کشل کهر بدو پاکار و خبر انهار از
سوار بر راه که بعضی از کشت برداشت محفوظ رسید از خود و بهر مکان خواه قریب
خواه بعید کرایی شخصی نخواهد برسید فضلی یوم پنجشنبه پانزدهم ماه مزبور از آنجا
از سنه مذکور وارد بلده کلاکه شدیم عالیشان میرزا ابوالحسن
بسپهبازی که معتمد سرکار فائض الانوار و در زمان او بدست و عالیجناب جانی
جلد رخلف مرحوم امیر احمد بندر بغیر و عالیشان آقا محمد فرشته ایلچی سابق
خانه دعوت بکار آنطرف تخت پاسقبال آمدند خانه مفروش از خانه بهتر
بنزد محمد حسین دعوت مقرر فرموده بودند جناب بنزد او بمانی منزل کردند
دعوت در خانه عالیشان آقا محمد حسین بنا کماه قبل کرایه کرده
بود منزل نمودم چون از کشک یاد نشده بودم و اغفر بنزد کرایه کرده
بود در اقوف بدین حال خود بدیدم که او در گذشته در خانه دیگر مقام
کرده بود نزد در آنجا توقف کردم و بجناب او صفت و بدیگر کرایه آنرا تمام

باران در آن مجمع خود را از نالایقی نمانند و جاه را بر تر از آن نشمرند
بسیار شد از آب انهایی که شنیده بودم در تمام حدود هند و دکن و ترکستان
گذران افتاد حضور می انچنان میشد که در کنار خط و مقام نمی توانستند
شد که خود ساخته نباشند یا خدا ساز نمود قلعه این بندر در یکطرف شهر
واقع است شنیده ام که بوضع هندسی نیز ساخته شده است اگر اکثر عمارت
انجا نیز در آن را تمام کنند و در دروازه آن یکخانه بسازند که از بالای آن
بالا کشند حکم دروازه دارد چون دریا کنار بر روی خندق افتد گشته پل
خود و قلعه این ماز بین یکسان است از یک تیر پرتاب چیزی از قلعه
عمارات بنظر نیاید و چون نزدیک روند اندک اندک معلوم خود بهتر از
توپ گیرند و بر اطراف و بالای قلعه و اندرون آن توپها از حد شمار
افزون گذاشته اند بحدیکه گویا در دیوار و خشت عمارت نام از توپ
نمی رود و ما دایم چند کارخانه توپ سازی در آن بنا کرده ایم و در
درنجین آن مشغول اند و در بارها توپ و توپ سا بسیار نهاده اند و
دروازه جیکا بنا کرده اند چنانکه هر که چند جیکا کند که غنیم قاصد آن
مسقف ترتیب نموده اند و در آن ایوانها بر نفع بسیار بزرگ ساخته اند و مقام

از پائین



تا بالا نخته بندی کرده اند تو گوئی که بدیوار اتصال ندارد و در قرب
به یک تفنگ برابرها گذاشته اند چنانکه هر که دوم سه که تفنگ انجا
بردارند و اگر مجموع را بخوانند ملاحظه کنند میسر است و بهر جا یک تفنگ چند
تعین اند که هر روزه انها را صاف کنند و خلیا نمایند و باز برگذارند بر حسب
خود بگذارند و اب ان خلوا از جاه است و از جزیره مشط که بخندق
آید و چندین غراب چنانکه حیلا الاتصال در مشط جها استاده است
مجملا اگر از دریا کسی نگذارد افواج سلم و تورنجا در انحصاره و هر دو ران
استیلا نمیتوانند یافت و اعراد و ران حاجت ترک ندارد و ران قلعه
قید کنند و در طایفه قید کردن اطوار مخالفه دارند که انوقت مجال
ذکر ان نیست و بر اسن و افزوده مشهور است که در اوان که عالمگیر مرحوم
بجهت تسخیر قلعه پائین جاعت داده بود خندق مانند بر دور ان
کنده بودند چون این خبر بان بادشاه رسید حکم کرد که اگر کنند این
جاعت از بیم و خوف سلطانیه بحدیکه نمیخواب در بر کردن ان نمودند که
رئیس ایشان خاک بر کلاه خود بر کرده در ان خندق
میرفت تا انکه در ظرف العین برشده و حال تبادر ایام حضرت سلطانین

و نفاق حکام کار باشتاب رسیده است که جنس فلوس و سفاهر را بسیار و جرباً ساخته اند
و بخلاف ایام ماضیه با دشاه و حکام سلطنت خوف این ان قدرت نیست که
قلوس یا مغشوش در ممالک خود باز نمایند بلکه اگر خود یا اورسته نمایند
این گونه پشت کبر نشسته بر گردن بیچارگان اموال خود را میبرند
مجملا در ان ایام که نه روز افامت بشد اگر چه اطمینان و امنیت و فرصت بسیار دهم
و لکن از بیدار بودن و نخوابیدن و از کثرت بیداری و ملالت و از ناموس
که در صبح و شب بر دوان دارا لکفوعا لمکرم مشهد و احسن بر برهان بی ناموس از
قوم ارامنه و غیره و غیرهم که بیاد دیوس کشاده و در بیت خانم در خواجه ادان
بحر عوق قرار دادند که اجتناب از ایشان میسر نبود دل سیاه و خانم بر اثر
داد بهذا از باده نماند هوا و دکان سفوف و کم و خواب بر دیده ها حرام
بسبب جنس از مطالب و مهمات توقف فرمود فصل دیگر در شب بیست و چهارم
ماه ربیع الثانی بلده دارنده بمحمد و رشد ابادشده رجب بر جای با تمام اکثر خزانه
و تجار نامدار بیشتر بعت کردند پس بر گرده که نوع خاصه از کنیز بیست و چهار
با لطافت و شکوه بسیار شده رو دارنده بادشده و ایشان را و جهت
نمودند در اثنای راه و اطراف ان نقاط قریب قصبات جالیه بسیار بود



بهم نظر امده بلکه بر ان سعلوم میشود که در حضر بسیر و خاص مشغول است
و یا از کثرت رفاهیت و حق است که در اینجا صد و نیم از سنگ خام بلاد است
چه در شیراز و چه در تریز صد و نیم فرسخ بلکه کمتر از یکدیگر است و در اثنای راه از
کثرت تردد و بی مسافر خوب محتاج بر قبی در سبل نیست بلکه غالب اوقات
را از سایر زمین بلند کرده اند بقدر یکه فیل و خرو ارزد و ویران بخوبی مشهود میماند
و در ایام مهابش مسافر بی از کثرت اب اصلا زحمت نمی کشند و ان سلطان
سرک نیاسوده نخشیده ام که بعضی از علاوه بر اینی از اجرد ارباب مسافرت اند
محلاده و دو فرسخ بلکه قصبه شیورام پور است بشین مجمه مکسوره و یا و تحتیه
ساکنه و واو و در اواخر و هم ساکنات و پور بمعنی خار سیم بر وزن حور و
در اسن عوام بسیرام پور مشهور است که از جنگلهای بسیار و قبل سلف نظام
دیرک سردار مکسوره و یا و مفتوحه تحتیه ساکنه و نون ساکنه و میم مضمومه و او
کاف ساکنین که قوی از قرار گفتند مرحمت شده است و چون با قوم انگریز
صلح و نشستند جنس مقرر بود است که هر کوبانی قرار کند و قرار گیرد
قرار او نشود لهذا در زخانه و کنیز گاه جماعت از بانش و تبا کاران
بر فرقه بود از قوم انگریز یا مسلمانان یا هنود هر کس از هر مکان مال کرم

راستجرد و باغجا بناه میرزا و خبر از دیگر فرستادند و او را پناه میداد و دیگر کس
متعرض او نمیشد و در این اوقات عهد فرمانروایی بادشاه انسان و دیگر
انگیز نکرده و حکومت ایالت از آن قصبه برنمیخاست و بعد از تصرف
انگیز آمد و مردم بجز از این مهلکه نجات یافتند آب و هوای آنجا بسیار
بلکه بهتر است و در تاریخ آن نفر چنان چه بود چهار فارسی دارد و
باسینه بلکه کنج دشوار است بود بخوبی آب و هوا مشهور است و در آن چهار از
قرار بیست قوم و یک خانه است عالیه دارند و بجز شش کنج دارند که
فرود و خانه و منزل میزبان که تا زمانی که یوم در نشسته بقم تهران حرکت افتاده و در
سعید آباد شلم و از آن قصبه تا فرسخ از مرشد آباد و از آنجا تا عالیشان
میرزا ابوالحسن خلف مرحوم میرزا باقر اصفهانی و چهار از آنجا در یک تکلیف
نزول کرده اسباب سامان زیاد در گذشته خود بخانه میرزا مومی الیه رفتم
عالیشان میباشد مکان میرزا ابوالحسن خان خلف مرحوم میرزا جعفر اصفهانی
کرد و از دولت و غفران پناه میرزا داود متعلق است در سنه ۱۲۹۰ چون اسباب
شد استقبال آمد فضل پس با اتفاق ایشان و چهار دیگر از اهل و پسر بسته بشهر
مذکور وارد آن بلده شده در خانه میرزا ابوالحسن خان فرود آمدم و آن خانه

ناطق



ناطق اسباب بخانه عالیجناب سلاله الاطیاب میرسیحی برادر بادشاه
اسد الله کربلایی مرحوم برد و بعد از او این خانه متعرض نشدند و اهالی آن قصبه
بمنزل مذکور رفتم و دوستان و اخوه که قابلیت داشتند بملاقات میآمدند
چون گرد و نواحی بخوبی مسکن صاحبه بیوسیکم صاحبه بیوسیکم از قبیله جعفر علیخان ساکن
الله آباد از سید منیع خود را بجهت پرسش احوال و تبلیغ سلام فرستاد بعد
انقضای پرسش روز خواهش ملاقات کرد از کیفیت آن تحقیق کردم گفتند
که بدرخانه میروند و در اینجا موضوعیت پرستیدند خواجه سرا ابلیغ سلام نمود
بنما بندد و عالیجناب ایشان سید حسن خان و سایر و سترد دین اینجا بایچه
باین نوع رفتار کرده اند و بر گشتند من گفتم گر از من انتظار توقع خواهد
دنا بحال بدرخانه کسی نشسته ام در دربار با انسان ملاقات جنسود من
درخانه خود نشسته ام خواجه سرا ابلیغ سلام کنند چون این جواب ایشان
عالیشان میباشد مکان فرد الاقران زبده خانه دان نواب میرزا ابوالقاسم
خان بهادر معروف بنواب سنگلاخ خلف مرحوم نواب مبارک الدوله پسر خود را
بملاقات فرستاد خواجه سرا پس ملاقات بلا واسطه نمود با اتفاق نواب
سنگلاخ در ایام مذکور بملاقات رفتم خود را پس بر نشسته بلا واسطه

سر ای جواب فیما بین اتفاق افتاد بعد از چند روز متعارف و در اثنای تکلیف کار
حجته الاسلام کردم عدم قدرت و مخالفت جانب اکبر بر عذر خود نموده گفتم
پس ما مجبور بر این خدمت نباشد قبول کرد و جمال خانه را مرخص کردم و مبلغ پنجاه
روپیه فرستاد که بجهت تبرع و زیارت نمایم علیا حضرت بیگم سلمها الله تعالی
که نهایت مقدس و صالحه و دیندار و اصلاح حیث اشعار و از دخل لایعنی بود
اجیر کردم و روانه سمت مقصود شدم بعد از آن خواهش نمود که چند روز
توقف کرده باشم بعد از تامل بسیار قبول کردم تمام اقرحات بالکلیه مندمل شد
پس بجهت تنهایی ارادی شد که کسی را نکاح کرده باشم باکم حاجیه ارادت داشت
که یکی از دختران اولاد نکاح و کنم صلاح خود دید و در قبول کردن من نیز مصلحت
عالی شان سید مکان سید بصیر الدین جعفر سروف بمیر سید و میر زاده
عالیجاه مرحوم نظام العلم حسین خان را که ذکر ایشان در اولاد داماد حضرت
بن العالم الکامل علامه صالح مازندرانی قدس سرهما گذشت حسب الطلب آنها
ایشان و نقل بسته قدیمه که فیما بین بود بر من جمع و ادم محرم ماه جمادی الثانی
از سنه مذکور که بگیرد و صد و بست و یک سنه نکاح و مقارن همین عصر شرع
محمد جاری کردم و در شب چهارم زفاف شد چون این خبر در الکلکته بجناب





عظیم بندر رشکاپتنم بر دشمن انتهر سانی الذکر رسید ارسلان مشتمل بر
بافطه نار یخ که خود فرموده بعد الحال فرمود قطعه مذکور است قطعه
علامی علت حقیقی احوالی که از تو علوشان طلبید بر کجا که در جایست
سپهر ساکف از بهر رکابت آرد بخضرت تو بدر بوزه هر سحر گدایست
شهنشه ملک فضائلی و ز فرقه کدار بر که فضلت ز جاه جون ثبات است
ز جنس مدرس علم تو طفیلا ارگذرد بسیار مدرسی علامه اش بهر راست
تو ما مفضال و دست احسان شرعت جانب نیچ ما مفضع که مرجع ان چایست
کران عطا بکوه و حور بر حلم تراز تفاوتیست که با بین کوه با کاهیست
تو خود چه کوه هر دم عفو و سا فضل با جوشش ندر برکه محض از انجهت بیمقدار
ماهیت: مقدار از نجف جوان آمد از بنا تاریخ: مراکه بهر فرود بهتر بن جوار
ماهیت: مقدار بهتر از بن مصرع جوانست بگو: قرین مهر مآبین بعد یار
ماهیت: مقدار مجمل از احوال ان بلده و اهالی با بان موضع فلوجه ماطرف
مسکن در بلکه بلده مذکوره قبل از استیلای جماعت انگریز بر بعضی
حکام و تقریر الاقتدار ان نافرمان نادر از نیکا بوده است و از ان جماعات
خوبه از وسعت و اماس و وفور نعمتها و کثرت اجناس جدول و ارباب

فصل اکمال دران بسیاح رسیده است دراین زمان ازان امور نام و نشان
باقی نمانده است جمعی فرومایه و بیهنر دران مجتمع و ذکر و ایجاد و بنیه
همت اهم و میان طایفه شهود است و از علوم و آثار مشهور بر مطلق دران اثری
نیست و هم نقاشت و دریاب آنچه متعلق نواب و ایشان میباشد و
خلف مرحوم نواب مبارک الدوله سابق الذکر بر کوهک همچو علیخان است
از قبل همچو حکم موصوفه اکثر احوال او و اخلاف این خاندان من بعد بدین
الی الابد این بعضوی را رشته و در کتبی بیرداخته مرقوم و مذکور است و اکثر اوصاف
ان کم خلاف آنچه و قایع نگار رقم موجب کوتاهی خاطر حضرت پادشاه
است لهذا ازان درگذشت اغماض نموده بحال از احوال و اطوار فرزندان او
اما بالای خاندان بعضو علیکم تیغ آمده اشاره بخود دران است که دران
شهر هر گاه از ابی بیشتر در مجالس انس بیشتر و کنایس نظایف که
در ایف و محل متعلق کس کثیف و درد و خایی این عزیزان و میان
و این و درد و خایی و محبت جایه کوشش و بخشش ایشان در کوشش و خاموشی
در ازکوشی و مفسد و محب کوشش در دوستی بمنایه صفا و فاشیخ کجا
مغرب خانی بیعوارد و بهانه خلایق رفوت بوسیقم در دوغ و رد است



شیخ بفروغ و قوال نزم و نقال حکیم و فال صاحب حال و طبال فرو جلال
و مار و زنبور حاضر میوزد و شراب و نبک موجب عزت و قرب
امیران الدنبک و خاص مفضول و عام مجهول و ناصح محبوب و فاسق
و فضول و خاشاش ان باشد و محدث مایه افتخار شش رسانیده پرست
پاکباز و او و فریب و حیله ای بزدی شش زینت محفل و بخش کرده
دل و فلاکش ندیه نفس نامیخ فرمکس و مسجد فرار و فرار بات کمانده مهمان
بلدیز نا کمان و شیشه نفیع زند کاباد و بوی ازان حلال و حرا فاحشه خاص
جمال نمار سم بی صبح و روزه با القوما بینا و فرزان فال نام مکنوم
نشده کوچه قرابات صفهان خلد و کعبه و نبک بان بام آور از جانب
زنان چنی سک بحمام کیف یار مرد از بد تحمل محزون فحش بان از
نعوذ آشیخ و قصاب کردن و نکشن کوشتن ان در خوان خوانبل و زبر کان
از مقوله خشن الفور محزون است بحمد الله که بد مادر زاد است بهند کفر بود
بهره دارای مفهر معاینه دیدم و کوبا کر مطلوب ایشان تی میزنه بهند بان بلده
بر گزیدن خیر بر او و بخای امور است و احوال مذکوره مطابق نفوس کلمه خود بان
بلده مقتضی بر بافت کمند و با از بکر از شیرد و بل و بر کوشت زعابه و خال

رساله فوت للابوت در بیان واجبات عبادات مشتمل است بر دو ا
الدن یک بکلدان با خرخش یا ضمام رسید کات اسعد که فی فی ا تو فیل انام
کرامت فرماید بعضی اوقات بجهت تفریح دماغ بخانه عالیشان فخر الدوله فرزان
والاشتمال فرزندان ارشد ارجمند میرزا فتح ویرادر خاندان واقربان
واشتمال خود مشغول دیدم و کماکان در مطالعه کتب و بیاض خانه عالیشان مرجع
رفیع ایشان میرزا ابوالحسن خان ثبانی الالقاب کرارا از فرزندان سلطنت اصفهان
که نصف بلکه کل جهان است دور افتاده و از صحبت اصحاب کمال و مجالست
ارباب فضل و وفا محروم مانده بکسوتستان بلده مستطاب بهبهان مرجع افاضل
گردانیده تفریح و سیر مشغول بشدم و کماکان بصحبت عالیشان زبده الاعیان
فخر الاقران میرزا احمد خلف مرحوم مغفور میرزا محمد ابن محمد ابن میرزا
حسین کلانتر دارالسلطنت اصفهان که منوجه بود با بوحسینیه که تو اب
عنوان بیاسی اج الدوله شهید در آن بنا کرده مشغول بشدم و بعضی
از اوقات بنا بعالیجناب سلاله الالقاب میرزا یحیی که کمانیا ثبانی
الذکر که نهایت مقدس و زاهد و در حسب موصوف و کمال دکوشه گیر و بیاک
است بصحبت میگذرانیدم در خلف مرحوم میرزا اسعد که کمانیا به یک سال و



مرحوم شاه اسد الله بود که مدتها را در هندوستان بخوبی گذرانیده در
دشت آباد بلا خلف فوت شد و برادر دیگرش مرحوم میرشهاب الدین
بود که در نجف اشرف بدیه مرحوم آقا باقر هزار جریبی را ملک خود کرده بود و در آنی
برحمت ایزدی پیوست دارنده بسرد و دختر بخلف است و میرموصوف بیک
پسر است ملقب بسلمان و بنابت رسیده و بیکو اخلاق است و از غلبه ایشان
اولاد و احفاد میرزا غلامحسین خان که ذکر ایشان در اوائل مذکور شد
مرحوم گذشته حاضر میشدند و دل رمیده و خاطر حزین را تسلی میدادند
آنست که ایام را در آن بلده بسکونت و صلاح و تفویض بسر کار اعلیحضرت اقدس
دیدم و از آنجا که انسان از آب و خاک خود بلاد زاده اضطرار از آن
اختیار در آن بلده بسکند زاغند و چنین بلاد را بنی کشور دیدم که آنچه از آن
امور ضروریه و صنعت علم یا بر خود بسته اند و اصلا و مطلقا از فقره بسیه
تا بسند الا یا چه رسد خبر ندارند و چند کلمه از ظرایف و لطایف و اشعار
عربیه و فارسیه و بعضی از فقرات نهج البلاغه را بجهت فرزندان
عزیز حفظ نموده مرجع ایام در بیان خرایع و احکام بعضی اگر بذکر فتاوی
ایشان که در باب احکام داده اند بپردازم مرا نیه کتابی خواهد شد

کتاب قال رسول الله قلب ابا ابو حنیفه بزرگ تر و بطول خواهد انجامید مجلد
این از ربا حکیم فقیه و با فقیه حکیم و با هم اردو و با هر خواجه و با صد دو با
کریه خسر الدنیا والاخرة وذلک الخسران المبین و هم چون فقیر از علوم
تقیه از اضال این اشخاص هم بوری است بدون خوف و هراس و هم
رعایت جانب طریقه زنانه سازیم بر علما و اشکال را و اتاب علوم او در آ
ایشان زد فرته الی الله و الله اعلم بما فیه بیان کردم که هو
علل و عداوت این دو خواشود بر ملک سبحان دار شاد و هدایت
جمیع از طالبان راه نجات کرد بود و بر ملکت کرسیدم بقدر امکان
در این باب کوتاهی نکردم و در رضای خالق را بر مخلوق مقدم داشتم
و خوف از خدا و محبت او را بر خوف و محبت سایرین ترجیح
از خیاطه در این کشور بسیار شدند و در تخریب امور دین نهایت
طاقت خود را مصروف کردند و از زبان من خادم مکاذیب
و کفران جمله منسوب عوام فقیر جان کردند بلکه قالوا جهلا کذب من شدند
ولکن الی الله الا ان تتم نوره و ما حیل کیدا لکافرین الا فی خسره
و با وجود این و اصل ما بین در بیاشه و مکالمه در مسایل نزدیک و بود

نشدند



نشدند زیرا که میدانستند که لیاقت و طاقت مقاومت ندارند و اگر
احیانا یک دو کلمه موضوع عام فریبی در مجالس سخن میکردند مفهم بر طریقه
ایشان رفتار میکردم و طرفه العین حاضر و زایل نبودند و خجل و
شان با خبر میکردید و نظر بر جودت الحق یعلو و لا یعلی علیه
فقیه که از این نکات و نظرات داشتند بر عکس نتیجه میگرفتند و در بوستان خیال
شان بخار فاسد متصاعد میگردید ذالک فضل الله یؤتیه من
یشاء و الله ذو الفضل العظیم و در این بلده و اطراف ان طایفه هستند
که هر یک را تقریبا یک دجب از کل محکوم ان ساخته اند و در همکی جا خایط
از امتعه خود کرده بعد از نظمه بیرون آورده خایط میکنند و بدین اقامت
ان خایط کردن بیشتر ایشان غنی و در این شهور است که کرور فلوس ایشان را
تقویم کرده است که بانی در دو سنه بلد شده اند و در این اوان که زمان
در سکه نام مقرب بجد دست نیابت خان مانی انطاب است بسی مشغوب
و مفسدین بدین خفت یا نمود و بود و در مقام تفتیش مرتب و در بعد و تحقیق
آن بر آمدند بهت بصحاب بصیره ثبت میشود و از حوالی اتفاق
و در کتاب سبب الناس فرین معلوم کرده بیت که محمد حسین نام در سکه میشهد

مقدس رضوی کرد و در ظاهر مشهد بسیار ساخت بود و باید تفصیل و احسان
نواب عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل کما از احفاد امیر ان بود
از وطن مألوف برآمده بکابل رسید چون در علوم او بهره بکمال منطق
و نحو و صرف خیلی از صوفت بود و در اندک زمانی مشهور گردید بسیر
شخصی از خویشان امیر خان بنام کریم داد او را بخدمت خود بامتیاز مشغول
شد و بامانی تقریب در مجلس امیر خان بکرات و مرات مذکور گردید چون
بر احوالش مطلع شد زوجه خود را که بعصمه عقد نکاح امیر خان بود در حرم
او کاهی داد زوجه مذکوره چون اولاد نداشت دختر سید را بطور
که عادت این کنور است برداشتن کرده بطور فرزند خود میداشت و در
خاطر خود مخمر کرده بود که شخص قابلی و برا انتخاب کرده باشد پس ان دختر
را با سامان بسیار حواله محمد حسین نمود و بامانی که سید ان سرا بر جمیله
رفاقت و مصاحبت با امیر خان میسر کرده بود با مردم ان دیار
راه و رسم دوستی استوار شد بعد از امور چند سال بوساطت امیر خان
دارو غکی خوشنویسی خانه بادشاهی بنام او مقرر کردید و بعضی از اولاد امیر خان
را که از بطن زنان دیکر بودند مثل یاد علیخان و غیره بمواجب مقرر از جمعدة



بازیها مرید و معتقد خود کردانیدند و یاد علیخان زیاده از دیکران
ارادت بهم رسانید و در ایام اقامت امیر خان در حیدرآباد دکن
متعلقان او از کابل بحضور حاضر شده ند محمد حسین مذکور بعلاقه
کار بادشاهی قاصد ملازمت بادشاه شده و باسرانجام بسیار دارالامور
کردید چون خبر رحلت عالمکیر بادشاه را در دکن شنید توقف بکار از
جاه و رفعت دانسته از دکن منقطع و بدیار عطر و اسباب دیکر را که همراه داشت
در ان بلده بقیمت اعلا فروخت مبلغ خطیر بهم رسانید روبه بهمرسانید
دهانرا مایه توکل خود کردانید و دید که در تمام این کشور کما هو حقه ان
کیمیا نقطه از خط و نیز راست از خلط تمیز نمیکند اکر کیمیا نیز تمیز نماید
در رفع مفاسد نمیکوشد خصوص اکر مفسده متعلق بامیر و زمان باشد
دانند اکر قسم شاعر باشد که در بازار آورد و ایمان بشوق تمام انرا
بجان و ایمان خریدار شوند لهذا بسیر جمیع امور دنیا بی شبهه در حرص
در ایشان داخل کردید و با همان مبلغ زاده شاکرد خود کیمیا نمود کیمیا
یافته متحقق شده مسلک جدید و انیق نوریه اختراع نمود و باتفاق
یکدیکر شروع بایجاد و زبان عجیب و غریب و لغات غریبه کرده نزد و محک و اصلاح

حضرت فاطمه ام کلثوم ام ابیها رقیه و زینب و ام کلثوم اسقط شده و این مورخ در
بهشت بودم و حال بحکم حضرت باری بجهت تزویج دین دار شاد
خلدین آمده ام نام خود را نمود الله و نمود مقرر کرده بود و چهار خلیفه
مقابل چهار خلیفه اهل اسلام و گفت خلیفه اول همان ناکردنی
مشیر نشین بوده اسم او ملا و چهار یار گذاشته بود و دیگر ابوبکر ابوقحافه
زنش بود که الهام یار نام و زیره گذاشته بود و این دو کلمات وحی
بودند و هر نفر دیگر نبوده اند که نام ایشان معلوم نیست و سه پیر
داشت اول نماز و ام فقار رسیم دیده و هر دو دختر او یا نماز نکلدن
و ام نماز خوانده و نام پیر فقار را نموده دیده و اسامی خویشان زنش را
یکی را حق نماز است و دیگری یار و دیگری غار یار گوده دیگری یا فرد و دیگری را خود فر
گذاشت و بهمین طریق هر که در دین او در اقل مبتدا و را بنویسم
اجمالا گذاشت نام بیکذاشت و امت خود را ضعیف تر بود
نام نهاده بود مثل لفظ مسلم در مقابل مؤمن بهمین طریق خودم را
در دام خود را در دین خود را رواج میداد و هر که چیزی قبول
نمیکرد و مایه توکیل گذاشت از سابق دانست بان گذران میکرد و این اجمالا

۱۵۰ گوده دیگری خود دیار

بعد بگذرانی بر رفتالیف کرده اقوام مقدسه نام نهاده اند چون اندک
علم داشتند و الفاظ غیر مانوس از فرس قدیم را که کمتر کسی نشنیده بود
لباس عربی پوشانده بودند اورد ول عوام جاری گفت پس محمد حسین
دعوی پیغمبر چگونه گفت که این مرتبه پیش ما بین نبوت
و امامت برای پیغمبر اولوالعزم چه لزوم داشت و در نزد امامیه چرا
گفت که اول چگونه قائم الانبیا و حضرت امیر اولوالعزم خود چشم آن
حضرت امام رضا علیه السلام و نا امام ثامن امامت چگونه گفت که جمیع
بودند بعد از آن چگونه گفت من انتقال یافت و امامت بحضرت امام
محمد تقی علیه السلام نا حضرت صاحب الامر و من قائم اینگونه که در نزد
اهل سنت میگفت که چهار نفر از چگونه خلفا را برتر دانند تبرئی کرد
این کلمات و چهار دیگر را از خلفای شیعه و جماعه که فی الجمله بهتر از دیگران
بوده اند بر خود و چگونه گفتن خود را حساب میکرد و میگفت که ما را
بتوسط دلال عوامان کار نیست ما کسی کننده و این امر بر تمام و چگونه
بهم حساب خود و حی و الهام شریعت مطهره و تعریف از خواص و اتقیا
می باشد لهذا این امور را الهام خود و علاوه بر آن میگفت من کسی فرزند

موجب ازدیاد ارادت ایلیان میشد تا آنکه جمعی دکنی در مریدان او ظاهر
شدند پس بادشاه الوقت که بهادر شاه بود فوت نمود و اضطراب در احوال
مردم حاصل شد و بعضی موجب ازدیاد استقلال او شدند و مولفات او تخفیف
خود را علانیه در بلاد بر مردم میفرود و دعوت بدین میکرد تا آنکه نوبت سلطنت
بفرخ سیر رسید و آن بقصد فتح بلاد دکن آمد و امیر الامرا حسین علیخان
نیز اغلب اوقات در رودیها اسفار میکردند و قطع اکثر ممالک فیمابین
دهشت مشغول بود و گاه گاهی از خوف بادشاه مزاحم احوال او میشدند تا
این که متعرض دفع او نمودند تا آنکه در بلده برهانپور بآن مطیع گردیدند و اقتدار یافت پس فرامین بلده برهانپور
بعضی از مصاحبین خود که مرید او بودند نوشت یا بعضی از خواص خود تخفیف
از نظر اصحاب سیوفت بلاد فاستان مکار رفتار مزدور جان دار لطیف
بر رای اخلاص در کوچ بادشاه بود در آن زمان در آن بلده
اقدیکه مکث نمود از ملاقات اشتیاق کرد و بعد از اجابت بدیدار
گشود بادشاه بتواضع و فروتنی سلام کرده پس رفت بلوازم
بر تخت بنشست و افکند تکلف پوست تخت گدایی و شاهی بر دلایم او نواخت





بخواه فرخ سیر که خیال از ادراک بود استغنای ظاهری او را مشاهده
نموده زیاده معتقد او گردید زیرا که استغنا در این مملکت کمیاب
و اکثر درویشان دیده اند از کرامات می دانند پس چند هزار روپیه و اشرفی
بر سم نذر گذرانیده موافق مدبر قبول نکرد پس هزار سماجت بتصرف
نوشته خود را بادشاه داد و در عرض اجرت کتابتش اظهار
روپیه کرد و بادشاه بتعظیم فرمان برخواسته بر سر کرد و مرخص
شد بعد از خروج از بلده مذکور بر سر بدیوان او تقسیم کرد از تخفیف
زیاده تر باعث ارادت اصحاب شد بعد از آن زیاده از زمانی
در کوچه و بازار اربی هم در پس اطفال مخزنه خود را بدیدن جمل
میدوردند و اقاویل باطله را چانک بلند بر زبانها جاری میساختند
چون سلطنت فرخ سیر در زمان دولت حسین علیخان و عبد الله خان
منقرض شد و نوبت سلطنت بمحمد شاه رسید و وزارت مستقل
به محمد امین خان تا صبی گردید بعد از دو ماه چندر فراز اتفاقات
مرض فوج مبتلا شده بعد دو روز ها مزدور عزیز بر هم زدن
دستگاه آن بلده محمود و بحیرتی که حاضر بودند حکم کرد که اداره افشه

بیاورند و اگر اینها را نکنند نقصان رسانند و ران وقت این مقدمه متعذر
صرف تمام بود بمجرد استماع این خبر متحیر شد و لکن چون کار از استقلال
گذشته بود بیرون کردن خانه اش رسیدن بود که بسر کهتر خود و سایر اعیان
یعنی مالدار بیدل و باقی ریزان و خویشان کهبت ایشان فرستاده
گفت چون باران نخانه نقیر افتاده اند چیزی نخورند تا فقیر ایشان تحدیث
برسد مردم چون آن بشنیدند هر یکی از ایشان نوعی صبر کردند و این
زنان خبر نشنیدند و قبل محمد امین خان با نخجوانیان رسید متحیر گشته معلوم
نمودند چون دیر افاقه شد و بهوش آمد استغفار نمود و آن مقدمه
سهل و رندانه عدم او رونق افزا میت شنیدند و مرض معلل و اشتباه
انگیزد و خاطر شده تاکید و اداء و تشویش نمود که فرزند او را بسپارند
مرض او اماناً نباشد و نمود و مبلغ گزاف بر هلاکت کشتن آن
مقدمات اول اقرار داده قرار گرفت چون محمد امین از خبر نشده او و
ظهور آثار موت دیر امتوا نبر باد بیرسانیدند مطمئن شد و بر آن
خود و صیت نموده در مسجد یکه متصل خانه اش بود نشست و بال علیه
برو الذین هاجروا تا حافظون بسکفت که تبریز بر خاکدانی که فرزندانم
بمانند



بمانند و من باراده شهادت چون جد خود که در مسجد شهید شده
در اینجا نشسته ام اگرچه میدانم که شهید نشوم نیز اگر یکبار
شهید شده ام دیگر باره اراده اسقاط حل محسن بود و لکن مناسبی
باجداد چون حضرت امیر علیه السلام پس قمر الدین خان پسر محمد امین خان
چون احوال پدر را دگرگون دید تجویف زنان و مردانی که کنیز از
ایشان بودند مضطرب گشته دیوان یعنی مختار امور خانه را با نخجوان
روبه بعنوان نذر بخشش آن مقدمه فرستاده طلب عفو از تقصیرات
پدر و استغاثه تقویت نمود چون دیوان رسید و اظهار مطلب کرد و نذر
سهل گذرانید در جواب گفت که تبریز از کمان جسته و اب این جوان نشده
باز تبریز چون مبالغه و الحاح نمود نذر دیوان را گرفته گفت
و حقیقه او این بود که گفت که بنو پس من انزل من القرآن ما هو شفاء
و رحمة اولئک لا یزید الظالمین الا خسارا و او را برداشت
دیوان داد و گفت برو اگر چه میدانم که نا توبرسد او زنده نمیماند و این
اتهاس قبول نزد گرد و گفت که من نیز خواهم اگر فقیر میخواهند متصرف
شوند کودکان را از برای کفالت بس جان میسپارند آن مبلغ را بایشان

کردند و بدان در راه نشیند که محمد امین خان فوت نمود چون این خبر
بدان مقصد رسید خوشحال و فارغ البال از مسجد بازگشت و
کرانه‌اش در شاه‌جهان‌آباد آشیانه یافت و موجب رغبت ایشان
شده و بعد از دو سال و نیم که بمقر خلافت معاودت نمود بر کرسی
مکان اصطلال نشست و بیعت گرفت طمع با خلیفه اول و دوم
دیگر کرم بود و همکار او بودند مضایقه نمود و حصه ایشان را کم کرد
ایشان در اول بخمع کوچکی دو خواست کردند که این نوع رفتار
با موقوف کند نظر بکبر سن و دیرینه استقلال او بر ایشان آسان
نشده قبول نکرد پس خلیفه اول کوه نالیف آن کتاب بخود دل
از آسمانش بلا دعا میکرد شریک بود و فوزی که بسیار بر او
معتقدان و مریدان مجتمع بودند در میان انها بیست و دو سید
کرمانی حفظ نمود و حفظ این فقیر بدعای ایشان سید اکبر که حاضر
بودند اعتراف نمودند پس سودات آن کتاب بقلم
اصلاح استاد دشاگرد در آن بسیار بود در دامن خود برکرده
بحضور حاضران آورد و گفت این قلم بسبب اجتهاد خود داشت

من انتظام



من انتظام او وجود یافته است و اکنون از جانب آسمان بود و قلم نوک
اصلاح نداشت قدیم چون بر حقیقت احوال مطلع شد ترک نیکو کرد
شود و نشنیده مشتبه نشده منحرف نشدند و حاضران جا بجا بیان را بسیار نمود
راه انحراف کشاده نشد و بار دیگر اعلام بین و دین یکسان نمود بدین
با فقیر زیاده با این بی‌مروتی محبت نمود لکن چون اظهار نشده بود
چندان مورد تحسین بعد از ان نخواهد بود که حاضر نشده بود بنظر
او رسیده بود و نفقه نشست و هماهنگی حشمت حیات از رضا
برآمد بسیار فضلا که بر حرام بودند بر مسند فضلات نشستند بر روی
زبان نمود و خوشی صحبت بعد و علوم مستدل و تیز آشنایی از
بود از رفتن نامور شاه از خود چون محمد شاه را دوق و مصاحب
با فقرا بهره رسیده بود پیش آن از شاه را بعد وفات بهره نیافته
در عهد احمد شاه مصاحبت نواب بهادر جاوید خان تقرب
جسته در تالیف اجتماعات جاوید بر که خدمت کس با تفاق جا بر خوش آمد
جاوید خان قبر نشد شریک بود و دید قبل از اظهار مرد و نفاق
در اواسط دولت احمد شاه درگذشت و مورد بر زبان اصفهان بر

مسلک یافته بودند بعد از رحلت غفار و جزایی شاه جهانی ایالت چند کس
ذرا قرار بعضه مثل بقیه قوم حاکم بود به عنکام العدد صادق علیخان مشهور
بعیرتی خانه باغ شقاوت جعفرقلیخان کرمانی او سلاک منوده و از اقوام
و رسوم ایشان چون بود بیگانه بود چنانکه مفصلا در کتب سیر ایشان مرقوم
گذارش شده است بجا قشقه و سالت بعضی از معاشران که بسبب
حسب بعضه براحوال ایشان مهربان گردید و تولیت قدم رسول
با ایشان معوض داشت و روز بروز به تربیت افراد جات مقرر مزید اکثر
ایشان بیدار الموار شناخته و از فرزندان ایشان نامزد با بعضی از
نسوان با یافته بعده اند و دران اوقات که من سنه ۱۲۸۰ بارفته بودم
دیدم که در اول کلام ناشی مذکور شد از اقوام موجود بعده قلیل معدود
داشت و ظاهر از زیاده از دو سه کس از مردان ازان طایفه نمانده که
متدین بان دین و سالک ان مسلک بوده باشد و من بر
اسامی ایشان بسبب کم نامی ایشان مطلع نشدم و در شاه جهانی آباد و بلاد
دیگر محمد امد سجانه از این قوم و از این مذهب اثری نیست و نوابی فقرا
افتدار بسلفه نا بدید فرمذکور کمال مهربانی و دلسوزی است در غلیب

مفرد فیته

اوقات



اوقات در مجالس انس و مصاحبت حاضر است و چنانکه سبق ذکر یافت
خدمت نیابت خانسامانی نام نظام الدوله عهده او بست چون احوالی
کیفیت صعبه او منهایی ازین مذهب کنار نشسته منقطع از عالمیان
و عباد و اوقات ایشان نیز اشاره منعوان اصفه تشبها بحضرت خاتم الانبیا
مدین ازان بوده است که نزول وحی بر حضرت ﷺ ظاهر میشود دیگر انکه فرض اوقات
چون اوقات شبانه روز گشته و دران فرض کمالات و احوالی سالکه مدین بوده
نیز گشته و در وقت کاران نوز بسط او شده از هوش بیرفته
و خفقانی نیز بسیار بدو که تحمل ان نتوانند و مشکل بوده است
و قسم حرام انکه او از بزرگان جانب سبحان بر آیند و ان کلمات بگوش
برسد و در وقت سلام که تحیه اهل اسلام است السلام علیک گفته کلمه
خفقانی نمود بود ان مردان بر آن فرود و ان کبر الف بزبان فرس تعبیر
خدا و سلام کو تبدیل بصیغه این عبارت است چنانکه شنیده ام است که ایشان
خیلی بر دروکار سلام کردن از ان بود خفقان ظاهر میکند بمردم خفقانی
صفات او و اهل دهر فرود کو این نماز را بچگانه سته نماز مقرر کرده بعد از نماز
دیدن فرا میدید یکه در اول طلوع آفتاب جهم در وقتکه میکه آفتاب در

نصف النهار باشد سیوم وقت غروب آفتاب که هنوز سرخی در مشرق
موجود باشد و صف ایشان خانه چنین است که خط با خلیفه او در میان گرفته باشد
در قدر آن مردم که حاضر باشند چهار صف مربع مثل چهار دیوار ایستند
در صف غربی و طرف مقابل صف ایستاده کلمات جذبه که بانشا بوجه خواننده
چون تمام شود سر را بهمان طرف مقابل خود فرود آورده بطرف راست
چپ خود میکردند بطوریکه صف شمالی در جنوب شده و صف جنوبی
رو بجنوب و صف غربی رو بمشرق و صف مشرقی رو بشمال پس از طرف
راست بهمین ترتیب میگشتند و بعد از آن بطرف بهمان دعا باز کلمات جذبه را
میکردند و بعد از ادای حظ ششم جهت بمقام میشدند و جهت متفرق شدن
گرفته و در سایر ایام سال در روز عید میکردند یکی اعظم از ایام و در روز
جشن فرا میرسید که روز اول نوروز و جمشید او بوده است و دیگر نوروز سلطانی نام
داشت که در ماه دیگر بود و آخر روز یکی از اعیاد قدیمه فارسیان است
قبل از نوروز جشن الخفه شش روز در ماه روز دیگر گفته باشد
سخن نمی گفت بر عکس در ایام سابقه مقرر بوده است پس در روز جشن
تمام است او بجمع میشدند و بر روی یکدیگر عبیر و دیگر خوشبوئیها می افشاندند



و سر در میکردند و علم همراه گرفته و خود کلاهی بشیه بکلاه
اندکی بلند تر از آن بر سر گذاشته باست بطرف کوهی که در شاهجهان آباد
ست و میران بود که اول از زال وجی را در آنجا کشته بودند میرفتند
باز میگشتند خود را جهت نموده با یکدیگر مصافحه میکردند و در این کشور
مهاجنان یعنی حرافان لباس میپوشند که اصحاب سرمایه حظر نکرده العذر از
احکام مزاحم احوال ایشان نمیشود در روزگار برابا بود و یا میکذرانند
و از اینجا معلوم شد اولاد و حکمت سنه مهتاب بعضی که از قوم نمود و در آن
بلده ابقا نمودند متواتر شنیده ام که در ازمنه سابقه قریب بسی هزار نفر
از قوم مرتشه نجانه او داخل شده تمامی بر اسباب خود در وجه حمل کرده
بتجارت بر فتند و از اتفاقات یعنی از ایشان بخزانه اشتر فرسیده
اشتر بی حمل کرده بعضی جوان دیگر ان در اثنای راه برا یعنی الحاح میکردند
و بدین واسطه از بخشه حاجت کرده اشتر فی حمل نموده پس بعد از آن
که رفتند و اسود یکا حاصل شد نام وقت بکلکته شهر در مقام
دانوار نزول نموده بود که شنیده ام که در آن قصبه تجار فرنگ بسیار آمده
ست گفته بود که از آنجه شنیده ام در محروسه بنیتو در آمد و حساب

سود برده نقصانی متصور نشده بلکه والی نیز او را دوست دارد و مالک کرما
می باشند جماعت انگریز را اصلاً معروض احوال ایشان نمی نمایند و حتی
آنست که در این مرحله این ملک را نسبتی و شباهتی بکلی دور دیگر از ایران
در دو نیست و لهذا از این جهت اصحاب دول در این کشور بسیار بوده
و هستند که سلاطین و حکام اصلاً و مطلقاً مزاحم ایشان نشده و نمی شوند
و اگر این نژاد جبین ضرر و خود جون دیگران از این جماعت قرض می کنند
و سود میدهند امید که حق نان را دیده و از طرف دیگران نیز آسوده
فرمایند و عمدهٔ متعلق ایشان آنست که هر دوران قرض میدهند سود
میگیرند و اگر مال التجاره که از یک جا میگذرد و نمی افتد سماجت
دارند نمی نمایند و در موضع بقدر قیمت آن مال عینی را میگیرند و اگر آن
عرق نخورد یا از دریا برده و مالک را نیافتند میدهند که در قیمت آن دریغ
نکنند بسا جون مثلاً جوزد سرمایه را باد میرساند نمی دهند و میگویند که
بساعت که آن را نیز چه میکنند و اگر در آن سفر هلاک شد قیمت
او را که معین شده باز ارثش میرسانند [illegible]
بعد از یک ماه از آنش روز توقف کردم اگرچه از راه گذران امور [illegible]

خوانش

خوانش میکنند ولکن بسبب قلت وجود همزبان و یکی جوان نکته
دان و معاشرت با بعضی از دوستان که طبیعت از مصاحبت ایشان
وحشت تمام دارد بسیار دلتنگ و بیزار بودم بنابراین خاطر محزون
و مغموم میماند و در ماه رجب جناب میرزا محمد حسین نبیرهٔ [illegible]
شهر سنندج وارد آن بلده شدند من با ایشان آشنا گشته منظم
رفیق و رفیقه فقیر منزل فرمودند چون بقیمار داشتند فیمابین ایشان و حکیم
مرحوم چنانکه باید رسوم متعارفه بعمل نیامد بعد از شش روز
بسمت عظم آباد رخت تشریف برده و در آن بلده شخصی از قوم ایشان بود
که تجار سی مشهور بودند و در قصر سکونت داشت وارد شده و بتقریبی
بنشستن من راه آمده و قت حاصل نمود و در ماه مبارک رمضان
بشرف شیعه مشرف گردیده و بحکم
اسلام ملا از خان و غیره بر دو جا برس کردم و نام او ملا عبد الله
نهادم پس چون دل را از فرد دیگر بسیار شد عازم سمت عظم آباد
شدم و حکیم موصوف مخالفت کرده قبول نکردم فصل و در زرد
تقدیم نمودن احکام از سنه مذکوره الی سنه [illegible] سبب حمل و در آنجا

خود باتفاق عالیشان میرزا سنگین بیک کرد از اشراف و خانوادهٔ قدیم و از ساکنان آن بلده و از نسل قزلباشیه فراهانست بر گشته
کوار شده عازم عظیم آباد شدیم و در عرض راه قصبهٔ جات بسیار
و دیدم لوا اجلا بود در رابع محال که اقرب صوبه بنگاله و همدود صوبهٔ بهار است
و شبانی بواین محل سکونت سلاطین بنگاله و مقر ریاست شاه شجاع برادر
اورنگ زیب بادشاه بوده است و آثار عمارات عالیان هر کنار
دریای گنگا هویدا است و نهایت قرشش آب و هوا است و چون قریب
بکوه واقع است خشکار بر شکل آهو و گوزن و خوزان در نواحی آن بسیار
است و در آنجا ظروف بکار و بنگاله از تراکت نام میسازند گویند که
از آنجا برسم تحفه باطراف می برند و از اجلا بود جهانگیر نگر آباد و
معمور است و بار چه بنیر و شکر مرغوب و میان و باب بصره و بغداد
است و در آن بلوک است و تجار خرید کرده باطراف میبرند
و در اثنای راه قلعه سنگ بسیار بزرگ از آب برآمده است و
یکی از عجایب امور و در آن عمارت ساخته ساکن بوده و آن جماعت
در را احترام مینمودند حقیقت احوال آن بر من معلوم نشد اهالی آن بلده

سنگین

سنگین آن را بزور نقل میکردند و از آن جا بلده سنگیر و از آن قصبه بانگر
است و فقیر عبد الساس و خندق عمیق دارد و چون جماعت آنگریزیه
بر گنگا جاری بکار باد بانجو اند مسوده نمیرود و بنجو اند و بغداد منصرف
برفراوانی آب و ارزانی وضع ساخته اند که اصلا توپ کبریت ندارد
و اقبال خلیفه چندقانه از آن قوم است باقی دیوان سپاه آنان در آنجا
هموار است و در خارج قلعه اباد در محال سکونت دارد آن است که آن
باد توپ بر نخیزد و آن بسیار اند و از جو بسال که جو بسیار
سنگین و باد دوام و خوشی دنگ است از قسم قندی و گرمی و غیره
با انواع مختلفه در نهایت لطافت و صفا بسیار اند و از آنجا باسکنه
دیگر میرند و بان خوبی در حدود دیگر کمتر است و چون بکوه نزدیک
است در قریب و اطراف آن چشمه با بسیار است و از اجلا چشمه
ایست که بسیار کند نمی گیرد و آب آن بسیار گوارا و بغداد میرود
سنگیر قریب بگنگا واقع است و آب آن بمرتبه گرم است که آن
را در آن نهادن مشکل است و وجه تسمیه آن است که بسیار زیارتگاه
گشته و دیرا از مقدسات جوگی هریم میدانند و گنگا و جمنا را گویند

سنگیر

دیگ بندند که بسیار وزنی نخواهد شد و هوا بسیار سرد بود از این جهت
بسبب کلاتی که موجود نشده بود و دران غسل نتوانستند نمود لهذا
جماعت متوجه اداء نماز جنازه میگشتند و غسل کردن دران را موقوف
میداشتند و بعد از انجمنا و تبرکا باطراف میبردند دران شهر که
گرداگرد او بیرونج و غیران از اطعمه دران پخته میشود و میگویند که از آب این بسیار
سبک و گوارا تا غم است چون از موضعش خارج شده بسیار سرد و
لطیف و ابران نیز بسیار است و در میان دو آب دو نهر شیرین نیز هست
کرشن دران بهت غسل کردم و نفع دیدم چنانکه سبق بیان
یافته شد و در دامن کوه ان انواع طیور و وحوش بسیار است و در
ازمنه سابقه صبیحگاه سلاطین بود و بدان تفرج یوم نهم شهر الصفر
الخیر از سنه مذکوره وارد دهلی آباد شدیم بعضی از دکانهای استقبال
کرده و جناب الهی کشن والد منشی و جناب منشی غلام حسین خان ساقی
الذکر که تقریب وصلت عالیجاه امیر علیخان برادر خود با صبیه ارشد
خاص نواب اصف الدوله بهادر در شهر مهمار رفته جهاز لعل بان بلده
رفته بودند منزل کردم و آن اعظم بلاد هوبه بهار است و نام ان بطنه





بپای فارسی و ثار مثنیه ساکنه و نون مفتوحه و الف ساکنه بوده
است عظیم الشان خلف عالمگیر بادشاه سلاطین آباد شده که شهری
بنام خود بنا نموده باشد چون اغراجات اسراف تخمین کردند زیاده
بر کرور روپیه شد بادشاه ان بلده سلاطین بنام او موسوم و بعظیم آباد
مشهور قرار گرفت و بهندان شهر آباد و اصل بهار خواب بسیار قریب
شده بسبب وصال بیشتر نیز خوانده میشود و شهر است قصر امیر و دیگر
زکیش دلکشش آب و هوا و انواع ملبوس و ماکول دران مبتذل است
که از انجا باطراف و نواحی میبرند و در حدود بنگاله بلکه هند شهری
بجاست لهذا کم است و اگر جنت الهند بشش بنا مندرج است
طول ان قریب یک فرسخ و نیم و عرض ان نیم فرسخ است و بر کنار
رودخانه گنگا که بخوبی و لطافت و عذوبیت مشهور است واقع شده
و بازارات باشکوه و عمارات و ابنیه عالیه دران بسیار است و در کنار
دریا مسجد و مدرسه بسیار عالیست که در ازمنه سابقه نواب شیخ خان
بهادر که یکی از حکام و بزرگان قزلباشیه بود و بنا کرده است و بعضی از
ان نیز بعضی از امکنه مشهوره کرده است و حدود جمله ایشرا لیفه ان المساجد

الف فلا تدع عوامع الله جهدا موافق تاریخ جهانگیری است و این
الان مضبوط و مستحکم است و فی الجمله آثار خرابی بسبب عدم تعمیر آن
ظاهر شده است و در این اوقات جمعی از چاپلوسان نام سپاه از اولاد و حضرت
نواب سراج الدوله شهید سابق الذکر مدرسه و تولیه آن را از اراضی و تفنگچی
اخراج کرده در آن عمارت ساخته اند و مومنین بسبب عدم
قدرت مخالفتی نمی توانند نمود مجملا چند روز در آن دیار بماندم
حضرات اعزه و بزرگان و مقدسین و موثقین بلاد مذکوره آمدند
و تحقیق مسایل شرعیه مشغول شدند الحق در این ولد نیز در اکثر
بلاد و محلها اخصوص در اکثر شهرها بسیار محترم دیدم چه از بزرگ
زادگان از اولاد و غیر ایشان و خیرهم در آن بلده کمی و نقصانیت
میکند از اعتبار و تجمل بود و عالیجاه مشکوة و اجلالی و مستظاه زبدة الخوانین
ذوی الاحترام و عمدة الامراء العظام نواب مستطاب مقرب السلطانی مبارز الملکی
امیر الدوله خانخانان عباس قلیخان بهادر نصرت جنگ و الخ قبله و مخدوم
مرحمت و غفران مآب نواب مستطاب منیر الملک منیر الدوله رضا قلیخان
بهادر نادر جنگ فرزند ارشد ایشان که از اولاد نرینه فعلی احدی جا است و

جهال

نواب سراج الدوله

جانکه

چنانکه شنیده ام اباعن جد در زمره امرای سرکار سلطین صفویه
رضوان الله علیهم بوده اند و نواب مرحوم خلد در زمان حضرت شاه
جنت آشیانی بوده و بعد از انقلاب زمانه و دولت و انتقال
ایشان بجناب شاه بیهمتا حق نمک چندین نیز در میان شد چون شاهزاده
بر مراتب عقل و ادراک او مطلع گردید و او را طلبیده در سلک
امرای حضرت خود منسلک گردانیدند و بعد از چندی بسفارت
نزد محمد شاه پادشاه هند فرستاد و در آن وقت در این کشور در
نزد سلاطین بابریه معزز و محترم میماند و در خدمت شاهجهان
پادشاه عزت و احترام بسیار داشت و از احوال و اوضاع این ممالک
بود و بوکالت مطلقه ذات پادشاه سرفراز بود تا بر حسب تغییر
پرست نواب معظم الیه بریاست رسیده و بلند همت و عالی فطرت
و نیکو خصلت و باوقار و دور اندیش و خجسته کردار و حسن تدبیر
و طبع مستقیم و در علوم رسمیه نیز غایتی از ربط نیست و تحصیل آن
بسیار شایان و بایسته صورت و بحسب انتخاب بدرجه اختیار
و برادر زاده بسیار رسیده است اغلب بلاد فات تشریف میآورد و مفاخر فرین

را بصحبتهای رنگین مسرور میساخت و والد ماجد او نیز بمزید حسن
کمال و تقدس و طالب براه نجات و ازدیاد حسن خلق و تمسک باذیال
اذیال اهل بیت علیهم السلام و اجتناب از مصاحبت ناقصان و خاندان
وزیده محمدیان فخر الاقران و الامثال سید کاظم علیخان بهادر خلف
ارشد ارجمند مرحمت و غفران مآب نواب نواب سید یقین
علیخان بهادر ظفر جنگ خلف صدق مرحوم مغفور اسکندر الدوله سید
هدایت علیخان بهادر سید جنگ ابن سید علیم الله ابن سید فیض الله
طباطبایی که در علو خاندان کاشفی بی رابعه النهار مشهور و مستغنی
از اظهار است و در سنه یکهزار و یکصد و بیست و نه هجریه بعالم
کون و امکان قدم نهاده و در سنه یکهزار و دویست و سی و شش
بجنت الخلد خرامیده و در جوار رحمت حضرت ربوبیت آرمیده
علماء و اهالی سبب کمال خوش تمام دارد و در حافظه طریقه ادارت و دستگیری
و دوری و غیاب حضور قلیل النظیر است روزگار بزرگوار نجوید یاد او را و دیگر
بیکدگر زاند و همیشه انس و مودت و اتحاد میرود که کمال سبب غلبه
اوقات شادمانی و خوشحالی خود که اغلب اینها از نتیجه کمالات و
تشریف میآورند و خاطر فرخنده او خوشنود میسازند و والده

ماجده



ماجده خانم معظم الیه صبیه مرحوم نواب اسمعیل قلیخان بهادر
از بطن صبیه مکرمه منیجهان خانم صاحبه صبیه دیگر مرحوم حاجی احمد برادر والد
کهتر نواب مستطاب غفران مآب مبرات علیه علیه الرحمه و الغفران
خواهر زن و کسن دارد و دایی نیک پی از بهرام کور دارای کاوس یکاوس
و جمشید خانم و مرحمت و غفران مآبها سید علام حسین خان
مصنف کتاب سیر المتاخرین و با عالیجناب میرزا غلام
حسین خان حاجی اسمعیل بن آقا علاء الدین محمد که ذکر او شان
در اولاد علامه محمد صالح مازندرانی گذشت نزدیکتر نسبت خاله
زاده یکدگر دارند از اجداد ایشان جناب والد مرحوم میرزا فضل الله
قدس سره نهایت مقدس و صالح بوده اند و مشهور است که
بملاقات حایض البرکات حضرت صاحب الامر علیه السلام
مشرف شده اند و در الشهر بود سلاله السادات میر محمد محسن
خلف میر محمد یوسف بهبهانی و میرزا از سادات عالی درجات طباطبایی
اند و در تبت مدیر که از دار الایمان ایران باین مملکت آمده
اند سابق بر این فی الجمله مایه معیشتی داشته اند و در این اوقات

شهید شد گویند روز کاریزی عبرت و افکس بیکدیگر زدند و اهل
جمعه از دو طرف بدان بلده دوه یا احدث رفیع منزلت گمشته انتشار
ستوده گردد راقم این اعاجیب کمال کلاب خلق و حوم حامی محمد
تاجر قزوینی جوانیست نیکو اخلاق و مبادی آداب و خوش گفت
ما دامیکه بدوم اغلب انیس و نیس بود و در خدمات مرجوعه تقصیر
راقم خود ندانی و جود شش نهایت مترددین در ابتاع بضاعت نهایت
منتظم است و اسامی دیه کسانی که بعد از معاودت از بیرقی ایالتپناهان
ملاقات میسر نشده است من بعد اظهار شش خواهد یافت مجملا بعد از
چهار روز روانه بسمت فرخی آباد شدم و در منزل دانا بور که تقریبا
سه فرسخ از عظم آباد جاده است نصف شب گذشته من و جمیع همراهان
در خواب بودیم جماعت قطاع الطریق بر گشته ریخته بعد از اطلاع
اندک ملتفوم شده چون بسیار بودند طاقت مقاومت نبود غالب
شدند و اقمشه گشته کردند و چون قریب بیست بار مرتبه بالای سر من آمدند
محمد حسن قورخانچی ناظر من ایستاده بود چند آنانرا قاتلا و اوقوف قتل بود
و تمام اثیانی تمام اسباب مرا غارت بردند و چیزی نیافتند که بگویم

بودم



بودم و کتب جز قلیلی بایع متکوز داشتند و علاوه بشهد بدو توحید
از ما خراب نمیگذاشتند چون کتب مرا دیدند یکدیگر گفتند که اینها اهل
خیر میباشند و از برکت کتب از آن مرحله بخیر یافتیم و گشتیم روانه بر
ایر گردیدند که شاید از قسم روبه جبریل محض کرده باشیم و نام ملاقیان
را بپرسند که دشمنان محسن ما شوند و ما نیز صحیح نگفتیم بلکه صحیح
گرفتیم صبح آفتاب معاودت بعظم آباد نمودیم و دوستان چون مطلع شدند
اول کسیکه از قوم خود که منشی رام چندنام داشت و در چند روز پیش
اخلاق ناهمریاش بنحوی می نمود و در مطالبه خود بی ادبی و وقاحت
منتهی آمد و اظهار غصه و اندوه و افسوس کرد بعد از آن دوستان که رسیدند
و در خانه عالیشان سید کاظم علیخان بهادر ساعتی اندک که بر کنار دریا
بود منزل کردم داماد فضل امیر و پسر او سایر دوستان در سه روز تمام
ادعای من هر اندازه منفعی گردید و خاطر حزین از غم خود نفیس خوشحال
بود که منشی عزیز الله که یکی از منتسبان جماعت انگریز بود و با من
آزردگی غایبانه داشت و اندک زمانی میشد که از راه تنگ عازم فارس
بود فضل پس در منزل فرماه در نیز الفقده الحرام با اسباب بر انجام ناتمام داخل

بهمت معمار بی خبره و چکده و دکاکین بهمت عمال سلطان و سایر اوباش
و چهار نفر نفتکی از نزدیکی خانقاه شیخ بنوده با نفاق هیزم سابق الذکر
روانه نمایند بس مسلم است که جماعت بود و لکن در لوازم
احترام و اعزاز و اکرام و مهمانیها و راه کمتر از چهل نکره و بعد از چهل مرد و الطبیه
عسکر ایران که در انس عوام بسر برده اند بهمت رسیدن ان قضیه ایست در
نهایت سهولت و اما در بلاد غیر ایران قضیه غایبه و دران بسیار است
و چه بسا که بمقدار ذره خاطر و تبسم بشاشت و خوشی حراب و ویران است و
شیرشاه معاصر همایون بادشاه خلف بابر بادشاه و در ایام سلطنت
خود کرده بود که شب و مقدار شش نیز در ایران شب بر کرانه آب زیاد
ساخته شب و در سلطان عمارت عالیه و قصبه و بارگاه و زراعت
ارتفاع نیافته و در ایران قبر اوست و بسا بقی بر ایران پیدا نیست عبور
و دانسته شب حال ان بل ممر در و هور خراب شده است و هیچ ویران
بحرکت و خوان بیشتر شب با بجا رفتم چند قبر در ان لوحه که بر بالای حصار
دنیا و دیار سلطنت ان کواهی میدادند در بام آن رفتم تماشا نمیشد
بنشد و فرسخ صاف همه سبزه و خورم منظری آمد و در ایام مدت



عمارتی باقی علوشان کمتر منظر من آمده شب و ایام شیرشاه از جهات
اتفاقه شب و در بدو ورود بیک از سپاهیان و کنیه خادمان بابر بادشاه
بن عمر شیخ بوده شب و در بر بادشاه مذکور بر دیر غضب فرموده امر بحبس
و قید و شش خود دیری نکشیدند بر اینکه از شب کوار شده شب بشکار
قرار محمد و چهین منافقش رفتند و بر اینا فتند بس در بهار بلاد
سلطان محمد کرد اعیه بزرگ بلکه سلطنت دار شیر سید و از جمله سرداران
عسکر او کرد بعد از چندی با بر بادشاه فوت شد و سلطنت بهمایون
بادشاه رسید و ایالت سلطان محمد بشیر سپرد چون شیرشاه چون سلطان
سلطان بادید فرود نمود و صوبه بهار و بنگاله بتصرف خود در
همایون شاه چون بلاد بدفع ان معین خود بشیرشاه بشیخوان جلب ان نزا
شفرق و شهزم ساخت بس بادشاه محمد بعد فوت ان متوجه شد
و در ان ایام بنگاله تلاقی فشین و جنگ سلطانیه رو داد شکست
فوج شاهی رسید هزیمت نمود و شیرشاه از نقاقب پرداخت و صفهای
عظیم رو در داد شد و در هر نوبت شیرشاه پیروز رسید تا انکه دیرا از
ملک اخراج نمود و خود بر تخت سلطنت متمکن گردید و در ان مدت

کرنیز شاه سلطنت عظمت از دیار خبر بسیار بدید آمده است از آنجمله
است وضع سراها بین بسیار که بجهت مسافرین در شوارع و طرق مساقه بعمل
آمده و دران خدم و حشم بقدر احتیاج مقرر ابده اند که هرگاه مسافری
وارد شده است تمام احوالات ضروریه از اکل و شرب و علیق
دواب ایشان مهیا دارند شاه پیدان اند دران اوقات آن وضع بابت
در دم عمده در سراها هستند و لکن طعام و شراب موقوف است چون مسافر
برسد این امور مهیا میآورند و خود مشغول امر دیگر میشوند و در ازای طعام و شراب
هر کس چیزی بایشان میدهد و نجیب و متوجه شان این سراها برده
این اند و در بعضی از مواضع خود سراها ساخته اند و همان نوع متوجه
خدمات میباشند و این قوم بسیار بهم میرسانند و در پی شروع بجاسوسی
بایشان مشغول میشوند مجملا همایون بادشاه بایران رفت بقصد
تنبیه برون بادشاه کیتی پناه چنانچه از احوال شاه طهماسب بن ابو المظفر
شاه اسمعیل صفوی دارالامان بابل بانی بادشاه و در جاده مرسوم مشغول بر
تجمل داراده رسیدن بلاد فات نوشته و دران این امور را مندرج
نموده ما در بین دوره بیان خشت و جاده اند و ایم از بدو جاده ابتدا

بناء اند و ایم



بناء اند و ایم چون این مراسله بحضور شاهی رسید در جواب نامه
ملاطفت امیز مشتمل بر رعایت آداب سلطنت نوشته و دران این
بیت هم نوشت ۴ همایون اوج سعادت بدام ما افتد ۴ اگر خود کامگاری
در صف ما افتد و بعد ازین قرستاد و باطراف و حدود مملکت خود
فرامین منضمنه بر کیفیت استقبال و استقرار اصل خود مشتمل امر بیان بادشاهی بر کارکنان
و عمال نوشته و سواد انها را کتب مضمونه موثر فرامین امیران و دیگر سطور
سابق مجملا چون مقرر سلطنت عظمی رسید ارکان دولت تا دو
منزل و شاهزادگان تا یک منزل و حوض تا کنار فرش استقبال نمودند
و دست بادشاه را گرفته بر مسند همایون همنشین خود ساخت و بعد
از شروع در مهمات مملکت و قمع و قمع دشمنان از هر کنار از اینه فاخره مرتفعه
تا عهد زمان آن بادشاه دوران مملکت بعهد در فرامین ملک همایون
بر نوشتند پس از چند روز قرار یافت که ملازم رکاب ظفر انتساب
کنند و سازد و قوت تسخیر ایران مملکت بهم رسانند و وجود عدو را فسرده
همایون بادشاه ملا بر تخت همایون نشانیدند و بفرمان فرمانروای سلطنت
مورونی مقتدر ساختند بعد ازین بعد از نه مقرر در جاده فیض الحرام

بناء اند و ایم

وارد بلده نطنز شدم و این از اعظم بلاد و صوبه پر اکه برکنار [illegible]
کنگاور واقع است و در نزد و جاعت خود دارد اراضی سفر سه منزل است
و معتقد اند که تا چهار فرسخ در چهار فرسخی او در جهات اربعه
مرکبان را برگشتی و ایرانیت بهر قدر که این شخص بدکار بشمارند چون
دران میرود و بسوزد از بیکان خواهد شد و در چند جوبان مزبور کان
باردیگر بوجود آید و باین سبب دران اجتماع دارند عام ایشان
از بلاد دیگر بیشتر است و عمارات دو طبقه و سه طبقه بالای هم از
سنگ صاف و آهک ساخته اند و کوچه ها و کوچه ها بسیار تنگ است
که عبور دو کس بر کس در انها نهایت مشکل است لهذا در
خارج شهر مقام کردم بعد از چند روز چون از بزرگان مطلع شده
آمدند و با تماس تمام وارد در داخل شهر بردند و چند روز که بودم
بجهت اجتماع مجتهدین و مومنین بجهت تحقیق مسایل حاضر میشدند که
برمردم راه گذر از کنر خدم و حشم و کوار بر در خانه او بسیار مشکل
شده بعد چون دریافت کردم زیاده از نک خانه از طایفه مسلمین
از شیخ و شیعه در آن بلده نمی باشند و با آنکه بظاهر آن شهر دار الکفر است



اما یا دیرا نیز دار الشرب فرض شده اما در تحقیق مسایل شرعیه در آن
و بندار یا بهر دیدم چندی در زیر که او دم خیلی و روز آرام نداشتم
بندار شتم که زوال یعنی دار و خانه اجاره میدهند و اغلب یهود باو جود
آنکه از اهل شهر جماعت بود چون مطلع شد حاضر گردید و در شبه
و در سیئی امور آمد و لوازم عفو و عذر خواهی بجا آورد و تقصیر را نپذیرفت
و در آن شهر بود عالیشان حاجی محمد یک و حاجی اصغر یک سنندجی
دیگر از قزوینیها و اغلب اوقات حاضر مسجد بزرگ بخارج
شهر واقع بود و شیخ مهریا جیلدیانی متخلص بخرین که از اجداد
عارف ربانی شیخ ابراهیم معروف بزاهد جیلدیانی مرشد و مطاع شیخ
صفی جد اعلاء سلاطین صفویه رضوان الله علیهم اوصاف او
از غایت بیشمار و بیقیاس است و شیخ مذکور سلسله از خاندان
و شجره افروز دودمان صفویان بود و ولادت بسعادتش در روز [illegible]
شب [illegible] ربیع الاول [illegible] بکهدشت بجوار دار اصفهان
اتفاق افتاده در خدمت جمع از علماء عالیشان چون والد خود
شیخ خلیل الله طالقانی و مولانا محمد صادق اردستانی و اقاها دین

ملا محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی که ذکرش گذشت و مرحوم
میرزا کمال الدین محمد شیرازی داماد مولانا محمد تقی مجلسی الذکر و فاضل
محدث حاج محمد طاهر اصفهانی یاد فرموده الحکما شیخ غیاث کیلانی و سید
النحریر امیر سید حسن طالقانی و فاضل عرفی میرزا محمد طاهر قطیف
میرزا ابو الحسن قاضی که در ریاض نادره زمان بوده و استاد العلماء
مولانا شاه محمد شیرازی و حاج المعقول والمنقول آخوند مسیحای فسوی
تلمیذ استاد الکل آقا حسین خوانساری و مولانا لطف الله شیرازی
تلمیذ فاضل محدث مولانا محسن کاشانی و فضلای دیگر تفصیل
مراتب فضل و کمال محمود در بالا ذکر نمایا مقتدای انام و مرجع
خاص و عام و در اغلب علوم امام عالم کبیر و مدتها بسیاست
عراق عرب و عجم و خراسان و طبرستان و حجاز و یمن و هرمان گذرانیده
بملاقات جمع از علماء و اعیان رسیده با جون فاضل زمانه میرزا
علاء الدین محمد کلستانه فاضل متبحر مجتهد آقا جمال الدین محمد خلف
اکبر علامه تحریر استاد الکل آقا حسین خوانساری و رفیع الدین محمد
خلف دیگر آن مرحوم و اخوند میحی کاشانی تلمیذ و داماد آن مرحوم فاضل

تبحر

الفاضلین

مشیخ جعفر قاضی اصفهان و فاضل محقق میرزا حسن خلف مولانا
عبد الرزاق لاهیجی ساکن دار المومنین قم مولف کتاب شمع الیقین
در علم اصول دینیه و جمال المحققین در اعمال مدرسه در تقیه و مولانا
محمد کیلانی مشهور بسراب و مجتهد کامل مولانا بهاء الدین محمد اصفهانی
مشهور بفاضل هندی و سید فاضل کامل سید هاشم هدایه و فاضل
متبحر کامل میر صدر الدین محمد قمی اصفهانی مدرس مدرسه هدایه
استاد جد امجد فقیر و مولانا ابو الحسن اصفهانی ساکن نجف اشرف
و فاضل مقدس شیخ یوسف بحرینی و عالم زاهد شیخ احمد جزایری و شیخ
مفید شیرازی و مولانا محمد فراهی و سید الاتقیا و رئیس العلماء و
الصفا سید هاشم نجفی و مولانا محمد علیا شیرازی مشهور بسنگلاجی و
فاضل ادیب سید علی خان بن سید نظام الدین احمد حسینی مشهور
بمجازی شارح صحیفه کامله کاز اجداد امیر غیاث الدین منصور شیرازی
است و عالم عامل مولانا عبد الکریم اردکانی و فاضل محقق میر
عبد الفتاح اصفهانی که در میراث سابق ذکر رفت و شیخ سلام الله
شوشتری شیرازی که از علمای انزوا گزیده و در کوهپایه مقام داشت

۱۹۵

المجتهد کامل ملا محمد رفیع کبلانبا مجاور مشهد مقدس رضوی رسید
نورالدین ابن سید نعمت الله جزایری ساکن شوشتر و ابن سید رفیع
برادر کهتر سید حسین ولدین سید لاقی فاضل میرعبدالله جزایری
که در خرم آباد فیلی ساکن بوده اند و او اخر ایام فاضل محدث کامل
استاد المجتهدین و رئیس المناظرین اخوند ملا محمد باقر مجلسی را درس
فقهیت و ریاضت دارد تذکره المرحوم که در محل از احوال خود نوشته
است معلوم میشود که بمرتبه عالیه اجتهاد رسیده و بشرف اجازه
جمعی از علماء اعلام شرف شده و مولفات و رسایل بسیار از قلم
بدایع انشای او در صفحه روزگار یادگار است چون رساله در جواب
مسیح جلیلی و رساله در قضاء قدر و رساله حدوث عالم و رساله توفیق
که در توافق حکمت و شرع نوشته است و حواشی شرح حکمت شیرازی
و رساله ابطال تناسخ و حاشیه الهیات شفا و رساله در مزاج قوت
و حاشیه شرح هیاکل النور و شرح رساله کلمة التصوف شیخ اشراق
و فارسی نامه و رساله مدت العمر که در اواخر حیات تحصیل آن مشکل
را که حل نموده و دران ضبط کرده است و غیرانها از رسایل بسیار





چهار دیوان رفیع بنیان متضمن سی هزار بیت غزا که در یک بحر است
لبالب از لطایف غیبی و نکات اسرار لدنی که بلبلهای ریزنکین هوای نفسانیت
و عاشقی و نهایت فصاحت و بلاغت و متانت و جزالت کلامش
از مطالعه آنها بهره مندان و علاقه بی غرض و منصفان خبیر از غرض ظاهر
و هویدا میگردد و در دارالایمان ایران روزگار را بمعجزت و کرامت
و احتشام گذرانیده و در دولت سلطان حسین و شاه طهماسب کلا بانه
قدر و مقدار و وجاهتی فوق تصور داشته و در ایام تسلط افاغنه یاغی
کشور و سلطنت نادرشاه افشار و ویران شدن خاندان معدلت
شعار از فرط علو همت و پاس حقوق آنها و اطلاع بر حقوق
صفویه بر سلاطین نابابر به و عدم اطلاع بر رسوم و عادات مردم حدود ایران
بقصد استمداد از محمدشاه وارد دارالملک کشور گردیده چون شاه جهان
رسید واز او ضیاع و اطوار بادشاه و کرفتاریهای دیرینه او مطلع
شد بغایت پشیمان و نادم شد و لکن از سطوت نادرشاه قدرت
بر معارضت نداشت شاه طهماسب قبل از کرفتاریهای خود بدین مکتوبی
کمال آداب نوشته و تکلیف بر معارضت نموده چون بر حقیقت

عاقبت اورنگش مطلع نور قبول نگردد و معذرت خواست و در این کشور
شهریار بس بلا مسکن خود نبود از معاشرت خلق دامن افشاند
و در آن بلده در سنه ۱۰۰۷ بگذشت و بکعده بنهاد و یک سر جانب از درگاه
بارگاه او مطاف زمره انام و مزار خاص و عام است و در شب آدینه
و پنجشنبه بر مقبره او عجب انبوهی و ازدحامی میشود و این در مابین بر سنگ
مزارش نقش است ؎ زبان حال از آن تربت بگوش هوش میآید
بعلی دانم که گوش از دوست پیغامی شنیدستی ؎ حزین از بار عصیان
سر کشیدستی دویدم سر نوشتند بر مابین ما بالین میدانی ؎ و با آنکه
از خلق گوشه گرفت باز از گوشه طعن همکاران آرام نمیگیرد
بعضی بر القول وحدت وجود نسبت داده اند و فاضل نشده اند
از آنکه فضیحت و رسوای این مذهب یکی از اهل سنجش و تمیز
نیست تا بچنین عالم زبردستی چه رسد و فاضل کامل ملا صدر الدین
شیرازی در مبدأ و معاد گفته است ان الارتباط بین الواجب
والممکنات لیس بکونه محدا الیها تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا علی ما تفهم من الامثلة الخ تعصبا



المذکورة فی کتب العرفا فانها و ان کانت
مقربة من جهة لکنها مبعدة من جهات اخری
کالتمثیل بالبحر و الامواج و النور و الاضلال

انتهی کلامه برانداک طایفا برسیده نخواهد بود که شیخ فقیر بر نهج عرفا
بجهت تقریب افهام بعضی تمثیلات در باب وجود و شئونات و ارتباط
خالق بمخلوق از قبیل دریا و قطره و مداد و کلمات و امثال اینها در
رساله خود فرموده است بعضی از ناقصان خصوص بعضی از علماء طایفه
لکهنو ظاهر الگلات را گرفته بدون تدقیق و تامل و بر او و جمعی دیگر از
علماء کرام مثل مجون فاضل متقدس ریاض ملا الحسن کاشانی و شیخ سلیم محرر
بلکه شیخ بهائی عاب و امثالهم طاستهم تصوف و قول بوحدت وجود کرده
اند و فاضل محقق مدقق ریاض ملا محمد باقر عجب نیست از این قبیل کلمات
در حق اشخاص و امثال این صدور است الا آنکه چون بر احوال ناقصان
مطلع بود مقدم مثال و تمثیل آن نهج را موقوف داشته است و اینرا
از دوست ایشان بحایت یافته است و با مجمل از عقاید این فقیر آنست
که هیچ نوع نسبتی از طایفه عوام خاصه بعلمای کرام چه رسد معتقدان

بنت که واجب بالذات یا ممکن بالذات مشتمل است و خلایق اجزای
خاص یا جزییات آنند چنانکه از ظاهر امثله معلوم میشود و لفظی است که
در تمثیلات مراد آن انسان از آنها بیان شده و از ارتباط میان خاص
و مخلوق است چنانکه حضرت امیر فرموده هو مع کل شی لا بمقارنة
و غیر کل شی لا بمزایلة یعنی نهان بود که سیاق تمثیلات نماید
و در این فرمایش جناب پیغمبر فرموده اسکنوا اجاسکن الله گفتند
تا جون فاضل مجلس دیگر از فضل زبان ناقصان نخواند یا بهند
و این فرمایش بود که شیخ فقیر را متهم بشرک و صلوات نبرده اند و میگویند
که تارک الصلوات بود و پس زیارت کسی نمیکرد که وصف او را مزبور شنیده و چنان
است گرانی را حامل و دلیل قویست بر علو شان و کثرت فضل و علم آن
رفیع مکان زیرا که این فقیر بسیار بنده است که در این کشور هر قدر که
هنرمند کمال این شخص مشتهر است حساد و اضداد بیشتر از اویند
عجب تر آنست که بعضی از جاهلان گفته اند که شیخ قابل جهاد نبوده است
با آنکه در رساله خود بر دو اوضح و اتم بیان تصریح کرده است مجملا معلوم میشود
که شیخ فقیر چون این بنده حقیر بلکه ذره هیچ مقدار بلکه علاوه بر آن

فصل



فصل شنوی سفر نموده است در این کشور بسیار بمکانهای ناقص مثلا
در کرمان بود است چنانکه از بیتی از قصاید او معلوم میشود و من آن قصیده
را یعنی نهاد در خانه رساله تحفة الحبین در وصف کرمان خود ذکر کرده ام
و در آن بلده مسجدی است بسیار بی وصف خانه کعبه و در از مسابقه بخانه
بودن است عالمگیر او زنگ زیب بادشاه از نو خراب کرده و در مکان آن مسجد
رساخته است و در حالت تحریر بعضی از آن مسجد بیران است و بعضی از سیاهگان
قوم بهنود در خرده در آن مقام گرفته شتر بسته اند و انواع معایب میکنند
مجملا در آن بلده از سلسله مخدومان علیا جاه والد ماجد علیا مقدار
مکرمه مغفرت پناه حضرت شیخ بزرگوار جناب جنابه والده ماجده حرمت
سفران جناب جنت مکان رضوان ارامگاه و اقارب و غیر اهالک وصف الله و ادام بهاء
طاب ثراه و بعضی دیگر از متعلقان مدار کمان در همان اند و لهذا مشتمل
بر ظهار شوق ملاقات و عزم رفتن خمیر مایه و مجلا حضرت عالم صغیر
یک سفینه سیاحی اراده کرده اند که چون بهند برسند سیاحی در شهر سیاحان نفس نفیس
برساند فصل و خود در شهر دهلی المرام المرام در سنه مذکور عزم
آن بلده فیض بنیاد نمودم بعد از چند روز در راه جنوب شدم و از آن بلده

میل راه کرفته است و تمام این مسافت دارای بساتین زیرا که در این کشور
غیر از این کم است خصوص این دو خرما که بهتر سبز و خوش است و شایع
در کرمان قریب بهیم است و از بعضی معتمدین شنیده ام که هر کاه از آن
رشحهای چیزی را بکوبند و در آب بخیسانند و از آن آب خمیر را بشویند نشاسته
نفوذ بسیار دارد و بعد از سه شبانه روز در آب سلطان پور نشیند
در اینجا فرمایش عالیشان معلی مکان رفیع بنیان خافه حسب علیه السلام
نواب شاهزاده محمد داراب علیخان بهادر دام عزه ناظر سرکار و مختار تمام امور
جمابعایه متعالیه سابقه الالقاب بعضی از سرکار خاص حضور پر نور مشتمل بر
اظهار سرور و حبور و افتخار فراوان سرسبز کردیده بودند که وقت
ورود بلده مبنض بنیاد مراقبه قائمه نمایند که اعزه و اعیان حسب الحکم
حضور مقدسه محترمه بالاستقبال آیند پس از ورود سه روز دارد بهور سه
که تقریبا در سه فرسخی آن بلده واقع است نشسته بودن مشغولی ما یکدیگر
عالیقدر جمابعایه از اهل نیشاپور که نواب غفران مآب بر ایالت ممالک
جداعلی مرحوم اصف الدوله بهادر تبعیت کردن ایشان مشغول نموده
والی الان حکم ان جا است و بسی مشغول ایشان نیشنود و در کرمان ساکن





عالیقدر سلاله السادات میرسبحان علیخان دیوانبیکی خجسته نهاد
نیکو اطوار و علیا همت و مخالص اصحاب سعادت و در طریقه دوستی محکم
و بادفا و در مریا کردن این شهر بودم با من نهایت اخلاص دارند
حق آنست که از ان جا هم دست بدارد و با مردم غریب و عیال همت
اند مجملا از حضور سه هفته ماه ذی الحجه در ان قریه توقف کردم
در اینجا بجهت اطلاع بحضور مقدسه و نواب نافرمانی نوشتم و بهمکان مذکور
در شب روانه کردم و خود بعد از طلوع آفتاب روانه مذکور کردیدم
شدم فصل چون تقریبا یک فرسخ از ان قریه طی شده بودم که اعزه
حضرت نسبای و حسبی سلاله السادات میرمکارم علیخان که از سادات
عالیقدر جمابعایه عدیم النظیر است غریب نخشب کیر در ان مکان
منصور بهم رسیدند و قدری براه رفته بهم رکاب جناب القاب
میرزا محمد حسین شهر بسنیاد رسیدند و چون بدو فرسخی ان بلده رسیدیم
نواب مستطاب کامیاب السادات و الاسلام ممالک میرزا محمد تقی خان کار
قبل جمک که عمده امیرزادکان و زبده اعیان دیار مغرب حضور مقدسه
متعالیه و خلف مرحوم مغفور میرزا محمد امین خان است با خلف ارجمند خود

عالیشان رفیع مکان عمده الاعیان فرزند ممتاز و امیرالامرا داد در املاک
میرزا محمد علیخان بهادر فیروز جنگ مشهور میرزا حیدر که در حضور فخر نامه
مکرمت زیاده از فرزند حقیقی معزز و مکرم و محترم است باتفاق عالیشان
معلی مکان خافان جنت آشیان نواب ناظر سابق الذکر باب
باهمدیگر از موطن رسیده بجوار ملاقات علیه رسیدند باتفاق
روانه شدیم و قریب بظهر یوم مذکور وارد آن بلده گردیدیم جناب
جناب عالیه از طرف راه بدولت سرای عالیه رفتیم و نواب خافان مغفرت
دستگاه اعلاق و الطاف بسیار مبذول فرموده و حق است که الی الان در
زمره دوران داعیان سرکار این مملکت کسی بدین مراتب حسن اخلاق
و خلق انخذوه نکرده بدوام ناصر سبحانی چون رسید بعد از طی رسوم متعارفه
باتفاق جناب میرزا محمد حسین و نواب ناظر از حضور رخصت یافته بخانه
که بجهت نزول ایشان مقرر کرده بودند رفتیم بعد از صرف قهوه و قلیان
نواب ناظر بخانه خود رفتند چون اکمل بعمارت که بجهت میرزا مقرر شده
خود تشریف برد و در بر شب در روز دوم دفعه طعام از سرکار رسیده و فرستند
داعیان و بزرگان و معتمدین آمده و رخصت گرفته رفتند بس ماه محرم الحرام

سنه هزار



۱۲۲۲ یکهزار و دویست و بیست و دو هجری رسیده و اما شرح و ذکر میرزا
و کوچک میرزا و دیگر متوسل شدند چنانکه بلده مذکوره را نواب
سلطان غفران مآب بر ایشان املاک سعادت خان بهادر بهادر
جنگ جانشین شد و دران عالیشان از عمده زادگان پیشاور
شد و در عهد دولت محمد شاه پهند کسان او بسبب حرکت
دوران سرکار از سرداران راه را ذوالفقار کرده و دران بلده
کربلای شاه غفار نادر شاه دران راه شاه جهان آباد آمد و بر محمد
شاه و مملکت او مسلط گردید چون واسطه جواب سوال میان
قاباشاه بود در حضور نادر شاه تیز عزت و اعزاز بسیار بهم رسانید
مجلد چون عهده او دوکه اعظم عهده جاگیر هند است و محل سکونت
رایان باغزه شان بود و چنانکه بایسته و شایسته بادشاه
نمر او رفته و حکومت و نظم و نسق انجا از حضور سلطانی بنواب
بزرگان املاک قرار گرفت و بر بزرگ تمیز و حسن تدبیر ان مملکت
را مصروف شده و کردن کشان را مطیع و منقاد خود گردانیده
و چنانکه باید دوران عمل نموده چون نواب معظم الیه مرحوم غفران

در سنه یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری بود پادشاه جهان آباد دنیا مدار
گیتی‌ستان قهار نادرشاه افشار دوران بلده بود برحسب ایزد دانا
حکومت انجا بنواب علیقلی‌خان مرحمت از امکان صفدر جنگ
وزیر اعظم شاه گردون‌بارگاه داماد نواب مرحوم و برادرزاده ایشان نیز بود و از
کرنش او خبر بحضور سایق تمام ان ممالک بادراحام نصرت‌قرین
داشتند از سرداران شهر کسیکه با فتحنامه بود فخار و جعفرقلی
دستگیر شده و چون نواب بزرگ کیفیت سلوک خود با قوم
ماکرسانی مشکل و خایف از آبادی بود در یک فرسخی شهر آوده
کاز بلاد قدیمه ان حدود بشمار است معسکر خود نمود اول
علامت جهانبانی که از قدیم از اینگونه جاها سند در کنار رود
خانه کها که بجانب شمالی خود ساخته بود ان بلده در بدو امر
مشهور بهمین محله شد و کلی چون بنیاد و قریه فیض‌آباد بنا نهاده
شده بنابر ان قریه نزدیک است که در ارض قراسانی قریب
ترین بلده واقع شده و نهایت خوب آب و هوا است
و غلوه و انواع فواکه در ان بسیار و بوفور میشود و این بلده نیز

شاهنامه



شبیه بهمین کلیه بانیاد نیست بلکه فیض‌آباد کنونی است
عالی و دلکش هر دو نام مشهور است و در اینجا مذکور که در این
بودم شهر بخوبی آب و هوا و فرحت و روح و فضا بران بلده
و سواحل بران مزیده ام و حق اینست که فیض‌آباد فیض بنیاد است
مجملا چون نواب مصفر جنگ در اینمقام بشهر در آمد اهالی اطراف
بلکه از و خصوصا از بعضی بمرض سرطان برحمت ایزدی پیوست
ریاست و حکم رانیدن امور بر تعلق نواب علیقلی‌خان آمد و در
اصلاح شجاع الدوله مزبور و دلایل الزمن حیدر زمان بهادر خلف
برهنه از جنود در گرفت نواب معظم الیه ان بلده را مقر حکومت
خود نمود و زیاده از سایق منوبه تعمیر ان کرد بدو قلعه و خندق
دیگر از برگ و محکم مضبوط نمود و قریب بسیار در خانه از
قوم قراقاش در ان مسکون شد و ان شهر بسبب ازدحام
و اجتماع خلق بشبه تغلق یکی از بلاد عظیم ایران شد و اصحاب
کمال و سران دوران ماجز و جلال از اطراف بحسب حسن سلوک
و رفتار نواب کامیاب معظم الیه بانجا مجتمع میشدند و اکنون

ورونی آن بر دیده اعلام رسید و اصل شهر گردید و در خانه فرود
و در حجب آن بیتزله قرار گرفت و بعد از این آقا عالیجاه نواب بر جای
علیخان داماد میرزا محمد جعفرخان مهردار نگاشته گردانیدن احوال
ارشد آباد گذشت با جماعت لشکر به سر جنگ و ستیزه روانه نگاشته
بر دانست بسبب نفاق سرداران تاب مقاومت وی نیاورده
در دیر یا تنه نماند و شکستهای متعاقبه بر دل رسیده مال و خزانه
خود را بر دوش شکست خورده نهاده نواب در پی رفت
عهد و میثاق و ایمان مغلظه فیمابین ایشان در انجام میوه او
محکم گردید عالیجاه روزی یک روپیه بجهت انزوا جات در کوچ
و جاه فرار دهد و در مقام از برای نواب وزیر مقرر نمود پس
نواب وزیر باز آمده از لک سپاه قریب شصت هزار سوار و پیاده
و توپخانه روی سنگاه خام با عالیجاه متوجه عظیم آباد شدند و لشکریان
چون این خبر استماع دعاه و رسانی را دیدند چنانکه از رسوم
دعا داب است این نیاز دل در صلح بسته کوچیدند از راه عبرت
و غرور قبول نموده لشکریان عازم برقرار شدند و نواب وزیر

طلح در

طلح در سال عالیجاه کرده بهمانزاد را مقید نموده و اموال و اسباب
او را ضبط کرده در این اثنا که ان قوم اسباب و سامان خود را
بر جهاز حمل کرده عازم برقرار شدند جون کلوخ انداز را
پاداش سنگ بینی بهادر از پیش لشکر وزیر بود با سایر
سرداران قریب شصت زره پوش لشکر ساز پیش نمودند و در
روزی که صف حرب آراسته شدند ان نمک حرامان
بد ذات عار فرار را بر خود قرار داده و قرینه و اسباب
خداوند نعمت خود را بغارت برده و وزیر چون جنین دید
قرار بعهد پیش احدی نباشد رفته از در اخلاص طلب
اعانت کرد احدی نگفت که اصلح انست که با لشکر صلح
کنید علاوه بر این وزیر او را بادشاه کرده بر تخت سلطنت
نشانیده بود و در این اوقات عالم بادشاه مشهور گردید
در این وقت حسب الطلب نواب وزیر از شاه جهان آباد بکنار
نهر کنکا آمده بود چون خبر شکست وزیر بدو رسید در انجا توقف
نموده نواب وزیر بخدمتش رفته و بکواطف ان بادشاه دین

تبلیغ و رسالت نواب نجف خان صفور گردانی الدین او از تشمیر بخش
از کوه و جنگل و بیابان خود و بستان بسماع هندیان میرسید و اجانب
دیگر بر صلاح کار و بانگ و زیر بجای و لک و پیه نقد و عوض خار و شبا
که بایشان رسید کاپ بایشان جماعت بدهد و علاوه بر آن ساکنان
از داخل ملک از روی بهره که شاه تر داده است بخشی از بایشان
برساند یک نفر وکیل از جانب ایشان در قندهار باشد
و صد و نیکاه و چهار روپیه نیز بالفعل از بابت شاه بمبلغ مزبور اضافه
نمود نواب وزیر در ادای مبلغ بجای و لک و پیه تغییر نمود و بجای
یک لک روپیه خوبان شمشیر بان خود که در سنه العمر در خوان
احسان و پرورش یافته بودند در ادای آن تعهد نمود
و پیه شهای متعلقه را جان شدیده یا گرفتند گمارا قدرت
بر مبلغ قبیل نیست یا بکشمیر میرسد چون جلبه جلبه در جناب
عالیه متعاقبه سابقة الالتفات چنین دیده جمعیت کرده انجام از روی
الالتفات و تقدیر جنس کرده هر ساله بحضور در یافت کرده و از آنها
کار و قلمدان مرحمت خود نمود پس نواب وزیر بقبض آباد در آمد

نمود



نمود و مملکت خود را متصرف شد و بقلع بهادر ملون نمک
حرام را کور نمود و قریب شبه افغان چشمه را بذلت و خواری
تمام از آن اوج رفعت بحضیض حقارت انداخت و مال و
اسباب و خانه ایشان را ضبط نمود و بازنان و اطفال اخراج
البلد شان کرد و دولتخواهی احسان و دوری که جناب عالیه کرده
بود مقرر کرد که از داخل ملک بهم از فرح مزوری زیاد ایه
نام را داخل حرم کرده بجناب عالیه تسلیم نمایند بسی چند زمانه
برایی منوال گذشت و نواب وزیر امور راست خانه خود را
تمام بگزاده سرایان و غلامان خود محول کرد و متصوبه عسکر ادای
و تنخواه امور خود کرد بدو و او از کار جماعت انگریز از صلح
کار باز کرده بودند بایشان دنا دم شده بودند و لکن بظاهر
معاشات و کجدار و مریز از طرفین میشد تا انکه تحمل او ایشان
بار و کرد بدو و در قبض آباد نواب وزیر در روز چهارشنبه
بیست و هم در قعده الحرام مشتمل بکهزار و یکصد و هشتاد
و هشتم هجری رحمت ایزدی پیوست و ریاست بمخلف اکبر او در

فرستادن نواب اصف الدوله از طرف خود

فرستادن نواب اصف الدوله از طرف خود

نواب اصف الدوله را اصف جاه یحیی خان بهادر در هنگامی که از
بطن جنابعالیه متعالیه بود قرار گرفت لکن در بدو پیدایش از جنین
بسبب نفاق سر داران دکن و فرمانیان دکم هوشیاری حسب کار دران
سرکار مداخله حاصل کرده بلکه عزل و نصب امرا بدون مشورت
ایشان ننشسته و امرا چنانکه باید کار گذاری نشده بلکه
خوف آنکه یکدیگر بانی جماعت و رفیقه و کشکار اراده و دسیسه و
رابطه و اختلاص حاصل کنند دران جماعت نیز تفاوت فاحش راه
دل هم رسانیده مایل خفه بودند مجلد امیر فرضی خان مختار الدوله گردوار
تحمیل و مکار و شریر بوده دست از اهل اصفهان بود نواب
نواب اصف الدوله شد و چون در بلده فیض آباد نواب مسلم مرحوم
والده ماجده نواب شجاع الدوله کزنی نیز وردی بود و تمام
اصفهان و امرا و رایان و زمینداران آنجا ارادتی
درکردن خفه از قدیم داشتند و بقدر سر مو از حکم و رای تخلف نمیکردند
و او نیز در امور ریاست سلیقه تمام داشت و علاوه بر آن جناب
عالیه متعالیه فلاطون نواب معظم الیه نیز در بلده فیض آباد بودند و بانی

بب

بب مختار الدوله چنانکه باید شیرازه دست و بیانات فرات خفه
دران بلده فاخره نیز نداشت بود تحمیل و تدابیر بسیار نواب
اصف الدوله را که طفل و کم تجربه بود بر بین داشت که لکهنو
را کدورت بسیار نیز دران بلده در کنار رشته کوهیست واقع است معتبر
ریاست خود کند قبول کرد و بانی بسبب رود زیر قرار بلده
فیض آباد و غرابت لکهنو آباد کرده بسیار دوا قبوکه در این
خاندانی از رستم غلامان نمک حرام و از ازل کم نام که بود و است
این دو دمان مرحمت نشان شده بودند رسیدگی داشت در میان
ذکر وقایع لکهنو کار شش خواهد شد بعد از فوت نواب
اصف الدوله مرحوم در زمانی که زیر سایه علیخان بهادر که
ذکرش خواهد آمد حکومت فیض آباد دنواحی آن که شانزده
لک روپیه تقریبا مداخل دارد متعلق بکار کنان و معتمدان
سکار دستگاه جناب عالیه متعالیه موصوفه در علو خان

کرده و خانعالیه

فرضیه

و بلند رتبه کنان دران کشور در عصر خفه خلیل النظیر
ست دی دفتر خواننده پادشاه زیجاه محمد شاه و شبیه مرتضی الدوله

نواب محمد امین خان بهادر است که از مقربان خاص حضور ان
بادشاه و بخدمت دیوانی خالصه شریفه سرفراز بود و بمنصب کرم
معظم میرزا محمد یکم الدوله مشهور باسحاق خان خانسامان که جهانبانی
تقریب در حضور داشت بحدیکه عامه پیش تصور میکردند ان
بادشاه را بایان امیر در جایگاه تشویش است و بر تخت بسطوت باخود
رو لیف می انداشت و عرض نواب در بر ای ملک مظفر
جنگ و جلادت نواب در زیر شجاع الدوله و والده نواب در زیر صفدر
است و کیفیت عروج و ارتقا ان نقل محافل و مجالس است
و مشهور است که مثل ان در شاه جهان اباد نشده بود و نشده است
مکرر و بسیار بدرجه جلیل کشور و کیل نواب صاحب خلد صوبه دار
بنگاله در حضور محمد شاه و علاوه بر علوشان و قرب بر اقران
و حسن سلوک و خدمتگاری و کفایت و کوشش و قوت اضمحلال و فرو رفتن در
بردباری و دیده و دور بینی فلک جون در دوازده زمان بلکه هر ان
این کشور سیمان خاندان کم دیده است و در مدت زیاده از یک
سال که جهان ان بر مدار بود هر روز از منیر منیر طهر با بلاد الطاف

مبغرمود



مبغرمود و در هر باب چیزی زیاده از قبل در رعایت و لحاظ مراتب
و اعزاز و احترام مبکوشید چندی نگذشت از راه کوچک باد جهان
نواز بر حضور طلبیده بلاد و اسطه نوازش اکتشافی فرمود
هر قدر که در زد کرامات و اخلاق ان زبده افاق مبالغه بروز ها
کفته جاند و معتمد و کارفرمایان سرکار بود خان عالیشان مجلا
مکافی رفیع جنان نواب ناظر [illegible] ساپی
الالقاب که نظیر بر جسته انانس عبادین مسلوکهم دری نیز جهان
آرمیده و خجسته خصال و نیکو فعال و عالیهمت و طالب کمالات
و مصاحبت بالا و با و بکیا و موزون باعرفا و شعرا و علماء و مخلص
اصحاب فضیلت و کمال در آمد اشال و اقران است از بدو عمر در
تحصیلات مراتب علوم کوشیده و بسیاری از مراتب متقدمان
ادبیه را دیده طبع هنرسانش در دزه پرور مستعدان خود رشید
اشتهار دارد مرجع مستعدان و دانشوران از اکثر بقاع جهانش
طلبه بر بساط افتاده است و مجلس و صحبت او برابر خلد است
و غلب اوقات این ملک منظم و منسق دیدم با نفس [illegible]

[illegible] و داد در

نهایت بود و در پاس آداب و لحاظ مرتبه از خود در ربوده تصور
را بیخ وجود از بخار ازدی و ریاب و فراغی حاجات اقتباس میداد
خواه از فتح مصالات بابا و بیکا و خواه از خیراندیشه انوار بیدولتی
عذر و تعلل قبول میفرمود و ما و امیکه در آن شهر بودم از غلبه ایام
را بسیر و کشف مراد با غات همراه می برد و خاطر حزین را بحظوظ
دلنشین مشغول داشت و امور است النکار را بنحو یکه بالبت و غایت
بانجام میرسانید اگر بعضی از اشغال و خیال کار او نداشتند و در عیت
بر و در بر قلیل النظیر و تمام رعایا از کبیر و صغیر از وی راضی و
خوشنود و خواهند بود چه در پی مردم آزار نیست اگر بضعیفی
مضرتی میرسید از بعضی از کارداران آن بود در سرکار وی چند
کس از خویشان بودند که اغلب رعایا از آنها راضی و بیم
از آنجمله بود عالیجناب فتح مرحوم که در سنوات اطوار
صلاحیت نشان مقدس صالح میرزا حسن علیه الرحمه که علاقه دار
راست و چپ و مالگذار زیاده از چهار لک روپیه بود و در آن
فرد قلیل و متوافق نبود و فیاض است و بهر قدر که دسترس داشت

نزد فقرا



از فقرا و ذوی الحاجات دریغ نمی کند و خود در ظاهر لباس فقرا
بلکه افقر ناس است از وی حکایات غریبه و عجیبه در سلوک با
مردم و رعایا و فقرا شنیده و دیده ام باطنش اخلاص دارد آن
بمشرب اغلب است و اگر بندگی کسانی بپیر دارند طوماری میشود طویل
الذیل از سرگذشت سخن از دست رود همه را با من موقوف و خلاصی
و الفقه نام بود اغلب اوقات حاضر میشدند و خاطر حزین
را مسرور میساختند و حق آنست که ای الدین شهریار بسیار بی
نیکان و اخیار و صاحبان هوش و فراست در شهر کم دیده ام
و اغلب ایام را بر وفق مراد گذرانیده و بزرگ زادگان و والا تبار
انکار ایا اغلب اینکه دیگر نسبتی بآبا و اجداد خود ندارند
و علوشان آنکه دارند در مرتبه تواضع و کوچکی و فروتنی
نهایت رسیده اند که منافی آئین حکومت و امیری است و همچنان
و ملازمان و ملازمان آن جندان بهم دمساز نیست و با رعایا
نهایت تلطف و اخلاص بود و اگر نادری یا کسی با ایشان بی ادبی
اعلا رسیده بود از آنجمله بود و سلسله الالقاب و القاب و القاب

جامع کمالات صوری و معنوی نواب سعی الالقاب [illegible]
خلف اصغر ارجمند مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان ارامگاه
میرزا یوسف موسوی مشهدی که پادشاه جهانمدار شاه افتخار
مشاهده آثار بخجالت و دلیری و دانش و هنر از ماضره و مواضع بود
و برادر بزرگ خود مجد و مباهات و ادب و نیکو اخلاق و خوش وضع
و کوچک و پر حوصله مقال و فرخنده احوال و در گفتن شعر فارسی
و فهمیدن لطائف سلیقه تمام دارد و در فقاهت نکته دان و در فقه
باب و خود دینی است و در نزد جناب نقابتمآب و اعیان جناب
معزز و محترم است و در طریقه رندی ثابت قدم و راسخ و دلی نشین است
با این نهایت محبت و الطاف دارند و تا یوم اخلاف ادای حقوق
بطور بادار از فیضاب ملاقات و آمد و رفت میشد خلف ارشد
اکبر جناب عالیتبار عمدة الاعیان زبدة الاقران میرزا محمد حسن
جعفر رفیع جناب دام عزه در شاه جهان آباد دار دغه دیوانخانه
بادشاه دولت محمد اکبر شاه بهادر ملاقات نشده با

خلف -



خلف دیگرش عالیتبار نوجوان برخوردار رفیع مقدار میرزا
سید محمد که از بطن جمیله نواب میرزا نجف خان صفوی ثانی
الذکر است و در آن بلده ملاقات شدند در آن وقت ده سال
تقریبا از عمرش گذشته بود و طفل است دلربا و شیرین و ساده و آزاد
و نیکو اطوار و از کمال بود و زیده و دوران و نقاوه خاندان فخر الدوله
والاقران جادر فضایل صوری و معنوی نواب سعید الدوله
رستم جلال [illegible]
خلف ارشد ارجمند مرحمت و غفران پناه میرزا محمد یقین خان خلف
مرحوم صفوی میرزا یوسف ثانی الذکر و برادر بزرگ نجابت و
شجاعت و حجاب همت و نوکمک و فروتن و خجسته مقال و گرم
برو در شعر فارسی دستگیری دارد و در نهایت سلامت و خوشحالی
فرماید و در فهم آن نیز سلیقه بسیار رسائی دارد و مسموع شد که
در شکارگاه و خلایکه در رکاب نواب غفران مآب وزیر
اهل الک اصف الدوله بهادر طاب ثراه حاضر بود از اتفاقات
قبل ست جنگلی با فیل در مقابل کرده انجناب بالا از فیل بزیر آمد

اندازه و مدت دو سه ساعت را باجزیره بحوالی ورنازه مشغول میشود
چند نفر فریب بوده دست کرده ابلاک کنند که خنیر بر خواهم
و بهنیاد بریزند و او ضعیف و بیطاقت میکند که قبل قرار
نمیاید بس نواب غفران مآب چون آن زور باز و مرد دنیا
از دیرباز همه خطابات مذکوره با ضافه فیل خیل کرد آنرا
فرمود خطاب اصل دار یکه اورا بین کشور دیرینه مهین بود باین
فقیر نهایت مرحمت و اتحاد و مودت بود و اورا بشت و از بدو جلوس
تا اوان خروج رقیمه نوازش حفظ مراتب و آداب فرو گذاشت نه
فرمود و خلاف آنجناب بسمع حضرت در عایتان مرجع امکان سلاله
الاطیاب و نتیجه الانجاب فرزند مقامی و میر الاعظم والاکرم ملک
میرزا محمد خان بهادر فیروز جنگ دام عزه مشهود
و بهنیه مذکوره معظم اورا در ماه ربیع الثانی از سنه مذکوره که سنه کهزار
و احد و ثلثین و الف هجری است بمنصب معظم اورا با عایتان مرجع امکان
میرزا شاه میرخان خلف ارجمند عظم نامدار و الانبا کرمش میرزا
نقیر خان منصوب شد و میرزا حمید در آن وقت هفده سال

عمر داشت



عمر داشت و در ماه جمادی الاولی از سنه مذکوره با مشیره مکرمه
میرزا شاه میرخان ازدواج خود در آورد و من جانب جناب
فضایل مآب خاب محمد مومن میرزا محمد حسین شهرستانی که
ایشان مکرر گذشت صیغه نکاح جاری کرد و بصداق و مهر سنیه تزویج
جاری کردیم و بعضی از جهلاء آن بلده که صیغه علم را بخود بسته
در حین حماقت و جهالت و ضلالت منبر و محراب حضرت سبحان
را غصب کرده بامامت جمعه مشغول بود چون از صحت و انعقاد نکاح
خواننا محروم شد و دانست که دیگر باره از بین امر منشقق نشدیم
و صلح ما بجوش نقص صحه میدانستم قبول نمودیم که عدالت
ما را بر میان برداشت و مکر و حیله و خدعه بسیار در کار کرد و ایکن
چنان ایام و لیالی و اعوان و انصار آن بلده ما را مساعد بود نظر
بایه شریفه و لا یحیق المکر السیئ الا باهله ایجه کرد باعث
از نو یاد حفظ و توالی و خواری او گردید و بجزا صلی منقطع
برسید و الله الحمد و المنه محمد مومن در آن وقت بسیار میرزا
فخر الامثال و الاقران جامع اخلاق حسنه و حاوی فضایل مستحسنه

میرزا علیقلی خان بهادر مشهور بمیرزا مجو برادر کوچک نامدار اعلیٰ
مقدار نواب میرزا محمد تقی خان بهادر سابق الالقاب و دامادِ
مخدّسهٔ بهادر نواب غفران مآب شجاع الدوله بهادر وزیر امیرست
بلند همت دعالی مرتبت مجمع فضلت و معالیست و مرجع
مکانی و مصاحب علیّ سلیم و ذهن مستقیم با منش دوستی و مودّت
از درجهٔ اعتیاد متجاوز و با اتحاد و یگانگی رسیده و در مرتبهٔ محمدت
سید الشهداء اولاد و در زبان هندی بهائی خوب سیلف و بکو میخوانند
خلف ارجمند او عالیجناب رفیع مناقب نواب جنّت میرزا محمد مشهور
بسید جو از بخت ارجمند و وزیر هوشمند و در آن زمان چهارده
سال تقریباً عمر دارد و قلم بدست جامع الفضایل و مکارم
الفواضل سلالهٔ خوانین مصطفوی و نقاوهٔ خاندان مرتضوی
کل مختار و میرزا و سایر عمدة الاقران جناب میرزا ابو
خان بهادر مشهور بمیرزا منجو خلف مرحمت و غفران پناه
جنت مآب غفران مآب میرزا ابو تراب خان حسینی مشهدی از
اعقاب امجد بزرگوار مرحوم مغفور نواب محمد قلی خان

بهادر



بهادر و صوبه دار آباد کرا از اقارب و خویشان و بنی اعمام
نواب شجاع الدوله بهادر سابق الالقاب بود و نواب
معظم الیه چون اسباب شجاعت و دلاوری و دانش و دیدار را شدت
خوف مدت یک ماه و نیز امور و علوم جلالی ایاد مفید و مکرس
دانشمند بعد از آن میرزا غیب و الد مرحوم نواب حکیم و یوسف
و یک مشهدی شش ماهه و آخر بشیان شد و لکن سه دیگر
وزیر امیرست با وقار و متواضع و محبت رفتار و بلند
و تقدس شعار و در جامعیت محاسن اخلاق یگانهٔ آفاق
و در حسن سلوک و رفتار با صغار و کبار یی همتا و طاق
اگر اهتمام بکسب علم را اهل روزگار در میدان دانش جلوه
گر سازم مرحله از مراحل فضایلش را طی نخواهد نمود قرنها
باید که چون آن علیا جناب از کتم عدم بوجود آید از خزانهٔ
دیر رنگ کسی را ندیدیم که مشکل فضایل و خصایل پسندیده
باشد و احدی را بر نخوردیم که بذکر محامد و مناقبش طلب لسان
نباشد با نفس انتقاد و هیچ شیء از فرقه نهاد و بیگانه نشنیدیم که خبیث بود

وفاطر خزین متخلص بصفهانی ریکنی وکلماتش شیرین مشرب و شیدا
واز امرا و اعیان الشهر بود [illegible] برادر اکبر نواب میرزا محمد تقی خان بهادر چون سالی ایرانی بمرض
سودا و ماخولیا مبتلا شده بود و بشور از ان اثر زیاده بود کثر
بعاشرت باجانی راغب بود و بهمدان جهت ان سبب با ایشان
حاصل شده و از انجمله بود عمده الامراء مجد الملک ظفر الدوله
میرزا بندعلیخان بهادر ظفر جنگ ظفر کوم میرزا حسینعلیخان
برادر اکبر جنابعالیه متعالیه و در حضور مقدسه نهایت سوزد
محترم بشود و علو دماغ از ان بملاحظه که احوال از امرا را بخلق فرا دارد
و بسیار کم خانه ایشان مزدد میکند و کم کسی از ایشان رسد
فراغ میکند و بر گفتگوی از سوار بیان خاصه بادشاهان است سوار
میشود و لهذا اغلب بی دم و بی سر سوار ماخولیایی میدانند
واز کثرت اعتراف ان بنفس من تعجب میکرد و باد حمیت ان
داخل بسیار از مجده و لی از زیارت بسیاری بر ایشان شرار ای انکه
در ان اوقات که من بودم مشهور بود که موقوف گردیده است



واز این سلسله بعضی دیگر بودند که ظاهر در سلک امرا و اعوان
حرکات و سکنات ایشان با ارازل و اوباش انسبت بعضی
اوقات حاضر میشد و ذکر احوال و انساب ایشان هر وجه را است
بدانی دفعتا دور بر کنار جناب عالیه خواجه سرایان بسیارند
که مقتضای ایام اساس عبادین ملوکهم همه جنگو فعال و خجسته مقال
اند و از انجمله جناب حضرت سایه رتبت جنگو خصلت رفیع مکان
[illegible] علیخان وزیر نهایت ادمیده و مقدس و صالح است در ادوار
خمس و ترکوه در ایشان خود ممتاز است و ذکر بسیار بانی ایشان
موجب اطناب است و دران بلده چیزی از ملاذ و فضلا بودند و
از انجمله بود جناب حضرت فواضل اکتساب فضیلت مآب
اخوند ملا [illegible] خلف اکبر مرحوم و مغفران پناه عالم فاضل
و فقیه کامل اخوند ملا جعفر تا بستانکشیر بابانی و جماعت دران
شهر و در نهایت فروتنی و مرحب اخلاق و طبع سلیم است
واز انجمله بود سایر مرتبت سیادت منزلت فضیلت مآب
میر [illegible] فاضل وزیر در علوم ادبیه مشهور و در نهایت جسته

اخلاق است افسوس که خبر ندارند از این بشارت و فضل
و علم و تقدس علما، اعلام بود علیا حضرت سیادت
مرتبت عالم عامل و متقدس زاهد کامل سید مرتضی فاضل
کرار غایت زهد و ورع و تقدس که دانست همگان را از اقران و اساتید
پیراستهم تصوف کرده بودند و در این طول مدت بجز تقدس
از او چیزی نفهمیدم و از لوازم این حد و دانست که بعضی از علما
که طالب جاه و حشمت عوام الناس را دیدند که جمیع در میان مردم
مشهور شده است و فریب خورده که جمیع عوام شوند و بر اکابر
باخبار میه و کبار متصوف نسبت میدهند و در این بلاد امر یکه
موجب تعجب عقل شنود از غرائب فهم و ادراک تمرکز
بسیار بعید بود شباهه بسیار با ایام خلفا و نلاندانست
آن بود که با وجود آن سید متقدس عالم صالح میر عبد الله
نامی از اهل فراریان پیروی بعث امامت جمعه معین کرده
بودند که قادر بر ادای خطبه نبود سهلست که خطیب دیگران
سلام نیز صحیح نمی توانست خواند و بعضی از طلاب قابل الیقات



آنرا بصوب میکرد و مردم ذلک باز غلط میخواندند و باآن طول مدت
کرامت میکرد و هنوز از کار نماز بیت حفظ ادا نشده بود و
نوشته بود و دوشنگرفته نماز بیت بیاجی آباد و چون مفتیح
حصول کرد جواب سلام را از حفظ خواندن نوشته را دیدند که
سلام می نمود و مردم ذلک مفتیح احکام الله بود و همچو کس از غیر
بزرگان علما اعلم و افضل بودند که فتوی آنها بست شرکا
ایشان نبود همه از خوف آنکه مردم نزد حاکم شرع شیطنت و فجور آنها
کشف و اعلام کنند در حضور آنها حاضر شده باید برای روی
تقیه بخوانند و فرد تیغ رفتار میکردند و الکل حتی المقدور
در نماز با او شریک نمیشدند و در این باب معالم عجایب
و اگر ترک اطاعت حضرت امیر علیه السلام نموده معاصیت
خلفا نمیکردند معاینه نمودم بلکه احوال این مردم را از آنها
جامعتر و رشحه بدتر دیدم زیرا که در آن وقت خوف
جان و مال و دفع جاه و جلال نبود و در این وقت هیچ یک
از این نهاست بلکه تقیه بر عکس است چون حقیق دیدم دل

را بری از عیار ریدن بهین نام بسیار حاصل شد بسی فرنه‌ها
الله تعالی چنانکه از عادات من است بر ملا و علانیه فرات
بنفهمی و عدم عدالت او را خاطرنشان فردم کردم حاکم دراغلب
نامس هدایت یافتند و اقتدار امور توقف کردند و تقیه
مرتفع گردید بحدیکه در بسیاری از جهات زیاده از
دوازده کس که محض طمع چند فلوس دامن اجاره صوم و
صلوات و ختم قرآن شریف میرفتند یکی دیگر در نماز جمعه حاضر نمیشد و جبر و اکراه نمیشد بعضی از موانع
صلاح حفظ ملاحظه نداشتم و قبول نکردم مجلا در آن بلده مخلص بسیار
بسیر و تفرج و تفتن و خوشی گذرانیده و تالیف مشغول نبودم و
چون از مصنف بزرگ زمان و مطلب الهی سوالات
و جواب و تفسیر و اصلاح چون عالیجناب سیادت نشان
فرزند مقامی میر محمد علی خلف مرحمت و غفرانمآب میرشاه
علی معتمد سرکار جنابعالیه و عالیجاه حضرت میر علی نقی بن میر بهاء الدین
و میر نواب و ملا محمد تقی برادر زاده و اخوند ملا جواد سابق الذکر





میرزا احسان علیا بن میرزا رمضان علیا و جمعی دیگر حاضر میشدند
و الفقیر شیخ شهید در رساله قوت لایموت و کتاب مقام الاصول
و شرایع الاسلام سایر میخواندند و فی الجمله علوم شرعیه سایر و تفقه
حاصل شده بود و در این اثنا در ماه جمادی الثانی یا جمادی الاولی
که در بیت بخاطر رسید علی جناب محمد نبی جناب میرزا محمد حسین
از آن بلده عزم رفتن بعتبات عالیات روانه سمت کاظمیه
شدند و بخاطر من رسید که بلده لکهنو را که دار الریاست
آخوند دولت است سیاحت کرده باشم در بازدهم ماه رجب المرجب
عازم آن سمت شدم نام اسباب سفر با شتر لقر لقانکی از
حضور مرخص شدم و در آن رخصت چنانکه از رسوم مستحسنه
این ملک است که بر مازدن مسافر گریسیار عزیز باشد در وقت
رخصت از قسم روپیه و اشرفی بجهت سلامتی از اتفاقات
نبذر حضرت ثامن ضامن علیه السلام نمودند جنابعالیه
متعالیه از راه اشفاق و الطاف بسیار متعلقان آن
سرکار و اعزه و اعیان اشرفی در روبیه بر مازدن بستند

پس نقل مکان جناب میرزا مهدی که متعلق بان سرکار بود
خود هم در یک شب در انجا توقف کردم نواب میرزا عباس
خان و میرزا محمد تقی خان و نواب ناظر و میرزا جواد حاجب و میرزا
سید و حاجب و جمعی دیگر از اعزه و مومنین بامانی تشریف آورده
در شب طعام از سرکار نواب ناظر بقدر کفایت تمام هر ایشان
رسید بعد از صرف طعام جمعی در شب مراجعت کردند بعضی
باقی ماندند جون روز شد هم شد باول شور بده و خاطر
جمع بوده نا اکنان از یاران رخصت شدم فصل روز
چهارم وارد منزل اسماعیل کنج که در علاقه جناب نواب عبدالودود
فرنگی محلی واقع است منزل کردم و در روز بیستم شهر کور
جون نقریبا یک فرسخی ان شهر رسیدم علیا جناب مستطاب
فضایل مآب سلاله الاطیاب علامه فهامه سید داود ادام سعادته
خلف مرحوم سید مبین ساکن نصیرابادو از قرای بلده مذکوره
امام جمعه و جماعت ان بلده با علیا حضرت سید محمد خلف
اکبر ارشد خلف و جمع کثیر از مومنین و علیا جناب میرزا محمد باقر

داماد



داماد و میرزا زاده در رحمت و غفران مآب جاعیوسی از نایاب
میرزا ابوطالب اصفهانی متوطن سرکار میقن انار مشهد مقدس رضوی
و علیا جناب اخوند ملا محمد کتاب جوان کوشش پاجی از فرزندان
استقبال امدند جون وارد شدم اول در خانه که علیا جناب علیه
و دستگاه جامع الحسنی و المحامد فخر الاکابر و الاماجد اخوی مکرمی
جناب میرزا ابوطالب خان بهادر برادر والاگهر جناب میرزا سید
محمد صاحب ادام الله اقباله مقرر فرموده بود منزل کردم و در انجا بان اخوی
مکرم ملاقات شد و برادر و برادر زاده و متعلقات تا یاد و تا یاد
برادر خود دیدم و در همان روز بسیب تنگی مکان و عدم گنجیدن کسان
و متعلقان در ان خانه مرحوم زمان بیک که در باغ نارنج بود فرستم
مقام کردم روز دوم رفته از کار و از حضور معدلت دستور مکانی
نواب مکانی وزیر ممالک هندوستان معین الدوله ناظم ممالک دکن
سعادت علیخان بهادر ضیغم جنگ دام اقباله خلف ارجمند
ارشد نواب غفران مآب شجاع الدوله بهادر سابق الذکر مقرر شده
که بر اوقات در خانه من نشسته و احوال بلده مفصلا در حضور

اطلاع دهند و علت آن چنانکه مشهور بود و معلوم شد آن
بوده است که سالار الاطیاب فضایل مآب آقا سید حسن عطار
کرمانی از پیش بآن بلده تشریف برده بود چند صفحه کاغذ سفید
مهور بمهر عالیجناب فضایل مآب علامی فهامی بهمند اعصر و الزمان
مطاع جناب سید علی طباطبای دام ظله العالی فائز و محظ
همراه داشت حسب الخواهش جناب سید والا را بحضرت سید والا
امام جمعه و جماعت آن بلده و آقرین علما فخام خواجه سرا و جمعی
دیگر حفظ از زبان سید نواب نبیده یک سر اسلام نیز بنام
نامی نواب وزیر نوشت مشتمل بر تعظیم و توصیف آقا سید
حسن و آنکه ما او را بحضور زحمت نباز قلوب مبارکه گردانیدیم
فرستاده ایم چون وارد شهر شد جناب سید والا را بعاطفت
نجوانیده و قرابت آقا سید حسن با جناب سید و سفارش
نامه ایشان در استقبال کرده و در مکان مناسبی فرود آمد
و بعد از دو سه روز اسلام آقرین علیخان را فرستاده آن نفیر نیز
بملاقات شتافت بعد از چند روز بواسطه حضور در خانه وی مقام

کرفت



کرفت و اسلام نواب وزیر را نیز بواسطه او بحضور رسانیده و شاه
پیش بین او بین بوده است که من از جانب بزرگ پیشوای دین را
از برای شفا و او من امر بزرگ را بشفای رسانیده ام و چون
دیگران نیامده ام چون چند روز دیگر گذشت باز بواسطه
آقرین علیخان بحضور عریضه مشتمل بر مطالب فرستاد نواب وزیر از انجا
که بسیار مدبر و زیرک بوده است بر مالیدن آن توانست که ما را نقد
قدرت چیست که قلوب مبارکه را یک خشت از طلا و یا از نقره
بنا کنیم و لکن این قدر چشم و چراغ دیده ها و کاهی بحجاب خواب
آقا سید حسن فرستاد چون آنجناب بر نقش مراد واقف و از
مقصد قلوب مایوس نشد از آن سنان دشوکت پائین آمد و شروع
بتجسس از وجود و بعد از آن که میسر نبود و دران کوتاهی نفرمود از
نذر و اتیان و وجه قندیل و طعام و زنجیر و غیرها و بعد میسر آمد آنرا
مردم گرفتند و آقرین علیخان آن تحفها را بالاتر میکشف پس آنرا
مقدس صالح باز بخدمت نواب وزیر فرستاد بجز داستان
و التماس بسیار بجز از روبه دیگر تحفها نمود جناب آقا سید

حسن مکرر میفرموده اند که چهل هزار روپیه بهمت من مقرر شده
بود از قرین علیخان بیست هزار روپیه سلاطه خورده و ده هزار من
داده بست و بعضی از کلمات نامناسبه نیز مالکان به نسبت جواب
دو بر میفرموده اند و بزرگان نهاد و چون بعد قتل خصوصی از
سادات و علما و سپاه بست کسی جوابی نمیگفت پس از قرین علیخان
بجاره خواه مخواه بجهت حفظ آبروی خود جناب سید ایشان را
از آن شهر روانه کرد و رایات و اعیان از سلوک و تعظیم مجاورین جناب
عالیات نایب فیاض شدند بعد از رفتن ایشان مفارقان این
احوال فقیر دارد شده از بزرگ و کوچک میگفتند که بعد از
جناب آقا سید حسن احوال مردم دگرگون شده بست که اگر جناب
میر سید علی در این اوقات خود تشریف نیاورند کسی با ایشان
سلوک نخواهد کرد و در آن ایام بعضی از مومنین چند مرتبه
از جناب سید تمنا نمودند که اصلا با نها اعتنا نفرمود
و بعد از من لف اصلا و دسال تقریبا علیا جناب معلی القاب
آقا سید حسین دام فضله و اما دجنت ارامگاه میرزا محمد مهدی خان

شهر سنبلیه



شهر سنبلیه قدیمی سرحد بان بلده تشریف برده و تا مدت یکسال
تقریبا هر گاه احدی در حضور نواب وزیر احوال ایشان را
اظهار میفرمود که می ترسم که حسین برادر حسن باشد پس با ایشان
ملاحظه ایشی نماید از خاطر عاطرش بیرون نکردند مجملا چون
من وارد شدم حسب الفرمان مقرر فرمود که طلایه حاضر
عبارم را بمحک امتحان زنند و بحمد الله سبحانه از بوته ابتلا بیرون
آمد اول نامه فرخ فال الله و فال الرسول و تحریر فتاوی لازمی
بحضور شش چیز عرض نشد چنانکه دوستی دشمن تمام بر ایشان
شاهد و مطلع اند و در آن بلده ببند پس کتاب سعادت الاحوال
و شرح لمعه و رساله قوت لایموت و تالیف و تصنیف مشغول شدم
متحنین و متحنات جمعی روز صد و سی نفر باد نمره و کمتر بسیار آمدند و بکواب
میرسیدند و مومنین و معتقدین جلد فات میآمدند و اغراض اغلب
بجهت معتقده هر کار جون و الف از حقیقه امر خود نمیدانستند
خود ملاقات نمیآمدند ولکن ضیافت میفرستادند و در رکوع
آداب بشفا بانه تعجب میآوردند و دعا بجناب سید و علما از

نیز اغلب بلاد فات تشریف میآورد و طعام ضیافت چند دفعه
در سنگاه و عظمت کوشکاه جامع محامد صورت و معنوی فخر فرمان
خاندان خود نواب قاسم علیخان بهادر قیام جنگ خلف
نواب سالار جنگ که از برادران جنابعالیه متعالیه بود ملاقات
تشریف آورد و در نهایت مقدس و صالح است و در خاندان
خطه و چند دفعه تشریف بردند و چون دیگر از برادران و منسوبان آن خاندان
و بعضی دیگر از امرا و چند از اقدس شعار که در راه خدا خوف
از کسی ندارند علانیه و آشکارا تشریف میآورد و مدتها طرح صحبت
میکردند و بعد از چند روز رفع حضور نواب و در این بهادر آنوقتم
باین مضمون که بندگان حضور بعدالت دستور جنابعالیه متعالیه
چون در بزرگ طایفه اناخنی بوده و در این شهر و این دیار
درگاه الهی جز مروج دین مبین و مشید شریعه سید المرسلین
بوده و میباشد پس مراد از ملاقات و ملاقات فیمابین چیست
از چه راه است در جواب فرمودند که شما سبقت بفضل زیادتر
چه راه خواهید داشت مدتها در اینجا توقف کرده دیدار آن خاندان

جلس



چنین صلاح دادند که باید در جواب چنین عرض کرد که من غریب
بودم و در اتفاق از حقیقه کوه و مزاج فیمابین نبود م الا این مصلحت
پسندیده افتاد و در جواب مقام دارم که چون جناب عالیه بهم مغنی نامبرده
بحضور بزرگ تر بودند سبقت با بجا را لازم دید و چون هر دو
اذن موقوف باجازت ایشان بود بطول کشید اینی جواب
بعرض تشریف فرما گردید معلوم شد و چند روز بسیاحه و سیاحت
فرمودن نیز سکوت کردم و چند روز بعد تالیف و اتمام خیر و ادوال
رسالة قوت لایموت مشغول شدم چنانکه بحمد الله در اندک مدتی باتمام
رسید پس بعد از مدت بگاه تقریبا چند مسئله استفسار فرمودند
جواب بعد بیان مقدار مهر سنت بوزن هند و ستان و جواز صداق
زیاده بر مقدار سنت و چند مسئله دیگر جواب نوشتم بسیار مسرور
شدند و از میان وزن هند و ستان بسیار تعجب کردند و در
مجلس شروع بتعریف و توصیف فرمودند و هر کاره نیز حضور می
رسانیدند که هر روز مسئله زیاده و کم و مخط و جواب داده میشود از آن
یعنی از استفسار بس زیاده خورسند شدند در این اثنا جناب سید

و در اینجا بعضی از مفتیین اند بعضی از من زنگی نبیند و خاطر ایشان
او کردند که عدم اعتماد خلایق بیاد استقلال مزاج او موجب میل
حضور خواهد شد و هرگاه فیمابین او و حضور ملاقات شد لا
منفعل خواهد گردید و منازعه میرنواب با کردن با ایشان
بدون اذن من در مسئله فقهیه و غالب شدن و بیرون آمدن ایشان
زیاده موجب وحشتش و موجب سخن مفتیین شد و علاوه بران
ارشد تلامذه اش که پیرزمان کار علیا مآبش بعهده اوست
دفعه بتبریز رفته بود و بر ناگاه در مجلس من حاضر شد و سخن از
نائب در میان آورد و گفت که من در امامت جزری نوشتم
این فقیر پرسید که امامیه موافقند که بنیه دوام از اول عمر تا آخر
از کبائر کبیره و صغیره معصوم اند یا مراد ایشان از اول عمر
وقت از کبائر که ظاهر لفظ ایشان مقتضی است
که حضرات از اول ولادت صوم و صلوات و حج و غیرها
از واجبات را ترک نکرده باشند و نظر بتاهم و امثال
ان از محرمات را مرتکب نشده باشند و از انار و اخبار علاوه



ان معلوم میشود و دیگر اینکه جبر از علماء وجوب عصمت ایشان
از سهو با بین مدلل میکنند که ایشان واجب الدوام شده بالضرورة
والاجماع و این امر منافی وقوع سهو است زیرا که در جایی که سهو کرده
اند در واقع دوام مطاع بودنشان اگر اطاعت ملازم باشد ملازم ترک
که ما قبل حق شود و اگر نباشد ملازم عدم وجوب اطاعت
ایشان و هو خلاف المفروض و علاوه تکلیف بما لا یطاق
لازم آید و این قبیح است عقلا و نقلا و من میگویم که اجتماع
منفوض است بوجوب اطاعت مجتهدین با وجود جواز صدور
سهو از ایشان چون این دو مطلب بمن فقیر بیان کرد فرمود
که جواب بالا نوشته بحضور میرساند و این الان از ان معلوم
نیست پس این سخن در میان مردم شهرت کرده و زیاده
موجب اضطراب ایشان شد و ملاقات را ترک فرمود
بعد از چند روز بواسطه عالیجناب ملا حسن مشهدی که از
جانب والده مرحوم میرزا ابو المعالی بنا بود در خصوص ترک
او بان بلده آمده بود پیغام داد که اگر سد باب پرسش مسایل

بنمودم حاضر نمودم والا فلا زیرا که موجب لغت من خواهد شد
فقیر جواب داد که از عادات من سبقت بسوال نیست ولکن
شقشقه هدرت ثم قرت دیگر فتح این باب نخواهد شد
فتح باب بلا فاست نخواهد دهم از ابتدا و تا فرجام توقف ان
بلده یک دو نفر بخانه ایشان رفتم نهایت مراتب ادب را بجا
آوردم ولکن مفیدین و معتمدین از بزرگان خویش اند و کمتر از
معیشت و متوسط بر وجهت و اراده خود سخنان چند میشنیدند
و بخدمت ایشان عرض میکردند و مزاج ایشان را بدو نحو میسنجیدند
نمودند و من در این وقت ناچار بودم و علاج آن را نمی توانستم
نمود سخن چین را نمی توانم چاره کردم که تا من خود نگویم او به
چیست و یا از مفسر نمی توان پرسید که از خود او سخن بر آن نشد
و بعضی از مردمان ایشان توقع داشتند که چون سید حسن جناز
جمعه حاضر نشده هفته یکدفعه بخانه او بیایند من بشرف نخواهم
چون نیشد حاضر کردن ایشان بودند ولکن از اطلاع محتاج از آن
میشدند تا آنکه ماه مبارک رمضان ما فرا رسید و در روز هلال





شوال فقیر بجماعت حاضر شد که بعد از نماز عید بسی و موضعی بنشیند
آمد و شهادت دادند که دیروز شب را ماه رویت نموده
اند من حکم کردم که فردا عید رمضان و غره شوال است هر کاره این
خبر را بحضور رسانیدند و ایشان قبول نمودند و بعد از نماز عید فرمود
که مالیس فرمودند شید میکنم و در خدمت سید معظم الیه نیز موافق
انچه من حکم کرده بودم ثابت کردید چون مجلس شد من عید
کردم و ایشان بعضی از باغات خارج شهر رفتند و هر کاره
شایع نمودند و دوستان من گفتند که چون جناب عالی عید
نکرده اند شما اگر متابعت کنید بهتر است در مجالس عام گفتم
که در این امور ما مطیعیم نه مطیع و بحمد الله سبحانه جناب عالی
شیعه اند و از ایشان در باب احکام تقیه نمی کنند و در
احکام شرعیه دنیا دار نیستند پس در روز دوم جناب ایشان
بعیدگاه تشریف بردند و دوم با سید با فرد احتیاط شهر نماز عید را
بجماعت در دند و حضور خود ثابت نمودند و دیدند عبرت
و در اثنای نماز علمای شیعیان نظر می نمودند و سید نیز ما فرد بین

بمسجد رفته نماز ست سلام که در روز دوم حرام است بجماعت بعمل
اورده ند علماء اهل سنت بین پیغام داده ند که تقیه کنیعیان بر
کنید و باهم اظهار نسبت میدهند یعنی سنی است آنها از همکر
من چرا خواست و هم داز کلمن بلند شد که فقیر حارث و کلاء
این تقیه نیست بلکه این سلام دارد و تملق حکام می نماید
پس مجبور شدیم ایشان را از سوزدل پیغام دادم که چرا چنین کردید
و فتح باب طعن مخالفان نمودید جنابعالی
سلام مطلقا بادین امور کار ندارید چنانکه علماء اهل عامه سلام
مومنین عید گرفتند و کسی سلام نگفته نفرمود و ترک نماز در عید
عید سهل است در روز دوم کردن آن چه ضرور بود میدید که
تعارض و معاد برد بگر ترک کنید که حرام بعمل نیاید و دنیا
دار نیز نشده باشد در جواب احادیث و ادله بر تقیه جعفریه
ایم معصومین علیهم السلام از تقیه ناچار چون نبیه ایشان
سلام تقریر فرمودند مجملا بعد از وقوع این واقعه بامره رسوم
آشنایی دوستی موقوف شد چون فقیر خود سلام مخلص میدانست

مطلق

مطلقا از غیبتی ملول نشد و چون در آن بلده یعنی وطن فاضل
برمقدس ربانیا اخوند ملا محسن کاشانی و امثال آن شیوع تمام
داشت و علاوه عوام فقیر چنین دانسته بودند که اجازه که
علماء بیکدیگر میدهند و تالیف کردن چند ورق اگرچه تفسیر
و دادن کتب دیگر آن باشد از علامات اجتهاد ست و
باین سبب باجتهاد بعضی قابل شده بودند اما سلام
نبسته اغافلین راحب الجاه ایشان نوشتیم و در آن
حقایق احوال سلام بروجه اتم بیان نمودم این امر نیز قوت
بالا قوت موجب ملال اصحاب گردید و تصور نمودند که من
درین باب ایشان را منظور کرده و طعن بر ایشان زده ام
و حضرت رب العزت جل شانه گواه است که در بین مراحل
این فقیر سلام بجز اظهار حق و ابطال باطل چیز دیگر منظور نبود من انما یحاسب رب النوع تمام علماء اهند
میدانم زیرا که از حد صوبه دکهن تا صوبه اودهه که منظر فقیر
رسیده است بجامعیت ایشان عالم ندیده ام مجملا اجتماعی

مشتاقیا بعد از دریافت فراغ و احوال این فقیر چون بسیار دیگر
دعاگو بهوشش دفراست اند فی الجمله ما بایسته سلوک مسلک
دریسته شده بود عرض کرد جناب عالیه مستفاید از کیفیه جواب
سوال من باحضور مطلع نشده عزیمت فرموده بود از این واقعه
سفر نامه با چند نفر تفنگچی عزم راسم مشتمل بر طلب باتفاق
عالیقدر میرزا بنده یعنی اسبانی انذکر فرستاده مرا طلب نمودند
یاران و دلستان گفتند که در چنین وقت جناب ایشان نهایت
اظهار مودت میفرمایند مناسب نیست که متعلقان جناب
عالیه را جواب نداده معذرت بخواهند گفتم که اگر عزم من و
اول بیماری دل است این حرکت بسیار قبیح بنظر خواهد آمد
بنابرین در روز هفتم ماه شوال روبه بسیار روان شدم
گهگاه بر کنار نشستم و از جانب نیفتادم و ضعفا دادم تا از
شهر بیرون نشدم جان نازنین کوه کاست که از جدوجهد
شش ماه زیاده از آن شهر رو به فرج کردم ولکن فرصت
دعوت خود و نام علماء عشایر را از دست ندادم و آن

فزایی



فزایی که از عایا جناب محمد نبی آقا سید حسن عطار نام
داعتبار مجاور بن و علماء والا تبار رسیده بود فی الجمله تغیر
کردم و زیاده از آنچه دران شهر منظور بود بحمد الله تعالی در نفس الامر
میسر گردید و بر السنه و افواه عوام مشهور نشده بود که عایا حضرت
سید معظم الیه باعث فزایی امور من در دران بلده شده اند
و متعلقان و نوکران و مصاحبان مثل افرین علیخان خواجه گی
و دیگران را اغوا نموده اند که آقا را بزهر از طلاقات
کشند و این نفیر شهادت میدهد که این را عوام غلط
فهمیده اند و اصلا و ابدا در این مراحل سید معظم الیه قصوری نکرده اند
زیرا که از ساحت سنی جنابش ذات بی اخلاق ایشان و طریقه علماء
کرام بسیار ایشان که ایشان خاندان مشهور شده اند
بعید است و علاوه او را خصوص جناب عالیه را بالنسبه چندان
اخلاص و ربطی نیست که مسموع الکلمه باشند و او جل شانه
میداند که در این باب نفیر ما از آن سید والا تبار بوجه منحنی
آن بلده مطلقا و اصلا کلمه و شکوه نیست آنچه شد از سبقت

بفیض آباد و از جوانیکه من گفتم شنیده و از جناب ایشان اقبال یافته
فرمودند همه سر قدم ساخته حاضر میشدند و یک تکلف نمی
ورزیدند بلکه بعضی از اخیاران بلده قزوین این اوراق میدیدند
و از اخیار و نیکان دران بلده کسی را سید محتشم الدوله و اولاد کرام او
نیز از هر صنف بسیار اند از اعلی ودنی عالی جناب مستطاب
فضایل مآب افخر سادات علامه محمد مقیم کشمیری که از تعریف بی نیاز
کشمیر قرار نموده دران بلده استقامت ورزیده عالیجناب
نشان وفا ضیاء باب بانام و نشان دختر اخلاص
و تمواضع کوشه کبیر و فرزند معاند بی نهایت ننگ کار او
رونق بازار خود و بر اخیار پوشیده نبود از اعلی ودنی عالی
جناب مستطاب الالقاب مسیح الزمانی حکیم لقمان عیسی خلف علیا جناب
حکیم محمد زمان و دیگر عالی جناب فضایل مآب جالینوس الزمانی حکیم
عیسی خلف دیگر ان عالیجاه جناب برادر جوان والا گوهر
جامع فضایل صوری و معنوی و منبع فضل و مهذب الاخلاق و در کمال
او صاف یگانه آفاق شد و در ظاهر و باطن بامن در مودت و اتحاد





مؤلف بود و او بدرجه اعلی رسیده و از اعلی ودنی عالیجناب
سلاله الاطیاب عالم زاهد متقی بیهی الدوران و جالینوس
الزمان آقا باقر مشهور بآقا جان خلف صدق و غفران پناه
مسیح خان و در فضل و کمال با عالیمدارج علیا رسیده و در
تواضع و فروتنی و عدم توقع ریاست و جاه بحدی کوشیده
که معاندین و بر اشهم متصوف و اخیار به گرده بودند با من
معاشرت تامه و دوستی و بر از هر صنف عاری و بریم
الا انکه چنانکه باید سر در نکند از دست طالبان مرید و
قابلان اهل من عنید در نیاورد و هندا چنانکه از عادات
ان بلده بالبت بهیت ذلیل و کم نام کردن و اعیان و بزرگان
را از ان صنف مورد ان مشهم بان و موصوف کرده بودند و یکن
کید و حیله ایشان اثری نبخشیده بود و دران بلده بعزت
و احترام تمام میگذرانید از اعلی ودنی عالی جناب مستطاب الالقاب
مجسمه آداب لقاوة الاطیاب میرزا لطیف که از خدام
ذوالاحترام آستانه حضرت فاطمه معصومه در دارالمومنین

قم می بود و در ایام فرصت در غفران مآب نواب مستطاب
اصف الدوله بهادر وارد آن بلده شد نواب غفران
مآب دیرا اعزاز و احترام فرموده با همشیره نواب مظفر الدوله
سابق اللقاب منسوب نمود و از آن زمان تا حال در آن جا
سکونت دارد جامع کمالات و حاوی فضایل است و خلف
اکبر ارشد ارجمند شان عالیشان ملقب میرزا جان جوانی است
سلیم الطبع و وزیر هوش و مبادی آداب و در علوم متداوله
و حکمیات سلیقه تمام دارد و در نزد من کتاب معالم الاصول
را بدقت تمام اشتراک جز از علماء اعلام میخواند اذکر در تحصیل
علوم چنانکه باید جد و قدغن کوشش نماید از فضلاء روزگار
خواهد شد و اما جناب عالیجناب سلاله الاطیاب مقدس
القاب سید جعفر نوشتر یزدی در کهتر مرحوم میر عبد اللطیف خان
سابق الذکر در سبدیت بزرگ منش و مقدس و متواضع
و خوش اخلاق و در علوم خاصه علم طب خالی از ربطی
نیست با منش مودت و در دیت بدرجه کمال بوده و دران





اوان خلف کوچکش را با صبیه تجمل حسین خان خلف
نفضل حسین خان کشمیری مواصلت نمود و خواهش نمود که
من صیغه نکاح را خوانده باشم بهمان از موانع نتوانستم
و علاوه سید الیه بر وجه دیگر که پیش من بماند اجازه دادم
که جاری نمود و بعد از عالیجناب سلاله الاطیاب نقاوه
الانجاب میرزا محمد باقر اصفهانی سابق الذکر که در روزگار
در مشهد مقدس رضوی بعزت و احترام تمام میگذرانند
چون والدش عالیجناب غفران مآب میرزا محمد علی خان
چندی در کشمیر بریاست و چندی در صوبه الله آباد یا اکبر آباد
که خوب بخاطر نیست بحکومت گذرانیده صاحب سر و چشم
شده و بعد از فوت عالیجناب مشار الیه این مقدمات طلبیده
وطن نموده عزیمت هندوستان کرد و چون رسید معلوم شد
که والدش رحمت ایزدی پیوسته و مال و منال او بخواهران
ایام خلف شده است لابد و ناچار سامانیا که همراه داشت
فروخته بصوب کشمیر شتافت و در روز جامید بهزیر توقف نمود

و بر نشد و در اوانیا که من و عالیجناب محمد در برزند محمد حسین
سابق الالقاب در فیض آباد بودیم چون با میرزا محمد حسین مشهور
علاوه بر قرابت نسبی خویشی نیز داشت بفیض آباد تشریف
آورد و در نشست و دوستی فیمابین و ایشان نیز پیوسته شد و او یکه
در آن بلده بودم اغلب انیس و مونس بود و نهایت میلی
آداب و محبت اخلاق و خوشی تقریر و نیکو تحریر او مرا مجذوب
نیز نظر بجد بزرگ او را اعلی الدوله یا بجای عمو احترام
در نشسته کامل دارند او را بعزت و احترام و بر او منظور دارند
و در سلوک با او قصور نمی کنند و لکن افسوس است که مطلق
از طالع بهره ندارد و در زمانه را با دل ساز نیست

عالیجناب میرزا محمد حسین جامع الاوصاف و الملقب بالقاب
محمد شوکت بن میرزا کمال بخلص و بشاعر است نقر
گفتار و معاجیب است پسندیده اطوار و در نثر از جهت ادا و حدت
فضلا و شعرا از سخنوران عصر با عبارت آن ادیب بی ادعا برابری
یافته است در مجلس انس هر قدر که حاضران مغموم و مهموم باشند



مسرور و خرم ساز و در هر وقت صحبت او نیز در میان آورد
و در محفل تعزیه و مصیبت حضرت سید الشهدا علیه السلام
اگرچه حضار قضیی القلب و متفرق الاحوال باشند همه را بگریه
اندازد بحدیکه بجزو شوند در عهد نواب اصف الدوله
مبتلا شده از آن سرکار اعزاز یافت و در دفعه خوانیا تعزیه
خانه حسینیه که در آن بلده بنا کرده است و ذکر آن خواهد آمد
منقرض گردید و نا بحال در آن دیار است و بآن خدمت افتخار
دارد و با من نسبت و اخلاص دل با بجام میرساند یاد آن
شهر بودم اغلب اوقات بلدات آنده بصحبتها رنگین
زنگ کلفت از کانون سینه میزود و در سینه یکهزار و دو
صد و بیست و یک علامت حضرت خجسته خصلت ملا حسن برادر
او و علیا قدر رفیع مقدار برزند علیا خلف ارجمندش
از عتبات عالیات آمدند و اعمال در خدمتش بر باشند بسیار
ستوده اطوار و نیکو اخلاق اند و از این قبیل اصحاب کمال
و معرفت نشان و صاحبان فضیلت ایشان از عهد اصف الدوله

دران بلده مجمع شده اند و دران وقت بسبب قدر و منزلت آن
مرجوع هر کار بوده اند و حال آنکه از شهر نمانده اند و حالا که مشغول
زمانه مشغول شده اند بسبب غلبه این قدرت برقرار نداده اند
امید که خدای سبحانه تعالی بعنایت خود بدین موضع سلامت گرداند
این کشور مستولی نگردانند بجود و کرم خود از چنگال قوم نصاری و
جماعت علماء و فضلاء هندوستان که اغلب ایشان در علوم معقولات
و معقولات از فضلاء زمان خود اند اگر یکی از ایشان پیرو آن قول
باطل نگاه دارد اول وقت شروع مینمودند بگفتگو آن بلده و تمام احوال
او را بغوغای تمام بر صفحه ظاهر میکردند و بعد از آن رو بر راه
نهاده بر سبیل اجمال عدالت او را بیان میکردند و بر دوران
مشتمل از بلاد عظیم قدیم معمور و آبادان است و از غایت عظمت و
وسعت شهر هنوز بعضی از آن از حد گفتگو بیرون است و بکدام
جنبه و قبیله هنوز ان سالم و معتدل است و در اکثر مکنی
در فصل تابستان هوا البته سرد است و خود را در جهان مقدور
بجهت دفع حرارت خس خانها میسازند خس در غایت

دهلی



و نهایت خوشبو و معطر از زمین برآرند و با آب نارنج پیشه شود و
تار تار کرده و چهارپر در وسیع خوش هوا ساخته اند که بر انها دریچه
بسیار گذاشته اند بجهت آن در دریچه ها از زمین پنجره سازند و بر
هر گاه که خواهند بر دارند و هر وقت که خواهند بگذارند و کوالع آن
پنجره ها را از خس پر سازند بحدی که مانع هوا نشود و دمبدم از فوارها
که بر مشکها نصب کرده اند بر آن آب بپاشند چون هوا بدان
رسد و با ندرون آید نهایت سرد و خوشبو باشد و بی انکه مجرز
بر دوش گیرند در عین گرما بسبب دیر هوا نشستن در آن مشغول
و فراوره و کرک در آن شهر خوب و فوراست و مثل آن در بلاد
دیگر ندیده ام و در فیض آباد نیز میشود و لکن بآن خوبی نیست و
چون آن شهر از بناهای پر ایان خالی از تعوری سلیقه بوده در محل
ناهموار و در وقعت زمین کوچه و عمارات تمام پست و بلند است
بعضی از آنکه در اعلا درجه بلندی و بعضی دیگر با دنی درجه پستی و
بسا هست که در یکخانه مقدار پر از محن آن نهایت نفع است و
مقدار پر از آن نهایت بد است و در هر خانه کوچه در وسط

شهر عنابه بهر جاریست و نواب اصف الدوله بران بل غلبه در
دست شما بساخته است و از غرایب اتفاقات است که عدد
جبال اسم ان بلده با کوفه برابر است و طرفه تر انست که غالب اهالی
ان در چوفار بابل کوفه نسبتهای بسیار دارند و اتفاق اگر چه در
تمام هند عام میگیرد است و لکن ظاهر است ان بلده معدن و بانی تخت
ادست مجملا چنانکه سبق الذکر یافت نواب غفران مآب بشود
مختار الدوله ان بلده سالها مقر ریاست خود فرمود و ان مرحوم
تخلص جانم روزگار در اشعار و بدل اهر و فیض و شریف یدا ضیاء
بود و در نظر همتش بحر و کان عالم سالها قدر برگ کاهی و خرمنی نداشت
زین رو سالها مقدار سرکیار بنود و از مبدا فیاض حسن خلیفه یا
مرحمت شده بود که از ازدحام عجره و در ماندگان و مستحقان
دیوم ارباب حوایج دافتاد و کان کاهی فرو نمیشد و کار دان
سرایپرده رجاء بنا کرده بود که از زوار و سکنه عتبات عالیات
عرشش درجات علام جمع کثیر در ان مجتمع بودند و از روز ورود
بقدر مرتبه بجهت افراجات هر یک زر معین مقرر مود در ان

رخصت



رخصت بقدر قسمت یاد چیز عطای خود در ان ایام
کرمن در ان شهر بودم چون از قرب نشیمن در ان مکان سکونت
داشتند که با سید عطاء بخشی ان مرحوم لده بودند از کیفیات
این نواب غفران مآب بر حسب ایزدی موسوم و مخبر عابد
ایشان نشد از انجمله بود علیا جناب میرزا محمد تقی خویش
میرزا ربیع و زیر علیا اردکانی زنده و پسر ش تیمور دارد میرزا مهدی علیا
نام و دیگر علیحضرت ملا باقر خلف حاجی ابوالحسن نهاوندی است
همه روزگار بر ابطال گذرانیده و از فلاکس میگذرانند و از ان بلده
قادر بر هیچ دن شدن نبستند اغلب بلدات من آلاند
و علاوه بر این مراحل نواب غفران مآب بجهت منتفع
ساختن فقرا و رعایا اغلب ابی قاشد در مکان منتخب در
بازاری نشسته هر کس هر قسم متاعی که داشت بحضورش می
برد با علی القیم از دیر بحضر بدواز این عمل منظورش آن بود
که جهان سرمایه قلیل و رانده ک زمانه تر فی کنند و شهر آباد
و بارونق شود چنانکه شد و از جمله با این چیزها ان سعادتمند

آورده‌اند که فرات است در مسافت بیست و پنج فرسخ نفر جایی
از نواحی قریه بهیب بارض اقدس نجف اشرف که سلاطین
با شوکت و حکام با قدرت بارزه و مناریان کمار از دیار فرستند
و بایی فیض نرسیدند و فیاضی متعال بر روی ایشان امیر بهمال ابواب
خیر و توفیق را گشود و در آن محله امر جلیل بزرگ خود را دخل
آن قریه رفیع را فتحی رفیع نام نامی و اسم گرامی او مسجل گردید
و پنج لک روپیه بجهت اخراجات او داده تمام بود که مرجعت از دار
بوسته و لک روپیه بجهت تمم اخراجات آن ضابطان ایشان
داده و مسجد را بنام رسید خاص و عام تاروز قیام طلب
امرزش و مغفرت در درگاه آمرزگار انام بجهت آن قهرمان حکام بمانند
نام نیکو گر بماند ز آدمی به که زر ماند سرای زر نگار
از ابنیه تقریبه خانه و مسجد عالیست که قریب به دو فرسخ نهاده
و زیاده از بیست لک روپیه خرج آن کرده و از غرایب و نفایس
ابنیه است که در آن حدود مثل آن نمیتوان رسید و بالفعل در
زمین سه مسجد یکی باب رسیده است عمر کرده اند و تمام سنگ از اطراف

لبک



لبک برکرده اند و تا بحدی که سه عمارت بلند کرده اند و بعد از آن
بالای آن طرح عمارت انداخته اند باین نوع که سه دالان
ساخته اند و یک سایبان دالان اول که محل شبستان است طرح عمارت
سه عرض آن قریب بیست و پنج ذرع است و دالان دوم شش
ذرع و دالان سیم نیز قریب به بیست و پنج ذرع است و سایبان
شصت ذرع است و طول هر یک صد ذرع است و تمام با یک
دیگر ساخته شده است و مطلق بجهت استحکام چوب بدان
طرف نشده است و بجز بندان عمارت صحن و حصار سه
طبقه خانه بسیار عالیشان ساخته اند و بالای سایبان حوضی
شصت ذرع در شصت ذرع و در کنار مغربی حسینیه مسجد بسیار
عالی و مرتفع بنا شده است و تمام را نهایت صفا و لطافت
صیقل کرده اند و در دروازه صحن بزرگ و مرتفع از طلا مرصع
نموده و در دالان اول گذارده بودند و چهار چراغ بلور آن
از اولین زر و سیم و انواع جواهر بیشمار بحد بوده است
که چهل هزار شمع موم در آنها روشن می شده است بغیر از آنکه

از طلا و نقره ساخته بودند مجلد در تمام سامان و اسباب و اصل
ان چنانکه مسموع شده است قریب یک کرور روپیه خرج شده
است و حالیا جناب ملا محمد شوشتری سابق الذکر بخدمت
روضه خوانی ایشان مقرر است و در ایام عاشورا
مبالغ خطیر بدان خرج میکرده است و علاوه خفه کوچه
و خانه بخانه میگشته است و در هر تعزیه خانه از یک روپیه و یک
کوزه شربت تا صد روپیه بلکه هزار روپیه میگذاشته است و قریب
بده هزار نفر در تعزیه خانه در عصر او در شهر بوده است و هر
کس بقدر حال خود از عدد و مسلمان تعزیه میگرفته است مسموع
شده است که در اکبرآباد مقبره کرشاه جهان از سلاطین
بابریه بجهت مقبره ممتاز محل جلیله خود ساخته و مبلغ کلی
متردد بدین امر و اساس ان حکایات غریبه کنند اهل تجار
و اغلب متعلقات او را هم از سنگ و مرمر مصفا است منتظم
و عقیق مختلف الالوان کمال کار کرده اند شاخ و برگ و ساق
کمال سلیقه از انها بیرون اورده اند و گویند که بوزن کمل و

ان



ان طلا خرج شده است و الان باقیست و اصلا تغیر نکرده
است و ان جنت مکان در مذهب بغضب بسیار داشت
و در ایام دولت او یکصد و نوزده نفر از سنبر دار نهدشده بود
و حالی تبرزان اتریاقیست و در راه دین از جان و مال
مضایقه ندارند و در ایامیکه محمد و علاء در ان حدود شد
زیاده از یکصد و روپیه خرج کرد و جان زیاده از یکصد و نفر از
عباد الله در محافظت بمرد و بان جاه و جلال ملاکرد
مسلطنا کبر شد و در فراخیش راهزن نبود و بازار و علماء و سادات
بنهایت فرد تبع و تواضع ملاقات میکرده است اگر از
اوضاع و اسباب و سامان و دستگاه او شمه نگارد موجب
اطناب و افسوس نگرندگان شود مجلد اینجا در خانه سلاطین
عظام بعزت و شوکت وجود داشت در سرکار او بوفور و در
نهایت اعتدال بود سال حاکم در روپیه فقط اخراجات
خاص در یومیه سوای اخراجات عسکر و امور ریاست و از
اطراف عالم تاجین و کشمیر و فرنگ و ایران هر کس از اشیاء

نفیس چیزیکه داشت بخدمتش میفرستاد و بسرکار او با علاالقدم و
فرخنده و در قبول سپاهگری و اداب رزم از تفنگ انداز
وجورناک و شمشیرانهای دستبرانداز پر با نظیر بوده است ولکن چون
از جوانات چندان بهره نداشت خوانید انها بظهور نمیرسید
و شجاع هم کلانی و ایلیت بود و در ایام ملک ملک الامرا الدوله اصف جاه بر ان ملک
املک اعتماد الدوله اصف جاه بر ان املک ابوالمنصور خان
صفدر جنگ شجاع الدوله اصف الدوله اصف جاه یحیی خان
بهادر هزبر جنگ یار وفادار رستم هند فرید زمان شاه عالم
بادشاه غازی و سیجع مهر دیباچه سنی ذکر شد الفصه چنانکه سبق
ذکر یافت از نظم و نسق مملکت مطلق خبر نداشت لهذا
امور مملکت همیشه در اختیار نائبان بوده است و در ایام
او مختار الدوله نایب بعد دو سه سال نیابت کرد
و در ایام حوالت او ملک خیار بسن کمال داخل ان نیابت شد و
روبه بعد بوساطت او و سایر اصحاب کار مستقل بحکومت
انگریز شد و چون نهایت بد ذات و متکبر بود بسبب علیخان

خواهد



خواجه سرا که مالک فوج و سپاه بود بشورش و مشورت نواب
سعادت علیخان بهادر که در ایام او قدم بر مسند وزارت
متمکن میباشند و بیرا کشت و بجهت مبارک باد بخدمت
ان مرحوم آمد از استماع این خبر اگرچه در دل بسیار خوش شد
زیرا که او نیز از حرکات او متنفر بود ولکن بجهت استحکام
امور و از خوف خود حکم کرد که نسبت بدو بتقبل رسانیدند و
نواب سعادت علیخان بهادر چون از کشته شدن بسبب
مطلع شد از خوف فرار نموده بخدمت نواب الفقار الدوله
نواب نجف خان بهادر صفدر سابق الذکر رفت و در ایام
بعزت و احترام تمام نگاهداشت و بعد از ان رفته رفته بجناب
حسن رضا خان کرور مقدس صاحب بسیار موسی سپاه بوجه
بعد و در امور دیانت چون منسب اصالت سلیقه در بطن نژاد
رسیده و جد در بیگ خان کابلی نهایت دخل در امور مملکت
و ملک سلطنت و انضباط تمام میکذرانید و مهمات کبذران امور
نواب بود از انکریز و انکریز از نواب خایف بسبب

و خود در آن میان بسلامت نفس و اطمینان دل بکار ریاست
مشغول می‌بود و تا او در حیات بود تمام امور مملکت بموافق
قاعده و ضابطه بوقوع می‌رسید و امیر و مامور
لوح نهند بر فاتحه تمام و عزت و شوکت و شغف بسزائی
برومند متمتع شدند که در آن ایام کوز مشتاق بهادر که از
کلان ممالک بود بعزم تکبیر بنارس آمد و از جهت آنکه
حاکم آنجا بعد بلاقات فرصت کرد و مراد و مقصد خود موفق
گردد در رد و بدل از طلب بخشش و جان ربیچه جوان مطلع شدند
اجتماع کردند و ربیچه را با خلاص بخشیدند کوز را مقاومت نکرده
از آنجا گریزان رو بمعرض تیغ بیدریغ کرده هلاک شدند کوز
حسن رضا خان را بدلالت مطلع بود حسن رضا خان را
جماعت لشکر بر سر او فرستاده بود بر او تاخت
و عرض کرد که مناسب آنست که حضور جان بخشی کوز را نیز
دولت را از بین ببرد که نجات دهند و ربیچه را بر خشه برابر مذکور
داشت که جهان مارا خشت کن و خود بتسخیر بنارس کوشش را جع

بنارس



به بنارس تشریف برد و جون راجه خط نواب و تبر سلاح دید سبب
صفای نیت و نیک بخت با کوز ترک کار نشسته قرار خود در این فضا
نواب وزیر پیر رسید راجه بجهت خوف از معاندین و بلاد
نایب منصوب قرار کرد جون کوز با نواب وزیر بهمراهی ملاقات
کرد بسبب شادی بخت باغی از ان اهلکه عظیم و فریب دادن
اهلیان زبان صدق و صفا نواب وزیر کشود و سخنان تملق
آمیز گفته بعوض آن چنانکه شنیده دام و دانه از نفس انداخته
ملک وزیر بسیار نشد معاف کرد و زیاده از سابق فیما بین ایشان
حسن رضا خان دوستی و الفت حاصل شد و بیشتر از بیشتر
دیرار آنش خشد میکردند مجملا جون حیدر بیک خان فوت شد
امور آن سرکار زیاده مختل شد و نیابت نابود و مکتب دار
بنده و کرسابق دیوان بود رسید و معتبا نیز بر این منوال گذشت
در کس از کوشه دست بغما بان دولت خود داد و دراز کرده
بود و از کوشه و کنار بتاراج می‌بردند و بخاص چندان قبیل
خواهد سراد کهار و فیلبان و غیره قاصب الاوقات و

دستگاه بسامانی بپایان نشدند و در این اوقات بسبب غرض
و خوف هریک از دیگری سرداران و کارداران بیشتر از سابق محافظت
انکریزیه رجوع میکردند و ایشان در اندک مدتی بکلیه بهم میرسانیدند
و نایب ایلچی از خوف انکه مبادا منسوبان او منحرف شوند و در
باطن بایده خود سلاطین منسوبان انگریز کرده و در ظاهر با قاجاریه
خود بیش خندیده منمود و جماعت انگریزیه از ملاحظه این احوال
کلیه فرصت بدست آمده و بیچ رقم تغیر ایشان نداده و منتظر بودند
میکردند و لیکن با نکه مال اندیش و مستقیم العهد بودند زیاده از انچه
قبایح ایشان مقرر بود مطالبه نمیکردند و سررشته اقا و نوکری
سلاطین را از دست نمیدادند و لیکن الفاظ درشت بر سلاطین ضعیف و
اعوان خود سلاطین قویه و جماعت میگفتند و در هر باب مزاحم احوال
و خاطر جمع میکذرانیدند و در این اثنا اگر چه جهانگیر میرزا خلف
اکبر سلاطین بسلطنت قصد کابل نمود لیکن از فرق خود سلاطین
که از اولاد و اعیان خاص حضور نواب سرکرده چندین هزار کوار
و پیاده بود با خود یار یا کارآمد مشهور بسر بهمکوانند میرسید

از فرقه



از فرقه مذکوره کدام حسب دلخواه ایشان دفعتا بشتابند و در
واقعه دو نبرد بجرای واقعات فیمابین مداومت و فرق المثل
آنچنان بسبب جنین تقرر کرد که مملکت ها را بر سلاطین حضور خانین
قرار دهد و بعد از ان خود مستقیم بر منصب اداء نیابت حسن رضا خان
خود در نیوشته سلاطین را بر سلطنت جهانگیر و نواب را بر نیابت حسن رضا خان
بت فرازنده در نواب بدستیاری انگلیسیه و در هر مسئله زیاده
از یک کرور روپیه از مال سرکار ریاست انگریز بسرکار قرض
داده شد و شهرت سلاطین از قرار صدر روپیه چهار روپیه
بسکیر دو این جنین تنک بجرای سلاطین و نواب جهانگیر و نواب این
مقدمه سلاطین مشار حصول مدعا دانسته بحضور عرض کردند که
مفسدان دیگر بانتباه رسانیده حکم عزل و نصب او در یافت
محاسبه او شد نکته چنین چون احوال سلاطین جنین دید بستر
چیره صاحب و کیل سرکار کمپنی سلاطین را در قبضه دست و زیر میداشتند
باخود متفق کرده مبلغ خطیر وعده نمود و در انجام مهمات
او بر بلده حسن رضا خان نیز حاجت افتاد نواب قبول نمیکرد

و نیابت انتهاس میکرد که راجه جهاو لعل را شما نایب خود کنند
وی قبول نمیکرد و میگفت که او صغیر و بیدولت است نایب
و منصدی زاده بخش نیست از ان راجه صاحب مناصب قدیمه
کردن از طریقه عقل دور و باعث تنفر طبایع بزرگان عظیم
الشان است و علاوه بران کسی را که کوتاه بلیاقت نشستن
در حضور من نیست لیاقت نیابت من چگونه خواهد داشت
و سنر جبرن صاحب مذکور نیز حمایت حسن رضا خان میکرد
پس در زیر از نوکران خود قهر خود و صوبه را گذاشته
بهراپج رفت و بخدمت نایب خود عرض کرد که ملک از
شما و جبر بیایند که ما رفتیم پس از انجا بکور نر ملکه کرد ان
وقت سرکار خان نور صاحب بود نوشت که وکیل شما و نایب
من اطاعت مرا نمیکنند کور نر نوشت که شما مالک خانه خود
هستید اگر خواهند نایب را عزل کنید و دیگری را کرا طاعت
نمیکنند ما او را خواهیم طلبید و دیگری را مقرر خواهیم نمود پس
نواب شهر را احمد نگر و حسن رضا خان را استقبال رخصت

نواب



نواب از نوادر بزیر آمده با او ملاقات کرد و بعد از ان
گفت که رضا بن من در آنست که شما تندر جهاو لعل را بگیرید
و او را از نوکران خود بردارید حسن رضا خان قبول نکرد
این معنی لسبب برفراج و زبردست ان آمد جون داخل شهر شد
خلعت نیابت را نواب و زیر علیخان که بسر حقیقی با پسر
خوانده او نوجه داد و خلعت بخشیگری را بر رضا علیخان
کرا و زیر خیل و زیر علیخان لوجه پوشانیدند و حسن رضا خان
را از نیابت و بسرا و را از بخشیگری معزول و بیا پره از
امور سرکار عالی و ممنوع نمود و جون هر دو طفل بودند
جهاو لعل را نواب کرون خانه عباد الله و مخصص از
نزد این عمر سلیقه تمام داشت و برانه باسم نیابت بلکه ماند
منصدیان صاحب اعتبار خود مستقل دران شان جمعیت
صاحبی ما مور ساخت پس سنر جبرن صاحب بحضور آمده در
حضور حسن رضا خان سخنان نا هموار گفت جون
بخانه رفت با خویش راجه جهاو لعل نواب حکم کرد که

نواب

بعین وقت چیزی بر زبان نیاورد اخراج کنید چنانکه وزیر بوقت نظر
در عین کرمانیوجنح نبات ایستاده اورا اخراج کرد نه خون او دیاد
کنیم بهادر مطلع شده نوکر خانه وزیر شخص معتبر میدانسته
وقوف بیست که با عوزیراد و پیشتر میان ایشان دوری بوده
جهول نخود و خانه وزیر بر باد رود صلاح دولت خود در
را در ابقای او ندانسته و در فکر اغوای او بوده که حریف حسن رضاخان
نیز در طلب ایشان رسیده پس کوشش از برای نشست
امور بلکه نوقت و بخدمت نواب وزیر رسیده دامن
عفو جریم حسن رضاخان نمود قبول نکرده دعی آنست که نواب
وزیر اگرچه در امور ریاست عیوب بسیار داشته لکن
برادر عزیز میفرمود و دیگر کسب را مجال دم زدن نبود و بسبب
عهدی که با جماعت انگریز بسته بود باوجود قدرت نوابان
دکن در سپاه و سامان حرب با ایشان مجاسات نمود
وقت جواب نمیداد و تعفصات حسین خان کشمیری که سابق
معلوم نواب مستطاب سعادت علیخان بهادر بود و مسمی بخورد

در ادبار



در آوردن خدمت مراجعت میافت و چون تخفیف دادن
نواب انصاف الدوله بهادر در روشناس خلایق شده منصب
وکالت از جانب ایشان در دربار کلکته سیماند در این معامله همراه کور نر
آمده و کیفیت جواب سوال بود و بظاهر در خواست نیابت از
برای حسن رضاخان از جانب کورنر نمیشود چون کلام بطول
انجامید و هیچ وجه کورنر دست بردار از مطلب نمیشد نواب
وزیر بجهت انکه نیابت بحسن رضاخان نرسد تعفصات حسین
خان فرخ آباد که مانع نیابت میشد اورا در ظاهر آباد کرده و با بلاغه
خلوت پوشیده بحسن که در نر رفت کورنر نهایت خوشنود
شده زبر اکه او زیاده از دیگران توسل و ارادت دیرینه
با نجا عایت کرده بعضی از گماشتهای ملیبار در نیابت این
باعث شده گفتند با وجود هر چند تو نایب در زیر دست نوشتی
بخر فقیر زن تاریخ نیابت همین بس: ای سبز قدم
تو که مشهوری بس بسبب بنشینی و آنچه مذکور نیابت
تعفصات حسین خان رسید و حسن رضاخان که مشتاق امور

خبر وحرمت مومنین واهل دین بود خاطر نشین شده الا حسب
نواب میرزا محمد رضا بیاید خود میباشد و بعد ازان سبب
خباثت کرفته مقید و محبوس میکردد چنانکه مکرر شده بود باید
جهت او بیاد انتباه و خبایث ازین مقاله بعد مجال بعد از
تقرار در نیابت تفقد حسین خان کشیر خاطر نشان کردد
کردند که راجه جهاد لات باید از شهر اخراج نمود زیرا که
دیرنه بر عقیده اهل اسلام شب و نهار طایفه کفر هم نماز
میکنند و هم افطار نمود و معمول میدارد و بکطرف کفر
و بکطرف اسلام و از اینجا دارا زال زادکان بجز نمود و
فساد چیزی بوقوع نمیرسد ع از کوزه همان تراود که در
اوست کورنر بر صدق و مقال ایشان اکاهی یافته
در اول ادر باب کرد که باعث اخراج راجه جهاد لات کردد
و بنابرین فساد نبود از شهر اخراج نمود و بعد ازان در
قصد حبس جهاد لعل مقرر شده و نواب میرزا محمد رضا بیت
صاحبان انکریزداد جون نام و بر سر اداد بود عار خود دانست



دانست واند یکه مسامحه میکرد بس کورنر نمک بحرامی او را نیز
بانتباه میرساند بلکه این مرحله را بجد این فاش و واضح نمود که
یقین نواب بنام او یا او بنام نواب کرد اخبار و این خبر را داد
کردن فیض اباد و نکهنو بودم از کبیر و صغیر هر کسی ازان رود
اخراج شده خصوص ان ام الف یعنی رحیم اول در میان
می اندلعن وطعن و ذکر نمک بحرامی ایشان زبان الیسان
بیت بدیی از همنشین بد و اطاعت و دوستان و مخلصان
و آزرده دل بجز بد نامی چیزی حاصل نیست فاعتبروا یا
اولی الابصار مجلد بعد از ثبوت انعقده و زیر بسبب
علو همت یکه دانست حکم فرمود که راجه مذکور اسباب خفیه
برداشته از شهر برود و در این وقت نیز انچه بسر شش شده
از ان سرکار در خفیه و اشکار همراه کرفت بس کورنر
در عظم اباد سکونت داد و بعد از چند ماه هزار
روپیه بجهت احترام نام و زر یکسم مواجب قدیمان از
سرکار کمپنی از برای او مقرر کرده و چون این جماعت چیزیکه

مقرر کردند خلاف نیکستان سبق را بحث و بلافاصله
الا الان بوریسه شده عدد و خود و سبب چیز کرد فرا خواند
و اگر نواب جعفر قلی را مورد عتاب و خطاب و مواخذه
فرمود چنانکه مکرر کرده بود در طریقه ریاست و عزم بهتر بود
و حق و انصاف آنست که نواب مغفور را گرچه بصفات
حسنه بسیار متصف بود و لیکن چیزی که زیاده باعث
خرابی دولت و ریاست او شد آن بود که مانند فلک
زوال بر دوام و ابناء دولت بود و چون از ضعف کبر و نخوت
و تعلل خود و منصدیان زمان از قوم خود و امثال ایشان
اذا را از ایشان مختار امور و مرجع کار کرده بود و امنداد اشراف
و اعیان ولایت چنانکه باید ارادت دلی بالمزوم خود محلل نداد
و [illegible] این فساد تا پنج ماه دیگر در حیات بود و در ربیع الاول
سنه یکهزار و دویست و [illegible] از این سرای فانی ابرای جاوید و ابدی
ارتحال نمود و روز جزا از ان خیر الدعوا و در آن بلده انار محشر
بود بداشت سیلاب اشک از دیده پیر و جوان جاری و اعالی



داد و ابدا در بکا و جزا از بود و ند خیازه ان امیر عظیم الشان
را با نام و فغان بعد از رسوم تجهیز و تکفین در حسینیه از دکر شن
گذشت مرقوم کرد و ند تجاوز الله عن سیاته و رفع الله
درجاته نواب مغفور بجد و اله مخصوص بود و اله خود جوان امیر
با نظیر را تجهیز نکرده بودند که جیب الی کم جناب عالیه
متعالیه سابقه الذکر را با نقاب بی نظیر و امرا و اعیان دولت جهان
عالیشان اکبر زیر یونیف و برنر علیخان سابق الذکر را جانب
ان مغفران مآب برسند و زارت منصوب نمودند و او
بسبب عدم رعایت نفس و کم طریقه با جسن رضا خان سلو
و قبیل امور خود و علاوه بر جمیع از ارزال و اراذل داد باش مشغل
و در دست علاوه خوشتیپ با جمعی بار سیاخته در خلوت
و جلوت با ایشان در صحبت و عشرت مشغول شدند جمیع از
خیر خواهان او را منع و موعظه کردند مفید نشد و علاوه
بر آن با نفضاء حسین خان مذکور و حسین علیخان خواهر زاده
بی اعتبار دکم التفاتی بسیار نمود و دست تطاول بجزاین

امذوخته دراز کرد و مبالغ خطیر ربوبوقع بصوقع بمصارف
رسانیدند حسن رضا خان و تقصان حسین خان چون چنین دیدند
کناره کردند و دکباب سرکار کنیه نیز از آمد و رفت باکشید
و احوالات سرکار لکهنو را نوشتند کورنر سرجان شور بهادر
مذکور باستماع این خبر باجمعی از خواص بردراک در نه زور حمله
سه ملکیتور رسانیدند و بفکر کار افتادند چون جمعی از امرا
و اغلب سپاهیان و مالکان افواج دولتخانه بسیار بدولت
و علاوه مراتب حسن ارادت بنواب عفران مآب بالا و یا دوستی
بودند کورنر بکرفتن دعزل او دفع جرات نکرد و زیرا که موجب
فساد عظیم میشد و از عادات این جا عام است که امورات
متعلقه سرکار منتظر بر دوام باتمام میرسانیده و بهما الملک از خشک
جدل و سفک دما کناره میجویند و مجدالدوله در مزاج ایشان
نبیت و بهذا کمتر از برای ایشان بر خلاف مصلحت دافع
میشود پس کورنر مالاوز در ملایمت و ملاطفت برآمد از آنجا
خایجمن السرکار معذرت خواست و طلب عفو از تقصیرات

ایشان



ایشان نمود و از نقد زر بالا و جونسن دیگر بنا نمود که او مطمئن
شد بعد از چندی کورنر تعارض کرد و اظهار نمود که هوای
شهر بمن موافق نمیکند و چند روز در خارج شهر بسر ببرم
هوا بیمانم و چنان کرد و در ربیع الاول کنتر بهادر در قریب
شهر بست نصب خیام نموده قرار گرفت و چون از افواج
سرکار کمپنی بهادر از اطراف و نواحی طلبیده و در ضمن جناب
عالیه مشارالیه سوگند خورد از اعادی دولت ابد مدت اعتبار تمام
داشت و قلبا از حرکات وزیر علیخان متنفر بود با خود
متحد کرد و امرا و اعیان سرکار نیز با خود موافق نمود و از آن
جمله بود اشرف علیخان که نواب مغفرانمآب در حق او و سرکار
از برای وزیر علیخان نکاح کرده بود و بانی سبب خراب
نام و نشان و مالک سرمایه خطیر شده و اغلب امرا و اعیان
ملک متفق گردیدند که با یکدیگر بر ضد وزیر علیخان متفق شوند
کرده مجدالدوله استشهاد نوشتند برآنچه که وزیر علیخان پسر
اصیف الدوله و از صلب او نیست بلکه پسر خوانده او است

دوارث و قایل این سند بیت و خانه و تمام سردار ان بر
کرده بدست کورتر داد و چون ان مشکل داده اند که مسلمان شده
و لکن بجهت میل جماعت سپاه بنه کان و اصحاب توپخانه جرات
بر جلدی و تجمل و علانیه کردن او نکردند و بهمان نهج سابق است و
ملاطفت بسیار کردند و وزیر علیخان بیامد مطلبین شد و بلاقات امد
و بیرفت و کرم چوشیها از طرفین بظهور رسید و وزیر با بدست باده
نخوت پرست شراب غفلت شدند پس در سلخ ماه رجب یا اول
شعبان از سنه فوت الصف الدوازدهم کورتر کفت که من اراده
سعادت دارم و بخدمت وزیر بعضی مراتب و مطالب کفتنی
است که در خلوت باید بکویم صاحبان نفاق بیت خصوصی اشرف صاحبان
و حسن رضا خان کردیرا عوض حسب بکفت و بجای عوض خود بیدار
و بسخن ایشان بسیار اعتماد و ثوقت بخدمت وزیر عرض کردند که
مناسب نیست که شما با کورتر خود در خلوت بنشینید و هر مطلب که کورتر
دارد بنشنود بر که باعث اطمینان او و خورسندی او باشد بکند خود
و وحشتی که از سوء رفتار و کفتار شما بدل ایشان قرار کرفته است



بلاره زابل

باو زایل بکند و با کورتر سازش کردند که چون او بخیمه کورتر
در اید سپاه بخیمه دور او را کرفته مفید دستبسر کنند پس وزیر
بخیمه کورتر در آمد و چند کلمه با هم سخن کردند و بیرون آمد
و کورتر از دولت سپاهیان جرات بر قید نکرد و هر کاه و بیضه از
نمک بحالدان سرکار دیدم بوی میرسانیدند که او لباس کنی نکند خود
قید کردن شمات ان طفل بسبب نهایت اعتماد بر آن مضاحان
و بجناب عالیه داشت قبول نمیکرد و در اثنای او قات سپاه
نیز بسبب جوشش ایشان از ان کریز کردند سردسته نوبندند
و پس دسته دیکر بفن و فریب او را بخیمه بردند و در اثنای رفتن عرض
کردند که کورتر از شما خوف دارد شما الات حرب را کذاشته
با دو سه نفر صحبت بدارید چنین کردیس کورتر او را در خیمه
کذاشته بهانه بیرون آمد و سپاه خارج خیمه را کرفتند چون وزیر او را
بیرون آمدن کردند منع شد پس تفنکدار وزیر کورتر را کرفتار
کرد وزیر قید شد سپاهیان او را دور خود کرفتند کورتر محمد حسن
جانجایه عرض کرد که مناسب آنست که حضور سوار شده از راه

که سپاهیان هستند بشهر نرسانند و این را خاموش و مشتمل
کنند جنانکه در سرداران ما طلیده فرمودند که ما صلاح را در این
دانستیم که در تدبیر عیال ما که غلام ما بود در اول امر صلاح خود
قید کنیم و مسند ما بیکی از اولاد شجاع الدوله مفوض کنیم و کردیم
پس هر نوع که بود مردم را ساکت کردند و سپاهیان جنانکه امید
خود ما عقد دیدند ما بوسی شده مراجعت نمودند و زیرا او
کرد که خود را بسپاه برسانند اشرف علیخان و بخواران عرض کردند
که عرض کنید آنست که قریب که شما یا شما را نه نشیند ان الله
با ایشان کرده امور را بدست خواهیم کرد تعجیل مناسب نیست
آن طفل فحش بسیار ما تنها میدهد و لیکن نار فحش بر عاقبت
زیرا که ایشان خوف فحش مجسم نمودند پس کوز زبان را داب در
اخراج تمام بجمه در آمد و در برابر او را دادی میداد و زبر او نیست بد
عهدی ایشان ظاهر کرد که در سر استشهاد نه کور را بخدمت
او داد و گفت یا غلام این خانه ایم تا والده صغیر الدوله و اولاد
و ارکان دولت میگفتند که شما بر صغیر الدوله لایق این مسند نیا





نیز خلاصی کردیم و خدمت نمودیم چون همه انکار کردند ما نیز این
کار کردیم پس و نیز از مسند و امارت مایوس شده دل
بقید و حبس گذاشت و دانست که کار از دست رفت زمانه
دگرگون شده و سر بسر زود و طنینی بگذشت حاصل
بیداد بجز رنج چیست و او لباد و کنی با نواب سعادت علیخان
که در خارج از انکه بود عهود و مواثیق جند حسب خواه خود
کرده در خفیه او را تا یکفر کنیم آورد منتظر وقت بودند
نواب جنگ که خلف و یکزاده شجاع الدوله است دران
وقت حاضر بود بخدمت جنابعالی رسیدند و در خواست نمودند
عرض کرد که من چون یکی از خویشان سرایان و غلامان حضور
و نثار خود ایم کرد غلام را سر فراز فرمایند تا نیز از خویشان سرایان
و حسن رضا خان و امثال ایشان بوسی رسانیدند که مناسب
نیست که حضور در این باب دخل کنند که موجب ملال خاطر
گردد بشود و کدورت در میان جانبین بمیان آید و این
سخن حضور نیست اولیا آنست که با ضیاء ایشان نکنند

چون مسموعه شد پس پرده و حاضران از حقیقت حال بود تحول کرد
پس کورزر عرض کرد که نواب سعادت علیخان بعد از فوت والد ماجد
اکبر اولاد ذکور و موافق آئین آنست که حضور و بالیان خلافت
فرمایند و او را برسند متمکن نمایند حضور قبول فرمود پس یک
ساعت تقریبا از شب گذشته بود که چهار چیان بلند اقبال در کجه
دماز ار نوذکر و مذکر و محکم جناب عالیه وزیر علیخان موصوف را تواب
سعادت علیخان بر پالکی منصوب شده عساکر ارکان دولت
و نزرگان و سپاهیان و رعایا و برایا پیکر پالکی و فرمان فرمای
اورا بجان قبول و وزیر علیخان را معزول دانستند پس صبح
ان روز نواب سعادت علیخان با جاه و جلال در بستگاه
تمام وارد شده وزیر علیخان را در موضع تهاکنی گذاشتند و خود
از مستحفظین جدا کی گشتند و کورزر و اعاظم بهمراهی نواب
سعادت علیخان بشهر آمدند جناب ایشان را خلعت فاخره داده مرخص
ساختند و زارت متمکن گشته در اسم تذکر و تشکر نواب نجابت
و آداب منشیانه و انواع کرور و لیاقت آمد و وزیر علیخان چون

وزیر



چنین دید ماندن در آن شهر را لایق حال خود ندید و نفیکنی
را بنی شد پس جواهر نفیسه و اسپان و فیلان خاصه و جزایر کرانمایه
خود کرده بود با عائلات کورزر و اولاد و اقارب همراه گرفته بناکاه
رفت و بجهت اخراجات او در سایا یک لک روپیه مقرر کردند
کورزر علی عاطفت کیش با ایشان بگذراند و اطلی در ین معاملات
کورزر انقدر حسن تدبیر بکار برد که حتی بیان از دنوازی
زیرا که چنین امر عظیم را بسهولت تمام بانجام رسانید که بکاه
شمه از خیام و خون از اندام بر نخاست و در بانی و دیعتا
کورزر علیخان با کورزر و پسر و دختران کنیز میکو و صبر و تحمل کردند
و از قاعده و آئین بیرون نرفتند و اصلا تعجیل و عجلت نکردند
و چون بر دشمن غالب شدند باز در بند قید و حبس مراتب
اعزاز و اداب را چنانکه در ایام حکومت با او میکردند بهتر
و بیشتر معمول داشتند و زیاده از کرور و نقد و جنس که از اموال
وصف الحال را بجهت خود معین کرده بود با و واگذاشتند و نواب
سعادت علیخان خوشنش آمده داد و دهش کرد و مخالفت

وزیر علیخان از نواب سعادت علیخان

کردند و سخن را حمایت کردند باجاه و جلال روانه بارگاه خود شد
و در آن ورود و خبر نهایت اداب و اعزاز سعادت ایستقبال و تملک
توپ سلامی و غیرآن که رسم اعزاز و ورزاد بزرگان است معمول داشتند
و در تکلم و خطابات پاس ادب و دقیقه نگذاشتند و خبی داشت
که این جماعت در این مراحل و در حزم و تدبیر قلیل النظیر بلکه
بی نظیر مانند و هیچ تورانی مسلم دماغ ریاست با ایشان نداشت
همسر نسبت و از این جهت است که خوانین ایشان را در آغوش
و لیهات و کنایات بسیج ایشان هندوستان را متصرف
خود دراورده اند و در رفتار و کردار بوضوح میماند که اصل جهان
ریاست عدل و اصحاب عقول را مجال نیست که فتن و قتل
جست و اگر خانه کسی را نیز خراب نمایند نوعی میکنند که
برایشان بظاهر قصور و الزامی وارد نشود و چنانکه در مقدمه
وزیر علیخان شد که او را بقصد از حکومت معزول کردند و
برادر دل رسیدند و نصف ملک اصف الدوله را چنانکه گذشت خواندند
بتصرف خود دراوردند اصلا مورد ملامت نشدند زیرا که

بظاهر

بظاهر اطاعت و اداره اصف الدوله را کما لک و مختار بحال گذاشتند
ملک و نیکنامی عاید ایشان شد و دولت و بدنامی بدیگران
رسید و نقطه مقابل این قوم و این مقدمه بلاهت و سفاهت
کارگذاران و امرای اوان حالت برامی صاحب بصیرت واضح
و هویدا گردید زیرا که وزیر علیخان اگر بر اصف الدوله خود
نواب سکم و جنابعالیه و تمام امراء و ارکان حالت و رجال
دولت او در حرم سرای اصف الدوله جزا مر اسم سرور و شادمانی
سلام که معمول است بجمال او دند و او امدت مرحبا و مزد و اوند
و او را الصاجزاد یا قبول کردند و بعزت و بزرگی کوبک نزد ان
اصف الدوله از او محجوب نمیشدند و مدت مشاورت و سال اصرار
انکار نکرد و بر فرض انکه در ایام حیات نواب وزیر این مراحل
از خوف بود که بعد از ممات او جزا و سلامت نمیدند
و تحسین علیخان خویش را این و غیر او از خود بسرا و اعوان قسمهای
مغلظه میخورده اند که او در نصب وزیر است و اگر خود قبول نداشتند
که او را منصوب نکنند و دیگری را منصوب کنند و فلان

سعادت جانی ان قدر حاضر نبود و غنی حاضر نبود که از خوف او
جلدی کرده نشسته و بر فرض انکه صلاح در تجمیل بود چند نفر دیگر
از اولاد حقیقی شجاع الدوله مثل میرزا جعفر و دیگران حاضر و
مستعد بودند بایشان چرا ندادند و بر فرض تقدیر که
دختر علیخان بر اصف الدوله بود یا انکه بود لیکن صلاح را در
عزلش میدیدند چرا خود نکردند و دیگران را دخیل کردند که با مرده
دولت در پناه سلطنت ضعیف و حقیر شود و نصف
ملک سلطنت بباد داده باشند کورتر و دیگر کسی زیاده همراه
نداشت و تمام امور را باشتباهات ایشان بحال خود واگذاشت اگر
ایشان عزم انجنین نمیکردند و در امجال دم زدن نبود زیرا که
زیاده از نجاه هزار کس از جاده دکوار و منحدر غرب
نوب حاضر و مهیا بود و همه در نصف الی دو غزل تاز آلی
جنابجایه بسکرونده پس اگر سردار ان مبتذر مودکپا و وزیر علیخان
را بهمت و جلادت بسکنات نامانوسته از معزولی بسکم و دیگری را
منصوب بسکنم همه اطاعت میکردند چنانکه در دفعه عازم محاربه





شدند و بحکم جنابجایه موقوف داشته و حق آنست که درین
مراحل چندان تقصیر جنابجایه نبود بلکه حسن رضاخان
و تفضلحسین خان و جمعی دیگر از نمک بحرامان زر ضعف
خورده سرایان و غیرهم که طالب ریاست و جاه و دشمن
این خاندان بودند چنین تصور کردند که هرگاه این امور
بشور او بیاید کنیم بعد از ید و وزیر دست نشانده این
جماعت شود و برسند بنشیند چنانکه باید اطاعت ایشان
خواهد نمود و چون ایشان از فتنه و بیان و اخلاص کیشان
دولت کمتر بهره دارند از برای ایشان خوب خواهد شد
و در حقیقت گویا حکومت بایشان مستقل خواهد گردید
و انصاف آنست که زور طالع نواب مستطاب سعادتنشانی
بهادر مقتضی این حرکات و سهولت این امور شد که
دیر نپسندد و زار شد حالت حکومت رسید بدنامی
عاید ایشان نمک بحرامان گردید چون صفای نیت و حسن
عقیدت در ایشان نبود و این عمل ها از روی اخلاص

بنظور رسیده بودند نواب معظم الیه در مدت قلیل دمار از
روزگار همه برآورد و کسی نه بر هم زدن خار و خسی دست
دنا بود و روان اصف الدوله با خود بشادی و خوشحالی
نواب وزیر علیخان بنارس رفته در آنجا بعزت و احترام
سکونت داشت باز جهت از اجاره داد و باشش بر دوام
جمع شدند و با غوای او کمر بستند و باستر خبر که بسبق ذکر
او گذشت فیما بین الدوله وفیض محمود و لکن چندان اتفاقات
باو نیکرد و اما سپاه جنه لکهنو بمراتب عطا و
بخشش وجود در گردانید بحدی که مدار حیات از مرحوم اصف الدوله
بالاتر بود از دل و جان مرید خواهان آن و متصل اوقات
بذکر محامد او و ستایش رطب اللسان بودند نواب سعادت علیخان
بهادر بودن او را در بنارس صلاح خود ندید و کسانی
بگفتن اظهار کرد که از بودن او در بنارس من و خاندان ما
شان از فساد دارین نیست بهتر آنست که بگذارند رفته استراحت
کند چه خیر خار زمین گیر بجای خویش خصم هر جدید افتاده

بود



بود سهل نگیرد این حرف پسندیده جهان شد ولکن اندک
نایاب داشتند در این اوقات عالیحضرت سایه مرتبت بلند
محمد خلف بلند اقبال فیاض دستگیر خوان که از جمله تلامذه مجدد المجید
این فقیر بود از نگاه که عزیمت کوه و بحد مستوی رسید دران
مرحوم در ایام اصف الدوله مرحوم در دفتر بخدمت او آمد
و در دفتر اجیره زیاده از سابق عزت و احترام یافت و
بند بیس ان عنوان باب سرفراز شد در اعیان دولت
نیز باین جهت نهایت اعزاز و اکرام او منظور
میداشتند و نیز علیخان نظر بآشنائی و قدیمی سابقه با دیگر ملازمان
کرد و چون استاد بدرش بود او نیز از حفظ مراتب او
کوتاهی نمیکرد بس یاران چنین صلاح دانستند که او خود بلاد محمد
بعنوان سفارت بخدمت زمان شاه ابدالی رفته او را
بهندوستان بیاورد و جاگیر نقیب و اسباب بسیار که قریب
بهمان لک روپیه تقریبا بوده باو دادند و حفظ و گوشه
او را در دانه نمودند او خود مدار جنین کار بر حکومت و کلان

رانده و با حکام و امرا نشسته بود و از رسوم و آیین ملک
دار و رند خبر این امور کرده نشسته علاقه و بر اوردانه
سمت مفقود شده حضرت اکمز بر وقت مطلع شدند که از آن
حدود و نواحی که نشسته داخل ملک چیکانه و قریب بآن ملک
رسیده بود پس برادر املاک فرستند که خبر ما بآن حدود
اورده باشد اگر دو سه کس را منظور دارند او را قبل از رسیدن
رسال او را بتصرف خود در اورند و کاغذ است و مکاتیب که همراه
او است از برای ما بفرستند چون راه مسلوب شد حسب الامر آنها
ایشان ابدال او را دستگیر و بقتل رسانیدند و این خبر
در زمان محو اقامت طبیوه و دران گردید و راه رسیدن سفیر
متصرف شده و خطوط را بحضرت که از نزد فرستاده بودند گاغذ
مهور و نزد علیخان بدست ایشان افتاده بود بلکه فرستاده
در اول او را با گرد خطوط را بویرانه و خبر فوت کردن شدن
سفیر را باو رسانیدند اظهار کرد و گفت که من از این امور
خبر ندارم فایده نبخشید پس سفیر چون حسب الحکم او بجهت



داد که جنابجا یا سلام رفتن بکلکته خواهد شد و لکن بهتر است که
با حزام رفته باشند شیطانی انیس و بشیران خاص چنین صلاح
دیدند که باید سفیر خبر رسانست و خروج کرد پس پیغام داد که
من اول با شما ملاقات میکنم و بعد بکلکته میروم چون قبول
کرد پس وزیر علیخان با ایلچیان چند بخانه او رفته چون حسب
القاعده استقبال نمود چون بکنار یکدیگر قرار کرفتند آنها
رفتن کلکته در میان آمد وزیر علیخان اما کرد چون کفت که اکر
نزدیک شما سلام خواهند بر دارین کلام بر مزاج او ناکوار آمده
برخاسته ایستاده نمود و بچه را صاحب انداخت بر صاحبان او نیز
بر یک انگریز را مجروح تیغ بیدریغ کردند چون شیوه نمود
مردم روزگار همه ان کند کس خاید لگار اجری
کرد لکهنو و یا بست بجهت آورد کرخاید مفسد فایده باشد
درین وقت که عین معرکه بود یاران بموقف شیران
کم نخورده باد تعلیم کردند پس ابدال کشته شدن سفیر خبر و چند
نفر دیگر ایلچیان خود را جهت بمرور در کوچه و بازار فرستادند

کز زمان دولت انگلیسه بسیر شد و نوبتی بایشان بوزیر علیخان
رسید یکنفر از انگریزان که در مکان خود نوشته شده بایشان
بود از شهر گریخته فوجی بالاکه از خارج بود آورده خانه او را
محاصره کردند کلانتران چند که خود در نزد علیخان محترم بودند باو از
توپ و تفنگ فرار کردند و وزیر علیخان نیز بعد از ایشان
طاقت مقاومت در خود ندیده با معدودی زن و فرزند
گوانشته فرار کردند انگریز به متعرض عیال او نشدند ایشانرا
باحترام نگاهبانی نمودند و فوجی از عقب او در مساوند و
دو سه بار فیمابین واقع شد و در هر نوبت شکست بر وزیر
آمد پس ناچار بادارت [illegible] رفت و دیگر
راه بر ایشان نگرفتند و بر اجرای آنچه رای پوست بود نهاد بر دندانشان
را بعزت نگاهداشت که در نزد ایشان نوشت که پیوسته از دام
جسته و فوج بر شکسته را که بر سران کوه نشسته بشب خوب می‌نشاند
کشتند تا کس بگرفتن او نرسد و عذر فرار مسموع نخواهد بود والا
اماده جنگ سلطانیا باشند و چند بلکن لبردار بکمان صاحب

بجهت

بجهت گرفتن او روانه نمود و به نزدیکی او از خوف و بطمع پنجاه
لک روپیه که در نزد عده کرده بود بعلاوه جواهر نیا که همراه وزیر
علیخان بود با انگریزان سازش کرد و بدادن او تن در داد
بشرط انکه دیگر اقتضا نکنند که در نزد قبول کرد پس رایه و فیل
خود را به بهانه در محل سرای برد و بر کهربه سوار کرده
اطراف او را محکم بست و بعهدان سرکار تسلیم کرد و
تا قیام قیامت خود را خار و ذلیل و بدنام نزد کافر و مسلمان
نمود و دانست که او در هر ملک از اعتبار و رواج افتاد پس کمان
صاحب جبوار منحرف نشد او را همراه کرده در بر انگلکته رسانیدند
و بجهت اخراجات او و متعلقان او مبلغ که کفاف کند
معین نمودند و مع ذلک باز از کثرت تجمل بر دیار رحال
اندیشه کرد بین قوم است اصلا سخن نا لایق و حرکت ناشایسته
بانسبت نادر بعمل نیاورند و مورد عتاب و خطابش نمودند
و از اتفاقات بلد عجائب از اهل بهبهان نیز با نهام مرافقت
وزیر علیخان گرفتار و در قلعه کلکته در مکان محکم اسیر و محبوس

مقید نشده بود بعد از چند روز زبان دوستی دراز کرده بنای
او دوستی نهاد باو تلطف کرد خوف فرار نمود و اصلا راه مفر او معلوم
کسی نشد و انگیزان بسیار جستند و کم یافتند و الا الذان در این
فکر افتاد که راه فرار او را دریافته گروهی از دشمنان گشته یا آن
از آن راه فرار نکند و جز بخیال ایشان نرسیده بود و
شنیده ام که خضر گفته است که باحاشت و استداد از این قبیل
یافتنی است و یعنی خواهد بود تیر اگر مضبوط بماند اوتر
شنیده ام که فرار از آن در قوه بشریت و بر دیوار آن نگاران
نوشته بود است که من خوف قرار کردم و یکی از مخلوق معین من
نبود و چون مستحفظین انگیزیه که عقب او را تا حاج ایستاده بودند
در راه کنودند تا نقش دیوار جز نبودند و تیر علیخان الدا
الذان در حجره بسیار محکم میگفت که تجزه ان از این بسیار
کلفت است و روزی دو در نتیجه بحبت قضا حاجت از
بیرون میرود و مرور مستحفظین را بسبب خوف ساکنین
بدل میکنند و با این حال کی پیش او میرود و باز او را



حفظ و تبه او را عایت میکنند و بعضی میگویند که برای خوش
خوش شده و بجهت مصلحت مخفی داشته اند و ظاهرا این
خبر خلاف واقع است و مجملا ان طفل بیچاره کم تجربه از کجا
مردمان فرومایه و مصاحبت ارذال و اوباش و رشد الذان
مردمان قلاش و اعتماد بحبس از تک بحران بی سر و پا از
سر بر سلطنت و حکم را با این خفت و خواری رسید و چون
قصه او سراسر غیبت و فضیحت و محل عبرت است لهذا فیر ایجاد
کلام شد و زان در از نمود فاعتبروا یا اولی الابصار
متوقع انکه ناظران ملال نگیرند و طعنی که بر تک بحران
شده نکنند بگیرند زیرا که نه از صدد چنین نقص دیده ام
و نه از مطلوبین مضرتی کشیده ام بلکه در این باب چون
وقایع نگاران سالک مسلک انصاف و منحرف از جاده
اعتساف نشده ام و علاوه از دیده حق بین خیانت بوسیله
تهمت و محسن و عدم پاس حقوق جزیره تا کجا جبر رسد از
رفیع خبایع و افحش نواحش است و عقل سلیم طبع مستقیم بر این

مطلب گوانهد پس چنانکه پیش ذکر یافت نواب مستطاب
ملکه خطاب بمن الدوله سعادت نشان بهادر مبارز جنگ
دام اقباله که در هر باب لفظ مقابل مرحوم اصف الدوله وزیر
علیخان فرمود و اصل شهر لکهنو شد و در روز سیم ماه شعبان از
سنه فوت اصف الدوله بهادر که در سنه ۱۲۱۱ هجری اردو صعد
و احداث هجری بود با فرید و زید و شکوه سلیمانی بر مسند
فرمان فرمایی و سریر جهان بانی قرار و تمکن گرفت و در زبان حال
فرمود نوبت بمن افتاد تا بگویند مردان که از نوبت
از نو بدهند مسند جم را و اخوند ملا محمد نوشهری متخلص بخطا
سابق الذکر این رباعی را در تاریخ جلوس گفت و ابیات
سرشته مملکت بهم می پیچید و از هم می گسیخت و دولتی مدوی
طلبیده حق تاج و اهل از سر ما طل برداشت در روز
جلوس حق بحق دار رسید پس نواب کامیاب بنظر
بافضای وقت بعد از تمکن بر مسند مورد زیاد حسن رضا خان
و سایر اعیان دار کان دولت و داد سر فراز فرمود

پس گوز



پس گوز نشور بیاورند مذکور بخدمت در عرض کرد که جناب فرمانروا
باین مملکت نشریف آورده اند و چنانکه باید بر حقیقت امور واقف
نیستند و همین شدن کارفرمایی بهبت تشبث کارخانه ضرورت است
از اینرو مردم یکا اعتماد دار ند دیگ سلامی نشناسند و در نظر
حسن رضا خان و جمعی که آشنا بودند ملاحظه فرمود و در دل تامل
کرد و گفت که انفصال حسین خان سلامی بگویم از کشمیر رسد و معدن نکرد
جلادت و حسن رضا خان ایرانست و بهاره از اهل آنجا پس اشاره
باو کرده فرمود که بر سلام برای شناسم پدرش و برادرش ما را
راضی بودند و من نیز از او راضیم گوز نزد کف که بر سلام نیابت
بشما مبارک باد و ان بیچاره ایلچی سلامت و اداب بجا آورد و برا
چون اصف الدوله خیال کرده بسر و رشد و بر برد شش تغیر خود و تغیر
امورات ریاست کوشیده و بهند علیخان فهمیده و چنانکه رای
هندو دارد دقه و اصلیانی سلامی کرد و اصف بر تمام معاملات ملک
دانا بود مور و عنایات فرموده که هر حقه احوال سلام از انها
دریافت میفرمود و در سن چند هندو سلام کرد و دولت سرکار او شد

ز تباریس بخدمتگذاری سر فراز بحیه متوجه امور خود و اهل و عیال خود شد و سمت بر ملک نگرداینده حسن رضا خان رسید و مکتوم با سم نیابت محفظ خزانه عامره موفد درگاه گشت و اظهار حسن ارادت خانه خود را ترک کرده اغلب اوقات در حضور حاضر میماند پس نواب وزیر نقصان حسین خان کشمیری را مقرر فرمود که در کمالکه در حضور کورنر اجنوان وکالت نماید و او با سامان دستگاه بسیار جلدتر کرد نهنوز نرسیده فرمان عزلش رسید و فرستاده و یکنفر از قوم انگریز با کرباوری نهایت دوستی وکیل فرمود و بعد از ان الف خان نیز عزل کرد و انگریز دیگر را که آوزلی صاحب نام دارد وکیل کرد کورنر صاحب او در رفتن میماند و تحقیق امور وزیر در انجا مینمود با صاحبان کمالکته او را بجز تعارف سرکاری نماند بجا ازین جمله نقصان حسین خان از انشهر اخراج شد پس ازان بجاره لاعلاج بکمالکته رفته اقامت نمود بعد ازان درخواست کرد که رخصت معاودت عطا نماید قبول فرمود بشرط انکه دخل در معاملات ملک نکند و درانجا خلوت نشیند قبول کرد و در راه ان مراجعت حق احسان نواب

اصف الدوله وزیر علیخان را دامن گیر افتاد و بعرض ما خولیا مشتبه گردید بحدیکه دیوانه شده بود بهمان حالت با یکنفر جمعدار افسوس و بدنامی ازین دار فانی درگذشت رای راجا ارتحال نمود تجمل حسین خان خلف او مالک سیصد هزار روپیه جاگیر مقرری او شد و دیدی که چه کرد ابله خود او مسلطه برد و دیگر با زر بعد از چندی نواب وزیر بعالی حکم فرمود که داخل ملک شده نام در خزانه سرکار داخل کنند و حسن رضا خان انچه بجهت مصرف ملک ضرور باشد از خزانه ببرد چندی با نحو صورت گذشت پس بعضی از خواجه سرایان اندولت عزم قتل حسن رضا خان کردند چون حسن رضا خان از وجهات احوال بران مطلع شد از خوف بخانه صاحبکاران کارخانجات کمپنی بهادر رفته پناه گرفت و در انجا ان روز مقام جواب بگوش برآمد و از بیرون اخراج جانداران و زبر سلیمانی کار درخواست بیکره چون بمصرف بعد زیاده از مایه ده هزار روپیه قبول نفرمود پس کمپنی مقرر کرد که از کار

خود سپاه او از ده لک زیاده بود داده بشنید حسن رضاخان این
که من در این ملک شریکم و از این ملک یکدانگ نمی‌گذرم
پس چنین مقرر کردند که آنچه نواب وزیر کنیه باید بدهد از
آن ملک داده بشنید و این مقدمه چنان پس نیز در سنه ۱۱۵۱ با نواب
وزیر عهد و میثاق شده بود ولکن تا این مدت ملتوی بود پس
بمشورت حسن رضاخان مصمم شدند که وزیر را در ماز نگذارند
بلکه نوکر او بزرگی استمالت حسن رضاخان چنین مقرر کرده که
آنچه حصه سرکار کنیه بشود یکصد از آن بر فرد حسن رضاخان باشد
چون رسید نواب وزیر در تقسیم کردن ساعد مسکرد و مصمم بود
که من با شما عهد کرده ام ولکن رضایی جهان این خانه و سردار آن
نیز شروست پس بخدمت جنابعالی عرض کرد که شما بدانیان
قبول نکنید خزینه سرانجا بحضور مقدس عرض کردند که صلاح حضور نیست
که کنیه سرکار کرده باشند بهتر آنست که دخیل این امر نشوند پس
حضور در جواب نواب وزیر فرمودند که شما مالک و مختارید بکنید
هر نوع که صلاح دانید جهان کنید و ما را در این باب

ربعی



ربعی که جنابعالیه سالار ملک و بر سر داران و اصحاب مسند بود و ماده
زایل شد و یکه اصلاً در خانه وزیر دخل و تصرف نمی‌توانند کرد
از خلاف ایام سابقه چنانکه معلوم شد پس املاک جلیل آن
خزینه سرا را که محاسب فوج و سپاه بود مدیر قرار داد و از آن قبیل
نیز چیزی نشد و حسن رضاخان بر مطلب مقصود بود چون جنابعالیه
بالمعنی و بادر مانده لابد و لاعلاج ملک را تقسیم کردند نصف
را در ازای پیش از مقرر پیشکش مبلغ چهارده هزار تومان سپاه
کرد و سرکار انگریز در آن ملک بحفاظت بماند و اخراجات
دیگر مقرر فرمود و نصف دیگر را خود متصرف شد شرط آنکه
انگریزان در سراسر مطلقاً در خانه او دخیل نباشند و در همان روز
که ملک تقسیم شد حسن رضاخان با صد چنان افسوس و ندامت
از این جهان فانی انتقال نمود پس ملک بکنیه دیوان بیرگان
عاید گردید چون فوت شد با آن عهد و میثاقی که فیما بین
دیوان دنیا کنیه بود که هر لوده حسن بجهت خونخواهی او حسن قلی
کرده بودند اصلاً محمد رضاخان خلف او را حمایت نکردند

جناب اعتماد الدوله میرزا حسن خان مرحوم اگرچه در این ابواب در نزد
خلائق بدنام شد ولکن مادامیکه در حیات بود در امور ریاست
خیر ثوق تمام داشت و نواب سعادت الدوله بود در امور آن
خبر بر کرار او صادر میشد و بسی از عتبات عالیات یا
اماکن دیگر می آمد بزیارت و احترام او در اقامه میداشت و در حضور
آن مرحوم سعی و سفارش او میمود و در عین خویشی و خوبی او را
خصت میکرد و در بدو ورود بملا محمد خلف ملا امام قیا نیزاد
بود و چون وزیر رضا از دولو او را جاعل شد امور زراعت و مسافر
خانه را بملا محمد گذاشت و او بخلاف آن مرحوم با مردم رفتار
میکرد و در آن وقت قدر حسن رضا خان بر مردم ظاهر شد و
رفتار او باعث از دیاد شکایت مردی در این مراحل شد و
تا دم مردن باد جوانکه نواب سعادت علیخان باد خبر عنایت
نفرمود باز قریب نهر از کس از اعزه و اعیان از او نداشت
او نخورد و نه بقدر مقدور از سلوک با مقدسین کوتاهی نمود
کرد و نماز جمعه و جماعت بر طریقه امامیه در لکهنو دایر باد

بسمله نماز جمعه در لکهنو

بسم



بسر حمت مآب آخوند ملا عسکری کشمیری رواج تمام یافت و آن مرحوم بر ریع
کرخ جان آخوند مرحوم بخدمت و بر او رتب فضیلت و جمعه و
جماعت عرض کرد او را بر غبت تمام حاصل کرد یا او را بقاع
آن و دفاع محرز کرد بسی بخدمت آخوند اظهار قبول کردن التماس
نمود آخوند التماس کرد که باید از خدمت جناب مجتهد العصر
یعنی جنت آرامگاه آقا محمد باقر مجدد تحقیق کرد زمان وقت در
حیات بوند استجازه نمود چون بعضی از علماء در امام جمعه و
یا آن از مجتهد مشروط میدانند بسی از خدمت جناب
آقا محمد حسن مرحوم درخواست تعیین امام نمودند چون در آن ایام
عالیجاه حضرت سید دلدار علی مسایل فرزند بزرگ از خدمت آقایان
اخذ عمده تازه از عتبات عالیات معاودت کرده بود
و بجز ایشان مقلد مجتهد جزو در این حدود معلوم آقایان
نبود آن مرحوم نوشتند که سید دلدار علی عادل و قابل امامت
است باو نماز کنند پس حسن رضا خان بجهت ترویج دین
مجلسی آراست و حکم آقا را بر منبر خواندند و جمعه و جماعت در آن

روز در آن حدود رونق گرفت و تا الان از هفت دیوان
سید داد مقام مستدام و برقرار است و در اواخر او چون اولاد
این ملک کوشش نمودند مرحوم مولوی عسکری از اطراف و مفسدین
از قدرت حسن رضا خان محروم ماندند و از غرائب اتفاق این
پوشیدن طلا و حریر بر پسندیدن خدا و اهل و اصحاب ناپسند بود
و الحق در این باب نوع خود از جمله خوبان محسوب بود و در مصاحبت
موفیه رضا حضور مجلس حال انها نیز توبه کرده بود خلوت
اعلا صاحبی ادام الله شیدا و ذلک امر جون لا مرد الله اللهم
ارحمه و احشره مع ائمة الطاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین و در دم رفتن میرزا جعفر نشور خواهر خود را با اکبر زن
سپرد که حامی و مربی او باشند چنانکه از اکبر نیز این حسب الوصیت
او در حمایت تربیت او کوتاهی نکردند و در رفته رفته
مختار خانه افضل الملکی و جان جیلی بهادر ارسلان خلک
وکیل سرکار کنیه که در حضور نواب وزیر میماند و حاکم جهنه
پنه کایی شده و از توجه و الطاف او مشهور و در حسب اعتبار و

سرمایه



سرمایه خطیر گردید چون مکلوف الله از زیاد بادش سنگ است
میرزا جعفر نیز در خراب کردن خانه حسن رضا خان مرحوم
کوتاهی نکرد و محمد رضا خان بسراد ملا در خدمت نواب وزیر
وجاهت انگیز دیوانه و سودای فراوان داد و نظر باینکه آن
طفل فقیر بر وقت که عهدنامه منقش مربوطه مس را ملاحظه
میفرمود در سلوک و رفتار انگیزیه بدیل اعتنائی ایشان را
میدید از سوز دل بعضی از سخنان با القوم میگفت این مرحله
را بعد و مصداق قول حضرت میگردد و در حضور نواب وزیر و انگیزیان
ساعی شد تا انکه بامر فرض خزانه اسباب خانه او را تمام
فروختند و ان طفل فقیر را محتاج و بقوت یومیه محتاج ساختند
انگیزیه بعهد و میثاق والد او بلا در باره او فراموش کرد
و در باره میرزا جعفر چون در هر باب غیر خواه غلام جان نثار
و فدوی سرکار ایشان بنظر در آمدند پس محمد رضا خان
در غیبت اعلیه با نواب وزیر و انگیزیه ملاقات نکرد و خانه
نشین شد بعد از چندی از خیال نمود و از ان اثر بیاد نماند و

محمد رضا خان

قلم

سعادت خدمتگذاری بر کار کنیه انگیز بهادر از او میزد از حضوف
بمیراث رسید فصل چنانکه سبق ذکر یافت ملک سلطانی در تقسیم
نمود و این باعث آن گردید که ملک جاعت انگیز مستقل بر جد
ست جهان آباد شد و از مدتها بود که این قوم خواهان دولتند و میشد
این بود ند که در باب تخت این مملکت و فعل و تصرف حاصل کنند
و تخیل بسیه جهانشاه داد در قبضه تصرف خود در آورده بان جیله
با طراف و اکناف خبر بخود با تمام رسانیده باشند و در ایام مرحوم
اصف الدوله خواهش کردند که کسی از ایشان بخدمت شاه
عالم بادشاه بفرستند و جلب رضا جوید بنابر این اصف الدوله بابا
فرستاده مراحمت و غفران مآب شجاع عضد در برد دلدار در
زد انتقار الدوله نواب میرزا نجف خان بهادر صفدر ثانی
الذکر مانع شد و لکن بجهت حفظ و رعایت اصف الدوله چنین گفت
که من نایب و زیر هم شیخی ایم که شما در این شهر باشید پس ناچار معاهده
کرده این قوم را موقوف بر وقت گذاشتند و در این وقت که ملک
ایشان منقسم بانی مملکت شد و نواب که حریف ایشان



بود نیز از میان رفته و میدان خالی شده باز آرزوی
مذکور در دل خود در این اوان فرصت یافته و سیله
و جبوشت ملک در عزل و نصب پیشوا منازعه اتفاقی افتاد
پس حالت تمام مملکت حضرت که عبارت از شاه جهانی
و اکبر آباد و علی گره و نواحی آنها باشد بشخصی از قوم فراهیس
جاتی بهوپال نام ملک تحریر آمد و بقدر حاجت عسکر
محافظت ملک پیش وی گذاشته خود با سپاه بسیار متوجه
پیشوا بجنگ بملکرفت در مکان مقابله و معارکه شکست
بر حواله رسید پیشوا چون مهمین خود را ضعیف دید بونه
کرد بیت او بود گذاشته بجنبی بمن رفته با دیار خود
کینه انگیز بنیاد بر ده از ایشان گشتداد خود و در این
این بیانه خطیر قبول کرد ایشان مبلغ را قبول نکرده در
عوض خدمتگذاری مملکت شاه جهان آباد را که در تصرف
حواله تمام لهو گشتند قبول کرد و سند از ملک را
بایشان سپرد پس دو کمپو از فوج انگریز همراه پیشوا روانه

سمت پیوسته شدند در بشوا سلام مسند حکومت ملک فیض
چون صورت حال بعرض رسید بشوا به سمت شاه جهان آباد
کردید و صوبه اجمیر و نواحی آن بحضرت خود مقرر فرمود و در این
جزو ایالت بهادر ملک بشوا مسند نیابت و وزارت حضور یافت
و از نواب وزیر الممالک بهادر معظم الیه گرفته روانه شاه جهان آباد
کردید و ابتدا از نظم و نسق ملک مذکور خود را در دولت آنجا
متوجه دیده شد شخص فرانسیس که نایب جمدانو بود از نیکا
مخالفت محمد بیگ ایدلعل مسلوب التوقیع محمد و بر قلوب شاه جهان آباد
و اکبر آباد و فتحپور مقرر فرمود لیک راه جوان بر ملک محیط شوند
سند بشوا و وزیر سابق برداشته بخدمت شاه عالم پادشاه کور
حاضر رفته عرض کردند که بشوا اکثر از غلامان جان نثار این دولت
ست این مملکت سالها کارکنان بهادر بوده و نواب وزیر
کرا از قدویان خاص حضور ست ما را نایب محمد کرد امیدوار که
از جانبها و در حضور حاضر باشیم و در حکمی که خود از جان و
دل بجا آورده آن کور عاجز نظر نکرده نخواهد داشت

بهادر



بهادر در کرفتن غلام قادر خان و کرفتن قضای چشمان او
از و استحکام امور سلطنت بجا آورده بودند قبول نمود
و بعد از اظهار بسیار و دادن یکصد بیلوند بعنوان نذر محمد
مواجب ماه یک لک روپیه تقرر یافته از راه عجز
و اضطرار و عدم سعین و یاور و دیدن سیاه خطیر قبول نمود
و سند ملک سابق نوشته بایشان سپرد چون بر ممالک مستقل
شدند حالت سلام بر خدمت بشوا و نک بجای نایب
اکهای یافته و با بشوا شروع بمنازعه و مجادله نمودند در
هر فرقه بسبب حمایت انکریزیه شکست بر قوات سلام بود
داد و اخراج امر بینها مصالحه مابین هر دو فرقه که ملک سابق
بسرکار کمپنی تعلق داشته باشد و قوات سلام مملکت خود را
که از حدود کمپنی ست بلا منازع متصرف شوند پس جماعت انکریزیه
بعد از فراغ از منازعه حالت سلام متوجه احوال ملک و تسخیر
صوبه اجمیر شدند و چند وقوعه حدال فیمابین ایشان رو داده
شد و در هر وقعه نظر بکثرت کمک خدمه ملک شکست بسرکار

کنی رسید و تفصیل آن باعث طول و مناسب این دفتر نیست
مجملا کاهر تیرس نوب ایشان نیامد بلکه در سلک کیخی را
کرفته و او نیز با او در جنکل بجنکل میکردانید و راه آمد و رفت
از و غله و آب و دانه را بر ایشان مسدود نمود و در هنکام
فرصت بردار میخوانید بر ایشان میزد و کاهی ایشان را
بن و جان آباد میآورد و کاهی ناکهان رود و اطراف میزد
و باین آورد و برد طرفین طاقت جمع کثیر از سپاهیان
هلاک شدند و حق آنست که طریقه منازعه با تو بی بر این
حدود که اندکی شبیه باین بیت مختصر همین بیت است از روزیکه
اولیاء دکنی مملکت خود را متصرف شده اند غنیم و حریف
همین دیروز و چهار ایام آن نشده است بسیس بر کناره رود اطراف
بوکواطه جات سکهیا او مصاف نموده اند بر اینکه صوبه اجین با ملحقات
جات در تصرف هلکر باشد و علاوه چندکرور روپیه باو بدهند
و هلکر با لشکر جهان آباد و اکبر آباد و دکن که هر دو نواب ایشان
منازعه باشد و یک تاریخ مراجعت کرد بنظر اکبر چه



صلح شد و لکن از طرف هلکر آثار آن معلوم نشد و از حال
کردش هفت سال است اولیاء دکنی شوه و نسخ فلوه بهر نوع بود
که از مملکت جات رفت بی بهبودند مبلغ خطیر خرج کرده اند
و جمع کثیر از سرداران نامدار و سپاهیان جرار ایشان بمعرض
هلاکت رسیده اند و بسبب اعانت هلکر هنوز زر و زاد ل
ب چون سخن از طایفه سکهه در میان آمد مناسب است
که مجملی از احوال و مبدا ربات ایشان نکارش شود تا
مطالعه کنندکان را افتقاری نماند بدانکه در بعضی از کتب سیر
مذکور است که هند و بجه نانک نام که باصباحت رخسار و ملاحت
کفتار موصوف بود در عهد دولت بابر شاه سید حسن نامی
از مشایخ صوفیه از مان براو فریفته کشت و او را در صوفه خود
برده بتربیت او کوشید ابواب عرفانیه که دار بندر را داد
کشاد و از نانک کفر و ارادت پرستیدن سوا کر چه از لوح سینه او
زود زود و لکن عقاید خبیثه صوفیه و کلمات داهیه و فنون
در قصیدن و اشعار عاشقانه و عبارات ابهامیه آن فرقه

مشت

را تعلیم او نمود وی ان مطالب را بشعار ریخته بزبان هندی بر موزون
کرده کتابی ساخت و بگرنت لقب فارسی بروزن برنام
نهاد و بعد از فرمشدن راجه مهوسنگ دلنشین کرد بدو جمع از اخوان
بردی گردیدند و از اخبار عجائب اوضاع پوشیدن رخت خاکیان
چون عباسیان و دیگر اشیدن موی سر و ریش و سایر اعضاء
ادکه مرید او شد باین طریقه رفتار مینمود و کتاب اشعار
او را دستور العمل خود میکرد چون در گذشت اولاد و احفاد
او نیز باین طریقه را اصول خمسه میدانستند تا آنکه در اواخر عهد
اورنگ زیب دادبل فرخ سیر کرد و سلطنت ضعیف بهم رسید
مقتدای ان عصر کرد کوبند نام داشت و کوزبروزن دهو
بگاف فارسی و نون ساکنه و کوبند نام شخصی است باستماع
اخبار عجائب خفتاد و فرخ ایشان و بلاحظه کثرت
اتباع خویش از ملله ندو بوس تخت بآرزو بر افسر و تخت
و از جریده و مناخ نفیر بهوای کرنا و نفیر از خیمه قلندر بر یا نفیر گاه
سردر بی نهاده لوای سلطنت بر افراخت و تمامی مملکت جهانبانی

نوازش



نواحی لاهور را بتاخت و ضعفا و عجزه را لگدکوب
ظلم و جور او نمود و بهر شهری مبلغ خراج معین و حاکمی
کماشت و مکرر افواج شاهزاده او نامزد گشته باو مجاربه
نمودند و در هر نوبت عساکر سلطانیه مخذول و او منصور شد تا انکه
عبدالصمد خان پدر زکریا خان مشهور که صوبه دار لاهور بود حکم
فرخ سیر با فوجی از قزلباشیه و غیره بدفع او متوجه گردید وی
باستماع این خبر شتاخت و نار یخ و قتل مسلمین و تخریب مساجد
پرداخت پس عبدالصمد خان در رسید و بازار حرب گرم
شد و شکست بران کافر [illegible] رو دیدا و شد الاعلاج ابجمع از
توابع خود را فلوا از قلاع رفته محصور گردیدند سپاه عبدالصمد خان
یورش بر قلعه برده او را با نمایر ابناء خویش که تقریبا ده هزار
کس بودند زنده دستگیر کردند و بغل و زنجیر مقید ساخته فرمان
بقتل عام او صادر گردید ابناء جهان اباد برده و در بازار بضرب
شمشیر لبوا رجسم خبیث نهادان ایشان را از بار گران سر سبک و
ساخته طعمه اسباع و طیور گردانیدند فرمان شد تا سر او را

از ایشان فرار کرده در گوشه و کنار کسوت خود را تبدیل ساخته مختفی ماندند و بعد از زوال دولت محمد شاه که بالمره سلطنت پایمال گردید مجدداً جمع فراهم آورده شروع بخاراج و تاخت نمودند و چنین مملکت هجرا فتند و چون کسی در مقابل خود در اجرای فرمان ندید بدیار خود یعنی لاهور و بنجاب و نواحی و اطراف آن عود نمودند و تصرف ایشان است و کسی با ایشان مقاومت نمیتواند و در امور مملکتداری اگر رئیس مذهب ایشان در رأی عبادت میکرد بهتر است تمام ساخته اند و آن موضع را جنگ بجهت فارسی میگویند و آن را مقدس دانسته عبادت میکنند و هندو و سلمانها گرویده و نشده اند در ایامی که حلوا بجهت خیرات آنجا می پزند هم در یک ظرف و یک مکان با یکدیگر میخورند و از هم اجتناب نمیکنند و دیدن آنرا که گرو در شد ایشان ظهور خواهد کرد و دین را رواج خواهد داد و الا مرید نانک مذکور بوده ضمناً که از معتمدان از فرقه هنود شنیده ام معتقدند که نانک شاه از قوم کشتریه بیدی و اله کالو داس



در سنه هشتصد و شش و چهار هجری مطابق ۱۵۰۳ میلادی که از سنه بکهرا و با نصد و بیست و شش از جلوس میر یکجیت که ایضاً عظیم ان بنا از قوم هنود بوده است در فرقه نلوندی که بیست منزلی از بنجاب فاصله دارد تولد یافت و تا انقضاء سال بزیست و در سنه ۹۵۴ نهصد و پنجاه و چهار هجری مطابق ۱۵۴۷ میلادی که از سنه بکهرا و با نصد و نود و شش از جلوس رایه مذکور در قریه دیوه مرکود و منزل از بنجاب دوست فوت شد و از خوارق عادتش آن نه انگارند و از انجمله است انکه در سن پنج سالگی استاد خود را بعلوم لدنیه ملزم ساخته معتقد و مرید خود نموده القصه از وی دو پسر بوجود آمدند یکی سری چند نام که بلاولد فوت شد و دیگری لکهمی چند که او الان نانک نام حال موجود و ایضاً جزاده بنهم موجود هند چون نانک شاه مذکور از پسران خود کسی را لایق خلافت ندید این منصب را بدیران خود بخشید و مریدان او بر دو فرقه اند یکی فرقه نفرا و دوم سان و در ایشان نیز دو شعبه است یکی نانکا و دیگری که در پرش که

مولوم بخالصه اند و بسیار ریاز قوم هنود مخصوص کهتریان دراین
فرقه اند و فرقه دیگر طایفه خالصه مشهور بسکه اند و در حیات
نانک بجز انکه از قوم کهتریان و مردم اکاز رفاصان و رباب بیان
و مطربان از قوم سلیمی بود شخص دیگر مرید او نگردید و در مرید
و خلفای او بتدریج باعث رونق و رواج مذهب او شدند
و نانک مذکور حروف و الفاظ چندی را باسلوب و وضع امیز
ایجاد کرده انها را کورو مکهی نامند و بهمان حروف
کلمات نانکیه و اوتار او را بی نگارند و در رواج مذهب
صوفی منش بوده و در اکثر کلمات او طعن بر تمام مذاهب
و طرق از کفر و اسلام موجود است و بزیارت مکه و مشهد
مدینه مشرف و عتبات عالیات مشرف شده بصحبت اهل
عربستان و فارس و عراق رسیده فی الجمله از علوم عربیه
تحصیل کرده کتابی بزبان فارسی تصنیف نموده است و
در ظاهر بر طریقه اهل اسلام خانه بخانه و در دره بدعا می
اورد و تلاوت قرآن شریف می نمود و همیشه قرآن مجید





راجایل کرده مراد سیدشت و برجیه انش کلمه طیبه و اسماء الهی
منقوش بود و در هنگام دفنش در میان قبر بین او از
قوم مسلمان و هندو در کیفیت تجهیز او اختلاف و نزاع شد
مسلمین اراده دفنش کردند و قوم کهتری را منظور نبود
بود مقارن حال شیخی بصورت درویش اجنبی از فریقین
پدید آمد مرید انش گفتند که خود نانک بود که بدالصورت
متشکل شده بود پس بفریقین گفت که کفن او را بکنید
اگر خیر باشید من بعد تزلزل نمائید چون دیدند بجز پیراهن
چیزی نبود پس لاجار نصف کفن را مسلمین دفن کردند و
بران صورت قبری ساختند و نصف دیگر را هنود و بهمان
بران صورت قبر دیگر کرده با صطلاح خود جوره پی
نامند بنا نمودند و هر دو فرقه بر سر قبر او طایف و اوراد
میخوانند نه بطرف کفر و نه بطرف اسلام و کتابی که از
نانک مذکور در میان این فرقه است اغلب این اشعار
هندی صوفیانه از اهل اسلام و چند است و آن کتاب

را گرفته جزء میباشد و هر جمع و شام میخوانند و خلفا را بعد از اشعار
بسیار زیر گفته نام خود را گذاشته اند و انها را مخلص بنام نانک
نموده اند و بجهت امتیاز از گفته او در نوشتن و اسم قرار داده
این اشعار نانک را در مرتبه اوپادی اشعار هر خلیفه را بترتیب
بعد از او نوشته اند و این کتاب بی نهایت موزه و محترم پیش
دارند و اشعار خاصه نانک بیدی که در جمع میخوانند از اوپودی
جتا بی میگویند و انچه را که در وقت شام میخوانند آن را
سودر چوپکی نامند و بجز این عبادتی ندارند و طریقه کلام
ایشان قوم خالصه یعنی سکه است چون بهم میرسند میگویند واه
گرو یکی فتح و قوم خالصه پیری پیر میگویند و چون کسی که
خواهد که در مذهب ایشان شود شریعت از شاسته
که نوعی از علویات هندست میخوانند و در آن کاردها می
که در میان خود دارند نوشیده پس مریدان آشامنده و آن شخص
این کلمه را تلفظ کنند اکهو جیه واکرو بهی اکهو جداکرو دسن
جت اکهی اکهو جداکرو دسن سنگت کو میرا پیرو



خلاصه ترجمه آن این است که بگو واه گرو یعنی ای مرشد باز
بگو واه گرو که منور قلب بگو واه گرو و قدمبوس شو بجمله
مریدان و جمله حضار را در جماعت سکهه هر که را مرید میسازند
بصورت خود میکنند یعنی موی تمام اعضا را بحال خود وا
میگذارند و الا ناخن جزء از فضلات بدن را از دا
نمیکنند و اغلب اوقات رخت سیاه پوشند و اهل پنجاب
بر دیگری ترجیح نیست و هم باهم برادر اند یعنی برادر دینی
اند و غیر از نانک ده اوتار دیگر را گرو نمیدانند و آن
ایشان بخلاف فاطمیه بعد از فوت شوهر بالوهر نمیکنند و
نکاح دوم را نمیخوانند و در احکام بالکتاب شاستر که
معمول بقوم هنود است اختلاف بسیار دارند و گویند گرو نانک
برای هدایت خلایق مبعوث شده است و در امور دین شرکت
نیست بلکه از مرشد تمام عالم است و از این جهت او را گرو
لقب کرده اند و نه خلیفه عجب او شمارند و هم را گرو یعنی
مرشد دانند اول آب تن گرو انگد است که از قوم کهتری هنود

دارز برادران نانک بود و چون وی فوت نمود گرو او را در آسن
گاز برادران او و از قوم کهتریه بیالی بود خلیفه مقام شد و چون
وی فوت نمود گرو رام داس برادر او گاز قوم کهتریه بود وی
بود جانشین او شده خلیفه پنجم شد و چون وی فوت
نمود گرو ارجن خلف وی بخلافت مستقر شده خلیفه پنجم
شد و بعد از او پسرش گرو هرگوبند مستقر شده خلیفه ششم
شد و بعد از او پسرش پسر هرای خلیفه هفتم شد و بعد از او
پسرش سری هرکشن خلیفه هشتم شد و بعد از او برادرش تیغ
بهادر خلیفه نهم شد و در ایام عالمگیر بادشاه بدستور سابق
از هنود کشته شد و بعد از او گرو گوبند پسرش خلیفه دهم شد
و محل تولد او شهر پتنه آباد بود و مکان ولادت او در محله
نامند و قوم کهتریه بروان عمارت و دکانهای ساخته اند
و بسنگ مشهور است و در آنجا بیشاوه معروف و محترم میدانند
و اقتدام از بارست کنند و او در لاهور گوردوارهٔ خیلی
عالم گرفته شده اند و خود قرار نمود و بعد از او خلیفه نیست تفصیل

نانک



نانک مذکور از طریقه فقر و درویشی و سخنان او بدیار این
قوم بسیار نمود و رفته رفته در ایشان مانند سید گردید
و آنچنان علحده جدا از مسلمانان و هنود اختراع کردند که عشر
دیگر او فی الاعصار فضل چنانکه سبق ذکر شد روز دهم شهر
شوال از سنه مذکور از بلده لکهنو روانه گشته بمحل الابرار فیض آباد
فیض بنیاد شدم چون تقریباً بدو فرسخی شهر رسیدم اعزه
و اعیان مثل عالیجاه نواب میرزا غیاث الدین
محمد خان و میرزا محمد تقی خان و میرزا سید و جناب نواب
ناظر و اسد علیخان و جمعی دیگر باستقبال آمدند چون وارد
شدم بحضور مقدسه جنابعالیه مشغول پرداختم اقبالها رفتم
اشفاق بسیار فرمود و در باغی که قریب بود شاه زاده
بود در یک جنب آن مسجد و حمامی بود جهت سکونت
من مقرر فرموده بودند منزل کردم و نزدیک ببدر بس و تصفیف
نمودم و بعد از چندی عازم بر رخصت شدم مانع شدند بس
ماه محرم الحرام سنه مذکور در وقت صبح بدیار رسیدم و

پیروجوان بجز اداین مشغول شدند و دران حدود رسم بود
که در وقت سینه زدن دهل و نی نمی نواختند من منع کردم
در حضور مقدس و اغلب بزرگان دیندار موقوف گردید
و از اتفاقات میر علی نامی سردار از قوم سادات اصفهان
مشهور به میر نواب سالار جنگ مقید و محبوس کرده بود
متعلقان او درخواست کردند که من و میرزا رخصت کرده
باشم التماس نمودم چون از ارتکاب جرایم کبیره و صغیره
و میرزا شوق تصدق سر جناب باری چند روزی است که دلخلایق جهان
و اعیان حضور محجوب کرده بود و از آئین سر دربار رشته عادت
قبول نکرد و میگفت که آنچه شما بگوئید من مطیع الامرم و حرف
زبر اگر این مرد یاغی شود آنچه از جوانان دیگر خواهد شد و متعلقان
من شده است و رخصت دادن او موجب فساد عظیم است
و علاوه مردم بنی عباس خوف فتنه و شر دارند و رخصت دادن
او بهتر است پس من ساکت شدم چون روز رحلت نواب اشرف دارالمومنین
مجلس که فضیحه کشیده بود علی الصباح رفتم و ملتزم عتبه بوسی

بلم الهمزه



بسر خود نمود و با جماع تمام روانه بسمت خانه او شدند از اتفاقات
حسنه بنیز در خانه او بجهت زیارت ضریح مقدس تشریف
داشتند از خوف در خانه خود ملتجی شد و سپاهیان او بر او
رفته بعد او نیز مشغول شدند فایده نکرد و او را در اطراف ضریح
آن سید مظلوم را بجات دادند و او را حضور مقدس بردند آن
روز تشریف نداشتند ندانند که بر او چه گذشت بهر حال
آن ابله فقیر را چنین تصور کرد که من محرک مردم شده ام
و بحضور مقدس عرض کرد قبول نفرمودند و میرا توبیخ کرد و بلد
دران بلده بسیر و گشت مرا و مدرس بسیار صحبت با امرا
سابق الذکر مشغول بودم و در مدت چهار ماه تقریبا
شرح جزو اول قوت لایموت را بسیط تمام نوشتم
و آن در دوازده هزار بیت شد اللهم وفقنی لاتمامه
بمحمد و آله و بعد از چندی اراده کردم که رخصت بخواهم
حضور مانع شدند و در اعقاب المتقین که در دست بخاطر
نبشت از سنه مذکور نور چشم برخوردار علی مقدار دالاعتبار

میرزا محمد حسن ملقب بنواب میرزا خلف عالیان مغفرت مکان
میرزا شاه نواز خان خلف جناب میرزا نصیر خان بهادر سابق
الالقاب متولد شد و بافاصله شانزده روز تقریبا کوچک
کوچک علیا قدر حضرت جنگم خلف عالیان رفیع مکان زبده
الاعیان میرزا محمد علی خان بهادر معروف میرزا حیدر الخلف
سابق الذکر بوجود آمد رزقهما الله سعادت الدارین
بمحمد و آله. القصه از شاه جهان آباد و اکبر آباد و بانیا یشه که
شانزده روز بالای شاه جهان آباد است و لکهنو و سایر اکثر
سوالات بسیاری آمد و جواب میرفت و مومنین رسایل
را باطراف و اکناف میبردند و این معنی موجب ازدیاد حسادت
علما میشد و لکن بظاهر جاره نداشتند و بخر غیبت کردن
در خانهای خود امری از ایشان متمشی نمیشد از اتفاقات
روزی قریب بغروب آفتاب مرا دل گرفتگی حاصل شد
بخاطر رسید که شب را در خانه خود بسر نبرم و بروم بمنزل
دلگشای نواب میرزا عنایت الدین محمد خان بهادر سابق الخطاب

رفته

رفته ایجهت بکذرانم و استخاره نیز کردم ترک آن بدانسبب
باوجود آنکه مومنین بجهت نماز جماعت جمع شده بودند
از ایشان معذرت خواستم و رفتم و چون مرا دید
دیدم که جلا حضرت آقا محمد حسن فرزند ناظر من و ملا عبد الله
مرحوم و وی و بعضی از ملازمان اسهال شدید بر شده و
نیز مستولیا قی میکنند متحیر شدم و چون صبح شد معلوم کردید
که جمعی دیگر که همراه من طعام میخورند و حسب المعاوت
شب سلا نیز در آنجا طعام خورده بودند همه بهمین مرض
مبتلا شده اند حضور مقدس بعد از آگاهی بر این حادثه
حکم بقید و حبس طبا خان و کهاران فرمودند من مانع شدم
و ترسیدم که از تحقیق این واقعه پرده از روی کار برخیزد و
موجب بدنامی طایفه علما شود پس حکم شد که کوزه آب
نظر طعام من همیشه مهور باشد و از حضور و جای
دیگر نیز هرگاه طعام چیزی همنی بمنزل آورند و بخوانی برآمد
مهور و با احتیاط تمام بیاورند چون کید حساد در این مرحله

کار کرانند محمد نامی سردار قوم لر که خود را لشکر علیا پسر علیخان
زند مشهور کرده بعد و مرتضی قلی نامی را که خبر از ان طایفه بعد
و محمد نامی سردار اهل شیراز و حبد الحسین و حبد الفتاح نامی را
از اهل کاشان که جمیع صفات ارازل و اوباش متصف
بودند و از من بالیان احسان لبسیار شده بود و ما خود دیدار
کردند و تطمیع نمودند و بر این داد نشستند که با من سر شتبه را
حبس کنند و در حساب سخنان نا شایسته بگویند که شاید
موجب ذلت من شود چون خبر من رسید نظر بعدم قابلیت
انها التفات نکردم پس با هم قسم و ایمان مغلظه خوردند
و عهد کردند که در هنگام خلوت اراده دل اعادی را مجمل
آورند و در افضل رسانند چنانکه از ایشان در وقت
غیر مناسبی در پیش درخان کمین کرده بود ملازمان و سخنگویان
او را گرفتند و میخواستند که با نواع مختلفه ذلیلش کنند غیرت
حفظ اتبرد و دیگران مانع شدم و این مقدم را مخفی کردم
پس بعد از چندی خطیب سر بهر مشغل بر انواع فحش و کلمات



نالایق حبس من فرستادند چون چنین دیدم نادیب ایشان را
لازم دانستم و همان خط را بخدمت نواب ناظر فرستادم
حکم فرمود که ایشان را پیشه نزد من آورند چون آوردند
حکم بقید و حبس ایشان کردم چون حضور مقدسه از این حادثه
مطلع شدند حکم فرمودند که از بحر بر با ایشان کاری ندارند در
مقامی که قوم خواهش دارازل را تقید نکنند قیدشان نمایند
و مقرر شد که هر شب حاجی نفر تفنگ بر دست گرفته بر بالای سر و
پائین پای من تا صبح کشیک بکشند و همچنین دیگر نیز با او
در خانه علاوه بر سابقین بمحافظت معین شدند بعد از چندی
کاشیها را رخصت کردم و پس از چندی محمد را رخصت
دادم و در هنگام رخصت گفتم که لر ها را نیز رخصت کنند و حق
آنست که در این عرض مدت آنچه محنت کشیدم و ضرر که خوردم
تمام از دست یعنی از جماعت لفاق پیشه قزلباشیه بود
در هنگامیکه فقیر را منکر و ذلت بود و کریمان ایشان
بود مبتلا و گرفتار بودم و چون بهزار زحمت بلیغ و حسن تدبیر

اندک اضافه از برای ایشان حاصل شد چون فیل یاد هندوستان
کرده شروع بحمله و اظهار خود بر سپیه و حرکات جاهلانه میکردند
و چنین یافته ام که از ازل در کتب مانی این قوم در عین عناد و در
غایت فقر مشاهده افتاده و میشوند پس مراقی عزم و تدبیر
آنست که چنین اشرار در حدود بسط نگاه دارند تا از شر ایشان
محفوظ باشند القصه دوران بلده چنیطی از شر اباد رسیده نوشته
بودند که نورچشم بخود از فرزند ارجمند گرامی محمد روز سه شنبه بیست
و دوم ماه جمادی الاولی از سنه ۱۲۲۳ بهمراه والده صدیقه بیست و هفتم از متولد
شد خاطر حزین را تهنیت سرور و شادمانی بار و بیدار اللهم
اجعله من العلماء الصالحین لمحمد و آله الطاهرین و چنیطی از
عالیحضرت متعالیا مرتبت سید دلدار علیا سایبان الذاکر از برای آب
میر عبد العلی امام جمعه شیخ اباد رسیده مشتمل بر انکه ای سید حسن عطار
از علکه چنیطی نوشته بود دوران بعضی سخنان لغو دلی بعیب این
فقیر نسبت داده است این فقیر در تکذیب انجناب چند ورقی
نوشته بلکهنو فرستاد و مومنین زیاده از صد نسخه از ان در اندک

دارز



دارز بعنایت نامه مسمی کردم و دران ضد مشکلات زیر مرسل و مرسل
الیه نشده بهت و ان این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی محمد و آله و اصحابه
السلام علی آل الابارین الموحدین و رحمة الله و برکاته فقیر
میر مرتضی بیان و مومنان واضح و لایح باد که در ایام اوقات
بسماع رسید که جناب مستطاب القاب اقای سید حسن آقا
حفظ الله تعالی از علکه محمد مست جناب مقدس القاب
فضیلت مآب سلاله السادات علامی جناب سید دلدار علی
صاحب سلمه الله تعالی چنیطی نوشته بوده و دران مطالب
و مقالاتی چند باین بیچاره مندرج گاه از نسبت و گاه از خلط
راه و سبب شده و دوبار بدیار کرا بنده و فرستاده اند چنانکه
سواد ان باین بلده نیز آمده و لکن مراتب ادراک فهم نارسای
مانع از اشتهار او شده و این از مزیدی در دل مرسل و مرسل الیه
تا قیامت بماند چنانکه مقصد السماع و دوستان رسیده باشد
و در هر مکانی که اصحاب موقف و رای باشند البته چنین گاهی

شد پس اولا بر هر بنده بصیر واضح باد که بحمد الله خالق العباد
این فقیر از احدی خوف و ترس و بیم ندارد خواه بادشاه
وخواه وزیر و خواه حاکم و خواه امیر و خواه عالم و خواه جاهل
ثانیا بعد ذلک میگویم که بجلال قدر این شخص که از بخشیدن اصلا
از مضمون الخط شریف اطلاعی ندارد و با آنست که عالیجناب
آقا سید حسن صاحب از راه خوبی ذات و نجستگی صفات جهل
فرموده اند و یا آنکه دیگران این تصدیع را کشیده اند و او را
بعد از این قسم مزخرفات قبول نکنند سهل است یا آنکه مرتکب
رفتار بنده گان آقا سید حسن صاحب بحسنین محفوظ شاهد
دیگر بر کذب و بهتان بودن او است و دیگر میگوید که او الخط
را بخدمت رئیس این بلده فیض بنیاد عالیجاه رفیع جایگاه
خانصاحب دالا مناقب نواب ناظر محمد داراب علیخان
بهادر دام عزه ارجاع برده اند مطلقا ملا حفظ او نکرده فرموده اند
که آقا حسن با خاین است و با کاذب و خیط هر یک از این دو
طایفه اعتبار نزد او آه و اسفاه و در آنشهر که از سواد اعظم



هندوستان است از علما و محققان او را کسی نبود که باین نکته
برخورد و جزاهم الله عنی خیر الجزاء و بعد ذلک بر اهل هند
که عالیجناب قدرت سامی مرتبت فضیلت مآب مبادا داد ادب
سوال صاحب بمعنی الیه از جمله ناکردنی این دودمان دیرور نخشی
یافتگان این خاندان است و آشنایان این دودمان در بلده مالکهنو از
برکت توسلات بزرگان این خانه است پس ما از ایشان
بجز دوستی چیزی نیست و بخصوص امورات دینویه با ایشان
نزاعی نیست و عمده سخن ما با ایشان در مسایل علمیه و عملیه مثل
لعن و طعن بر علماء کرام چنانچه عالم ربانی ملا محسن کاشانی
در صافی است و این چوره نزاع در میان علماء و فضلاء از
قدیم بوده است و من بعد نیز خواهد بود و احدی از اهل
هر عصر و دور نکرده است و اگر شرذمه از نوع نزاع در مسایل
که فیما بین علماء عراقین شایع است در ملک هندوستان شود
محتمل که موجب فساد عظیم شود پس هر چهال طرفین لازم
است که زبان از غیبت علماء بندند و نمامی شیطنت را موقوف

دارند و زنی در وزنی خود دون و کمتر از این معنی را از این
عمر معاف نمایند و بر اند که زیادتی اعزاز و احترام موجب حب
سلم الله تعالی بلکه ادنی طاعتی موجب سرور خویش باشد زیرا
که علما ورثهٔ انبیا هستند و در ایشان رشحی از حسنات جمیع است و
معین یکدیگر اند و در ارشاد عباد الله شریک و متحد اند و البته
ایشان نیز از عزت خدا و اولیا و ملائکه برخوردار خواهند بود زیرا که مغموم
و مهموم شدن عالم از عزت و شوکت و یکی از سفاهت و بی
دینی است و باید علمای مجاهدین فی سبیل الله خالصاً لوجه طبیعت
تکبری را داشته باشند که در بین عباد الله خاتم بحبت ایشان معین
و یاوری برسد از ادنی عالم و یکمرور و خوشنود شوند تا آنکه
چون عطار از بیم شکست بازار وجود همکار مهموم و مغموم شوند
اعوذ بحبک العباد من شر الحساد و لعنة الله علیهم الی یوم التناد
و از زمره طلاب و اصحاب فضل و لباب استدعا آنست
که هرگاه فتاوی و احکام و کلمات این احقر العباد شبهه داشته
باشند پیش عوام بیان نکنند زیرا که چون نی نواختن بر سر راعی



قبور مجاهدین بست بلکه بلا حجاب و مانع از فقیر استشفاع فرمایند
اگر جواب بر وجه احسن نشنیدند فهو المطلوب و اگر این
حقیر سخن ایشان را حق دانست برجوع خواهد نمود و دعا خواهد
و انشاء زیرا که علما قول را دیدیم که از سخن و ابراد اکثر من شاکرد
خود رجوع از فتوی کرده اند و طریقه انصاف مستلزم همین
است زیرا که منظور بیان احکام الله است و در این شائبه زور
کردن نار و ست اللهم انی النصح و اشهدک و کفی بک
شهیدا و بعد ذلک بدانند که ما از بزرگان و اعیان قوم
نکهو مطلق کدورتی در بین نیست زیرا که بر ایشان راز
ما و نیت ثابت بود که ما هم در اداره ایران بوجب کلی دولت
ما شود بلی بسبب حق اباد اجداد و انکه ما بظاهر در سلک
علما بودیم بر ایشان لازم بود که زیاده از این که کردند بما
خدمت کنند و نکردند و این نیز بود مکرر از سوء طابع احد
طرفین بست زا عزاز رهم مضایقه کردند مومنان خوشش
دارند عزت مهمان کریمه و این مرحله نیز سهل است

کہ بسماع برسد کہ بعضے از اشخاص کہ حفظ مراتب داخل بعقلا میدانند
در مجلس حفظ میکنند کہ از این آمدن در فلان موجب نقص مرتبہ
فلانی شد العیاذ باللہ میفہمم کہ کیفیت رفتار جہال اند باز موجب
نقص این فقیر شد با ایشان در نظر اصحاب موقعہ کم معرفت
معروف شدند زیرا کہ از روزیکہ از جہاز وارد ایم تجدد نشدہ ام
در ہر شہر و بلدہ اعزاز و بزرگان خویش و بسیاری فرموده اند حتی کہ
مفصلا بمجلد بسماع دوستان رسیدہ باشد خاصہ اکابر و اعیان
فیض آباد جستہ بنیاد و غیر از جہال بلدہ لکھنو کہ شیعیان اند در
حقوق و پاس آداب علماء مشہور گشتند پس با جمیع این
ممالک شایا از اہل معرفت بود است یا ان بلدہ خاصہ
عاقلان تمیز خواہند داد بلی بندہ گان جلیل الشان خود با
مکان جنابعالیہ مشعالیہ اعنی نواب مستطاب فلک جناب
مالک رقاب فی زیر الممالک بہادر دام اقبالہ الحاء راد عدم
التفات عذری بود کہ بحسب یوم و شیوعیہ محض بودند و این
عایلہ بر عذر ایشان مطلع شدہ و پذیرفت و بعضے دعا گوی

ایشان

ایشان خواہد بود و عجب تر آنست کہ حضور پر نور مانع انعقاد نشود
و مع ذلک ہمہ قصور حفظ مراتب مبنی بر عدم تفقد حضور داشتند
بہر حال بر ہمہ عقلاء واضح باد غیر از فہمیت یوصف نشود یک
سر موکم: ہر چند فریدار جاز ار نباشد: و علیٰ کل حال
ما از جملہ شیعان راضیہ و مسرور یم باشم امید چنانست کہ
ایشان ہم از این احقر العباد مسرور باشند دل آزردہ
نباشند زیرا کہ اقتدری از مدت توقف ما در این مملکت
باقی نماند ہست انشاء اللہ تعالیٰ و ما دام العمر در اماکن متبرکہ
دعا گوی ہمہ خواہیم بود و بدانند کہ آمدن ما باین ملک مقدر
نبود مگر بجہت امتحان شیعان و ان حاصل شد و ہم للہ الحمد و المنہ
امید کہ اصحاب دیانت و بصیرت از این فقیر بجہت این
کلمات مکدر نشوند زیرا کہ زیادہ کوی بعضے این فقیر را
بمطاعن کردہ است و ان ہذا و شفقہ بدرنم قرت
و من بعد بخیر سلام در جواب ایشان گفتہ نخواہد شد علماء
بقولہ تعالیٰ و اذا خاطبہم الجاہلون قالوا سلاما مشروع

از اشرار اگر دست از آزار این فقیر بردارند و غیبت را موقوف
کنند که عجب عاقبت انسان خوب نخواهد بود و اصلا این فقیر
ضرری نمی تواند بسانند و فساد نورد سک عوعو کند
کی زعوعو ماه ترک خو کند علی الله تا سلف و علاوه
بر این مراحل مسموع نشد که در غیاب مابعضی از جهال در پیش اهل
و عیال خود نسبت از راجد میکویند که ما در اجتهاد فلانی
شک داریم اه نمیدانم که اشخاص در ایام بودو باشی ما در ان
حدود بکجا تشریف داشتند که بجهت تحقیق این مطلب
حاضر نشدند مهر درخشنده چو جهان نشود شپره باز
کی جهان نشود بلی والله فهمیدند ولکن باعث بر کتمان
حب ریاست و بس بلی اول قارورة کسرت
فی الاسلام و مضحکه آنست که کجی سر داده و در ازی ریش
را که در رسایل این عامی اتفاق افتاده است شاهد دعای
خود نمایند و رجوع از فتوی را دلیل مطلب خود میقرار دهند
هر کز از جاهل عوام الناس نباشد و فی الجمله سواد عربی داشته

باشد و بکتب علما رجوع نماید معلوم خواهد کرد که این بحث از
جهل یا تجاهل است و اجماعا رجوع از فتوی موجب نقص در مرتبه
اجتهاد نیست بلکه غالبا خاصیت تجدد نظر همین است و انکه
اندک زمانی در مجالس علما نشسته باشد امثال این بحث
و کمتر کبری یا ما از قبیل مناظره ملای مکتب دار یا ملاجانی
در نوشتن شکل ما رخواهد دانست اگر اکابر و اعیان را در
تحقیق این مطلب اندک رغبتی بود بهمه عباد الله واضح
و باشد عایدو فاطر انسان میکردیم نه هر که چهره بر
افروخت دلبر داند نه هر که آینه سازد سکندر داند
بل ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم والسلام علی جمیع اخواننا المؤمنین و رحمة الله
و برکاته و حرر ذلک فی بلدة فیض آباد حماها الله
عن الفساد فی شهر ربیع الاول من شهور سنة ۱۲۳۳ من الهجرة
النبویة علی مهاجرها الاف سلام التحیة و انا العبد الجانی
احمد بن محمد علی بن محمد باقر الاصفهانی المشهور بالبهبهانی

بلغ رود و رشنه وصف

غفر الله لهم محمد و علیا صلوات الله علیهما و الهما اجمعین الخ
در ماه رجب المرجب از سنه مذکوره از حضور جناب عالیه
مستعلیه رخصت خواستم قبول نفرمود و چند روز بعد از این
و اخر الامر در یوم جمعه بیست و دوم شعبان المعظم از سنه مذکوره
رخصت فرمود و نویسنده بهت وداع بحضور رفتم نوازشها
بسیار فرمود و بشهر بند نذر امام ضامن علیه السلام چنانکه
عادت این ملک است از جانب حضور متعلقان ایشان
برخاست من بستند و در منزل گذاشته و از راه نفر بهت معین
همراه کردند و بخدمت کورنر جنرل لارد منتو بهادر رکاب
کلان گلاکته ست حفظ نوشتند که نوشته بفرستند که در راه
و منازل کارکنان سرکار کنی بهادر در حفاظت و حراست
و عزت و احترام کوتاهی نکنند چنانکه حفظ لارد و در مشهد آباد
بمن رسید مجلد در روز پانزدهم شهر مذکور بحیات بخش که
از باغات سرکاری و در شهر اوده ست نقل مکان کردم تمام
اعزه و اعیان ملاقات کردند و سه روز در آنجا بودم یکروز در دولت

از سرکار

از سرکار نواب ناظر و یکروز از سرکار نواب میرزا اخبات
الدین محمد خان بهادر و یکروز از سرکار برادر صاحب
والا مناقب میرزا اسعد و صاحب ضیافت بقدر کفاف
تمام خلایق که بمن ملاقات کردند بودند و در روز
سیم یاران را وداع کردم و در آن مقام نیندیشم چگونه گذشت
من و تمام یاران باه و فغان و گریه و زاری بودیم خصوص
برادر صاحب مذکور و اولاد او سیما نور چشمی فرزند مفارقت
بهادر میرزا که فرزند خوانده من بود آنچه بر من در آن مقام
مفارقت گذشت ع دلمن و اند و من دانم و دلبر دل
من: مسلمانان از یکطرف باه و فغان بودند و هنود از یک
طرف نظر بانگ بهت یعنی مرشد ابهار از یکی از رفقا دیدار
اسیر کرده در جنگل میگشت و محبوس میدانست و من الجمله
آوردند قبول کردم بشرط آنکه با مسلمین خوش سلوکی کنند
و بخدمت نواب ناظر التماس کردم و بر دیدار دین بهادر کمال
داده بر مکانش مستقل فرمود ع جهان یا نیک و بد بس

کن که بعد از فرونشست عرقی مسلمانست بزیرم خوید و خشک و بسوزانند
پس با این حالت باتفاق آقا محمد حسن و طلاب السید الحجة
عالیحضرت سیادت و نقابت میر صفدر علیا خلف سید
بحر علیا مسکن لکهنو که نهایت مقدس و صالح است
بکشتی نوار نشسته روانه سمت عظیم آباد شدیم و در فرجه
ٹهانڈه که محل سفید پارچه است و از آنجا بخار باطراف
برند بعد از فرود روانه شدیم و در عرض راه بسبب
خوش صحبتهای رفقا بسیار خوش گذشت فضلی و در
روز بست و ششم شهر مذکور در دو ساعت تقریبا از شب گذشته
وارد جنت البلد عظیم آباد شدیم و در پائین مدرسه مرحوم
نواب سیف خان که ذکرش سابقا گذشت کشتی را بسته
خود در آن مدرسه مقام کردیم و در همان شب عالیجناب مستغنی
الالقاب سید کاظم علیخان بهادر و دعائیان امیر علیخان
صاحب و دیگر از اعزه بملاقات آمدند چون از ورود
دولت و اقبال همراه جهاد و لمعات کرد ذکرش در شرح

احوال



احوال لکهنو گذشت باتفاق نبیرگان نواب مستطاب عباسقلیخان
بهادر نصرت جنگ و دام اقبالهم خلف ارجمند نواب غفران
مآب منیر الدوله بهادر که ذکرش در ضمن احوال سالفه
عظیم آباد گذشت تشریف آوردند چون ماه مبارک رمضان
قریب بود توقف فرمودم اعزه و مقدسین خاطر
مسرور رسیدگرفتند و بتحقیق مسایل مشغول بودند اغلب در آن
ماه مبارک بسبب الفت و محبت و دوستان برمن نهایت
خوشی گذشت و در آن شهر قبل از من وارد شده جناب
سعادت انتساب فضایل مآب سلاله السادات و اسوة العلمای
فخامی آقا سید حسین دامت فیوضه نبیره مرحوم مغفور جنت
آرامگاه جناب میر سید محمد مهدی شهرستانی قدس سره که عازم
حدود فیض آباد و لکهنو بودند ملاقات اتفاق افتاد در
ترجیح بیان آن دو بلده مشورت بعد از من مشورت فرمود
فیض آباد را ترجیح دادم قبول نمود و عزیمت فیض آباد
را جزم فرمود در جهانگیر نگر خط ایشان رسید که نوشته بودند

که از عبارتش عازم مکه معظمه شده اند خاطر فرخنده را تفکر و تحیر تمام
حاصل شد زیرا که این حسین است و آن کوته بینی از
منافقین اینجا برسرش چه خواهد آمد اللهم اکفره و احفظه
و عزره محمد و آله و عالیشان رفیع مکان زبدة الاعیان
مستر فریزر کلکتر صاحب بهادر که مزاج و بصیرت بین صاحب
عدالت دیرینه و فهم دیرین این بلده است و در ایجاد حسن
خدمت نهایت کمال و نیز بصفات حمیده و خصال پسندیده موصوف
و بهیئه ادخات او در ظاهر هیبتی عجیب از عباد الله مشهود
است چون بر ورود من اکاهی یافت بکنخدای مکان از
سرکار حقوق معین فرمود که پیش من حاضر باشد و بهر خدمتی
که بکویم قیام نماید و صاحب عدالت اجل این بلده بود عالیا
قدر رفیع مقدار معدلت شعار ناظم اهالک بعصام الدوله
مستر فرانسس بیدل صاحب بهادر که بجمله اشراف و اعیان
دلاوره بنام و نشان وحمده الورا اعالیشان فرقه انکریز صاحب
بجلالت و مهابت نیکنام و ارباب فضیلت و کمال اوان



برسالت و ظایف و علوم عربیه و اطلاع بر مراتب ادبیه سرآمد
اقران و اقران است و نیز از اصحاب عدالت مذکوره
بود و صاحب جلیل الشان معدلت نشان رفیع مکان
مستر کنیج صاحب بهادر دری از جمله اخیار این
قوم و راغب بمجالست اصحاب فضل و دانش و طالب
مصاحبت ارباب کمال و بینش است و چون صاحبین
سابقین از لوث اسرات و طرفداری احدی خصمین
مبری و مبرا اند و بکنه مطالب غامضه بانداک التفاتی
میرسند و در ان شهر و اسلاف محترمه مکرم میباشند صاحبه
مرحومه از رشد آباد رسیده مشتمل بر اینکه فرح باغ که از بناهای
عالیه سرکار است بجهت سکونت شما مقرر کرده ایم در
هنکام بود و باش این بلده در انجا منزل فرمایند و عاظم
+ و اعیان عظیم آباد خصوص نواب سید عطا عباس فتحجان
بهادر نصرجنگ سابق الالقاب و صرار بر توقف در ان
بلده و کشتند و من در ترجیح اندک تایاد و کشتم و فاطر را

بنشر میل بعظم آباد بود بسبب تقدس و تدین و خوش
رفتاری امرا و اعیان آن بلده برخلاف دارالشرب
مذکور در این انظار متردد دین بسماع رسید که بسبب ضعیفه
فاحشه فاجره ملعونه که در آبای فرسنداباد داز صلب مراد
میرزا من ناصبی ست با کلیه ابواب خیر در آن بلده مسدود
و زیاده از سابق بزرگان سلف از درگاه احدیت بگانگا
خاصلت شده است استماع این مقدمه موجب ترجیح
عظیم آباد شد زیرا که اشتمال این فقیر سادات حسینی باهر که بود
زیاده از زر راه نیکذات بخشنیکه صفات نیکو دارد و کردار
اوست و با آنکه بحمدالله تعالی امور فقیر او زوقان
است و هرگاه هرچه بخود بود و خوشش بنیاسوده خواهد بود
پس از خاطر خود نگذرانیدم که بسبب حرکت دادن عیال و اطفال
عالیجاه حضرت آقا محمد حسن خواسته بجهت ایجاد رفاهیت
برسند آباد بروم و بزودی مراجعت کنم القصه بعد از
چند روز نواب مستطاب سلطان صاحب کرم فلکی آجاه دار



خلف ارشد نواب میرابوالوفا بهادر مرحوم فرمانی سابق الذکر بنام
نگارنده و دیگر اعیان نیز امرار توقف فرمودند و این امر بسبب
عالیجاه مزبور که بنام نوشتن و مدیاد در خدمت شاه جنت
بارشاه گرنام سلف بابا و بود بابعزت و حشمت تمام میماند و از آن
بارشاه بخطاب مقرب الخاقانی ضیاء الملک فرزند خان بهادر
نهور جنگ سرفراز گردید و دوران دولت فارسی و هندی و فهم آن
و طریقه محاوره و مکاتبه آبای طبع سامی دارد و افسوس که الحال
نیابا و در صداقت استقامت نیز بنسبت مقدسه جنابا مآبی
الفقاته و در بازار زیرکی و هوشیاری بحدی که نهایت کمال
و یاردنی ست متاع خود دارد و فرزندان ارشد از جمله نشان عالیشان
سعادتمکان مهدی قلیخان وجیه و در مراتب اقدس و حشمدار
از بدو نهایت قضا از همه راست و از امور است جزوان امیر تعزیه
دار حضرت سید الشهدا با ساز و دهل بجهت اجتماع خلایق
مشهور بود و زیاده از آن چیزی بسماع نرسید و از جمله نشان
دیگر یانی ان سلسله بود عالیشان سعادتمکان رفیع مکان مرید

خاص علماء بنام دودمان محمد صادق خان خلف مرحوم نواب
محمد شجاع خان بهادر خلف اکبر نواب غفران مآب منیر
الدوله بهادر سابق الذکر و برادر اکبر اخوانش از جماعه عالیقدر
وافلیب ببلاقات آمده خاطر العزیز رسیده اشتند و در این
سفر ملاقات شد با عالیشان مجمع مکان سلاله السادات
میر یوسف علیخان خلف مرحوم میر غلام حیدر خان اهرائی
که در ضلع مظفر پور از اضلاع عظیم آباد از کبد آنجا رانشو و نما یافته
و در سیدالیب رقیق القلب و محبوبه اخلاق و در استفاده علوم
شرعیه رغبتی تمام دارد و بحمد الله صاحب فضیلت و شعار
ملاقی شدن نیز فرو گذاشت نکرد و در ترجمه ظهیر بعضی از متون
فقهیه قدری از طلاب آن بلده فی الجمله بهره بود و در خانه
خود برده مشغول چندی و بکلی اخراجات او شده از نزد خود
باستفاده و ترجمه ربع الاسلام مشغول است و نیز از علماء
انتشهر بود عالیحضرت سامی و منبع فضیلت و شعار عزوا
رستم علیخان خلف مولوی محمد جلیم کشمیری وی در علوم معقولات

دارای



دارای بلده و جده و نهایت لسان و خوشی محاوره است
و در مرزومن باستفاده مشغول بود و نیز از علماء انتشهر بود عالی
حضرت ستوده فرتت حمیده خصلت و فضایل شعار و فضائل
دثار اخوند ملا ابو القاسم سمنانی وی صاحب طبع سلیم و
ذهن مستقیم و عارف باغلب علوم متداوله سیما تواریخ
و ملل مختلفه است و چون دیگران زیاده از آنچه میداند
او عاند ارد و نیز در این سفر ملاقات شد با عالیشان
رفیع بنیان کعلب علیخان مخاطب بکربل صاحب خلف
شیخ نصرالله ساکن برسر از قوم قزلباش عظیم آباد و بر اصاحب وجود
و رقیق القلب و مخلص علماء سادات یافتم و با من اخلاص
و مودتش بدرجه کمال است و نیز در این سفر ملاقات شد با
عالیشان سلاله الاعیان میرزا محمد حسین خان خلف عالیحضرت
میرزا شاه علیخان صفویرا از بطن همشیره سلاله الاطباء عالیشان
میر محمد باقر خان اسلام خانی و در جوانیت خوش صحبت
و ظریف و نیکو مقال و تحصیلات علوم عقلیه شوق تمام دارد و غلب

بملاقات پی آمد و خاطر او خوش میداشت مجلد با بزرگان
بسیار در این سفر ملاقات شد چون شب ایشان معطل
در این وقت در نظر نیست لکارش نشد همه بکار ما من
سودت و دوستی بدرجه کمال بود اغلب پیش من حاضر شد
و صحبت و تحقیق مسایل خاطر امر و میداشتند بعد از چند
روز جناب مستطاب فضایل اکتساب محمد نجم الدین خان
قاضی القضات ممالک محروسه سرکار کنیه انگریزیها در
وارد شده و بملاقات تشریف آورد و بزرگ ساکنین
قصبه کاکور براز قضیات بکنور و قاطبه اشراف ایشان
و نهایت محبت اخلاق و مواضع و در سرکار کنیه بزرگ
صدر الصدور است فتاوی در احکام عدل و انصاف
در ظاهر باد مشهور است در اوقاتیکه در فیض آباد بودم
ان عالیشان نیز در قصبه مذکوره بملاقات اقارب
و خویشان خود آمده بود بعضی از رسایل من بنظرش
رسیده قلبا بمن محبت و ارادت و لطف غایبانه حاصل

نموده

بوده بود چون وارد این شهر شد بملاقات تشریف آورد و
مراتب دوستی بدرجه کمال رسید رزقه الله سعادة
الدارین چون ماه مبارک رمضان تمام شد عزم فرخ آباد
کردم اخوه مانع شدند و وعده واجب کردم در یوم
هفتم ماه شوال برگشته سوار شده بایشان را [illegible] وداع
کرده با اتفاق رفقا رسیدم روز زیست مقصود
شدیم و در عرض راه از فضل جناب اقدس اهی بقدر
خوشی گذشت که از حد تحریر افزونست فضل بعد از
یازده روز وارد دهکوان کوه که تقریبا سه فرسخ فرخ آباد
است شدیم و جهکره قریه که آنرا کرده اسباب را حل
کرده [illegible] شهر مذکور وارد شهر مذکور شدیم و بعلیخ
که سبق ذکر شد در باغ مذکور منزل کردم و خود خانه
که آنرا نموده در آن مقام گرفتم روز دوم عالیشان معالی مکان
رفیع بنیان خیر الامثال و فخر الاقران نواب میر ابو الفتح
خان بهادر مشهور بمیر منکا صاحب پسر زاده بلکم صاحبه سابقه

الالقاب بلدفات آمد فجد و فحو نیز خواجه سرا این پیغام آورد
ابر دفع ابعذری موقوف داشتم زیرا که احوال او در ضمن
این وقت مناسب حال نبود و بنقل بیان را تکلیف نمود
قبول نکردم پس بان قطعه فاخره ملونه منوه باصحاب خیر کرد
ذکر شن کرده بعضی از مواعظ و نصایح پیغام کردم شنید نشد
بر سبیل دل چو بود خواندن وعظ نزد و منبع این در
سنگ آنوس کز اهالی و دران بلده اصلا اثر خیر
باقی نماند است و بعضی رسد کنده انجا از انبای جنس خود اشرار
حاصل بود نیز از معاشرت و مصاحبت بدان طایفه
را فراموش کردند بحدیکه شرح دان مناسب حال و بلدانی این
دفتر نیست و بهکم موصوفه در شهر نوال سنه ۱۰۴۳ که بهزار و چهل
و سه و چهار هجری این دره نابکار را وداع کرد و الفقه دران
بلده خطه کور نزد سیه نشان بر حکم بخالفت و عداوت این فقیر
و عدم موافقه و مطابقه کمر کک از اموال و اجناسی که همراه من
باشد و هر بسیار یزدیکه بران کاغذ نوشته باین عبارت

فرد



فرد دور محمد اکبر شاه بادشاه عادل زیده نوشیروان عظیم الشان
بنصر خاص حضرت فیض معمور بادشاه دیوان بارگاه انکلیان
اشرف الامرا الله وشو کوتر جنرل ناظم ممالک محروسه
سرکار کنی انکریز بهادر متعلقه کشور هندستان لعد یعنی از
جلوس محمد اکبر شاه که نام سلطنت را بر او نهاده اند
خط و پس و حیکدل این بلده اسکاب و حسب فرستادم
حکم شد که هر شب چند نفر از سرکار کنی از بهر این حقیر
من حاضر بیشند و قبل از من جناب مع القاب
محمد دی میر زا محمد حسین شهرستانی دام افضله وارد آن
شهر شده بود و در شب سوم از ورود [illegible]
لعد و حسن برخاسته بود و لب خطه کور بر من
شاخه و اقع شده بسیار خوش گوشت پس در یوم
سه شنبه نهم شهر ذی قعده الحرام از سنه مذکور رعایت حضرت
اخا محمد حسن فرستاده ناظر خود را با نفران ملد اسد الله
برد و جواب بر دوانه گردانید و خطی لطایف جناب فضایل مآب

جهار هزار روپیه تقریباً نقد و جنس از بمبرقف برده بودند
بسبب مذکور بر من ساخود دافع نشد و بسیار خوشش گذشت
پس در یوم سه شنبه نهم شهر ذیقعده الحرام از سنه مذکوره
عازم حضرت اقای محمد حسن فراسیا ناخدا خود رده باتفاق عازم
اسدالله برو جردی روانه کلکته نمودم و خیلی بجا بجناب
فضایل مآب خیر الحاج حاجی آقا مرحمت پناه امیر احمد منور
رفیق گزاز جمله اخیار و کرام تجار بندر کلکته بشت نوشتم که
ایشان را باتفاق انجمل تخواهی گزاردانی عالیشان بود بر
جهاز صالحی سوار کرده روانه نمایند کارهای عالیجاه
و بلده کرمان شانان را مشغلم و منتظر نمایند و خود توقف کردم
تا انکه خبر رسید که دزغره شهر ذیحجه سوار در روانه سمت مقصود
شدند اللهم بلغهم و ما معهم سالما غانما حمیدا برحمتک یا
ارحم الراحمین فصل پس نور چشم محمد را با والده اش در بندر ابار
گذاشته باتفاق علی جناب مقدس القاب میرزا غلام
حسین خان و عالیشان میر سید علیخان گذر کنان گذشت و



سیادت مزلت میر صفدر علی سابق الذکر در یوم سه شنبه
چهار دهم ماه ذیحجه الحرام از سنه مذکوره روانه بلده جهانگیر نگر
شدیم و در عرض راه از بسیاری تجمیل رفقا کرنب و روز
را اغلب در بیع مسافت بودیم بسیار بد گذشت پس در
روز دوشنبه بیستم ماه مذکور وارد شهر مذکور شدیم نواب
مستطاب مصاحب القاب سلالة الاطایب نقاوة الاذناب
فخر الاعیان والحکام و زبدة الامراء والاعلام متخلق باخلاق
مصطفوی و متادب بادابی مرتضوی اخوی مقارن نصیر الملک
انتظام الدوله سید علیخان بهادر نصرت نشان ادام الله
توفیقاته باحتمال انکه عیال همراه من باشند و دفعتاً خانه
بجهت سکونت من مقرر فرموده بود پس در یک قطعه
منزل کردم و رفقای سابق الذکر در قطعه دیگر قرار گرفتند
و نواب معظم الیه باتفاق برادر نامدار خود نواب کیم الاتفاق
فواضل اکتساب نخبة الامراء و زبدة النجباء جامع فضایل
صوری و معنوی اخوی مقارن میر الملک شمس الدوله سید

احمد علیخان بهادر ذوالفقار جنگ ادام الله عزه بلاغات
شریف او در وندایشان را در همه فواصل از آنچه شنیده
بودم بهتر دیدم و حق آنست که در این صدف قلیل انتظار اند
با علماء در نهایت فروتنی و تواضع و با ادا یاد نباشت
بزرگ و در عین این بقدر رتبه و نشان با هر یک سلوک در افتار
ملحوظ دارند و نواب شمس الدوله بهادر علاوه بر مراتب
اوصاف بزرگ بعلوم متداوله خاصه در کلام نیز مولوی
است چنانکه رساله در تقسیم عقل در مراتب ایشان تالیف فرموده
بود و بمطالعه من رسانید نهایت پسندیده و نیکو تالیف
شده بود افسوس که مدار اغلب آن دو سه کار یقدر یکه باید
نیست سبحان الله الحکیم العلیم چه قدر اختلاف در اوضاع
و اطوار خلایق است یکسیکه همه عمر و لا یعقل و راز خدا
و خلق بیگانه است و اعتبار از اخبار و اسرار از رفتار کردار
دیرانه غنیست و در مرحله بخل بکدار رسیده که با آنهمه
ان بر چهار پشته ثواب و چند عدد ماهی پخته و قدری روغن



چراغ است و همیشه صحبت او با اراذل و اوباش و مردمان
نوطیه و قلاش است و اگر کسی را مالک دینار دیدار حسد
در رشک قریب بهلاکت میرسد و در مرشد آباد بر مسند
نظامت می نشیند و مالک بیعقل بسیار نزد مالک دیر میشود
و اشخاصیکه از همه جهت قابل و مجمع کمالات حسنه و اوصاف
پسندیده متصف اند قلیل البضاعت و بی نصیب اند
نه با ان بهری نه با این یکین: تو دانائی ای احکم
الحاکمین: و این از عادات دیرینه فلک کجدار و اعظم
شاهد این است بر بی اعتباری دنیا بزی اعتبار چنانکه در اخبار
کثیره وارد است که اگر دنیا را بقدر پر کاهی در نزد جناب
باری تعالی اعتباری بود هرآینه از آن بقدر لقمه کافران
عطا نمیفرمود فلک را عادت دیرینه اینست که با
ازادگان و اریم یکین است اگر احیانا این مطالب را
خلاف واقع و فقیر را حاسد عرض دارند بخت اوند
سیاحی را بر خود بگذارد و دیانکه از عامه مزدوین ان

حد وقوف ننماید اگر چه مزعم خود با این فقیر خویش سلوک
کرده است ولکن چه باید کرد که وقایع نگاری مقتضی آنست که
احوال بر وجه اکمل و در آیینه نگارش نوعی الفقه در آن
مدت که در جهانگیر نگر بودیم دقیقه از آداب و نگارش فات
و سلوک نه فروگذاشت نگردند دیگر علاقات فیما بین التفق
بی افتاد و پس هلال ماه محرم الحرام سنه ۱۲۱۴ یکهزار و دویست
و چهارده هجری در رسید و بزرگ دکوکب بجاداری
منقول شدند و در آن بلده تعزیه خانه قدیمه است که یک
صد و چند سال تقریبا قبل ازین میرزا زمانی که نهایت مقدس
و صالح و دیندار و از سلسله سادات اطهار بود بنا کرده است
و حسینی والدان مشهور است و نواب معظم الیه از حسن ارادت
و نهایت اخلاص و دینداری بانجام امور آنمکان شریف
مشغول بشده و در غایت خوبی بانجام میرسانند و از شدت
تقدس و صلاح فاتحه خوانی سلام در عهده خود میدانند و
والا بشمار خود کذاشته بود در هر گاه یکبار میرفت دیگر

شعوران

شعوران را بر دست گرفته در نهایت عز و اکرام در یک
منزلی آنجا بود و در شب هفتم چنانکه رسوم این ملک است آبی
را بصورتی دالجناح میسازند و در شهر میگردانند آن بود
امیر معظم در اطراف لجام آن اسپ را گرفته بر سر دسته زنان
در شهر با دستگاه تمام توجه کنان میگردیدند و در روز عاشورا
حسب العادت این ملک شبیه ضریح مقدس را با افغان
و زاری پیاده با بخارج شهر فرسخی یک فرسخ برده و فرض
میکردند و در فرشد آباد تعزیه خانه بسیار عالی است
که نواب سراج الدوله شهید بانی آن است و بحمد الله آبجات
آن مبلغ خطیری از املاک مقرر کرده بود است و بجهت
انکه تعزیه انها و بسبب بعضی از مصالح متصرف خود داده
اند و در سابق دوازده هزار روپیه بنا ظم آن بلده میرسانند
که بمصارف مقرره انمکان برساند و در ایام عاشورا از
دولت سرکار کمپنی بهادر نیز الجمله رسوم تعزیه داری
بعمل می اید و در بعضی از اوقات بندگان نامالله تعقل

امره برسند کبر نشسته بر مشکاری بخوت و بزرگی تکیه میزد
و جماعت انگریزیه نیز بر کرسیها در مقابل او می نشستند و
بساعت که از غایت بیهوشی در عقب منبر رفته بخواب
میرفت و بانگ شراب می آشامید و در هنگام فاتحه خواندن
شیخ بر منبر رفته بنام او و گذشتگان او که اولاد ایشان
لایق این دفترند فاتحه میخواندند و اصلا نام باعث و بانی
امکان شریف یعنی نواب شهید رحمه الله بر زبان نمی آوردند
و لکن غافلند از اینکه گفته اند حکیم دوانی است مجلد
اگر مقدمه دوازده هزار رد به و انهمام جماعت انگریز نبود
چون تغریبه خانه های دیگر اثری از آن مکان نمیبافت
نمانده بود حسن سلوک و الطاف این جماعت را باید دید
که با انکه از اسلام بیگانه اند و نواب سراج الدوله و منصوبان ایشان
بودند الی الان این مبلغ را بانگریز میرسانند و در تمام
قلمرو خود بان تسلط که دارند املاک و عقاراتی که وقف
معابد مسلمین یا نمود بوده است بر همان قرار گذاشته اند

با انکه



با انکه مبانی خطیره داخل انهاست امید که حق تعالی دیده بصیرت
و تقلید باهل اسلام نیز کرامت کند القصه در یوم سیم ماه صفر
المظفر سنه مذکوره که میر اعظم در برج حمل طالع و روز عید نوروز
سلطانیه بود نواب نصرت جنگ بهادر در ساعت سعد در ان
مقدس مذکور متوفی شده و در همان هنگام مراجعت بر زبانها که
نویز از سوادیست و مخصوص امراء و وزیر الاقشر از است و دون
اجازه سلطانیه هر کس را قدرت سوار شدن ان نیست
بحکم شاهزاده بلند اقبال سلیمان شکوه بن شاهنشاه بادشاه
برادر والا گهر بادشاه حال محمد اکبر شاه و اجازه امیر الامراء
لارد منتوط ناظم ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر متعلقه
کشور هند سوار شده و در اجلاد دراز منه سابقه تا طان خلکه
نیز در ان باب مدقق بوده است و در این ادوار نظر بعدم
قابلیت ناظم وقت امور امتقا باو نگردد از دور رخصت
نگرفته و بر انیز مجال دم زدن نشده و در آتش رشک و حسادت
بخود میتفت و بر جامه نمیدرید و در این وقت مناسب است

امتقا

کرنی اجلاس سعادت و اقبال معظم الیها نگارش نفوذ مطاوعه گشته از
اعظم بر خاسته بدانکه مرحمت و غفران پناه فاضل کامل ماهر
محمد مقیم که از علماء و اعزه طالقان قزوین است بسبب از اسباب
وارد مملکت هندوستان شده در حضور پادشاه وقت که
ظاهر اشاه جهان جابر بود بکمال عزت و سیاست میافت و از روز
مخالف شده در حوم مغفور مبرور حاجی محمد جعفر وزیر در بندر
بوشهر که قریب بکیلومتر سابق بر این بندر بنگاله و شهرت
نهایت معمور و مجمع اعیان و تجار بوده بسمت مقام گرفت و
روزگار بر او بعزت میگذرانید و از او مخلف شده جایگاه
رضوان ارامگاه اقامت قزوین نیز بدیار رفته و دران بندر
گذرانیده و بجوار رحمت ایزدی واصل گردانیده از اولاد احفاد
نهایت ارتباط حاصل کرده تقرب بتمام و رخدمت نواب
غفران مآب جهانبانی خلد مثواه دارنگاه ابهر ساعید
بعد از چندی نواب مرحوم دیرالنعمه تمشیت بعضی از امورات
بعنوان سفارت بخدمت نواب غفران مآب علیه الرحمه

بهادر



بهادر وزیر احمدشاه بن محمدشاه بابر فرستاده آنحضرت با ایشان
شتابیده بانجام رسانیده و نواب وزیر سالار رفتار و کردار و گفتار
وی نهایت خوشش آمده خواهش نمود که در خدمت وی توقف
نماید و فرمود که از نواب جهانبانی رخصت حاصل خواهم
نمود در جواب معروض داشت که این همین سعادت و مایه افتخار
است ولکن جناب جلالتمآب بعد از این حرکت جهکونه را ایفقیر در اعتماد
خواهد شد که بحسن تدبیر ما گذاشته بجهت تحصیل جاه و حشمت بایل
توقف در حضور ننموم نواب وزیر از این جواب نهایت بر رود
شده و بر ایکه حضور بادشاه برده بخلعت و خطاب عزت فرزندی
علاوه بر منصب فنابار سرفراز فرموده رخصت داد و این احوال
باتمام قبل از ورود وزیر بحضور نواب جهانبانی بگوش رسیده
بود لهذا چون بانجا رسید و قبل از ابراز احترام را بوی عرض نمود
و بعد از چندی حکومت جهانگیر نگر را باو عنایت کرد و آنمرحوم
همیشه طالب جویای این بود که کسی از اشراف و اعیان و الاتبار
ایرانی وارد هندوستان شود که او را بحضور خود را بوی منسوب نماید

اینجفی را بدوستان خود داد از انجمله بود حاجی مهدی که از متوسلان
نواب بهادر جنگ بود فرمود بود از اتفاقات والد
مرحوم و غفران مآب سلالة الاطیاب میرزا رفیع دعا بجناب
سمع القاب سید رضا و عالیحضرت سید علیا کاز عمده بلده قزوین
بود برحمت ایزدی پیوست و اولاد و اعقاب عالیجناب بحکم
درجات شرف شدند سید رضا در نجف اشرف مجاور شد
و اعالی دران ارض اقدس می باشند و اولاد سید میرزا و
سید علیا بجلیل عامل رفت و در انجا سکونت گرفت و خلف
او عالیحضرت سامی مرتبت سید احمد که نهایت تقدس و
صاحب اخلاق پسندیده است در نجف اشرف مجاور است
و دایشش مودت و دوستی بسر حد کمال است و مرحوم میرزا رفیع
عازم هندوستان شد چون وارد مرشدآباد شد و حاجی
مهدی مذکور بر مفاد من سبق کردید ملاقیش رسید و بر اجماع
محامد و اوصاف سید نواب جسارت خان مرحوم را اطلاع
نمود نواب معظم الیه نهایت مسرور شده ان مرحوم را بانواب

طلبید

طلبید و در نهایت اعزاز و احترام و ایشان مکان مناسب و مرضیه
خود منسوب نمود و ازان مرحوم و دیگران بنا چند از امکنه
نواب سید محمد خان بهادر جنگ و نوابان معظم الیهما
مخلف شدند پس کارگذاران دستور سلاطین نواب جسارت
خان مرحوم بر نقوب میرزا معظم الیه رشک و حسد برده از کثرت
دانش و ادراک در خلاف شدند که بعد از نواب مرحوم صاحب مسند
و مقام او شده ایشان را ازان حالت محروم نمایند لهذا
شروع بتجاوز و تعدی نمودند و رفته رفته بجائی رسانیدند که نواب مبرور
و میرزا مغفور را بر سر زدند الفت و اتفاق را بعداوت و
نفاق مبدل ساختند این معنی بر غیرت پرور شاه کران
آمده عازم عتبات عالیات شد و چنانکه شنیده ام در نجف
اشرف برحمت ایزدی پیوست و نواب جسارت خان مرحوم
نیز در عهد میر محمد جعفر خان مرشدآبادی که ذکرش گذشت
و نیز خواهد آمد در جهانگیر نگر از این سرای فانی برحمت ایزدی واصل
شد و حضرت ملک و اب مسند حکومت نواب مرحوم را بنواب

سید محمدخان بهادر حشمت جنگ که اکبر اولاد میرمنشار او بود
عنایت فرمود و بعد ازان ابرکار نواب نصرجنگ بهادر
سابق الالقاب که فرزند ارشد است متعلق رحمت و الان
برادر مستدام و برقرار است ادام الله عزهم و توفیقاتهم و در ان
بلده اعزه و اعیان از هر صنف بسیار بوده اند و سابق بر این
از بلاد عظیمه مشهوره بوده است و بنا جهان یابر بر باعث بر آبادی
او است و هفت کس هم دستان که تقریبا سه فرسخ و نیم است
قطر آبادی معموره او بوده است و در این اوقات نهایت
خراب و ویران است مگر سیصد که جماعت انگریز در ان مسکن
دارند که غیر از مجاور دفتر دار دیگر چهار قانون کنسید و جمعا با اهل
و عیال و خدم و اسباب روان در نهایت تکلف در انجا بافته
میشود و تجار با طراف عالم میفرستند و همه از این اوقات
نیز فی الجمله معمور تجار و اهل دولت غربا و در حقیقت باعث
رونق و آبادی در جمعیت مردم این شهر سلوک و رفتار ایشان
معظم الیها و وجود چند نفر دیگر از اشراف در انجا است جون

عالیشان

عالیشان معلی مکان رفیع بنیان مسلالة آل واقف میرشرف
یگانه دین نهایت ارمیده و باوقار و طالب مصاحبت علماء
کبار و بلند همت و خجسته رفتار است و اکثر اوقات بمطالعه کتب
و ایخا بعد و از علماء اشتهار بود و عالیجناب معلی القاب مقدس
عابد زاهد میر محمد علی مشهور بافضل اغلب جملة الوقات تشریف
میاورد و خاطر شاد و مسرور میرسید و بحث درین اوقات مسموع میشد
که رحمت ایزدی پیوست قدس الله روحه و در ان شهر
در موسم بارش رعد و برق و صاعقه زیاده از بلاد دیگر میشود
و بان شدت در جایی دیگر کم دیده ام اغلب شبها از سقف
او از ان ارام نیست و در ان مدت قلیله که توقف داشتم
دو سه دفعه صاعقه در شهر فرود آمد و خرابی رسانید فصل
پس در روز دوم و ششم ربیع الاول از سنه مذکوره با صرار تمام از
نوابان معظم الیها و سایر دوستان و اعزه رخصت شده باتفاق
عالیشان معلی مکان دوست بسیار مهربان میر محمد حسین معروف
بشاه مبتلا حسین خلف مرحوم مغفور سید علیخان بهادر رستم

نامدار والا تبار سید حافظ علیخان بهادر کذرکاشی در میان
احوال عظیم آباد کذشت روانه سمت ارسداباد شدیم شاه
مولی الله نهایت نیکذات و فروتن و مبادی آداب است و در
ظاهر اکر چه بحسب بعضی مصالح در لباس فقرا و درویشان است
لکن در اندک مخاطرت چیزی از حرکات درویشانه جون
میل بخانه و جنکس نوشیدن و جرس و تنبک و علم مبالات
بعبادات و طاعات از وی ندیدم بلکه برخلاف فقرا و برا
بسیار راغب بتلاوت قرآن و ادعیه و مواظب بر ادای
صلوات مشاهده نمودم افسوس که بتراشیدن ریش مبتلاست
القصه در اثنای راه از جهت آبادی و اتصال مزارع و دهها
پیکدیکر و فور اسباب تنعم و موافقت رفیق نهایت مسرور
بودیم ولکن از شدت طوفان چند روز در بیدکذشت و شدت
بحدی بود که چند دفعه مشرف بر غرق شدیم بعد از چهار ده روز
یوم بست و سیوم شهر مذکور وارد دیهکوان کوله کریخ کویی دار الشرب
مرشد آباد کشتیم عالیجناب میرزا غلام حسین خان با بعضی

از خواسان

از خواسان قرابا شیه و غیرهم با نجا ملاقات آمدند پس عالیجناب
حضرت میر صفدر علیا سلامه جهت وکالت دادن عیال و فرزند جهت
محمد رضا نه شهر متعلقان او بجهت بعضی از موانع ممانعت میکردند
پس لاعلاج و فوریکل بآن بلده میشوم رفتم و چهار یوم زیاده توقف
نکردم و در یوم شنبه بست و هفتم ماه مذکور عیال سلمه از آن شهر
خجیت برآوردم و در آن بلده ملاقات شد با عالیجناب
مقدس القاب مخدومی سلمه الله جناب میرزا محمد هادی خلف
مرحوم جنت آرامکاه حاجی محمد حسین قدس سره که ذکرش در
مطلب چهارم کذشت و دعای حضرت سلمه الله ساداتست
افاسبد علیا دام سید حسن که ذکر ایشان در احوال مرحوم
مغفور میر ابو المعالی ابزرک در ضمن احوال ساداتکاذر رفته
کذشت و ایشان نیز از سوانح روزکار دارند قدری نکاشته شد
عازم فیض آباد فیض بنیاد بودند پس باتفاق ایشان
و رفقای سابق الذکر یوم دوشنبه بست و نهم شهر مذکور روانه
سمت جنت اهند عظیم آباد شدیم و در اثنای راه از سوانح

وصحبت رفقا در نهایت سرور وحبور گذشت ولکن از شدت
باد وطوفان در عذاب بودیم چنانکه در این ایام نیز چند
دفعه شرف برغرق شدیم وهر شب وهر روز تفرقه میان
من ورفقا وعیال اتفاق افتاده وبا آنکه یکروز ویک شب
قریب بهم بودیم وبجز عرض شط چیزی فاصله نبود رسیدن و
اتصال کشتیها بیکدیگر بسبب مخالفت باد ومشدت طوفان
میسر نبود وفضل بعد از شانزده روز از تفضلات
حضرت باری صحیح وسالم با جمیع رفقا در یوم سه شنبه چهاردهم
ربیع الثانی وارد عظیم آباد شدیم حالت واقبال همراه
بهار دیده جناب سعادت ونجابت مآب سید کاظم علیخان بهادر با
جمیع از اعزه وبزرگان ومومنین تا کنار دریا استقبال کردند
در اقامتخانه سید معظم الیه که قریب بود فرود آمدیم وبعد از دو
روز مکان عالیه بجهت سکونت گرفته شد ولکن بسبب کثرت
تردد آمد ورفت مومنین باد سعیتی کرد انت در غایت ضیق
میگذشت چون سلامتی سادات والاعیان عمده الاشراف

رئیس



رئیس المتواضعین میر جعفر شاه خلف مرحوم مغفور میر قوام الدین
علیا صاحب رضوی که اجداد او از بزرگان وسادات عالیدرجات موسویه مازندران بوده اند مطلع شد از جانب
مخدره مکرمه زوجه مرحمت وغفران پناه نواب علیا عظیم خان
غازیپور بعد از ملاقات استدعا نمود که در خانه بسیار
عالیشان که مخدره گذشت مقام کنم قبول شد ودر ماه
جمادی الاولی در آن منزل نزول نمودم القصه در عین آرام دل و
اطمینان خاطر بتدریس علوم شرعیه مشغول شدم رئیس العلمی
والامرا نواب مستطاب صولت القاب عباس قلیخان بهادر
سابق الالقاب بخواندن کتاب شرایع الاسلام مشغول
شد وزبدة الانجاب ونقاوة الالباب بتحفة الدرر المنتقیه
الالقاب صاحب طبع سلیم وذهن مستقیم فرزند مقارن السعادت
الدوله معین الملک حسین قلیخان بهادر مظفر جنگ را خواجه
خلف ارشد ارشد ارجمند سعادت مند نواب معظم که
بمضمون الولد الحر لشبه بابا به الغر نهایت باوفا وحمیده

نتیجه

رفتار و مخلص ارباب فضل و طالب صحبت اصحاب کمال است
بخواندن رساله قوت الایموت و عالیجناب سعادت فضیلت مآب سپهر
اداب فاضل کامل میرزا رستم علیگ از اکتساب و ادراک سابقه
عظیم اباد کرده بتقریب توافق و اتفاق با فاضل مقدس
کامل میر اشرف حسین خلف الصدق عالیشان سیادت
نشان زینت احمد حسین سرکشته از اعدالت فوجدار سرکار
منیر دکلس صاحب سابق الالقاب و سوده افعال متمتع خصائص
مولوی میر قاسم علیگ ساکن بهار بخواندن کتاب معالم الاصول
و کرامیقدر بخشته رفتار برخوردار فرزند مقابل نواب حسن خان
ملقب بنواب جان خلف عالیشان رفیع بنیان سعادت
نشان محمد علیخان از بطن صبیه مرحوم نواب عظیم خان
سابق الذکر بالتقاق استاد خود بخواندن قوت لایموت
در رساله تحفة المجیبین کرفیز و اثبات امامت دوازده
مشغول شدند بصاحبت این هر جهان عالیشان در جناب
سید کاظم علیخان بهادر و عالیشان رفیع بنیان عظیم الشان جامع





والا و صاف حامی الکی الدات شفیق بسیار مهربان میرزا
مهدی خلف الصدق مرحوم و مغفور میرزا غلام حسین خان از
بطن صبیه مکرمه مرفیه جنت در رضوان آرامکاه سید غلام حسین
خان بهادر مولف کتاب سیر المتاخرین علم الاعتبار خان ما را
و زبدة الاعیان رفیع بنیان عظیم الشان مقدس متواضع
حمیده خصال بسیار مهربان اسد الله خان داماد خجسته نهاد
نواب معظم الیه و جمعی دیکر از اعزه و اعیان و اشراف در مکتبین
کرتعداد اسامی شریفه ایشان منعذر بلکه متعسرست در وقت
عصر هر روز خاطر حزین منوف میشد بصحبتهای پر تمکین ایشان
فرح و انبساط حاصل میکردید بعد از چند روز نواب مستطاب
معالی القاب عباس قلیخان بهادر معظم الیه با جوز از صلی
و امر او مقدسین استعداد ایشان جمعه نمودند نظر بانکه علمای
جهلا ایشان را تعدد امامت جمعه و جماعت بر خلاف آنچه سابق بیان
و اشاره شد سر انعقاد بساط و باعث جاه و جلال
و فیضیه میدانند خوفا من الریاء و السمعه و من اهل السنة

والی عقیده قبول نکردم وچون امرا ایشان از حد گذشت تفحص
کردم مقام تقیه خود تامل نمودم دیدم که من قدیم العصر الی
یوم مناهذا نماز مذکور بر طریقه امامیه در حدود مملکت ایران خاصه
ست ولهذا مومنین مورد تشنیع منافقین شده اند و ادای
این موجب رونق دین و شکوه مذهب امامین در نظر فرخ بین
خواهد بود پس تقیه باطن نموده قربة الی الله وطلبا لمرضاته
در یوم جمعه بست هجم ماه شعبان المعظم از سنه مذکوره که یکهزار
و دو صد و بست و چهار هجریست در مسجد مرحمت و غفران پناه
نواب سیف خان که ذکرش گذشت باتفاق جمیع کثیری
از شیعیان نماز خطبه بر طریقه امامیه بنام پادشاه اسلام
خواندم بلغاء و بلغین کلام و فصحاء و خطباء فرجام در این باب
تواریخ چند اثر خود نموده اند از آنجمله بخیال فقیر این عبارت
رسید در هزار و دو صد و بست و چهار چون حساب کردم
جهار کم بود تعیه در سر دارش که دال است نمودم در حالیشان
رفیع مکان میرزا مهدی سابق الاتفاق قطعه او در این امر مود

دان



دان این سبب قطعه اقا احمد انکه نقد علم او بمحض نقادان
بود کامل عیار - انکه دارد نور هدایت انور شمس تابانش خورشید
در منصف النهار - دانکه از فیض بدایتهایر او - مینوند زاهل
یقین لیل بسار - در عظیم اباد تا کرد اتفاق - شد در دو آن
فقیه نامدار - در میان مسجدی کاز سیف خان بر لب دریا
هست دارد قرار - بهر ترویج نماز جمعه شد - مقتدای شیعیان
این دیار - پس پی تاریخ این امر جدید - فکر فرمود آن
جهان رو افتی ر - مصرعی از مطلع رایی میز - انجو خورشید
نور افق شد اشکار - حسن مرقع انکه از زردی جبل - هم
مطابق بد جو فرخش در شمار - سال تاریخ از سر دانش بدید
در هزار و دو صد و بست و چهار - و نیز فرزانه مفخر الوالش
نموده اند در آن نکته - در عظیم اباد مند از فضل حق
بد حریم حرمت رب اودود - مسجدی در مدرسه کز سیف خان
بر لب دریا در رحمت گشود - اقا احمد مجتهد ذی شرف
شهره افاق در احسان وجود - انکه ز مجد در مقام مدح او

کفشش سر خیل اصحاب شهود. کرد در دین زنده رسم سو عظت
هم نماز جمعه سلار با نمود. در پی تکبیرات جمع شیعیان مقتدا
شد در رکوع و در سجود سال تاریخش همی جستم زدل
گفت هاتف شرع سلار دقیق فرد. دیز ان عالیشان فکر
نمود بیت آن آیت نمود آقا احمد اکبر زبرای متین او
شد شرع استوار در دین رهبر بی ثبات. زد انفاس بدیع
بر دوران منبع علوم. بشکفت در حدیقه عالم گل نجات
در اجتهاد ان سرو سر خیل اتقیا. سر سبز گشته از چمنیشان
کائنات. تا که زبار دیده ذکیت اهل دین. در پیشه شد
درود بر از حسن وار دات. بهر نماز جمعه کو دار دقوار بها
شد مقتدا بن جمله خلایق ز حسن ذات. در مسجدی که
بر لب دریاز سیف خان. دار دبنای محکم انموده از قوات
دلهار مومنان همه زین مژده پر شکفت. بر خواست این
ندا ز این بارگه نشین جهات. در حال وجد از پی تاریخ
این بنا. گفتند قدسیان ملک قد قامت الصلوات

۱۲۴۳

دعا گویان



دعا گویان رفیع مکان سعادت و اقبال اشان فرزند متقی
امتیاز الدوله ممتاز املاک سید مهدی علیخان بهادر مظفر جنگ
طباطبائی دام عزه خلف ارشد مرحوم سید الحسن بن جنت
ارامگاه سید علام حسین خان بهادر سابق الالقاب قطعه این
تاریخ را چنین ان نمود و آن این است قطعه از اجتهاد آقا
احمد در دین دیار. کردید زنده شرع پس از حالت وفات
و نفس پاک ان سرور سر دفتر علوم. رونق گرفت باغ
جهان از گل نجات. از اب یاری مدد خوان پاک او
سیراب گشته جمله ریاحین کائنات. و زو عطا و فیض ضیاء
ان عیسوی نفس. در تن دمیده مرده و الهام او حیات
تا که ز اتفاق حسن لوز ردی او. تا بید هیچ مهر به ذرات
ممکنات. و آمد بنیاد بنطه تقویم مومنان. تمیز تا کند در میان
دو احیات. در سجد یکه بر لب کنگاز سیف خان
تعمیر گشته تا بان بصر ثبات. بهر نماز جمعه پیشند مقتدا بصدق
با خیل شیعیان دلجان بالتفات. کل کمل شکفت غنچه

دل از استماع این خبر پرشد زمین زنقره احسن زرنشش جهانش
زرسبز پرجدیده تاریخ این نمازش گفتند انس وجان بک
قد قامت الصلوة : پس عید ماه مبارک رمضان سنه
مذکوره در رسید هستد عالمو دند که غازآنرا بجماعت ادا کنم
قبول کردم ومنعی که در شریعت مقدس است اعیان ورزگان
ومومنین در دفیر خانه مجتمع شدند وبا انکه جاده راه رفتن
را امرا وارباب ملک برخود هموار میدانند اطاعة الله باجزه
تکبیر کویان بمسجد مذکور رفته بطریقه حقه بعمل آوردیم
چنانست که این طریقه مغفرت ایراف دیکر غیر تعدی
کند مجملا از قضیات حضرت واهب این دوامر جبر بواسطه
این خاکسار وذره بیمقدار در این حدود جاری ومقرر شد
الحمد لله علی ذلک وله الشکر من قبل ومن بعد
ودر این ماه مبارک عالیجاه سعادت دستگاه سلاله الاماجد
عالم روشن ضمیر ومقدس خلیل الضمیر مولوی سراج الدین
منیع المدالت عالیه صدر کلکته از رحمت حق خود آمده بکلکته

برفت



برفت جلالت تشریف آورد ودیر از زیاده از ذکر شنیده لهذا
مقدور نیافتم لحضور از برای ابلاغ تهنیات مسلمین ان خدمت را بقول
فرمودند پس ماه محرم الحرام سنه ۱۲۳۵ یکهزار ودوصد وسی وپنج هجری در رسید
وپیر وجوان بعزاداری مشغول شدند واز عادات جمیله این کشور
فاضله آن شهرت نواضق مرسل وفی والات سر وری شادر دزقام
سینه کوبی چنانکه در هیچ البلاد رفیض ابادمنع کرده بودم واثر
نمود در این بلده نیز منع کردم اکثنی لیسکه قربة الی الله تعزیه
داری میکردند واز خدا ورسول خوف داشتند قبول کردند
وکسانیکه غرض ایشان نام وشهرت بین العوام بود در اسلام
وکفر مذبذب بقصد بر مخالفت مصر شدند ودر جواب نیفتند
که از قدیم العصر این عمل معمول به بوده ترک آن مذموم
ست وعلماء وباخوند مجالیس جلیله الوجه نسبت داده از این نیز
در ایام خفقان منع نموده در خواب حضرت رسالت مآب را دیدند
که ایشان را مدبر این منع توبیخ وتشنیع فرموده پس اخوند از
خواب بیدار شده دهل در کردن انداخته متغیر بخانه

رفته بنوا خش آن مشغول شدند چون چنین دیدم برمنبر تکیه
انفرقه ضاله مضله طوعه نمودم و باصیحه سلاز دل مومنین بیرون
کردم دیگ دوکافر صوری و معنوی در این مرحله در غلیان
سخنهای احمقانه در توهین شریعت مقدسه گفتند و بحمد الله
رسوا و سیاه در نزد خالق و خلایق شدند لعنة الله
علی الکافرین الی یوم الدین و طرفه تر آنست که از شهری
که رسیدم فاجر سلاح دیدم که رجم فجار در احکام اندیار است
و بحمد در جهالت کوشیده که تمیز نقطه از خط و هیچ از غلط
نمی تواند نمود اگر فجار بر ایشان را مفصل عقارم سرزنشته
سخن از دست برود و از کتاب قال رسول الله قلت
انا الو حنیفه بزرگتر خود از انجله یک فضله گربه را پاک
ببیند نجست و سبع سر را در وضو از رستگاه مو نا بالدر دماغ
میکشید و بکیفت که در مبین هفت سیلاب جامع عیاب را نزد
والده خوانده ایم و بهمین مستند فتوی میدهد و دیگری
را دیدم که بجای جلد که فرد شارب الخمر فاسق بود بکیفت

کشراب



کشراب خوردن مضایقه ندارد و مواجب دو وظایف و دم
سلاح بر دوش بایشان برسان و چون کیسه فوت میشد در یکی
دزیاد فی اجرت نماز و اخراج اموات کار بیع این ملک
ست با دو شه و حمله اموات نزاع بر نمود و دیگر را دیدم که
میگفت اگر از کسی در حال مرض نماز فوت شود در حال
صحت قضا نماید باید بهمان نوع بر بستر خود آمیده قضا کند نظر
بحدیث فلیقضها کما فاتت و غیر هذه من المزخرفات
دفساق نافرجام سکوت اینقوم لئیام کمنام را در باب امر
بمعروف و نهی از منکر دلیل خود کرده بر من طعن میزدند
القصه اگر در این باب سخن را در از کنم مطالعه کنندگان
وقایع ایام خلفاء ثلاثه و حضرت امیر علیه السلام و فجار
و کفار صحابه سلا فراموش خواهند نمود ای در دنیا
و بده انصاف اگر بنا بود در سبط پیغمبر آخر الزمان در کربلا تنها
بودن حسین بر اهوال گذشت و این فقیر با وجود انیر اهل
از ملامت ایشان اندیشه نمیکردم و نظر بایه شریفه

صفت الطالب المطلوب مرید و مراد را کما هو حقه الکاشته
در اظهار کمله حق کوتاهی نمی نمودم ولکن مرا نهدام در اتمام این
دین تاسف تمام بسیار حاصل میشد زیرا که علما باین طور و
امرا باین نوع و احوال زمانه در کون لعوذ بالله اگر تجدیدی
برای منوال نکند در دین و آئین نوعی بهبت مسلمین احداث
خواهد شد الاسم المحی لمعالم الدین ابوالفتح مجدد الدین
والدنیا ابوالمظفر محمد اورنگ زیب مجلد و در آن بلده بقدر مقدور در
ترویج دین و تشیید شریعت سید المرسلین مشغول بودم روز
دربوم هجدهم بست و چهارم شهر محرم الحرام از سنه موکوره
یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته فرزند ارجمند اقا محمد اقا جان
از بطن والده فرزند برخوردار اقا محمد دام الله عمره فی الخیر
الرشید بوجود آمد خاطر حزین بسی مسرت تمام حاصل گردید
خدم شد شرح وقایع احوال سراپا اختلال بر این مقام الحمد لله
علی حسن الاختتام و در ابتدا وقایع غریبه بشقیم مجلد دوم
بعون الله حسن توفیقه خاتمه در ذکر کتب و رسایلی که

کرتا بحال



کرتا بحال از تفصیلات او جمل شانه تالیف انها موفق شده ام
و ذکر صورت اجازاتی است که علماء اخیار از حسن ظن خود
این خاکسار سرشار با نها سرفراز فرموده اند بدانکه تا بتاریخ
حال که لوزراه ناهموار زندگانی پیچ و خم روزگار انچنان شکیب
استوار طی نموده ام از قلم این فقیر عهده کتب و رسایل مذکوره
ظهور رسیده است اول حاشیه صمدیه مسمی بمجمود یه است که در
کرمان شایان و در بدو سن تالیف شده بدان تقریبا
دو هزار و چهارصد بیت است دوم رساله نور الانوار در شرح آیه
شریفه بسم الله و آن هزار بیت است سیم کتاب در
الفوائد فی اصول الاحکام الدلیله که در نجف اشرف تالیف
شده است و آن تقریبا چهل هزار بیت است و الان از
سواد بیاض نیامده و تمام نشده است امید که حق تعالی
توفیق تحقیق و اتمام کلمات کند چهارم شرح مختصر نافع از
اول تا بحث اغسال که در دار المومنین قم نوشته شده است
و آن تقریبا شش هزار بیت است این چهار مجلد و رحلیه

ایرانی و علمیات طالبیات تصنیف شده اند ششم رساله قوت
لایموت که در واجبات نماز و روزه است و مجلد اول آن
بنظور رسیده است و آن سه هزار و پانصد بیت است و شروع
در آن در رشد آباد خطاب و عتم آن در لکهنو اتفاق افتاده
است هفتم رساله جواب مسایل رشد آباد است و آن پانصد
بیت است هشتم جمیع الاذکار که در مسایل متفرقه اصول فقه
است و هنوز ناتمام است نهم مجلد اول کتاب مخزن الحقوق
شرح قوت لایموت که در فیض آباد در مدت چهار ماه توقع
امده است و آن هزار و نه صد بیت است دهم رساله تحفه
المجیبین که در مراثی فضیلت حضرات ایمه طاهرین و اثبات
خلافت بلافصل حضرت امیرالمومنین علیه السلام نیز در
فیض آباد نوشته شده است و آن سه هزار و شصت بیت
است یازدهم جواب مسایل فیض آباد و آن تقریبا یکهزار و سه
صد بیت است دوازدهم تاریخ نیک و بد ایام که جناب اخوند
والده ماجده اصف الدوله بهادر نیز در فیض آباد نوشته شده



است و آن سیصد بیت است سیزدهم تاریخ ولادت و
وفات سادات اطهار علیهم السلام و آن نیز در فیض آباد
بوقوع آمده است و آن نیز سیصد بیت است چهاردهم تاریخ
بقاع سبع تحفه الاحوال در احوال مشاهیر انبیا و خلفا و حضرات
ایمه اطهار و غزوات حضرت امیر ع و مطالب چند دیگر و آن
در دکهن نوشته شده است تقریبا سه هزار بیت است پانزدهم
عقد الجواهر الحسان در جواب مسایل حیدرآباد دکهن و آن
یکهزار و شصت بیت است پانزدهم رساله تنبیه الغافلین که
در بلده لکهنو تصنیف شده است و آن یکهزار بیت است
شانزدهم رساله کشف الریب و المین عن حکم صلوة الجمعه و
العیدین که در بلده عظیم آباد در هنگام بجا آوردن نماز جمعه
و عیدین در ده روز تالیف شده است و آن یکهزار و پانصد
بیت است هفدهم مجلد اول همین کتاب است که سیر و سیاحت
الاحوال است که در آن سیاحت هندوستان نوشته شده
است و آن ظهرا پانزده هزار بیت خواهد شد نوزدهم

رساله كشف الشبهه عن حكم المتعه ست وان تقريبا هزار بيت
ست وعدد ابيات مجموع انها نود و پنجهزار بيت ست تقريبا
والله الموفق ذكر بدانكه اول عالميكه اين فقير را
باجازه تحرير شرف صدور يافت فرمود ست واغلب علوم
فقهيه خصوصا بعد از والد ماجد قدس الله روحه الشريف كه بحر متلاطم
استفاده فرموده ام جناب فاضل عالم عامل و متقدس جاهد
زاهد كامل وحيد الدهر و فريد العصر المجتهد على الاطلاق و
المشهور بالفضل في جميع الآفاق جامع مكارم الاخلاق و
من عليه في العلوم النقليه استادي المؤيد السند المفخر
الشيخ محمد جعفر بن المرحوم الشيخ خضر النجفي ادام الله فضائله
واين صورت خط شريف اين جناب است بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي ابلى الاعذار برسل المبشرين والانذار
الرسول المختار محمد واله الاطهار صلى الله عليهم
ما اظلم ليل واضاء نهار اما بعد فانه لما انقطع
الوحي من السماء وليس عن الرجوع مشافهة الى



خاتم
الانبياء وعترته الائمة الامناء لم يبق مرجع الا
الى الاخبار والقرآن الموقوف بيان مجملاته على
بيان الائمة الاطهار وقد تكثرت الطبقات
بيننا وبين الائمة الهدات وكانت الاخبار
معنعنة وكتب الاصحاب متواتره مبنية اغنى
ذلك في هذا الباب عن الرواية متصلة بأولئك
الاصحاب لكنه مما جرت به عادة العلماء ونسج على
منواله فحول الفضلاء الاجلاء وضع الاجازة
في الرواية لتتصل العنعنة من البداية الى الغاية
طلبا للتبرك والميمنة وابقاء للسلسلة ولو الى
مائة الف سنة ولما كان ولدي وفلذة كبدي
المؤيد المسدد ذخيرة العلماء وخلف المجتهدين
الفائقين على كل الانام الكامل الاوحد العالم
المفرد مولانا وابن مولانا آقا احمد ممن لا يلتفت
فضيلته ولا اهليته وقابليته اجزت له ان

يروي عني جميع ما اخذته عن شيخي واستادي وحيد
الدهر وفريد العصر خاتمي المجتهدين ورئيس طائفة
اهل الحق المبين ذي الفضل الباهر والمحل الزاهر واجل
الاوائل والاواخر استاد الكل في الكل شيخنا
وشيخ الجميع آقا محمد باقر وحيد في المقام البهي والشرف
العلي والفخر الجلي جامع الفضايل والفواضل من اذعنت
لفضله الاواخر والاوايل شيخنا واستادنا السيد
محمد مهدي الطباطبايي عن مشايخهما الكرام
حتى يتصل السند بامام عن امام عن مسيد الانام
عن جبرئيل عن الملك العلام من جميع ما روي
عن الائمة الاطهار في الكتب الاربعة المشهورة
اشتهار الشمس في رابعة النهار من الكافي والفقيه
والتهذيب والاستبصار وما روي في غيرها من
الكتب الامامية المشهورة ونسبتها الى العلماء وذوي
المراتب العلية وما اشتملت عليه كتب الدعوات





من وعاد واذكار واوراد وطلسمات وما برز لي من تصانيف
في الفروع الفقهية او الاصول الدينية والشرط عليه
بان ياخذ عجادة الاحتياط في الروايات والاصول
الا على كتاب مصحح في الغايات والتمس منه الانساني
من الدعوات خصوصا في اوقات الخلوات وان
يجعلني نصب العين فاني احد الابوين وان يلازم
قرائة بعض الايات واهداء بعض الاعمال
الصالحات اذا بلغه عني خير الممات فاني
قد قرب مني الرحيل وما بقي من عمري غير القليل
وعن قريب افد على الله ولا قوة الا بالله
اللهم ارحم من ترحم علي ولطف علي من
من تلطف علي يا ارحم الراحمين وكتبه بيده
الاقل الاحقر المسمى جعفر وبير حسين مسطاب تغمدهما
الغفار العلم الموبد من عند الله الملك الجبار والمشتهر
في جميع الامصار اشتهار الشمس في رابعة النهار باشر انار

الائمة الاطهار عليهم صلوات الملك القهار السيد السند والركن المعتمد
صاحب الفخر الجلي والمقام البهي ابن عمة والدي الامير
الطباي طباي وام فضله وامضى خط شريف بخاتمه
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وكفى والصلوة على عباده
الذين اصطفى وبعد فقد اجزت تاييده الله تعالى
ايضا ووفقه لمراضيه ومراضيه وجعل لكل يوم
خيرا من ماضيه ان يروى عني ما برز مني من
تاليفاتي وتصنيفاتي ورسايلي وما سمعه مشافهة
مني ولذلك كتب الاخبار والاسفار لا سيما
الكتب الاربعة التي بلغت في الاستفاضة
اشتهار الشمس في رابعة النهار بحق اسانيده
المعروفة المعلومة الى المشايخ المشترطة عليه
ادام الله سبحانه توفيقه ان لا يحيد عن جادة
الاحتياط فانه سبيل النجاح وان لا ينساني
من صالح دعواته في ليله ونهاره ولا سيما

اعقاب



اعقاب صلواته ومظان استجابة دعواته
وكتب الجاني المفتقر الى رحمة ربه الغني ابن
محمد علي الطباطبائي علي في يوم الاربعين من
السنة السابعة عشر من المائة الثالثة بعد الالف
من الهجرة النبوية على صاحبها الاف صلوة
وتحية وكان ذلك في كربلا المشرفة بها الصلوة المتعالية
والتسليمات المتوالية وبعد حضرت سلالة الاصحاب علام المحققين
وفاضل مدقق ابو فراس العصر وسلطان الدهر فريد الدوران مجتهد العصر والزمان
الذب اذعن لفضله وزهده وورعه المولف والمخالف
السيد الممتحن جناب السيد محسن بن السيد حسن
الحسيني البغدادي ادام الله فضله وكثر مصنف شرح وافيته
الاصول وكتاب المحصول وغيرها من الكتب والرسايل وايضا حضرت

خط شريف جناب بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب
العالمين وصلى الله على محمد واله الطاهرين وبعد فقد
استجاز مني الولد الاعجد الموفق المويد الافا احمد

حرسه الله بعينه التي لا تنام وهو اهل للاجازة
وحفظ الامانة فاجزت له رواية هذه الاخبار
التي عليها المدار في هذه الجوامع الاربع
عن اربابها الثلثة رضوان الله عليهم من النسخ
الصحيحة نفعه الله بها وجعله خليفة جدة
وابيه قدس الله سرهما واحسن خلافته
عليه وعلى اخوته حفظهم الله جميعا والتمس
منه صالح الدعاء ولا قوة الا بالله وكتبه
الاقل محسن بن الحسن الحسيني في اواخر الشهر
المذكور من السنة المذكورة والحمد لله اولا وآخرا
وصلى الله على محمد وآله وذكر جناب مستطاب فضايل مآب
مقدس ومهذب اخلاف مرجع الافاضل ومعدن الفواضل
كاشف علوم الاواخر والاوايل جامع المعقول والمنقول
وحاوي الفروع والاصول عمدة المحققين وزبدة المدققين
نخبة المجتهدين موضح احكام سيد المرسلين صلوات الله

عليه



عليه وآله اجمعين مصنف كتاب قوانين الاصول و
غنايم الايام ومرشد العوام وغيرها من الكتب والرسايل
اعني المولى الاولي والفاضل الالمعي المميز ابو القاسم
الجابلاقي ادام الله فضلاته وايضورت خطر نزف الحباب
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وكفى والصلوات
والسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد فقد استجارني
تاسيا بسلفنا الصالحين الولد الاعز الامجد العالم
العامل الفاضل ذو الفهم السليم النقاد الطبع المستقيم
الوقاد الموبد المسدد الاقا احمد ابن المولى الاعظم
والحبر الافخم العلامة العلم الافضل الاكمل
الاكرم الاقا محمد علي قدس الله روحه الرشيد
وحشره مع الائمة الطاهرة الرضية فاستخرت الله
واجزت له ان يروي عني كلما صحت لي روايته وجازت
اجازتي باسانيدي المتصلة الي مولانا واصحابنا
رضوان الله عليهم اجمعين التي تشرفت بها من

اجازة جماعة من مشايخي العظام قدس الله ارواحهم
يضيق الوقت عن ذكرها فنقتصر بذكر واحد منها وهو ما
اجاز في به شيخنا الفقيه النبيه المحدث البارع الورع
العالم العامل بل الاعلم الافضل الاكمل الصفي الوفي
التقي النقي الشيخ محمد مهدي الفتوني العنجي عن شيخه
رئيس المحدثين في عصره المولى ابي الحسن الشريف
العاملي النجفي عن شيخه خواتم مجاز الانوار خادم اخبار
الائمة الاطهار خاتم الفقهاء والمحدثين وناشر علوم
الائمة المحدثين الاعلم الافضل الاكمل البحر الزاخر
والسحاب الماطر الباهر والدر الفاخر والبدر الزاهر
مولينا محمد باقر المجلسي عن والده الورع البارع
العلامة زبدة العارفين وقدوة المتقين مولينا
محمد تقي عن شيخ الاسلام والمسلمين بهاء الحق والملة
والدين محمد العاملي عن والده الفقيه النبيه الشيخ
حسين بن عبد الصمد الحارثي عن شيخه افضل المحدثين

واعلم

واقف



وافقه الفقهاء المتبحرين الذي يقصر عن بيان فضايله
الالفاظ والمعاني زين الملة والدين الشهيد
الثاني قدس الله تربتهم الركيه الى اخرها
هو مذكور في الاجازات المشهورة المعروفة
لشيخنا البهائي فليروعني جميع مولفات
اصحابنا من الادعية والاخبار والفقه
والكلام وجميع العلوم الشرعية مراعيا بشرائط
الرواية طالبا اقصى مدارج الاحتياط والدراية
واعمالي ولمشايخي في مضان الاجابة ومان الاجابة
وكتبها الدايرة الوارة ابو القاسم بن حسن بن زين الدين
الايمان قم حامدا مصليا مسلما في ليلة الثامن عشرين
من شهر ذي الحجة الحرام من عام الف وماتين وسبع عشرة
هذا الجناب فواضل الكتاب ملي القاب عالم فاضل كامل اخوند ملا
قانعي بت كه از ايشان اجازه كرفته ام بحيث تقدد طرق باثار ائمه اطهار عليهم السلام
واتصال سند روايت بمشايخ عظام كرام حاصل مستطاب باصل كامل صبي جليل

متقي وفي جامع المعقول والمنقول الفاضل الرباني والعالم السماني
المرحوم الواصل الى رحمة ربه الغني السعيد الثالث بن الرابع المبرور
محمد مهدي الموسوي الاصفهاني المجاور بالمشهد الرضوي على
قدس سره العلي وهذه صورتها بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي
اسس اساس الدين ودلنا عليه بنور اليقين ومن علينا بشريعة
خاتم النبيين الذي عرج بجسمه الى سدرة المنتهى المخاطب
بخطاب لولاك لما خلقت الافلاك النور المبين والصراط
المستبين صلى الله عليه وعلى آله الائمة المرضيين ما دامت
السموات والارضين وبعد فيقول الفقير الحقير الى الله الغني
ابن سلطان محمد القائني الخراساني مولدا والطبسي مسكنا
هداهم الله سواء الطريق واذاقهم من رحيق التحقيق
لما كانت عادة منا بخنا واسلافنا الاستيناس في نقل
اخبار الائمة الاطهار لاتصال السلسلة اليهم صلوات الله
عليهم اجمعين وكان ذلك مما يتبركون به لدى بعضهم وكان
ممن تأهل لاخذ الاجازة في هذا لان العالم العامل

الرابع



الراقي مراتب العلم الى غاية القصوى البالغ منزله الى مرتبة الاجتهاد
والفتوى نور حدقة الفضل والكمال ونور حديقة العز والجلال ناشر
احكام الشريعة ابا عن جد المولى المعظم اقا احمد رحمه الله
الى اعلى درجات الكمال ووفقه الى ارتقاء مدارج الفضل والافضال
ابن الفاضل الكامل العلامة المجتهد في الفروع والاصول
المرحوم المغفور الواصل الى رحمة الله الغفور اقا محمد علي
الشهير بهبهاني روح الله روحه فاجزت لاذان يروي
عني الاخبار المرويه عن النبي المختار والائمة الاطهار
سيما الكتب الاربعة المشهورة في الاعصار والامصار
بل جملة كتب اصحابنا الابرار اسكنهم الله دار القرار
من العلوم العقليه والنقليه مما رويته عن شيخي و
معتمدي قطب فلك السيادة ومركز دايره السعادة افضل
الحكماء والمتكلمين اعلم العلماء والمتشرعين الشهيد الثاني
الموبد بتائيد السبحاني المرحوم المغفور المبرور محمد مهدي
الحسيني الموسوي الخراساني عن شيخه واستاده الشيخ

محمد حسين العاملي عامله الله بلطفه الخفي والجلي عن شيخه واستاده
زين الدين محمد عن شيخه صدر الدين محمد عن الشيخ
محمد البهائي العاملي وطريقه الى الائمة المعصومين في الوسائل
مسطور وعن شيخه واستاده الشيخ محمد مهدي
الفتوني النجفي عن شيخه ملا ابو الحسن عن شيخه
شيخ الاسلام والمسلمين ملا محمد باقر المجلسي قدس
سره وطريقه اليهم في البحار مذكور وعن شيخه
واستاده قدوة المدققين سمي خامس الائمة
المعصومين جد جناب المستجير اقا محمد باقر
الشعير بهبهاني ابة الله في العالمين و
طريقه اليهم معروف بشرط رعايته
غاية الاحتياط كما شرط على اساتيذي
ومشايخي والتمس منه ان لا ينساني
من الدعاء في مضان
الاستجابة تقديم



ذكر احوال ممالك
سلطين فرنگ

مقدمه سيم در بيان احوال سلاطين با اورنگ وحكام با فرنگ
فرنگ وذكر مملكت وسپاه ورسوم وعادات ايشان است وشرح
احوال كيني وتجربه دريست كشور سفر موافق انچه ديده واز دانايان
شنيده وبيانكه در كتب ايشان بملاحظه رسيده غايباز انصاف
ودين انصاف بجهت عبرت وتنبيه مطالعه كنندگان نگارش
مينمايد سه بر طراز دهم بعجت قلم نادره سنج نا ميد يكم قيد
بكنفر از خيانت پيرانديشه بصيد نيشه جلب ميكادد بوكاردوي
بكف آرد كهر يكتايي اميد كه صاحبان هوش ناظر بديده
اعتبار وديده وران نكرند وبازي وافسانه طراز بين نگارند فكمانند
ومضمون خذ ما صفا ودع ما كدر انچه راكدر بيابي
بدور مكن واندا نتخاب وازقباح اجتناب فرمايند
فاعتبروا يا اولي الابصار ودان مشتمل بيست بر مقدمه
وسه مقام وخاتمه مقدمه در تقسيم عالم موافق اعتقاد علماء
فرنگ وبيان احوال چين وهند وپشاي كه سلاطين فرنگ
را بانها بوده است واشاره بمجال آزادين اينان است مقام

**اول** در بیان احوال سلاطین فرنگ و ممالک ایشان است
**مقصود** اول جماعت انگریزیه و ذکر ممالک ایشان است **مقام دوم**
در بیان احوال امرقه است که از ملاطره داخل انگلیس نیز گویند و بارض
جدید مشهور است **مقام سیم** در بیان احوال جماعت انگریزیه است
در بیان احوال کنیه یعنی جواز نجار آن قوم که ممالک وسیع البنیان
هندوستان را مسخر کرده اند در بیان علوم و عادات و
صناعات ایشان است **خاتمه** در بیان نصاری چند سخن در
کیفیت حکومت **مقدمه** در تقسیم عالم و احوال چین و هند
سلاطین فرنگ با یکدیگر **فصل اول** باید دانست که فلاسفه عظام
در فرنگ بسیار بهم رسیده اند نزدیک بیکدیگر طبیعت عوام ناس
ایشان هم فلسفی و طالب دانایی و طبیعی است و حکمای یونان
را بخود نسبت دهند زیرا که یونان از اراضی فرنگ محسوب
میشود و اول شخصیکه کتاب در حرکات سماویه نوشت
و کسوف و خسوف را گاه شد حکیم بود از یونان تالیوس
نام و بعد از چند سال بعد از او حکیم فیثاغورس بوجود آمد و او اول

[illegible]



بطلیموس

سیب شده از حرکت زمین قایل شده است و بعد از دو یکصد
و بیست سال حکیم بطلیموس که دبیر الطبیعی نیز گویند بوجود
آمد و اقوال او مشهور شد و بعد از ان حکیم کوپرنیکوس از
ملک پولاند فرنگ که حساب ارا، عدید دست و معتقدات
او اکثری تا زیکه تمام دارد و در سنه ۱۵۳۰ هجری و با بعد و بیست و سیصد
بوجود آمد و در اوائل فیثاغورس و تقویت نمود و نام
او مشهور شد احوال کواکب و تقسیم عالم و موافق مذهب
او و فیثاغورس حکیم نگارش مینماید و الله ولی التوفیق
**مقدمه** معتقد ایشان آنست که [illegible] و شنونده
همه بسیار است و در وسط انها مرضی است و حرکت از
جایی بجایی ندارد و بر مرکز خود مانند سیاره حرکتی از مغرب بسمت
مشرق میکند بنوعیکه در نوزده روز طرف اولش که
نمایان بود باز نمایان میگردد و در طول ارض و قطر او
کره دو فلک مقابل بزرگیکه ارض است و مراد از کره
صد فلک است و از فلک صد تر است **و کره علیا** از دیگر

سیارات با آفتاب نزدیکتر و از ارض بعید تر
ست و مدت دوره او نهصد و هفتاد و دو روز و شش ساعت و
دقیقه بخوبی باخبر میرسد و گوید که هر قدر از که ارض خود تر
و دوری او از آفتاب چهار کره رویهم لک کرده نمیدانست
مدت دوره او دویست و چهار روز و بعضی ساعت
ست و گوید هندیها گمان ناقص آنرا کوسن نیز گویند چنانکه
اصحاب خبره از جماعت انگلیز دریافت کرده اند عبارت
از دو میل است و هر میلی هزار و نهصد گام است و هر گامی
قوت است و هر قوتی شش زده انگشت است و با صطلاح آنقوم
عبارت از فاصله اینچ است و هر اینچی بمقدار ده جو خوابیده
ست پس هر کروهی سه هزار و چهار صد گام است و هر گامی شش
عبارت از فاصله هزار در راع است و هر در راع است و چهار
انگشت است پس هر کروهی شش قوت میشود که یک گز باشد
و مجموع قریب شش هزار گز خواهد شد و بر این تقدیر یک کره
در سه ربع کروه و بجای گز یک قریب شش هزار است و بعضی هزار دیگر

سه هزار



سه هزار و شش صد گز بنا بیان گفته اند و این گز از گز مذکور
نیز انگشت کوچک تر است پس عند التدقیق با قول اول
متحد خواهد شد و الله العالم و گوید ارض یعنی این دنیا بزعم او
یکی از ستاره های سیار است و او را از آفتاب بقدر
چهل و پنج کرور و پانزده لک کروه نمیداند و گوید اینکه
بنظر می آید که آفتاب از برج بر برج میرود غلط حسی است بلکه
چون ارض از برج بر برج دیگر میرسد بنظر ما که در میان آن
برج واقعیم چنین می نماید چنانکه در نظر ساکنان کشتی
رفتار ساحل مرئی میگردد و گوید که ارض را دو حرکت است
یکی بر مرکز خود از مشرق بمغرب و از آن شب و روز حاصل
آید و دیگری از برج بر برج و از آن فصول و تفاوت شب و
روز و سال که عبارت از سیصد و شصت و پنج روز و پنج
ساعت و پنجاه و پنج بخوبی باخبر میرسد و نقل میکند
که در حدود بکهرار و پانصد و پانزده عیسوی چهارپای از ستاره در نزدیک
کنار دریا سوی مغرب نسبت بمشرق روانه شد و ما بین هیچ جانب

نگشته در یکهزار و یکصد و بیست و چهار روز طرف تمام دنیا
نموده بهمان مقدار رسیده و کسب رویت اهل آن حدود میکرد از
زیاده که گذشته بود و اختلاف یکروز در نظر ساکن و سیار
دلیل بر گردش ارض در سیصد و چهار و شصت و بهمان مقدار باو جود
مابل نشدن بجانبی دلیل کرویت و استدارت آن هیئت
است و در تمام آن نامایل است و کره ماه از دنیا خورد تر است
و قطر او از قطر ارض شش صد و شصت و نه کره هندسی و ثلث
سه و کسر است یکبار مرکز خود و دنیا بر مصلبی که در گردش مرکز
ارض است و دیگر بر کرد این دنیا دارد تمام دوره این حرکت
ماه قمریست و ابتدای انجام دو دیگر بر عراه ارض کرد آفتاب
گردیدن است و بنه خود و تمر از دنیاست و قطر او از اقطار
هفت کره و نود و یک فرسخ کره است و مدت دوره او
سیصد و بیست و یکروز و چند ساعت و کره عطارد از کره دنیا
دوازده درجه کلا نمر است و دور او از آفتاب است و حرکت
در سه هفت یک درجه و شش هزار و کره است و مدت دوره او

سال است



سال است و کره زحل از سایر سیارات کلا نمر و ابعد از
آفتاب است بحدیکه دوره او در سی سال شمسی میکرد و کواکب
دوازده نیز بقول او از جنس اینهاست و سیارند اما آنچه مرصود
نشده است و حرکت و حرکت آنها کرد آفتاب بیضوی
شکل است نه مدور و دور او بر کواکب سبعه را در حین سیر قطع
میکنند و با آفتاب نهایت قرب میشوند و بنا بر این حکم
میکنند که اگر کره ستاره دم دار در حین مرا جعت از قرب
آفتاب بیارض یا بهر کوکبی اقتران کند آن ستاره خواهد سوخت
و قیامت را و از این است و قطع و نظر از کره که در طلوع کوکب
دم دار طلوع ایدهم از آن جهت است و بنا بر اینکه فلک دوازده
سبعه میکنند نفوذ جوهر آسمانها نمیتواند در اینصورت شرق
جسم آسمانی لازم آید و آن محال است و گوید که این رنگ شبیه
مدور مرتب شکل که بنظر میاید اما شکل آن پس کهت سیصد
لکهایست که بهر جانب برابر میرسد و در نگ آن بهت آنکه
نور آفتاب در اصل سیاه است و ضیا جایکه منطبق بر زمین میشود سفید

ب واز امتزاج سفید و سیاه یرنگ کبود پدید آمده و اب
و خاک را بر خلاف بطلیموس حکیم تقسیم دنیای نو در اینجا داخل
مقسوم نموده ب و اجزای آب را باین قسم منقسم کرده است
کو ابی را که بر تمام دنیا محیط است اوقیانوس نامد و شاخهای از آن
را که یکایک از یکدیگر علحده کنند بحر گوید و شاخی از بحر را که
در میان دو یک ملک ریزد دریا و برای شاخهای خود
نامها بحسب نشان و مکان جدا جدا گفته است و اما اجزای
خاک پس انچه را که اوقیانوس خود در ان نریزد و ملکهای
کلان کلان در ان بوده باشد و برای رفتن از یکایک راه
خشکی بود ان را کو نتنت گوید بکاف فارسی بواو زده و نون
و تا و فوقانیه مفتوحین و فتح نون نون زده و تا و فوقانیه و الف
را که بدون سفر دریا بدون نتوان رسید ان را جزیره نامد
و درین بار یکی را که بشکل پل در میان دو کونتنت باد و جزیره
دافع تود نیو عیدی یکدیگر را باد مگر یعنی تازه از آتش خواند
بدین صورت

و کوید که ایران کره ارض



و کونتنت الی الان ظاهر نشده و ظهور دیگران را هم
امید میدارد و هر دو را بر حسب تقسیم نموده قسمت اول
یورپ یا مختصر تحقیقیه دیار فارسی و در ان شش تمام
ممالک فرنگ و نصف روم عثمانی و ابتدای این قطعه بحسب
طول که عبارت از جهت شرقی و غربی شش از درجه
دهم ایفا و هیچ درجه شش و بحسب عرض که عبارت
از جهت شمال و جنوب بود زده و شش و رجه ایفا نموده
و هر درجه شش مساحت جانب در از زیر آن مقدار دو
بالصد و نهایش هزار و دو صد و نه گاه کرده شش و جانب
شمال این بخش او قیانوس شش که کنارهای آن بوسته
یخ بسته ای بلند و شرقی ان بخش آسیاست و جنوبی ان
بحریست که بخش افریقیه را از یورپ جدا میکند و غربی
ان الم او قیانوسیست که مابین او و یکدیگر یورپ فاصله
شش و باید دانست که مبدا درجات عرضیه از خط استوا
یعنی انجا که مرکز قطب سماوی بنظر آید بالاتفاق مبدا درجات

طول ایشان بنابر عدم علامت مشهوره مختلف فیه است و هر طایفه از اعتبار نمایند در نظر حکیم مراد خطیست از خطوط معروفه که جزایر خالدات که در کتب اسلامی مسمی است بجات طول است با آنچه نزدیک است و اندرون که پایتخت انگلیز است در شریطه آن بنسبت هیجده درجه واقع شده است نهم شنبا و این بخش بسبب طول از چهل و سه درجه الی دویست و نهاد درجه عرض از استوا بسمت شمال الی هفتاد و دو درجه است و سبب مساحت دراز این ناحیه دو هزار و چهار صد و پنهایش دو هزار و یکصد و پنجاه و شش است و در آن زمین عرب سکنا دارند و آن دشت بیابان است و در آن ملک مصر و تمامی بلاد مغرب و حبشه و زنگبار و

طول

طول این قطعه از درجه اول است الی شصت و شش و در عرض از استوا بسمت شمال است و هفت درجه و بسبب جنوب بیست و پنج درجه است و مساحت درازی آن شش هزار و یکصد و پنجاه و پنهایش شش هزار و یکصد و پنجاه و چهار صد آن باین نوع است بشمایا آن بحریکه در میان او و بیرسجاره و شریطه آن بخش آسیاست و غربی آن او قیانوسیست که میانه آن و امریکا فاصله است و جنوبیا آن بحر او قیانوسیست کج بسته است چهار صد فرسخ که از افریقه و امریکا نامند معنی ارض جدید و تفصیلش خواهد آمد و این قطعه بنابر در جات طولیا از درجه هفتم است الی یکصد و پنجاه و پنج درجه بسبب غربی آن خط بحسب عرض از استوا بجانب شمال است و پنج و بطرف جنوب پنجاه و شش است و مساحت سمت درازیش از این چهار هزار و پانصد کروه و پنهایش سه هزار و پانصد کروه و حد و د آن بدینمنوال است شرقیش بیرسجاره و قیانوسیست که در میان آن و افریقه و بخش غربی

شب و غربی آن اقیانوس شب کبابین او و جنوبی آنستان فلک آت
و جنوبی آن نیز اقیانوس است که نیمی بسته شب سر حد شمالی آن
الی الان معلوم نشده اما در حدود گردش آن بستند زیرا که
بینهایی سهمناک در آن طرف واقع شده مانع پیشرفت
بر دو علاوه آنست و قیاس میکنند که منتهی خود نزدیک آنقدر
استقبال میدهد آن آسمان بلک را در بر گرفته بلند و مرتفع
دایره کل ارض مع محیط آن خواهد که اگر فرضا بر کار بنشیند پای
بر کار بر قطب شمالی و جنوب عبور نماید دوازده هزار و چهار
صد و بیست کروه نشان میدهند و قطر آنرا نیز همان عدد
و بر بعد که جزایر عالم را نیز بر چهار قسمت منقسم کنند و هر حصه
را یکی از ممالک ارض گویند که آن اقرب بشب منسوب نمایند و در
تکوین جزایر آن اقوال بسیار دارند و بنشر بر آنند که آب بخطوط
دایره مخلوط با جزایر ارض فیض اند و بدریا ریزند آن اجزا مرور
دهور و قصور دریا مجتمع شوند و بتدریج بالا آیند تا بر روی آب
رسند و ارتفاع و جبال را مانند آنجا زایش میدهند لیکن بانقضای



مشهور و اعوام بقدر استعداد محو کنند و بقیه دو سیع خوانند و ترتیب
اباد علوی و ادهمات بر عباد ایران آنچنان و کیا و بهاء الدوله و اکبر
اشعه فیض بر یکی بیشتر بر تو اند انداختگان جواهر یاد الدوله فلکی و آن
بوجود آید در هر گاه دو تا از مواليد بهر سند لا محاله یکی از ایشان
چیزی از شب نیز بوجود آید چنانکه هیچ یک از جزایر خالی از چنین
نیست بحق قابل تربیت تعلم او اند و بعضی میشمارند او را بر
از قسم او بر دوم را از قسم میمون دانند که جون متعدد شوند
با مقتضای طبیعت توالد و تناسل کنند و حکایت ابو المنذر را
را انکار کنند و عالم را قدیم دانند و بشنیده ام که از این سال
تقریبا قبل از این نا بحال بقدر پانصد جزیره تازه پیدا کرده
اند اهم از آنها باندک التفاتی تربیت شده اند و بعضی
لا مذهب بوده اند و هم را بدین عیسوی در آورده اند و از
اعظم جزایر عالم ملکت چین است و بعضی از جزایر

نام آن بقدر خمس ربع شمالی است و کثرت فلانی در آن بحدی است
که تمام نیمی نوع انسان را که در ربع مسکونند میکصد کرور تخمین

کرده اند و اغلب ایشان در دریا در جزایر متفرقه کرده اند و بقیه
السلف در تمام عالم و سلاطین آن مملکت از اولاد چنگیز خواهند
و تا حال دولت و ضابط چنگیز در آنجا رواج دارد و لکن از سلوک و رفتار
نهایت احتراز میکنند و اغلب مردم بت پرست اند و بقیه
منافقی مذهب اند و از سایر فرق اسلام نیز شاذ و نادر
در آن جزایر یافت شوند و بسبب کثرت مردم و لبسیاری عمارات
زمین بهیت کشت و زراعت کم است و لهذا در باب
ماکولات محتاج بجاهای دیگر اند و بعضی از سفران
روشن ضمیر که با آن ملک رفته بود و در اوضاع آن تألیف
کرده است مرقوم است که چون از جهاز فرود آمدیم و بر کشتی سوار
شده در آب نشستیم که بشاته بسیط است و بدان
اتصال دارد و روانه شدیم بعد از انقضای سه ماه و کسری به
بانجار رسیدیم و در این عرض مدت روزی سه چهار کرات
عظیم بنظر درآمد که از دیدن هر یک سبب وحشت و آشوب
و شکوه زمان گمان میشد که آن یا سخت این مملکت باشد و



بهره مردم بانجار باب حرف و صنایع عجیبه و غریبه اند از اطراف
عالم غله بانجار میبرند و در عوض آن اقمشه و امتعه درآورند و سبب
کمی اوقات مردم بانجار شب یکدو فرسخ اکتفا نمیکنند
و بقیه آنچه خود در دریا غرق میشد و میگویند که تمام عالم کور
نابینا میشد و طایفه فرنگ از یک جزیره است و آنچه از مردم آن
بنظر رسیده است اغلب کوچک چشم و بد صورت اند و شنیدم
که در اصل ولایت ایشان حسن و طایفه نسوان بسیار آنجا

فصل بدانکه در فصص انصاری مذکور است که قبل از بعثت حضرت
عیسی اکثر اهل یهود بت پرست و بر غیر دین موسی کلیم الله
بوده اند و یکی از قیاصره روم هرزبوم مسلط گشته مردم
را بدین میسوی خوانند و بعد از رفتن روح الله سیمان خلایق
تبعیت حواریون فرق مختلفه شده ملوک طوایف
شدند و کار بجایی رسید که در هر کوشه حزب و جمعیتی پیدا شد
و طبل استقلال میکوفتند و بنیاد این منوال کذشته الی ان
بجنبد ریاست عظیم قرار گرفت و تا حال بهمان نحو است

با یکدیگر عهد و میثاق کردند که کسی از حدود خویش تجاوز نکند و
بملک دیگری دست اندازی نشود و با هم برفق و مدارا سلوک
کنند در استیصال یکدیگر رهزن و اندار نشوند و اگر یکی بر عهد رکود و
اراده تسخیر ملک دیگری را نمود سلاطین دیگر او را نصیحت کنند
اگر مفید شد چنان و الا بامداد ضعیف برخیزند و با جور مجاربه
کنند تا دیگر اعتقاد نماند و مصلحت در این عمل ندانست
که کسی زیاده قوت نگیرد زیرا که اگر یکی قوی دست شد قتال
با دیگران نیز خواهد آورد و مملکت از هم دیگر نیز
انتزاع خواهد پس امداد مغلوب غیر بحقیقت می فتد
ملک خود است و اما اگر یکی ممالک بی صاحب یا ملک خارج
از مملکت هم هندوان باشد پیدا کند و تسخیر نماید بشرط
آنکه رود سای از ملک یا طاعت او را راضی شوند و از سلاطین
دیگر فرنگ ستوه نشوند پس کسی را سخن در آن
ملک نباشد چنانکه قوم انگریز ملک هندوستان را چون
بی صاحب بود بضبط خود در آوردند و از زاویه عقل و تدبیر بیرون

رفتار

رفتار کردند که رود سای آن ممالک ملکها را بخود دیوان جماعت
سپردند و در عوض آن مبلغ را معین کردند که بایشان دهد
این آن بر ساتند و بسمع رسیده است که قوم فرانکیس چون چند
سال قبل ملک مصر را بسبب غفلت مصریان بچنگ آوردند
بادشاه روم از قوم انگریز در انتزاع مصر امداد خواست
مدد کردند و گفتند که چون بدون رضای سلطان و مالکان آن
ملک در آن تصرف کرده اند امداد کردن ما موافق قانون
و عهد نامه ما نیست فرانکیسان در جواب گفتند که ما عاطل نیستیم
نیز عالی التجا و توسل در انتزاع ملک خود آورده اند اگر شما
شما خاید یکنید ما نیز مصر را بجانگاش رد میکنیم ولکن این
سخن بی اصل است زیرا که در عهد احدی نیست که ایالت
این اوغاق گذاشته باشد که در مقصوره خود ایچی را تصور نماید
و بنوعی قوم انگریز را در آن ملک بخیال خود در آورده چه
چاره انگریزیان آورد و اظهار نماید و اگر احیانا یک جوات
ایچی سلاطین خود و یا آن آن سر محاربه برانگیزد داد

بیگانه از ملک مشهور ساختند و سخن دیگر را تا آن زمان یار
بود دست آویز خود کرده او را ضعیف و بیشکوه کرده بتصرف
رساندند چنانکه با چند زنانک و بچه سلطان خلف او خود را خان
مشهور ربیع الاصف الدوله کردند و اطراف با قوم ملک میکنند پس
این همه نامور و رفتنامه کار ارباب مملکت میکنند بلکه حظ
عهد بیست که فیما بین اقوام خود دارند و اینکه بادشاه این
ملک را بازیچه نیست و نابود نکرده اند و در قبضه خود میدارند
بجهت این است که در هر باب بر این نهج که مصلحت ایشان
ست از دی حکم بستانند تا انکه جا بسخن کسی بر ایشان
باقی نماند و الا بد تنها بود که اسم سلطنت و وزارت و
نظامت بر او نوشته بودند فاعتبروا یا اولی الابصار
و در این عصر چنانکه میشنویم از این عهد و میثاق اقدر
اثری باقی نمانده است بلکه نایره حرب در میان اغلب این
طایفه مشتعل است و دیگر بدانکه ریاست مملکت فرنگ
بر چند نوع است در بعضی بادشاه مستقل و نافذ فرمان در احکام





ست و در بعضی امیران ملک مستقل اند و در بعض رجالها
و در بعض هر سه فرقه چنانکه واضح خواهد شد و در غیر این
ایشان زنانه از یک زن مباح نیست و پسر بزرگ پدر را
می برد و سایر اولاد محرومند حتی انکه در اغلب طوایف
سلطنت و یا عهدی نیز به پسر بزرگ میرسد بشرط
انکه از زن عقدی باشد و غیر او کسی دعوای سر در این نمیکند
و اگر کسی از مردم ملک رفاقت و اتحاد نمیکند و اگر پسر
کلان در ایام پدر فوت شده باشد پسر کلان آن پسر
بر مسند سلطنت مستقر میشود و اگر انهم نباشد دختر بزرگ
بادشاه صاحب مسند میگردد و اگر آن دختر با کسی جفت و نکاح
شده زوج او اگرچه بادشاه یا شاهزاده یا ملکه باشد
در آن سلطنت دخل ندارد خدمات و مناصب ملکه و
امور سپاه متعلق بپدر شوهر او است و ملکه موقوف
بر فاطمیت شوهر او و در آن قدرت سپاه و لشکر
نگاهداشتن نیست و از فضل و خیر یا نجابت اثر از آن زن

ملک فرنگ و اکثر ملک افرنجه و نشیا در تصرف او بوده
و لکن ای ان بجز ملک مورویا اصیا ملک دیگر در تصرف او
نیست و عظمت او همین بس که اگر با سایر سلاطین در یک
مجلس جمع شوند وی از همه مقدم و بلند خواهد نشست و دیگران
از وی بسی خرد و پست قرار گیرند و در تعریف او کتب نوشته
اند که هریک از سلاطین فرنگ را در آن سر کار خدمتی
ست از انجمله پادشاه انگلستان ساعتی ست که در مجلس
بزم شراب دهد و اگر اجتماع همه دست دهد هر کس بخدمت
خود قیام نماید و نقص مرتبه خود نداند در این اوقات
از جانب هریک دیگ پایه سریر سلطنت مقرر ست که بدست
کوکل او دوخته قیام دارد و در سال سیصد و شانزده موکل او مقرر
ست و در مملکت در تصرف او ست یکایمان و طول آن تا سه
صد و شش فرسخ کرده ست و دار الخلافه اشبونه نام شهر
ست در آن شهر لیست در غایت خوبی و آبادی و فضای آن
قشنگ و مطبوع و اصلح در آن بوفور ست و ملک دیگر آن انگریز

حیث انکه اگر کسی بغیر قصاص واجب القتل شد بهمان دم او را
نمی کشند و محبوس مینمایند چنانکه اقتضا کرده خواهد شد و ایران
را خار و بار عیش دار از آن ناس فیکور رفتار میکنند و سباع
رهوام چون مار و کژدم و نخوانها در اکثر بلاد فرنگ نایاب ست
از جانب پادشاه مردمان انبرای دفع مقرر اند و پیشه و مکس
نیز نهایش کم ست سایر رهوام و هوامات این فرقه اکثر مانند
از روش سایر دیار ست در مجالش نگارش خواهد شد

مقام اول در ذکر سلاطین فرنگ و ممالک و اشعار دیگر
از ایشان ست فصل از جمله سلاطین با شوکت و ملک
یورپ پادشاه ایمان ست و پادشاهیست دیندار و
بادشکوه گویند که از نسل چنگیز خان ست و از قتل نفس
نهایت محترز ست و از آنروز الی الان سلطنت در این
دودمان باقیست و دیگر پادشاهان فرنگ همه در قبضه از خود
بزرگ شمارند و او را جانشین و خلیفه پاپا گویند و ذکر شش
خواهد آمد و پادشاه روم قدیم میدانند که پیش از این همه

ملک

طولش یکصد و پنجاه و عرضش صد گز و ده پای تخت ایران بوده
نام دارد و مالک صد هزار سوار و پیاده جرار است که همیشه موجود
و حاضر اند و در هنگام جنگ زیاده از دو صد هزار جمع می توانند
کرد و جهازات چنانچه نیز بقدر ضرورت دارد و در دریای ایران
اکثر عالم تجربه و حکیم با نظیر اند فصل دوازدهم از آن جمله پادشاه
چین است دنیای پادشاهان است بعدالت جهاد و فرمان
فرمایی است بالا تفرد و از پادشاهان کلان محسوب میشود
طول مملکتش در جریب سه صد و پنجاه و عرضش دو صد
و پنجاه گز و دار الخلافتش شهر یارکند است و علاوه ازان
بسیار ولایت دنیا نوکر امرقه نام دارد در تصرف دارد
و ازان جمله بود آنچنانچه ذکرش خواهد آمد و مسموع میشود که
فرانکیس بسیار ولایت از ملک او بگرفته و خدعه متصرف
شده اند و از مضافات ملک او است ملک تنلش پادشاه
فارسیه و طول ان یکصد و چهل گز و عرض ان یکصد گز
است و او در هر وقت هفتاد هزار سوار و پیاده موجود دارد





و در هنگام رزم یکصد و ده هزار فراهم می تواند آورد و جهازات
چنانچه نیز بسیار دارد و شنیده ام که جمعی از نزدگران در ان کار
هستند که در عمارات عالیه بسازند و احدی نمی تواند انها را ترود
نمیکند و ایشان را نیز رخصت بیرون آمدن نیست
وصفت ایشان آنست که طلا هر قدر پیشان باشد بدرجه
اعلا میرسانند بدون انکه ازان جزئی کم شود و علم اینکار نزد ایشان
و اولادان جاعشند فصل سیزدهم و از انجمله پادشاه فرانکیس است
که در اسلس فرانکیس مشهور است دنیای از سلاطین نامدار
عظمت شعار است و این قوم شجاعت و دلاوری موصوف
و به بردباری و خلف کفشار و وفادار و در فشار بین الاقران
و الامثال معروف و قدسایی برایشان امور سلطنت ایشان
بانتظام و انتظام و طول ملک شان بسیصد گز و عرض صد
و پنجاه گز بود است و بهمین منوال از او قبله در تصرف
داشتند و دار الخلافت ایشان شهر پاریس است ایشان
شهریست در غایت لطافت و نزاهت و در ان دو کنشت

اشیاء و اجناس از اکثر بلاد و امصار فشارست و خراب
انکه در ان قرار دادن است و مالک قادر بر ان بوده باشد
همیشه حاضر اند و در هنگام رزم حاجتی بتوانند کرد و چهارپایان
چنانکه نیز بسیار دارند و از ربت سال تقریباً قبل ازین تا
حال از عرب و ممالک سلاطین دیگر بلاد و صدد بسیاری
را تصرف خود در اورده اند چنانکه شنیده ام در اصل
قلمرو ایشان بقدر چهار صد شهر عظیم و بیشمار دیگر و شصت قصبه
بزرگ و بهشت هزار ده معمور و بقدر کرد مخلوق است چند سال
قبل ازین از ظلم و ستم پادشاه حاضر شده از وی در خواست
کردند که طریقه سلطنت را مقرر کند و بنهجی که جماعت انگریز
مقرر کرده اند و بیان ان خواهد آمد پادشاه ازین التماس
ابا نموده قربان قشل جواز کشاه کار و بیکناه داد ازین حرکت
مردم بشوریده آمده اجتماع عام نمودند و پادشاه را بازن و
فرزند بقتل رسانیدند و این حرکت بوجب وقوع حرب
وجدال فیما بین ایشان و جماعت انگریز به دو کرت سلاطین



شده در رسم ملوک الطوایف و انواع فتنه و فساد دوبست
احوال و قتل نفس در ایشان شیوع گرفت تا انکه چند
سال قبل ازین شخص پرتگیاتی نام که اصل ان جزیره کاسکه
از جزایر روم قدیم است و اهل ان بزودی و راه زنی مشهور
اند و از قوم فرانکیس خبیث و بی تحاشی و تدبیر و فهم و فکا
اعجوبه وقت و ناموره روزگار و در شجاعت و دلاوری
از امثال و اقران نهایت امتیاز است در میان ایشان
ظاهر شده در لباس نوکری سلطنت و ریاست انقوم را
بتصرف خود در آورد از تدبیر و جرات او حکایات
غریبه و عجیبه نقل کنند و کویند در کمتر از محاربات شکست
یافته است و لکن افسوس است که بر عهدی و خلف وعده
و خدعه و مکر و حیله در سرشت او مخمر است و بهمو دو موافق
ان چون نقش بر اب بی ثبات و بی اثر است از
هنگام طلوع ان الی الان حالت اجتماعی در تزلزل است
و سایر فرق که با ایشان جنگ و جدال داشتند بکرات و

مراسم تنگست فاحشی حوزده اند وجمع جارد نا جار باو
صلح کرده اند الا طایفه انگریز که ایالی در بروبحر فیمابین
ایشان جدال و نزاع برقرار است و بالطبع نزاع ایشان
خلایق همواره در رنج و عناد با انواع محن و بلا مبتلا اند
و چند سال قبل ازین بمکر و خدعه و حیله سر را متصرف
شدند بادشاه روم عساکر جراره بدفع ایشان فرستاد
بکاعت بتالیف قلوب مغرور ایشان پرداختند و در اتمام
مجادله عسکر سلطانیرا منهزم ساختند تعداد از جماعت
انگریز نمود بملاحظه انکه شط انجاعت بحر موجبات
ان فرقه ضعف و ذلت و فراریی مملکت اینست باجاعت
بادشاه روم برادره چند جهاز جنگی مملو از افواج کارآزموده
از راه دریا تعین فرستاده از راه خشک بحر روانه ساختند و
در قریب بقاهره بدریا فرو فرده شش هزار انگلیز را بکلی قصد و بازده
هزار عرب و جنگ سلطانیرا فیمابین درستاد و در هر دو جنگ
بر جماعت فرانسیس آمده در قاهره محصور شدند والا فرار

جار



جار ناجاران مملکت را گذاشته بیکبار خود فرشند
و این نیز بیکبار از اسباب حرب میان این دو فرقه
ست و در سنه یکهزار و صد و بیست و سه هجری سفیران
و ایلچیان از جانب ایشان با تحف و هدایای بسیار
در دار الایمان ابران بپایه سریر سلطنت پشتپناه
جمجاه عالمپناه حضرت ظل الله خلد الله ملکه
آمده درخواست نمودند که اشاره عالیت قاهره
را بایشان سر رافت و الطاف باشد و اجازه دهند
که از راه خشک از مملکت ابران عبور کرده بر سر
هندوستان رفته جماعت انگریز را بکلی اخراج کنند
و از حضور شاهی نیز چند هزار سپاه جرار بجهت
تقویت و اعزاز و اعتبار بایشان مرحمت شود
چون انگریزان ازین مرحله اکاهی یافتند زوال
دولت خود را از هندوستان معاینه دیدند مستر جونس و
مستر مالکم سابق ذکر شان گذشت و نهایت کار آموده

دبا خبر به وهوش وعقلند بکرات بدربار
کیتی مدار فرستاده امضاء دولتدار از
قبول این معنی وا داشته وحمد الله سبحانه
این بلیه عظیم از سر ایران مرتفع شد زیرا که بروز
بود که اگر آن قوم بهباه در شکله وداخل مملکت ایران میشدند
باز بیرون کردن ایشان نهایت دشوار بود وبدون محنت بسیار
دست نمیشد این چنین مرد از نفس اسلامی بسیر نشید وطریقه عقل ودین
متحقق است که اسلاف این طایفه احدی را در پایه
سریر سلطنت نرسیده دانسته اند زیرا که تمام انفرقه

(در نسخه زیبا)



در نسخه زیبا و چاپ لوس و تنخ علوب خانم و وثیقه طایفه
قشقائی و خیانتی که در روس و متقلبانه افغان کرده در ایران از
پادشاهان در خاطر دارد و در ایران در قزاق و در بوشهر و بختیاری
از قشون و خیانت و جاسوسی و خیانت و غارت و دزدی و
از قشون مجزا و از ملک و تجارت و غارت و دزدی و
چاکری بوده بهبهت و آخر الامر مرتفعه نفقه آنها را معین نموده اند
که حرامیان ایران شیر طبیعت و ملک خاصیت اند و حکومت خلق
بهبهت خصوص کافر با حیات ایشان جمع میشود ولیکن واقعا
کار در دنیا امور کار را از تردد سفرای ایشان بوزارت السلطنه
نهایت تعجب است زیرا که این جماعت در اعلا درجه مکار و
مدعیه اند و اخلاق ایرانیان و ایران و نفاق و طمع بمدرجه
قصوی رسیده اند و لهذا سیاه را نیز از ایشان امید بهبود
و خیر مندی تمام حاصل نیست و از ترک این امور متصل خواهد
موقف رسیدن جنس و جمع جماعه بر سریر سلطنت ایران است
ذا عجب و ذا ما اولی الابصار

و از همین است که اگر کسی در مجلسی از دیگری رنجد شخص نجوا نه خود
رفته رقعه‌ای در دیگری مینویسد و هر دو را فرود در فلان موضع با او جنگ
است از طایفهٔ آشمشیر و الته حربه برای کار دو آن رقعه
با آن شخص میفرستد و حامل در وقت رسانیدن
میگوید این رقعه جنگ است چون بوی رسید و مضامین آن قبول
نکرد و عذر آورد و در میان قوم خار و ذلیل میشود و اگر بدست
پادشاه یا حکام یا امیر دار و شحنه آن رقعه را از آنکه با شخص میرساند
میتوانند که منع کنند و ما در میان نمیآوریم اگر با او رسید و کسی مزاحمت
نکرد و او نیز حربه را قبول کرد در روز موعود با همان رقعه هر یک
چند کس از مردمان عدول را با خود میبرند و شاهد میباشند که یکی بر دیگری
بیداد نکند و مغلبه و غارت نکند و چون آنکه شد و حق ثابت شد موجب قضا
خواهد و اگر موافق ضابطه و قاعده از طرفین رد و بدل شد و مانعی نگشته
شد و بر منافی نیست پس حکم را احتیاج بتخاصم و عدول و دادن
مبلغ آن نیست فقط
بعد از آن شب بهم کرده تا نیمهٔ آن روز قدم بر قدم یکدیگر گذاشته
تا صبح بهمان نهج بنشست بهم داشتند روز اگر دانند علانیه
بهم حمله کنند و اگر جنگ شمشیر پیش قدم بپیمایند و بر آرند
و بر یک نگروند و گریز نزند و بعد از حمله شدن علانیه و افزود
آن دو شمشیر همدگر را دریابند گرفته گریبان بیاز کنند چون
باشد و خواه اصلا تنگرفته باشد و اگر زخمکاری باشد آن
دیگری مقتول را در کنار گیرد تا جان را بجان آفرین تسلیم کند و
بنیاد بر آن است که در انگلستان شخصی از اهل استقامت باشد
که در شمشیربازی سر امد اهل عصر بود با یک تا چند شخص
شمشیر میکرد و مردم از دست او بشوه آمده بودند از اتفاق
آن شخص آن مرد ضعیف را بخشید و با او پیغام جنگ داد و بحکم مقدم
حاضر شد و چون محتشم شدند آن مرد ضعیف بشفقت گرفت قبل
از حرکت شیطان او را فریبی زد و شروع بحرب کرد و از این
آن مرد قوی در غیرت آمده اعضای آن از غضب مرتعش گردید
و دست او بر جایگاه که در شمشیر زدن خطا کرد پس آن ضعیف

برآمد

بعوانان

شمشیر بر کرا و زد و او را بکشت ـ و شمن توان خویش بجای
نشمرد ـ از اینجا معلوم میشود که مرد شجاع را جمعیت حواس و مدارک
ضرور است و غضب و غضب موجب زیونی کار است ـ فصل ۴
و از انجمله است بادشاه ـ رنگال ـ و بعضی پرنگیز نامند و در السنهٔ عوام
پرنگس مشهور است ـ ولایت متعدد و سلطنت بسیط است ـ هزار زد و کرور
است ـ محل ملکش بیعد و پنجاه کروه است ـ موضع پنجاه کروه و بیست
و پنج هزار سوار و بیست و چهار هزار جنگی فیل مالک است ـ
اول کسیکه از قوم فرنگ که بر جزایر هندوستان دست یافته
است این قوم بودند و چون هندیان با استعانت جای تحت انگریزیه
آن قوم را اخراج کردند بعضی از ایشان در آن کشور ماندند و
مواصلت با هندیان کردند و اولاد ایشان تمام بپرتگال نام
و ذلیل و کم نام و داخل زمره رعایا شدند ـ فصل ۵ و از انجمله
بادشاه ـ جوالار ـ است که بعضی پولند نیز گویند ـ طول ملکش سیصد
و پنجاه کروه است ـ موضعش دو صد و چهل کروه است
و بادشاه آن دو ملک یکی است و دارالخلافت آن کوچن نام
دارد و آن بندریست نهایت مرغوب و آباد و بعضی از ممالک
سرد سیر است و بیست هزار سوار و بیست هزار پیاده در آن لشکر کار نوکر است
چهار است جنگی و آن نیز بقدر ضرورت دارند ـ فصل



و سلطنت آنملک در یک خاندان نمیماند و چنین رسم است که هر کاه
آنملک بقوت شود و بادشاهان فرنگ اولاد خود و پسران بسیار
بزرگ یکی را بانجا بارستگاه تمام میفرستند و این آنملک جمع شده
یکی از آنها را اختیار کرده بر تخت سلطنت مینشانند و دیگران
با وطنان خود رفته بتحت حکومت و ثروت بادشاه باقی مستوفی اموال
خود را بانجام رسانیده بوطن اصلی خود میروند و همه ساله کوپانی فرنگ
حاکم و بادشاه ملکند و هر کدام یکی را از تصرف خود دارند و همیشه
عسکر ایشان بیصد و پنجاه هزار سوار و پیاده است و در وقت
ضرورت زیاده از آن نیز جمع تواند کرد ـ فصل ۶ و از انجمله بادشاه
نارسی ـ و بعضی نرسنگ میگویند و در السنهٔ فرنگ مشهور است
طول ملکش سیصد و بیست و عرضش دو صد و چهل کروه است
و بادشاه آن دو ملک یکی است و دارالخلافت آن کوچن نام
دارد و آن بندریست نهایت مرغوب و آباد و بعضی از ممالک
سرد سیر است و بیست هزار سوار و بیست هزار پیاده در آن لشکر کار نوکر است
چهار است جنگی و آن نیز بقدر ضرورت دارند ـ فصل

و ارز نجمار پادشاه ایران است طول مملکش چهارصد و هفتاد فرسخ و عرضش دویست و پنجاه فرسخ و دارالخلافه آن اسفاهان است و آن شهریست در نهایت کلدنه و آب و هوا و ارزاق تمام و همیشه پنجاه هزار سوار و پیاده و چهارصد فیل جنگی نوکر دارد و هفت زیاده غیر متبرعه مدکوره و ارز نجمار پادشاه روم پسر است مملکتش در نهایت اتساع و فراخی است اقلیم مشهور است و عمارتش بغایت و بنیاد و موضعش پانصد فرسخ کرده است و دارالخلافه او قسطنطنیه است بر کنار دریای شور است بسیار آباد و ارزاق و فواکه و میوه مملکت کثیر از سایر طوایف فرنگ زیاده می‌آید و عدد مردم فاهره او زیاده از شش کرور آدم می‌نویسند و سبب این چندان سلطانی و اقتدار سلطنت و آنقدر عساکر و ادرانکه در اینجا باید آورد مملکت نبوده است مگر زمانی که پادشاه ایشان که بایزید پادشاه قاهر بوده است و با چندین سلاطین فرنگ معاصر بوده با چندین سلاطین فرنگ خود در محاربه مملکت مشغول بوده است و آنچه تسخیر نموده است و ضمیمه مملکت خود نموده است و در سنه ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و

نوشته کلاه ایشان را مورد عاطفت و الطاف فرموده رسیله جاه و شوکت
غفران پناه نوشت و در خواست همت قدوا مور ایشان نمود و دران مرسله
دم از دوستی و مودت زده که اگر تقوی نکنند مستحق سیاست
باشند پادشاه در جواب نوشت که اگرچه این خورشید کلاه در مبادی دولت
روسیاهی دیرینه و بی وفائی در مصاف آن فرقه شهره لکن از راه غفلت و خاطئه
گذشته است در گرفتن موصل و لیک محاسن ایشان در مصاف طغیان و فتنه خواهی
بیرون کردن و گرجستان آوردن و مغاربان قزلباش دیار ایران را تاخت
بروسیاهی نمودن خالی از طریقه عقل و دانش نیست لهذا سعادت خدمتشان را
که بمثال مرجع پرشکوه و صولت دام حشمته منسوخه نشته و آن مملکت را الکای
سم ستور دیار آن خود دانسته ایم جماعت که مبادا آنکه رجاء بی این مسرت را
کوشمالی لایق نظر بصوابدید نشمارند و بعد آمد در این امر دقیقه
و خوض خود و لشکریان را بصیقل نکشند این جواب کتاب رسید چون از کشتن
پرکیس انگور و ایشان و مولانا گرجستان نصوب حدود ایران
با توپخانه و پیاده کافی قدرانداز فرنگی نژاد روانه نمود پادشاه که شکستی
عبد از آن طرف از درگاه اعلا سلک مصحوب و چنین وقتی را مغتنم شمرده

جریان بسته بودن خان



جریان بسته بودن خان محمد صادق خان سفارت اصدار فرمود که جماعت
روسیه قوم از ضعف خود فراتر گذاشته اند صیدی چون اجابت
بی صاد رود مجرد رسیدن فرمان واجب الاذعان سوی راه برایشان گیرند
بگی را از نوذ نگذارند سردار عظیم الوقار با دوازده هزار سوار جرار
جوانشیر خان در سعد خودشان بستقبال الفرقه اجابت گرفته رفت تلاقی
فقیر است در انجمن توپخانه فرنگی نژاد دست چابک هنرور بی نیاز بدان
توپهای عفریت منش مبادرت نمودند قوم قزلباشیه ازان کوه بلند پایه
شیر بیم کرده قدری پیش نشستند و بحکم سردار والاتبار دفعتا
صدمت و تفنگچیان ملک صلابت بر قرار کوه بر قوم روسیه شرف قبضه
برآمده توپخانه را معرض تیر و بار ساختند چون اقوام خاک را خصم دیرینه
بان کوه متحصن و بدفع ایشان روانه نمودند مقارن انجمن جماعت قزلباشیه
سر بر قرار پرسش نمی گذاشته الله اکبر کویان بر توپخانه هجوم آورده
و جمعیت ایشان را متفرق ساختند دگر باره ان قوم طاقت مقاومت
باقی نماند اعلام فرار بر افراختند و خود را بحوالی جماعت که
مادر سکه لین یعنی جمعیت گرجستان بموضعی که مقرر نموده اند برجای خود

ایستاده در قرارداد چون رعیت خراسان دانند صاحب منصب بر سپاه خصم آتش باز
و اگر خصم در پی گردد اطراف آتش از گرفته بیوش جمعیت و انس را بر هم
دیگر کمال ایستادگی ندارند القصه بر دار امیر اسفندیار و خرم قلعه ان دو قریه
واقعه بخوارزم و طرق را بر ایشان مسدود کرده بود و دانست که رودخانه
نمودند مخالفان شبیخون را حکم کرد که شبیخون آرند و ما را در روز کار ایشان آسان
فکنند از شتر در آمدی از ایشان زنده بر قرن زرد و در پس خورشید کلاه را بر بکله
دشمن کرده بر لشکر و ما خاصه نمود حضرت ظل الله بر قرن زرد و در قرن
صاحب ممالک محمود حضرت طاب ثراه از دل بیرون کرد پس از خود
با دشمن خراسان بنا بر تسخیر قلعه شیبه شد و آن بر طلیعه کوه مرتفع واقع
شده و راه آمد و رفت آن منحصر بر راه تنگ و باریک است که زیاده از یک
گروه ایران نتوانند در صف بر ایستاد و از آن جا که بستان اشجار و مشجر
بعضی از درخت انجوران بخارا در حمت بر دو ایام یوسف و سلطنت حضرت ظل الله
خلد الله ملکه کرده در آورده و وارث نخست و کلده دوی نهاده شد
پس از حضرت چند که مقام کجا بیش آن آنها را بزار و هفت از خدمی جنت آشیان
دنیای فانی رو سیاه با جانب آباد آن دولت آبد مدت نهاده داد



رو گردان شدند چون در خود نیافت مقاومت رو بجانب آورده
ایشان را مایل توجه دار السیف ایران نمود و چنانکه در سنه ۱۲۱۹ گذارد و در صدد برآمد
ابتدای نهضت انجمن و شد متوقف بمقام و در دارالامن صدد و آباد آن جان
خلوت باد کرده و در نمود و شاکر و بعضی دیگر از قلاع آنجمن را مسخر نمودند
بر دارالامارة مشهد مقدس نور دیدند اهالی نصرخره با مراسم سلطنت و جهانبانی
مش آراده بلده اراده عظیم انتوان عباس میرزا جانب نصرخره الله تعالی
الفضل از حضور سلطان زمان مامور بدفع آن مفسدین شده بجانب خجند و فیاره
مرخص شتافت و در دفعه اول السبب بارست آن قوم بر حضرت تاب شکست
بر عسکر ظفر اثر شاهزاده روی داد شد مخالفان زین احوال حضرت
ظل الله خان عاطفت را متوجه النصب عنوان ساخته و قوی دل شده باز
رسیدن عسکر سلطان بر القوم آتش پیکار بر افروخته آبدار حمله در شد و آن
آتش فتنه را بآب شمشیر خاموش و مجمع کثیری از اتباع و حشیان هزار کسل
با نهب غرب تعب پیشه عسکر نصرت قرین و بقیه السیف خود را بقلعه کنجور رسانیدند
چون موسم برف بود عسکر سلطان مراجعت نمود در اثنای آن سفیران
مراجعت فرمان کسیل بقای ایران با نشار و شکر بخدمت سلطان رسیدند

و تقویات خود را موقف عرض ساخته معروض داشتند که چهار کرا قوم
روسیه را در جزیره این خود بیان نکرده از لهذا چندی از خویش ایشان را نزد خود
بتعویق انقاد و چون معلوم ایشان آن دولت گردید بدین تهیه بهادر
از کرد و حیله بود چنانکه بیاید تمام ایشان قوم را تا قوم
از مملکت اخراج موجود و مفقود دارد و الا تا باعث فتنه و فساد خاص و عام
حسینان قوم تبریزی بیاید بهت دفع القوم نامزد شود و در عهده چنانکه گذشت
بودم که خبر وحشت اثر رسید و چون در یوم بست و پنجم شهر رمضان المبارک
از سنه مئتین و ثلاثین هجری سپاه ایران خود را بر سر شهر هرات رسانیدند
و بقدر فرسخ بهلاک شدند و بقیه جنگ کنان سپاه ایران را بگذاشتند
که بعضی از ایشان شب را خود داشتند کشته شدند و بعضی بالای ایشان قوم را
در میان گرفته بدستیاری توپ و زنبورک ایشان را متفرق ساختند
و بعد از آن دولت بر غایبه شتافته آمار از زده نه هزار کس از تفنگ را تا کل
هلاک نموده چند فراز سردار ان عظام ایشان را با جمعی از سپاهیان زنده
و چند بی فرق توپ و تفنگ و ذخیره و تقریبا سیصد قزاق متوجه سمت تعاقب
شدند و غرض از سفر سلطنت از تبریز خیمه بحکم اعلی بدفع ایشان متوجه شده

و القوم در آن قلعه محصور شدند به نیم ماهه و کسی خبر نداد که ایشان
مرده اند لهذا اللهم انصر من نصر دین محمد و آله و اخذل من خذل آل محمد
چنانکه قرار داده شده بود در حرب قریب چندان مهارتی نمیست در این محاربه
و در مقابله کوتاهی زیاده داده و مردی و مردانگی را از دست نداده افسوس که
در سلطنت آن کشور دوامی و انتظامی نیست و اگر نه انتظام و نسقی
بخود داده یک طوماری بنام میدانداشت تا بان کیان تمام سلاطین
تولد خارجه خوان احسان و مطیع و مباج گذار ایشان میشدند و بر کلیه قصه
که یکبار بخشندگان اگر نیز میگفته است و اگر سلطنت ایران از جانب
بادشاه عالمیان براحت بمفوض گردید البته در دوی لیاقت بکمال
و قوانین نیکو کاری نهاد اگر خود نکند از قصور همت ادست فضل
و از انعام بادشاه ایران است که مشهور بوده نیز طلب ملک آن
بفضای دیجور کرده و عرض نیاز کرده است و عمار این همت آن بسیار است
و آنشهر بسیار آباد و در خلال آن نهرهای پخته جاریست و آن نهرها از نقود
عبور میکند که جهازات صاحبها در آمده و بر روی آن نهرها میگذرد و از آن شهر
رسنده و جوابهای سلطنت را از آنجا برمیگردند بجای که برای ایشان مقرر است

و بهره و طرف فرخان کلان از جمیع رسایه و در نشو و نما دارند و دران
معاملات عالیه بسیارست و همه اهالی آنشهر را در تجارت میکنند
حتی که امیران و بزرگان تجارت قیام مینمایند و فخر خود میدانند و
ملک ایشان در اصل و جوهر کمتر از دیگر ممالک فرنگستان است اما بعلت
دریاهای دور و دولت ترجیح بسیاری از ممالک سایر فرنگ بسبب دوری راه است
و حکومت ایشان این چنین است که پادشاه ندارد و ملک ایشان بهفت
حصه است و هر حصه مردم ملک یک امیر معین بود و شصت نفر از بزرگان
برای ریاست خود مقرر میکنند و این هفت کس جمع شده در نشستن و برخاستن
کار مردم است و بیکدیگر مشورت میکنند و هیچ کس را مجال نیست که
مجتمع و بیک حکم متفق نشوند و آن حکم جاری میگردد و سوای آن هیچ کس
یک امر جزئی هست از پیش نمیبرد و هیچ یک از آن هفت امیر هیچ شغل را داخل
در کار و بار نمیکند و بزرگان آن امیر حکمت آنست که در زمان گذشته اجداد
کارهای نمایان کرده و این مملکت را بدین صورت آباد ساخته اند
لهذا اکنون مردمان آن دیار را اولاد و احفاد او را امیر تصور کرده میدارند
و وظیفه بجهت او مقرر داشته اند و بعد از خیالی و عمده که مانند سلاطین در میان





اند کسی متعرض او نمیشود و دیگر میکند را نمیدهند و این جهت امیران را در آن
ملک تغیر میکنند و دیگر از نگاه بجای ایشان نمی نشانند اما ملک امیر عمده آن
که تولد شده بحال و برقرار میماند و ملک ملذیه بر دو قسم است و اقسام
خانچه دریای سمندر در اول و دوم و سیم و سمندر دوم و چهارم و پنجم و ششم
همه و قضیه میکند و مقدار این اکثر کرکنات و ملوکه که بر سر حل در بحر
در آب شور می و خراب میشود و سکنه اخا میکنند پس برای رفع طغیان
آب یک هزار سیه بزرگ میکنند که آب سخت سازد روان فیضه در شور شتر و بر خرزن
در استان اسکندریه است بنا نهاده اند و این قدر عرض و قوت نیم کرده
و در علم بحالت آن کرکنات و آبادی ساحل را در سمندر محافظت
کنند و آن بعض را جنه صد کرور خرچ کرده اند و تمام را از آهن و فولاد
و خیره و انباشته و فنای مستحکم با تفاع صد گز تخمیناً بنا نهاده اند و بر آن
عمارات بجهت سپاهیان و مردم و ران هر زمان ساخته اند و آن مردم
در هر جای هر وقت در محافظت آن نه میمانند و هیچ وقت از آن
خالی نیستند آن بنا استوار میماند و ملک را آفت نمیرسد
و انبوه را انواع خانه کنند و جانور خانه [illegible] و از انجمله

نوشیروان است و آن ملک در طرف دیگر و دیگر و در حوض [illegible]
دار حکومت آن جزء نام دارد و نهایت آبادی است و هر سه جا دره
یرکنه میدارد و دریاست آن ملک جزایر است و آن جزایر [illegible]
زمان سابق ملک نوشیروان و در تصرف پادشاه ایمان بوده و سکنه
آنجا فرمان بردار او بوده و همه ساله مرورد و هوردر ملک ایمان شخصی خالی
او سترنه یکی از امرای خود را آنجا بود و اجداد او مشی از قدیم
امارت آن دیار را داشته اقبالش روی تبرایج نهاد و خدا کهبر تبه
سلطنت رسید و تمام مملکت ایمان را متصرف گشت و بالا نرو دست
تعدی و تطاول بر رعایای آن مرز و بوم دراز کرد و سکنه ملک [illegible]
بجای آمده در خلع او سعی نموده و پیشه فت ایمان نشده در تعلل
این احوال حاکم شهر اشرف بفتح الف بلام زده و فتح طاء بر ا
زده و ضم قاف مردی خاک و بدباک بود روزی در فضای دشت
چوبه در از کلاه خویش را نصب کرده امر نمود هر کس از کرده و مرا سجده آن
چوب بگذرد آب بیاض کلاه بجا آورد روزی جاده تماشا می کرد در
و مردانی را دید امر نمود آن سر آمد را نزد او بردند کلاه و چوب گذشته و آداب

بجا نیاورده



بجا نیاورده مردمان بسیج حاکم رسانیده حاکم بر مجلد و دیم است بر خود
گفت از زیر دستم فرمان نبرد کشتنی طوان گفته را و مردی تبر انداز خاص
احضرت خواهیم کس را از لکان نیابد کشت حاکم گفت اگر چنین است پس
بر سر خود نرنجی هفده و نه تیر زده و دیم است نکرده حاکم در خشم رفت
و گفت تیر بر سر خود را نشانده مردم بو دیم است فرمانبرند که آن تیر کشته بیشوی
پس آنجا حاکم میگوید بیا کرو اگر تیر بر هدف مراد نشان رسانیده نشود
شد ما را خون بشما در گذرد و دیم است تیر در کمان کرده و بکشیده و آن تیر
از سر سه تیر زده نظاره گیان تسبیح و حمد بجا نیاورده و آفرین خوانده و قتل
سیوای آن تیر تیری دیگر در دست خود حاکم از او پرسیده که تو حکم
او را فضل یک تیر داشتی چرا تیر دیگر میداری دیم است گفت تا نیزه
اینکه اگر تیر من از تیر خطا کند و به پیش رسد و او کشته نشود او کشتن
ای تیر را بر سینه خود زنم و قصاص خود از خویش بستانم حاکم از پای تخت در
خصومت شد و هم را امر نمود هر دو تن و دیم است خود و در قلعه کرد و میان
جهان و جزیره که آب [illegible] ارابعه آن نابت کرده تخمینا طول او دو کروه
عرض آب داشت سکان جزیره را متعرض شده و از راه خرم کرده

مردم مذکور مردانه بکوشیده نوزده زخم بهای معتبر قتالهای عاشق کردند
و بر اسب سوار ایلغار بیست داده دولتخانه طالب ایلغار بیست و
چهار فرسخ راه کشیده بدربار پادشاه کامگار تخت ایلغار نشین گشته
برملک پیشکار نامه میکرده مردم مذکور مردانه میکوشیده اند و از زمینهای گاه
بسیوند نامه نگار نامه دار پیشکار نامه را از دست تصرف پادشاه ایلغار
برآورده اند و مشغول نشسته اند خانه از آن زمان حاکم در پیش و پیشکار
متعرض نیست و دیگر تصرف در آنجا پیشتر است تا اگر آن زمان
جنگ نیست در ملک دیگر بعزم ملکستانی میروند و هر جا که آن ملک
کوه بلند و سیاهست و تمام در حفاظت ملک خود میکوشند و در آن
ملک قناعت کرده اوقات بسر میبرند و بر یک از
پادشاهان فرنگ که از ایشان مدد و میطلبند بسیاه خود در اندک زمانی میرسند
و بعد از دو سه سال طلب میدارند و عوض آن نقد دیگر مستحق میگردند
تا سیاه او دولت ملک خود رسیده بسیاه بیاسایند و ایضا ایشان را خاطر
آنست که هرجا تنگ بگزایه میروند تنخواه خود را موجب مخلد قلعه ها میگیرند
و اگر اندک خلاف اقرار و قتالهای ایشان آید بیاد توقف از زر بهای خود نمیدهند



از بندر تا ملک خود در کشتی نشست و بسوی ملک خود روان شد چون بمسافتی
قطع مسافت نمود از اتفاقات شاد مند و خوفان عظیم در کشتی پدید
و سه حصه و بارش بسیاری بر خواست قریب بود که کشتی غرق شود
مردمان سکام عرض کردند که ویلم نام مردی قوی هیکل و دلاور است
اگر او را بر ما گماشته شود بدریا از دست او بسیار کار دلاوری بحث
نجات و حیات ما مردم از دانی خوفان خواهد شد حاکم کردوست ایلغار نشسته
بود دست و پای ویلم نام را گشاده و بر او کرد ویلم نام شمشیر بر دست
گرفته از کشتی خود را بدریا انداخت و زمام کشتی را بگرفت و تکیه بر بازو
کرده از کشتی بجایی دیگر آمده بود دست بیدو خود را بجای بگریخت و
در سعی آن شد که حاکم ظالم را از میان بردارد چون مردم از ظلم او بجان
بودند او را بگرفتند و ویلم نام با حاکم زدم کرد و غلبه یافت و او را بگرفت
داد و همچنین قصه رفته اجتماع خلایق کرده ویلم نام شد چون آوازش بگوش
پادشاه ایلغار رسید بسیاه بسیار بدفع او فرستاد ویلم نام با فوج
شاهی رزم کرد و غلبه یافت و فوج پادشاه ایلغار بشکست و جمعی
متهزم گشته پادشاه ایلغار بگریخت مردم بیشمار لاندا فوج پادشاه را

کرآباد و اصداد و شما سپر دیا درمان کرده اند من از دلت من ساخته
بشما میدهم و در شما طاهر است یا پارسوخته انجلاب غیر و ذوالحمد
بسیار و بدعتهای بسیار در دین پیدا کرده است انجماعت
جمعی بسبب در دین و جمعی بطمع اسیر دادند و از بن آباد
متفق دهم عهد کشتند پس آمد ناگاه حکم کرد که نام طایفه
یا یا را از خطبه بیفکنند و خود را از پس دین جدیدی در کرده
مقرر کرده حکم نمود که در تمام قلمرو انگریز در یکروز و یک وقت
تمام مردم شهر یا دریا نرا تاخت کنند بموجب حکم مال
و اسباب یا دریا نرا ضبط کردند و در گرجهای که
عبارت از پرستش خانه است تصاویر عیسی و مریم و دیگر
بزرگان دین عیسوی را که یا دریان بر خلاف شرع
آنها را بجواهر و زر و لباس نفیس آراسته در محراب
نصب کرده عباد را بر پرستش آن تصاویر مانند بت پرستان
مشغول نموده بودند را انداختند و بشکستند و جواهر آنها را
بسرکار پادشاه رسانیدند و جمیع از یا دریان که مشغول حکم

---

از انقلاب منبات و نواقض وضو و مبطلات و معافیات و مکروهات و مستحبات
خواهد بود در آنگاه از دخول و خروج شدن بگاه مضطر و در فضای کنار حمام
و آنگاه که از غراب صبی مستغنی است و البته خواهد آمد نیز فرو گذار
نخواهد شد و بعد از اتمام این مقدمات بکرم خلاق کائنات و هدایت
موفق و مؤید باد و یمان دل ایشان را خوش کرده حکومت
و نرمی میکنند و آخر الامر گاه میشود که مردم مسلمان بیچاره خانه
بجهت شاه و صنف مراد ایشان مسلمان مضطر بالتفاق اقدام همچنین
یا یا بهمین منوال در طایفه ترک در لباس مخالفت حضرت عیسی
بنام سلطان حکومت میکرد و در دین او احکام زخمه میزد
و در ظاهر از خوف عوام الناس نام سلطان و امر بمعروف
مطیع و در باطن از دور دین و دنیا بریخ انداز بودند و چند سال
برین منوال بگذشت تا آنکه در سنه یکهزار و پانصد و سی عیسوی
پسری هشتم که پادشاه انگریز و در شمانت رای ممتاز عصر خویش بود
امیران و وزیران مملکت خود را گفت یا یا در لباس شرع غرور
حکم بنفع خویش میخواهد اگر شما با من اتفاق کنید بین یا و شما

بسم

پادشاه فکر فرمود در دادن اموال و خزینه توقف کردند
که نیابد شاه خانه‌ایش را ضبط کرده مفاسد دیگر
جهانزن نیده نزد ما پادشاه فرستاده‌اند نسبت زنان عموجی قرار داد
خود در ملک و اسباب ضبطی ما در ما نیز را سه حصه کرده
یکی را بجهت خود داشته و دیگر را امیران و سپاهیان
خویش میرود و سومی را رعایا دریان و خافظان دین
عیسوی داده و گفته‌اند که نام ما پادشاه در خطبه نکنند و سکه
که در معنی بصورت بتان باشند در کرچهانه نهند و دیگر
حکم فرمود که انجیل را که بزبان سریانی و نوریست در ملک
غیر از نیست در انگلیزی ترجمه کرده تا همه مردم از دین عیسوی
باخبر شوند و چندان احتیاج بقبول از ما پادشاه دریان در باب
دین نباشند و از رسمهای نواصرانی ما پادشاه نیز نهاده
نوشته‌اند و از زنده و از تدبیر ما پادشاه بسلطنت
پاپا ضعیف و دین و آئین عیسوی رو به و طریقه جدیدی
و پادشاه بحکم و قوی و رونق سلطنت انگلیز روز افزون

الدنیا

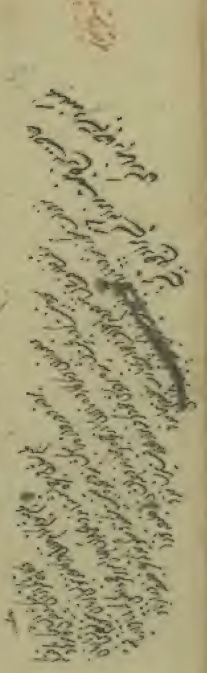

دارد نام و نسب او معلوم نیست [illegible] دوازده ملک عظیم و سلطنت
عظیمی در این قرقه هست [illegible] انگلیس و فرانسیس و اسپنیول و فرانکیس و
پرتقاله و دنمرک و سویدیا و روس و لندنیه و سویسرا نمارا
دوم قدیم و انگلند و ایرلند هر دو جزیره عظیم و مقر پاپاست جزو است
انگلیس است و ذکر آنها مفصلا خواهد آمد و در این مقاله کلیه و عمارت
آرایشان نیست و بهوای این سلطنت تا ممالک دیگر و فرنگ است
که آنها را بتخصیص خوانند تمام بلاد و آنها آباد و در یک عالم [illegible]
دارند و رؤسای [illegible] که بر مسند نام خود نشینند و خطبه بنام خود میخوانند
و لکن خود را پادشاه نمیگویند و اسم سلطان بر خود نمیگذارند و رسایی
بلاد و خلایق آن نهایت ندارد و عمران و معموره و مستقره
و دلکش و فرخنده و شکفته و ملک قسطنطنیه که کاه قیصران و تزارهای آنجا نیز
در این مقاله بتخصیص ملک فرنگ را نخواهند دید در تصرف سلاطین عثمانیه
بوده و فعلا نیز اکثر آنها در تصرف آنهاست و بعضی از آن را آنها
روسس متصرف است و در آن ملکها همه قوی پسندند و کلی مسلمانی نیست
و بجملگی باید دانست طول ممالک فرنگ دو اقلیم کرده و عرضش یک اقلیم و

کرده است



کرده است و هر سه شمالی آن مسند دریای اسپنیول است و غربی آن
بخش آسیا و جنوبیش آن مسند مختصریست فاصله میان آن و افریقه است
و خوبیا آن مسند دریاست که میان او و امریکا یعنی عرض چند بر فاصله است
ملک ممالک را منقسم بیان خود دیم مجملی از جزایر بحر فرنگ که مسطا
انتظاری نگارنده است و سمت مغرب بسیوای آن دو جزیره مذکوره
جزایر بسیار نیز هست و از آنجمله انچه در دریای شمالیه فرنگ و نزدیک
مشرق و شمال انگلند واقع است نام آن مختصر قیاد و شاد و فرنگ است
و متصل آنست ایسلند و اندورچی و جزایر دیگر که همه مستقر پادشاه
انگلیس است و جزیره او که و مجاز و بوقاف فارسی و در مسند و اطراف
خوب که ملک فرنگ را از افریقه جدا میکند در تصرف پادشاه اسپنیول
است و جزیره قبرس نیز در تصرف انگلیس است و جزیره کاه و بلیار و مورک
فرانکیس است و جزیره لسبا از پادشاه و حکام عثمانیه دارد و جزیره
که بکاف فارسی و نون و سین و شین و چیم و [illegible] و قبرس و
پاپس و سردینیا بکاف فارسی و سیسیل که در زمان در تصرف سوریا است
و جزایر بلیار ملک یونانند و در زمان عیسوی نگارنده در تصرف

و سیسیل و ساردینیا

مسمّاست بطلیس خطّهٔ عثمانیه اند و اهالی آن نایب ان فرزند حمید بن قحطبه اند و این
ملک از قدیم بر بخش نیم است و دران ملکهای بسیار منقسم است چون میان آن و آذربایجان
آذربایجانیه کفایت است لهذا بر سبیل اجمال گذارش میشود و اوّل شهری
بر کنارهای بزرگ است اوّل ملک مرند که مرا کوبر شش کرده و صد طولش و صد
و پنجاه و عرض آن دو صد و پنجاه گز است و در اطراف آن شهر
نقش بادشاه ایخانی مسلمان است از اخلاف منتفار مصر و دیگر نقوش
که طولش دو صد و پنجاه گز عرض آن پنجاه گز است و در اطراف آن
نیز خرابی هست و در و حاکم ایخا پیشتر از طرف سردار طیس عثمانیه بوده و اکنون
برای خود است خطبه بنام عثمانیه میخوانند و باج بسیار میگیرند و مسکوکه
ایخا مسلمانی است دیگر ملک قوشی که طولش یکصد و پنجاه گز و عرض آن صد و
پنج گز است و دارالاماره است آن نیز قوشی نام دارد و پیش از فتن مردم ایخا از
طرف عثمانیه حاکمی نشست و اکنون برای خود است و دیگر ملک تبریز
بولی طولش یکصد و پنجاه گز است و عرض آن یکصد و بست گز است و در اطراف
آن نیز برجولی نام دارد و حاکم ایخا نیز فقط خطبه بنام سردار طیس عثمانیه میخوانند
و دیگر ملک باراکه طولش دو صد و عرض یکصد و پنجاه گز است و دارالحکومت



آن قوشی است بزرگ و پیش ان نیز بازاری هست و مسکوکه نام سردار طیس عثمانیه
میرود و این هر چهار ملک از مراغه تا باراکه در اطراف بر یکدیگر اند و دیگر ملک
مهربان است و طولش یکصد و بست گز است و عرضش یکصد و بست و پنج گز است و دارالحکومت
آنرا ظاهر میگویند و آن شهریست ساحل دریای نیلی واقع است و اکنون
در ان دو بازار طرف بادشاه و دوم بنیابت سردار طیس عثمانیه بادشاه مسکوکه
و بالجمله حکام سردار طیس عثمانیه اینجا ضعیف اند و بست و چهار کس از اولاد
خلفای ملطیه چنین بر که در مصر خلافت میکرده اند بوده و نماز جمعه بنام
آن خلفا میخوانند و آن ملک را بست حصه کرده در میان خود تقسیم کرده اند و هر یک از
عثمانیه دوم خطبه و یا تخالیف میفرستند و هر یک از بادشاه و حکام
مشهور آنرا از شیعه میدانند و بادشاه دوم میگویند که بادشاه ما مکه
میرسد و پیش از بادشاه دیگر میفرستد و دیگر ملک مهربان است طولش یکصد و
دو صد و پنجاه گز و عرضش یکصد و بست گز است و اینجا نیز یک
سنه بزرگ است و بادشاه و مردم اینجا نیز ترکند و دیگر ملک
ملک زرده که طولش یکصد و دو صد و عرضش یکصد و بست گز است
و اینجا نیز یک سنه بزرگ است و بادشاه و مردم اینجا ترکند و دیگر ملک

ملک عراق و ولایت طوس و عرضش یکصد و هفتاد و کرده است و دگر آن ولایتی است
شهری آباد و در آن مزارد و مسجد و مردم آنجا همه بت پرست اند
و دیگر ملک لغا و طولش سی و نهصد و عرضش سیصد و شصت کروه است
و آنجا ملوک الطوایف اند و همه ایشان تمازا پرستش میکنند و لشکرهای این ملک
و اصرف قرکمان و هندیست و لشکر اعصار و دیار مذکوره در آنجا آیند
و در اعمت و اطراف بحر ارلشکر ملاد و دگر بوم دارد و همه و از هر جنس
که در دنیا پیدا شده است در آنملک پیدا شود و دو سر شکاری فراوان
و عجب است یعنی در ملک و در هر شهری از آن شهرها که عبارت از چهل شهر
و بیشتر است و از هر جزیره از آن ناکفتنی کلان مشهور یکی فاصله است میان او و
و افریقه و دو سر هر جزیره از آن سه روز کلان چنانکه ما آنجا که خلیج استوا در میان
ملک و وسط افریقه میکذرد و مملکت افریقه از دیگر ملکهای دنیا بسیار کرمتر است
و لشکرهای این ملک مذکور بزرگستان رود و ای و ویران است و از این
کنارهای دریای ابرک جدا رود و در هر دو کنار تازه و بسیار آبادان و همه جزیره
آنجا پیدا شود خانه جزیره ها بر سر یک دیگر کرده شد اکنون جزیره های افریقه

بیان کرده شود



بیان کرده شود اول جزیره بابلمندب مشهور است بجزایر عرب است و آن در طرف
کوه های مغرب است و مسلمانان آنجا دینی و ملت بطریق مختلفه میدارند
و دیگر جزیره دوکرت و این نخست آن لشکر و پادشاه آنجا مسلمانست و
دیگر جزیره دنب که از آنجا کره می آرند و این نخست آن شهر بزرگ است و پادشاه
و مسلمانان آنجا مسلمانند این جزیره با نشیب بحر ابر و دگر آبادانی بسیار
میدارد و هر جا که از قرکات بدین جزیره می آیند چندین روز آنجا بار بفروشند
تمام آن بیاده و اسپان خود را خوراند مقام میکنند و از آنجا ذخیره میکیرند و دیگر
جزیره مدکشکر است و طرف اول از آن جزیره بشهر
است بسیار و پادشاه آنجا مسلمان است و دیگر جزیره بوبن و نخست
آن جزیره بوبن نام دارد و در طرف اعلای آن کمبیل است و دیگر جزیره
سنبیلو و نخست آن ولی بطرف جماعت است و دیگر کنبری و دیگر جزیره
جزیره دیابی نخست آن نجال است و در طرف قرکیان پیکیر است
مشهور جزیره آنجا پیدا میشود که با قطار عالم میبرند و دیگر چند جزیره است که
آنجا را ذوری می نامند و این نخست آن اکثر طرف فارسی است و آن
در طرف قرکیان پرکیز است و لکثر بلکه همه این جزیره ها آبادی تمام و بسیاری از مسلمان

و خورم وارد و احوال ممالک آسیا چون مدت شش ماه در لشکر
ضبط اقامم مسطور بود لهذا از آن اغماض نمودم مقدم در بیان احوال
کرانه‌ها و جزایر و شهرها که در آن بنادر واقع است بنادر
چنانکه در اطراف شرقی و شمالی زمین است که در طرف مغرب و جنوب
زمین وسیع گشاده شده و قطعات و خلیج‌ها در این باب جاهای
و لکن این حصه از آسیا که بسیار مرد و جمع از
فرنگ متوجه بدان شده‌اند این طرف را که تا کنار
کوی معرفت و تحقیق نبود حتی تا دولت انجا
زر آن جاها را ربوده و مالک آن ممالک شده و فضایل
دولت بسیاری از این قرار بدست فرنگیان افتاده
دریای عمان که اکنون مسلوک است و
خلیج قاره و اوز مکان که در آن بنادر
میرسند و زر و تجارت فرنگ را همراه آورده با تجار
سوداگری فرنگ در هندوستان بود خرید و فروخت میکردند چنانچه
سال در بیماه ۱۰۰۰ هجری موافق ۱۵۹۱ عیسوی

نگر عالم آرای



بجهت مدار جانب که طرف را مغرب بود و از طرف شرق سکنان
و کشتی‌های دنس و مدینه که در آن در پیرکنیت مشغول تجارت بودند
و دیگر گروه از فرنگیان را و خاک و تجارت بندر خصوص هندوستان
میدادند چنانچه انقوم مذکور مال هندوستان را حمل آورده در مدینه
که میخواستند بفروخت و منفعت بسیار خریدند و بیاورده برآن میگرفتند
در آن وقت یک سیر ابریشم خام را بجوزن زر میخریدند و هندوستانیها
مدار را بجوزن یک گشت و از بجهت آن این بیچون و مالدار شده
فرنگیان دیگر بر ترفع و ثروت احوال آن حسد میبردند و حرص میخوردند تا آنکه
در سنه یکهزار و چهار صد و هشتاد و چهار عیسوی کلمنس نام کشتی‌بان
جزوه کتابیت عالم و فاضل بود و از علم نجوم و هندسه و احوال دریا
اطلاع تمام داشت فکر کرد که اگر کیفیت بر خواص ممالک مقاطیس معلوم شود
و قطب نمای درست و در دریاها بجهات جایگاه در روز و شب و ابر و تاریکی
شده سفر دریا بر فرنگیان بجهات نیکو کرده توانند و چندین توشه و آذوقه
چون خوش دل شد و قیاس کرد که البته راهی نموده باشد که از طرف مغرب
بهر ناخود و جنوب هندوستان توان رفت تصنیف کنند که اصح آنست که

که قطب نما اختراع شخصی دیگر است و اگر آن سه نفر زنده بودند کلمس
قریب بود و کلمس از آن فرار اختیار نمود و او است بجای کلمس
منصوبات خود را و لایات فعلی را بابت وجوه خود برگذاشته
بنظر سه دزدان جنوه گذاشته بود و خواست چند جهاز و صد و خیر را
رفض خود بهند و ستان نمود و دزدان چون کاپ نشنیده بودند از آن
باطلاق و دیوانگی اندیشیده بخشم حقارت و نفرت کلمس گرفتند و بکشتن
و چیزی درخواست او را و کردند کلمس بزاد و زد قوم بگریست و گفت
مشاهده دولت عظیم از دست داده و بی دولتی اینک از شما صد آشوم ما داشته
زیرک بست آدم و این دولت را نصیب او کرد و انهم او پیش پادشاه
در کلیسیا رفت و لو الاضطر غرض داشت از وی خبر خبری نیافت
از او نجاز و پادشاه انگلیز رفت و بنجاب بود و بنجاب ران لانه پس او در قبول
نکرد و بعد از ان پیش ولایر کپتان رفت و به نیابت مقصود با رکت کلمس
که داشت صرف و خرج آمد و رفت و نذر و نیاز سالانه کلمس کرد و حاصل
به نیابت مقصود باز گشت و کارش بعزت کشیده تهیت کرد و پس
لا علاج آخر الامر فروشت و بهمین رفت و بنیز سال او را رفت کرد

بجاز و پادشاه



بیکم زوجه پادشاه ثقافه بود و حوان احوال او را شنیده و میرآتش خود خلید و
بیچاره شد و دلایش با شنیده و بپسندید و از شوهر خود پسش اجازت گرفته
بندری از خود را بر خود و با قوضه سه جاز مع ارباب مردمان کار آمده کلمس بخشید
و رخصت و مود کلمس در آمال آنجا رصد و نود و دو عدد بری جاز
بر آرشد و دو بیه مقصود را نداد از چند روز مردمان همراه که کار بیکنده
نمی دانند از نظر نگذاشته بود و در جاز را از کنار گاه دریا دور تر بردن میخواستند
زیرا که در اوقت بر دریا صفر دریا چین کنار ده بود و هست چون کلمس که خود را
در میان مسمند که زیر میشل آب و هوا بجز آسمان چیزی پیدا نیست و بیقدر نیا
دست حیل بانی نظر لیشان نا پدید گشت و بعد از استند که در بحر پیمانی نکجا
و بکدام سمت بر دند و علاوه از ادعای شدند و تا امروز معلوم نیست که چه بر آشد
جمال و مراسان گشته دست از جان شسته و از کلمس جدا شده گفتند که ما نیز
باز بخاک خود رسیده الا شمار بر ما خواهیم انداخت کلمس نا چار گفت
از مرگ نمیترسم اگر چنین کنید کیست اسفا کار او طن بر سانده باید که او را چنین
صبر کنید پس اگر اسباب حل نرسید تا بر خواهید بگذید از نزد ما هیچ نباشد که
اگر این اندیشه بلاک کنیم باعث هلاک خود شده ایم و دکر زنده نباشد شاید

بجایی برسیم پس طوعا و کرها روانه پیشتر شده بعد از سیر و سه روز
زمین متعارفه آن دریا آمد و آن یکی از جزیره های نامعمور بود که طفلی از کشتی
فرو افتاده و خاشاک آنجا نمود و حیران مانده با خود گفت که این آن
نیست که در پیش ما این مختبا گشته ام و سکنای آن جزیره بسیار
و بیان بوده از کار و شب بجا نخواهد گذاشت تا خواهد پیش آمد که طفلی
از تعاریف قوم ایشان دارد و چندی را بجای استقامت گزیده و از جهار
سوار شده و از مغرب پاره بطرف جنوب رفت و بجزیره کلان که ماده آنرا
اسپانیول میخوانند رسید و در آنجا جمله اسپانیول ضروری را از ماکول و مشروب
و ملبوس مجانی خود و سکنای آن جزیره بسیار تلطیف و خوشنودی خود کرده
و بجا خود متوقع شده و از تعاریف آنجا چون مرور زمان و زیاده از آن
گذرانیدند کلمنس بسیار ملایم و خوشنود گشت و دانست که مقصود
مقصود یعنی سیر و تماشای هندوستان میسر خواهد آمد و چند کس از
خود را در آن جزیره گذاشته از بلاک اسپانیول غریمت کرده دوسه کس
از سکنای آنجا را همراه گرفت و از زر و مروارید و اسلحه آن دیار و دیگر
کارخانجات نفیسه بوفور آلات و میوه جات و آنچه در آن جزیره بسیار است

انگ از آن با خود گرفت



انگ از آن با خود گرفت و بجزیره مسافت و بعد از سیر و سه روز
بنظر پادشاه گذرانیده و احترام یافت و بعد از دو ماه با هفده جهاز و بسیار
و پانصد کس کارآموده و با چند کس از سرداران آن دیار شاه
رخصت شده بر جهاز نشستند و در چند روز بجزیره اسپانیول رسیدند
مشاهده کس انجا گزاشت و از آنجا بجانب مقصد رفت و بعد از سپردن
در آورده و چند قلعه برای استقامت و حفاظت مردم عمارت فرموده
پس از آن جهاز را بطرف جنوب راندند تا بجزیره کوبا قریب رسیدند
آن جزیره را بسیار یافت و صادق زر در آنجا بوفور خواهد شد
بجانب محکوم او شده و آن جزیره را بنام خود چنانچه بیکم موسوم گشت و
چند کس از مستحفظان خود در آنجا گزاشته باز با اسپانیول کشاف در
خصوص این اقالیم بعضی از دوشیزگان حرست تیجوردند در حضور
پادشاه او را بخود جای داده و خیال بازیست مهم خدمات جانبازان
چنان از خود شاد کلمنس از این معنی خراف و خیال باطل او را از خود
و بدستور سابق بقوت جنوب و غرب حکم پادشاه با اسپانیول را انداخت
و در اثنای دیگر جهاز ها گم شده و بقدر شش ماه روز بسمت مغرب راندند

و برسر حل رسیدو ان جزیره را متصل و بکفتند و ان از شهرهای فرنگ
جنوبی است پس از ان بطرف مغرب نهصد و جزیره دیگر یافت و
باز بست مغرب رفته شد و آخر الامر کناره بسیار دیار قرود
آمدند و ان جزیره را بسیار آباد یافتند و مردمان انجا بغداد بسیار و بسیار
خواهیورت بودند و کلاه ها از پرهای رنگین بسر داشتند و لباس نیز
از پرها ساخته و در بر کشیده بودند و بعضی از پرها بر قدر
در بر گوش میداشتند و زبان انجا مخلوط از پارسی و عربی و
دیبه نکرده بودند با ایشان و قایع تمام باز دادند و مردمان بسیار
کنجکاو نیز از کیفیت فرنگ بالتمام و قایع خود را بایشان زیاده و نقصان
یافت کنجکاوی بود چندی بسیاحت خود و حال بعضی ممالک جدید
بسیاح میرداشتان فرنگ رسید چنانکه ان از کریمان نظایر یک
برو میدپس بعد از مدتی و سر داران خود را بسیاحت جهان فرستادند
و در بین نوشتند مردمان بر کنار ان ممالک [illegible] از ملکهای
امروز نیافتند اگر بران امر قرار شما را بر سیدی و امر بسیار نام
از بود و اگر ان شهر قدیمی بود با بسیار از ممالک امروز جنوبی بر سیدی

ان مملکت بنام



آن مملکت بنام ارمکیل مرکب بود بوم کشت و در عهد ریزدگار ان نام بکشت
در کارکشی ملکهای نوبخ و قلمکشید و بجک از ملکها تمام او مشهور شده
و اکنون الامر حب دوا صحاب عظام و حکم فرمود راد در حضور پادشاه پرسش
ریاست و مشک ان متهم ساخته و در ان باب خلوکرد و در پادشاه
او را طلبید بر تخت فرستاد و در [illegible] بکذارد و بالصد و شش عیسوی در
جبل امر و بعد از فوت ان حکیم از اطراف و حاکمان دولت تصرف
و ظلم بسیار رو داد بر سکنه اسپانیول و از کردند و ان زمان فرنگ
شش لک آدم را از ان ممالک کشته و مردمان انجا را بیش بکان
و سیاح نکاری میاز انخته تا انکه از ان کنان اسپانیول کسی در انجا نماند
و خالی ماند بعد از صد و اندی قضایا یکدو سال از طرف او دست بیش
حاکمی مسیح فرو فرستاد کار زار کشته بیاده و فجیعه سوار و خود فرنگ نوبت خود
بر لکامت تا مزد شد و این فتح طلبان غریبت تسخیر ملک کوه و کاف
تازی که ملکیت اسپار کلان و آباد ان در ممالک است امریکه خود و ای تخت ملک
مکسو شهریست بود بغایت وسیع و در کز و معمار آن شهر همه سنگین

دو کاخ بس آراسته و بازارها بزینت و آراستگی تمام تجمل یافته
و کام شهر مملو از زر و نقره و جواهر و لآلی آبدار بیشمار و قضای مجلس
دران در هر وقت موجود مجلس چون عرصات قیامت و فراخ
روزگار که شاهان پادشاه دران باشند دران جا حاضر و موجود و
حاضران دران جا کمتر از دو هزار تمام در غایت جمعیت و فراغ بال
در راحت و عیش و کامرانی بسر برند و هرگز نیندیشند که بهشت
آنجاست کآزاری نباشد که باکسی کاری نباشد و در جای
و سرای شهریار پادشاه در غایت عمارت و آراستگی نعره زده
و ستونهای آن همه از زر یک پارچه کوه اکوان پرداخته و کنگره‌های دیوارها
آن کاخ و سرا علی الاطلاق از یاقوت سرخ رنگ و فیروزه و زبرجد و در و یاقوت
یافته بود و پادشاه آنملک پادشاهی بود در نهایت هشت و شوکت
و صد هزار سپاه و در هر وقت پاسداری و حراست و خدام و دستندی
و هنگام سواری چهار دست مرصع سوار بیشند و امیران و حاجبان و ارکان دولت
بر دوش خود میکشیدند و فخر خود میدانستند و بعلو همت و فراخ حوصلگی
و انصاف شهرت داشت و کمتر کسی شجاعت از پادشاهان عصر او کمتر نبود

اکثر ملکهای اطراف را در دو روز یک تسخیر کرده و خلایق در جمله آن
پادشاه را آنچنان دیده که در نهایت شکوه و هیبت تمام همگنان را مسخر و منقاد خود
گردانیده و انواع انملک
نیرو گمان نبود و چنان نیز از سنگ عقیق و یاقوت استخوان ملیح
یعنی خارپایی که در تعبیه میکنند و دیگر چیزها و خود دشمنان مضطرب
از سنگ و چوب که سر آن را تیز میکردند و هنگام رزم از برای تلف
می انداختند و از آهن چوگان شمشیر و دیگر سلاحها ساخته میداشتند و
از بارود و ترکش و تفنگ مطلق خبری نداشتند و چنان
انملک هرگز نبود و کاهی بخاطر نیاورده و الغرض مدتها فرمانروای کار
و باقوع غلبه در قوابع ملک کوشیدند اول چند کس از بازرگانان آنجا
بتواضع و خلق پیش آمدند و اسباب ضروری از ماکول و مشروب و
ملبوس و غیره حاضر آوردند پس فرمان چنان رفت با تواضع و مدارا کردند
آنجا سکونت و زراعت نمایند و بتجارت اختلاط پیدا کردند و چندانکه بتوانستند
فی الجمله آشنائی حاصل کنند از احوال ملک و مردمان آنجا همه کیفیت ملک
ملکه و مستمران او آگاهی و وسعت و فراخی مملکت و نزهت و فراوانی اسباب
بیان کردند فرمانروا کار زراعت خواهش پیدا و تیغ آن در دل یکبارگی شد

و مردمان انجا از آمدن مردمان نوسفید پوست و کردار و کسی در دل خود
جانوری پایدست قیاس میکردند بنیاد دشمنکوه خرداد ندو نیاز
اختلاط و الفاف و گمان کرد در باره خود شاید میکردند پادشاه
گفته فرستاد و قرار آنکه در کشتی نوشته و سینه لیست از صنف تخلف
رسیده و شنیده ایم که این مملکت بردستگی نیکبر آرزو مند بوده
مستعد خواهد شد تا که این مردم بیرافتاب اند که بدین تمکن و صورت
و اخلاق پسندیده متصف اند و چون مردمان اینملک که بدین چنان زشت
صورت اند این مردم نزدیک بود تا بیاس خویش میکشند بدین جانور
زشت روی آب روان و این کروه یعنی مردم از دشمن این جانور
با این صورت عجیب بیرآمده اند و وقت سر دادن نوبت که بهنگام
صبح و شام موافق قضا بطریر چهار پا سر میدادند زخم خویش میکشتند
که این جانوری عجیب است که در بر چهار پا سر آتش و شعله از دشنم
خود بیرون میدهد و دیگر چون اسب نوزده بود نه مرکاب بر او راند
بر اسب و نیستی حیران شده گفتند که این عجب آدمی است
زیاده از دو بازو دیگر اعضا دارد و چنانکه عادت سوار





یکی میدانستند و بهمچنین از بسیاری از حرکات فرنگیان متعجب
میشدند و همه این کیفیات را بپادشاه خود میرسانیدند
القصه چندی فرمانروا کار بردر توریع بمنکوه مانده پیش پادشاه
آنجا که پای تخت او بود شتافت و با پادشاه ملاقات
کرد در اول بزد و بستیه و ارتجا و بادی باخت و بالاخره
بهوس تسخیر مملکت در دماغش جای کرفت و پادشاه را
بمکر و خدعه و حیله کرفته مقید و محبوس ساخت فاغتبروا یا اولی
اهل ابصار چون ساکنان ملک از دغای او حبس پادشاه
خویش خبر یافتند بتنگ بیش آمدند و برای خلاص پادشاه
سعی بسیار کردند اما بدست ان مظلومان جز به تیر و تفنگ
نمونه بیش نیامد کردند و جان دادند و از کار توپ و تفنگ
صدها مردم کشته و خسته [illegible] در این کیر و دار پادشاه
انقوم که در تمام زمان خانه مقام میداشت و بصحن بام آمد
زدم در تماشا میکرد ناکاه سنکی بر او رسید و از زانو
کشته شد و بسیاری از انقوم بقتل رسیدند و بقبضه السیف

منتظم گشتند فرمانروا و کارزار ملکوا فت و خویشان و فرزندان
پادشاه بعد از سلطنت تبدیل کرده و تمام مملکت تکسو را
بتصرف خود در آورده و باندیشه آنکه سکنان آنملک رشک
کنند همه را از مردوزن آنچه بدست آمد نظامی تمام بخشت
و کسانیکه خردار شدند که نخست بجانهای دور و دراز بجنگلها
و بیشهها بناه جستند خانجا حال مبلغی از اولاد ایشان
در کوهها و جنگلها میباشند و همگی فرمانروا و کارزار و دیگر
اسپینی ملک را از سکنان اصلی پرداخته و صاف کرده
زنان و مردان و رعایا و اهالی خود را از اسپینی غلبه شده
و آباد بها بطور خود ساخته و آنجا مقیم گشتند و بمرور ایام
تمام ملک تکسو آباد شده و ملک دیگر گیتی دست نیافته
نیز گشتند چنانچه مردمان اسپینی در نهایت درجه ثروت و نعمت
بسر میبرند و در آن ولایت بهار و تابستان و خزان و زمستان
بترتیب میباشد و در زمستان سرما و برف و یخ بندان
کمتر و در تابستان گرما و حرارت آفتاب بسیار کمتر
از ولایات دیگر است و در آن ولایت بهار و تابستان
بسیار خوش و دلپسند و مردم آن ولایت بسیار
خوش و خرم و خوشحال میباشند و در آن ولایت
کان و معدن طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلعی
و ارزیز و سنگ مرمر و سنگ سماق و سنگ سرمه و سنگ
سنباده و سنگ سرخ و سنگ سیاه و سنگ سفید و سنگ
سبز

و بغایت خوش آب و هوا و مزروع است و ملک بسیار و طولش نهصد
و عرضش دویست و پنجاه کروه است و درین ملک معدن نقره
بسیار است و در آن هر جنس بخواهد بقدر تمام پیدا میشود و ملک جماک
طولش دویست و پنجاه و عرض صد کروه است آب و هوا و محصول
آن دیار بملک پیروش بهت تمام دارد و بسیار آبادانست
و ملک ایلاله در طول نهصد و پنجاه و در عرض یکصد کروه است
و مابین دو ملکست که ترجمه در طول و عرض عبارت از مسافت
که آبادی است و خیر آبادانیز بسیار دارند و صدر این ملک نمیدانند
کرتاکجا است و این قدر که آباد کرده اند و سکونت دارند حدود آب و
هوا نیک میدارد و دلدل زراعت بسیار و دنیا کو بسیار خوب
در انجا میشود خانه بر سر خانه های بسیار عمارت کرده اند از آنجا الوبنک
جهت خرید میروند و شصت و شش کروه و چهار صد ذرع
فاصله این دو شهر است و درین راه قلعه نشوده است و در ملک
اوریکا ماینخدود رسیده است و در جمیع آن دیار دنیا کو میشود
و آن نام اوریکا بی است و الله اعلم



پس کذا را کوه بزرگ میشود طولش شصت صد و پنجاه و عرضش سی و پنجاه و
و بوضع آبادی معروف است و طلسم کرده اند و در آن شهر
دنیا کو بسیار خوب و فراوان و انچه لایق عیش و زندگانی است
در آن جزیره حاصلست و دیگر جزیره بسیار خوانه است و در آن میان
دو صد و بست و پنجاه کروه و پنهایش هفتاد و پنج کروه است و درین
جزیره شهرها بغایت آباد و رونق است و قوی بسیار بسیار کار
دارد و دیگر دهنه دوسر که نهایت ندارد دنیا کو و اقسام خوبش
از غایت و فضول و خوب در انجا بخوبی تمام پیدا میشود و دیگر جزیره
پانزده کروه طولش پنجاه و عرض بست کروه است و آن اکرچه خود آبادانی
آباد و آبادی بر دیگر جزایر برجهان میدارد و جزیره تر میداود در طول
چهل و پنج کروه و در عرض بست کروه است و در آبادی از دیگر
جزایر کم نیست و جزیره دکانا طولش بست کروه و عرضش بازده
کروه است بین نیز اکرچه خوب است لیکن همه آباد و ساکنان انجا از
دریا بی کوشت صید کرده خورد است و بسیار می ماند و میفروشند و جزیره
جوان فرانه نیز بسیار کوشت و آن زراعت بسیار است و لیکن مردم آن

بیتاب شده و اگر زنی بماند جهاز و جهیز بسته شود و دختر بخود
بماند و نیز بواسطهٔ جنگ مردمان رواج نمیشوند تا هر وقت که جماعت
مسلمان بسیار شوند زیاده بر شصت هزار و بیشتر و کمتر نشوند
بدین مقصود باز میگردند و بعد از جمع و امید داشتن راه
یافته شود و ابو دانست که مملکت امریکه بسیار دارد و
گمان نیست که صحرا و بلاد آن دور و تروبک از خط
استوا واقع است لهذا در آنجا غلبه و سعد و نحوست بسیار
نباشد چه حیوانات دران مختلف است و گرمسیر و سردسیر و
اعتدالی همه دران میشود امریکه در کثرت و کمیت دریای
شیرین و خوشگواری آن در جهان کار آمدنی برای چنین
جایها است و شجرهای بامیوه و نباتات خوش مزه و گلهای
زنگین خوشبو و خوشبو و معدنیات مطلوب آنجا بهروزی
و نقره و غیر آن مثل اینها و سایر امور صاحب و امثال آن
بر ملکهای دنیای کهنه که هفت اقلیم مشتمل است امتیاز و
برتری میدارد و اکنون بضافت تمام معلوم و خواندگان

ذکر اجمالی از احوال ساکنان



ذکر اجمالی از احوال ساکنان اصلی امریکه مشهور است بزرگان
و قبایل مردمان آنسامان امریکه رسیدند در ملک مکسیکو و پیرو و بلاد
بسیار را فتند و در پیرو و ملک انکاس علیوه برنق و ثروت
تمام بوده و همه ایشان آفتاب پرست بوده اند و بعضی از
مردم شهری و دشتی بتان بشکلهای مختلف و خوب میتراشیدند
و شنیده ام که در میان ایشان بکتابهائی بوده و در آنها علم
قدیم نوشته بودند و از آدم ابوالبشر خبری بوده و طوفان
نوح را اجمالی قوم مذکور بودند و اخلاص امور [illegible]
ایشان بر کتابهای مصور بوده و اگر میخواستند که خبری بنویسند
تصویر و همه احوال را بر تخته میکشیدند و بجای رنگ پرهای
رنگارنگ ریزه ریزه کرده از صمغ بر تخته می چسپانیدند و
لکنر مردم این دو ملک کندم گون مایل بسرخی بودند
در اخلاق بغایت متواضع و لباس ایشان از پارچه پنبه
و غیره و چرمهای نفیسه و برهای خوشرنگ و زر و جواهر و
پارچه بمثل مخمل و چیت رنگارنگ فاخر می چسپانیدند و غذای

کردم مانند کرمهای زمین متحرک شده همیشه در دلکن و کمیت و عرض
آن بقدر طول انسان نیست و الله العالم بحقیقة الحال و نیز شنیده ام که در حوالی
آتشک از امور تعدی باطراف معلوم کرده است و گویند که یکی از حکام
آنجا دو کلاوه کرد که بلدی از بلاد جنگیز را گرفته بود و در آن معدن جواهر طلا
بود مستحکم کند و بسبب کثرت و قوت اهالی آن هیچ حاکم بر آن قادر نشد
آخر الامر یکی از حکما در آنجا چنین تدبیر نموده که بعضی از زنان خود را بصورت
با جیون جمع نموده و مدت [illegible] با ایشان آمیزش کرد
تا آنکه مرض آتشک متولد شد و بعد از آن آنها را بلاس [illegible] فرستاده
بوشش بنده مانند زنان قاحشه بایل بلغار فرستاد احوال آنجا را
معلوم کنند و چون آنها رفته بر مرض آتشک مبتلا شده بسیاری از ایشان
شدند و چون که با قامت ضعیف شده بودند پس از شهر بیرون آمده مستحفظ
نموده و از بیرون در انجا شایع شد و چون فرنگان با ایشان
مخلوط شدند بایشان نیز سرایت کرد و از ایشان بهند و دیگر
جاها رسیده فعلا از این جهت آنرا در السنه عوام فرنگ
مشهور شده است و بعضی میگویند که اول بار از فرنگ بهند و دیگر
جاها رفته است



تعدی کرده است و حقیقت آن فوق کرا احوال کمیته است و چون زیاده منظور
و این رساله شرح احوال ایشان است لهذا سخن را در این مقام دراز
میکنم [illegible] و اگر خواهد و در سال فتح [illegible] از ولایت [illegible] صاحب
یکی از خویشان قیصر بادشاه روم قدیم که در آن وقت بهند و فرنگ و روم
دست داشته و اکثر از ملک او فرنگ در تصرف او بوده است قصد جهانگیری
فوج برای تسخیر هندوستان نموده و قوم آنکه بر کرت کنین اطلاق کنند
در آن وقت تمام بر بت پرست بوده اند و از علم و تواضع و سیاست
و خوبی چیزان واقف نبوده اند و اکثر مشغال و کار ایشان شکار و تیر
صید انسان و اعوان تجارت بود و دیگر [illegible] معاملات نمی پرداختند
و پوشش کیشان از موم جامه ها و قبا نهای ایشان از پوست گوسفند و در
ادویه و اطلاع دیگر بی خبر بودند چون فوج قیصر روم در [illegible]
رسید بسیار بسیار تمام و بیرا مسخر نمود و لکن چون لشکر مشغول تاراج ایشان
و از ملک متفرق بودند جمعی از جنگی بادشاه آنجا بر سر ایشان
بروم مراجعت کرده و بر ایشان مستولی شده بسیاری گرفت پس در آن بلاد و دیگر
جهوی از قبیله سپید کان [illegible] زرانا فوج بسیار بجهت تسخیر فرنگ

در بیانی افتاد اما در بعض روم که گذشت القصه هزیمت شاه بشش
راه با یار وفق و عدالت تمام ملکیست نکرده و در گذشت بعد از او کشش
فرخشم بسلطنت نشست بنشان پدر بهایت پرداخت و بی
عدم شفاعت مجرمان هنری را بسیار و در شهری نمود و لهذا خواهرش شاهزاده
بسلطنت و حکم بیاستگی شد و چهار سال بعدالت رعایا داد و دهش و
رفق و اعطات و دانش در حیات پدری سلطنت نمود و بعد او
اکثر خوبان تجارت در عهد و شان نشاندند و او پادشاه بود حمام و فاضل
چنانکه چند کتب در قواعد سلطنت بجهاداری تصنیف کرده است و بعد
امر ان ملکت بحصول فرزند او را تشویق کردن شوهر تجویز میکردند
قبول کرد و گفت تا ملک بی شوهر نیست پس میگوید شوهر دیگر کنم و در سنه
هفتاد و یک از زمان جمید جهان و هفت سال سلطنت کرده بود درگذشت
بعد از و جاماسپ کوچک زاده هنری هفتم و در تخت نشست او نیک و
نه بود و چهار سال تمام عدالت و رعایا پروری نمود و بی اجل پیش جانگیر
پادشاه بابری پادشاه هندوستان بدیدار حق فرمان خطوط و دوستی
فرستاد و در خواست نمکان برای عداوت کرد بعد بیست و

سکونت تجار قوم انگریز در حدود هندوستان



کرده جلب در خور نورت برای سکونت ایشان و اداء خاکروبگران در
تاریخ محمد قاسم فرشته مسطور است یعنی بعد بیان اشاره میشود القصه
بعد از فوت جاماسپ پیشش جارلس جانشین و در گذشت بعد بیست و چهار سال
بادشاهت کرده و در سال آخر جلوسش اکثر امیران نمک حرام خیانتکار
خود اندیشه کرده و ذکر ملکه کبیر مردم زیر فرمان یک کس بودن خلاف
پس خروج کرده و پادشاه را بعقد سپاه نبرده و اطاعت او بیرون آمده از
ملک بیرون کردند و خود مستولی شدند و اطاعت پادشاه بقتول ملک
خواهیمیش پناه یافته تا بعد از ده سال مردمان ملک از ظلم و جور امیران بتنگ
عاجز و نه کشی نجید متفق گردیده خروج کرده و اطاعت پادشاه بقتول
طلبیدند و پسر کلانش را که جارلس نام داشت بر تخت نشاندند و امیران نمکحرام
بعضی کشته شدند و بعضی ملک دیگر رفتند و جارلس ملقب
و بسیار نیک خواه رعایا و دشمن دولت بود مدتی در تجار سلطنت بعیش
کرده و در گذشت و پسران بسیار از او ماندند اما هیچ یک از بعض نمکحرامی
نکنان خود و نه بعد او بوجب ضابطه سلطنت برادر خورد شش جارلس

نشست و او پادشاه بود مهابت نداشت و اراده قلبیه بما لایطاق نداشت
و بالجمله چون هرمز هشتم خاکی بسبق ذکر یافت همت بدفع سلطان و خلع پا
بسته با دریان پایا را از ملک انگلیس بیرون کرده خود را خلیفه دین و رئیس تمام
قسطنطنیه خود معرفی نموده بود و چون تمام سلطنت هرمز هشتم در تدارک قصاص
پایا و پادشاهان گذشته و مطیع پایا بود فکر سلطنت و اعتراض غیر
عمر خود را صرف دفع شر پایا صرف نموده و در برطرف نمودن پایا خوب
پایمال کردیدند و اخراج شرارت شود باز آمده در ایام سلطنت چارلس
و چارلس دوم نهایت آرام گرفتند و مقصد و مآل این بود که شر پایا
ماکولان دولت چارلس را مذکور داده و در خصوص سیاق کرده میشود چون
دین را در تخت برادر جلوس کرد و تحکیم اصول پاپ و قطع اوامر
زده و سر بسر شد چارلس ثانی در ایام شاهزادگی که غیر پاپ دین
نبود مذهب دین پایا گرفته بود از برای سبب ایران ملک پایا خود مصلحت کرد
جیمس برادر چارلس پادشاه فریاد برآورد که چارلس از دین پایا را گرفته
فکر اجرای آن در تمام ممالک میباشد و چون پادشاه پسر شرعی ندارند
که بعد از او بر تخت نشیند و چارلس دارای ملکت نخواهد شد مگر دختر





اوپر فساد ها خواهد بود تخت و مردمان پایا از زور پادشاه کم میشد
مذهب پایا را اجابت نکرده سر خود خواهند برد اگر پادشاه
ایشان را اجابت کنند هرج و اعتدال سلطنت را خراب و ابتر کرده ممالک
بنظم پایا کرفتار خود و بقدر فکری نمایند رسید چارلس پادشاه
بر حال برادر خود بسیار کریست و گفت هرچه شما امران گفته اید بجا
است اما جاسس برادر من است و بعد از من بجز او و اولادش کسی دیگر
نخت و تاج نیست و من نمیخواهم که او را بغیر مرتبه پایا از ملک بدر کنم
اما چیزی از او نیشم که او هم پادشاه شود و خواهد سلطنت غیر از شیر پایا
محفوظ مانده چنانچه اولاد جاسس را بعد از من پدر خراب نشوند
و دیگر از جاسس میکنند بکنیم که اگر او بعد از من پادشاه شود متعرض دین
کسی نشود و خدمات دیوانه نکند که دین پایا دار و مذهب و چون جاسس
این را قبول کند و خود و اولادش از دین پایا خارج نشوند هرکس خواهد سلطنت
اجرا شود و بعد از اولادش که سلطنت خواهند رسید بر قرار خواهد
بود امران بر چارلس را پسند نمود و اولاد جاسس را بطور خود قرار داد
و نیز جاسس میکنند خورد که من مذهب دین پایا پیشکش کنم و دیگر

جوزا و فصل تابستان از تحویل آفتاب بسرطان تا آخر سنبله و
فصل خزان از دخول آفتاب میزان تا آخر عقرب و
فصل زمستان از وقت رسیدن آفتاب بقوس تا آخر حوت
بیاشد و بارش در هر چار فصل میشود اگر چه در روزیک عت
است که ببارد و از این سبب همیشه زمین سبز و هوا خرم میماند و در
زمستان برف ببارد و یخ بسته میگردد و سردی بسیار میشود و در
تابستان اگرچه گرمی میشود اما احتیاج مروحه کردن لباس نیست و
باد کش نیز ضرور نمیشود و تابستان اینجا مثال ابتدای بهار گرمستان
و ایران میگذرد و در ملک انگلاند و میان اصلاح آن چنین
آب بشهرین مرور میکنند و آنجا باعث و فور زراعت و آبادانی
آنملک اند و نهرهای خورد و چشمهای کوچک بسیار است که بتصرف
زراعت و شرب انسان و حیوان میرسند و اکثر بکار آنجا کارخانه
و سایر حیوانات و نقولات بسیار و از آنجا که از هر قسم گوشتها و
و زردالو و سیب و بطاطه و الو بکثرت و بسیار خوب میشوند و گوسفند
آن میوه بابت گوناگون و نباتات مفیده صدر صد نام و نشان



آنها در اکثر ممالک کمتر است بلکه نیست بسیار بسیار بسیار است و اقسام
و اصناف از یک بین جهته پیدا کردن میشود مانند گرم سیری و انملک
آنست و در باغات سردسیر جا میباشد زده و امرزان آنش می افزود و
در برف سردسیر نباتات میخواهد اگر گرم سیری میکارند و باغبان کوشش
کم و زیاده بموجب طبیعت آن چیز میکنند آن نابرده و نیک نخواهد میکرده
و بهمین طور نباتات و میوهای نامبرده و کلکه و زیاده چنین که موجب
پرورش و تقویم طبع آن است بخوبی و کثرت پیدا میشود و اشیاء
مصنوعه هند و امرقه و روم و شام و چین و ایران و دیگر ملکهای
جهان را سوداگران و تجاران هر دیار و هر قوم هر جا زیاد کرده آن
چیزها میبرند و میبینند بازارهای و آسانه دست میآید و اهالی انگلاند
از کثرت تجارت و بیع و شرای اجناس ملک خود و امصار دیگر اکثر
متمول و صاحب دولت بیاشند و اکثر جزیرهای انملک بنام است
خصوص بانات یعنی ماهوت الوان هر رنگ و اقسمه ابریشمی ساده و
زرد و چیره و توت و تفتک و شمشیر و انواع اسلحه و انگشتهای زر
و کلان و نقصاد و پرز قسم اسباب و زینک آمیزی کوناکون خطوط و نقشهای

این نسخه از کتاب ... است

و بلوزبن دو دریای خرد و بزرگ است عمق دریای کوچک که آزاد دریای
نامند اندکی بیشتر از بحر سیاه است و در تمام ممالک اتفاق منعقد میشود
و زیرا شناوری نفیسه مطلوبه بر ممالک را در عرض آن بها می‌ستاند
و در ممالک انگلاند اسپیانی نیکت کاوان خوب و تنبیه میشن
و آهو و بز بهاوری از قسم خرنده و نیز دیده میشود و در اطراف
میشود با وجود کاوان شنجو و گشنیز و با اسپیان میکنند و در آنجا
حیوان موذی از جنس سیاح و دو کرا و دیت از این نان معلوم است
اصلا نیست و نقل میکنند که در زمان گذشته گرگان بسیار بوده تا کنون
بقایا از آنها گذشته میشود از شهرت به ضمن چون مار و عقرب و غیره در
دران نام و نشانه نیست و مگس نیز اندک از آنجا میباشد و بهمین نام
که انگلاند بطوری آباد است که اگر تقسیمات آن سیر و از دو فرسخی
مرتب شود بنا از تقسیمات ممالک انگلاند گذشته خواهان
نامه را در زمان احکام و این انگلاند فرمت معطوف سازد
و مستقر السلطنه انگریزان شهر لندن است و آن شهریست بر ساحل
دریای تیمز و در این مذکور در بعض تقویمات سه کوس است



و آبادی و عمارت اینها در هر کدام بر هر دو ساحل دریا واقع است
و برای آمد و رفت مردم دو پل از سنگ بسیار ساخته اند که
استحکام و زیبایی آن حیرت افزای بینندگان است و طول این پلها
بر هر دو طرف زیاده از چار کروه و قطر شهر یعنی کردان قریب
بده کروه خواهد بود و در این شهر سیصد و پنجاه کرجه یعنی عبادتخانه
از سنگهای مرمر و یشم و عقیق و غیره آراسته اند
و مدرسه و دار الشفا و بسیار و بیمارستان و عمارت بادشاه و ارکان
دولت بارونق و آراستگی تمام بنا شده اند و تمام عمارات آن شهر
از خرد و کلان از سنگ و خشت است و در بیشتر شوارع و طرق در کوچه
و بازار سنگ نصب است و دو طرف راه از برای پیادگان مقرر است
و کاری و کاو و بهم گوسفند و دیگر حیوانات در این میروند تا مزاحم پیادگان نشوند
راه سواران از پیادگان جدا باشد و در شهر آب در انبوهها جمع
عمارتیست محکم است که هر کس از ورود آن خلاص است و کل ولایت
بخشش راه بیش و دروازه خود مدار در و در شهر انگلند تا مدار پیاده گردی
و این آب برای محض از برای صاف داشتن شهر ساخته اند و نوعی دیگر

از برای لوکشیدن و نخوالان اختراع کرده اند جانبه آب را از هر آ
بعوانده و از آن مجوض میرسانند همچنان از در با
سرب که زیر زمین قرار داده اند آب را در بنجانهای هر یک
از سه کنار شهر میرساند و در حوض آنها میریزد و این آب صاف
و پاک است و بهیچ عارت برای ساختن و مرمت آن
مبلغ خرجی بساکنان شهر نمیرسد و حال هر یک در فصل سال
بدارد خنگان و میرابانی آن شهر مقرر میسانند و سوای این
برای صاف داشتن راههای شهر چاروب کشان مقرر کرده اند که هر
پیش از دمیدن صبح هر جا پاکی و خاشاکی در راه افتاده باشد
آنرا برکاری بار کرده بیرون شهر میبرند و دیگر برای روشن
داشتن راههای شهر در وقت شب فانوسهای آبگینه بر
ستونهای مرتفع قریب بیکدیگر نصب کرده اند و هر فانوس
یک چراغدان کلان تنها دارد که در شب تا صبح چراغ
آفروخته میماند و جهت صاف کردن آنها هزار و این شمعچیان مقرر
و خرج ایشان مثل خرج تبریز و همه مردمان شهر مقرر است در آنجا

ایلخانی نیز دارد خنگان مقرر اند



اینکار نیز دارد خنگان مقرر اند در همه شمعچیان تابع حکم او باشند
و بیلدرک اگر کسی بیگانه که از این راه و رسم واقف نیست
وارد آن شهر شود از دیدن احوال و کثرت چراغ از روی
حیاس خواهد کرد که سبب این خیر از جشن خواهد بود و این از شغف
بر شب بیاشد چنانچه کسی را شمعچی همراه سواری بر دکان حجاج
نیست و شبیر دو سواری در آن شهر مرکاری و کدبانو و توجه
و امثال آنها میشود و بیضه کسان از خود و متعلقان و نوکر نگاه
دارند مبلغ جزوی بگرایه و بیاسایی دست میدارند و بیاید دانست
که در ملک انگلاند نجاه و دو ملوک و رئیسه اند که از ایشان
خوانده و در هر یک از این پرگنه شهرهای کلان و شهرهای
خورد و قصبات و قریه بیشمار و انها بیرون از حد شمار است
و همه آنها آباد
تمام اند و عمارات و خرابی ملک انگلاند
در هنگام ایمنیت و صلح در سیصد هفت کرور و پنجاه و
پنج لک روپیه هست و هر کروری صد لک است و هر لکی صد هزار
روپیه هست
فصل
چون حکیمان و دانشمندان فرقه انگریز

از تمشیت امور مملکت فراغت حاصل کرده منوچهر بتقریع قواعد سلطنت
مشغول شده و در سراسر تقریرات خود این سخن مکرر فرمودند که شخص پادشاه
و اولاد و اعمام او موقوف بر آنست که پادشاه همواره قوت و قضای
آن مخاصمه عظیم که از لوازم تغییر و تبدیل پادشاه است بر مملکت
و اهالی آن راه نیابد و خواهر شده پس پادشاه را سه قسم داده و سلطنت را
موقوف بر رضای سه طایفه دانسته اول پادشاه دوم وزرای او
سیوم اعیان حضرت یعنی معنی از امرا و بزرگان هر کس که مرخواه او شده
در حضرت و در مجلس اعیان حاضر و حضور او جزو شمرده شود که کسی را
بسلطنت مقرر کنند و در تقریر بکشند در حضور اعیان مجتمع شوند و تحقیق حال
سلطنت را از خود سیاه بطریق حضرت عیسی او شانند
و اکثر اوقات بود و بنده نام امرا نیز بر یک از ایشان بود بگوید
پس شخص جلیله که سزاوار سلطنت است و بعد از آن سلطنت
گوید که قسم یاد کن که از پادشاه و شوی از آن نیز خواهد بود و سلطنت
تخلف نورزی و از آنچه من بعد بمقتضای مصلحت مقرر خواهد شد
مخالفت نکنی اگر از قسم امتناع نمود او را پادشاه نکنند و کار دیگران کرد

در شب دوازدهم



در شب دوازدهم اعیان را جمع کنند پس او را تخت سلطنت متمکن سازند
و هر کس هر کاری که دارد و شغلی شود و از برای خرج پادشاه مبلغی را از
کرک و محصول ایالتها و ولایت خالصه پادشاهی طلب مقرر کرده اند که در حرص
سال مبلغ مزبور از هر خواه میگیرند و بمصرف سر و ضیاع پادشاه
میرسانند و از مداخل ملک و عمده و از جاها و کوتلیان و موزاد
مصارف امور لشکر و لوازم مملکت داری از مرمت و غیره
میرسانند و زاید بر آن ضبط خزانه عامره میشود و خزانه بوطن خاص
مسکن نگهبانی که سیادت تمامی نواحی و اطراف آن زمانه بود در کتاب
تقریر طالبیه گذارش کرده است که پادشاه وقت ملک بلاغ دارالملک
انقره بود و بعضی از اخلاق او است اصلاح و مطلقا راغب
بامور سلطنت نبود نام او وقات را بمصروف میگذرانید و بعضی از اوقات
اشتغال بزراعت و تحصیل علوم و فضایل است و بلاد
خود کشت کار و زراعت میکرد و بعد از شش رفته از احوال علمای علوم
متفرقه میشنید و عمده دیانت بحاسن اخلاق او آنست که قوت خود از
فضلات مال خود و سلطنت خود میخورد و امید انعام از ارکان دولت

اخلاق

عدل آنات و ذکر رحمات آورد و بعد از آن جمله پادشاه را
وفق مراد دختر او را چون لایق تر دانست بر سریر سلطنت مستقر فرمود و
انصاف آنست که این عمل بجهت جمیع موجب استراحت و
رفاهیت است و لکن از برای پادشاه چندان لذتی از این سلطنت
متصور نیست و گفتوگوی یک قریه در حدود ایران و روم بر حمایت
و رعایت بسیار بهتر از این پادشاه بیست سال در گوشه بیراهت نشسته
تقریبا غافل و آرام بخورد و خواب خویش است بجهت محض از برای نام آنست
که گویند که پادشاه چنین و چنان فرموده است و امور سلطنت و ولایت
باطراف و اکناف بنام او مینویسند [illegible] که در زمان پادشاه
[illegible] حقیقت و اصلیه بوده و در ایام پدر و جد او نبوده اند
و چون پادشاه فوت شود سلطنت مستقر گردد و اگر از اتفاقات
پسر کلان در وقت زندگانی پدر بمیرد و از او پسران مختلف بحسب تولد
او یعنی پسر پادشاه بعد از مرگ پادشاه بر ایران روا میشود و این امر مهم
برای دو سبب اصلاح و رفع خوزیزی مقرر کرده اند خاصه از اگاز
پسران خورد پادشاه متوفی دعوی پادشاهی نکند کسی از سپاه و رعایا

پادشاه متوفی



پادشاه متوفی نخواهد شد پس ملک از فتنه و فساد شاهزادگان محفوظ و امان
و شاهزادگان خود را هرگز با حکومت و سلطنت مشغول نکنند
خواهند ضد پدر و اگر پادشاه بمیرد و ولیعهد در خانه خود نشسته
و در صدد تهیه لشکر نباشد گذران نماید و اگر پادشاه را
پنهان شده و دختران باشند بعد از فوت پدر دختر کلان جانشین
پادشاه میشود و اگر آن دختر با کسی نکاح و شادی کند شوهر او را
در سلطنت هیچ دخالت نیست و در ملک انگلند بالاصاله حکومت نمیتوانند
کرد و پسر کلان او و اگر از شکم آن دختر میباشد بعد از فوت
مادر پادشاه میرسد و اگر پسر کلان نباشد نصف فوت شود و پسر بعد او که
سوگرده کل سیاه است پادشاه میشود و اگر پادشاه را اولاد ذکور
غیر از دو دختر باشد آنها را اعتباری نیست و بجهت آنها اقوام
فهمیده و اگر احیانا خلاف پادشاه متصور در ایام سلطنت
بانیان میرسد و در صورت نبودن پسر و داماد دختر از بعض نسل نمیکنند
برادر پادشاه متوفی که در سن بعد از او باشد اگر در حیات باشد
میشود و بهمین طور که گذشت تا بالاولاد میرسد و چون فوت شود داماد

۱۲ بعد از او سلطنت

خلفی که قائم مقام سلطنت باشد و جانشین او در دولت
پادشاه میشود و در دستور سابق فرمان الیشان بموجب فرمان طغرا مرقوم
نسلا بعد نسل برسند و رکن دوم این ریاست وزرا و امرا و عمده
خوانده و هر یک را بمرتبه معین شده است مستقل است و غیر از ایشان دخل در
تصرف نمیتوانند و الیشان وزیر خوانده میشوند این مرتبه بعضی وزیر
اعظم است و تخفیف زیر و فوق ان تمام بعهده اوست و نیز او در مجالس
و کونسل که بمنزله محاکمه شورا است و در آنجا امور مملکت مقرر
میگردد وکالت از طرف پادشاه دارد و امرا و ارکان دولت و اصحاب مناصب
دارون او مطیع هر دو است و چون از برای امور دران مجالس توقف
بکثرت فاضل زیاده ازان است پادشاه و امرا بدون فتوی او
کاری نمیتوانند نمود لهذا این وزیر را احکام پادشاه که مبنی بر مصلحت
دولت باشد بهانه عدم رضای رعیت نمیتوانند کرد و همچنین برگردانیدن
بعضی احکام عدول نمیتوانند کرد و در حقیقت یکی با سلطان مستقلان
اداره امور میکند وزیر یکه جواب و سوال سفرا و ایلچیان و امور خارجه
از ممالک فرنگ باو تعلق دارد و در عهد این وزیر از اول این دولت الی حال

مستمک

وزیر دوم است



وزیر دوم است ششم وزیر یکه امور داخله انگلند باو متعلق است
چهارم وزیر امور است جنگ بواسطه او احکام بسپاه میرسد و این
شش وزیر او امور ملکی در غایة تمام است بعد از وزیر اول ششم
وزیر جهاز است منصب او فنی بوده ازان جهازی و سایر فن
احکام بایشان و نیز دست امور عسکر ایشان در زیر از عسکر
خشکی است در عهده او است هشتم وزیر توپخانه که محل مخازن جلیله
انگلند و توپ و تفنگ و لوازمات آنها تمام در عهده اوست نهم
وزیر امور است عهده که ناظر کارخانه و دکانهای کار کنیه اگر بر تقسیم
امورات الشان در حضور پادشاه و در پارلمنت بوده و او مستر
و دیگر برادران دخلی نیست و ذکر در کتب خواهد آمد دهم وزیر امور
عدالت است بتر قاضی القضات است اگرچه رسم عزل قضات چنانکه
گذشت متروک است و لکن شهنشاه آنست چون اصحاب عدالت
قدرت بر قتل اصری نمیتوانند اگر فوق فتوای را نوشتند بواسطه او
از نظر پادشاه میگذرد و حکم او در دیوانی اصدار مینماید از بعضی شنیده ام
که پادشاه را اختیار صاحب فتوی نیست چندسال زیاده از صد فتوی

کرده در رکن سوم و این اعظم ارکان دیگر است مجلس بزرگ است
و اهل آن از عدهٔ اعیان مملکت و عدد آنها خالی نشود از چهار
زیاده از چهار صد کس است همه ذوی الهوش و صاحب خصلت و
دانش و از تفنیه پیری و وزارتی معتبری و همیشه اوقات آنان
مصروف صلاح دید امور مملکت و پادشاه در عیشات
و هریک را ضابطه آنست که را اغماض از حق نکنند و الله در نظر
بکمان خاردار و حقرا و اندرجه اعتبار ساقط خواهند شد و اول
مشغولی آنان آنست که دفتر اخراجات آن سال را که بواسطه
وزرا درست شده است بنظر انصاف ملاحظه میکنند اگر ایرادی
شد بکال خود میکذارند و الله حاکم و اصلاح مینمایند و صحه کاغذ
جدید موقوف بر مشورت آنان است و هرچه بخاطر پادشاه
و امرا و یا سایر عقلاء الکلیس در امور ملک و اهالی آن
رسد در مجلس ظاهر مینمایند اگر انجا صحت پسند نمودند حکم
باجرای آن میشود پس پادشاه و وزرا بانجام میرسانند
و الا دفاعه و در نوع اشیاء دو قوانین جزویه و کلیه که در امور متعال

اهل مملکت یا شهر بی مفیدیت نخی کنند و خوانین ریاست
و تاجر کش و تجارت و عدالت و غیرها تمام ساخته و پرداخته
رای این جماعت است حتی حدود و تنبیهکاران هم بقول شریعت
و احکام سماوی قرار دهند و بنابراین بحسب اقتضای وقت و
طبایع در احکام و حدود تغیرات حاصل نخواهد گردید
و گاهی سهل سازند و طریقه تعیین عدد الزحاما خیاط کوچه
ثقات بسیاع رسیده است الا عقلا دست کنیس
و قصبه دفنه در اوطان خود با اشخاص صحیح مستحق اند
و گاهی در دکان و سبع جمع میشوند پس شخصی خطاب بمردم
کرده میگوید که فلان و فلان مستدعی خدمت و گاهی
که از جانب شما بصنوف و کالت در حضور مالک مقرر
باشند رضایت شما بکدام یک از ایشان است پس هر کس
بهر کس از ایشان رضایت اظهار میکند نام او را در زیر نام
آنکس مینویسند چون تمام شود خط کشند هر کس که نام
بیشتر خلق را ثبت شده اند پس بنحو مذکور
مصلحت مالک در رعیت

مصلحت پادشاه در رعیت هر دو را امر بعدالت کنند و او را در
پای تخت مقیم شوند و تا هفت سال زیاده این خدمت را
نکند زود دادگر خلاف رعیت کرد اگرچه مصلحت پادشاه
باشد یا اهمال کشته خواهد شد لهذا و رعیت خود را هر کس در
وقت مصروف میدارند الغرض امور سلطنت با زیاده از
چهار صد شخص مدبر است تا آنکه تمام منتظم نشوند امری در مملکت
از کلی و جزوی جاری نخواهد شد و از نخه که کوتاهان و اصحاب
حاجت و عذر در باب تجویز کردند در کتب دستانها مینویسند
و آنرا آئین می نامند و در میان خلایق منتشر میکنند که هر کس
بران واقف باشد و حکام و متصرفان آن خدمت بر رعیت
زیادتی نتوانند کرد و از آنچه مقرر شده است کمتر نتوانند معمول
داشت اگرچه با دوستان و اولاد خود باشد هر کس بهر حاکم که
معاملات میدارند هر چه خواهند نمود اگر حاکم غیر از معمول
دارد با او مدعی و بعد الثبت داد خواه خواهد شد و چون
باثبات رساند حاکم مجرم و معاقب خواهد کرد بهمین از قوانین

کلیه ایالات آن که در تنقیح امور ملک مقرر کرده اند دانسته میشود
و ضبط تمام آنها خارج از حوصله این دفتر است از اخبار
که خراج را بر مملکت هوا تقسیم کرده بهتر شهر و ملک دانسته اند
میدهند که از غلات قدر زمینی که غلات تخم بذر در آن زراعت
شود طلبند مبلغ لشکر را دانسته باید داد اگر اندازه فروع بیابند
چیزی داده نمیشود و در هندوستان نیز در اغلب اقالیم آن
مرحله را معمول میدارند و مصالحت در این عمل آنست که
رعایا میدانند هر آنچه زراعت کنند زیاده از معمول که
از آن مال میتوانند گرفت و حکام خدعه و مکر در کار ایشان
نمیتوانند نمود پس مال خراج پادشاه را تمام و کمال از رعایا
و حوشی میرسانند و ملک در رعیت نمیماند و مبتوذ از برای
حکام نمیگذارند بلکه آنچه مستوفی طالقه مقرر است نقد
از رعیت میگیرند و زیاده مقرر شده است از رعیت نمیتوانند
گرفت و میگویند که هرگاه این مرحله را مجهول و از رعیت
مخفی بداریم حکام بهانه خراج خانه رعیت را خراب میکنند

و تعهد آنها نمیشوند از خرابه رعیت خرابی ملک و ضعف در سلطنت
حاصل میشود و در آباد شدن خزانه آن ملک شخصی اصلا
فایده مقصود نیست و حق و انصاف آنست که این مرحله را
خواجه ضمیمه اندازد زیرا که آنچه بتمامی بر رعیت میرسد از حکام
جزو ذات و رضایت رعیت و دوام سلطنت است
و رضایت یک نفر را هیچ فایده نیست فاعتبروا یا اولی
الابصار [illegible] که ملک خراج را در دو مصالحه میدهند
زیرا که یکدفعه دادن موجب سنگینی بر رعیت است و از برای
پادشاه و دولتان منفعتی نیست و بهانه از دست عمال
شدن نمیرود و بسیاری از بلاد مقرر تحویل
ایشان خراج را البلدام یعنی بر خراج میکنند و میفروشند و
آنچه طلب پادشاه است از آنها بتمامی خراج بر میدارند و باقی را
لصاحبش میدهند و در انصاف کدورت نیست اگر اصحاب ملک
در آن وقت زر در دست نداشته باشند و کیل او در بهای خانه حاضر
شده ملک را تمام و تمکین میبرد و در انصاف فایده کلیه
که در رسانیدن مالیات حاجت بحصار و فوجداری و سپاه

نیت چون هر کس مال کار را مبدا اند هر وقت زر را که گاشته
که بجهت تحصیل مالیات مقرر است مدیر ساند و طلب همت که یک نفر
که مواجب او ماهیه نخود و بهه است چگونه اضلاع و قصابات
رفته مالیات را تحصیل میکنند و رسم صادر و موارد
موقوف نموده اند و مقام را قدرت آن نیست که
و مکان کسی را بزور خلا کرده مسکن کنند اگر چه املاک و بهاد
یعنی امیر الامرا و باشد باید برضای مالک باشد
مقرر نماید و انچه بخواهد برضای مالک خرید نموده زر نقد
بدهد و الا از دست او نمانش میشود و اصحاب حل و عقد
و برا امرا میدهند و حتی اگر بر قوم فواحش و قوالان و قحاب
نمیتوان زیادتی کرد تا زنان فاحشه را راضی نکنند متصرف
خود نمیتوانند شد و کرد و مصلحت در این مرحله نیز رضا جوئی
رعیت بهت و میکوشند و ملتزم کار موافق حال مواجب
میکرد و پس دو به خود را آنقدر بر اند و رعیت بیچاره نتواند راضی
کند موجب خرابی ملک است و دگر که محصول مال التجارت بیک

نیز از برای هر جنس مبلغی را معین کرده اند و تمام ملک
مشهور کرده که کسی زیادتی نتواند کرد و اگر کسی محصول
را با اداره خودی میدهند و در شوره و طرق کسی فراهم
نمیشود و اگر کسی مال التجارت را بدون گمرک بگذراند
و معلوم نشود سیاق بر این مقرر نموده که گماشتگان اینکار تمام
این مالها را ضبط نموده کار میکردند و اخبار شنیده ام که مقرر
کرده اند دو گمرک میگیرند اند اکثر کسی این عمل نمیکند
بلکه خود در وقت موافق ضابطه
خراج را داده کاغذ میگیرد و [illegible] که اگر بجهت محصول مالیات
و غیره زری زیاده از آنچه غالب ضرور شود و این مبلغ را
از مواجبان یعنی صرافان قرض میکنند و موافق قرارداد
باو دشان سود میدهند و همچنان بنظر میاید که این اختلاف
خلاف قاعده معهود مسلوک نمیکنند و بعضی رضا میدهند از
خود داده کاغذ از سر کار میگیرند و بعد از آن این مبلغ را
موافق حساب و عدالت تقسیم بر رعیت کنند و بدین [illegible]

همه مردم حقیقة احقاق حق مظلوم نمایند و اگر کسی از رعیت یکی از
عمال یا نایب او کرده باشد او را حاضر کرده موافق حق مرافعه کنند
و میگوید که رضای رعیت در مملکت و سلطنت
بهتر از رضای یک شخص است پس البته انصاف باید
معروف داشت و اگر ظلم او ثابت شد موافق آئین و طریقه
که مقرر است بعمل آورند اگرچه مظلوم او نیز رعیت و
ظالم از کتخدایان عمده باشد الفصه یک را بر یک
رجحان و امتیاز نیست و حکومت خیلی
اقارب غلام و پدر بر فرزند و شوهر بر زن و پادشاه بر رعیت
یعنی اگر پادشاه یا افراد یا کسی دیگر از بزرگان زیردستان
زیادتی کنند اشخاص در محکمه عدالت تظلم کنند حاکم هر دو را
طلبیده در مقام باهم مساوی دارد و داد مظلوم از ظالم
میگیرد و اگر از کوچک به بزرگ امر قبیحی سرزند آن را
تنبیه میکنند و بحکم قضات عدالت او جاری میکنند و
بجهة همین ادب جانب بزرگان و اعاظم در محکمه وکیل ایشان

باقی در صفحه

کبر ایالت نمی نماید و آسان باشد چه در اندرون مبالغ خطیر یکدفعه
موجب پریشانی و بر انگند که احتیاج و ناچاره منحصر
نشود در تعمیل رانیکنند و لهذا رعیت تمام بجان و مال در نظام
امور مملکت و سلطنت حاضر اند که خدمات
چون حکومت و کلانتری و کتخدائی و دارونگا و احداث
و غیرها از خدمات یکی را از جزوی و کلی حتی محصول اگر
مال التجارت را باجاره میدهند و میگویند بتعیین حاصل
است که هر ساله جزوی را منظور منفعت حکومت و دهها
انکل میخواهد دو سه دینار زیاده بتحصیل کند و در اندک
بجز خرابی ملک چیز دیگر متصور نیست خصوصا در مقدم
کلانتری و دارونگا و نحوها و گاه میشود که گمرک را
اجاره میدهند و لکن گمرک جزوی و کلی و آنکه درجه جنس
گمرک است و درجه نیست کشتها میکنند بطوع و رضا بدهند
کاغذی نوشته بخط انگریزی و هندی قطار میکنند که در
هندوستان است و بر دیوار چهار راه نصب میکنند

بسیاری از ممالک را بقوه متغیره تصرف خود در آورده پس بحکمت مقرر فرمود
سرایه تجارت که قابل نقود و اجناس است خواهد و نقد باشد
و لان در لغت ایشان بمعنی جماعت است خواهد و نقد باشد و خواهد
و چنین اگر بر لاد هندوستان حکومت دارند بهمان دستور از نقد نقصر
باجرت و لان یا بکدیگر در امر تجارت متفق شده مانند بین نفع و
نقصان اموال خود را بکدیگر سپارند پس احوال و خزاین خود را بجهت
تجارت بکدیگر باهم مخلوط کرده در بیع و شرای هندوستان مانند
بود در سر و قدر اجناس بسیار و عقد امور باو شاه اگر بزرگان
که مسمی بلان ایشان اند از قوم اگر بر متعلق تجارت
اجتماع مبلغی را قبیل کرده بدکه بر ساله تجار خزانه کنند قلعی سازند
و از برای محافظت آنها سپاه نگاهدارند و هر قدر ملک
در تصرف خود درآورد از برای آن مبلغی بسپاه باو شاه رسانند
خانکه در سنه ۹۵۱ که زر و نقره و نحاس بسیار ممتنی و مقدار
و بنگاله و بهار و اوده و بسیاری از ممالک هندوستان
ملک را بتصرف آورده بودند و از برای آنها قوت
بملازمات در کنار آن بسیار و از مدت چند سال است که بعد



از ملک شیخ الدوله و الله اکبر و نواحی آنها را
بتصرف درآورده اند شاید برای اللجاره مقرر نموده باشند از
تغییر عبارتی معلوم میشود که چهار لک روپیه بعضی از معاذیر از قدیم
که بسیار باو شاه میرسانند و مقرر کرده
از هر صد روپیه چهار روپیه بطریق معمول و گر کنخدای باد شاه
خود دلخواه کنند و هر گاه ملکی فوت شد حصه او بورثه اش میرسد
و اگر کسی خواهد سهم خود را بفروشد پس بایع و مشتری داخل
کنیه خواهد شد و امورات آن ملک متعلق بچند کس از قوم خود است
که اعتبار و کثرت تا صد و عدد آنها بیست و چهار است مگر بایی از آنها کم
بشود و مقرر است که مرت العمر آن منصب بر در کثرت باقی ماند و بر وقوع
قصور عظیم و اتفاقات آن خلل نکرده و اگر عزل شده یا انکه فوت نموده
بشورها بقی یکی از کنیه آن خدمت قیام کرده و نباید آن کنیه را بجهت آن
حصه از منافع ملک و تجارت و تعیین و در کثرت و خانه و سایر امورات
بلکه اکثر آنها چنانکه میرزا ابو طالب عالمگرفته کرده نقد نقره و بایه امور
بملازمات در کنار آن بسیار و از مدت چند سال است که بعد

و نوکر

دیگر از تخت فرمود
دیگر بسیار آن از ایران
که نوشته

کثرت اموال تجارت چنری ایشان نمیشد و نمانند قوم ما دست بچیزی
انبار موقوف داشته اند و از جهت این بابت چندان کسبی نمی کردند
چون من بعرض رسانیدم که در ولایت ما رسم است که امرای
امور را بدست وزیر مشورت و خلافت در کار سپارند
مشورت همین منصب و زیری متعلق میشود و بواسطه
کثرت خلافت یک شخص کار ملک چرا نمیشود و بعضی سبب
عدم قابلیت تمام حرمان نرسیده اند الفصه این بابت در چهارشنبه
در سوای روز یکشنبه که مخصوص است بجمعه اهل اسلام در عمارت
بسیار جلیلی که مخصوص جلوس خود ساخته بودند مجمع آمدند و دفاتر و
اموال تجارت ایشان را آوردند و در دیوار میرونشان نقدار
بکمال براه است پس در امور است مضلعه خود که امور است کشور بدست
مشورت کنند که مقرر شده که بعضور وزیر پادشاه بیرون کرده واسطه امور
لیاقت است و ذکر او گذشت ظاهر کرده اجازه از برای آن خواهند
ذکر فصل کرد فصل ها و لاموقوف نماند و شرط ادب مرعی است
که چون در شان امور کمتر از صنف تجار و رعایای انگلستان اند لهذا در نظر





و نیز مذکور که از امور ای پادشاه هیچ ایشان نزاد و قوم و منظور نیست و
بنا بر این تمام امور است هندوستان در قبضه اختیار دولت و رعایای ایران
چنین بنود و چون از زمانیان کمپنی امور است فصیحه که موجب بدنام
گردن قوم انگلیس بعضی انگریز بود و قوع آمد چنانچه پادشاه پرست
برای خانگی کمپنی ایشان این وزیر مقرر کرده و بدو کمپنی از ارض جدید
سوای کمپنی ملک هندوستان بجهاز چون کمپنی انگریز نمی خواست
تجار هندوستان چون این اخبار را مقرر کردند که هشتاد نفر از خواص
با مال التجاره وزیر نقد روانه مجلس هندوستان کردند و در هنگام
سلطنت جهانگیر پادشاه بابری جلوس خواهش حاصل کرده با انگریز
در بندر سورت مکانی بجهت تجارت که از انجا تجارت میکنند
با جماعت داده شد و رفته رفته از آن بادشاه رخصت گرفته
ساختن در جمع و منبر ابلج و بنا در دیگر منبر حاصل کردند و در کار
مشغول و سرگرم بودند و بادشاه منبر گرفت و معاملات التجاره
میدادند و بهتر از سود اکثر آن دیگر اطاعت میکردند و چنین
و نیز سالیان بر ملک رسوم و دستبرد و نقد رض را استوار نمودند

جان و مال را در میان داده و عهد و پیمان از طرف قبله نهایت
لزوم داشته القصه کار ایشان رفته رفته بالا گرفت و احکام و فرامین
امیر شیخ صادر گردید تا ایام دولت خواجه معظم الدین غفران مآب
مراسم جنگ مرعی و دایر و قائم میبود و اوزبک و بخارا که امیری بود
شجاع و لاور و جنگ و فوجش و لشکرات در محبت علماء و سادات و اصحاب
کمال درجه اعتقاد رسیده بود و تیمور در اوان کرگ و محصوری و کفایت و
فتوحات محصوره زیاده از تیمور این مملکت مرتفع و منقاد بود و ندر و پیشکش
بعضی از مفسدین بحضور نواب عرض کردند که تیمور را لوشی داده و
ازین مملکت اخراج کنند وی در جواب فرمود که ذائره حرب ما بین ما و
جماعت همیشه مشتعل است اگر در بوقت محاربه با تیمور فرار نمایم
کوشش و غوغا و فساد دور دراز طریقه خیرخواهی عباد الله دور است
و قطع نظر ازین بخزنه مکذار ای از اتیمور چیزی نظر نرسیده بدون
سبب ظاهری کوزه فارغ نمی آیند نزدیک و مملکت دارالسلام و علماء و سادات
عرض نجاوز از هفتاد شده است و زنان از دست و لوازم ظاهر
سر محاربه و جدال را بر دارم اشتر از مملکت اخراج کنیم بعد ازین

کتبت اگر رساله



کتبت کوتاه و مانع عود شود القصه بعد از چند مدت انگلیس طائفه
خیرخواهان و دوستان نواب غفران مآب را اجابت و رسیده بعرض
در روز نهم شهر جمادی الاخر سنه یکهزار و شصت و نه هجری بخار
رحمت ایزدی پیوسته از این سرای فانی ارتحال نموده و نواب علی الدوله
ظفر نواب بمسند جنگ پرجای احمد برادر او گردیده نهایت اکرمن
و قلیل التجربه بود و با حوال دوست و دشمن چنانکه باید آگاهی نداشت
برمسند نشست و بقضا صادف شد علیه جمعی را بهجت کرض بر زبان
نواب شهامت جنگ بجای پدر نشسته و ستاده وی قرار کرده خود را بکفالت
رسانیده و بستر در یک صاحب کوزه کرم انگیزد از جناب کمپنی
بکفالت نیابت التجا برده وی در مقام حمایت او برآمده علاوه نواب مرحوم
و بخرد انواب مذکور رسانیدند چون دود و شورت در دماغش جهت از اندازه
خرم و انبساط نهایت و در افتاده بود بدون جواب و سوال عرضیت
عرب با انگلیس نیز و جمعی از اصحاب معرفه از مصاحبین و ستاده نواب
مهابت جنگ را مجال دم زدن و منع کردن نبود و مصاحبین ستاده او
نظر بطمع خیر و غارت تحریص و ترغیب میکردند پس در اوایل با بمبار

نمودند آخر الامر بعد از تعال و قیل و قال بسیار مبلغ کلی برداشتن کردند که ... از
از ادرعدت قلیله لقب سرکار کمپنی بر سانند و در حوض بالقب تنش بلوک تحصیل
نگفته را که نام او نبرد و در آنوقت فقیر ... الکلیسیه بدیدن آنها
مسلح و دار و رسی تحصیل کنند بعبارت تحریر شکایت و کردن امور آنها از طرف سرکار
للدوله الجلیل رجیل البیت مرشد آباد کوبیده و در مقصود کمپنی نقصان اوقات و از
بعضی از معاریف توده و اینکه در وجوه آنها نیز دارای خصوص محمد جعفر خان
در اینجا دولت رام و نجوم ما را مخوف دیده میخواست که خود را از غم
ایشان نجات دهد و انها را الله تعالی و سپرده بدیدن و لکن چون ما نمود از
دوستی ایشان با جماعت انگلیسیه نیز آنرا نموده و در این اثنا خبر آمد قوم
فرانسیس و قوم انگریز در حدود دکن کالنجر جدال و نزاع اتفاق افتاده و قلعه
فرانسیس در انگریز را در دست فرانسیس و متصل چوکای و پنجره بود و انگریزان
گرفته و کوتهی ایشان را که در قلعه سمانا زار بود نیز ضبط کردند مخبر لارکس
که عمده و رئیس جماعت فرانکیس بود بسبب ایما و اشاره بوسل خبر به ما آنکه
جماعت خود و تو بخانه و برق انداز ان ملازم فقیر کار میکنند متعلق
آن دولت محرک جماعت انگریز شده اند بسبب شخصی از قوم

نمودی بجهم



نمودی بجهم داده اند در مصالحه مندرج است اگر شخص مادشمن نواب ما دوست نواب باشد و بعکس و الحال میان ما و ایشان جنگ است و ایشان را زده ایم و بدر کرده ایم و نواب پناه داده ملازم خود فرموده اند پس بر انداز که ایشان حرکت مرتب نقض عهد است چون این خبر نواب رسید آنرا کمک ما محسوب کرده و مقاتلان با احتمال آنکه آن قوم پناه آورده و در وقت جنگ مردانه بکوشند نهایت اصرار بر اخراج ایشان داشتند مونسر لارکس بعوض رسانند که علاوه بر این سرکار انگلیس بکمک نواب ما اند و با انگلیس اتفاق دارند و ما را از برای بد خواهی شما بدر میکنند و چون ما از قوم شما را تمام خواهند شد و کار ما در رکاب با شیم ما جای قصور نیست بعد از آن چاره دانشتر جواب داد و گفت با فعال صلاح در رفتن شما بسمت عظیم آباد است پس روانه آنسمت شوند و بعد از آن با فعال عمله قلیله غرور میر محمد جعفر خان و دولت رام با ستظهار انگریز انشتداد یافت و بر مصرف جلگت سپاه که نزدیک مرادآباد و صاحب زر بسیار بود با خود موافق نمود و بعضی از اظهار سر زده ها را نیز با خود یار و رفیق کرد و نیز در جنوار جماعتی کرد و بیقناق و در جم زنا آنش جدال را فیمابین نواب و جماعت

انگیزه مشتعل گردانیده و میرزا امیر بیک نامی از رفقای نوذر را که در اردوی قزاق
انجماعت زندانی بودند بایشان رسانیده بود و بعد از نهایت
تقرب نزد انجماعت دانست نیز دو این نامزد فرستاده و اجناس و اموال و
سردار را از بروز دفع و ولی نعمت خود اظهار نموده مانند مخبر میرزا موصوف بهر
سردار این پیغام آورده رسانیده بود نوذر مست این نامزد و پیغام او
گردیده اندک حرکتی از مزاج خود بکند ما خود کار را در اتمام میکنیم و در عوض
ادای مبلغ شش کرور روپیه سوای چیزهای دیگر میدهیم و مهمات جانی و خزانه
را ضامن خود شده جواب داد که بشرطیکه این مبلغ را حال الشیخ نکاله
دانسته تعجیل در کوفتن یک کرور روپیه حال المصالحه نموده نوذر نواب از
وادی آن مواعید شده و اصل مبلغ و مجملا از قبل کلیف مذکور سردار
انجماعت شروع در تهیه اسباب حرب کرده بسر ایام الدوله اتباع
انمخبر با منافقان از در وفق و مدارا بر آمده ما سودی نکرده
بسانی رجوعت جنگ خونی کنیم یک عت از دل بدر جوی نکنیم
میر موصوف زیاده جلب قلوب منافقین کوشیده بدیدکه کمتر از
با قیمانده که در دل رفیق نواب بود پس تلافی فرمیده در قرب و الفای



کلکته روی داد و قوم انگریز نفاق انجماعت بیشتر گرم شده شروع بیاریدن
گلوله توپ و تفنگ نمودند میر موصوف با منافقین بطریق دالت و حمایت
میکردند و میرعدل و معین اللی که از جانی و دل خواهان دولت سرایام الدوله
بودند کوشش میکردند و لکن بسبب توپ مجال پیش نداشتند و قوم
فرنگ کار بر انگریزه الجماعه تنگ کرده بودند کز نیل کلیف بیرون خواهش
و بار لق او پیغام داد که وعده جانی بود که جنگ تعلیلی شود و حال
سه پهر روز گذشت و هنوز سپاه قوم مرد انه میکوشیدند جواب دادند که
همین ساعت با سرایام الدوله موافقت میکنیم که اینها مغلوب شوند اشرف
وعده بظهور پیوسته منافقان حال میردن بطرف توپ هلاک شدند نواب
مسکین بمثابه این احوال در قوم مسلمین میرمذکور را طلبیده وی در آمدن
اهمال نموده بالاخره با پسرش میر محمد صادق خان مشهور بمیرن و بعضی دیگر از
نمک بحرامان مثل خود بحضور آمد سر ایام الدوله انجمن و الحاج را از حد برد
برد گرد و دستار خود را بر پای میرکنده انداخت و گفت که جنگ دین است
و من اکنون از خلاف او دینی که گاه گاهی بالسنه زبان کرده ام نادم
شده ام و حقوق جد خود را شفیع نموده و گفت که جد من نهایت

احسان و دو دستی باشنا کرده است تحقق او را بداد آورید و آن دی
مرا نگاه دارید میرسید که در این وقت که کاری پیش نرفت خود
روز با جز رسیده است حکم خود که پیش رفتگان مراجعت کنند و فردا
تدبیر این امر خواهم کرد سراج الدوله دیوان خود را جمع مومن اللیل را که پیش
رفته بود بر خاص تهمتاک کرده او طلبید چون دانست که او وقت گذشتن
نیست اگر بر کردم سپاه متفرق میشود این است که کار با خیر میرسد سراج
الدوله از میرمومن استمداد کرد او که سابق نفقه او بود مکرر بود و از
باستیلای بر اصل بهوش و هوا مس کشته اطاعت وی کرده مومن اللیل
را بمبالغه تمام طلبید بجود مراجعت وی لشکر را برنشانید خاطر وی داد
با همراهان اهل نفاق راه فرار را گشوده سراج الدوله چون بر احوال
لشکر آگاهی یافت از خوف حریف مقابل و دشمن دانست و بعقل
وی نیز فرار نمود و روز بجمعه ششم ماه تموز از شهر مذکور قصری از قصور
گذشته بمنصور گنج رسید و هر قدر رسیدن کرد که اسباب و اثاث آرام گرفت
بسبب عدم اطاعت ملازمان میسر نشد حکم کنوی خزانه نمود
داد و در بستی فرمود و قانب او در خزانه باز و دست گزیدگان در آن

بود و لکن



بود و لکن کسی بکار نشی نیامد و فیلک بنزل اموال مذکور شتافتند زر و زر و مال و خزانه
بود فکر دور این هنگام که کار از دست رفته چه سود داشت قصه
دل دوستان بیم بهتر کنج خزینه تهی به نه مردم بیرنج عدو را بگو جنگ بیاید
شود که کوه گران دیدم از سنگ خورد نه بعقلی که چون بام اید
مور نه شبیران جنگی برآرند شور نه قصه سراج الدوله تاشت شبنه
بنهم ماه مذکور بقدریکه توانست از قسم نقد و جواهر با خود برداشته
و بقیه اثاث را بر جای گذاشته و در انجی برگشته سوار شده راه
عظیم آباد شد چون میر محمد جعفر خان خبر اوند کشی زمانه را بالکام خود دید بعد از
فرار سراج الدوله دو روز توقف کرده با کرنال کلیف و دیگر سرداران انگریز
ملاقات نمود و عهد و میثاق را تجدید کرد و بیست و یوم شبنه بنهم ماه مذکور داخل
دولتخانه نواب سراج الدوله در مقام رکنج گردید یاران موافق بر او مجتمع شدند
و آنانکه بر دیگر او را اختیار خود دیده بودند بنا چار از خوف جان و مال حاضر
شدند پس مسند نشاط را در روز دوشنبه بوجود خود زینت
ساخت و کوس نوبت بنامی و نشک بزدای یاری نفت را نواخت و بالتفاق
دولت و اقبال بقبضه اموال خزانه خود و تقسیم آن بر جماعت انگریز پرداخت

اسیر و دستگیر فرمود و در روز یک شنبه بانزدهم شهر شوال از آن سنه
مذکوره بکنار رود بیکدره و بقاد وجرچی بود و در دست او نامه نوکران خود که از
دوازده روز الشرب مرشدابا و سنه بهوی و در مشهد در اجتماع خاص و عام
دیده حقوق بزرگان او را بخاطر آورده داده کردند که از بندقان امان یافتند
و بهندمیش رفت ایلچی نیز بعد از چند روز بمشهد رسید و
میرزا صوف که ماند نیز در رفتم و ستم شدی از پیش گذاشته تو چون
بر قدم خداوند نعمت خود مطلع شد او را تر و خود طلبیده در مکانی بقعد
ساخت و از رفتن خود بشهاب قلش را در خواست نمود از اشراف
و اعلان زادگان که قصبه ابیورد و اخراد امیر محمدی جمکانی که از بدو کن
نمک بر ورده جهانگیر و پدران امیر اسیر بود و این خصومت را از میان
خود دانی اسیر را بمحنت تمام بقتل رسانید و از التفات و آنچه بر من
جدا هم و شبه مبتلا گردید پس تمام خود و فرزندان و وجود دارانی الضرب حسب
و نسب آن جماعه خصوصا نزاد اخلاص خوانده کرده و در بر روی ایشان بستند
از قضایای عجیبه آنکه حسینی قاینی خان مختار امورات شهامت جمکان را
سر اله الدوله مذکور مقطوع در ایام حکومت خود بقتل رسانیده بر فیل بسته





اشتهار داده که بهه و بازار کرد اینده چند قطره خون از او در موضعی چکیده بود چون
نقش او بهمان طریق بانگهان رسید بدون سبب فعل و رایی الیت او بچند قطره
خون او نیز در الخفان چکید ای کشته که را کشتی کرا مرده را کشتند
کلا تعینی قران فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد از چند روز بار دیگر
کوبک را و میرزا مهدی را و بخشه بستند تا بکوار رحمت یزدان
پیوست و بقیه حلقه یاوران و خواص ان مظلومان را که از بدو سنی مرد ان
مذکور بودند در آب غرق کردند در شب آن روز بران بدبخت برق
افتاد و آتش غضب رب العالمین بلاک شد مشهور است که ان
دو مظلوم در هنگام غرق شدن بهمان دعا را در حق ان ظالم کرده بودند
بدرگاه منتقم حقیقی بدرجه اجابت رسید و از علائم عظمت کیفیت رفتار
جراحت اگریز یقین حاصل میشود که از نواب سراج الدوله
از ستم کرد نفاق بیشه خود با بیچاره الحق میدرد با اگر بدست
ابن ان کرفتار میکردید البته بهتر از این رفتار با او معمول میداشتند
بلکه ملک را و مسند و نموده با او بوضعی که موجب راحت و اطمینان
طرفین بود معامله مینمود چنانکه با نواب شجاع الدوله و دیگران کردند ظاهر

است که این تهمت بجز ایمان از خوف حمایت این جماعت در
قتل این مظلومان جلدیه کرده اند چون این واقعه من الحدیبیه الی الحمایه
سراسر پند و نصیحت و محل اعتبار بقیه گفت تنبه مطالعه کنندگان سخن
را واقف در اینجا نموده عنقریب بالاجمال الی الصاد و پیش جماعت انگریز را
در این ملک رخنه کامل حاصل گردید و دجل در امور ملکی متعدد
حکومت شدند و با امراء و سرکردگان بخونها بسته و در شدت اتفاق
و عدم وجود اتفاق در تمامی این حدود و اطراف کلی بهرسانیدند و الحاصل
یک دو سال امیر فکار که دایما از خمار شراب و تنهائی در اوج خانه
و جنگ سرمست و مدهوش بود چون کلوخ انداز را پاداش
شکست است کردار مجملی از عقوبات بنوبه افعال خود که دید
جماعت انگریز در دل با او خطاب کرده گفتند که تو با اتفق
چه کردی که با کسی نکرده بود او با اقتضت خود چه وفا کردی که
با کسی نکرده بود پس امر را بهمانه گرفته در عظیم محبوس و مقید نمودند و بر
تخت طپ بعد ایجاد و اعاده مذکور را مدار مرشد آباد مرسید
نقاهت نیافت و چون قلیلی از ایام حکومتش گذشت جانکاه





و بی اتفاقی با این قوم را استوار نمود چنانکه در یوم واحد حسب الحکم او چند
کس را در عظیم آباد بتیغ بیدریغ هلاک کرده اجساد ایشان را در چاه
خانه مرحوم حاجی احمد برادر نواب صفات جنگ مدفون ساختند و چون نوبت
حکومت باین قوم رسید آن خانه را خراب کرده مقبره گورستانی نمودند
آیندگان خود مقرر نمودند القصه چون در وی آثار عدم اطاعت و نمونه رشد
و شجاعت دیدند آن مست اوّل را بانواع غیبت و دانسته از قید برآورده
بجای خود منصوب نمودند و سخن او را دست آویز نموده با میرزا قاسم علی
خان سر محاربه را پیش کردند وی نظر بعدم اتفاق سرداران چون طاقت
و مقاومت را در خود ندید فرار کرده بنواب وزیر الممالک شجاع الدوله
بهادر پناه آورده از او طلب اعانت نمود قبول کرد و آمد و لکن
با انجام نرسانیدند و باو بی غدر کرد و چنانکه سبق در ضمن احوال میر قاسم علی
خان شد در عظیم آباد طلقات طرفین رویداد نمود و قریب آن
بود که وزیر مغلوب شود که این جماعت را راه دوستی با بعضی همدگر
خوانده وزیر بزور زر جدا شده و با او سازش نمودند و بران عسکر کثیر
با فوج قلیلی غلبه یافتند و وزیر فرار نمود و آخر الامر بینهما کار بمصالحه انجامید

باین نوع که ملک وزیر از او باشد و از روضه که سنا زده آمد بشش آنه
بجماعت انگریز بدهند و وکیلی از آنان با جمیع از سپاه در خدمت نواب
وزیر باشد و صدور بنگاله را نیز بظاهر از حضور آن بادشاه ضعیف
رعایت مصالح چند بنام خود انشا دشش را نوشتند بمقر یاسا رسید
که کلکته شهت معاودت کردند و در روز بروز در تنفیع امور حکومت خلل
کوشیدند و میر محمد جعفر خان مذکور در شانزدهم دیگر ماه و یکهزار و هفتاد و هشت هجری
در روز چهارم ماه شعبان المعظم عرض بهذام ازین دار فانی بسرای
جاویدانی رفته در انجا بعقوبت عمل خود مبتلا گردید و در سیر المتاخرین
مذکور است که در دم آخر بتجویز خدمتگار هندو که حسب کار و مختار امور او بود
آب خاصه میخواهد که قریب بمرشد آباد است بنیت استشفا بیاشامد
و چون از خلقش بایش رفت جان بقابض الارواح سپرد و همگان بگریه
سزاوار گردیدند بود شقاوت و بالجمله با انکه جمعیت و سپاه بکفایت
در نهایت بود و عسکر ناظمان ملک هند از عهد افزون بود و روز بروز
بطریق بوی افعال و خباثت بیفزود و کثرت نفاق سرداران و اعمال
ایشان را در ریاست و نظامت سستی تمام حاصل میشد و حکومت میکنید



انگریز بها در را نظر بحسن سلوک و خوشش زبانی قوه و استیلای که باید
روی داد میفرمود و علاوه بران محمد رضا خان مخاطب بمظفر جنگ که از
حکیم زادگان شیراز و از سادات بنی عقیل بود بجوهر ذاتی و قوه نافذه العلم
بیکم دختر صاحب احمد برادر حبابت جنگ مذکور و حمایت می نمود مذکوره
در مرشد آباد مختار نظامت و نایب مبارک الدوله خلف حسام الدوله
مذکور از بطن بیو بیکم سندوی غیر با قوم انگریز در اهالت کلیه بسر میبرد از
دل و جان مرید و خواهان دولت ایشان گردید و سامان نظامت را
بامره بفارت داد و عسکر و سپاه را باستظهار این جماعه بر طرف
کرد و جزع و درد ست گرفته خزانه نجزانه و شهر بشهر صوبه بنگاله را بایشان
نمود و میگفت که تا دولت کمپنی هست منهم هستم و نفر بعدم منفعتی نیست
بنت ارادت و کثرت بیعت و نوروز او خیر دلیل و خمار و بیقدر ایشان
گرفتار شد و اخر الامر با مرد جهان بر فانی و غلبه حسر الله عقباه و
خرقه ازای سرای فانی بدر کمال نمود و در قفه رفته امر نظامت بانجا رسید که
یکی از اولاد محمد رضا خان موصوف را بر مسند نظامت نشانیده بطور
نگوته چیزی باو میدهند و بالمره حکومت و ریاست و فرمانروایی بنگاله

وآن حدود بالتمام بسرکار کمپنی بهادر قرار گرفت وحال تحریر این رساله
شانزده لک روپیه منفعت وعجب وبی فایده محض ازبرای مراقبات
عهدی فی الحقیقت بعنوان تصدق نخالم وقت که دیوان ممالک پسر مبارک الدوله
مذکور بود میرساند وکیفیت مسخر شدن ملک شجاع الدوله ورفتن شاه
جهان آباد ودکهن در ضمن شرح احوال میرآباد وفیض آباد ولکهنو مفصلا گذشت
گردید القصه این قوم برخلاف رویه امرای این کشور عادت اصحاب عقول
ومعاینه از حرکات بی فایده وفضول واستعمال صبر وبردباری وعدم
عجله وعجلهای وتنگ مزاجی درنهایت خوبی بروز حصول بدنامی وبدسرانجامی
تمام ممالک لبسیاری راکه ارپای تخت ریاست ایشان بود تهای بوده
ودور افتاده ممالک هند کردر لبسیاری نزدیک بوده نقیه ولایاتی و
سرعت اطاعت مردمان درتمام اقالیم سبعه قلیل النظیر است بسهولت
تمام مالک شده ودرعوض آن چنانکه ذکر شد مبلغ خطیری بسرکار بادشاه خود
موافق اقرارنامه که ازاول بخزانه سلطانی سپرده امیدوار بخزانه بعمل آید
بخزانه کمپنی یعنی آن چنان نقود متواتر داخل میشود ودراین اوقات ازملک هند
ازراه تجارت وازمداخل ملکی وغیره بعد ازرفع خرچ سپاه ومواجب اعاظم
بیش

ا لاکهان



واعیان هزده وانگلیس چنانکه ازبعضی ازنقات مسموع شده است زیاده
ازپانزده کرور روپیه عاید سرکار کمپنی میشود والبته چند کرور دیگر ازباب اخراجات
خواهد بود واین مراتب معلوم کاردازان حضور سلطانی واصحاب حل و
عقد هست ونظر باستحکام قواعد وضوابط وسررشته مملکت داری که
میکوینه فاعتبروا یا اولی الابصار ودر نوشته جات وقوانین کمپنی
مینویسند واو مالک است نام وعدد ایشان معلوم نیست دکوبا کرهان
کمپنی حکم کرده وحکم فرموده مجملا اسم درمیان مردم هست ومسمی
معلوم نیست وسابق براین سلاطین تیموریه یعنی اولاد کابل دراین
ملک دخل داشتند ودراین اوقات ازحسن طالع این جماعت آن
جماعت نیز بخود مشغول اند وقریب هست که قضیه برعکس شود ودر بلده
عظیم آباد بودم که خبر صحیح رسید که جهان شاه پسر اکبر ارشد محمد اکبر شاه که
نام سلطنت دراین ایام باو هست اولیا سرکار کمپنی ازکرنیل مهادر
مبارک الدوله بکرار ودوصد وسی وچهار هجری ازدار السلطنت شاه
جهان آباد بلده الرادبرده مقید ومحبوس ساختند وسبب آن مفصل معلوم
نشد آنقدر معلوم گردید که باعث آن بی اعتنایی او باو وکیل سرکار کمپنی بود

که در حضور پادشاه میتوانند و از مال اندیشی و عدم عجلت که این نام مجازی
را بدیشان داده سلب نمیکند و اگر همت قوم ایرانی یا مردمی در این مملکت این
تسلط میسر میشد اغلب آن بود که ایلی از ایلات از خانه پادشاه و این امر ایلی اقتدار
باقی نمانده بود اگرچه در این وقت نیز از تحقیق از این امر دری بر روی دانا
بسته نیست و لکن انصاف آنست که طریقه این جماعت پسندیده تر است
چه وجود ناقص نزد حکما از عدم محض بهتر است ناخیر ایما الی الا بصار
حب الوطن مجملی از آیین و طریقه حکومت این القوم در این کتاب اشاره خواهد شد
معلوم کنندگان را انتظاری نماند فصل در اینکه دار الحکومت و معسکر پادشاه کجاست
در کشور هندوستان است و آن از بنادر مشهور و محل اجتماع تجار و بیان احوال آن گذشته خواهد
جنرل لارد ویلزلی که بمنصب امیر الامرا در نظام ممالک کمپنی است با اصحاب کونسل
اجل عقد و حل در آن بلده سکونت دارند و بنای ایشان در انتظام امور این مملکت
غیر از کشوری است و امورات را بشور و مشورت کونسل انگلیس خود را خیر خواه خلق
میدانند بانجام میرسانند و مجلس عمدة العلیا دیگر دارند که از طرف پادشاه
در این کشور موقوف داشته اند در امور خراجیه و غیره آنچه را که از کتب و
دفاتر و السن کارداران این مملکت دریافت کرده اند تمام را با چیزی و تقدیم مشاهده





در دفاتر خود مسطور نموده اصل میدارند و لکن اگر احدی اظهار تظلم کند و بثبات
رساند که کرده حکام سابق با بضعه بمن ظلم است اغلب آنست که قبول میکنند
و تخفیف میدهند و تمام قلمرو خود را منقسم نموده اند و اضلاع هند مقرر کرده اند
اسامی دیهات و مزارع هر ضلعی را بامید اخل آن ضبط کرده اند و در هر ضلعی
کرده که نزد یک یکدیگر اند شخصی را مقرر کرده اند که هرگاه امری و قضیه واقع
مفید را گرفتار کرده بگمان مختاران ضلعند اطلاع دهد و در انتهاء دار گردند
امور است ملکی و مالی سرکار کمپنی در اغلب اضلاع در عهده چند اشخاص است
اول کسانیکه عدالت و داد خواهی کنند و داد مظلوم از ظالم گیرند و ایشان را
اصحاب عدالت گویند دوم کسانیکه مالیات خراج را تحصیل کنند و ایشان را
کلکتر گویند و سابق بر این بکیفیت آن اشاره شد و در اضافه آن فایده هست
سوم کسانیکه ضبط گمرک و محصول مال التجارت مامورند و این را
اصحاب پرست گویند بکیفیت آن نیز قبل از این اشاره شد چهارم حاکمی
که از جانب کمپنی تجارتی که مخصوص باوست مشغولند مثل خرید و فروش نمک
و شوره و تنباک و سوای کمپنی احدی بر معامله این سه جنس قادر نیست و اگر
کرده و معلوم شد بسیاست میرسد و جریمه خواهد داد و چنانکه شنیده ام در

سیاحی زیاده از یک کرور و پنج از تجارت این سه چیز خواهد آن جماعت
میشود چهارم آنکه تجارت متعارفه مثل کرباس فروشی و نخاس که شغل
اصلی آن جماعت است متعلق و از این هر سه منابع کلیه تحصیل میکنند و امر
تجارت باین سبب بر رعیت بسیار تنگ شده است مشهور است که
عالمگیر پادشاه بابری را مقرر شد که مبلغی زر الکاشته و بدهد که جهة او
تجارت کند چون عالمگیر مطلع شد بوی نوشت که از سلاطین و حکام
تجارت و زراعت متعلق شود رعایا و فقرا از هر دو امور معیشت خود را
بانجام رسانند شاهان نه خرمنه نه فروشند سبحان الذی لا یغیر

چهارم آنکه سرداران سپاه از نظم و نسق عسکر و عهده
این است و در هر یک از این مراتب اشخاص معتمده مقرر کرده اند
و تعریفی قرار داده اند که از فوت و غیاب و مرض احدی خلل در امور واقع
نشود پس اگر یکی فوت شد آن دیگری که تابع اوست امور را انجام میدهد
تا زمانی که از صدر شخص دیگر در مکان متوفی مقرر گردد در این صورت بعنوان
اجمال بگفته و تا بعد اول و ششم که عهده سیاست بدو متعلق و دخل تمام در
تحت تملک او در نظام امور حکومت دارند اشاره میشود فصل بدانکه



عمارات اگر قریب بآبادی باشد محل عدالت مقرر کنند و بحکمت و داد خواهی
شخص از قوم اگر در مشخص و بایشان متعلق از فرقه حنفیه معین نمایند که احکام
را بر طریقه مذهب ابو حنیفه بیان کند و در اول مرحله این اشخاص را قسم دهند
که از جنس و نقد بصیغه نذر یا هدیه یا بهر نوع رشوة از متداعیین چیزی نگیرند و
طرف داری احدی نکنند و در انصاف اهمال ننمایند پس بحکمت بر یک
بوضعی که در حال او هست مواجب و ماهیانه مقرر کنند بقدر یکه رفع
شود و امور معیشتش بر وجه الحال بانجام رسد و محتاج برشوه نباشد و اگر
مع ذلک خیانت کند ثابت شد او را سیاست کنند و در دفتر سرکار
کینه مینویسند که فلان شخص رشوت خورست و لایق خدمت قضاوت
ممکن نیست که دیگر باین خدمت منصوب شود و از انصاف است که اگر
اغلب این جماعت شود رشوه نمیگیرند و حیف اعتدود و داد خواهی کسی را
نمیکنند و لکن ظلم و ستم بی حد و پایان بسبب اهمال و عدم تامل ایشان در
احوال عمله از اغلب داروغگان و ناظران و منشیان و سایر کارداران
عدالت بر رعایا زیاده میرسد و از مراتب هوش و ادراک این قوم
نهایت تعجب است که ملاحظه نمیکنند و تامل نمیکنند که دیوان و منشی و ناظر
بیش نمایند

کوتوال و داروغه و تهانه دار و بریک از متعدیان و منشیان سرکار مذکور
دخیل امور عدالت شده اند و در مدت قلیلی با این مواجب که زیاده از قدر
معیشت نیست این دستگاه و طمطراق را برخود از کجا چیده اند و مع ذلک صاحب
سرمایه جنیده املاک کثیره از چه مرتبه اند اگر رشوه نگرفته اند پس از کجا آورده اند
و سبب چیست که بعضی از این قوم خود نیز رشوه میگیرند و لکن بسبب تقسیم و تخویف
سیاست بغضه مرتکب گرفتن آن نمیشود و یکی از کارداران را با خود در بغض
متحد میکند و در این وقت عجب آتشی در فقرای افتاده خانه کن در مرشد آباد هست
سرکار یکی از این فرقه ناظری بود او دان سنگه نام که چیزهای مواجب داشت
و متوانر میشنیدیم که در راهی همشیره او صاحب کار را بنوبه گرفته
بود و مع ذلک خود یا اگر از احقر مضاف ان بود و سابق بران در عظیم آباد در
قرقه انفار و سپاهیان بود و زیاده از سه روپیه مواجب لیاقت نداشت
و در اندک وقتی در مرشد آباد بسبب منصب ناظری و صاحب لکوک رشیده
بود العصه اگر احدی را بر کسی ادعایی قرضی یا میراثی مثلا باشد عریضه در کاغذ
استام که ذکرش خواهد آمد مینویسد و مطلب خود را مندرج میکند و بمنشی
یکی از وکلا بخدمت حج بدوجیم یعنی صاحب عدالت معاملات میرساند و بلا



استخاص چند اند که اسامی ایشان در دفتر صاحب کار نوشته شده است
و مشهور به نیک نامی اند و از آنها مسطر رشته کامل دارند اصلا در باره
مواجبی بحبت ایشان مقرر نیست و چنین مقرر است که هرگاه دعوی
فیصل شد خواه برد باشد و خواه باخت از صدر روپیه پنجروپیه از موکل خود
میگیرند تا هزار روپیه باین نهج است و چون بیشتر شود کمتر شود در هر مرحله مقرر
مقرر است و در ذکر آن فایده نیست و چون عریضه او بصاحب کار رسید اول
رسوم کمینی را که آن نیز در صد چیزی مقرر است از او گیرد اگر مدعی مفلس است
و قسم بر افلاس خود یاد کند از او چیزی نگیرند پس اگر دعوی کرد و بنا حق بر صد
است بکمتر رجوع مینمود و تا صد روپیه باین صد حواله میشود و اگر بالای صد روپیه
است بزیادتر رجوع میشود و زیاده از چهار هزار روپیه احدا حاجبان اصل فیصل نمیدهند
چهار هزار روپیه را خود متوجه میشود و در پشت آن عریضه تاریخ و روداد
نویسند بسر رشته دار حواله کند که چون موافق ترتیب دعاوی نوبت او
رسد بحضور رساند و فهرست ضبط تواریخ را همچنان نگاه دارند و نوشته بناظر و او
نویسد و آن را وارن گویند که فلان شخص بر فلان کس بحبت فلان مطلب
باسباب مالش کرده است باید مدعی علیه مدعی را راضی کند و یا اگر ضامن دهد که

در روز دیگر حاضر شود و یا اگر در قید خوانه رفته مقید شود پس ناظران
نوشته را دست خط کرده بیکی از ملازمان دهد که بیاورساند و چنین مقرر
است که ملازم بخوانه در بسته و محل سرای آن شخص بی اذن داخل نشود
پس اگر اندرون خوانه نشست و در بر خود به بست قدرت بر دخول
ندارد و اگر بطوری خود را در خوانه یا در کوچه و بازار خاص یا در رساند و
نوشته را باو داده البته در بیان وقت یکی از سه مرحله را قبول کند پس
اگر دیگر را راضی کرد وی عریضه نویسد و آن را ضامنانه گویند باین مضمون
که من از دیگر علیه خود راضی نشدم و اگر ضامن داد ضامن نامه نوشته ناظر
بی سیاه و الا در قید خوانه میرود و مقرر است که احراجات او هم از
ماهی دو روپیه و نیم بر ذمه دیگر است تا روزیکه دعوی فیصل شود و قید خوانه
این استخلاص سوای قید خوانه اصحاب جنایات است که ذکرش جداگانه
و بر این نمد بیخ و غیره از آلات قید نیست پس مدعی علیه نیز وکیلی از جانب
خود مقرر کند و آنچه مدعی نگاشته است آن وکیل بنظر او میرساند و جواب
گیرد و آن جواب را بنظر مدعی رسانیده او را جواب نویسد پس مدعی
علیه رساند او که جواب نویسد و تا این وقت حریفین را ابهام علامت



وکلا در میان مسخی گویند و اگر خواهند با آخر دعوی نیز ملاقات نکنند پس چون
چهار مرحله من البدایه الی النهایه رود بدل مستقام رد وکالتنامه ارزد و تا
روز وکیلی حریفین در عدالت باید حاضر باشد تا روزیکه نوبت بایشان
رسد و بنای طی دعوی ایشان نشود پس وکیل حریفین و متداخلین نیز
اگر خواهند حاضر شوند و جواب و سوال را در حضور صاحب عدالت خوانند
و چیزیکه نگفته باشد بر یک بعرض رسانند و حریفین با یکطرف را اگر شاهدی
باشد در فردی نوشته بلاحظه او میرساند نوشته بران شخص شاهد
میرود که فلان کس شما را شاهد خود در فلان دعوی کرده است بروز فلان
دعوی باید حاضر شوند والا مواخذ خواهند بود و آن نوشته را سفید نویسند
پس اگر صحیح شد و در خوانه نشست نجات یافت و اگر باو نرسید یا در پشت
او نویسند که بمن رسید و من حاضرم و اگر مسافر است عرض خواهد کرد که
من مسافرم و در توقف حضارت بمن میرسد پس حاضر شده شهادت
او میگیرند او نگاه میدارند و اگر مدعی خایف باشد که شاهد فرار
کند درخواست کند که از و ضامن گیرند و اگر صاحب عزت است این رقعه
از و پرسند و قسم را بر کاغذ نویسند و بر وجه قسم خوردن نیت را کرشاد

از محل علی دعوی دو باشد خرج او را مدعی دهد و اگر او مفلس است نشنیده
ام که از سرکار کمکی داده میشود مجملا چون مشهود در دار العدالت حاضر شد
و صورت جواب و سوال خوانده شد حاکم شهود طرفین را بحد اجداد طلبد
داد اول او را قسم دهد که دروغ نگوید و قرآن در دست گرفته ادای شهادت
میکند و عدالت و اسلام در شهود معتبر نیست و چون ادای شهادت
وی بر وجه نجات شد ثبوت آن را تولیت دار او گریبان گوید و اگر طرف
آن معلوم شد البطال آن را تولیت دار آن دستمس نامند و بر جزوی بعد
را طول دهند و حیله کار بقدر مقدور از طرفین چرا نگذارند و گاه میشود که مدت
در فصل خلاف شود و دعوی بورثه آنها منتقل شود از سخنرانی شنیدم که در
محکمه کسی را بر دیگری نزاع شد و بعدالت رجوع کردند و سال بطول انجامید
و از هر یک بست و شش هزار روپیه خرج شد بجائی نرسید گویند که مصلحت
در این حیل بعد از تحصیل زر آنست که مردم متنبه شوند و نزاع نکنند و اگر کردند
بعدالت رجوع نکنند سبحان الله باوجود این در دسر و
این قدر خسارت و عجز که بایشان میرسد از قوه طامع این جماعت است
که باز این الهامات متنبه نمیشوند و عجب است که تمام دولت خود را خرج میکنند

الحکیم



و طرفین که او مفلس میشوند و بر او فوت شرعیه رجوع نمیکنند ما عقب و ایادی
الابصار و اگر یکی از صدقه اجیان بحکم صاحب خرج راضی نشد عریضه مشتمل بر
مدعای خود بصاحب اپیل که مرتبه او بالاتر است نویسد و بهمین دستور
خرج و رسوم کمپنی را داخل کند و عدتهای عدیده نیز در این مرحله لگاید و
دو دفعه گی و اگر از حکم او نیز احد طرفین راضی نشد بعدالت صدر ملکه بدستور
گذشته تالش کند و متحمل اخراجات شود پس اگر بر دو حق باشد
تمام خسارات ظاهریه گذشته را از مدعیه علیه گرفته با اصل بوی دهند و
سوای آنچه جنیه برشوة داده است خسارتی بر او که محق است نمیرسد و اگر
بعدالت صدر ملکه که او را عدالت دیوانی گویند نیز راضی نشد بدستور
سابق وکیل مقرر کند و بعدالت بادشاهی که او را سوپریم کورٹ میگویند
رجوع کند و اخراجات این عدالت زیاده عدالتهای دیگر است و
نام بادشاه انگلیز در ملکه مقرر است و اگر بآن نیز راضی نشد بعدالت
لندن یعنی دار السلطنت جماعت انگلیز رجوع کند و در حکم آن عدالت
تغییر و تبدیل نیست و مراتب چند بجهت عدول از هر عدالتی بعدالت فوق
آن مقرر کرده اند که چون دعوی بآن مبلغ رسد قدرت عدول بمرتبه فوق

بهست والا فلا و مقرر کرده از که اگر فی بدیهی خلیه ثابت شد داوا دعای الا آن
کرد و باثبات رسانید دیگر دیه را بر او تسلط نباشد و دیه را مرخص کند اگر
دیه خلاف آن را ثابت کرد و ملک یا خویش یا جنبه را نمود و مدعی علیه گفت
که از من بیعت یا از دو در خانه تاریخ قبل از نالش کردن دیه بلکه بعد از ان قبل
از ثبوت حق به پس باز من خود مثلا نخشیده ام و باثبات رسانید از موجب
آن ملک را میگیرد و حکم مفلس را بر دیه جاری میکنند این مجملی از کیفیت
عدالت دیوانی است یعنی مطالبات و حقوق مالیه و الا عدالت فوجه دیگر دارد
نعوذ بالله منها و آن عبارت از قصاص و جنایات و دزدی و خیانت از
مفاسد است پس کیفیت آن این است که هر گاه شخصی بر کسی ادعای دزدی
داشته باشد عریضه بصاحب کار نویسد مشتمل بر حقیقت حال او بگوتوال یا
داروغه شهر حکم نویسد که با این رفته مدعای مدعی را بقید قسم نویس
یعنی او قسم یاد کند که آنچه در مقدمه دزدی فلان میگوید و مینویسد تمام
حق است اگر مسلمان است بقرآن و اگر از اهل کتاب است مثل جهود و نصاری
بکتاب او و اگر هندو است باب گنگا و امثال آن از مختارات مذهب او
دیه را قسم دهند و اگر از اهل عزت است قسم نامه مضمون گذشته نویسند



و بدست او دهند و بعد از ان سوال کنند و مطلب نویسند و قرآن و غیره
ان را بدست او دهند پس چون مدعا بقید قسم نوشت بخضور صاحب عدالت
میرساند دیه نوشته بگوتوال مینویسد که فلان کس بر فلان شخص ادعای
دزدی کرده است همین وقت رفته او را گرفتار کن پس گوتوال یا مردان
خود رفته آن شخص را اگر فرار میکند و اگر در اندرون خانه خود یا دیگری نشست
قدرت دخول بر وی ندارند و اطراف خانه را محاصره کنند و منتظر که
بیرون آید او را گیرند و دست بسته بحضور و در سوائی تمام بر او را بحضور
ببرند و بحضور عرض کنند حکم بقید او شود تا روزی که نوبت مرافعه باو رسد
و اگر صاحب عزت است دیه را در خانه خودش قید کنند و بر او مردم
تعین کنند که نگریزد و ما و خفت نکند میرسد مگر از سلوک مردمانی که بر او
معین شده اند و این مرحله نیز از برای اشراف و اصحاب عزت است
قید خانه نیست زیرا که بجهت تحصیل زر انواع بد زبانیها و حرکات نامحمود
از انها بظهور میرسد پس اگر سر کیسه را راست کرد فی الجمله گذران
میتواند کرد و الا فلا و قید خانه توجه داری چون دیوانی عبارت از
عمارتی که دیوارهای بلند دارد و از ایک و سنگ و اجر مضبوط علی تمام

ساخته شده و مشتمل است بر بیوتات متعدده و یک در و بر دو آن مردان
سپاهی تفنگها بر دست گرفته بحافظت مشغول اند و اگر قصور بر این شخص در شئ
ثابت شده است تیری بر پای او می اندازند و آن عبارت از دو حلقه
آهن است که بر دو پای او محکم می کنند و بر هر یک از آن دو حلقه میل آهنی است
بقدر یک گز و نیم یا دو گز و میل بر هم جفت و بهم است و وسط
آن را بریسمان بسته اند که شخص محبوس به دست گیرد یا بکمر بندد و تا قصور ثابت
نشده است با او این عمل نکنند و مقرر است که روزی دو مرتبه بجهت انجلا
رفض بیرون آیند و برایشان مستحفظان مقرر اند از برای اخراجات اکل
شرب هر یک از سه کار
یعنی روزی دو وعده که تقریبا صد دینار ایران
است داده میشود و بجز تنهایی که از اصحاب عدالت مقرر شود مستحفظان
را قدرت زدو کوب و اذیت بلکه تخشن و اذن باین نیست و نیز
مقرر است که صاحب عدالت اقلا ماه یک دفعه بقید خوانده رود و ملاحظه
احوال قیدیان کند و انچه از رسلوکی مستحفظان نالش کنند اگر حق باشد و
ثابت شود تدارک آن کند و لکن اثبات عدوان آن نسبت بکسانی که شنیده
شده و دیده نشده است و بنابراین که صاحب موصوف در باب حفاظت



مزاج و صاف بودن مکان ایشان تاکید اکید کند و بجهت ایشان دکتر
یعنی طبیب مقرر است که اگر مریض شوند معالجه کند و دوا و غذا از سرکار داده
میشود پس در روزی که نوبت بوی رسد او را العدالة حاضر کنند و از
او کیفیت و ماجری را بر دو قسم پرسند انچه اظهار کند بنویسند و او را بان
بندی گویند و با او بیع علیه یعنی آن شخص قیدی بلاهیت سخن کنند پس اگر او را
کرد او را بقید خواهد برند و محافظت کنند تا عقوبتی که بجهت او مقرر است بروی
جاری گردد و اگر انکار کرد از مدعی گواه طلبند اگر دارد حاضر کند و او را بعد
که دارد قسم دهند که دروغ نگوید پس در حضور مدعی علیه یک جا جدا جدا گفته
او دی شهادت کنند و منشیان بنویسند و آن را بان بندی گویند
انچه طرفین یا حاکم سوال از گواه داشته باشند پرسند و نوشته شود
اگر گواه زن پرده نشین و مستوره و یا اگر شخص صاحب عزت باشد ایمن بالاتفاق
مند امین یا وکیل ایشان از برای شنیدن و نوشتن گواهی آنها رفته
و این را قسم دهند که در نوشتن خیانت نکند و در گواه چنانکه گذارش شد
عدالت و اسلام شرط نیست بلکه قسم حوزه شهادت میدهد پس
مدعی علیه اظهار کند که تو نیز گواه داری اگر دارد بگذارد و خرج گواه مدعی کند

واگر نتوانست وادعای بروی ثابت شد پس اگر تعزیری که بحبت او
تقریر است جزوی است صاحب جبع که باین عبارت اورا صاحب تحریرات
نامند یعنی صاحب عدالت دیوانی خود حکم اورا اجاری میکند واگر از قبیل قتل
و دایم الحبس شدن و نحو آنهاست دیوانی که مبلغ خزدی مبلغ گزیری است خواه
ثابت شود خواه نشود خود حکم نمیکند وبا ثابت که جزوی است وباز اورا
حکم نکند بلکه تمام مراتب را از سخن منکر اعیان وگواهان طرفین نویسد وآن را
مثل گویند و بلفظ جان ایسل یعنی عدالتی که فوق مرتبه فوجداری است وازان
جهت اورا عدالت والیر و سایر نامند میسپارد و حکم کند که مدعی علیه ضامن
بفرستد مبلغ بعهده و مبلغ را موافق ادعا و کیفیت دعوی تعین کنند پس اگر دوست
وی ضامن شود که هر روزی که در عدالت والیر و سایر مقدمه فلان را بفلان
نمود فلانی شخص را حاضر سازم والا فلان مبلغ را بهر کار جریمه خواهیم داد و آن
ضامن نامه را معتبر کرده بناظر میسپارند واز مدعی وگواهان نیز نوشته گرفته حاضر
نمودند واداء فلان مبلغ گرفته خواهد شد پس آن شخص رخصت نشود تا روزی
برسد واگر ضامن ندارد تا آن روز در قید بماند و دران روز وی را حاضر
کنند تا مدعی وکلام طرفین و شهود را شنوند و در حال سماع کلام طرفین مدعی





عدالت باید حاضر باشد اگر نباشد نشنیدن بطلان ادعای مدعی را
نویسند و مدعی علیه را رخصت کنند واگر بحبس قدرت باثبات رسیده شاید
مال بدست آید اگر وزد چیزی داشته باشد والا فلا و بهر حال تعزیر از سر او
نخواهد رفت و مقتضای آن دعوی تعزیر را مینویسند و بران مهر میکنند
و صاحب عدالت اپیل میسپارد وی در ان غور و تامل میکند اگر موافق
انصاف و نیز موافق شریعت اسلام است فی الفور برای اجرای آن
قطعه وارن یعنی رقعه بنام مجسترت یعنی صاحب فوجداری مینویسند که
حکم را صادر کند واگر حکم مذکور قتل یا دایم الحبس بدی است باید که صاحب
عدالت اضلاع صورت واقعه را از جزوی وکلی بزبان فارسی و انگریزی
نوشته بعدالت نظامت یعنی دیوانی فلکه ارسال کنند و خود جاری
نمایند و منتظر حکم اصحاب عدالت انجا باشند و مقرر کرده اند که قطع دست
و خیران از اعضا موقوف باشد پس اگر مدعی و قاضی قطع دو عضو را
نویسند بعوض آن تا حوصله چهارده سال در قید و محنت شدیده که خاک کشی
و بنای عمارات و نحو انها است نگاه دارند و اگر قطع یک عضو را نویسند
تا هفت سال در قید باشد و اگر قتل باشد در سوای قصاص دیرا دایم الحبس خامنه

موافق

یا اگر بجزیره میفرستند چنانکه ذکرش خواهد آمد و اگر مقدمه قصاص باشد
و وارث ادعای قصاص کند و ثبوت رسد قصاص میشود و اگر وارث
دیه خواهد و یا انکه معاف کند و یا انکه صغیر باشد و یا انکه حاضر نباشد پس زن
طاقت و منتظر استعفا کند و اگر وارث حاضر و کبیر بود و ادعای قصاص
کند چه حکم است البته وی حکم بقصاص کند پس همان حکم را جاری میکنند
و بهر صورت در باب قصاص وارث را اختیار عفو و دیه نیست بلکه
البته از اصحاب عدالت حکم بقتل او صادر خواهد شد و نیز مقرر کرده اند
که در صورت وجوب قصاص اگر صاحب عدالت آن شخص را ادا الدم
دارد صورت حال را بنواب کورنر جنرل بهادر امیر الامراء است
بلکه بنویسد و آنچه کورنر از عفو تقصیر یا تبدیل عقوبت تجویز نماید بعمل خواهد
آمد و حکم قطاع الطریق و راه زن و مفسد که بسیار فساد کرده باشد آنست
که دایم الحبس باشند و سبب آنست که آنها را اخراج البلد میکنند و بجزیره که
در میان دریاست میفرستند و آن جزیره خرابی بوده است و در این
اوقات از اجتماع قیدیان آباد شده است و یا انکه بقتل رسانند و طرفه
تر آنست که در صورتی که مشهود بهند و یا فاسق باشند مفتی و قاضی میکویند

[illegible]

که اگر شاهد مسلم عادل باشد چه حکم است پس همان حکم را صادر میکنند و
فی الحقیقت احکام و آئینی که خود مقرر نموده اند در باب قصاص و مجازات
و نحوها و در دفاتر نوشته اند همان معمول بها است لکن بسبب نام و جلب ثواب
اصحاب ملل علمای مذهب اهل تسنن و همنود نیز در عدالت حاضر میشوند
و ایشان حکم را بیان میکنند پس صاحب عدالت انچه را که اصحاب کونسل
در آئین بعوض آن مقرر نموده اند جاری میسازد و عهده تعزیرات ایشان
حبس و تازیانه زدن است و بجهت هر جرمی مقداری از تازیانه و مدتی از
حبس مقرر است و تفصیل آن موجب طول است و در اطراف و اکناف
تهانه داران که بمنصب داروغگا مقرر هستند که هرگاه دزدی یا سیندی
را اشتهار کنند زبان بندی ایشان را بنویسند و صورت شهادت
شهود و اسامی ایشان را ثبت کنند و لغایت سه ماه موافق مرتبت
نوبتی که مقرر کرده اند یکی از اصحاب عدالت آن صنع باطراف میرود و
بهر محل که رسید بقدر ضرورت توقف میکند و بر عادی قیدیان میرسد و
مقتضای قواعد گذشته احکام را جاری مینماید و این مرحله را عدالت
دایر و سایر گویند و نیز مقرر کرده اند که اگر شخص مجرم در حضور اصحاب عدالت حاضر

حاکم اوّل را ثابت کند و از ظلم او تا آنش کند میشنود و باب التماس و شفاعت
را بالمره مسدود کرده اند هر گاه مطلع شد بر آنکه کتاب این را مطالعه نماید و
از آن تدبیری از برای خود کند چاره دیگر ندارد و بهمین دو عدالت آب چشم
تمام اشرار و اخیار این ملک را گرفته از وقایع خطیره تحصیل میکنند و اغلب
اوقات قدیان را در کوچه و بازار بهمان صورت میکرداند و جریان
شوارع و طرق را مانند آنی که بحبت پریک سفر است درست میکنند و خانه
و عمارت را میسازند اگرچه روز و دو روز میماند و لکن رود چهار دانه زیاده کار از
ایشان میکیرد و علاوه موجب اند دیاد رعب و خوف در دل رعایا است
و سیاست را در چهار سو و ملأ عام جاری مینماید و مقرر است که حکم عرافه را در
خانه عدالت کنند و در حوالی خود یا مکان دیگر سعی احدی از مدعا علیهم را
معطل نمیشنوند و در هنگام مرافعه خود هر کسی در مکان مرتفع نشسته مدعی و
مدعی علیه و گواهان از هر صنف که باشند در وقت دعوی روبروی قاضی
عدالت میایستند و حکم نشستن در این حال برای ایشان نیست و حاکم
فحش میدهد و بیجا نکوید چنانکه در ایران و روم است بلکه اگر کسی بی ادبی
در آنجا بکار کرد از او عفو میکنند و آنچه در آئین نوشته است در آن باب





بروی جاری مینمایند و سوای آنچه در کتب آئین نوشته است رفتار دیگر نمیکنند
و بهت است که اگر کسی واقف بر آئین باشد با حاکم مدعی خود و پیش برود
و اگر کسی را بر امری از امور تکذیب دعوی باشد و یا آنکه امری از ایشان
دزدی تا قتلی یا فسادی کند مدعی از دست ایشان با صحاب عدالت
اطلاع نماید که صاحب عدالت صورت واقعه را بکلکته نویسد و بعد از
که بنام پادشاه انگلستان است و آن را سوپریم کوت گویند که در آنجا
گذشت رجوع کنند و در آئین خود نوشته اند که از جانب اهل انگلند توابع
پادشاه انگلستان اند باید در مقدمات جرایم بعد الغت پادشاهی رجوع
کنند پس بموجب عدالت آن صلح لازم است که احوال را تحقیق کنند و در
صورت صدق مدعی فی الفور آن شخص فریکی را بمحافظت تمام پیش یکی از
حاجیان عدالت کلان مذکور رسانند و مدعی و گواهان را نیز بکلکته فرستند
و اگر مستغیث و گواهان را جمع نباشد و نشنیده ام که از سرکار کمپانی دادخواهی
خواند و این حکم بهت کمپانی است از قوم فرنگ که تابع پادشاه انگلیز باشند
اگر تابع او نباشد بر ایشان حکم اهل هند جاری میشود و رجوع ایشان بعدالت
جزو است بنهجی که مذکور شد و اگر جرم بر قوم انگلیز ثابت شد حکم را بر او

جاری کند و یا انکه با لفتان که ولایت ایشان است او را امیر نشمند
و اگر حاکم امرا نهند کسی را قید کنند مانند وزیر جایی نهان او را بلکه بر روی
در قلعه محبوس نمایند و این تقریر او در حالت فجاری این طایفه در روی قائم

حجت بیارد اول انکه مقرر کرده انکه مدعیه در وقتیکه
اظهار دعوی خود میکند بر صدق بودن آن قسم خورد و فایده این قسم
معلوم نیست زیرا که اگر قسم مدعیه راراست و موجب صدق دعوی
او میداند پس گواه طلبیدن از او از چه راه است و اگر نه چنین است
پس فایده آن چیست و شنیدم که فایده قسم دادن مدعا علیه گرو مان
آنست که اگر کذب دعوی و کذب شهادت معلوم شد این را
بسزا برسانند و این نقل گویا صحیح نباشد چه از این مرحله در حدود و بکالا
که مدتی بودم اثری ندیدم و نشنیدم شاید در ممالک یا مکان دیگر این
را بوقوع آرند دوم انکه این جماعت راه حرص را در باب مرافعات
مسدود کرده اند چیزی که باشد بر هر که باشد نالش بر چه باشد میتواند کرد
پس اگر صحیح از ازل را با مرد عزیز یا حرمتی از اشراف و بیچاره زاده کاری
عداوت باشد و بخواهد که او را خوار و ذلیل و بدنام کند خرج آن هیچ نیست

بنگرید



بهجت خرید کاغذ سیاست بس عرضی نوشته داخل کند و بر صدق دعوی
قسم خورد همان رفت بدون اهل بود تبرد در احوال طرفین حکم بر گرفتاری و
قید نمودن آن مرد محترم میشود و تا آخر دعوی آن فقیر خراب و ذلیل و بدنام
شده است اهم از انکه من بعد بگواه جعلی و رفاقت مردمان معتبری
کند یا نکند و شاید که مسامحه ایشان در این باب بجهت ذلیل کردن او
و جری نمودن امرا از ان است والا صحیح است که مقرر کنند که هر گاه در این
قبیل نالش صاحب حرمتی شود در اول امر از مدعیه علیه ضامن بگیرند
اورا بسبب قید کردن و حوالہ نمودن بمردمان سپاهی رذل خدا نشناس
بی حرمت نکنند و یا انکه از مدعی نوشته و ضامنی بگیرند که اگر دعوی را
باثبات نرسانید فلان مبلغ بسرکار بدهد و فلان مدت در قید شده
باشد و موافق شان مدعیه علیه جریمه براو مقرر کنند پس اگر ثابت کرد
مدعیه علیه را بسزا برسانند والا مدعی مورد عقاب شود یقین حاصل است که
اگر چنین میکردند سد باب نالش و رفع و حفظ حرمت اصحاب حرمت
میشد کجاست نوشیروان و دریاول که از این عدالت کرده
بر دارد و از زیر بخیر عدل خود خجل و منفعل کرد و اگرچه شنیده ام که مقرر کرده اند

که اگر مدعی علیه بعد از عدم ثبوت دعوی مدعی ادعای حرمت کند
میشنوند و مسموع است و اگر فقط بوی میرساند و لکن از آن نیز کمتر اثری بخطر میآید
زیرا که موقوف بزنانش مدعی علیه است و این نانش در عدالت ادا
میشود و ابرای آن آخر اجاتی و موعدی موافق آیین دیوانی مقرر است و البته
بسبب خوف حیرانی تا مدت مدیده و آخر چیزی نشود یا نشود دکمتر کسی متوجه
باینمعنی میشود و نانش حرمت میکند و اگر بنفع نیز شعاب علی دعوی در
فوجداری خواه نخواه بوقوع می آید و موقوف بدیوانی بلکه نانش مدعی بود
شاید مفید فایده میشد و نیز مقرر کرده اند که اگر متخاصمین قبل از رجوع بعد الت
نانی را این نمایند و فیمابین خود مقرر کنند که اینچه فلان شخص ثالث حکم کند
طرفین را منظور باشد و از آن تجاوز نکنند و او حکمی نمود پس اگر یکی آن
را رد کند و بعدالت رجوع کند و مدعی علیه حکم ثالث را بحضور اصحاب
عدالت رسانده همان را جاری میسازند و اینچه در آن نوشته شده است
منظور میکنند و اگر بعد از رجوع بعد الت متخاصمین از هم راضی شدند پس
اگر قبل از داخل شدن جواب از طرف مدعی علیه است دعوا در کمیسیون
رسوم خود را میگیرند و اگر قبل از آن است چیزی باینان نمیرسد فصل

دوم



فرقه نصاری اگرچه بالذات از حرب شمشیر و نیزه و تیر اصلا خبری ندارند
ولکن در جنگ توپ و تفنگ و مهارت در ان اعجوبه روزگار و فارند
او وار اند و در جلدی و جابکی و چالاکی چون رعد صاعقه بار و برق آتش میزنند
و ما دامیکه این جمعیت سپاه ایشان بنوعی که ترتیب داده اند
متفرق نشده است چون کوه آنشان پا برجا و کولی و تفنگ و توپ را
تکرک آسا بر خصم ریزند و جنگ رو برو و صف آرای صاحبان شمشیر و
باز و بایشان از طریقه حزم و عقل دور است مگر انکه اجتماعات ایرانی باشند
که بالذات شجاع و دلیر مشهور اند از توپ و تفنگ پروای ندارند
و چندین دفعه بر سپاه قوم روسیه که در محاربه بسر لشکر فرق نصاری
اند با شمشیر آمده بر پورش بردند و ایشان را با آن توپخانه که ای منهزم
ساختند و جمع کثیری را با اسباب آتشخانه دست گیر کردند و حکایت
آن در ضمن احوال ان جماعت گذشت الغرض مقرر نموده اند که از برای
سرداران این قوم موت و هلاکی نباشد باین معنی که بسبب مردن
آنها اصلا خدشه و سستی در امور ایشان نمودید او نشود بخود اگر سردار
در عین جنگ هلاک شود و شخصی که در مرتبه بعد از اوست بجای او

سپاه را تحریص و ترغیب کند و اگر او نیز کشته شود دیگری که بعد از او هست این
عمل کند تا آنکه تمام کشته شوند یا فتح کنند و همچنین بموت سلاطین و امرا و حکام
سلطنت خلل بریاست و حکومت نمیرسد بخلاف آنکه پادشاه یا حاکم هلاک شود
دیگری که ثانی مرتبه اوست در مکان او نشسته حکومت میکند و دو تفنگ
توپ میکنند یکی دال بر موت حاکم اوّل و ثانی دال بر منصوب شدن
حاکم ثانی هست و اینمعنی از صفات مختصه این قوم است و لهذا اگر ایشان را
با کسی نزاع رود او شود اوّل بمصالحه پیش آیند و بدادن زر و مال راضی
شوند و گویند که جمیع را هلاک کردن و بسیاری را متضرر شدن خلاف
دارد عقل دور است و مع ذلک جنگ را دور داشت و معلوم نیست
که فتح با کی باشد و صبر و بردباری بهتر است زیرا که گیتی را فنای نیست و
بگذارد ولایتی آباد و سردار خصم را دوام و ثباتی نیست پس جوان
هلاک شود و دولت او ضعیف و سپاه او متفرق خواهند شد و در آن
وقت بلا منازع و در غایت سهولت ملک او را بتصرف خود خواهم
آورد و الفصه بیست و چهار نفر بر قدر پیاده را پلتن نامند و گاه
هست که هزار نفر یک پلتن میشود بحسب اقتضای وقت و بحسب علامت

غبر

متقرر

رسامی سپاه ایران

و تمیز از یکدیگر بعضی صفات بران اضافه کنند پس اگر آن قوم از جماعت
انگلیسیه اند بران لفظ کوره یعنی سفید اضافه شود و این قوم را بهمین نام
نیز گویند و اگر از طایفه هندیان اند لفظ تلنگ را اضافه کنند بنا بر مشیخوخیت
و مکسوره و کسر لام و سکون نون و فتح کاف و سکون ها و این قوم را
سپاهی نیز گویند و هر ده پلتن را یک کمپنی گویند یا بفارسیه بروزن
گم گویند و هر ده ایران و نسه گویند و هر هشتاد کس یا صد کس را یک کمپنی
گویند پس ده کمپنی یک پلتن هست و هر کمپنی را ده قسمت و هر قسمتی را که
هست نفر او یک جمعه گویند یا بفارسیه بروزن نمره و آن سلطی و
چهار کس که علاوه بودند سردار اند و سپاه را بجنگ تحریص کنند و
اینچه مصلحت وقت باشد بعمل آورند و اغلب ایشان ابنیه از قوم خود دارند و
زیرا که بهندیان بسبب کمی جرات ایشان اعتماد ندارند و تمام آن سپاه
از خوف این چند کس خود را در مقابل توپ و تفنگ میدارند و
بهمگی میباید از سردار ان را اسامی مختلفه هست بعضی اشاره میشود
از آنجمله بزرگ پلتن را که همه در اطاعت و فرمان او میباشند کپتان گویند و
از کپتان پست تر را لفتنت گویند بلام مکسوره بمعنی نایب کپتان است و

رسامی سپاه ایران

لفتنت

بعد ازان رافعین گویند و بعد ازان رافعه گویند گویند اخر در حد اظهار را کبیر
گویند و چون کپتان ترقی کند مجر شود و یکسر میم و فرق میان کپتان و
مجر آنست که کپتان بر یک کشتی تا یک پلتن حکومت دارد و مجر زیاده ازان
حکومت نمیتواند کرد و مجر بر یک پلتن حکومت میکند و مجر زیاده ازان نیز
میتواند کرد و بر کمتر ازان بدون ضرورت نمیکند و از مجر بالا مرتبه
کرنیل است بدون زن سر خیل و چون ترقی کند فل کرنیل شود و بلغاء مضموم و نون
فل ازان اعلا لفتنت جنرل است و ازان اعلا کپتان جنرل است بکسر جیم
و راء ساکن و نون و ازان بالا کرنیل جنرل است و ازین جمله اعلا لارد کرنیل
جنرل است و زیاده ازین در سرداری سپاه مرتبه نیست و لکن صاحب
فقیر تبیت و در اصطلاح هندیان اعلا مرتبه را رساله دار گویند و بعد از
آن تمن دار است و بعد ازان جمعدار است و بعد ازان صوبه دار است
و بعد ازان حواله دار است که مالک هفت نفر است و بعد ازان
نایک و دفعه دار است و موافق عادت جامه انگریزیه و آلتی ایشان
بر یک ازین مراتب دو کس معینند چنانکه سبق ذکر شد و هر مرتبه
علامتی است از علامتون و نخوان که بر بالا پوشش یا جوشن که دارند و نشه





اند و آن علامت شناخته و ازیم شمار میخوند هر خوت و وضع سردار ان
و سپاهیان نیز اختلاف بسیار دارد و ترقی نمودن باین مدارج موقوف
بر خدمت است و تیز عقب الامر بودن و کسی را یکه فهمه کپتان یا جنرل نکنند
اگرچه پدران او اصحاب مناصب عظیمه باشند و بمنصب و خطاب
پدران رسیدن موقوف بر ظهور خدمت است و میراثی نیست چنانکه
در فرق ایرانی و هندی و رومی رسم است و اگر در کسی آثار رشد را
ملاحظه کنند و خواهند که بزودی بمدارج عالیه رسد و بیرادر مراحل پست
گذارند و در یک ماه همه مراحل را طی کرده بمرتبه عالیه که لایق او است
رسانند و همچنین است حال ارباب علم ایشان و مصلحت در این
یکی آنست که هر کس را انگریزیان بانند که مصدر خدمتی گردد و بنام و
نشان بر معروف نشود دوم آنکه بگاه بگاه ترقی کرده بزیردستان طمع
توسیع نکنند زیرا که خود نیز دران منصب هندی بوده است و هر کس بر همگان
خود رشک برده سعی در ترقی نمودن و رسیدن بمدارج عالیه نمایند و
مصلحت در بعد او سردار انست که چون یکی کشته شود آنکه نایب اوست
بجای او قرار کیرد و ضعف جنگ از هم نپاشند و دیگر آنکه اغلب اوقات

مصالح و مفاسد و صور و طرق طرح اندازی میدان جنگ و جدا ان شخص
و یورشش و نحوانها از لوازم لشکرکشی بحسب اختلاف اوقات و حالات
مختلف میشود و اگاه ساندن تمام عسکر بان مراتب مشکل است پس
سرداران کل و جزو را که عدد معدود میباشند بان مطلع کنند و در وقت کار
هر کس بر دستان خود را بانچه موافق مصلحت است وادارد و بحسب
و نخواه آن نقشه را که در طریقه محاربه بخیران مقرر کرده اند بوجود اورد و در
هر بلیتی و ضرب توپ بزرگ صف شکن است و چهار کوچک آن بر
توپ شش کس میبندند یکی بارود و دو گوی یا بیشتر و این باره را
اندازد و سیمی که بارود را باد می برد و چهاری چاشنی ریزد و بحیله
انش دهد و شش با چوبی که بران گلوله بسته اند و باب تر شده است
توپ را بشوید و در هر بلیتی شش گلوله توپخانه گیرند و هشتاد کس اند بر دوش
خود تفنگ چقماقی بیزوارند که اگر خصم بر توپخانه یورش آورد و کار از
جنگ توپ بگذرد این ان با این تفنگچیان پیاده شریک شوند و خود را
محافظت کنند و ان برای هر کمپنی یک خیمه و دو طباخ و یک دلاک و
یک طبیب و بار بردار بقدر ضرورت و دو اونگذار مریضان و سوار





این ان تمام از سرکار معین است و اغلب انست که اطفال چهارده یا شانزده
ساله را نوکر کنند بجهت انکه قابل تربیت اند و رعب سرداران در دل
ایشان زیاده اثر میکند و اطاعت بهتر میکنند پس قطعه زمینی را خارج
از آبادی مسطح و هموار کنند و آن مکان را دهنه گویند و ال سپاه بروان
زمزمه و بران تقریبا مدور خط لفاصله یکقدم ازهم دور کنند و اشخاص چند که
وقوف میبینند که چون استادان مکتبی چوب در دست گیرند و قدم برداشتن
را بایشان تعلیم کنند خواه بجز باشد و خواه کوچک چون این مرحله را
آموختند طریقه صف بستن و تفنگ گرفتن و بر کردن و بر سینه نواختن
و چقماقی خوابانیدن را تعلیم کنند و باید باین نهج ماهر شوند که بطریقی که تعلیم
بهلوی هم بایستند و پا براست بگذارند و معلم آوازی میدهد
همه یکدفعه تفنگها را بر پهلو چسپانند و در آواز دویم تا انها را بر زمین
گذارند و سر انها را بر دست گیرند و در آواز سیم بارود را کوبی حاضر
کنند و در چهارم در تفنگ ریخته بکوبند و در پنجم در بغل گیرند و در ششم بر
سینه چسپانند و در هفتم از سر نو گرفته خالی کنند و انقدر جلد شوند که در ظرف
که از اول تا هفتم بشمار اید یک گوی خالی شود و بشابه که گویا یک تفنگ خالی شده است

و این تعلیم را کاهی فرو نگذارند معلمین در روز آزمایش هیچ صادق نادر سلسله
تجربه ارزور کرده شده دران سحراد محض تفنگ اندازی و توپ اندازی
شنیده ام که توپ را در قیقرنج دفعه خالی کنند و انچه از بارود و گوله
صرف میشود همه از سرکار است مجملا این حسن تدبیر و عدم مضایقه از خرج شدن
در بست که همین مردان بی پروای سوداگر را که از شور داد و ستد خالی نیستند در
مدت قلیل چنان تعلیم کنند و آراسته نمایند که بیان آن از حوصله تحریر افزونست

نکته از قوانین محکمه ایشان انست که مواجب لشکریان را ماه بماه بدون
تصور بایشان میرسانند و آمدی از مقتسمان و سرداران را مجال آن
نیست که یک فلوس را از بابت رسوم و غیره کم کنند و گویند که اگر سپاهی
دل خوش شد جنگ را بخوبی کند و گرد و مکار و پیه ملک نقد بدست خواهد آمد
و اگر فتن یک فلوس دو فلوس بجیت ما نمایه نیست و سبب
دل شکستگی ایشان میشود و سپاهی حق صلواتی را احترام بسیار کنند و
احدی حق سرداران را مجال آن نیست که بر ایشان زیادتی کنند و سخن
ناروایی بغیر تصور بگویند و گویند که این مردم جان خود را در راه ما میدهند و
بسبب اینها حکومت و سلطنت ما برقرار است برخصم غالب میشویم و

و مملکتهای بسیار بدست می آوریم پس اگر ما اعزاز و احترام و خاطر جوئی
ایشان نکنیم از انصاف دور است و بی همت که دل از اداری ایشان
موجب خلل عظیم میشود و مواجب لشکریان چنانکه شنیده ام ازین قرار
است پیاده برق انداز را نهصد روپیه سکه دهند و اگر از قوم انگریز
پانصد روپیه دهند چون وی غریب الوطن است و جنگ را نیز بهتر میکند
و ازین قرار ترقی کند و کپتان را هزار روپیه دهند و همچنین ترقی کند و علاوه
مرتبه کند تا به ده هزار رسد و بی همت که بسبب اقتضای وقت مواجب
را زیاده کند و هرگاه غنیمت بدست آید بر اوی مواجب قسمت کنند
و ازان باعلا و ادنی بقدر حصه میرسانند اگر به غنیمت عین اموال سرکار کمپنی
باشد که خصم در جنگ سابق مثلا باین نوع دیگر متصرف شده باشد
و در یوقت بدست آید بر سپاه تقسیم میشود و کمپنی را جای سخن نیست باین
حسن سلوک است که با اندک زیاده دوازده هزار کس در ایران ملک شدند
باین سهولت و خوبی مالک و مسلط شده اند و چنان عمل میکنند که
ما فوق آن متصور نیست و حق آنست که حقیقت کفه معنی سپاه داری
و لشکر کشی را خوب فهمیده اند

بسی کمند ناخواستش تو در سر کار سر دار آن بندی مواجب برق انداز
سته روپیه تا چهار روپیه بست و بران نقشه ترقی کند تا بصد روپیه رسد و علاوه
برکبی مواجب حسابدار و سوات چند گذاشته اند که ثلث مواجب باز
عاید سرکار و متعلقان او از منشیان و حواله داران وامثالهم میشود و
علاوه بران این مبلغ قلیل را بعد از سه چهار ماه بلکه بیشتر بسیاری
میرسانند و آن فقیر خود این مدت خرج خود را بقرض سودی گذرانیده
بست و نوکر سرکار نبود بست و بیست که در وقت کار سپاهی
را نوکر کنند و بجنگ ببرند و تا آنوقت یکپوس از سرکار منتفع نشده است
پس با وجود این مراحل توقع جان نثاری و ثبات قدم از لشکریان
داشتن عین سفاهت و احمقی است بعد بین تفاوت از کجا
است تا بکجا چون قوم انگریز را با کسی جدال افتد و بیارادهٔ جنگ
او برآیند و تسخیر ملکت او را منظور نمایند چند کس همچو تشویر
را که ایشان را بزبان خود از بخرا مند همراه کنند و علاوه بر تو بهای که مقرر است
چند توپ قلعه کوب نیز اضافه کنند و چنانکه گفتیم در هر کمپنی
یک خیمه و دو طباخ و یک دلاک و یک طبیب و بارده اشتر ضرورت



از سرکار معین است و چون لبریجد دشمن رسند خوراک لشکریان تا ظهر
تمام از سرکار کمپنی در وقت چاشت و شام هر کس که میرسد و علاوه
شراب نیز بهمت سپاهیان از فروشهٔ خود میدهند و بجهت هر کمپنی در هر روز
نشانی است علحده بقدر یک ورع از چوب که بران پارچه دوخته و
نقشی که مخصوص اوست بنام او بران مرقوم است چند کس از فقرا
انگریز بهمند پس که ایشان را بمعنی میرمنزل نامند یکپاس از شب باقی
مانده نشانها را برداشته روانه منزل پیش شوند و مکان عسکر را
در محل مناسبی معین کنند و نشان هر کس را هر جا که باید نصب کنند
چون لشکریان رسند هر کس در پای نشان خود مقام گیرد و مکان خیمه
هر کس معین است و اماکن را بنحوی مقرر کنند که سپاه حلقه وار افتد و
خزاین و اموال در میان باشند و چون غروب آفتاب شود از هر
پلٹنی یک کمپنی جدا شود و از محاذی همان پلٹن یک دور تر رود و
در انجا بماند و از ان یک پهره جدا شود و بهمان قدر دور تر ایستد و از ان
یک کس دور تر رود و بجراست و پاسبانی قیام نماید و بفاصله
ساعت نوبت کمپنی دیگر رسد و کمپنی اول بمقام خود آمده آرام

کیرند و مقرر است که چون کمین بجهت کشک داشتن روند کپتان بگوش همه و ایشان
خبر گوید از قبیل نام شهری یا نام آدمی یا درخت مشهور و صورت دار و در وقتیکه
که یک کس از ایشان در دور سر دو همان نام را بگوش او گوید تا اگر دشمن
خود را بصورت مردم لشکر ساز در میانه تبدیل کشک چیان نیابد و اظهار کند
که نوبت شما گذشت و اکنون نوبت ماست و در مکان ایستاده
و بعد ازان از همان راه با افواج خویش شرف او شود و بر کشک چیی
دوست و دشمن معلوم باشد پس هرگاه کسی خود را رشد دهد از
آنکه بجهت تبدیل و یا آنکه سبب امر دیگر آید آن شخص کشک چی از دور بیند
که کمینی در دل چه چیز است و اگر نام آن چیز را تفنگ داند که دوست
است و کشیک را باو گذارند و الا تفنگ را خالی کند و در مکان خود
ایستاده بماند و از تفنگ او که بگوش او رسد اثر نیابد یک
تفنگ انداخته و باطل میشود چون از تفنگ پره کمینی رسد او نیز یک
تفنگ خالی کند و بایشان ملحق شود و جنگ در همان جا یکبار کی نفر بود
در گیرد و خصم را بحال داخل شدن در عسکر نشود و هذا چون کپتان دیگر
بجهت کشک رود و کپتان اولی آن را زده باو گوید تا او در جواب معطل



نشود و نظر باین امور تفنگ را علامت دشمن قرار داده باشند
قدغن مشدد است که بجهت آواز نیاید و اگر کسی بجهت در شب تفنگ
کرد او را سیاست کنند ماز نقل شنیدیم که شبی شهری داخل عسکری
شد و هفت نفر را هلاک کرد و امری را اجمال تفنگ انداختن شد
تا آنکه بجنرل خبر رسید وی اجازت داد که او را بگولی هلاک کردند
و نیز قدغن است که صدای امری برنیاید و غوغا در لشکریان ندهند
وقت از اوقات نیست نه در هنگام کوچ کردن و نه در هنگام فرود
آمدن بلکه او از اسپان برنیاید و در وقت شبیه کشیدن سپاه را الفقد
زجر کنند و تازیانه زنند که مالمره ترک کنند و در این باب مبالغه بسیار
دارند و این بجهت آنست که اگر بر دشمن شبخون آورند از صدای
اسپان متنبه نشوند و عسکر بکوچ و مقام با آواز دهل دنی است
بجهت هر یکی نوعی نوازند از انجمله یکی دلالت بر آنکه عسکر دست بیاچ
خود را جمع کرده خیمه را برافرازند دیگر بزنند و باز نوعیی نوازند
که بر همه معلوم شود که مراد در پیش شبخون زدن بر خصم است اگر منظور
کوچ باشد بنوعیی نوازند که بر همه معلوم شود و بعد از مطلع شدن غوغا

عسکر ایشان نیست و چون با خصم مقابل شوند اول کسی که بدو نهیب و پیغام
دهد و اظهار مصالحه کند و بجا آرد با خصم صلح کند نیز اگر در حرب دوران
و عاقبت آن معلوم نیست و اگر فرستد سردار ان سپاه خصم را
بوعده و وعید با خود موافق کنند و چون فریفته شدند مبلغ را که مقرر کنند بدانصور
بایشان برسانند و بوعده خود وفا کنند تا آنکه باعث میل دیگران بخود و
برگشتن آنها و ثوق و اعتماد باقی ماند و نیز آن سردار را در عسکر خود
سرداری نهند و دخیل امور نکنند و در دل خار و حقیر و خواری نشمارند و نگویند
که بر شجاع معلوم شدن خلاف عقل است پس در خانه خود نشسته
آنچه مقرر است راه بجا بود نهند و بظاهر او را عزت کنند که باعث جلب
قلوب دیگران شود و اگر چاره منحصر در محاربه شد مستعد جنگ شود و
بجهت آن کیفیات مختلفه دارند و از انجمله آنست که صفوف راه و
اسباب حرب را بدین گونه آراسته کنند توپخانه را پیش رو و
تفنگچیان پیاده را پشت سر چند صف قسمت کنند و بفاصله یکدیگر صف
را هم چند اقرار دهند و اگر سوار نیز دارند ایشان را در آخر صفوف پیادگان
بگذارند و چون دشمن قریب بتوپ رسد رسید شروع بشلک توپ کنند



مثال
در عکس اینصورت سه چهار پاره چوبین گویلانه از یک نوع گویلا
ساخته اند که چون بیرون میرود دست تفرشتی تقرا بیکه فوهه ملاک میکند
و آن این نوع است که زنجیر بلندی دارد که تقریبا پنج و شش ذرع باشد بر دو
طرف آن گویلا را توپ انه و چون شلک کنند بیرون آید آن
شود و بهر جا رسد چون شمشیر آبدار قطع کند و اگر خصم مردی گرد و از خانه
گرفت تو بچیان دست از کار ندارند و لحق بنصف چاروکال شوند و نصف
اول متفق شلک کنند و فی الفور از وسط صف دو نصف شوند و نصفی از
پس رود و نصفی از یسار و از پیش رو و پهلوی صف دیگر عقب بروند و آیند
و صف بندند و تفنگها را پر کنند و صف دویمی مقارن بریده شدن صف
اول پیش آیند و بجای ایشان ایستاده بهمان دستور خالی کنند و بعقب
صف اخیر روند و سیمی پیش آیند و همچنین تا آنکه باز نوبت بنصف اول
رسد و چنان جلدی و تیز دستی کنند که گویا همیشه صف اول
بجای خود است و تفنگ را چنان متفق راکنند که از مجموع یک آواز
برآید و صدای تفنگ معلوم نشود مجملا متصل او از بلندست و
گویلا تفنگ آب بر خصم میریزد و مادامیکه باین وضع پابرجا باشند دون

ز این نماند شکست بنا بند و دشمن را فقط مسیریت دار خصم عرض کرد
وصف را شکست و داخل جمعیت ایشان نشد سررشته از دست
ایشان رود و متفرق شوند و اگر فتح قلعه منظور ایشان است بخیر یعنی
آن چند نفر بگذرند و خود بند قلعه کردند و بلندی برج و کیفیت آن
را بینند و هفت توپ از شیشه دارند که آن را چهار نما میکویند که بر کاه آن
را بر بلندی بلندتر از قلعه نصب کنند عکس تمام آن شهر و ان افتد چون
ایشخبر تمام مراتب آگاه شد بجنرال و سرکرده سپاه کوید که بر قلعه برچ
خوب باید بست و فکر از قلعه موضع یورش بند کر مطلب حاصل
خواهد شد و اشخاص چند مقرر کند که احکام جنرال را بسپاه رسانند و ایشان
بموجب حکم بعمل آورند پس اگر قلعه را فتح و غلبه کردند نادر پس نقره
غارت کنند و انچه بدست آید اگر صد مال کمپنی بود کر سابق بر این خصم غارت
کرده باشد تمام سپاه از سپاه بست و کمپنی را در این وجه خیانت و چون
صدای امان بلند شد دیگر پیرامون احدی نگردند و اشخاصی را که گرفته بودند
فی الفور دفن کنند و حصه ایشان را [illegible] بورثه ایشان برسانند
در حین یورش بمقتضای وقت جنرال صد در صد که دو مایه باشد بجود



از سرکار کمپنی بوجه انعام داده خواهد شد از سربازی دریغ نکنند و بعد از
فتح بلا تامل باشان رسانند و هرگاه کسی از فوجه که باشد مقدم رفتنی شد
و بجهت سرکار کمپنی کار نمایانی کرد وقتی دور ضایع نکنند و در خور آن کار
وی را انعام بخشش کنند و جمیع کسانی که زخمی شده از جراحان متوجه ایشان شوند
و اگر به شدند نهمها الزاد و اگر عضوی ازایشان ناقص شد و یا انکه در دست
کراری پیر شدند که طاقت جنگ و جدال ندارند نصف مواجب و کرد
زین بجهت زراعت از بردی او معین کنند که بقیه عمر انجولی در فاقه
بگذراند و این جماعه را القلس نامند در میان خطیم آباد و مرشد آباد چند
ده کده را دیدم که ازاین جماعت آباد شده بود و جمعه عرفه الحال و بدام
تمام موجب زن و فرزند بودند و این نیز از اوضاع پسندیده است زیرا که
موجب خرسندی سپاه است و در جان نثاری و خدمت گزاری کوتاهی
نخواهند کرد و علاوه بران باعث آبادی ملک است زیرا که جمعیتهای سپاه
باین نوع اشخاص آباد کرده از دو قرنی مقرره ایشان است که چون
بر دشمن ظفر یابند وی را کور نکنند و نکشند و باولاد و عیال و متعلقان
او متعرض نشوند بکه بادی باخود زده چوقدم پیش آیند و بقدا که بغربت و

کوزان نماید مواجب ارسرکار معین کنند و ماه بماه بلا قصور بایشان برسانند
و اگر سلاح در قید و حبس ایشان باشد دران هر حوالت طریقه عفت را از دست
ندهند و معیشت را تنگ نگذند و بیکدیگر بی رفتار و کردار نباشند که بدین جماعت
ما اگر پای تخت سلطنت ایشان از مملکت چندستان نهایت بعید است
چنین مملکتی را که در ایام سلاطین سلف کاهی خالی از شورش و فتنه نبوده است
چنان مسخر نموده ایم که ما فوق آن متصور نیست و حق آنست که خوب تمهید
اوضاع زیرا که در قتل مکرون نیست و نابود نمودن عباد الله و فایده است
اصل آنکه مقتضای مروت و عدل است زیرا که آدمی ودیعت حضرت باری
و مظهر اساس قدرت کردگاری است و در خلقت هر یک از مخلوقات
بسا فواید مندرج ساخته است که ما بوشیده است و تخریب بنای
آفرینش و ایهدام بنیاد ربانی بدون اذن و حکم او مخالف آئین عدل کیانی
و حفظ و ولیت او اهل شایسته بر مسند حکم که نمونه سایه و ظل الهی اند
از اهم مهمات اوجب واجبات است و دوم آنکه شاید در روی زمین کسی
آید که بجهت بعضی از مصالح ملکی وجود او بکار آید و چون نمی داند
مملکت بهستی خود نگرفته باید گذاشت و آوردن آن از جمله مستحقات است



و بجز افسوس دران وقت چاره نیست و علاوه موجب رغبت طامع
است زیرا که بملاحظه حسن رفتار با رعایای جمله سرداران و دیگر کسان
از دل و جان مطیع و خواهان دولت ایشان خواهند شد بخلاف آئین
و ضوابط ما که ایران اورده ایم که دفعه دوم که ایران را خراب و شیرازه امور
و اضطراب جمع کثیر سرداران واحد گسسته هیچ بنیاد ایشان را بآب
نیرسانده و بجز بگمان جمع غفیری از ضعفا و بی کناهان و از اداء نیشان کنج
نمیتوانند کرد برای ملک عدم میکنند و با وجود آن کماهی مملکت ایشان
از شر و فساد خالی نیست القصه چون آن رئیس فوت شود و آنچه
او مقرر کرده اند فیمابین ورثه او تقسیم میکنند و همچنین بموت هر شخص
مواجب او تقسیم میشود و در فترت رفته اخر الامر ورثه محتاج و پریشان
خواهند شد و بظاهر حال کمتر بجز عدالت و انصاف در میان ورثه متوفی
دیگر امری را مرتکب نشده است فاعتبروا یا اولی الابصار و شیراز
مقرره ایشان آنست که اگر بادشاه سابق دعاکرده و مزرعه را بعنوان تیغور
بجهت شخصی مقرر کرده باشد برقرار گذارند و از او نگیرند و بمقتضای فرموده
و قرار داد آن بادشاه عمل نمایند و اگر چنین وقف معاید مسلمین یا بقعه

و نخوانها باشد بقدرت خود بیاورند و اگرچه مبالغ خطیره باشد بدان
نفوذ نکنند و البته در تمام مملکت ایشان قریب بیک کرور روپیه از این قبیل
املاک باشند که بعضی را بعنوان و ملیقه و بعضی بصیغه و نقد در تصرف
دارند گذاشته اند و علاوه بران جمع کثیری از بزرگ زاده گان را
از خزانه مواجب میدهند و بنا قریب به پنجاه سال است که در ایران یک
حکمرانی میکند و سالی قریب باده لک روپیه از انجا می گیرد و تا کنون نامی بجهل
کرده بملک خود نفرستاده اگرچه این و قوانین ایشان
و خیانت در بسیاری از امور
و لکن چون بظاهر در لباس عدالت است لهذا در دیر روز دولت
مملکت ایشان در ترقی و ترایدست و دیگر حال منقطع باشد نمیدانم که
خواهد شد غایت ما یمکن الاخبار عنه و در جمله قوانین مقرره ایشان
آنست که رسم صواد رات و عوارضات را در هند نیز بالمره موقوف
داشته اند و سابق بر این نیز در سر کار سلطانیه هند رسم نبوده است
چنانکه در روم نیز رسم نیست و بخز مملکت ایران ظاهر آنست که در ممالک
دیگر این بدعت نباشد و همین سبب اصلی آن ملک همیشه از رشک حکام

اگر از جانب سلطان قدری روپیه صادر شود البته حاکم و کنخدایان و
عمال هرگاه بسیار مراعات نکنند هزار روپیه از رعیت خواهد گرفت و
کاهی نیست که صادر و عوارضات صادر نباشد این فقیر خود در ایران
ملاحظه نمود که از دربار سلطانی محصلی بجهت تهیه بلده کرمان نشان
آنرا یک نفر ملازم و دو سپاه و ظاهر آنست که در دو سه روزی که
آنجا بوده زیاده از پانزده روپیه خرج او نشده باشد و عمال کنخدایان
قریب بیانصد تومان از رعیت بجهت مراعات او گرفته اند و این
فرقه مقرر دارند که هرگاه امیر الامراء با صد هزار سپاه وارد بلده بشود و صد
را قدرت آن نیست که از کمینه رعیتی یک تخم مرغ بجبر بگیرد و اگر بدون
رضای مالک بخانه کسی نزول کند اگر فلاردی بیادر خواند کسی را بجواب
ما دامیکه از دکوانی نشده باشد این دیگر در مرشد آباد و
هنگامیکه لعظم آباد میرفت قریب بنا قدر سپاه فرنگی را که از اهل فرانسه
بودند دیدم که در بهکوان کوه مقام داشتند و عازم عازیپور بودند
سفر کرده ایشان بجهت کشتی جنوان بود و هر کشتی را که می آورند صاحب
او کرایه بسیار میگفت و میرفت و من نهایت متعجب از ایشان رفتار بودم که

این رفتار ازادنی قاطرچی در حدود [redacted] بظهور نخواهد رسید مشهور است
که ضحاک در دوم رفتن بمغز کسان رعایای خود را مضیع نموده بایشان گفت
که اگرچه ظلم و ستم بسیار از من بشما رسیده است ولکن شکر میکنم که دو امر
عظیم را مرتکب نشدم یکی انکه خواهر کسی را بزور بحبالهٔ دیگری خالی کنم
و دیگر انکه ذلیلی را بر عزیزان مسلط کنم و این هر دو امر قبیح و ظلم و شنیع
[redacted] خصوص خواهر تزویل و حقایق فرقان مقرر کرده
اند که بحبالهٔ سپاه در سفر چه از سرکار مقرر است و در بلاد و غیر امکنه
بودباشش ایشان بر ذمهٔ سرکار است و اگر کسی سوای آن را خواهد از
خود مبلغ داده کرایه نماید و انصاف آنست که در مقدمهٔ خواهر نزول عجب
خواهر خرابی بر رعیت میرسد خاصه در فصل زمستان و مقرر داده اند که هر هزار
سپاه در کنار و اطراف قراءات مقام کنند یا عبور کنند مجال آن ندهند
که یک دانه گندم از زراعت کسی را متصرف شوند و بدان عرفی که با
عسکریان میکنند اگر احدی مرتکب چنین طلبی شد دفعه مورد سیاست
خواهد شد و نیز مقرر است که از اصحاب حرفه چون بقال و عطار و نحو ایشان
هیچ چیز نخواهد و اگر خواهد بقیمت است و بملک مردم است بجبری نمیکنند بلی اگر



در سرکار کمپنی باشد چیزی بعنوان گرفته نمیشود مجملاً مداخل را منحصر
کرده اند در زراعات و تجارات و عدالت و پرست یعنی محصول و
گمرک مال التجارت و ازین دو داخلات تمام در سرکار جمع میشود و عدد الخاج
از خزانه داده میشود و عمده چیزیکه باعث آنست که سپاه و غیرهم
را قدرت آن نیست که ظلم باحدی کنند آنست که بار عام در سرکار حکام
این فرقه مقرر است یعنی کمترین رعیتی میتواند که بر علیه متمثل بر مطلب خود
نوشته بمعرفت وکلا باصحاب عدالت برساند و لهذا از اندیشه مسئلان
بعدالت خلایق از ظلم سپاه بیشه و حکام و سروران در آرامند و در
ایران اگرچه پادشاهان خود را بظلم و ستم نمیستند و لکن رسیدن نالهٔ
مظلومان بایشان در نهایت دشواری است بلکه بجهت احاطهٔ ظلمه
تا بفقره رسد اگر در دولت ایمان ایران نیز مقرر میشد که عرایض مظلومان
بحضور میرسید ظاهر آنست که بهتر از تمام ممالک طریقهٔ عدل و داد معمول
میشد انشاء الله تعالی در خاتمه کتاب بقواعد و ضوابط اینچنین که موجب
عدل است اشاره خواهد شد و در این وقت مجملی از سیر و اوضاع
و احوال معیشت و کردار و قواعد و رسومات این فرقه نگارش میشود که

مطالبه کنند کان را انتظاری نماند فصل در آنکه این فرقه را عادات و رسومات
و قواعد چند است که در سایر فرق و در روم و ایران نیست بعضی از آنها
اشاره میشود اول آنست لایقه معیشت حکام و صاحبان خدمات سرکاری
و ارباب صنایع ایشان و آن همین است که بهنگام صبح صادق بجهت گشت
صحرا تفرج از خانه بیرایند و تقریباً دو ساعت از روز رفته مراجعت کنند
و آن رخت را بدل کنند و بر اطراف میز نشیند تا آن تخت مرتفع است
که در نهایت تکلف ساخته اند و بران طعام گذارند و بر دوران بزرگان
کرسیها گذاشته است که بر آنها نشینند و طعام خورند و بقاش و چنگ طعام
خورند و انکار دوان و غیره را باره کنند و اصلا دست را بطعام آلوده نکنند
و لفظ فورس قدیم است و میزبان از بهاما خود است و گویند که این
رسم از عهد چنگیز خان که فرنگ را مسخر کرده بود در اینجا با قیست و طعام
خوردن را طول دهند و بجهت باز دید و اختلاط با دوستان در این وقت
است و چون تقریبا یک ساعت و نیم بظهر باقیمانده از اشغال امور خود در وقت
اصحاب عدالت بخانه عدالت که از مکان ایشان دور واقع است
روند و اصحاب تحصیل مالیات نیز بمکانی که بجهت این مطلب مقرر است

میزبان





و همچنین هر کس بکار خود متوجه میشود و مکانی را که بجهت اجتماع خلق و نشستن
صاحب کار مقرر است آن را کچهری گویند خواه بجهت عدالت باشد یا
بجهت دیگر از امورات سرکاری و در غیر آن مکان در ارباب سخن
کسی نکند و هفته یک روز مقرر است که اصحاب امور سرکاری بجهت
صحبت و آشنائی اعزه و امرا و ارکان بملاقات ایشان در خانه های خصوصی
مانند و در غیر آن روز ملاقات اعزه نمیشود و هکذا بعنوان مذرت و چون ترا
بشام شود بخانه های خود مراجعت کنند و رخت را بدل نمایند و آنچه
حکم کرده اند تمام را در کتب خود که آن را بهی گویند ثبت کنند و در
وقت شب هنگام طعام خورند و شراب آنقدر نیاشامند که باعث زوال
عقل شود و از کار نمانند مجملا دقیقه از اوقات ایشان بیمصرف خرج
نشود و از برای هر کاری حتی بازی و لهو لعب وقتی مقرر است که در آن
وقت بآن مشغول میشوند و هر گاه در هنگامیکه بجهت نوشتن یادداشتی
امور سرکاری نشسته باشند و کسی بجهت ملاقات ایشان بیاید
اگرچه امیر الامراء باشد جواب دهند و گویند که در اینوقت مجال ملاقات
نیست و در امر سرکار مشغولم و او نیز بکار نشود و بیکار خود رود و اگر در آن

بی کار

وقت ملاقات کنند بلکه هرگاه بخواب روند مقصر شوند و جریمه دهند و اگر
از کسی اندک راحت طلبی دیدند در دفاتر مینویسند که فلان شخص لایق
خدمت نیست و خدمات خود را دیر بدیر وقتی آنست که اگرچه مواجب را
خوب میگیرند ولکن خدمت و اطاعت را خوبی میکنند خدمت و سخت
و مشقتی که در امور سرکاری از روسای ایشان میشود در ایران در هیچ
از کمترین ملازمی نخواهد شد و باید ماه بماه آنچه ما چاکر اطلاع کرده انعام
را خود نوشته بخدمت کونسلیان فرستند و ایشان نیز باید بخوبی
تمام آنها را ملاحظه کنند و حق را از باطل تمیز دهند میدانم که وسعت دماغ
آن مردم چه قدرست که تمام را ملاحظه میکنند و علاوه امور راجعه
خود را از نایبس قوانین و تفکر در نظام ملک دیگر و را نیز باتمام میرسانند
و از اهمال و طریقه کنخدای ایلات نست و آن چنین است که پسر و دختر را
مدتی در خلاء و لاباهم گذارند و یا مکدیگر جا بجا شوند و کشت میزارند و
در روز صحبت دارند تا دیده و رفتار یکدیگر را بینند اگر مرضی طرفین نشد انعقاد
و عقد بعمل آرند والا هر کس بخانه خود رود و اطبای این فرقه انفی کار
کنند و قایل بآن نیستند و گویند که خوبی که از بعضی از خوبان کم سن معلوم

و قایع عملی

ع ردیف
۱۹ اصفر

از ذی

۳۷۶

خواشی است که بان موضع بجهت نازکی آن موضع و مستوری آلت مرد
بهم میرسد و اگر مطابق نیامد نخواهد شد و این از تدبیر حکمای است که پرده را بدرانند
اما اگر کسی بر بکارت ایستادگی نکند و معتقد بر پانشود و نیز که در بین
که زن و مرد که نمونه پنبه و شیشه و حجله اند در خلوات بسر برند و
اغلب اوقات از شراب که حجاب را بر میدارد و سرگرم بکنند
غلبه نکند
البته پرده نخواهد ماند و بکارت برباد خواهد رفت
ازمرد و ان را مجال آن نیست که زن خود را از خویش باز دیگانه نماید
چه از قوانین ایشان است که منع کردن علامت صورتی بزن است و اگر
کسی اینکی غیرت داشت و در حمایت مبالغه کرد آن زن در محاکمات
عالیه بلغات شکایت کند و شوهر را تنبیه کنند و شنیده ام که حکم
میشود بتفریق و لکن نفقه و کسوه بر شوهر است و هیچکدام را مادام حیات دیگری
طاقت مواصلت با زن دیگر یا شوهر دیگر نیست و لهذا اسباب شکایت
نشده است و قبح این حرکات نیز از میانه برخواست است و همه میدانند
اند و ای آلان این طریقه را در بندیان شایع نساخته اند و در انظار ایشان
محترم ایشان بانهایت الغایت کوشند و هرگاه کسی در هنگام ملاقات زبان

ایشان را عزت کند و اینها محبت دارد و زیاده ازان سر در میشوند
که با خود ایشان نهایت تعارفات را معمول دارند و زنان در باب
عام با شوهران نشیند و در سیر و گشت و ملاقات دوستان با ایشان
همراه میروند و شنیده ام که قبل ازین پرده پوشی زنان در این فرقه
بوده است که هرگاه زن را بشوهر دادند دیگر اصلا او را ندیده حجاب پدر
برادر و قائم مقام پدر از خانه بیرون نمیگذارد و بعد از فتح امریکا این امر
قبیح اوّل در قوم فرانکیس شایع شد و از انجا بر فرنگ سرایت نموده
است و در بعضی از ثقات شنیده ام که میگفت که در این اوقات
یعنی نکاح زن و شوهری در قوم فرانکیس بامرد برداشته شده است
و اگر زن حامله باشد در خانه هر کس که وضع حمل نماید طفل از آن زن است
و در انساب اصلا باب را معتبر ندانند و گویند که بودن طفل از نطفه
این شخص امر اعتباری است و رفع این قبیح باعث کثرت اولادات
زیرا که هر روز تازه بدست آید و بجماع با او رغبتی حاصل میشود و هرگاه زن
مستمر با یک مرد بماند طرفین یا یک طرف را اغلب اوقات نفرت
حاصل خواهد شد مردان ریش و سبال را هر روز تراشند و بموی سر خود







سفیدی است مردان زنان پاشند تا مویهای سفید بنظر آیند و فرق میان
پیر و جوان کمتر شود و از زنان سایر الفاس متابع روزگار از فرقه مسلمانان
و خود بر کنار که بر خلاف رغبت بجاله ایشان در آیند بمذهب او کاری
ندارند و ی را چون زنان قوم خود تکلیف بر آن و از چهره حجاب نکنند
و با او سلوک و مهربانی بسیار کنند و در وقت مردن مبلغ خطیری
بجهت ایشان وصیت کنند که مرد الحال بگذارند و باید الاغلب تو این
این ملک را از دل و جان آرزوی مواصلت با این فرقه است و اصلا
زنی را بزور در حجاله خود نیاورند و اگر زنی از ایشان بهم رسد چون
چار سالگی رسد اگر ایشان او را از مادر گیرند و با لکستان فرستند که با میان
و طریقه خود تربیت شوند و اگر کسی از زنان فرنگ بخواهش خود رغبت
از مسلمانان کند و یا اگر مسلمان شود او را منع نکنند و بجهت زنان در
وقت وضع حمل قابله نیست بلکه اطبا مانند زنان متوجه میشوند و از اعلا
آنست که این طایفه را با قوال و افعال اطبا عظیم اعتقاد است و آنچه
گویند بجا آورند و وحی منزل دانند و در تو قیر ایشان ناقص الغایت کوشند
و با طبای یونانی و وضع قدیمی آنها [illegible] ندارند و با ایشان رجوع نکنند

اعتقاد

معتقد

اطبا این قوم اند که هر چیزی از آن ن و حیوان و جماد و غیره مرکب است
از خلط و شوره و سیماب و از هر چیزی این سه چیز را بندا هیرون سازند
و اغلب ادویه ایشان مرکب ازین سه چیز است و بر خلاف اهل
یونان جواهر را ادویه بکار برند و اجسام و عصاره انها را استعمال
نکنند و لهذا اگر حوائی مشتمل بر اجسام ادویه است و اگر خطا کرد و نیز قبول اصلاح
است زیرا که در عروق بزودی نفوذ میکند و وضع نسخه نویسی در ایشان
معمول نیست و از اندازه خود زیاده بعد از حصول صحت بهم خواهند اگر کسی خلط
و کم و زیاد در کفته آنها شاید و لکن ایشان نیز بر این اتفاق از هر کس باز نده
او و قابلیت کار خود طلب نماند و فقرا و ضعفا و غربا را از خود و اداد
و از سر کار بکسی و از الشفا مقرر است که مفلسان در انجا رونده اطبا مامور
ایشان شوند و خرج دوا و غذا و سایر ضروریات تمام از سر کار است
مجموع یک از اطبا را دفتری است که هر روزه احوال بیماران خود در ان
که باو داده اند در ان نگارند و هفته در یکمکان مجتمع شوند و در نگارش
را مطالعه کنند و از احوال مرضی سخن رانند تا اگر کسی را چیزی خلط
رسد کوید و اگر یکی احوال چیزی را مخفی داشت و بآن مرض مرده و غیره اورا



بینند از بیمارستان احراز تشخیص نمایند اگر خطا کرده است اورا
تقدیر کنند و مشاق مبتدی هر چند با علامت مرتبه حذاقت رسد داخل ندانند
اطبا نشود مگر اگر در یکی از امراض معالجه بدیعه یا دوای تازه فکر کند که در
حفظ صحت یا زوال مرض فایده بیند ازان بینند الفا و مجمع منعقد کنند و
اطبا بحذاقت او معترف نویسند و در سلک ایشان منسلک شود و باد
بجهت او مواجبی معین کند که در عین رفاهیت و غربت بگذارد
بتکمیل مرتبه کوشد هرگاه یکی ازین ان بجهت مرضی دوایی استخراج
کرد و تجربه رسانید و تمام اطبا نیز تجربه رسانیدند بخوبی آن شهادت
نوشتند بحضور بادشاه مراتب آن را معروض دارند و بر امور
عنایات و مراحم بیکران کردد و نسخه او را بسر کار بادشاهی بقدر قابلیت
آن فروشند و ازان سر کار نسخه بسیار باطبا عنایت شود و احوال سایر
ارباب حرف و صنایع مفصلا در دستور است هر کس که مقدار اثر تازه
شد مورد الطاف سلطانی شود و هیچ یک از اهل حرف چیزی نقدی
نکنند بلی اجرت وافره کار از او کیرند بلکه امرا زیاده از دیکران باشان
اجرت دهند از اصحاب کمال از هر صنف در این فرقه بسیار است

در هر صنف که هست. در تکمیل آن کوشد تا از سرکار پادشاه مرتبت منصوب
یابد بجملی از صنایع و انکار ایشان اشارت میشود **فصل** از جمله صنایع عجیبه
ایشان آنی است که فکر کرده اند بجهت تشخیص مقدار حرارت و برودت
هوا و استنباط مراتب شده و ضعف آن در هر شهری و ملکی با نسبت
بشهر و ملک دیگر با موسمی با نسبه بموسم دیگر و بان الفت هوای هر ملکی را
ضبط کنند و از آن با حوال مردم آن بی برند از سیاهی و سفیدی و شجاعت
و جبن و غیر ذلک و آن میل باریکست بحرکت از شیشه و آن قدری
وسعت دارد و در آن قدری از سیماب ریخته اند و از بیرون بر آن شیشه
و مانند شیشه ساعت از بالای مدسیماب خطوط چند کشیده اند و بر
خطی علامت در چه است پس هر قدر که هوا گرم میشود سیماب متصاعد
میشود از قدر که سرد میشود بر میگردد و از مقدار بهبوط و صعود آن مقدار
شدت گرما و سرما معلوم خواهد شد و اغلب در بر سردی حد یست که
سیماب بر نگشیده و اصلا بحیث لا یقطع نباشد و اغلب در بر گرمی
آنست که شیشه را نشکند و از بالای آن قرار کند و در این دو مکان
سکونت را مقتضی میدانند از جمله آنی است که بجهت تشخیص مزرعه



اند و آن را نبرده ام و کیفیت آن را بخوبی نشنیده ام
ربا و سودست که بغایت بان متعوذ و بر اهل اسلام طعن زنند و آن
چنانست که زر را مدتی نزد کسی بگیرد و از برای سود نگیرد و اگر باندازه او
سود گیرد از این خوف قرضدار بزودی زر طلب کار را ادا میکند
و کمی در صد روپیه زیاده از یک روپیه در ماه سود را اهل اسلام
و اگر کسی گرفت و دهنده اگرچه در آن وقت راضی بوده است و حال
بعد ادای آنش کند مسخی او را میشوند و اگر در اول سود مندرج در
تمسک نبوده است و شرط نیز نکرده باشند و در این
زر او دعای سود کند نمیکنند بلکه اگر کسی او دعای زری از بابت میراث
و بخواهد بر شخصی داشته باشد و باثبات رساند با سود گرفته باو
میرساند بلکه اگر کسی بر کمینی دانش کرد که فلان مبلغ بر ذمه اوست
و با اینکه مثلا شخص فوت کرد و مزرعه و ده کرده او را بجهت اینکه مثلا
بلا وارث بود کمینی ضبط کرد و وارث پیدا شده و او دعا کرد و در محکمه
باثبات رساند هر قدر از مداخل او که در سرکار جمع شده است
سود آن و اصل مزرعه را بوی رسانند و کمینی خود نیز از مردم نمیگیرد

سود دهد جمیع بحبت این کار میشتابند هر کس که خواهد نزد آن جماعت رفته
وزر خود را بسپارد و تمسکی گیرد و آن را دولت مینامند بهر کسی و
بشهادت کور بزرو جمیع دیگر از اصحاب کار آن سرکار باین مضمون
که فلان مبلغ نزد کمپنی هست و سود آن از فلان روز از فلان ماه از فلان
سنه عیسوی از قرار صدی شش یا هفت روبیه فی الحال سال بسال بکسی
که این تمسک در دست او هست از سرکار کمپنی داده میشود و در
کوشه آن نوشته هست که این تمسک چندم هست و لکاغذ بسیار
نازکی مینویسند که زود فنا نشود و اگر آن کاغذ را کسی بزور از کسی گرفت
و یا انکه دزدیده انکس از سرکار سود را بلاعذر خواهد گرفت مگر انکه مالک
آن جماعه اظهار کند که کاغذی مشتمل بر فلان مبلغ زر و سود و مورخ
بفلان تاریخ از من رفته هست اگر یاد دهند مرا مطلع کنند چون آن کاغذ
را بایشان رسد دور انجا کنند و لکن زر باو ندهند کاغذ دهند و چون
صاحب آن در عدالت باثبات رسانید او را گرفته بوی رسانند
والا از او هست و اگر آن کاغذ غرق شد و یا بسوخت بمدعی که از آن
چیزی باقی نماند آن زر خواهد سوخت و مالک از اصل و فرع چیزی



عاید نخواهد شد اگرچه دیر زود داده باشد و امروز تلف شود و آن کاغذ را
ریخ فینک نامند یعنی تمسک زر باشود و کاغذ کمپنی در میان ایشان رسم است
و آن را بنک نوت گویند و آن مثل برات هست هر کس که از کمپنی طلبدار
بران کاغذ مینویسند باین مضمون که کارکنان سرکار کمپنی متعینه لوت کسی
که این رقعه را آورد فلان مبلغ را باو برسانند و رقعه را بستانند و در ان
سودی مندرج نیست پس هر کس که آن کاغذ را پیش ایشان برد بلاعذر
زر گیرد و آن کاغذ حکم طلا و نقره بهم رسانیده هست و بهمان را مردم
خرید و فروخت کنند و لکاه دارند و تمام مردم براین قوم چنان اعتماد نموده
اند که زرهای خود را بایشان داده بکاغذ پارها راضی میشوند و با انکه میدانند
که اگر این دستگاه برچیده شود بجز کاغذ پاره چیزی در دست نخواهد ماند
عزیزی از مستر جان مشور صاحب نقل میکرد که در انگلستان بادشاه
و کمپنی در عایا انقدر مقروضند که اگر خاک و کل آن سرزمین طلا شود معادله
با عشر ان نخواهد کرد و این بجهت آنست که بظاهر زر کسی را زور نمیگیرند
و از طریقه معادله پا بیرون نمیگذارند و در پرده خوشی سلوکی که میخواهند
میکنند و بدون تحصیل بزمای مطلب را حاصل مینمایند فاعتبروا یا اولی الابصار

سرمایه او باقیست و تهی دست و مفلس نشود و اصحاب بیمه جهازات
و اموال بسیار بیمه کنند و در صورت سلامتی کل صاحب مال نفع کثیر
برسد و در صورت خطر سرمایه او باقیست و شریک و مفلس نشود
و اصحاب بیمه جهازات و اموال بسیار بیمه کنند و در صورت سلامتی
همه نفع بسیار عاید شود و در صورت تلف شدن بعضی آنچه
حاصل کرده اند که تدارک آن توانند نمود و در هندوستان هنود و میزان
عمل را کنند چون یک طرف معامله کفار و ظاهر اضرر شرعی ندارد و لا
شرعاً نهایت مشکل بود و از جمله آنست که جماعت فرنگان در عرض
سال دو دفعه قمار بازی کنند و بسبب آن جمعی صاحب سرمایه خطیر
شوند و به یکبارگی چندان ضرری نرسد بطریقه آن ضابطه کرده ام
اینست که مردم شهر بلکه مملکت را مطلع کنند و از هر کس بطیب خاطر
او مثلاً صد روپیه گیرند تا از سه هزار کس سیصد هزار روپیه جمع شود
پس بباشتران کار اساسی هر یک از آن سه هزار کس را جداگانه
نویسند و تمام را یک وضع بچیده بنوعیکه اصلا تفرقه نتوان کرد و در
صندوقی که از دو آن زر را بیکعدد دستی و سه حصه مختلف تقسیم کنند و



واز جمله وضع بیمه است و آن چنین است که از متمولان و صاحبان مایه
اموال خود را یکی کنند و با هم شریک شوند و چون کسی جهتی ازوال اتجاه
و غیره را خواهد که از یکی بکلی برود نزد آن جماعت رود و گوید که فلان مبلغ
مال بفلان جهاز مثلاً حمل کرده ام و بفلان ملک میرود آن را بیمه کنید پس
آن جماعت وقت را بیند و او ضاع دریا و طرق را از ایشان و آنچه
بدو متعلق کنند و از ان قرار از او مبلغی گیرند و آن مبلغ داخل سرمایه خود دارند
بیمه آن مبلغ را گیرند و باو کاغذ دهند که فلان تاجر از فلان شخص که بر
فلان جهاز است از فلان مکان تا بعد از فلان تاریخ و جهار کس عت از رسیدن
بفلان مکان از غرق و حرق و شرق و غیرها بذمه ماست و اگر تا فی رسید
بعد از انقضای شش ماه از رسیدن خبر بان بندر زر او را باز دهند بیمه اول
خواهم داد و آن بیمه را تا خواهم داد و چون خبر یقینی رسید که مثلاً غرق
شد یا دزد برد در سر موعد صاحب مال را در عدالت قسم دهند
و اول امر در میان سرمایه دروغ نگفته است پس بیمه بر بیمه را وضع
کرده اصل مال را با بیمه اول باو میدهند و گویند که در این معامله فایده آنست
که در صورت سلامتی بصاحب مال نفع کمتر رسد و در صورت خطر

حصه را در رقعه نویسند در یکی هشتاد هزار در چهار رقعه بیست هزار
در هشت رقعه بهر کدام ده هزار در یکصد و بیست رقعه در هر یکی پانصد درمیه
نویسند و دو هزار و پانصد و شصت و هفت کاغذ سفید ساده بیت که
آنها را کاغذ حلوا نامند و میه را بیکوضع بچندد با آن رقعه ها زرد در صندوقی
دیگر گذارند پس در یکصندوقی سنگ هزار رقعه اسامی مردم کوفه در صندوقی دیگر
بیست هزار رقعه بیت یکصد سنگی و سه رقعه زرد دار و مابقی ساده و آن
دو صندوق را بهم صد اکنند و بر بر صندوقی یک قفل عاری از تمیز گذارند
آن دو قفل هر یک صندوقی خود را بهم زنند و رقعه برآورند و بدست امناء
آن کار دهند هر کرا طالع مساعد و بخت یار است یکی از آن رقعه های زرد را
نام برآید و اگر را طالع از همه قوی تر است کاغذ هشتاد هزار درمیه بنام او
برآید و بخت غنود کان را کاغذ ساده برآید که حلوای آن را دیگران
خورده و بنام هر کس که زر برآید کاغذ خود را تجویل ارتکابدادی الغور زر را
گرفته پی کار خود رود و این بازی تا دو یک روپیه و زیاده از آن میرسد
و آن را بانواع مختلفه بجهت اختلاف کثرت و قلت زر تقسیم میکنند و مردمان
متمول کاه است که نام خود را در بیست رقعه نویسند باید که هر یک رقعه





برآید و الا اقل دست خالی نماند و نظر باین نفع را بجهت فروش اموال
نیز اختراع کرده اند مثلا هرگاه مال بر قیمتی باشد و یک کس نتواند که او را
خرد و یا انکه مال کسی کساد شده بیت و فروختن آن بقیمت وقت بجهت
او موجب ضرر عظیم است یک کس کمتر با بیشتر جمع شوند و قیمت آن
جنس را مساوی قسمت کنند و هر کس حصه خود را بمالک دهد و نام
خود را بران رقعه نوشته و در صندوقی سربسته گذارند و نام
آن جنس را در یک رقعه نویسند و نه کاغذ دیگر را ساده بوضع رقعه
که نام جنس در ان نیست بهمدیگر در ظرف در بسته دیگر گذارند پس از هر
ظرفی شخص غیر گاهی کاغذی برآورد و بنام هر کس که رقعه مشتمل بر نام آن
جنس برآید مال از اوست و گاه هست که صاحب مال بغیر حصه خود
شریک شود و مال را با و بر گردد و کارکنان و مباشران این کار را
حق السعی فی صد پنج پیه است اگر هر یک از این دو معامله را صورت شرعی
بود از او ضایع پسندیده میشود و از جمله آنست که در معاملات بیع
و شرا مکرار در قیمت را روا دانند قیمت هر جنسی را معین کنند و
بران نویسند و بر رقعه نوشته بران جنس بیاویزند و اجناس چون جواهر

موافق آن تمام حروف را برابر سطربندی و مرتب کنند و بر بیاض انتقاش
و صفحه سازند و بران مرکب زنند و چون قالب چیت نقشی بر صفحه کاغذ
زنند و از کتب مطوله در هر روزی نسخهای متعدده سازند و بران
اجرت جزوی بعضی است که ثلث اجرت استکتاب آن نیست
و اخبار مملکت و احکام و آئین ملک که در سالها باستکتاب نمیتوانند
در چند روز نویسند و بهمه کارکنان رسانند و اگر شخص اجنبی غیر خواهد از
کارخانه جزوی تمام رعایا را بسهولت تمام باطلاع بر احوال ملک میسر
آید و علاوه لطیفه ایرانی که از فرنگ و غیره آید همه را قالب زنند و حق
آنست که باین حیل اکثر امور را بر خود و دیگران آسان کرده اند و علاوه
در سال مبلغ کلی عاید ایشان میشود و از انجمله آنست که کاغذی احداث
کرده اند و آن را کاغذ اسٹام موسوم کرده اند و آن چنین است که
بر کاغذ سفید که نیم غازی قیمت آن نخواهد بود و مهر سفید زده اند
هنوز عکسی نقش سفیدی بر کاغذ گرفته است و در یکی قیمت آن کاغذ نوشته
است و در دیگری لفظ خزانه عامره نقش است و بجهت کاغذی که
معاملات در آن نوشته شود مراتب مقرر کرده اند و از برای هر

مرتبه زیاده از صد مقابل قیمت آن کاغذ قیمت نوشته اند و بجهت کاغذ
که تقاریر و مکاتبات و امثالها در آن نوشته میشود نیز قیمتی است که در آن
مهر نقش است و حکم کرده اند که تمام قلمرو ایشان معاملات و تقاریر
و مکاتبات جمیع عوالمی که با مجاب عدالت میتوانند بران کاغذها
نگارش نمایند و اگر معامله در غیر آن کاغذ نوشته باشد و بعد از رجوع
نمایند چیزیانه از آن مشخص گردد از این ممر زیاده از پنجاه لک روپیه در سال
عاید ایشان میشود و بجهت کسی که این مداخل را از نزدیک کمتی احداث
کرده است چیزی مقرر کرده اند و هر ساله باو داده و احفاد او میرسانند
چه هر کس که مصدر کاری در این سرکار شد حق اورا ضایع نمیگذارد و او را
در دفتر خود داخل خیرخواهان مینویسند و در اینوقت مقرر کرده اند که کاغذ
استامپ را بجهت هر مطلبی که باشد از خود بدهکار باشد آنکه در هر
ست تقریبا میفروشند زیرا که مصرف کاغذات جزئیه زیاده از
کلیات است و باین تدبیر مبالغ نفع کمتی شده است و بنظاهر خیلی
معلوم میشود که نفع رعیت را منظور کرده اند که کاغذی را که قیمت آن دو
روپیه و کسری روپیه میشد بسیار کم بمصرف میرسید موقوف کرد





اند و عوض آن کاغذ چهار آنه را که عام البلوی و کثیر الاشتغال بود بهشت آنه
مقرر داشته اند تا عموم و ایتام اوقاف که بالطبع محتاج است در محال
عظیم آباد و در جریکای و مسیع الفضای که بوفور آب و علف محتاجات
چندین هزار اسپ نامی سر داده اند و با طراف اشتهار نامه فرستاده
اند که هر کس که خواهد مادیان خود را بایشان بکشد خرج مادیان
و بچه آن تا دو سال بر سرکار است و بعد از آن اگر خواهد بسرکار فروشند
والا با بچه بخانه خود برده شنیده ام که تا بحال تعداد رمه کمتی از حساب
گذشته است و چون بقیمت اعلا میخرند همه راضی و شاکر اند و تا بحال
کم دیده شده است که کسی بچه مادیان خود را بسرکار نفروشد و باین حیله
اسپان بسیار فراهم آورده اند از جمله است که اگر کسی بملکی رود
یا از عجایب مخلوقات خبری پرسد آن را و احوال آن ملک را و
آنچه آن را نویسد و صورت آن را کشد و چون بگفته دوازده ربات
دیگر اجتماع رسد وی را آغاز کنند و آن کتاب را در چاپخانه
برده از آن صدها نسخه چاپه کنند و بطالب نویسند و هر کس بجهت آنکه
بران مطلع شود از آن نسخه میخرد و مبالغ کلیه عاید آن مرد میشود و اهل

هرکس بهر جا که رفت یا بجزیره که رسید احوال را بشوق انگیخته علاوه
براعزاز و اشتهار مبلغ کلی عاید خواهد شد ثبت میکند و همچنین هرگاه کسی
کتابی را بزبان ایشان ترجمه کرد بجهاپه خواهد برد و نسخه ها سازد و از آن
مبالغ کلیه منتفع شود و باین سبب بسیاری از کتب اهل اسلام حتی
قرآن شریف را ترجمه نموده اند و بر مذاهب مختلفه مطلع شده
اند و بهمین اطلاع و اکاهی بر رفتار و کردار او ضاع بلاد و احوالی ممالک
بعیده چون ایران و روم و غیره حاصل نموده اند که معلوم نیست که
احوالی انهایان هیچ مطلع باشند لقب تمام ممالک باسم آن در نزد اغلب
اشخاص این جماعت موجود است و در بازار ها میفروشند و گویند
که سیر کتب و اطلاع بر وقایع دنیویه هر یک موجب ازدیاد عقل
گرفت هوشش است و اضافه است که این مرحله را خوب فهمیده
اند از اینجا است که مدارس عالیه در کلکته مساعده اند و هر کس از هر
صنف از مسلمان و انگریز و غیرهم که خواهد در آن رود و بتحصیل مشغول
شود و علما و مدرسین از هر علم و هر صنف معین کرده اند و مواجب انها
تمام از سرکار داده میشود و از متحصلین هر کس که اصحاب دول است



اخراجات او بر ذمه خود او است و اخراجات فقرا بر سرکار است
از الف و باکرفته تا بمراتب عالیه را تمام بوضع مرغوب و بنوعیکه سهل
و آسان بهست آید در کتب نوشته اند و علاوه کتب و رسایل چند
در بیان حرفی و کلی امور معیشت از طریقه زن و شوهری و طباخی و خیاطی
و جراحی و کفاشی و نقاشی و جهاز رانی و حکومت تجارت و غیرانها
نوشته اند و در هر باب که قاعده بیان میکنند تصویرات را نیز بان ضمیمه
کرده اند نقش هیچ چیز که مطالعه کننده را احتیاج بتعلیم کمتر شود بلکه
صاحبان هوش بمجرد ملاحظه مطلب را دریافت میکنند و چون
کسی از قوم انگریز در مدرسه کامل و بزبانهای مختلفه اکاه شد و لیاقتی
خدمت کردید او را بیکی از خدمات سرکاری معین کنند و از قوم مسلمین
اگر کسی ترقی کرد و مدرس و قاضی القضات کفند که لایق افتا و قضا
شده است در ضلعی از اضلاع ویرا منصوب نمایند و باین سبب در عصر
ایشان مردمان لایق و صاحب هوش بطمع جاه و خدمت و مواجب
بسیار شده اند فاعتبروا یا اولی الابصار حکمای این فرقه از سیصد سال
است تقریبا که بدرستی امور دنیویه و تدبیرون مشغول و والی الان نیز بتکمیل

آن اوقات را مصروف میدارند و در این یکدمه فرصت بگذرند
اشتغال بجهت تذکره و تبصره اصحاب معرفت کمال انچه نوشته اند
بسیار است اگر در خواهد کس است انچه نوشته شد بس است فائده
الکتاب فی الوطن بدان ای طالب پایه سروری و ای راغب برتبه
جهانداری که هیچ امری عظیم تر و دشوار تر از پادشاهی و ملک داری
نیست زیرا که انتظام امور عالمی بران منوط و استقرار خلقی بدان مربوط
بنابر این محل مزید بار جهانی رفته و صلاح و فساد کشوری را بگردن
گرفته دراز دستی ظالمان را بر مظلومان از کوتاهی او خواند زور کی که
از او تا بر ضعفا رود و داد سستی او داند اگر فلسی از خزانه کسی رود
غرامت بر او است و اگر از خرمن احدی دانه کشند شکایت از او است
و هر سیاهی نا توانی که روز بشب برد بر خوشی کودر و بر اباطلی
یاد نماید و هر حیف سیاه زبانی که در وسعت روزی بر او لیس بگذرد
دمان بعد دعای او بر کند و بر گاه اعمال مزینه چون خیالی و جامه
اعمال آنها بی استاد و معلم صورت نگردد کاری باین سوبت و مشغله
باین مشکلی بی ارشاد مرشد چگونه تثبیت پذیرد و حضرت ملک وهاب





مالک الرقاب از غایت شفقت و مهربانی برای جمیع بندگان خود
پادشاهان و فرمان دادن دستور العملی نوشته که جامع سعادات
دو جهانی است و رافع البویه کشورستانی است تا کش بمکارم اخلاق
و اساس بخش متوطنین آفاق و ضابطه و قانونی امور پادشاهی و واسطه
آشنائی درگاه الهی است و آن آیه کریمه و انفاق ایه ان
[redacted]
[redacted]
بر این است که در جمعیت خاطر
بر منابر تلاوت آن رطب اللسان گشته رواج نصایح آن را بمنبر
حاضران میرسانند و حق جل شانه در این آیه شریفه بندگان را بالطف صفت
امر فرموده که جامع است بسی حسنات را و از مقتضای حضرت سبحانی
فرموده که شامل است بسی سیئات را اول از امور است بعدل
است و آن بموقع کردن کار ها و راست داشتن میزان حق میان خلق
است چون میان دو کس اگرچه یک طرف خود باشد معاینه یا امارت
رود دیده باز نشد شرع و حد نفس الامر بیرون نگذارد و جانب خود یا احدی
را از متخاصمین بسبب رشوتی یا آشنائی و نسبتی منظور ندارد و رود

خلق را انست کرد انیدن بحق داند و برای دوستی احدی خود او دشمن
با خود و دشمن نگردد و اجل را بعید یاد اجل دندان طمع کند و
گردم فلک را کریبان جان مردان نشکند و آنچه بر نفس خود نپسندد بر
دیگران نیز روا ندارد و خامه بر بادشاهان و حکام مراعات انصاف
زیاده لازم است چه این طایفه علیه ارجانب مالک الملک برای رفع
ستم و اجرای عرض حوال اهل عالم معین گشته از کافه خلایق ممتاز اند
این جهت بشرف خطاب ظل الهی سرفراز اند پس سزاوار و
لایق حال ایشان آنست که باحتیاط تمام بلوازم آن امر خطیر قیام نموده
کما ینبغی حراست مال و جان و محافظت ناموس بندگان نمایند و همیشه در
فواید عدل و مفاسد ظلم اندیشه فرمایند دوم احسان است یعنی با خلق
خدا نیکوی نمودن و بناحق هیچ کس را از رشته کار این و آن
کشودن و مراهم مراحم بر جراحات دل خستگان بستن و بموجب
دل اسای شکسته بندی دلهای شکسته و بجهت خریدن متاع سعادت
کوشش بر تنگ عرض مطالب نفس و هر کونه یاری و همراهی که با
یک از احاد ناس شود در اینجا داخل و تحت احسان شامل الفاظ

ج

سیم ایتاذی القربی است یعنی باقوام و خویشان عطا نمودن و از
احوال خویشان و بعث احوال ایشان را نیکو مند فرمودن اگرچه این
شیوه در عموم احسان داخل بود لکن جناب رب الارباب بعث
زیادتی اهتمام آن را بالخصوص علحده نیز ذکر فرموده است و در احادیث
کثیره مسطور است که مراد از ذی القربی خویشان حضرت رسالت مآب اند
که حق تعالی در آیه کریمه [illegible] برای ایشان خمس بر بندگان مقرر فرموده است اول از منهیات
فحشا است و آن عبارت است از هر فعل زشتی که در آن امر از نماند
و از حد گذرانند و در بعضی از تفاسیر وارد است که مراد هر معصیت است که
قوه شهوانی باعث و محرک از ارتکاب آن باشد چون زنا و لواط
و امثال آنها دوم منکر است و آن فعلی است که عقلا آنرا زشت دانند و در
کتب بعضی از مفسرین نوشته که هر معصیت است که قوه غضبی بر آن داعی
باشد چون قتل و ضرب و مانند آنها سیم بغی است و آن عبارت است
از تعدی و زیادتی بر خلق و جمعی گفته اند که مراد از کبر عظام است و در
اخبار و آثار اهلبیت اطهار ترغیب بادشاهان و فرمان فرمایان بشیوه

خجسته عدل و داد بسیار است و از انجمله است کلام معجز نظام سید عالم
حضرت اقدس نبوی عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة یعنی
یکساعت عدالت نمودن از هفتاد سال عبادت بهتر است و نیز از
اصحاب مرویست که هیچ کس امد که در میان دو خدای تعالی التجا
را در سایه رحمت خود روز کی هیچ سایه جز سایه رحمت او نباشد و
یکی از انجمله پادشاهان عادل را شمرده اند و از والی کشور و ولایت حضرت
امیر مومنین ع روایت شده است که فرمود لیس ثواب عند الله اعظم
من ثواب السلطان العادل و الرجل المحسن یعنی هیچ ثوابی نزد
خدای تعالی عظیم تر نیست از ثواب سلطانی که باصفت عدل موصوف
و مردی که شیوه او نیکوئی باشد و از حضرت امام جعفر صادق منقولست
که کفاره پادشاهان آنست که تیمار و غمخواری رعیتی کنند و پادشاه عادل
و بارسا کسان راست کوئی و راست پیشه و پیری که زندگانی در طاعت
بسر برده باشد بحساب بهشت روند و حضرت سرور عالم مکرر در
مقام فخر میفرموده که من بوجود آمده ام در زمان پادشاه عادل
نوشیروان و از این قبیل اخبار از حد شمار افزونست و بر خداوندان



اورنگ دانشوری و فرزانگی و سریران افسر هوشمندی و زیرکیست و
مستحسن ان کشور کاردانی و در میان امور دوجهانی پوشیده نیست که بحکم ایه شریفه
قل متاع الدنیا قلیل و الاخرة خیر لمن اتقی دستگاه عزت و جاه این جهان
بسی محقر و ساحت استراحت این سرای فانی بغایت مختصرست و
شکوفه امیدش ثمره مرادی بکام دل نبندد و خنجر آرزویش جز به نفس
واپسین نخندد و دستار اعتباری بر سر صاحب وقاری ننهاده که تلاشی امور
معاشش آشفته نساخته باشد و ساغر فراغی بدست تشنه لبی نداده که بدست
انقلاب روزگارش از کف نیفتاده باشد پس حیف باشد که پادشاهان
هوشمند و صاحبدلان همت بلند در سرمنزل چنین پایی رغبت ننموده
بگل کشت چمن همیشه بهار عالم باقی پرداز و با یاسمن حسن سیرت و سیاست
عدل و ظفر لوای کشورستانی و تسخیر ممالک سعادت بی زوال دریابی
بغیر از رعیت عدل و کرم چیزی نیست و نه که دنیا بود همه بود و دیرانه
طلل و حلم دانشان و در جهی از کنب سیر مسطورست که وقتی اسکندر
ذوالقرنین عزیمت جهانگیری نمود اثر تفکر از ناصیه خاطرش پیدا و غبار
تکدر از آئینه ضمیرش هویدا گردید ارسطاطالیس حکیم وزیر و مشیران دولت

برنمی رسانید که منت خدائی را که امور ملک و سلطنت منتظم است و
نقوشش مراد است برای حصول مرتسم خواهی نشوفرد ممالک معمور است
ظل و باعث توزع بال چیست اسکندر در جواب این مضمون را داد و گفت
که هرچند که بنظر قاصر می نگرم این سرمه محقر را قابل آن نمی بینم که چشم جهان توتیا
نمایم و کشورم مبهای مراکه سرمایه این سرا چه فانی فرود آورده و پای سیر در
تحصیل آن فرسایم ارسطو عرض کرد که یقین حاصل است که این ویرانه جای
مردم فرزانه چون این کالا در خور همت و لائق حشمت و سزاوار آنست که دولت
سرای عالم بانی رایم بران افزوده و سلطنت بی زوال آن جهانی را
غیر ملت بنا فرماید چنانکه بضرب تیغ جهان گشای ملک دینار را بقبضه اقتدار
درمی آوری بحرکت عدل و انصاف دارالممالک جهان بخارا تسخیر
فرمائی و بهمین معنی اشاره است آنچه از سادات اطهار مروی است که
الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم و علاوه بر صفحه نیک نامی آخروی فایده عظیمه دنیوی
بر شیوه مرضیه عدالت مرتبط است چه باعث دوام دولت و محصل
امنیت و کثرت جمعیت است چنانکه از جناب مستطاب حضرت امیر
المومنین ع مرویست که فرمود [illegible]





بالجمله حاصل معنی آنکه از ملوک و فرمانروایان هر کس بعدل و
داد عمل کند خدای عزوجل دولت او را از حصار امان خود نگاه دارد
و هر که جور و ستم نماید بزودی او را هلاک گرداند و بر طبق این کلام
است سخن بعضی از حکما که الملک یبقی مع العدل مع الکفر و لا یبقی
بالجور مع الایمان و از دستوری که از اکاسره و بصفت عدل موصوف
بود فرموده است که سلطنت و فرمان دهی میسر نمیشود مگر بسپاه و
حشم و آن محصل نمیگردد مگر بمال و مال بهم نمیرسد مگر بآبادی مملکت و
مملکت معمور نمیشود مگر بعدالت و اگر بدیده تامل ملاحظه شود واضح
معائنه بنظر آید که مملکت چون بدن و بادشاه چون روح که فرمان
فرمای بدن است و عدالت مانند صحت است که حصول آن منشا
از اعتدال جسم و جان و مایه آسایش این و آن است و چون
خلط سوداوی جباری طغیان یا صفرای مردم آزاری هیجان کند
و یا بلغم حرص و شهوت زیاده یا خون صالح رگ مروی رعونت
فاسد گردد ناچار مزاج ملک از منهج اعتدال بیرون رفته صحت عدل
بمرض ظلم مبدل میگردد و نوزندگانی جسم و جان هر دو بناخوشی میگذرد

و آنکه خزانه پادشاهان بمثابه آب کیریست که از چشمه‌ای مصانع انصاف
رعایا و فرق کاسبان و رنج عمران برگشته مخرج امال و کمالش اجلال
خسروان بان سیراب میکردد و صفحه عدالت بر آنی است که پیوسته
آن چشمه سار می پردازد و از خس و خاشاک منکره عالم واز
کل دلای ظلم و ستم پاک میسازد و تا این چشمه سار پاک است
آن آب جاری و آن کمالش معمور است و چون سراب عدل
دست از تفقد برداشت و سیلاب ستم تمامی الکل و دلای خزانه خراب
رعیت انباشت بالضرورت آن آب منقطع و آن کمالش خراب
میکردد و پس صفحه ظلم اکرچه در ظاهر باعث خرابی خزانه رعایاست
ولکن اکر بدیده انصاف ملاحظه شود موجب تخریب بنیاد ریاست و
سروری است و از حضرت امیرالمومنین ع مرویست که افراط قوت
بنیة السلطان فساد الزمان یعنی اکر خاطر پادشاه از نیت خیر انحراف
و از منهج صواب انحراف نماید احوال زمانه فاسد و اوضاع روزکار
تباه کردد و چون روزکار تباه شد باعث ضعف اهل ملک و قوه دشمنان
خواهد کردید چنانکه حضرت شاه ولایت پناه فرموده است که عرض ظلم





نصر اصلاحه اده یعنی هر که بر رعیت خود ظلم کند یاری دشمنان خود کند
خواهد بود و غیر از آن جناب مرویست که من خذل جنده نصر اصلاحه
یعنی هر که لشکر خود را مخذول و پریشان سازد و باحسان و انعام
ندارک احوال ایشان نپردازد نصرت اعادی خود کرده خواهد بود
بیت ار رعیت ششهی که مایه ربود ۔ بن دیوار کند و بام اندود ۔ شاهان
شوکت پادشاهان را رعیت بمنزله بال و عسکر و سپاه بمنزله چنکالند
که بآن دشمن را صید کرده ذلیل و خوار میکردانند و چون بال بسته
و چنکال شکسته شد باز چه هزار زاغ و زغن و اهمال ستیزه دشمن خواهد کشت
مشهور است که شخصی باطلبی کذشت که بر شاخ درختی رفته تبر بر بن آن
شاخ میزد که قطع نماید آن شخص کفت که ازین احمق تری در عالم نخواهد
بود عارفی کفت که ازین ابله تر حاکم جابری است که بمثابه تعدی
و ستم رعیت خود را که پنج دو لتند قطع کنند و خود را از درده مرتبه
و سروری بر خاک هلاک افکند ابیات رعیت چو بیخ است و سلطان
درخت ۔ درخت ای پسر باشد از بیخ سخت ۔ تبر بر بن آن درخت
مزن ۔ که بالای شاخش کرفتی و طن ۔ و بر اصحاب بصیرت و هوش

خداوند ان چشم و گوش واضح و مبرهن است که چون تجاوز و ستم از حد گذشت
و خاص و عام را از فرط تعدی و طغیان جان برلب و کار دباستخوان رسید
در مقام خلاف برایند و علم سرکشی برافراخته سلاح معارضه در
پوشند و سپاه رعیت بهم داده در دفع و استیصال وی
بجان کوشند و بیرعایم تقدیر رقم این سوانح بر صحایف ازمنه بسیار
کشیده و این عجوزه پیره زال از این گونه وقایع بسیار دیده چنانکه
از لاحظه کتب سیر معلوم و از تامل در احوال سلف مفهوم میشود
نوشته اند که یکی از سلاطین عرب پیوسته بر دوز قوته طاعه اهل اموال
رعیت کردی و بآتش جور و ستم دود از نهاد خلق مملکت برآوردی
یکی از خیرخواهان عاقل و کاردان آن محفل دران باب با و نصیحت کرده
الماس عدل و داد نمود در جواب گفت اجع کلبك یسعك یعنی
سگ را گرسنه دار تا ازدنبال تو آید پس رعیت چون پریشان و محتاج
باشند بهتر اطاعت کنند تا اگر ان ستمگر تیغ جرات اهل آن کشور از سریر
دولت بخاک مذلت افتاد یکی از حکماء دانشمند برجسته گفتا بخون
آغشته ای گذشته گفت که عاقل [illegible]



یعنی چون سگ را صاحب سیر نکند گاه باشد که از غایت گرسنگی صاحب
خود را خورد نقل است که در وقتی از اوقات ابوجعفر منصور دوانیقی
که نانی خلفای عباسیه بود لشکر بجانبی میفرستاد با لاد سرکرده آن
لشکر سفارش نمود که اجع کلبك یسعك یعنی لشکریان بمنزله سگ
اند گرسنه و محتاج باید داشت تا مطیع باشند ابوالعباس طوسی
دران هنگام حاضر بود گفت که میترسم که دران هنگام دیگری نانی
بآن سگ نماید پس سر دار را گذاشته سر در دنبال او گذارد
پس حاصل این کلمات و نتیجه این مقدمات آنکه ملوک و سلاطین
رابیج و شمشیر دبدخواهی و بن مملکت رابیج مرض جان کاهی چون صفت
خبیثه ظلم نیست خسروان اقلیم فرزانگی در براندا ختن این دشمن خانگی
بسیاه مساعی جمیله محتاج و حکیمان و خیرخواهان مزاج دولت بحجت
قلع ماده این علت در استعمال ادویه مجربه لاعلاج اند و پروانج
درو شش و لاجرم مبرهن است که این طبقه علیه را کیف نفس خود از
ارتکاب ظلم کافی نیست بلکه چنان که دامن همت بلند را لوث این
صفت ناپسند برچیده میدارند میباید که احدی را از کارکنان و متوسلان

وخیرخواهان ارقسم وزرگاو سرداران وحکام وعمال وکدخدایان
ولشکریان ورعایا بلکه قضایی که بزیور علم وصلاح آراسته نیستند نیز در
ظلم وتعدی تمکین از نقاب ندهند واقعی دراز دستی اهل جور را بسنگ
سیاست سرکوبند وعلاوه برین مراتب در حفظ وحراست اطراف
مملکت از دشمنان خارجی نیز کوشیده خاطر رعایا را اسکندر آسا
از شر یاجوج تشویش دشمنان شوم ایمن فرمایند تا مستحق خطاب
مستطاب ظل الهی شوند در دنیا واخرت الویه سعادت بفتک
نامی را بلند سازند ودر ربط امن ودمان بارام واطمینان تمام ریاست
وحکمرانی نمایند ودر اینوقت این فقیر کثیر التقصیر خیرخواه دولت ابد
مدت وداعی دوام واستحکام مبانی سریر سلطنت مجلی از قواعد
وضوابطی را که در گذارش حق داد گستری وشهریاری واوامر
دین رعیت پروری وجهان داری مدخلیه تمام وارتباط تمام دارند
در کتب معتبره دانایان سلف پراکنده بودند بعلاوه انچه در این
مدت سیاحت از اوضاع واطوار حکام روزگار فهمیده در ضمن دو
فصل معروض حضور پرنور معدلت دستور میدارد امیدکه مقبول طبع

اقدس ومنظور نظر اشرف کردد فصل اول در بیان انچه بر سلاطین
عظام ذوی الاحترام مراعات ولحاظ آن لازم است آن چند چیز است
اول انکه در هر حالی از احوال بذات پاک قادر متعال متوکل وبتفضل
رحمت بیغایت حضرت ذوالجلال متوسل بوده توفیق سرانجام هر مهمی
را بروجه صواب از درگاه رب الارباب مسئلت نمایند ودر هیچ
امری را ایمنیت انجناب دانند وروز وشب لکلید زبان عجز
انکسار ابواب سعادات ووجهانی را بروی خود کشایند ودولت
ملک وکثرت سپاه وفراوانی خزانه ودستگاه مغرور نشوند بسا بادهیبت
میسر نشود بر سر خلق تا کله شب بر در معبود کرایی کنی دوم انکه بتقدیم مقرون
تاکید قواعد شریعت غرا وتشیید احکام ملت بیضا را کنون غیر مرخص
نهاد خاطر حق پرور کردانند وپر ظاهر وهویدا است که هرگاه ملوک وسلاطین
پاس ایمنی دارند ودر مقام ترویج دین واجرای احکام رب العالمین
قدم اهتمام نشارند یحکم الناس علی دینهم علی حکم حکام واعمال
هر دیار وسایر متوطنین قری وامصار نیز از جاده تتبع این شیوه مرضیه تجاوز
نخواهند نمود واز تشیید مبانی این امر خواه دین ودنیا معمور وازپرتو خورشید

ظهور حق ساحت مملکت پرنور میکرد و چنانکه خاقان کیهی ستان رافع
لوای عدل و احسان مظهر آثار جلال و جمال مبطل اخبار ابطال رجال مشید
مناهج بغی و عدوان مجدد قواعد دین و ایمان رونق پرداز آئینه ملک و
ملت و حکم انذار سهام نوامیر مملکت السلطان بن السلطان و الخاقان
بن الخاقان ابو النصر المؤید بلطف الله الملک القهار فتحعلی شاه قاجار خلد الله
ملکه بنکاسیکه جماعت متصوفه ضاله مضله در صفحه دارالایمان ایران لوای
ضلالت افراشته جمع کثیری از سروران و سیاهیان و رعایا بلکه اقطاعی
از صفحه قلبه علوم و دیعه خاصه جمیع اعلمای بلدان را در حلقه اطاعت خود
داخل و در ربقه ضلالت منسلک ساخته بودند حضرت ظل الله خلد الله ملکه
حکم بقتل و قمع ایشان فرمود و چند کس از رؤسای عبادت و سنگاران این
جماعت را بمال تباه بخدمت بندگان خلافتشان و الحمد لله علی ذلک رسیده
سره فرستادند و مرا سلیمان مرحوم و فرمودند واجب الدرخان باطراف
مملکت مشغل بر قلع و قمع شجره خبیثه تخریب بنیاد ضلالت اساس افتاده در
و بعضی از بندگان آستانگاه و مخلصان درگاه خواهر عزیز رسانیدند که چون جمعی از اعلام
و اعیان و دیار از جاده شریعت منحرف و بتصوف شعار و کاره این رفتار از ضلالت و
اهل



در این بابت که چند روزی میزاراده خوشش مکنون ضمیر و این شیخ
صوفی کشی در بیان تاخیر نیابند که معاذ الله بعون الله و الهام از این
صدا رسیده در بروج ضوابط بادشاهی شکسته بهم رسد آن مؤید
حضرت ما بر از غیرت دینداری بر زبان حال فرمودند که
منظور از بادشاهی ترویج دین و حفظ شریعت خاتم النبیین
علیه السلام است و اگر این نباشد این کار آید الفقیر یقول
آن خسرو کامگار دیندار کشی دارالایمان ایران در این عهد و
زمان از خس و خار بدعات جماعت ضلالت شعار پاک
و از نار ایمه اطهار علیه السلام کالشمس فی رابعة النهار ظاهر
و هویدا گردیده که رونق شرع و دین بر همین گستر تا قیامت
برقرار و برقرار خواهد و دولت ابد مدتش دودمان و اولاد
نشان متصل بظهور حضرت صاحب الزمان علیه صلوات
الملک المنان باد برب العباد و بر ارباب بصیرت و
هوشش واضح و لایح است که از مامور فرمودن علمای مشرعین
باحیاء دین مبین و امر کردن عباد بواجبات و نهی نمودن

ایشان از محرمات و منهیات چون شرب خمر و زنا و لواط
و نواختن الاستراب و امثال آنها بقوانین سلطنت
و آبادی مملکت و منفعت رعیت نمیرسد پس باذن منفعت
کذا منه و فایده و غیرش بهیچ مسالحه و مساهله پادشاهان و حکام
در این باب سلوک طریقه نهند تا کم و بیش به نگذارند نفع حضرت
باری جل اسمه نهایت بعید و موجب زوال دولت خواهد
بود سیم انکه بهر صفت از سپهر دولت نظر اطلاع بر کیفیت
اوضاع پایتخت و سلطنت و سایر بلاد و دولت که
حضرت رب العزت در زیر نگین حشمت در آورده است
انگشت در نگشته اخبار هر دیار را در قبضه اقتدار داشته
باشند بحیثیکه کار تا طار عرایض اهل شکایت و دفتر
اعمال عمال و حکام را خوانده و فاتح نوایان و میدارد در خفیه
و اشکار بهر کشور و دیار منصوب فرمایند که رفتار و کردار
ایشان را بکفور سعدت سنجند معروض دارند و اگر
نه بر وفق صواب باشد بکدک و تنبی و تنبیه و عتاب





ترانشند چه اکر از احدی در خدمات مرجوعه دانسته باید دانسته
تقصیر مرتکب نشود و بداند از سترانزل احوال رعیت پادشاه
در حصار استوار قواعد و ضوابط بادشاهی شکسته افتد به
تدارک ان زود توانند پرداخت بصالح و دفع مفاسد
ان رخنه سد نتوانند ساخت تا بود اکاه
بر احوال هر نزدیک و دور بر فراز تخت از ان جاداد
ایزد دانا و اکر در این مرحله تکاهل و تغافل ورزند رفته
رفته سستی و ضعف در ارکان سلطنت پدید خواهد شد
و از مرفه حال و فارغ البال بودن یک دو کس از ضعف
حکام و عمال چندان فایده و منفعت متصور نیست و دل از دیکر
جماعت رعیت و ویران شدن ملک و مملکت مایوب خضب
حضرت رب العزت و موجب بلند کردیدن رایات قهر
و زوال دولت است چهارم انکه بدور باش حشمت سلطنت
و شوکت و عظمت جهان بانی بینا باشد تا بدینا بانه تمتد یکان و قهقهان
و زارین بکان رسیدکان سر از درکاه خود بر افراشته و بخار

صفوف چو بدارا ن سرا پا فیشی راه آله و شد غرایض حال
ی فوایان در دیش سلام کمالش جان فزای لطف و احسان
خویش با کلیه مسدود نکرد اند بلکه آفتاب منال بر تو التفات
خود را از هیچ ذره بیمقدار دریغ ندارند و این شیوه مرضیه را
منایه جروت و کشرشان فرمان فرمای نشمارند چه شان
و منصب اعظم اوشان خدائی غیث و جناب احدیت از غور
رسیه احدی بار ندارد و ذات هیچ درد مندی را دست رد بر
سینه نمیگذارد و فی الحقیقت قطع رحیت و شان عدل امیر
ست و بدرد دل هر کس رسیدن و بخلق با خلاق الله بودن
شکوه پادشاهی و مناسب خطاب ظل الهی ست چه ازین
والا پیش کار دیده دیشه سازند و صاحبان تخت را و ازین
بخت بلند تر کرسی عبت گذاری در ماند هر دو از ند سید انس
و جان دستور عالمیان حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
و سلم اوقات شریفه خود را در سه بخش فرموده بود کاهی بتفقد
احوال عالمیان مشغول گشته ادای حقوق عطوفت غرور د

زمانه



زمانه با قامت فراسم نبود یکا در درگاه احدیت هر کوع
و سجود بودی و در حصه دیگر بکار سازی خلایق پرداخته کره
حوایج مباحث هر بانه کشودی و حضرت شاه ولایت پناه در
ایام تمکن بر سند خلافت و امامت روز را سه بانجا جهات
خلق مصروف میساخت شبها را بعبادت خالق می برداخت
تا انکه بعضی از اصحاب معروض داشتند که یا در شب سایشی
و یا در روز آرامشی فرمایند فرمود که اگر در روز بهایم کار راحت
نساخته ماند و اگر شب ارام کار من ناقص ماند نوشته اند
که پادشاه هوشمند بر از یکا از اصحاب معروف التماس
پندی نمود گفت اگر سعادت جاودانی خواهی شبها در کار
حق داد کدای رسیده و روز را در رویا رخود بداد کران
پرسش و حکایت زیر انو شیروان حسروان اعصار را
در کف ادراک و شعور سر رشته ایست محکم از برکت شیوه
خجسته عدالت عبارت است که اهل عالم نام کامزد بیقیاس بزبان
میرانند و زبخیر صفت مسلسل این زمزمه دهن بدهن میرسانند

در کیفیت عدل و داد آن فرخنده نهاد و فرمانروا نوشته اند و
حکایتها نقل کرده اند از انجمله آنست که در عهد آن بادشاه عادل
در بادلی کنجی از دیگر جواهر نجیده و در آن کنج یافت منبسط فرو نشسته
شناخته اند جز بادشاه و رسانیدند که من از توزین بازار
خریده ام و در هم دینار نگرفته ام و این کنج از توست آن شخص
فرو نشسته که کنج تمام جواهر است و من کنج جز زر ندیده ام
پیدا شدن آن از طالع تو ست القصه اخر مجادله کنیدند پایه تخت عدل
جایگاه داشت و مشتریان بر بایع می اندوختند پس این خبر بعرض
حضور آن بادشاه عدالت پناه رسانیدند از استماع کیفیت آن
نهایت رنجیده خورم گردید و فرمود که تا تحقیق از اولاد و اتباع آن
کنند که چندان مردم در نشسته که یکی را پسری است و دیگری را
دختری حکم فرمود که پسر و دختر را باهم منسوب گردانند و آن
کنج با اختیار و اختیارات آن پسر و دختر مالک کنج تمام و ایدی
گردیدند القصه اگر بذکر این مقوله حکایات بردازد سررشته
سخن گسسته و سلسله مطلب پراکنده گردد انکه چون شکوه





منطقی پایه سریر دولت عرض نمود و داد و بیداد خواهی بر
ذمت فرمان فرمای فرض گردد و در تصدق و کذب آن شخص و بررسی
ثبوت رسد باید دامان ضمیر را از غبار هوای نفس و خواهش
افشانده انچه مقتضای عدالت باشد در آن محمول دارند و در
رفع ان ستم سامحه و اهمال روا ندارند و در کلشن اخبار سادات
اطهار علیه السلام گلهای احادیث باین مضمون بسیار شگفته
است که حضرت رب العزت میفرماید که هر که از ظلم
مظلوم نماید و انتقام وی نکند از کسیکه در حضور وی بر او ستم
شده است و با قدرت یاری او نکرده است و قطع نظر از
اخبار و انار و انکه منفعت نالش شنیدن را بداد رسیدن
است دیده مردمست چون تواند دید و دوحه صالح فتوت چگونه
میتواند کشید که بپرچم تیر دردانی بیچاره ناتوان را هدف زخم
سخن ناشنوا نکند و از کذار کش را بفتراک رساند و ایضا هر کسیکه
خداوند عالم قدرت بر رفع ان ستم داده و در دست
قدرت آن ظالم را در پنجه اقتدار وی نهاده باشد دل آن

اه و فغان بدر دنیاید و در اعانت او کوتاهی نماید سلاطین کامکار
چه کام دل از روزگار گیرند که بر از انتقام مظلوم از خام کشیدن
باشد و ارباب ثروت چه راه آسایش در ایام دولت دهند که
کوشش تر از داد خواهان نبود و چه سکر خام باشد که شهریاران
زده شود که پاینده تر از نوشش محو نیکنامی در دفاتر
اوراق نداند بود از غرایب حکایات درین مقام حکایتی
است که از سلطان محمود غزنوی در بعضی از کتب مذکور است
ملخص آن این که از جمله سلطان مذکور روزی با کمال شوکت و آرایش
بچاره رفته متعبدی دیرا از خانه بیرون کرده زده و او بحضرت
خداوند عالم جل و علا فریاد برآورد که فلان سلطان
دست بجای نمیرسید بدکاه و بی شناسد انچه بر سر دی گذشته
بعد بیاید سر بر دولت عرض نمود سلطان سدار استماع این بیداد
آتشی در نهاد افتاد و بیرحم فرمود که چون بار دیگر آن نابکار آید
او را در خانه گذاشته خود را بمن رسان تا او را توشه
دیر انجز ارسانم القصه بعد از سه شبانه روز باز آن ناپاک بر سر

قرار



خانه وی رفت درویش بسرعت تمام سلطان سدار آن
اعلام نمود سلطان بدون توقف با چند نفر از خواص خود
سلاسرای درویش رسانیده تخته فرمود تا چراغ سلاح فرو نشاندند
پس تیغ انتقام از نیام برآورده تخم حیات آن بدکیش
از بیخ برآورد و بعد ازان با فروختن چراغ فرمان داد تا دیگر
آن سیاه روی را ملاحظه نمود و متفکر حال دیرینه خود
بوده سجده شکر الهی بجا آورد و درویش مسکین زبان بدعای
آن خسرو معدلت آئین گشوده با سپاس انگیخت زبان سوال
نقاب خفا از وجه آن چند او غریب گشودن آغاز نمود
سلطان فرمود در وقتیکه این قضیه جانسوز را از تو شنیدم
بخاطر من رسید که این یکانه فرزندان من خواهد بود چه بوده که
این جرات و دلیری نموده باشد که قدرت ارتکاب چنین امر
قبیح در زمان من داشته باشد و لهذا خود متوجه این امر
آن شدم که مبادا دیگری را چنین جرات و اعانت کند و در
تمشیت آن هم اهمال و تغافل نماید و سبب خاموش کردن

چراغ آن بود که چون در دهی نکوم مبادا ابر بدرد و اسطر از خشتی
از خون او نشود دامنی لعف قاتل عدالت کجا ست ای عدد بیدادگاه
سجده این بود که چون دیدم که بیگانه است شکر انکه فرزندم نشد
نرسید دیگر انکه از اولاد دشمن چنین قباحتی صادر نگردید
شکر حضرت ایزد متعال نمودم بر اصحاب دانش پوشیده نیست
که چون بادشاهان دنیا شان نام ایشان نگذشته بال در ایشان نهاد
کوشش و باده خوشگوار ندانم کوی داد خواهان را بطبع و
نوشش کرده اند و از لوث طرفداری خویشان و منسوبان
و مغربان دامن را آلوده نساخته اند از بحر جلال قطره و از
کوه شکوه شان ذره نگاشته دانش را فرو گذاشته و دین را در
نداکرده این شیوه منحوس خود عار و ننگ است و طلب مغفرت از درگاه
خواسته ساهان است که صفحه عالم از وجود ذیجود شان خالی نیست
و دامن اوراق از کلهای تذکار این مقوله محامد لبریز و زبان
اقلام از ترجیع این نغمه هوش ربا طوطی انگیز است اگر فایده
این رفتار و کردار منحصر در همین باشد نیز بهت میل قلوب

اولی



اولی الابصار کفایت چه جای انکه علاوه موجب سعادت دارین
نیز باشد ششم انکه در هر امر از امور که رود در هر کونه
اراده که در اینه ضمیر انور صورت بندد حضوراً در امور کلیه
کما ینبغی تامل و تفکر کرده مصالح و مفاسد انرا بدقت
و ابادر ملکت بر خود عرضه دارند از حضرت شاه ولایت
پناه مروی ست که فکر مرد و اندیشه آدمی در کار با آنچه ست حسن
و قبح عملش را بوی نماید نیک و بد انرا نمایان سازد اندیشه ران
اکتفا نکنند بلکه عقول و ارای جهان دیدکان تجربه کار را
با عقل و رای خود یار سازند هر که با مشورت کند تدبیر
غایبش بر هدف نیاید تدبیر و بر اصحاب معرفت و ایاب
واضح و روشن و لایح و مبرهن ست که ادمی هر چند عاقل و در
حسن تدبیر کامل باشد چون با مشیر رای ما بر رای خود دارد
امکان خطا و غلط دران بیشتر ست از انکه چون انفراد رایا
خود شریک سازد چنانکه در مسافرت در سلوک طریق هر چند
عارف راه باشد بتنهایی احتمال گم کردن راه بیش از آنست

کارها

کرباجیز که حکمی علد و مطلع باشند رفیق کرده و نیز خیانت است که چنانکه
نور چراغ از انتصاب چند قبله قوت میگیرد و نور بصیرت نیز از اجتماع
آراء عقول افزونی پذیرد حکما گفته اند اگر با عاقل مشورت
کردی عقل او نیز از آن توشه پس صاحب دو عقل خواهد بود و حق
سبحانه تعالی با آنکه حضرت خاتم الانبیا را اکمل عالمیان و اعقل
بنی نوع انسان بود بمشورت با اصحاب مامور ساخته فرمود که
و شاورهم فی الامر و ناهاست اگر در اصحاب عقل در آرا نباشد
درین باب با بخاسالقه اکنداز سخنان حکمت آمیز لقمان
است که سر تو باید که با یک کس باشد و مشورت تو با نیز ده و از یعنی
از عرفا مشهور است که ای نسل عاقل که خیر و شر هر کس داند در کار خود
فرو ماند و بدیگری محتاج باشد مانند چشم که هر نزدیک و دور
ببیند و در دیدن خود محتاج بآئینه است و حدیث شریف مشورت
المومن مراة اخیه المومن نیز اشاره باین معنی است مجملا در کارها
غور کردن و با کار دانان مشورت نمودن کاه خلایق خصوصا شاهان
را از لوازم و واجبات است و لکن مرد عاقل نیک نهاد کم بسیار



کارها بر شد ابیر ایشان نوان نهاد و بسیار کمند همت انیکار
مرد باید که جمال عقلش به نور بخرد آراسته و نهال دانشش از
رذایل صفات پیراسته از حقایق احوال اسلف واقف و بر دقایق
سخنان اکابر عارف و مکنون ضمیرشان بتحصیل رضای خالق و مضمون
تقریرشان بشهد دعای خلایق طبق اخلاصش از حلاوتی خوشش
آمده و مزاج کوی خاید و حقه باطنش بنکدان سینه نیک بخلایق
باشد چنانکه یکی از اکابر گفته است که صد بفلک من صد فلک
لامن صد تنک یعنی یار مخلص نوکیست که بتو راست گوید
نه انکه بطریق تملق با مالک نشیند در بی باب و ستور العملی عطا
فرموده و مفاد آن اینست که از نهار کس را در مشورت
خود داخل مکن بجهات سه یکی جراءت و حریص که بجنایت نزدیکتر از ورطه بخل
بذل و جبان عدو دل نهاید و بردلیش و نکدیسی و عده میفرماید
ولی جبکرد و جبان از کردن کار باز اضعیف و بی جراءت فرماند و
بیمار زه جبود و ظلم مامور میدارد و احمق قابل این امور
است که باد صاف فرموده الحضرت الناقص و کسی از

مرد حریص نخواهد انرد و خشن
مال را در نظر قرار دکشته
بار نگاب ۱۲

عاقلان کار دیده کهن سال باشند که روز در شب بجای طلب
و فراز روزگار دیده و بدست شور از بجار اعتبار و دمور
جوانبر تجربه برخسته عمر دراز کشیده و بزیور علم و حکمت و صلاح و سداد
دیر خواهی سلطان و رعیت آراسته طالب اباد بر ملک و مملکت
باشند و صفت ذمیمه حرص و طمع و رشوت خواری و مردم ازاری
بر طبیعتش مستولی نبود و از اینجاست که سلاطین سلف چون
بذر تغیر دار سطوه امثال ایشان از علماء و حکما را نصب و ترک
منصب محل شور و مشورت خود فرموده اند ۵ هم نشین تو
از تو به باید تا ترا افعال و دین بیفزاید و یا فعل و دین خویش
بد اکردن این کوهر ثمین در دریای وجود ابخار زمان اشکال
تمام دارد و چون یافت کرد سزاوار است که قدر او بداند
و دیر از هدایا و عطایا بر آن شهریار ارزانی فرموده او قدم بیرون
ننهند و کفتار شان را شمع محفل تمشیت امور کردانند ۶ فقره
انکه چون از احدی نشنیده بخدمت شاهان خیانتی و خیاتی
صادر شود و یا در طریق اخلاص و عبودیت کاهلی و تقصیر





رود و هر نا ممکن باشد دیده و التفات از زنی بپوشند و از کاس
کریمه والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس شراب الابرار
والله یحب المحسنین نوشند که عفو جرایم از اشرف مکارم است
و بخشایش زلت کملکونه عارض دولت است چنانکه جناب
ولایت مآب فرموده که جمال السیاسة العدل فی الامرة والعفو
مع القدرة یعنی جمال شهریاری و حسن مملکت داری عدالت
کردن در فرمان فرمایی و حلم را نیاست و عفو کردن از عقوبات
با قدرت توانایی است و نیز از آنجناب مروی است که العفو
زکوة الظفر یعنی بخشیدن مجرم یا عدو زکوة دست یافتن اوست
و از نوشیروان عادل حکایت کنند که میگفته است که لذتی که
من در عفو یافتم هرگز عقوبت ندیدم و سخن یکی از ملوک است که از کر
رعیت من بدانند که مرا از عقوبت چه قدر لذت حاصل میشود
تقرب من نجویند الا بخطا و زلت و مخالفت و از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که الغضب مفتاح کل شر یعنی
خشم کلید هر شری و کشاینده ابواب هر فتنه است و نیز از آن حضرت

مردیست کمرد بودی بجهت اقتدا بسن تمور لنگ مکفف کرمن
از اهل بادیه ام ودست آرزو بدامن ادراک سعادت ملازمت
نیرسد توقع دارم کمکلم چند کجامع فوایدو متضمن مواعظ
ونصایح باشد بمن آموزند پس ان معلم ادب بخرابه ودر با
اطفال طبایع فرمودند کما امرت لا تغضب یعنی امر میکنم ترا
کمغضب نکنی اگر وقت خشم خود نگاه داری پس امر با
سه دفعه یعنی سوال سه اعاده کرد وان حضرت همان جواب
سه فرمود تا نکه اعرابی با خود گفت این بعد سوال نمیکنم از
نکرد و از رسول خدا الا یکجو خوبیا و قطع نظر از مراحل اوصاف
لعوده بعفو بخشش نگارنش میشود کراین بشیوه مرضیه سه در قوام
سلطنت و نظام مملکت و خلل عظیم است چه اگر بالکلیه امید
مغفرت مفقود و طریق معذرت مسدود باشد ممکن است
کدر وقتیح از او قوات یا از ارباب قتدار و صاحبان
اعتبار خصوص امرای شهر و عمال بلاد و دور از درگاه مرتکب
تقصیری و در امور مملکت سوء تدبیری بروز بود از غلبه خوف



بر یاس رسد باب قبول شفاعت و التماس برای خلاص جان پاک
جاده اخلاص بیرون کذارد و یکبار یکه طریق مخالفت و طغیان
سه اختیار نماید و بسیه مفاسد کراز انجمله است جرئت کرده شنیدن و تصدیق
دفع او کشیدن برای مترتب کردد و چون پای عفو در میان اید
و امید بخشایش عصیان باشد احتمال مفاسد مذکوره کمتر است
و چنانکه سیاست و تادیب در مقامیکه شرط و عقلا متحتم باشد
از قواعد ضروریه چنان داری ایضا عفو جرایم نیز در محاسن از لوازم مقرره
شهریاریست جامه زیبای دولت سه اکراین نه راست این بود
ست و خیم والاین سلطنت سه اکراین طناب است این عمود است
سه ملک از قهر و لطف نا چار است : زهر یا نوش بر سر و در کار است
پس در پایه سریر سلطنت وجود شخص خیرخواهی لازم است کدر
هنکام غیظ و غضب کدیده بصیرت اعتبار حسن و قبح افعال
و افعال بوشیده میشود بکمال الجاح زبان عجز و التماس رفع حجاب
نماید و آن عقده سه بسر انکشت شفاعت بکشاید و بر خداوند ان
سریر فرمان فرمایی لازم است کدر ان احکام بسیاست تمکن نمید

و حکم بتقیید و حبس مقصر فرمایند و چون سیاه ضلالت و گمراهی
قهر و غلبه کند سعادت اثر حلم و بردباری مقهور و زوال مرض
سودا و امراض ناشی از مزاج عقل و طبیعت خود نمود نزدیک و دور
اندیشه در دل نیابد باو و زیر عقل خود و سایر خیرخواهان دولت
نتواند نزدیک نمایند و جهال ممکن و مرتکب فحش و دشنام نشوند
و پرده حرمت هر کس را بدست درازی و بیحیائی ندرند
چه در اخبار دار الخلافه اطهار علیه السلام بسیار فرموده اند که
این صفت خصیصه سیاست و علامه هر زوال دولت و فنای
پادشاهان و بزرگان نهایت نازیبا است و نیز از سیاسات
و عقوبات که در هنگام ندامت پشیمانی نتدارک و تلافی آنها
نتوانند فرمود اجتناب و احتراز لازم شمارند مانند سفک
دماء و قطع اعضاء و جدع انف و دماغ و گوش و دست و امثال
اینها چه شاید روزی آید که وجود آن در کار بود و میسر نشود آید
که برزنگشت او ممکن نشود و در این وقت جز افسوس
و ندامت چیزی عاید حال نگردد و در کلمات اخوان بجز کار

نا امید



نا امیدی کار دیگر دیده نشده پس در امثال این موانع قید و حبس او بسیار
و احسن است و اهم حبت خاید از عیب و دشمن است
انکه چون الویه جاه و جلال بکام مراد و اقبال بطرف از اطراف
مملکت در حرکت آید یا شهریار دل بهوای سیر و صید افکنی بهمراه
از حدود و جهتی از جهات بر و بال عزیمت گشاید همگی خاطر
شریف اعلا متعلق بر این باشد که از انحضرت باکنان و بار
او آزار و دلشکستگان در دمند فشار نرسد و غبار ملالی بر
دامن پیره زنان و عبور موکب همایون ننشیند که مبادا از
سنگ جفای کسی بشیشه دل بینوایی خورد و طایر اقبال از دریچه احوال
پرده دار کوخ نشین بپرد که کمال بد دعای یکبار او در سلاله این
بادین سلاله لازم است که شیوه عطوفت و عنوان سیرت و شعار سکنه
هر حوزه و بوم که مضرب خیام احتشام میگردد و در یغ ندارند هر چه
بر سر اهل روزگار ظل رحمت خالقند نماید رحمت خلایق
و این نیست کار اهل دستان بجز در شیوه رعیت پروری
از صور دیگر نباشند و تفصیل این اجمال انکه وقتی که پادشاه

و هنگام در مواقع که پادشاه مطلق
با نها حکم فرموده است

صورت دین حضرت سلیمان نبی ع از دار الملک خود منوجه دیار
یمن بود و با جنود بیشمار از جن و انس و وحش و طیور بواد نمل
عبور فرمود مورچه کبیر که مهتر مورچگان آن وادی بود
اندیشه نمود که مبادا آن حضرت با آن دستگاه و حشم و سپاه
در آن مقام منزل نماید و مور چگان را پایمال و نابود گردانند
از باب عقل دور و بخلق که ملوک را بر رعیت مرحمت و رأفت مزید
کمال است فرمان داد که از آن مهلکه احتراز کنند و خود را بجای
خود کشند چنانکه حق تعالی در سوره نمل از آن واقعه خبر داده است
میفرماید که قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم
سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون و حق و انصاف
آنست که اجابت انگیزد به اگر جز از دین اسلام و ایمان چیزها
اندر کمین در این ابواب حق تعالی طرف مراعات و رعایت
را فرو گذار نکرده اند چه اگر عساکر ایشان عزم رزم یا لشکر کشی
حتی امیر الامرا و سلاطین را در مجال آن نیست که فیلی و بر کاهی از کسی
بجور کبود و عسکر خیمه و خرگاه کثیره هر روز از جایگاه میرود و







رعایا و برایا را از آسیب و شدائد ایشان اطلاع حاصل نمیشود
ان اعتبروا یا اولی الابصار یعنی ای آنکه جویای حکمت و پارسایی
خود میشی از خدمات کلیه ضروریه مملکت داری سربلند و آماده
سلاطین حکومت و یاری را جند سازند اول صیرفیان عقل
و فراست را مقرر فرمایند که نقد گوهر او را بر محک امور زده
بتشخیص پاک و ناپاک او پردازند و چون نقش دولت نیکو دل
کش و زر اخلوب بدقتی و طبع خالص و بخش باشد در دار الضرب
توجه و عنایت خاصی بسکه نامدار بر و اقتضاص مسکوک سازند
تا در بازار روزگار رایج بوده متاع نیک نامی جاودان و سعادت
دو جهانی زبان خویش را تواند نمود و نا از نموده نیست نیکو نمود
خدمتی: بی امتحان خاصه رقم پذیرفتن دیوان و چون هر طایفه در هر
کشور پرهیز بادشاه آن کشور است باید که خدمتی بالتبع فرمایند
که او نیز مراتب و مراحل سابقه را که دستور العمل سلاطین بادی
است نصب العین و معمول به خویش نهاد حفظ کردانند و تکلف
از آنها را جایز ندانند و هیچ یکی از بندگان را که بخلاف آنچه

این مقوله خدمات کوهریزه بدست آورند که مبرا از این عیوب
بود اول آنکه نوکار و فادار نبود دوم آنکه بهیدست و نوکیسه
و نادیده حالت نباشد چه این مقوله اشخاص اغلب طماع و تنگ
چشم اند سیم آنکه جوان و باغرور و نخوت نبود زیرا که سبب غرور
جوانی اغلب بلهو و لعب مشغول خواهد شد و امور مملکت استمر
خواهد ماند چهارم آنکه از اوازل قوم خود جدا غلب این طایفه در
طبیعت تمیز ریز لند و علاوه بر این اغره و اعیان از دل جان کرد
قلاده اطاعت و فرمان او در نخواهند آورد و در نفسه رغبت
نفاق ایشان بنیاد حکومت وی سست و امور ریاست ناقص
خواهد شد پنجم آنکه بهما امکن بیگانه و اجنبی از اهالک نباشد چه
بر اطلاع بر احوال عزیز و حقیر و فقیر و شریر مشکل است و سبب
کرب عدم معرفت باین قرابت غریبی را ذلیل و حقیر پیرا
جلیل خواهد نمود و این از عهده اصحاب بصیرت و فطنت
طبیعت اصحاب غیرت و حمیت است ششم آنکه در ممالک
سه شخص از موده بلا بهمت کسی خدمت مشخص فرمایند نهی کرد

اجیر



اجیری بلا در خدمت دیگری رد خلق نباشد یا بهمت بی فطنت
آن مملکت و امور لشکریان و سپاهیان و مستحفظین آخذ دقیق ایشان
در عهده او نباشد و بدیهی است این مرحله بلا از اول و اینده مهم
بهمت تحصیل مالیات و خراج سلطانیا و اخذ کرک و وصول
مال التجاره و سیم بهمت امر بجروفی نهی از منکر و طی و معاوی
و مراقعات و اجرای حدود جنایات و بادود و شخص عالم مقدس
متدین مقرر شوند که در محکمه نشسته احکام بلا بنهی که مقرر در شرع انور
مقدسه سب بیان کنند و او اجرا نماید و فرمان فضا جریان بر
تمام ممالک محروسه انفاذ فرمایند که احدی از امرا و اعیان و رعایا
و بیرا از حکم قضات شرع علدول نمایند و بصالحه زرعی باب
موجب تقسیم احکام و باعث غضب بادشاه ملک علام سب
و علاوه بر حاکم مالیات شخص امینی را مقرر کنند که کلا نقیر و این
دو کیل از جانب رعیت باشد و باو حکم فرمایند که در رفع قلاد ستم
از رعایا تقیه و خوف نکنند و انچه موافق قرار داد سلطانیا
سب برساند و اگر حاکم مالیات ادعایی زیاد نیا کند تجدد

حاکم عدالت عرض کند تا در رفع ستم دریغ نماید و الا بپای سریر سلطنت
رساند و علاوه بر این حاکم را افعالی بر خلاف این مقدمی
نماید مقرر کند که دارو غگاه و نسب کردن حقانیت در دوانی و فیصله دعاوی
در عهده او بود یازدهم انکه هر قدر رعیت که مقتضای حال باشد
خراج و مالیات هر یکی مقرر میفرمایند بکلانتر و اعیان رعیت
و حکام عدالت حاکم نمایند که این مبالغ را موافق عدل بر اصناف
و املاک تقسیم کنند و دفتر مشتمل بر سهامی مالکذاران تو لیسند
یکنفر حاکم مالیات باشد و یکنفر از اعیان رعیت نگاهدارد و مقرر
کنند که نصف مالیات را بعد از انقضای شش ماه از اول سال
گیرند و نصف دیگر را در اخر سال و در این تعیین فایده است
که در رعیت پیدا نکند که در فلان وقت فلانی مبلغ را باید فراز
سلطان را بر سانم پس همیشه از وقت فکر و تدبیر ادا خواهد
کرد و دوانی اشغال نموده و در فرصتهای مشغول کسب معیشت خواهد
بود و هر روز بسبب ستم و ظلم محصلان خدا ناشناس در عذاب
و محنت نخواهد بود و مقرر کنند که چون مالیات را بسلسله

حاکم



حاکم مالیات مستمع بهر خود و بهر حاکم را فعالیت باعیان رعیت
بسپارد که فلان مبلغ از مالیات سال بابت فلان قسط از
رعیت فلان ملک بعین رسیده و رسم صادرات و خوارجات
را که باعث مجهول بودن ارز بر رعیت است موقوف فرمایند
بلکه چنانکه این فقیر عقیده است علاوه خواهد آمد باید رعیت از همین
مرحله است زیرا که او را بر است سر پوشیده و مطلقا بر رعیت احوال
ان معلوم نیست و هر روز حکام بجهت اخراجات خود و عمال
شرارت فعال مبلغ خطیر بسلطان بالسم صادر بسلطانیا حواله میکنند
و بعقل ناقص این فقیر چنین میرسد که اگر مبلغ سالیانه که بادشاه سالانه
صادر فرمودن ان منظور است و موافق عدل است بر اصل مالیات
اضافه نمایند و بمنهج سابق بر رعیت تقسیم کنند و گیرند نهایت
از انچه حال معلوم باشد ادای ان بر رعیت سهلتر و بسیان تر
خواهد بود چه در صورت جهالت یکدینار را که بخزانه سلطانیا
رسد هزار دینار علاوه بر ان حکام و عمال خود در میان میخورند
و این ظلمیست که از ان بسرکار بادشاه اصلا نفعی نمیرسد و بسا که

دران باعث تخریب ملک و مملکت و بیزاری رعیت و سپاه از امور
سلطنت و ریاست و خورسندی و آبادی خزانه چند کس قلیل را
برابر ملک خورشنود و چون از حد افزون مقدم داشتن خلاف مقتضای
عدالت و خیانت بود و عقلا گفته اند عقول الحساب کیالت و هوشیار
است چنانکه بر ارباب بصیرت و دانش مخفی نیست بحکم آنکه
هر چند سپاه که لایق کمک کردن باشد مقرر فرمایند و باطراف مملکت
انتشار نمایند تا دست ظلم و تعدی کمک خیانی بیدین از سر ضعفا و مایین
کوتاه شود و حکام خود که چون دریافت از بلاد و کمک بایشان کرفته باشد
ان مبلغ که دهند کمک این مال بخزانه بادشاهی رسیدن بعید در
قلمرو و مملکت بادشاه مزاحم ادا نشوند و اشتهار نیابد باطراف
مملکت نویسند کرد از سوار پیاده و غلامی جنس احدی کمک کرفته اول
نکرد و این فقیر در حدود ایران دیده است که اکر ده الف سوار بایشان
باخر نوزده لشکر و امید شاطران و دروازه بانان و اهتمام چند جا
ازو بر میدارند و فلانی فقیر جهار رسیده زیاده از نصف ان
بتدارج حواله شده است و از این قبیل نیز بخزانه سلطانی خبر

بنرسد

نرسد و خوانه ان شخص فقیر خراب و بضاعه میشود دیکر انکه بحکام
حکم نشود کرد ار دهیکا و احدانی و میراب و امثال انها از ضعفا
را بایجاره ندهند چه هر کاه شخصی بایجاره کرفت پر واضح است که
بجهت تحصیل مال الاجاره علاوه بر جانب منفعت خود بخزانه
هر روز فقیر را بیکناه و دستکیر و شاه کند و نخل امید رعیت را
خشک و باغ مراد یکسر بی ثمر نماید جاره دیکر ندارد و با این
حال باید دید که احوال رعایا چکونه خواهد بود دیکر انکه مواجب
عمال و حکام و قضات و لشکریان و سرداران و کاردانان را بضبط
و ملک سلا موافق حال انها مقرر کنند و بحکام ما یاسا این فصل کویند
که ماه بماه یا سال بسال در بهمانی نقد از خزانه بایشان برسانند
چه مخفی داشتن این و حمله دیکر باعث تخریب ملک و مملکت و
نمودن باضلاع و بلاد دیکر باعث تخریب ملک و مملکت و
اینهدم بنیاد رعیت است و علاوه بر ان مواجب عسکر ظفر اثر
را بهر بار دیکر نمودن موجب افسردکی و دلسردی و مضایقه کردن
در جان نثاری و سود بهر است و در اعانت جانب این جماعت

یعنی سرافتها و اصل بر اجتهاد دارد و خیفه شدن بلد تهاشو یعنی
از عرفا گفته اند اذا اشتغل السلطان باللهو فبشره بفناء الملک
و خرابه یعنی چون پادشاه مشغول لهو و لعب و مفتون لذات
نفس گردد روی بخرابی خود و ملک آورد پس بشارت
دهید او را بتباه شدن و خراب شدن ملک او چنانکه بر آورده شاه
اخر سلاطین بابر بر در هند رسید و دید که بسبب اشتغال عیش
و عشرت و مصاحبت با اوردان و زنان خوبصورت پایه سریر
سلطنت حرکت ادبار کرده و چنانکه مملکتش از هم فرو
ریزان روزبروز احوال ان خاندان
تر میشود چنانکه در این جزو زمان بحرام سلطنت و ران خاندان
حرفی باقی نمانده و چون تفصیل این اجمالی خالی از فوایدی عظیم و
نصایحی کریمه نیست لهذا اعنان قلم رشیقه الحال بانصوب معطوف
میدارد و بیان سلاطین و زمانیان هند و سندان من قدیم الزمان
شروع میکند بیان حالت سلاطین چونکین ابران زمین بود
اند و هر کدام ملوک عجم خود یا یکی از سپهبدان ایشان شعوض

ان کشور

ان کشور میشده اند هندیان غوری ظفر در رسم خویش نوشته
نهایت مسکنت و زبونی نداشته کار فرماد هر صورت مطیع و باج
گذار بوده اند چون مراجعت کرده بابران میرفته اند بازک
فاصله و فرصتی آن رایان تیره رای بلاد حفظ ارزوهام را از هیجان
بداعیار و فراهم دیرن شیشه درهم و دینار جلدار غرور را مستلد
شده و در خواب خود در عرصه خایا بنیاد الفت کذاشته
نهاده احوال کذشته و عهد و میثاق نداشته فراموش و تغیر مسلک
میفوده اند و این شیوه از ایشان بکرات و مرات بظهور
رسیده است از انجمله در عهد منوچهر چنانکه ادوام بن زبان
بهند امده کیسو راج را بایاب متمکن ساخته در اخر امر
فیروز را بس کیسو راج طریق مخالفت و خروج پیش کرده سلوک
داشت کیقباد رستم و سنانرا بهند فرستاد و پیروز را بهزم
ساخت چنانکه در جنکها بیمرد و سورج راجا بالت تعیین
نموده باز کشت و هجنین در عهد سکندر و اردشیر درازدست
و شیردل و غیرانها این امور مکرر بظهور رسیده است

و در حیث
و بایه امور دولت شاه
شت خراب

که مقام ذکر آنها نیست و کیفیت سلوک سلاطین صفویه با بازماندگان
و شاهزادگان بابریه بر عالمیان مستور نیست و در روزگار بابر که
والتجا در احسان و امداد انواع اعانت و یاری دودمان
نوازش و خسروی ایشان بود و در روزگار سلوک کرده
اند و کیفیت اعتماد خاقان سلیمان شان شاه اسماعیل
صفوی با بابر میرزا بن میرزا عمر شیخ و رسانیدن او بمدعا
عالیه و همچنین شاه طهماسب طاب ثراه با همایون پادشاه
مشهور است و سلطان جنت اشیان شاه سلطان حسین
صفوی نیز در مدت سی سال ایام سلطنت خویش طریقه نوازش
و رعایت با سلسله بابریه مرعی داشته است چون عهد سلطنت
آن خجسته اخلاق بسر رسید و نوبت سلطنت پادشاه
طالب رسید و انهم منسوب و اعالک ایران از کید افاغنه
در و میان شیوع یافت با وجود آنکه در ایام عمر محمد شاه
بابریه بود شبهه که در نظام این کشور شایع است هرگز راسم
پرسش بخاطر نگذشت بلکه با میر ویس افغان راه آشنایی و وداد

سلوک



سلوک داشت و با حسین پسر میر ویس مذکور نیز در اوائل که ضابطه
قندهار شده بود طریق مراسلا مرفوع داشت شاه طهماسب
بعد از فتح اصفهان و استیصال افاغنه یکی از امرای بابریه دودمان
فرستاده و فایع آن ایام را بمحمد شاه اعلام نمود و در شاه شهریار
باینمعنی گردکه چون فی ذیل افاغنه خاین این آستان و در زد این
دیار اند و الحال بسزای خود رسیده بالکلیه آسیب در رعیت و
قرار اند و ایشان لشکر ظفر اثر ایشان را مکرر بهواری هندوستان
نیت باید کرد ان نمک حرامان را دور و جایر نداده نگذارند که باین
حدود در آیند لهذا شاه منوجه عیش و عشرت و از آسایش اسباب
راحت بوده و بتفحص معایب و اوضاع مقویه پادشاه و ممالک اشتغال نداشت
و چیزی از امتعه خود را نهاد امور مملکت و کشورداری و رسوم
سلطنت و جهانداری بود و سرداران نیز مضمون این مراسلا
علی الدوام بگوش هوش میشنیدند و بهیچ جریمه افزایی خوض نمیکردند چون
مراسله مذکوره بایشان رسید بعد از چند روز نامه سرتاسر مشتمل بخضوع
و فروتنی نوشته ایلچی را مشرف ساخت و بعد از ملازمت شاهزاده

عباس میرزو بن شاه طهماسب بکار بیدار و الا کهر بازیگی از ادرا
بسفارت بهند نامزد شد و بهبی سخنان دو نام او نیز مشروع بود
پس از مدتی قرار نیز رخصت انصراف داد و بهمان سخنان شاه
که فرو نگذاشت نگاشت پس از چند یاد شاه یکی از معتبرین
قزلباش را نزد برهان الملک جد این مرحوم اسعد الدوله که اعظم
امرا هند و مقرب بزم بادشاه بود فرستاد و محمد شاه داد
نامه نگاشته بود فرستاده مذکور را بعد از ورود بمحمود
هند در زندان غارت کردند و بهزار التماس نامه را از ایشان
بستدند بخط لبسیار خود نگاشته ادای سفارت نمود
و چون نادر شاه بقندهار رسید و ایشان قلعه را فروگذاشت
محمد خان ترکمان را که از امرای صفویه بود بار بسفارت فرستاده
و سخنان گذشته را اعاده و یکبار از وفا رسایی نمود چون شاه
جهان را باد در سر رسیده دشنام رسانید و پیرانه وقف داده از جواب
ساکت نشستند و چند انکه او اظهار اضطرار بر رخصت میکرد
سودی نداشت کاهی در اصل جواب سخن متردد و گاهی

در التفات



در التفات نادر شاه متحیر بودند دانستند چون توقف
ایشان را از تدابیر ملکیه میداند بدین خیال که شاید حسین
خان یا متحصنان قندهار بر نادر شاه ظفر یابند و دیر آنان خیز
یا صفر ساز شود و بجواب نوشتن حاجت نماند چون محاصره
قندهار طول کشید و اجنب محمد خان نیز تحویل افتاد و
محمد شاه بنشاط و جمع مشغول بعیش و عشرت بود نادر شاه فرمان
بمحمد خان نوشته مصحوب چند نفر سواران سریع السیر فرستاده
از و سوال از حقیقه حال و باعث تعویق در انقضای آن
و تعجیل در عود نمود و چون جواب صادر نشد و رخصت
نیز یافت اثر بر ان مترتب نگشت مجملا چون محاصره قندهار
قریب بیک سال کشید و شهر نادر آباد در جنب آن اتمام
یافت نادر شاه بفرمود کان شهر قزلباش را بحصار محکم
آورده بر بروج چون کواکب صعود نمودند فاغه بیدست
و پا شدند و آن حصین استوار مفتوح گردید و جمعی مقتول شدند
حسین مذکور را مقید کرده بمازندران فرستاد و قلعه قندهار

... خراب نمود و مردم بازار و ساکنه آن دیار را بباد و آباد
ساکنین فرموده بکجور بغزنین و کابل در حرکت آمده و کوتوال
قلعه کابل را بمقام داد که ما را بمملکت محمد شاه کاری نیست
اما این حدود و جوانب معدن افغان است و محمود و اکثر متصلان
نیز بایشان پیوسته اند عرض آنکه این قوم ستمگر را
راه نخواهیم داد و در راسم جهانداری کوشیده و خود بگذار
شهر کابل مشغول بخود کوتوال کابل بایشان مستوجب جنگ و جدال
شدند کوتوال قزلباش بقتل ایشان و تخریب قلعه امور
کشتند و بجود و جهاد و بنیاد تخریب بر خرفریاد ایشان برداشتند
نادرشاه ایشان را داد قلعه را خالی نموده بر عیش بپرداختند و دران
صدقه هر جا از افاغنه فراهم آمده بودند لشکر بر سرشان
رفته قتل میفرمودند نادرشاه از توقف محمد خان ایلچی
نهایت آزرده شد چند کس از معتبرین کابل را نزد
پیغام داد که شاه جهان آباد فرستاد که بیاد شاه و او را
برسانند و خود در کابل توقف نمود فرستاده پیغام رسانیدند

دگر



دگر ... ایشان نشنیده و اکتفا نموده بسبب میش و میهوش نفهمید
باز بتعجیل بقارت فرستاد و چون بجلال آباد رسیدند زود
خوانده فرمود آمدند جمعی از ایشان را بیاد اخبار کرد و بخواندن
مشغول شدند و ایشان را بود و خود کس را نکشتند و بکابل
فرار کرده صورت حال را معروض داشتند و توقف نادرشاه
بعد از فتح هفت ماه شده بود که خبر قتل ان دو کس باور رسید
بقرار شده بصوابدید جلال آباد را هفت کرده و اشهر را قتل
عام فرمود و از غرایب آنکه بر این حبس فامیلان ان ده
نفر خلیفه از ورشا معین شده بود که از سال کرده و قشلاق
جلال آباد و عایق ان شده و از ان روز که خبر رفتن نادرشاه
بکابل و هند شیوع یافته بود خانه دران امیر الامرا و نظام الملک
بحاریه و پس معین شده بودند و ایشان در شاه جهان آباد
بعشرت و عیش مشغول بودند بیخبان چند خاطر محمد شاه را خوش
میدانستند نادرشاه بصوب پشاور در حرکت آمد ناصر خان
حاکم صوبه کابل که در پشاور بود با فوجی که داشت بر سر راه

رفته باعتضاد خویش راه سد و مدد ساخته بود نادرشاه
بوی پیغام داد که در فلان روز خود هم رسیده بهتر آنست که از
سر راه بگذرد تا قبول کرده نادرشاه در روز موعود رسیده خلیفه
را بوده از اقامتگاه و فوج نامرخان بوادی هلاکت فرستاده خان
مذکور زنده گرفتار شد بعد از چند روز از آن سرکار اعزاز
یافته نادرشاه بجلده پیشاور مرتحل نموده از آنجا بخیبر
عبور کرده در مملکت پنجاب خاصه شهر لاهور قرین قیامت
برپا نموده و از آنجا بکنار لاهور رسیده زکریا خان حاکم لاهور
با چهارده هزار کس سپاه برای آنکه مانع نشیمن نگردد
اطراف خود را مضبوط ساخته صف آراگشت نادرشاه
با فوجی از لشکر بآب راوی رفته بگذشت و چند سوار قزلباش
بر سپاه لاهور تاخته بنجی جان دیهاد و از ایشان کرده در
لواری عمارت درآمدند فرار نموده و بقیه متحیر و سرگردان
مانده لاعلاج با حاکم بقلعه درآمده نادرشاه با سپاه متصل
بشهر منزل کرده حاکم عریضه نیاز و اعتذار فرستاده التماس

امان



امان کرده و بحضور آمده عرضه داشت بسبب هجوم سپاه
را در لاهور نگذاشته متوجه شاه جهان آباد شده محمد شاه با جمعی
از امراء عظام الشان و بهادران رفیع مکان که منتخب سرداران
آن سرکار بودند مدت چهار ماه بود که از شهر بیرون آمده بکاتانی
و عیش و عشرت تمام درآمدند در آن مدت چهار منزل طی نموده
بودند نادرشاه باز نامه قبل از رسیدن خود در خصوص
رخصت محمد خان ارباب نوشته بودند و محمد شاه ایلچی را همراه
داشته در رخصت نمی نمود و در این وقت معلوم نیست که عرض
از القاء بدگمانی چه بود تا آنکه نادرشاه چنانکه مشروح شنیدی نام
با دوازده هزار سوار اجرار رسیده در موضع کرنال که چهار فرسخی
شاه جهان آباد است تلاقی دست داده جنگ در پیوست
هندیان توپخانه برگردن خویش چیده محصور بودند و فوجی از قزلباش
بنیز اطراف این را محصور داشتند راه آمد و شد را مسدود
نمودند فقط و فلاده ران لشکر افشار و حالیه را گرد حمام غرور
گمان نکرده بودند روی نمود و آن عیش و عشرت تمام از یاد رفت

نادرشاه لشکر را بعد از قتل نمود و بعضی سلاطین و مقربین خود را گرفت
و با فوجی بسرایان را نده بر ان اطراف فرستاده دشمنان دولت
امیرالامرا و سلطان خان برادر و پسر جیوان از فرار ناچار لشکر انبوه بقتل
رسیدند و محمدشاه و بقیة السیف که هنوز حلق چشمها بود ند جون
مجال قرار ندانستند و طاقت جدال نیز در خود نمی دیدند اطلاع بجرار
خود نمانده و هر کس که قرار کرد اگر بدست قزلباش نیافتاد در بیابان
اضطراب و بر افتاد و فنا رفت نمود تا القصه محمدشاه اظهار معذرت
نمود با اتفاق نظام الملک و امرای دیگر نادرشاه رفته ایران
یافتند و نادرشاه دیر ایشان نموده نوید عدم تعرض بجان و ملک و ناموس
داد و بعد از چند روز نادرشاه با هزار لشکر در شهر شاه جهان آمد
سال ۱۱۵۱ هجری بکصد و پنجاه و یک هجری بشهر در آمده در قلعه شاه جهان
نزول نمود و محمدشاه نیز با امرا در قلعه بود و امرا و لشکریان با ماکن
خود قرار گرفتند و بعضی از اطراف نادر آمده و هر کس سلام چنین کفته اند
ایام نزول کشید که در ۱۵ ماه جون هنگام عصر روز پنجشنبه دوم
شهر مذکور رسیده مردمان آواز در انداختند که نادرشاه از جهان





فانی در گذشت بعضی میگفتند که در خانه خود مرده
و محمد شاه هلاک گردید علی ای حال در یک ساعت این
اوازه شهرت کرفت دیوان و سالم با جمع کثیر در قلعه نشسته بتفکر
مهمات مشغول بودند بمجرد این شهرت کاذبه در هر کوچه و کنار
فوج فوج هندیان کم فرصت با اسلحه و براق از در عام و خواص
افتاده بقتل و نهب اموال قزلباش همت کماشتند و چون کمتر
حقیقت این احوال بحضور نادرشاه عرض شد سپاه را از خود
که هر کس در مقام خود آرام کرفته باعتقام برنیایند و اگر هندیان بر
ایشان حمله کنند مدافعه نمایند و احدی از امرا و هند متوجه تسکین
آن فتنه نشد بلکه هر کس چند نفر را که بجهت اطمینان و حفظ
خانه خود برده بود مشغول ساختند و با آنکه در جنگ کمال تمرین
بود کس از قزلباش بزخم تیر مجروح و زیاده بر سه کس کشته
نشده بودند در این هنگام قریب بهفتصد کس بقتل رسیده
و چون روز شد و همان شب در شهر داد بود نادرشاه
از قلعه سوار شده بقتل عام فرمان داد و فوجی از سواران جاده

را با آنکه مأمور نموده بایشان گفت که تا جایکه نفس قرار باشد
افتاده است احدی را زنده نگذارند لشکر قزلباش چنان قتل و
غارت کرده بمنازل و مساکن اشتهر در آمدند و قریبا با فراد کرده بلاد
را بیغما و عیال را با کسیر ببردند بسیار از آزادان شهر خود را بخانه
ت درون انصف روز بگذاشت و تعداد کشتگان از حساب گذشت
نادر شاه ندا دادن داد که لشکریان دست کوتاه کردند بس از چند
روز چون تواریخ وطرق بر از اجساد مقتولین بود هوا متعفن
یافته عبور و مرور دشوار می داشت حکم بتغلیف آن شد گویند اول
شهر در کندن انبار ها وقبر آورده بجمعی و دفن با کرده از غارت
فرو گذاشته بود با انکه تمیز کفار فرو مسلم نشود هر چه بود بخود فنا در شاه
فرمان داد که قدم از احصار آن عاجز بیشتر متصرف
آورده از مردم نیز مبالغ کثیره حاصل نمود و چون سبب عرف
رفتن شش ایران تعجیل در معاودت داشت تمام ملک سند
و صوبه کابل و بعضی از ولایت پنجاب که تابع کابل بود از مملکت
هندوستان و از تصرف محمد شاه وضع نموده ملحق ممالک ایران

ساخت



ساخت و محمد شاه و امرای هند را طلبیده بجمعی بسیار آمد و محمد
شاه جیغه و تاج بخشی نمود و بر اریکه سلطنت جلوس داد و
امرای ایران خلعت بخشید و نقاع بسیار و کیفیت بسلطنت محمد
شاه فرمود و او را از ارتکاب لهویات و عیش و عشرت
که منافی انضباط مملکت و فرمان روایی است منع نمود و خود
از اصفهان شاه جهان پادشاه را بجهاز انکاح ببر کوچک خود
نصر الله بیزد که همراه داشت در آورده بتاریخ هفدهم شهر صفر
سنه پنجاه و دو از شاه جهان آباد با فتح و فیروزی طبل کوچ
مراجعت کوفته بازگشت و از سوانحی که در هین روز و ایران
رو بداد آن بود که چون نادر شاه در هنگام عزیمت هندوستان
پسر بزرگ خود رضا قلی میرزا را در ایران نایب گذاشته
بود در روز یکه عوام شاه جهان آباد بدیدن رکاب بیرا شهرت
داده بودند باطراف سرایت کرده در آن روز که وی تاج بخشی
میکرد بایران رسید رضا قلی میرزا که در شهد مقدس بود بفکر
کار خود افتاده وجود شاه طهماسب را که جمع از سپاهیان بگرد او

واقعات قبل از سفر هند در چهل منزل از محال اندخاو تا
در تاریخ مذکور در قصبه رباط سفیدان و کنار آبی دیزرگان از
ایران رده حاضر ساخته و در روز یکشنبه سعد بود مجلس
منعقد بسرداران سپاه جلیل بدم که بالتماس صلح و مصالحت
آمده بودند ایستاده یک دو کس از شاهزادگان و بقتل رسیده
سیاست جلوه کرده و در آن مجلس بیست کس از امرای
سلطنه اعتبار نهاد و همان خلعتی را که خاطب ساخته بود
که باید بادشاهزاده کرامت نمایند اضافه نمایند و هر کدام
سلطنه میدانند مقرر کنند چون از محضر خان سخنان محرمانه
و جاکرانه هر زبان راند بمقتضای مقام زبان برکشود گفتند
که بجز ذات مستجمع الصفات بندگان عالی کسی لایق این منزلت
عظمی نیست و مجلد متضمن اتفاق و اجماع خلایق نگاشته حاضران
بر آن مهرها نهادند و نام سلطنت ظاهر بر عهده شاه عباس صفوی
پیرشاه طهماسب نیز منسوخ نمودند و خطبه و سکه بنام نامی شاه جاوید
کردید و میرزا مهدی شاه شد و عبارت وقع را نام تاریخ جلوس
الخیر فیما

یافته سکه سابقه را تغیر داده بر یک طرف اشرفی و در دیه اسم
بلدار الضرب بهر یکجا بنام تاریخ الخیر فیما وقع را منقوش
ساختند و بعضی از ظرفای این جنس مصرع رسانیده بود
بر پیم از مال و از جان طمع : تاریخ الخیر فیما وقع . و شاه طهماسب
عباس میرزا را نزد خود طلبیده کاهر و مشهد طوس و بلد مقدس سبزوار
و کاریز و مازندران بسر حدود مستحفظان برقرار داشتند
تا انکه مقتول شدند پس نادرشاه بتعمیر و تزئین عمارات
روضه منوره رضویه پرداخته ایوان مقدس و قبه مبارکه
و حجره کلدسته را بخشتهای طلا فرش نمود و دهنه ای از کوه ایران
دیار آورده بهر نهر خیابان که از صحن آن روضه میگذرد افروده
و در آن شهر مقبره بجهت خود ساخت و بعد از تمام آن هر دو بار
آن بقعه این بیت کنده دیدند و با تفحص بسیار کاتب معلوم نشد
در هیچ بوقعه نیست نباشد نوای تو : عالم پر است از تو
و خالیست جای تو . و در همکی بادشاه جمجاه غفران پناه
آقا محمد خان قاچار آن بلده طیبه را مسخر فرمود و امر بتخریب مقبره و

و رضا قلی میرزا که در مشهد در مقابل حرم محترم بودند خود در نوکاری
که پادشاه جمجاه عالم پناه حضرت ظل الله که نام نامیش مکرر ثبت
بخش این اوراق گردیده ان علیه السلام بکبیط انصراف اختیار
فرمایند بمدرسه قاهره میرآورد و در این فقیر بقتبه بوسیدن ان مشهد
شریف شدم میدیدم که سنگهای مرمر و سایر سامان عمارات
آن رو قبیره میکنند و بجهت عمارات شاهزاده و سایر
ارکان دولت قاهره میبرند فاعتبروا یا اولی
الابصار در نوشته نماند که چنانکه اشتغال بعیش و طرب
فرمانروایان چنین راحت طلبی بنیاد اعظم اسباب خرابی
اوست چنانکه پادشاه غفران پناه جنت ارامگاه شاه سلطان
حسین صفوی والد شاه طماسب مذکور اگرچه نهایت درجه دولت
و معدلت شعار بود ولکن در اواخر عهد جمعی اصفهر ایرانی از
متاع غایا گردیده بود چنین پیر در اواخر عمر جوانی در ازدواج
مقدر شش غالب و مشیتی در گرفت بافت و رافت شد و بعد
پسر دلیر افغان فلزه گرگین بیت تندار بود در انظار گاه

فرزده



قریه دهشیخ بجذبه دلکرشاه نواز خان امیر الامرا، ان سرحد را بکشت
و بر قلعه قندهار استیلا یافت و از حضور شاه غفران پناه پدرانگ
که باید در الطاف ایزدی غرقه غیرت شد و امرا غافل و سپاه اسایش
طلب بسی که قریب یکصد سال تمتع خون اشام از نیام بر نیامده بود
معالجه علاج ان فتنه بخاطر نمیگذشت تا انکه میر ویس در گذشت
و محمود پسر او قایم مقام پدر گشت و بنوازش و الطاف دست انظار او
دراز کرده کاهی بسلطنت میگذرد و کاهی بر عراقین بنیاد جلادت
پادشاه میفرستاد و اخر الامر عزیمت ایران نمود چنانکه در محاکمه
نگارش شده است در سنه بکرار و یکصد و سیزده و چهار جزو دار السلطنه
اصفهان را دمی صرصر نمود آن پادشاه ذی جاه را اسیر و دستگیر کرده
و بعد از دو سال از سلطنت اتفاقیه خلعت داده و نفوذ صغیر و کبیر از
شاه زادگان عالیشان را بقتل رسانیده و از غرایب انکه
در مغالب حال بر دوش کشیده و دیوانه شده و در شهار خود را خواجه
گرفته و کثافات خود را خورده و در این حال بمرد و اشرف
نامدار از منسوبان و خویشان او بجای او نشست و اشرف مذکور

جواز

بابت بفغران بناه رحمه شهید نموده نعش او را بدار الموسنین قم فرستاد
دران مکان شریف در عقب حرم مطهر فاطمه معصومه بشیره خشک
امام رضا عادفن نمودند چندین دیگر نیز از سادات طیبین صفویه را
اولاد ایشان در انجا دفن شده و در اخبار سابقه مذکور است صفهان
و قدری قبل ازان جمیع از علماء کبار بجوار رحمت ایزدی پیوستند
از انجمله بود سید فاضل کامل میر محمد صالح شیخ الاسلام اصفهان
حاوی علوم شرعیه بود در کار بعزت در گذشت قبل ازان سابقه بقلیلی
در گذشت دیگر سید عالم ادیب میر محمد باقر خلف میر اسماعیل
حسینی اصفهانی که از مشاهیر علماء دوران سلطان مغفور نهایت
عظمت و اعتبار داشت تدریس مدرسه سلطانی باو مرجوع بود
چندی قبل ازان حادثه در گذشت و دیگر عمدة المجتهدین مولانا
بهاء الدین محمد اصفهانی که در صغر سن باداء خود بمقام افتاده
بفاضل هندی مشهور شد و شرح میسوطی بر قواعد علامه دارد در
قبل از حادثه در گذشت و دیگر سید جلیل میرزا سید رضا حسینی
است و برازسادات حسینی اصفهان او از قدیم الایام اباعن





جد از اعاظم و اکابر الشهیر و اغلب ان خاندان بمنصب صدارت
منصوب بودند قریب بحادثه مذکوره رحلت کرد و دیگر قبل
تحریر میرزا کمال الدین محمد فرصت نیافت که ذکر شرح احوال مرحوم
مغفور را خوانند ملا محمد تقی مجلسی گذشت درس کهولت در ایام
محاصره بر حمت ایزدی پیوست و دیگر فاضل عالم کامل مولانا محمد
رضا خلف مرحوم ملا محمد باقر مجلسی است که بحلیه علم و حصال حمیده
آراسته بتدریس مشغول و بعلو همت موصوف بود با جمیع از اولاد
و اقربا در سابقه مذکوره رحلت کردند دیگر عالم عامل افضل
ملا محمد تقی طبیب است دین از مشاهیر علماء و فضلاء و در قبول
علم و حسن سلوک بود و ظاهرا شرح میسوطی بر زبدة الاصول
شیخ بهاء الدین عاملی قدس سره نوشته شده و شرح طب مشهور
است از اوست در اصفهان توطن داشت و با فاده مشغول بود
و دران حادثه بر حمت ایزدی پیوست دیگر حکیم دانشمند جامع
فضایل مرجع افاضل مولانا حاذق یکی از اعاظم تلامذه اخوند ملا
صادق اردستانی است در اواخر ایام محاصره رحلت نمود و در

قریب بانی سابقه ارتحال نمود و دیگر سید عالیشان میرزا داود خلف
مغفور میرزا عبدالله وزیر از سادات عظیم القدر و از اطراف جده
منصوب بسلم علیه صفویه و بصفارت سلطان مغفور مشار و منصب
تربیت مشهد مقدس رضوی یا و مفوض بود و هر یک از ایشان
واغره دوران حادثه نگوار رحمت ایزدی پیوسته و در ایام قضیه
اخافیه و تسلط ایشان بر ایران رویه کم فرصت از اطراف
بسمت ایران آمده نزد شاه حاکم بغداد و با صد هزار کس فرزندان
از طرف کرمان شاهان و عبدالله پاشا وزیر از طرف آذربایجان
چنانکه در کتب سیر مسطور است و حال این مقوله احوال لایقی این
دفتر و مناسب این رساله نیست چون غرض تنبیه بود با یجاز اکتفا
شد اکتفا نمود و اجمالا بر خداوندان دانش و بینش مخفی نیست
که توجه اسباب عیش و طرب و افراط در لهو و لعب موجب
زوال دولت و ادبار است و اساس سلطنت فی اعتبر و ایا اولی
الابصار فصل مهم در تضییع متعلقه بارکان دولت و کارگزاران
امور سلطنت است و ایشان بر چند فرقه اند اول کافه رعایا و عام





برایا اند چنانکه زمره علیه ملوک و سلاطین را حفظ و ضوابط کرده
کوتاه دست تطاول و تعدی و طناب سررشته
امور جهانداری بمثابه بیخ و بن باید کرد و همچنین بر رعایا نیز لازم
است که از جاده اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جایز
ندانسته همواره طریق یکرنگی و اخلاص مسلوک دارند و اسامی
سامی ایشان طبقه بطبقه در خلال و طایف تعظیم و تکریم بر زبان نیاورده
دعایر دوام دولت بر لسان خود ترجیح لازم شمارند چنان
که در امالی شیخ صدوق علیه الرحمه از حضرت امام همام موسی
ابن جعفر علیهما السلام منقول است حد بشر که حاصل مضمون این
است که ای گروه شیعه خود را از لسان مسازید بسب ناقصان
سلطان و فرمان فرمای خود پس اگر عادل است از خدای تعالی
درخواست کنید که او را پاینده دارد و اگر ظالم است بر او لعنت
ننمایید که دیر یا بصلاح آورد و صلاح احوال شما در صلاح سلطان
شماست و بدانید که سلطان عادل بمنزله پدر مهربان است
پس بپسندید برای او آنچه را که برای خود می پسندید و بپسندید

برای او و آنچه را که برای خود نمی‌پسندید در بعضی از اوقات
قدسیه مذکور است که لا تشغلوا انفسکم بسب الملوک ..... یعنی
مشغول مسازید خود را و یدشنام دادن و ناسزا گفتن نسبت به
بادشاهان و با مجلد بر اصحاب قدرت و شوکت محرف نیست که
خلق هر کشور و سکنه هر بوم و بر را از سلطان مطاع و فرمان روای
لازم الاتباع ناچار است و با حفظ و حراست ملوک که ذریعه است
سعادت دارین و در دفع شر گردان ساعی اند زیرا که بانتظام امور
ایشان است پس وجود این طبقه علیا مقدار که سرمایه امنیت روزگار
اند از اعظم نعم الهی است و قدردان نعمت و از دل و جان مطیع
اطاعت گذار یزدان بخش کفران نعمت نامتناهی است پس بر
هر مخلص واجب است اینکه وجود حضرت بادشاه را در مزرع
عالم کاشتن از اهم واجبات و رسانیدن مایحتاج آنحضرت
عاده از طیب نفس و جان نثاری در دفع اشرار و اعادی این
رغبت و هوس از الزام ملزمات است و بستون وجود این
گلشن حضرت سبحانی و ملکه سرادق ایمانیش خلایق





بان بر پاست پیوسته بدو دست دعا دارند خاطبان را واجب
و شواست طبقه علیه وزرا و ارکان دولت و حکام بلاد و امرا
و نزدیکان که ارباب بارگاه شهریاری و اسباب کارگاه جهانداری
دارند و بر ضمیر منیر این جماعت روشن و معلوم خواهد بود
که اوضاع سلطنت بر این نهاد امور صالحه منوط و بر بسیار از
و قواعد کلیه و جزئیه مشروط است و از انجمله توفیر اموال خزاین
و تنقید بر مداخل و مخارج است بنحوی که از سیل تقدیر و اهمال
بنیاد اساس عباد نشکند و غبار ناخوشنودی بر دیده و خاطر
از خزانه خرابی رعیت بر دامن دولت یار شاهان ننشیند و دلالت
دولت خواهی نخواهد بود چه مفسدان پیش از فوایدند
چنان که مسایل بر دجه احسن واضح و مبرهن گردید و همچنین رتق
و فتق امور ممالک و مملکت و نظم و نسق مهمات سپاهی و رعیت و
دیوانی دار و مدار بسیار خصوصا احقاق حقوق عجزه از قوی یا بر دهر که
مقرون بر ضا خالق و مشحون بصلاح حالت و احوال خلایق باشد
و بر ظاهر است که بادشاهان را نفس نفیس خود بکسته بر قایق

امور عظیمه پرداختن و قبیحهای نشیت کلیات و جزئیات را کما ینبغی
واجب نمیسازد متعذر است و لهذا اجمالی را بالجمله مشتمل بر
این امور ما مورد دیگر را فروگذاشتیم باید دید بر انسان لازم است در ملاحظه
سلوک کاشتگان و کارکنان خود نیز اغماض جایز نشمارند و
در اجبار حق و ادای امانت باطل بجان و دل کوشند و در هیچ امری
دین را بدنیا و دنیا را بدین نفروشند و بتحصیل غرض خود آنچه
عرض مطلب ارباب حوایج را از روی اشتیاق و مرتبا بسبب
طول عمر و زندگانی دانند خلوه امنیت و بیم از مخالفت
حساب خود بشناسند و بتحقیق در رسیدن با فعال نیک
تفاوت در جهت حواس عامه ناس نپندارند و بنیاد معاملات نرم
کوی مزرع امید بکنند و سیراب گردانند و بنایم ملاطفت
و سلوک بدیع عنجه دلهای خلایق را شگفته گردانند و بدعا گوئی
دولت پادشاهان زبان بیالایند و قلم از سطر ایشان و دعم
از منهج نفس بیرون نگذارند تزلزع خصمان را جهت گرمی بازار
محکمه بزرگان تقویم نشمارند و با مید جریمه و زیان مقراضی

صفحه



صفحه دیوان بهدم نیندازند و در قرجهت دعای
اعیان و متمولین را بباد دهن پیش از هم نپاشند و در حفظ
نوازع و سبل خود را بهیچ نشریک ندزدان و راه زنان
نشمارند طبقه عالیه قضات و حکام شرع بدانند که ادیان
طریقه و رشدان شریعت اند برپا دشاهان و خاقان دیان
لازم و محتم آنست که بجهت تمشیت امور خطیر و مهام اعیان
و جمهور را مشخص فرمایند که عارف با حکام و مطلع بر حلال و حرام
باشند و در تقسیم مواریث و متروکات خود را برادر بزرگ
و رتبه بیت نپندارند و بدرستی بدانند از طلع شوم کریمان قانت
ان عزیز یوم را بایرد و نسازند و در تشخیص حق و باطل نظر بر
و نور جاه و دستگاه رشتی اصیل نیفکنند ضحاک صفت مغز
جان خلایق را طعمه ماران حرص نگردانند دیر فانی را بحال
شرع که در شیوه دیندار ی احسن اطوار و دستور العمل اهل
روزگار اند هرگاه بسوزن قلم و رشته رقم نکبه بهر احوال
ایتام و سایر مسلمانان دوخته دست بکرفتن رشوت تونی بان

بحکم نا صواب بگذرانند عمال عرف بطریق اولی باید در حفظ ضوابط
حکومت و عمال با یکدیگر و کارکنان دیگر در امور محوله
در ولایتان تقلب نمایند و نباید تعمد در این وقت زیادتی
شود و وقتی فوت کرده زیر تر مجبور باشد پاره دیگر ان
ضوابط حکومت از ان اداره میشوند و جبر که طبع قلت شرف
شان بظلم راغب تر روزگار بر جنس رواز جان و دل طالب
میباشند دست یافته از هر کنار بطراری و از هر گوشه حرامی
و در هر محله سبک مغزی و در هر بازار مخرکداری سر بر آورده
هرج و مرج در مملکت پدید خواهد آمد و چون کلید دست زور
ابواب این شر و فتور بر روی خلق گشود اهرمن ظلم خانه عدل
و داد را بنیان ولایت ربود و خانه سایش بر باد میرود و دوام
بلند نا مرتکز نمیگردد پس لازم است که بحسب امور قضا
اشخاص صالح مشخص فرمایند که بزیور علم و حلیه تقوی مزین باشند
این دو قسم را هر جنس و بسیار باشند در این باب بیافت و
فاقد بحسب شخص را از اهم شرایط دانسته در رعیت را باعث سهل



مراتبه ابلاغ و رسیدن شعاعات غیظ انشعار بنده پیکر هر یک
تو بود فاضل از فضل بر مزاحم حاصل
بر مقهر میر جان ارای پادشاهان و قهرمان دشمن دافع در روشن
دلایح و بر روی است که باز و زوال دولت را تعویز جون و دعای
مستحقان دیدار و دفع ای حلاجیت شعار فیض دولت
سر ای شهریاران پاسبان ایمان تا توجه خاطر ایشان بدل
هر یک از پادشاهان سعادت و سپاه ناجار است یکدیگر
و غاد یکانگی کرده بر زمین و بازو شاخ شوکت خصم
کینه جو را درهم شکنند و این طایفه بقوت اسفندیار و
شان سعادت زرین بر کشند آن فرقه بمرق تیغ بیدریغ
آتش در خرمن حیثیت دشمن اندازند و این جاعشه بسیل
کریه بیم شبیخون خانه حیات شان را ویران سازند و آشتی
کنان ایشان بر آید بر سینه بر کینه خصم سنان نشیند و هر قد
خمیده فقیر مسکین که در نفرین اعدای دولت این سریر
زمین گذارد بر فرق شان شمشیر جان ستان باشد در این

باب احادیث شریفه و اخبار کثیره از سادات اطهار در صفحه
دفاتر و کتب بسیار است و علاوه بر آن لازم است که در هر
میانه خبر است جاری سود یا قبایح صالحات چون مسجد و مدرسه
و منظره و کاروانسرا و وقف محل دارایی و عقارات
بجهت مصارف علما و فقرا و سادات و تعمیر و مرمت
مظهرات و رفاهیت زوار و مجاورین حرم مرکز یدکان را بعالمین
ساعی و مشار الیه باشند نام نیکی گاه ماند زاد بر
سرای زرنگار حکومت منصب دنیا بنیاد چون نقش
بر آب و گوی بر باد است دستار عزتش هر روز بر سر
و سند حشمتش هر روز در زیر رضا و یکی کاتب قضا منشور
این حکومتها هر روز بنام یکی نوشته و در بیده است و فرمانش
قدر باد استقلال این منصبها هر روز بر سر یکی انداخته و چیده
است پس او باید انسب آن است که دامن فرصت از دست ندهد
و با زور و زر همت بخصال سعادت سا بد یکشاده بهابت عیش و
عشرت از این بیشه در این بازار فرق نیاخرید و این نمود حیف باشد

کدر سر



کدر سر نیز با چنین تغییر عنق همت بهار عالم بالا تیغ خیر از نمود
با این قدرت و توانائی لوای تسخیر ملک یزدان فتح جهان
لبد ریسه بتغیر آرند تمام شد آنچه منظور بود لگارنده آن را در
این مجلد و ماحول از خرد مندان فریاد هوش از نکته بنظر تامل و
تدبیر بر آن نگرند تعمق نظر بر قانون ملتو بر آن برخوردار شد

من آن جنید بیم ز گلشن جدا — دیجر نامدام نمیت برگ و نوا
اسیر قفس سر بجیب — بدام عزیبی زدست قضا
فراق چمن ساخت بیدانه ام — بویرانگی نگذرد ام شنا
شد از دست لطف بهار من — بغربت اسیرم بغم مبتلا
چو یاد آیدم هم صفیران باغ — گلستان گشود دامن از گریه
بدام افتادیم بدار برگ گل — کنون بیخلد خاره زیر پا
ز هار فلک بست ما بالشم — بگردنش فریادم چون رسا
کجا چون سر شکم روان در سفر — کجا عمل آهم ز سر تا بپا
روان لخت دل همره آه ما — که گوئی بهر دم برگ گل را هوا
بدل هر زمان آتش تعلق زنی — بلب بی نفس در دو جیرتا

بود منهم عشق شاره ای پسی ... مدانم بگوهر فلسرق وصفا
زلال مجلس نود شدم ... سرشتند خاکم بآب وفا
دبیر راحت از درد هجران نم ... درین غربت آباد محن سرا
بی باز گشتن از ان خاک هند ... بسیدستم عزم صبح دمیا
ولی رفتن از هند دشت بی ... کرسیان فاطر کرفتن حیا
بی نظر شهزاده کفتم بدل ... مزد رسن با گفته بودن مرا
بزاوی فکرت نهادم سری ... جهن علوه کرسند رخ مدعا
بدم ارمغانیا بایران زمین ... زانثار این ملک دخت فزا
سنادم بران عزم از بار دلا ... کمر جت لبستم بنام خدا
بداد و بزانو خوش جاکر کده مل ... نوشتیم بر صفحه زان ماجرا
بنام همایون شهزاده بس ... نمودیم علوانی او ارجمند
کرشا بدر دران بارکاه بلند ... قبول افتد این بود بس ما
موظم جناب عالی مقرب خطاب ... منید الماس دنظفر لوا
بهاندار بابا بخوردار خش خبر ... زنکام لهد و زعهد صبا
بپیش شکوهش سر جرأت ... زجوانش بلند آشنام سخا

دفتر اسی



وقارش چو لنکر کنند در جهان ... چیفتد بدانش زمین از کنا
زعدلش عجب نیست کر دد درشت ... اکر نشکند شیشه سنک جفا
شجاعت زسر پنجه اش ارزمند ... بدست خود ملک را نیش عصا
فروغ نشستان دانش دری ... زرایش کند هر کسب ضیا
فلک کرد راه سم مرکبش ... بجنبش کواکب کند توتیا
عطارد بجزم سخن دایش ... عرق ریز کردد زشرم وحیا
زمنشور برخصم چون دفتر زنم ... زخیش آید صد اوحیا
کشاید سر ناخن تیغ او ... نوسر رشته هلکت عقدها
عدو دبه النمل کوه بلند اکر ... کند میرش شمشیر ازیک دوتا
تفنک عدو سوزان صف شکن ... پی جان دشمن بود اژدها
درایجا بست فهم سخن ور قلم ... اجابت زغالان دانش دعا
سر بر خلافت ازو سر بلند ... سر دشمنش پست در زیر پا
سه مراث الاخبار شد ... پس از ختم این نسخه دلربا
بی سال تاریخ اتمام او ... تفکر نمودم بشد در نها
دبیر خرد مند باعقل دهوشش ... بکفت بستند ان الاحوال

۴۴۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

۱۲۷۸

فرد وقع الفرع من قسمة المجلد الاول من كتاب الوسائل الى الاحوالية عبده عظم ابار الهند من توابع بهار في الشهر الثالث من السنة الرابعة من العشر الثالث من المائة الثالثة من الالف الثاني من الهجرة النبوية على مهاجرها الف صلوة وتحية

بفضل الهي بتاريخ [illegible] سنه ۱۲۳۶ هجری [illegible] ۱۲۱۸ از کتاب [illegible] بتوسط [illegible] رسید

کتبه فیض علی اثنا عشری

مقام عظیم آباد

مرور الشهور

٥٢٣٨
٢
٧٤٨